

ایران در عصر پهلوی

جلد یازدهم

جنگ قدرت در ایران

خاطراتی از دوران نخست وزیری
دکتر اقبال، شریف امامی، دکتر امینی و علم

نوشته و تحقیق
دکتر مصطفی فاتح

گفت «دارا» به «سکندر» به جهان غرّه مباش
که به «غالب» گذرد آنچه به «مغلوب» گذشت
فرخی یزدی

جلد یازدهم ایران در عصر پهلوی
جنگ قدرت درایران و خاطراتی از دوران
نخست وزیری: دکتر اقبال ـ مهندس شریف امامی ـ
دکتر علی امینی ـ امیراسدالله علم
تاریخ انتشار ـ اسفندماه ۱۳۷۰ ـ برابر با مارس ۱۹۹۲
لندن ـ چاپ پکا
حقوق قانونی برای نویسنده محفوظ است.

بهوش باش که ایران تو را پیام دهد
تو را پیام به صد عزّ و احترام دهد
کجاست مردجوانمرد وخواستار شرف
که سودخویش زکف بهرِ سودعام دهد
زچنگ بی هنران بر کشد زمام امور
به دست مردم صاحب هنر، زمام دهد
ملك الشعراء بهار

فهرست مندرجات

	صفحه
پیشگفتار	
بازهم نامه ای از استاد جمال زاده	
۱ ـ دکتر اقبال چگونه ستارهٔ اقبالش درخشید؟	از ۱ تا ۱۳
۲ ـ آشنائی نویسنده با دکتراقبال	از ۱٤ تا ٥٥
۳ ـ پیمان (بغداد) یا (سنتو)	از ٥٦ تا ۷۹
٤ ـ دکتر اقبال و ابتهاج	از ۸۰ تا ۸۷
٥ ـ دکتر اقبال و اصلاحات ارضی	از ۸۸ تا ۹۷
٦ ـ قانون از کجا آورده ای؟	از ۹۸ تا ۱۰۲
۷ ـ مسافرت نخست وزیر و هیئت دولت به شهرستانها	از ۱۰۳ تا ۱۱٤
۸ ـ انتخابات (تابستانی) دورهٔ بیستم	از ۱۱٥ تا ۱٤۲
۹ ـ استعفای نمایندگان مجلس پس ازکناره گیری دکتراقبال	از ۱٤۳ تا ۱٤۸
۱۰ ـ درگذشت دکتر اقبال	از ۱٤۹ تا ۱٦۰
۱۱ ـ دکتر سیاسی و دکتر اقبال	از ۱٦۱ تا ۱٦۸
۱۲ ـ نکته هائی از زندگی دکتر اقبال	از ۱٦۹ تا ۱۷٦
۱۳ ـ شریف امامی و توازن سیاست خارجی درایران	از ۱۷۷ تا ۱۷۹
۱٤ ـ تشنج در دانشگاه	از ۱۸۰ تا ۱۸۲
۱٥ ـ انتخابات زمستانی دورهٔ بیستم	از ۱۸۳ تا ۱۹۱
۱٦ ـ کشمکش ابتهاج و آرامش دربارهٔ کارهای سازمان برنامه	از ۱۹۲ تا ۲۱٦
۱۷ ـ قتل دکتر خانعلی و کناره گیری شریف امامی	از ۲۱۷ تا ۲۳۰
۱۸ ـ نوهٔ مظفرالدینشاه قاجار، نخست وزیر محمد رضا شاه پهلوی	از ۲۳۱ تا ۲٤۰

۱۹ ـ دکتر امینی و انحلال مجلسین از ۲٤۱ تا ۲٤۳
۲۰ ـ دکتر علی امینی طبق گفته ها و نوشته ها از ۲٤٤ تا ۲٦۱
۲۱ ـ چهره هائی تازه درکابینهٔ دکتر امینی از ۲٦۲ تا ۲٦٦
۲۲ ـ ارسنجانی و اصلاحات ارضی از ۲٦۷ تا ۲۸۳
۲۳ ـ مخالفت با دولت امینی و تظاهرات دردانشگاه از ۲۸٤ تا ۲۹٥
۲٤ ـ بازداشت اشخاص دردولت امینی از ۲۹٦ تا ۳۰٥
۲٥ ـ امینی در مسند نخست وزیری و دوستش
ابتهاج در زندان از ۳۰٦ تا ۳۱٦
۲٦ ـ دکتر امینی و جبههٔ ملی از ۳۱۷ تا ۳۲۳
۲۷ ـ اظهارات رهبران جبههٔ ملی درمتینك میدان جلالیه از ۳۲٤ تا ۳۳٤
۲۸ ـ اشراف زادهٔ پرحرف و سرسخت از ۳۳٥ تا ۳٤٥
۲۹ ـ ماجرای چکهای ٥ میلیون و ۲ میلیون دلاری از ۳٤٦ تا ۳٤۸
۳۰ ـ دکتر امینی چگونه از نخست وزیری برکنار شد؟ از ۳٤۹ تا ۳٦۳
۳۱ ـ اعلام جرم علیه دکتر امینی و
احضار او به دادگستری از ۳٦٤ تا ۳۷٦
۳۲ ـ نقش (علم) در دوران آریا مهر از ۳۷۸ تا ۳۹۰
۳۳ ـ تعطیل روزنامه ها از ۳۹۱ تا ۳۹٤
۳٤ ـ خان زادهٔ قائنات و انقلاب شاه و مردم از ۳۹٥ تا ٤۰۳
۳٥ ـ رفراندم برای تصویب برنامهٔ انقلاب سفید از ٤۰٤ تا ٤۰۸
۳٦ ـ شاه درکنگرهٔ دهقانان از ٤۰۹ تا ٤۲۳
۳۷ ـ واقعهٔ ۱٥ خرداد٤۲ چگونه در
دولت علم سرکوب شد؟ از ٤۲٤ تا ٤۸۰
۳۸ ـ کنگرهٔ آزاد زنان و آزاد مردان و مجلس انقلاب از ٤۸۱ تا ٤۹٦
۳۹ ـ استعفای علم از نخست وزیری
و نقش او دروزارت دربار از ٤۹۷ تا ٥۰٤
٤۰ ـ خاطرات امیر اسدالله علم از ٥۰٥ تا ٥۱۰
٤۱ ـ نامه های رسیده از ٥۱۱ تا ٥۳۰
٤۲ ـ منابع و مآخذ از ٥۳۱ تا ٥۳۲

پیشگفتار

ازموقعی که تصمیم گرفتم دربارهٔ رویدادهای عصرپهلوی مطالبی تنظیم کنم درنظربود که فقط درچندجلد منتشرگردد ولی پس ازبرسیهائی احتمال داده شد که حداکثر در۱۲ جلد این کار مهم به اتمام برسد. باگذشت ایام و تشویق و حمایت خوانندگان گرامی و دوستان بزرگوار و ارسال خاطرات زیادی ازطرف علاقمندان ازاقصی نقاط جهان تدریجاً به این نتیجه رسیدم که انتشار همه این مطالب خواندنی در۱۲ جلد مقدور و میسر نمی باشد.

گرچه با افزایش هزینهٔ چاپ و بالا رفتن بهای کاغذو پست و کرایهٔ حمل کتاب باهواپیما برمقدار زیانی که درهرجلد باید بپردازم افزوده می شود ولی حیفم آمد که این همه مطالب تاریخی که جمع آوری شده و می دانم خیلی ها هم مشتاق خواندن آن هستند منتشرنگردد. ازاین جهت احتمال می دهم که به ۱٤ جلد افزایش یابد.

غرض نقشی است کزما بازماند
که هستی را نمی بینم بقائی

خوشبختانه طی سالهای اخیرعده ای ازدولت مردان عصرپهلوی شروع به انتشار خاطراتی کرده اند که نکات جالبی درلابلای نوشته های آنان وجود دارد که قابل استفاده می باشد. ولی متأسفم بگویم

که افرادی از این خاطره نویسان به جای افشای حقایق و آگاهی هموطنان ما از رویدادها به (دفاع ازخود) پرداخته و بعضی ازآنها با کمال بی انصافی رجالی ازکشورمارا مورد حمله و انتقاد قرارداده اند. درحالی که باید گفت این از جوانمردی بدور است که مخصوصاً افرادی را که زنده نیستند و نمی توانند ازخود دفاع کنند موردحمله قرارداد و مطالبی را گفت که اصالت آن مورد شك و تردید می باشد. باید به این خاطره نویسان که یك طرفه به قاضی می روند گفت:

نام نیك رفتگان ضایع مکن تا بماندنام نیکت برقرار

نویسندهٔ کتاب سعی دارد قسمتی از این خاطرات را باحذف جملاتی که تصور می کند جنبهٔ خودخواهی دارد ویا بوی غرض ازآن استشمام می شود نقل کند تا روشنگر قسمتی ازتاریخ معاصر ایران باشد. ولی تعجب می کند از کسانی که زنده هستند و موردحمله قرار می گیرند و یا بستگان کسانی که حیات ندارند چگونه دربرابر چنین نوشته هائی ساکت بوده و به دفاع نمی پردازند و حقایق را نمی گویند تا اگر خاطره نویسان مطالبی را روی نظرهای شخصی به تاریخ سپرده اند لااقل بایادآوری آنها اصلاح و تعدیل شود.

برخی ها که درعصرپهلوی مشاغل حساسی داشته و درکارهای مهم مملکتی دارای مسئولیت هائی بوده اند چون درمعرض اتهاماتی هستند می خواهند با این شیوهٔ نگارش خودرا از اشتباهات وخطاها و اتهاماتی که درکنارخدمات انجام شده صورت گرفته مبری بدانند و به قول معروف به صورت (کی بود، کی بود، من نبودم) خودرا از ماجراها مخصوصاً اشتباهات، برکنار نشان دهند که این درحقیقت نقض غرض است.

باصراحت می توان گفت درعصرپهلوی کارهای بسیار مهم و اساسی درکشورما صورت گرفته که بی تردید همهٔ مردم ایران از زن و مرد باداشتن هراندازه مسئولیت دراین پیشرفتها سهیم و شریك

بوده اند. این کمال بی انصافی و ناشی از غرور و خودخواهی است که این خاطره نویسان یك تنه خودرا مجری و عامل کارهای بـزرگ و مفید دانسته و هرکجا که نقصی درکار پیدا شده آن را به گردن این و آن بیندازند. درحالی که باید بدانند مردم ایران هوشیارتر و دقیقتر ازآن هستند که به سهولت و سادگی این نوشته های یك طرفه را قبول کنند و مسلماً مردم صاحب فکر و اندیشه به این قبیل مطالب پوزخند می زنندو می دانند که این نوشته ها اثری درتاریخ معاصر ایران نخواهد داشت.

همانطوری که خوانندگان کتابهای (ایران درعصرپهلوی) کتباً و شفاهاً یادآور می شوند سعی نویسنده این است که با بی طرفی و بی نظری رویدادها را تجزیه و تحلیل کنم و اگرهم درلابلای گفته ها و نوشته هائی که ازدیگران نقل می شود احساس غرض شود این دیگر مربوط به این نویسنده نخواهدبود چون سعی فراوان دارم آن مطالبی رانقل کنم که خالی ازغرض تشخیص می دهم تا مورخین هنگام تنظیم تاریخ معاصر ایران بتوانند حقایق و واقعیت هارا به رشتهٔ تحریر درآورند نه گفته ها و نوشته های کسانی را که مدتها برمقامات مختلف مملکتی تکیه زده و کارنامهٔ اعمالشان هم مشخص می باشد. حال که آبها از آسیاب افتاده و خیلی ازمطالب به بوتهٔ فراموشی سپرده شده این (پهلوان پنبه ها) به انتشار مطالبی پرداخته اند که نه تنها اسناد ومدارکی برای اثبات آن ندارند بلکه مردم آگاه و هوشیار ایران دراصالت خیلی ازاین مطالب تردید دارند و باصراحت و روشنی آن را رد می کنند.

صادقانه بگویم که می خواهم بیطرفی را حتی المقدور حفظ کنم. حتی درمورد افرادی که ازنظرسیاسی و خانوادگی مدیون محبت های آنها هستم، ضمن حقشناسی نمی توانم ایرادات و انتقادات ازآنها را نادیده بگیرم.

بدیهی است که ذکر حقایق و حفظ بی طرفی و فاش نمودن بعضی ازمطالب و بیان اشتباهات و لغزشها مطلوب طبع عده ای

نمی باشد که رنجیده خاطر می گردند و می خواهند درانتشار مطالب بلندگوی آنها ویستگانشان باشم که بهیچوجه چنین وظیفه ای را ندارم. به قول دوست شاعر باذوقم علی کمالوند:

سخن را باب طبع مستمع گو اگرخواهی تورا او دوست دارد
کلامت گرنباشد میل طبعش یقین می دان تورا دشمن شمارد
ولی من حرف حق رامینویسم چه دشمن پرورد، چه دوست آرد

گفتن حقایق و انتشار واقعیت ها مسلماً بعضی هاراناراحت می کند. با اینکه می کوشم که ازجادهٔ انصاف خارج نگردم ولی گاهی مطالب به صورتی است که چاره ای غیرازانتشار آن نیست زیرا درراستی اثری است که درنادرستی نیست. به قول پروین اعتصامی:

پروین به کجروان سخن راستی چه سود؟
کو آن چنان کسی که نرنجد زحرف راست

منصفانه بایدگفت خیلی ازکسانی که درعصرپهلوی مقاماتی داشته اند درحدخودکوشیده اند که خدمتی انجام دهند و انتشار بعضی ازاین خاطرات همه را متوجه می سازد که کشورما دراین مدت باتلاش و کوشش فراوانی به پیش رفته است. تردید نیست که همهٔ زنان و مردان ایرانی درعصرپهلوی کوشیده اند که درسازندگی ایران نقش اساسی داشته باشند. بخشهای دولتی و خصوصی باهم بستگی کامل توانسته اند موفقیت های زیادی نصیب کشورخودسازند.

هرکشوری وقتی می تواند به سرعت پیش برود که همهٔ ساکنین آن دست دردست هم درراه نیل به هدفهای بزرگ سیاسی و اجتماعی بکوشند و از روی عشق و علاقه کامل کشورخودرا بسازند. این اختلاف سلیقه و اندیشه های گوناگون و روشهای مختلف سیاسی که لازمهٔ زنده بودن یك ملتی است نباید موجب گردد تا دامنهٔ نفاق بین ملتی آن چنان گسترش یابد که هرروز چوبه های دار درگوشه ای ازکشور برپاشده و تعدادی اززنان و مردان وطن ما باگناه و بی گناه به چوبه های دار آویخته گردند. به راستی

پاسخگوی بستگان آنها کیست؟ به سرودهٔ صادق سرمد شاعر بلندآوازهٔ معاصر:

این همه ازکشته ها شد پشته وز سرها منار
تو نگفتی کین شهیدان را کجا ملجاءستی؟

مگر می شود دراین عصرو زمانه که به خاطرصیانت ازآزادی و احترام به افکار و اندیشه ها، این همه بشر قربانی داده است بازهم عده ای را به خاطر فکر وعقیده وسلیقه وروش سیاسی واختلاف مذهب و طرز تفکرشان از بزرگترین نعمت الهی یعنی (حیات) محروم ساخت؟ اینهائی که خودرا مالك جان ومال انسانها درجامعه ای می دانند و حشی و بربر بوده و مسلماً ازمزایای تمدن واصول اساسی مذاهب مترقی بوئی نبرده اند و اسیر خودخواهیها وجهل وخرافهٔ خود هستند وباید دستشان ازهرگونه قدرتی کوتاه شود. وضع اکنون به صورتی است که فرخی یزدی چنین یادآورشده است:

شهری است پر از ناله و فریاد و فغان
فریاد که فریادرسی پیدا نیست

بایدکسانی که پایه گذار چنین رسوم غیرانسانی هستند و با اقدامات علنی و پنهانی خود موجبات نفاق و دوئیت را درجامعه ای فراهم می سازند از اجتماع طردگردند تا بار دیگر رشته های دوستی و برادری و الفت بین تمام افراد ملت ایران با هرروش و سیاست ومذهب و باوری بهم گره زده شده و متفقاً درراه نجات کشور و ملتی که درمهمترین عصر شکوفائی بشر درنهایت بی سروسامانی قراردارد اقدام گردد تا مردم شریف و آزادهٔ ایران از نعمات آزادی ودموکراسی وحقوق بشر به معنی واقعی آن بهره مند شده واین کشور بزرگ با داشتن آن پشتوانهٔ تاریخی درکنار سایرکشورهای متمدن جهان قرار گیرد.

خوشبختانه فرزندان گرامی وطن ما اکثراً از هوش خدادادی بهرهٔ فراوان دارند. دردانشگاههای معتبر جهان دیده می شود گروهی از آنها چنان درخشان هستند که نامشان جزوافراد ارزنده

دانشگاهها قراردارد. سرزمین ما از نظرمنابع طبیعی آنقدر غنی است که اگربا اصول صحیح و با ابتکارات خلاقهٔ فرزندان وطن ما مورد بهره برداری قرارگیرد، می تواند همهٔ ساکنان آن مرزوبوم را از حد اکثر نعماتی که برای زندگی امروزبشر ضروری است بهره مند سازد. متأسفانه اکنون آنچه از بین رفته رشته اتحاد است که باید بین همهٔ افراد ملت پیوندی محکم وجود داشته باشد تا این سازندگی تحقق اساسی یابد.

غرض ز انجمن و اجتماع جمع قواست
چرا که قطره چوشد متصل بهم دریاست

حال که آهنگ (بازگشت به وطن) مطرح است و گامهائی هم دراین راه برداشته شده باید دید چرا دو یا سه میلیون فرزندان شایسته و آزادهٔ کشورما درخارج از میهن به سرمی برند؟ چرا آنها حاضرنیستند به سهولت به سرزمین آباء و اجدادی خود که به آن عشق می ورزند بازگردند؟ اینها همه درکشور خودبودند و به خدمت اشتغال داشتند ولی محیط نامناسب سیاسی و اجتماعی و مذهبی موجب گشت که آنها ترك وطن کنند.

تابود وطن خرم و ایمن همه ماندند
چون خاك وطن گشت پریشان همه رفتند

اینها کسانی نیستند که بتوان با حرف و سخن آنهارا فریفت و با طنابهای پوسیده ای به چاه انداخت. اینها اکثراً انسانهای با ارزشی هستند که دراین جهان پررقابت توانسته اند با تلاش و کوشش شبانه روزی خود درمیان مردم متمدن و پرکارو متفکر دنیا بدرخشند.

درمیان اینها گروهی ازسیاستمداران و دیپلماتهای ورزیده - پزشکان حاذق - مهندسین باارزش - بازرگانان هوشیار - نویسندگان مبرز و روزنامه نگاران پرتلاش و هنرمندان خوش قریحه - قضات و وکلای دادگستری وحقوقدانان مطلع و افسران شایسته ای هستند که باترك وطن درسالهائی که ازکشور به دورهستند و رنج

آن راتحمل می کنند خیلی ها با دست خالی و مشکلات فراوان توانسته اند درمیان مردم فعال این جهان با کوشش شبانه روزی و تلاش سازندهٔ خود دست به کارهائی بزنند که ازهرجهت قابل تمجید می باشند.آنها دراین زمان طولانی توانسته اند اساس نوینی برای زندگی خود بریزند. حالامگر می شود اینهارا با چند جملهٔ توخالی به تور انداخت و بعداً با مشکلات فراوانی روبرو ساخت؟ ایرانیان خارج ازوطن همیشه به یاد کشور خود بوده و می دانند که خواهران و برادران و فرزندان ما درداخل کشور باچه مشکلاتی دست به گریبان هستند و همواره به خود چنین هشدارمی دهند:

به یاد هموطنان اسیر غمگین باش
کنون که سرخوشی از جلوه های آزادی

باید حقایق را درك کرد. باید کارهای مهم را به افراد لایق سپرد. باید از استعداد و توانائیهای همهٔ مردم ایران درجای خود استفاده کرد تابتوان کشتی به گل نشستهٔ وطن را که درگردابی از مشکلات فرورفته نجات داد. باحرف و سخن و روضه و حدیث و ادعیه نمی توان گره ازهزاران مشکلی گشود که امروز گریبانگیرجامعهٔ ما شده است. باز هم به قول صادق سرمد:

گریه برامروز ایران کن که از فقر و نفاق
روزگار انقراض و روز وانفساستی

با این تغییرات شگرفی که درعصر ماروی داده است به راستی تأسف آور می باشد که هنوز هم گروهی قشری و کوتاه فکر بخواهند ملت ایران را به هزارسال قبل برگردانند وملتی را که تاریخ پرافتخارش مورد بحث و نقد می باشد با اندیشه های قرون وسطائی اداره کنند. ادارهٔ مملکت ما درزمان فعلی و سکان کشتی وطن ما درشرایط امروزی جهان باید دست زنان و مردان توانا ومتفکری باشد که بتوانند کشور وملت مارا با تحولات فعلی جهان هماهنگ سازند و الا گفتن اینکه بریزید خارجی هارا بکشید و یا افرادی را به اتهام جاسوسی به زندان انداختن و باشلاق سیمی از

مردم مبارز انتقام کشیدن و باکارهای مخفی و زیرجلی سرنخ گروگانهارا دردست داشتن کارها روبراه نمی شود و درشأن ملتی نیست که روزو روزگاری پرچمدارحقوق بشر بوده است.

ریاست به دست کسانی خطاست
که از دستشان دستها برخداست

وقتی کشورهای پشت پردهٔ آهنین با آن سیستم مخوف پلیسی یکی بعداز دیگری آزادشدند، وقتی آلمان شرقی و غربی باردیگر تبدیل به کشورمتحدی گردیده و دیواربرلن که دیوارشرم و خفت و دیوار جنایت و بی عدالتی بود یك شبه فروریخت، وقتی کامبوج و ویتنام با آنهمه مشکلات و گرفتاریها سروسامانی یافت، وقتی برای لبنان و افغانستان دنبال راه حلی می گردند که از مشکلات رهایشان سازند، وقتی شرق و غرب درتلاش هستند که مشکل فلسطین و اسرائیل را حل کنند آن وقت تأثر آورنیست که باشند افرادی درکشورما که فکر کنند هنوز می توان این ملت بزرگ را با آن پشتوانهٔ با ارزش تاریخی دراسارت افکار و اندیشه های قشری خود زندانی ساخت و با اسلحهٔ گرم و چوبه های دارپاسخ تقاضاهای حقه و مشروع مردم را داد؟

شاعری با نام فراز دراین باره چنین سروده است:

زبانزد همه آزادگان رزمنده است
تلاش ملت ایران به سوی آزادی
بنای ظلمت ضحاکیان فرو ریزد
چو خشم کاوه شود رهگشای آزادی

اکنون وضع فعلی دنیا به صورتی است که کوچکترین تغییر و تحولی درهرکشور به دورترین نقاط جهان حتی به داخل سلولهای زندان می رسد. آن وقت خجلت آوراست که تعدادی بی خبر از اوضاع جهان درداخل کشوری بزرگ زمام امورحکومت را به دست گرفته و به صورت دلخواه خود بخواهند مردم و ملتی را اداره کنند. این بی سروسامانیها، این هرج و مرج ها، این کم کاریها، این

گرانی سرسام آور، این ناامنی ها، این رشوه خواریها و سوءاستفاده ها، این اعتیادها و یأس و ناامیدیها ناشی از آن است که اداره کنندگان کشور توانائی آن را ندارند که بتوانند خودرا باتحولات و تغییرات کنونی جهان هماهنگ سازند. باید جای خودرا بـه کسانی بدهند که قدرت‌وتوانائی آنرا داشته باشند که با کاروان ترقی جهان به پیش بروند.

نویسنده چون سالهاست که ازکارهای سیاسی بدوراست ولی به عنوان کسی که شب و روز تاریخ می خواند ومطالب تاریخی می نویسد به علت علاقه ای که به وطن و هموطنان خود دارد از وضع موجود رنج برده و خواستارآن می باشد که تحول اساسی درکشور ما که همگان مدیون آن هستیم، صورت گیرد تا قیافهٔ وحشتناکی که به ایران درجهان داده شده تغییر یابد. زیرا ما قبل از همهٔ اینهائی که امروز دم ازتمدن می زنند متمدن بوده ایم. حیف است درعصری که سیاهان افریقائی متمدن شده و هر روز جلوه هائی ازآثارشگرف ترقی و اندیشه درسرزمینشان پا به عرصهٔ ظهور می گذارد، آن وقت کشور و ملت ما با آن سابقهٔ باشکوه تاریخی درردیف ممالك عقب مانده و قشری و غیرمتمدن قرارگرفته و حتی بربر به حساب آید.

این دیگر درشأن ایران و ایرانیان نیست که به عنوان تروریست و آدم ربا معرفی شوند و گفته ها و نوشته های بعضی از حاکمان نیز حاکی از آن باشد که دراین جامعه اصول حقوقی و قانونی حاکمیتی ندارد. این مسخره است که هرحاکم شرع و امام جمعه ای هرکاری دلش خواست انجام دهد و باکمال صراحت هم بگوید حتی به قانون اساسی و قانون شرع هم کاری ندارد. درجنگل هم، چنین وضعی حاکم نیست زیرا جنگل هم برای خود قاعده و ضابطه ای دارد که اینها ندارند.

همانطوری که درتاریخ می خوانیم و درکشورهای مختلف شاهد و ناظر هستیم بی عدالتی وحاکمیت فردی و تکروی و دیکتاتوری دوام چندانی ندارد. همه شاهدیم که استمرارحکومتهای ظلم و ستم

دوامی ندارد. درعصر ما سعی می شود که سیاهی ها وبی عدالتی ها و تکرویها از چهرهٔ جهان زدوده شود.

به قول حافظ شاعربزرگ ما

بوی بهبود زاوضاع جهان می شنوم
شادی آورد گل و بادصبا شاد آمد

با این طرز تاگرفتار مصیبت های بزرگتری نشده ایم باید در روشها تجدید نظر شود، کشور و ملت نباید فدای خودخواهیها و کوته فکریهای چندتن گردد که برحسب تصادف قدرتی موقتی یافته اند زیرا این طرز حاکمیت عاقبتی ندارد.

به آنها که موقتاً چندروزی زمام امور به چنگشان افتاده است باید چنین گفت:

چراغ ظلم ظالم تادم محشر نمی سوزد
اگرسوزد شبی سوزد، شب دیگر نمی سوزد

مصطفی الموتی
لندن ـ آبان ماه ۱۳۷۰

نامه ای دیگر ازاستاد جمال زاده و نامه هائی از دوستان گرامی

حضرت آقای دکترالموتی بسیارعزیز

قربانت گردم مرقومهٔ حضرتعالی را زیارت کردم و باید شرمنده باشم که با تأخیر مطالبی را معروض بدارم. ولی یقین دارم که معاذیرم را خواهید پذیرفت. قبل ازهمه چیزباید اقرار نمایم که کم کم دارم مغلوب پیری می شوم ولی بازقدرت برای مبارزه باقی است و تا حدمقدور می کوشم که زیربارمغلوبیت نروم.

ازدانشگاه تبریز نامهٔ مفصلی رسیده بود که درکنگرهٔ نهصدمین سال تولداستادبزرگ نظامی گنجوی دردانشکدهٔ ادبیات تهران شرکت کنم و مطلعم ساخته بودند که تمام مخارج به عهدهٔ آنها خواهد بود. با تأسف بسیار جواب نوشتم که باوضع و احوالی که دارم چنین مسافرت دورودرازی برایم امکان پذیرنیست و حتی پزشك معالجم صریحاً خبرداد که ممکن است برایم خطرجانی داشته باشد. قرارشد مقاله ای تهیه کرده برایشان بفرستم که با اشکال زیاد تهیه و فرستادم.

دربارهٔ تنظیم خاطرات خود وقتی می بینم مردبلندهمتی مثل شما دست تنها بدون کمك و یاری کسی دست به کارپرزحمتی زده که به ۱۲ جلد خواهدرسید و فعلاً تاجلد هشتم آنرا خوانده ام، صادقانه بگویم که بسیار خوب ازکاردرآورده ای و بسیاری ازهموطنان همت و پشتکار و نظم و ترتیب کارت را آفرین می گویند. والحق هم مستحق آفرین هستی. می خواهی (ایران عصرپهلوی) را (یعنی دوره پدرو پسر) راباقی بگذاری و نگذاری فراموش شود و امواج انقلاب اسلامی خاطرات آن دوره را رویهمرفته و به قدری کافی (خوب وبدرا) ازمیان ببرد. نیت خوبی است و دراین ایام که صحبت های کاملاً ازنوع دیگر وردزبانهاست به چنین کارمشکل

خاطره نویسی پرداخته ای و همه را مشغول داشته ای که کارآسان و بی دردسری نیست. درست و حسابی باموانع گوناگون و مخالف خوانیها تاکنون مظفرو فیروزبوده ای و امیدوارم ازاین پس هم با این شجاعت و بلندی همت و بی نظری کاررا به طور دلخواه به پایان برسانی و هیچ شك و تردید ندارم که موفق خواهی بود.

اما ارادتمندت جمال زاده باصداقت هرچه تمامتر معروض می دارد که کم کم به جائی رسیده است که اعتقادش به تاریخ عموماً ضعیف شده و بازهم دارد ضعیف تر.می شود و چنانکه پل والری حکیم نامدارفرانسوی دربارهٔ تاریخ حرفهائی زده و مطالبی نوشته که خالی از حقیقت نیست.

شما که خود قسمتی از عمرتان را درمجلس شورایملی ایران گذرانیده اید بلاشك شاهد کیفیات مختلف بوده اید که اگر شرح آنرا مرقوم فرمائید بسیارخواندنی خواهدبود.

اردتمندتان درموقعی که دربرلن بودم (مدت ۱۵ سال درآنجا گذرانیده ام) بایك صاحبمنصب ایرانی (کلنل اسماعیل خان شفائی) که دردورهٔ رضاشاه به سرلشکری هم رسید و سالها درسویس (برن) رئیس هیأت نظامی ایران برای خرید اسلحه ازممالك اروپائی علی الخصوص ازچکسلواکی بود دوستی پیدا کردم. برایم حکایت می کرد که پدرش ازسرداران قزاقخانه بود که رضاخان نزدپدرش کار می کرده و از او که بعدها به تاج و تخت ایران رسید برایم داستانها حکایت کرده که فراموش نمی شود. رضاخان هم گاهی اوقات کارهائی می کرده که خطرناك هم بوده است. البته شفائی هم شاید داستانهارا قدری نمکدار می ساخت ولی رویهمرفته باید رضاشاه را بهتر شناساند. آخرین بار اسماعیل خان شفائی راقبل ازانقلاب اسلامی درژنودیدم. دیگرازاو خبری ندارم، مردخوبی بود.

گاهی مسائل تاریخی به قدری تعجب آورست که انسان دچارحیرت می گردد. مثلاً اورسل دانشمند وسیاح بلژیکی مطالبی نوشته که نمی توان باورکرد درمملکتی با۲۵۶۰ سال تاریخ، به امر

(ناصرالدین شاه) درپایتخت کشورما چنین اتفاقی افتاده باشد.

اورسل درصفحه ۲۸۶ کتاب خود که درسال ۱۳۵۲ به فارسی منتشر گردید چنین می نویسد:

درسال ۱۸۵۲ سه نفربابی درجادهٔ نیاوران علیه ناصرالدین شاه سوءقصد کردند و به این مناسبت تعداد زیادی در تهران توقیف گردیدند. قرة العین که باشجاعت ازانکارعقیدهٔ خود خودداری می کرد زنده زنده سوزانده شد یا او راخفه کرده و درچاه انداخته و درِچاه راانباشتند. صدر اعظم وقت تصمیم بی رحمانه ای گرفت و دستورداد زندانیان رابین درباریان تقسیم کنند و آنها نیز برای ثبوت میزان تعصب خود دردین و وفاداری و صمیمیت نسبت به ناصرالدین شاه هربلائی که خواستند سرآنها دریباورند.

درخیابانها و کوچه ها زنها و بچه هارا لخت کرده آهن گداخته ای برزخمهایشان فرو می بردند. بعضی راباطناب می کشیدند و یابرخی راباشلاق به این طرف و آن طرف می بردند. زنها و بچه ها زمزمه می کردند(انا للّه و انّا الیه راجعون). تعداد زیادی ازکودکان درطول راه ازپا درآمدند. دژخیمان نعش آنهارا زیرپای پدرانشان می انداختند. یکی ازجلادان به یکی از پدرها که دوفرزند داشت پیشنهادنمود که اگر دست ازعقیده خود برنداری سرهر دوفرزندت را روی سینه ات خواهم برید. او هم بدون درنگ روی زمین دراز کشید و فرزند بزرگتررا که ۱٤ سال داشت درکنارگرفت و خواست که اول او را قربانی کند. به این ترتیب سرهای زیادی ازتن ها جداشد و تعدادی به چوبه دارهاسپرده شدند.

مرحوم تقی زاده درروزنامه کاوه چاپ برلن گزارش واقعه را نقل نمود و خدا راشکر اسباب داد و بیداد دولت و مردم ما نگردید. در آنجا حتی آمده است که مستوفی الممالك (بزرگ) با احترام و مقام و ریش و شال‘شکم یك نفر از بابی هارا با خنجر خود درید.

آیا این مسائل تاریخی چگونه است و آیا خداوند رحمن و

رحیم آن را بلاجواب خواهدگذارد ؟

استادجمال زاده درنامه مفصل خود قسمت هائی از مطالب پل والری حکیم نامدارفرانسوی وکتاب اورسل دانشمند وسیاح بلژیکی رانقل کرده که علاقمندان می توانند به اصل کتابها که به فارسی ترجمه شده و مورد استناد قرارگرفته است مراجعه کنند .

نامه ای ازنویسندهٔ گرامی احمد احرار

دوست عزیزم ازکتاب های مبارك به حداکثر بهره وری می کنم و علاوه برآن که همه را دقیقاً خوانده ام جزومنابع ومآخذی است که اغلب به آنها مراجعه دارم. سعی شما مشکورباد . همان طور که خودتان هم متذکرشده اید بایدایرانیان یك روزی فارغ ازتعصبات و پیشداوری ها بفهمند درسه ربع قرن اخیر برکشورشان چه گذشته است و چرا این کشور واین ملت فرصت های تاریخی را ازدست می دهد وروی آسایش وآرامش به خود نمی بیند .

ارادتمند- احمد احرار ۹۱/۱/۱۲

نامه ای از یك خواننده پر احساس

دوست والاتبار و ارزشمندم یکشنبه دهم آذرماه ۲۵۵۰

آغاز سخن به نام یزدان تانیك رسد سخن به پایان

ازخواندن کتابهای ایران درعصر پهلوی نوشته آن دوست پژوهشگر بهرهٔ فراوان بردم. از اینکه شما دیدگاه ویژه ای به کس یا کسان ندارید از نوشته های شما به خوبی آشکار است و نیازی به بیان و برهان نیست.

خیلی از خوانندگان کتابهای مزبور شمارا خوب می شناسند . ازروشهای انسانی و ایران دوستانه شما و آنچه را که برای روشن

کردن رخدادها و رویدادهای کشورمان درآن دوران به کار می برید به خوبی آگاهی دارند و شمارا ازجان و دل می ستایند و پیشرفت شمارا دراین کار پرتلاش و دامنه دار از ایزد دانا خواستارند.

تندرستی و پیروزی شما خواسته و آرزوی قلبی من است.

دوستدار شما - پیروزان

قضاوت دربارهٔ وقایع تاریخی

عطاءالله خسروانی وزیر ودبیرکل سابق حزب ایران نوین چنین می نویسد:

باعدل و داد و دانش داد سخن توان داد
چون جمع شد معانی گوی بیان توان داد

دوست گرامی کار بسیار دقیق و مشکلی راشروع کرده اید. توفیق شمارا آرزومندم. جامعهٔ ایرانی فرصتهای خوبی رابرای رسیدن به عصر تکنولوژی و کشورهای پیشرفته از دست داده است. به این گونه کتابها احتیاج و نیاز فراوان دارد که وقایع تاریخی را بخواند و قضاوت کند وهوشیار شود. بایدعدم اعتماد، ناباوری وغم که وجود اورا گرفته ازدل بدرکند و بازترانهٔ پیشرفت و سعادت و زندگی بهتر برای همه را بسراید.

هنوز باهمه دردم امید درمان است
که آخری بود آخر شبان یلدارا

کمکی بزرگ به پژوهشگران

دکتر محمدعلی رشتی نمایندهٔ سابق مجلس وآخرین سفیر ایران در افریقای جنوبی چنین می نویسد:

مسلم است که درتهیه و تنظیم وجمع آوری مطالب متنوع و نقل رویدادها درتنظیم کتابهای ایران درعصرپهلوی زحمات فراوان کشیده

اید. سبك نگارش و بیان مطلب نیز ازهرجهت جالب می باشد. خیلی مطلب درسینه هاهست وخیلی مشاهدات وخاطره هاوجود دارد که به تدریج محو می شود و شخصیت های حامل این خاطرات به تدریج دارفانی را بدرود می گویند و این همه را باخود می برند.

من دراواخر عمر دکتر متین دفتری چندبار از او خواهش کردم که خاطرات خودرا بنویسد و آن مرحوم مرتب می گفت راست می گوئی و این کار را باید بکنم ولی نکرد تا مرحوم شد.

باری، نگارش وقایع تاریخی مانند آنچه شما درکتاب (ایران در عصر پهلوی) تنظیم و تألیف کرده اید کمك بزرگی به پژوهشگران آینده است که ممکن است بسیاری از این اسناد و گفته ها و مشاهدات تا آن وقت از بین رفته و یا تاحدی درآن دستکاری شده و اصالت خودرا از دست داده باشد.

با این که درتمام کتاب ها مرتب به منابع اشاره شده ولی بهتر است زیرنویس هم درکتابها باشد و منابع و مآخذ طوری ذکر شود که به سهولت به توان به آن مراجعه کرد.

راهگشای نسل آینده

مهندس جهانگیر کیا(معاون سابق وزارت کار) می نویسد:

کتاب های ایران درعصر پهلوی را باهمان روانی که صحبت می کنی نوشته ای و همان سادگی درگفتار و صداقت درکردار انسان را به شدت تحت تأثیر قرار می دهد و می خواهم بگویم واقعاً کار بسیار بزرگی کرده ای که دراین دنیای وانفسا کمتر کسی می کند. من همیشه به تو احترام بسیار داشته ام و حالا برایم بسیار بزرگتر وباارج تر شده ای. امیدوارم توفیق نصیب تو بشود که هرآنچه نوشته ای چاپ کنی و همانطوری که خودت گفته ای زحمت کشیده ای امیدوارم برای نسل های آینده بتواند راهگشای بسیار خوبی باشد.



دکتراقبال چگونه ستارهٔ اقبالش درخشید ؟

یکی از کسانی که دردوران سلطنت محمد رضاشاه پهلوی نقش مهمی داشت دکتر منوچهر اقبال بود که تقریباً اکثر مقامات مهم کشوری را طی کرده بود . از معاونت وزارت بهداری تا نخست وزیری و وزارت دربار و نمایندگی مجلس و سناتوری وسفارت وریاست شرکت نفت و رهبری حزب ملیون را عهده دار بود . دوستان فراوان و دشمنان سرسختی داشت . پدرش حاج مقبل السلطنه اقبال از معاریف خراسان و مردی وارسته و درویش و خدا پرست بود که چند دوره از منطقه خراسان به نمایندگی مجلس انتخاب شده بود . دکتر اقبال برای تحصیل طب به اروپا فرستاده شد و یکی از اطبای حاذق و معتبر ایران دررشته امراض عفونی گردید که پس از مراجعت به ایران و هنگام انجام خدمت وظیفه اورا یك بار برای معالجه نزد رضاشاه برده بودند و این خاطره را همواره نقل می کرد و می گفت رضاشاه به سرعت معالجه شد و وقتی اطلاع یافته بود به خرج پدرم تحصیل کرده ام می گفت

مملکت به امثال شما ها خیلی احتیاج دارد و همه پدر و مادرها باید سعی کنند فرزندانشان تحصیل کنند.

دکتر اقبال با این که رئیس دانشکده پزشکی و رئیس دانشگاه و رئیس سازمان نظام پزشکی بود از طبابت و دریافت ویزیت خیلی خوشش نمی آمد و می گفت من از اینکه انسانی رنج ببرد و من آنهارا معالجه کنم و از این بابت پولی بگیرم ناراحت هستم. خوشحال می شوم که در سازمانی مثل بیمارستان و یا درمانگاه باشم و حقوقی بگیرم نه اینکه بیمار به من پول بدهد. به همین جهت با وجود شهرت فراوان و تخصص دربیماریهای عفونی هرگز مطب پولسازی نداشت و درایام بیکاری به تدریس دردانشگاه و طبابت دربیمارستانها ادامه می داد. کارمهم اداری اش از معاونت وزارت بهداری آغازشد و به تدریج ستاره اقبالش درخشید و مقامات مختلف و متنوعی به او سپرده شد که دوستان و معتقدان فراوان یافت و دوستانش گفتند و نوشتند (مردی که پاك آمد و پاك رفت). ولی دشمنان او می گفتند که خیلی جاه طلب است و از یك مرد پاك و تحصیل کرده ای چون دکتراقبال توقع نداشتند خودرا (چاکر - جان نثار) و امثالهم درپیشگاه شاه معرفی نماید.

* * *

شرح حال دکتر اقبال توسط امیر نویدی که سالها با او کار می کرده و در دانشگاه و نخست وزیری و شرکت نفت از محارم او بود به طورمصور چاپ شده که نسخه هائی از آن دراکثر کتابخانه های جهان وجود دارد که مختصرآن چنین است:

منوچهر اقبال روز چهارشنبه ۲۷ رمضان ۱۳۲۷ هجری برابر با ۲۷ مهرماه ۱۲۸۷ درمشهد متولد گردید. هنگام تولد پدرش درپشت قران چنین نوشت (انشاءالله قدمش مبارك است. امیدوارم خداپرست وصادق و امین باشد.) پس از انجام تحصیلات درایران درتیرماه ۱۳۰۵ عازم فرانسه شد و رشته پزشکی را به اتمام رسانید

و رشته تخصصی دربیماریهای عفونی را گذرانید و به دریافت گواهینامه طب مناطق گرمسیر از دانشکده پزشکی پاریس وهمچنین به درجه دکترای طب و مدال نقره و عنوان لورآی دانشکده پزشکی پاریس نایل شد. پس ازبازگشت به ایران در بیمارستان لشگر مشهد به انجام خدمت وظیفه مشغول شد و پس از آن ریاست بهداری شهرداری مشهد و بخش بیماریهای عفونی بیمارستان شاهرضا را عهده دار بود. سپس برای تدریس به دانشگاه تهران دعوت شد. در دی ماه ۱۳۲۱ به معاونت و سپس به وزارت بهداری منصوب شد. پس ازآن به وزارت: پست و تلگراف - فرهنگ - راه - کشور و استانداری آذربایجان - رئیس دانشگاه تبریز - ریاست دانشگاه تهران - وزیردربار - سناتور - نخست وزیر - نماینده مجلس - سفیر ایران درانگلستان و اسپانیا (که انجام نشد) و سفیر و نماینده دائمی ایران دریونسکو - رئیس هیئت مدیره ومدیرعامل شرکت نفت - رهبر حزب ملیون - ریاست انجمن قلم - رئیس سازمان نظام پزشکی - رئیس انجمن ایران و ترکیه رسید. مشاغل جنبی زیادی از قبیل عضویت در هیئت های مدیره شیرو خورشید سرخ - سازمان شاهنشاهی - بنیاد پهلوی - بنیاد فرهنگ ایران - انجمن حمایت کودکان - رئیس هیئت امنای دانشگاه تهران و امثالهم را داشت و می کوشید که در هرمقامی به مردم کمك کند. عضو پیوسته مجمع پزشکان پاریس و آکادمی پزشکی فرانسه و کارشناس سازمان بهداشت جهانی بود و مدتی هم دردانشگاه پاریس تدریس می کرد. نشان درجه اول تاج داشت که همواره ده نفر درایران داشتند. دارای درجه دکترای افتخاری از دانشگاههای مختلف دنیا بود که هنگام اعطای دکترای افتخاری در (سوربن) رئیس دانشکده (لئون بینه) چنین گفت: (شخصیت دکتراقبال به طور کلی درصفات وی به عنوان یك کلنیسین بزرگ می باشد. اطلاعات عمیق او درمورد امراض عفونی و اطمینان چشمگیر وی درتشخیص مرض و دقت او درقضاوت است که نزدبیماران -

شاگردان و دوستان ایرانی و خارجی که با هیئت های پزشکی به ایران اعزام شدند شهرت بسزائی کسب کرده است. جاذبه شخصیت قوی او ـ هوش و ذکاوت ـ استعداد سازمان دادن ـ احتیاج ذاتی او به فداکاری و خدمت کردن و بالاخره توانائی بی مانندش درکارکردن بزودی جلب نظر نمود و درهای دولت برویش گشوده شد و طی چندسال شاغل پست های مهمی گردید. این پزشك درروش خود می داند چگونه عقل و درایت بقراط را با یك فعالیت نمونه درآمیزد و امور جاری کشور خویش را به عنوان نخست وزیر اداره نماید. دریادداشتهای «کلود برنار» ذکر شده طب و سیاست به یکدیگر نزدیك هستند و باید هردورا درراه علوم تجربی به کار برد. اگراین دانشمند فرانسه اکنون دربین ما بود می گفت (آقا شما یکی ازاین مثالها هستید).

❁ ❁ ❁

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی درکتاب (جستارهائی از تاریخ معاصرایران) می نویسد:

منوچهر اقبال درمشهد متولدشد. پدرش حاج مقبل السلطنه خراسانی عضو مجلس مؤسسان بود که انتقال سلطنت انجام شد. مقبل السلطنه ٦ پسر و چند دختررداشت (علی ـ عبدالوهاب ـ منوچهر ـ خسرو ـ محمد ـ احمد) که پسران او دررده های نخست اشرافیت حکومتگران بودند و دخترانش با خاندان اشرافی کشور ازدواج کردند. (دکتراقبال نخست وزیر ـ علی اقبال و عبدالوهاب اقبال مدتی وکیل مجلس بودند که عبدالوهاب نیز مدتی استاندار و امیرالحاج و نایب التولیه قم بود. خسرو اقبال وکیل دادگستری وبازرگان و احمد اقبال نیز سفیر ایران گردید. یکی از دختران مقبل السلطنه هم نماینده مجلس شد)

منوچهر اقبال تحصیلات را دردارالفنون تکمیل کرد که با رضارادمنش و فریدون کشاورز و محمد شاهکار همکلاس بود.

درسال ۱۳۰۵ با هزینه پدرش به اروپا رفت و درسال ۱۳۱۲ متخصص امراض عفونی ازدانشکده پزشکی پاریس شد. هنگام خدمت سربازی درلشگر خراسان رضاشاه دچار زنبورزدگی شد که دکتراقبال درد اورا التیام بخشید و شاه اورا مورد محبت قرار داد. مدتی رئیس بهداری مشهد و رئیس بخش بیماریهای عفونی بیمارستان رازی بود که درسال ۱۳۱۸ دانشیار پزشکی تهران گردید و سپس استاد کرسی بیماریهای عفونی دانشکده پزشکی تهران به او داده شد.

درکابینه های مختلف وزیربود. درزمان دکترمصدق از استانداری آذربایجان مستعفی و دردانشگاه تدریس می کرد. درسال ۱۳۳۱ که عازم اروپاشد برخی مجامع فرهنگی غرب با اهداف سیاسی،عالی ترین نشانهای علمی خودرا به دکتراقبال دادند. به عضویت فرهنگستان پزشکی فرانسه درآمد. مدتی سناتور و رئیس دانشگاه تهران بود تا اینکه در۱٤ خرداد ۱۳۳۵ وزیردربارشد.

پس از اینکه به مقام نخست وزیری رسید همواره با توطئه های جدی امینی و علم مواجه بود.

دکتراقبال که درحکومت امینی به خارج رفته بود درحکومت علم با قبول پست ریاست شرکت نفت به کشور باز گشت. دکترشاهکار گفته بود که بازگشت دکتراقبال نشانه ای از تغییرجهت سیاست خارجی به شمار می رود. زیرا سه سال قبل آمریکائیها زمینه سقوط حکومت اقبال را فراهم ساخته بودند و حتی طرح کشته شدن دکتراقبال دردانشگاه هم فراهم شده بود که اتومبیل اورا آتش زدند. مراجعت دکتراقبال نشانه آن است که سیاست آمریکا در۱۵ سال اخیر عامل تشنجات درایران بوده ولی اکنون درحال عقب نشینی است.

* * *

دکتراقبال ازجمله کسانی بود که درایران خیلی زود ترقی کرد و درعنفوان جوانی بدون طی مراحل اداری توانسته بود به مقام معاونت

وزارت بهداری برسد. بی شك تحصیلات عالی دکتراقبال دررشته پزشکی در پاریس و نقش علی اقبال برادربزرگ او از متولیان مجلس شورای ملی واز نزدیکان قوام السلطنه و رابطه دوستی قدیم پدر دکتراقبال با قوام دراین انتخاب مؤثربوده است. زیرا تا آن زمان سابقه نداشت که جوانی به این سرعت به معاونت برسد. فقط سید ضیاءالدین طباطبائی درکودتا با سن کم به مقام نخست وزیری رسیده بود. همین جریان موجب شده بود که وقتی دکتراقبال نخست وزیرشد سعی داشت کارهای مهم حتی وزارت را به جوانان بسپارد. جمشیدآموزگار ـ حسنعلی منصور ـ عبدالرضا انصاری ـ نصرت الله معینیان از کسانی بودند که در زمان دکتراقبال به مقام وزارت و معاونت نخست وزیر رسیدند. خود نگارنده وقتی از طرف دکتراقبال به معاونت نخست وزیری انتخاب شدم ۳۲ سال داشتم.

هنگامی که آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا وارد فرودگاه مهرآبادشد و صف هیئت دولت با لباس رسمی از او استقبال کردند وقتی دید تعدادی از جوانان در صف هیئت دولت قرار دارند به شاه گفت مثل اینکه شما سعی دارید جوانان را به سرعت وارد دولت کنید،این کارمهمی است گرچه با مخالفت هائی مواجه خواهید شد ولی برای کشور نتیجه خوب دارد. شاه هم گفت روزبروز جوانان تحصیل کرده ما زیاد می شوند باید از وجود آنها استفاده کرد.

امیر عباس هویدا کراراً به نویسنده کتاب می گفت یکی از دلائل احترام زیاد من به شخص دکتراقبال علاوه برپاکی و درستی و طرفداری قلبی او از مقام سلطنت نقش فعال او درروی کار آوردن جوانان کشور بود که اگر او این سدرا نمی شکست هرگز امثال من امروزدرمقام نخست وزیری وسایر کارهای حساس مملکت نبودیم و از این جهت جوانان مملکت به دکتراقبال مدیون هستند وباید از او قدردانی کنند.

به هرجهت وقتی دکتراقبال به مقام معاونت وزارت بهداری

منصوب گردید عده ای از مدیران کل بهداری که این مقام را حق خود می دانستند از این انتصاب ناراضی شدند ولی تا قوام السلطنه نخست وزیربود از خودعکس العملی نشان ندادند. به محض تغییر نخست وزیر آنها درصدد مخالفت برآمده دسته جمعی به اتاق معاون وزارت بهداری رفته از او خواستند که ازسمت خود استعفا کند. دکتراقبال درمقابل آنها ایستادگی کرد و گفت من معاون وزارتخانه هستم، با نظر شما منصوب نشده ام که طبق دستور شما از کارکناربروم، من به کارم ادامه می دهم شما می توانید هرکاری که ازدستتان بر میآید انجام دهید. این خبر آن روز درمطبوعات که دکتراقبال را خوب می شناختند انعکاس یافت. از جمله استاد فرامرزی طی مقاله مفصلی درکیهان چنین نوشت:



عبدالرحمن فرامرزی

روز چهارشنبه گذشته که هئیت دولت جدید تعیین گردیده بود واقعه عجیبی دروزارت بهداری اتفاق افتاد که دلالت برهرج ومرج اداری و سوء تشکیلات دولتی می نماید.

چهارنفر از مدیرکل های وزارت بهداری، دکتر اعتماد، دکترامیرحکمت، دکتربهرامی، گنجه ای سرزده وارد اتاق

دکترمنوچهراقبال معاون وزارت بهداری میشوند و بالحن آمرانه به ایشان می گویند که شما کارتان چیست که پشت آن میز نشسته اید ؟ بروید خانه خود ، شمارا قوام السلطنه معاون کرد وحالا قوام السلطنه رفته ، پس شما هم بروید و به عبارت دیگر وزارت بهداری تیول ماست !

دکتراقبال می گوید : آقایان من معاون وزارتخانه هستم و دولت مرا به این سمت انتخاب کرده ، با حرف شما که پشت این میز ننشسته ام و ضمناً به دکترسجادی معاون نخست وزیر تلفن می کند که حرف حساب این آقایان چیست ؟ روح هرج و مرج طلبی در عده ای از اشخاص که خودرا صاحب مقام و فضل می دانند و بعد از وزیر و معاون وزارت خانه عالی ترین مقامات اداری را دارند حلول کرده است و یك وزارتخانه را تیول خود می پندارند ! وقتی مدیر کل های یك وزارتخانه حفظ شئون و احترامات مقامات بالاتر خودرا نکنند از کارمندان زیردست چه توقعی دارید که روح انضباط را دریك وزارتخانه یا اداره حفظ نموده ، انجام وظیفه کنند ؟! اولاً وزارت بهداری مگر چه تشکیلات وسیع و طولانی دارد که اینقدر مدیر کل داشته باشد ، و این مردم بدبخت که از شیوع مرض وناخوشی روزی هزارها نفرشان درسراسر کشور جان می دهند چه بدهکاری دارند که این قبیل اشخاص به عنوان مدیرکل از خزانه عمومی همین مردم حقوق می گیرند و قلدری می فروشند ؟ ثانیاً مگر تصمیم براین گرفته نشده بود که هروزارتخانه حق ندارد پیش از یك مدیرکل داشته باشد ، پس این آقایان چه صیغه ای هستند و چه محلی از اعراب دارند ؟ واما از نظر عمومی ، ما به رئیس دولت دوستانه و از لحاظ علاقه ای که به مصالح و شئون مملکت داریم یادآور می شویم که این قضیه را جداً تعقیب نماید که علت این رفتار با دکتراقبال معاون وزارت بهداری چه بوده است ؟ ما نظر به شخص دکتراقبال نداریم ، بلکه از لحاظ اصول و به این سبب که دکتراقبال یك جوان فاضل و تحصیل کرده است و معتقدیم که باید

تیپ جوان و فاضل را به هرحال تشویق و ترغیب به خدمتگزاری کرد ، به دولت نصیحت می کنیم که بی درنگ این قضیه را مورد تعقیب جدی قراربدهد و هرگونه غفلتی دراین زمینه سبب می شود که بکلی رشته انتظام امور درتشکیلات دولتی گسیخته شود .

وقوع این قبیل اتفاقات درهیچ مملکت و تشکیلات هیچ دولتی ، حتی درزنگبار و حبشه هم بعید به نظر می رسد و سراپا افتضاح و دلالت بربدبختی این ملت و مردم ستمکش می نماید .

* * *

دکتراقبال مدت ٤٠ ماه نخست وزیربود . هیچکس درزمان سلطنت محمدرضاشاه پهلوی تا آن تاریخ نتوانسته بود درچنین مدتی طولانی نخست وزیرباشد . دکتراقبال تصور می کرد بعدازاوهم هیچ نخست وزیری دوره ٤٠ ماهه را طی نخواهد کرد درحالی که خود شاهد بود که امیرعباس هویدا حدود ۱۳ سال نخست وزیرایران بود و رکورد تصدی نخست وزیری را دردوران مشروطیت شکست .

درزمان نخست وزیری دکتراقبال که کشور ازثبات و آرامش و امنیت بهره مند بود کارهای مهمی صورت گرفت . از جمله انعقاد قرارداد نفتی با کمپانی (انی) ایتالیا که ۷۵ درصد از درآمد آن به ایران داده می شد . همچنین چند قرارداد نفتی دیگر منعقد شد که مبالغی به عنوان (پذیره) از کمپانیها گرفته می شد که این پول برای عمران و آبادی شهرستانها اختصاص داده شده بود و درسفرهائی که نخست وزیر و هیئت دولت به شهرستانها می کردند ازاین پول مبلغی به آنها کمك می شد . اختصاص ۷۵۰ میلیون تومان به امر توسعه صنعت و کشاورزی موجب شد که خیلی از صنایع بخش خصوصی درحکومت دکتراقبال پایه گذاری شود .

تقدیم لایحه اصلاحات ارضی که درمجلس دچارتغییرات مهمی شد و به اجراء نرسید ، ولی از همان زمان برنامه اصلاحات ارضی

پایه ریزی شد.

قانون از کجا آورده ای، از قوانینی بود که زمان دکتراقبال از مجلس گذشت و سرو صدای فراوان تولید کرد.

دکتراقبال حزب ملیون را تشکیل داد که قبل از او فقط قوام السلطنه از نخست وزیران قبلی اقدام به تأسیس حزب دمکرات کرده بود و حزب دولتی از آن زمان بنا نهاده شد.

دکتراقبال شخصاً اهل کارحزبی نبود و خودش هم می گفت من حزبی نیستم ولی چون شخص شاه به کار حزب علاقه پیدا کرده منهم خواهی نخواهی به کارحزب می پردازم. بنا براین دوحزب ملیون و مردم به رهبری دکتراقبال و امیراسدالله علم تأسیس شد.

* * *

ازگاهنامه شاهنشاهی چند گفته شاه دراین باره نقل می گردد:

دراردیبهشت ماه ۱۳۳۶ شاهنشاه هنگام شرفیابی نمایندگان سنا چنین گفتند: تا موقعی که من زنده هستم و قدرت دارم باید تشکیلات ثابت و پایداری درمملکت به وجود آید. این تشکیلات یکی سازمان اداری است که باید روی اصول صحیحی بنیان گذاشته شود، دیگری تشکیلات سیاسی است که باید با ایجاد احزاب جامه عمل بپوشد. احزابی که مرامشان به نفع مملکت و خدمت به مملکت و استقلال مملکت باشد.

روز ۱۳ آبان ۱۳۳۶ اعلیحضرت به نمایندگان مجلس گفتند: علاقمندم که تشکیلاتی با مشارکت مردم به صورت احزاب درمملکت درآید.

در۲۳ بهمن ۱۳۳۶ به نمایندگان مجلس چنین گفتند: توجهی که من به موضوع تشکیل حزب دارم به خاطر آن است که مردم درامور مربوط به کشور خود بیشتر دخالت داشته باشند و بعلاوه این تشکیلات حزبی درآینده برای کشور مفید واقع گردد.

موفقیت های بی نظیر امروز مملکت حاصل تحمل رنج و

ناملایمات است و من نمی توانم فراموش کنم که دراین مدت چقدر خون دل خوردم و رنج کشیدم.

فرض کنید خداوند عمر طبیعی نصیب من فرماید، آخر کارچه خواهد شد؟ اگر شرایط کافی درنسل آینده موجود نباشد تمام این زحمات به هدر خواهد رفت و باز مملکت به صورت اول برمی گردد. پس بهتر است که خود مردم برای اداره کارهای آینده شان تربیت شوند و این فقط با ایجاد تشکیلات حزبی میسراست.

شاهنشاه در۱۵ خرداد ۱۳۳۹ چنین گفتند: انتخابات ایران حزبی خواهد بود و این کار با کمال آزادی باید انجام یابد و هردسته ای که انتخابات را برد دولت را تشکیل خواهد داد. من دقیقاً نظارت خواهم کرد که دولت حزبی برنامه خودرا انجام می دهد یا نه؟ به هرحال من به آینده مملکت فوق العاده امیدوارم.

روز اول آبان ۱۳۳۹ اعضای کمیته مرکزی و رؤسای کمیته های حزب ملیون به حضورشاهنشاه شرفیاب شدند که چنین اظهارداشتند. همانطوری که بارها تذکرداده ام رژیم دموکراسی و حکومت مردم برمردم بدون حزب معنی و مفهومی ندارد و نمی تواند داشته باشد. ما دارای بسیاری از وسایل و شرایط هستیم و درتهیه و تکمیل سایر وسایل ضروری اقدام می کنیم.

در اوایل تشکیل دو حزب ملیون و مردم متینگی با شرکت نمایندگان دوحزب و اصناف و ورزشکاران و کارگران و گروههای مختلف درمیدان جلالیه تشکیل گردید.

روز دهم اسفند ۱۳۳۷ نمایندگان شرکت کننده درمتینگ حضورشاه شرفیاب شده که چنین گفتند:

از جریان متینگ دیروز اطلاع حاصل کردم خواستم به شما بگویم که این علاقه متقابل است یعنی همانطوریکه مردم نسبت به پادشاه خود تا این حد عواطف پاك دارند من نیز نسبت به مردم دارای همین احساس هستم و این امری است که بارها دردوره سلطنت خود به ثبوت رسانیده ام. زیرا من حافظ منافع مملکت

هستم و درتمام دوران سلطنت به سوگندی که یاد کرده ام وفادارم.

❁ ❁ ❁

محمدرضاشاه پهلوی به تشکیلات حزبی علاقهٔ زیاد نشان می داد و دریکی از مصاحبه ها نیز چنین گفت:

منظورما از تشکیل حزب درمملکت این بود که خود مردم کم کم به کار دستجمعی و داشتن هدف واحد همکاری سیاسی عادت کنند. بنا برانی رهبران احزاب بایدکوشش کنند که اصولاًروح همکاری برای تعقیب هدفهای سیاسی درافراد تقویت شود. نیروی عظیمی که با تشکیل احزاب به وجود می آید می تواند سیاست مملکت را به نفع اکثریت و تودهٔ عظیم ملت هدایت نماید. من به خوبی یك دورنمای روشنی از مملکت می بینم که درآن ملتی آزاد، مرفه، خوشبخت و ثروتمند زندگی می کند.

این مملکت برخلاف گذشته تعلق به یك دستهٔ مخصوص ندارد. ماهمه چیزرا برای همه می خواهیم. درایران هرکس لیاقت داشته باشد ولو از طبقات پائین بوده اورا به بالاترین مقامات و مدارج ارتقاء داده ایم. اغلب امراء ارتش، اکثر وزراء و معاونین وزارتخانه ها و صاحبان مقامات دیگر ازخانواده های گمنامی بوده اند که دراثر لیاقت از درجهٔ پائین اجتماع به مدارج عالیه رسیده اند. خود پدرمن نمونه بارزی از این موارد بود که تنها لیاقت و استعداد او موجب آنهمه ترقی شد.

من در دورهٔ سلطنت خود از لحاظ انتخاب اشخاص تمام قیود را ازبین برده ام و هرکس لیاقت داشته باشد از هرخانواده ای بوده طبق اختیاری که قانون اساسی به من داده اورا به بالاترین مدارج ترقی داده ام. من شخصاً معتقد به انحصار مشاغل درطبقه یا خانواده معینی نیستم و میل دارم همه طبقات بالاخص طبقات پائین در راه خدمات عمومی وارد شوند و لیاقت و استعداد خودرا نشان بدهند. بنا براین در دوران سلطنت من راه برای همه به خصوص

طبقهٔ تحصیلکرده باز است.

دولت باید برای دانشجویان بی بضاعت و با استعدادی که مایلند درخارج از کشور به تحصیلات ادامه دهند بورس تحصیلی از محل فرهنگ یا اوقاف یا اعتبار دولت یاسایر منابع تأمین کند. به بنیاد پهلوی هم همین دستوررا داده ام. زیرا غالباً بین این جوانان افراد باهوش و لایق وبااستعدادی وجود دارند که به واسطهٔ عدم توانائی مالی نمی توانند تحصیلات خودرا تکمیل کنند. حیف است که اینگونه استعدادها ضایع شود و به جرم عدم بضاعت از رفتن به خارج محروم گردند.

* * *

درحالی که رضاشاه هیچگونه اعتقادی به حزب سیاسی نداشت. چنانکه مخبرالسلطنه می نویسد: (دردولت من وقتی مسئلهٔ تشکیل حزب مثل ترکیه مطرح شد رضاشاه گفت هرحکومت قواعدی دارد. حکومت من باحزب جور در نمی آید.)

آشنائی نویسنده با دکتر اقبال

درسال های بعداز شهریور ۱۳۲۰ که وارد حرفه روزنامه نگاری شدم چون آن روزها مطبوعات نقش مهمی درزندگی سیاسی رجال وقت داشتند طبیعتاً موجبات آشنائی بین روزنامه نگاران و رجال مملکت به سهولت فراهم بود به همین جهت با رجال مختلفی آشنائی حاصل می شد. علاوه بربستگی فامیلی که با سناتور ابوالفضل لسانی و عمیدی نوری داشتم باشخصیت هائی نظیر دکترمصدق ـ اللهیارصالح ـ محمد سروری ـ دکتـــرمنوچهراقبال ـ سردارفاخرحکمت که درآن روزها مورد توجه طبقات مختلف مردم بودند و نقش مهمی در سیاست داشتند از نزدیك آشنا شده و حتی بعداً درکارهای سیاسی با برخی از آنها همکاری داشتم. به همین جهت دیدار باشخصیت ها به هرمناسبتی تجدید می شد. هنگام انتشار روزنامه های داد و صبح امروزگاهگاهی نطق ها ومطالب منتشره از طرف آنان با عکسهائی منتشر می شد و یکبار هم درروزنامه صبح امروز بیوگرافی رجال کشور انتشاریافت که بیش از

پیش موجب تحکیم روابط نزدیك نویسنده کتاب با رجال مختلف کشور گردید. هنگام انتشاربیوگرافی دکتراقبال، وی چنان تحت تأثیر قرار گرفت که برای ابراز تشکر از کارکنان صبح امروز به دفتر روزنامه آمد و درجلسه هیئت تحریریه روزنامه شرکت نمود و ازیکایك نویسندگان و کارکنان روزنامه سپاسگزاری کرد و این عمل دکتراقبال همهٔ کارکنان صبح امروز را به او علاقمند ساخت. گاه و بیگاه هم برای کسب خبر به ایشان مراجعه می شد و از هرگونه همکاری برای پیشرفت روزنامه دریغ نداشت.

هنگام طرح قرارداد کنسرسیوم و نقش مخالف روزنامه صبح امروز درحکومت زاهدی دستور توقیف روزنامه صبح امروز داده شد. دکتر اقبال از میان همه رجال وقت تنها کسی بود که بار دیگر به دفتر صبح امروز آمد و گفت برای رفع توقیف روزنامه حضور اعلیحضرت شرفیاب می شوم و از معظم له خواهم خواست که از روزنامه رفع توقیف شود. ولی چون با اوضاع و احوال آن روزها آشنا بودم ازایشان خواستم که اقدامی نکنند زیرا به فرض اجازه انتشار روزنامه با وضعی که پیدا شده و دولت فقط روزنامه های طرفداررا می پسندد و کارکنان صبح امروز هم درآن ایام نمی خواستند درصف موافقین دولت باشند از این جهت اقدامی برای رفع توقیف صبح امروز به عمل نیامد.

دکتراقبال درحالی که سناتور بود به ریاست دانشگاه هم منصوب گردید و این اقدام درمیان خیلی از طبقات که به اخلاق دکتراقبال آشنا بودند حسن اثر داشت. تصادفاً درهمان ایام گروهی ازفارغ التحصیلان دانشکده حقوق تهران تقاضا داشتند که دوره دکترای حقوق درایران افتتاح گردد. از دکتراقبال تقاضای وقت شد. ایشان مطابق معمول ساعت ٦ صبح رابرای دیدار دوستان قراردادکه حدود سی نفر از متقاضیان نزد ایشان رفتیم. گفتیم چون گروهی از اساتید دانشگاه تحصیل کرده خارج هستند علاقه ندارند که دکترای حقوق افتتاح گردد و می خواهند این عنوان دکتری حقوق

را درانحصار داشته باشند. دکتراقبال گفت تا زمانی که من رئیس دانشگاه هستم اجازه این قبیل کارهارا نمی دهم و به شما نیز قول می دهم که دوره دکترای حقوق را تأسیس کنم وشما از همین حالا خودرا برای کنکور ورودی آماده کنید. دکتراقبال به وعده خود وفا کرد ودرکوتاه مدت دوره دکترای حقوق دانشگاه تهران افتتاح شد و نگارنده هم نظیر سایر داوطلبان درکنکور شرکت کرده و دررشته اقتصاد قبول شدم. با حسن رابطه ای که با دکتراقبال داشتم درباره تکمیل وسایل و افزایش تعداد اساتید دانشگاه مرتب نزد ایشان می رفتم و هربار نیز دستورات مساعدی می داد. چنانکه وقتی تعداد کافی استاد برای رشته های حقوق و اقتصاد درایران نبود دستور داد چندتن از استادان آمریکائی که دردانشکده علوم اداری مشغول تدریس بودند، به تدریس رشته اقتصاد دردانشکده حقوق بپردازند که پروفسور (اندرسن) استاد دانشمند و معروف آمریکائی نمونه آنها بود که کلاس های درسش واقعاً آموزنده بود وقابل مقایسه با کلاس درس بعضی از اساتید پرمدعای دانشگاه تهران که مخالف افتتاح دوره دکترای حقوق بودند نبود.

دکتر عاملی ـ دکتر ارسنجانی ـ دکتر نقابت ـ دکتر خزائلی ـ دکتر ناصر کاتوزیان ـ دکتر تفضلی ـ دکتر برزگر ـ دکتر کاتبی ـ دکترحسینی نژاد ـ دکتر مشیریان و همچنین خانم دکتر منوچهریان و عده ای دیگر از کسانی که درجه دکترای حقوق گرفته اند فارغ التحصیل همان وقت هستند. بعداً کانون فارغ التحصیلان دوره دکترای حقوق ایران تشکیل یافت و جلسات آن را ماهی یکبار درمجلس ترتیب می دادم که تا آخرین روزهای اقامت درایران ادامه داشت.

این جریانات موجب شد که ارادت نگارنده به شخص دکتر اقبال روزبه روز افزایش یافت و باتوجه به اینکه همه ازپاکی و درستی وبی نظری دکتراقبال صحبت می کردند و دیدم همکاری صمیمانه تر با او موجب خوشوقتی است و می تواند کمك مؤثری

هم درکارهای سیاسی باشد.

هنگام تأسیس حزب ملیون به من گفت که خوب است عضویت حزب را بپذیرم. به ایشان گفتم که با تعطیل روزنامه صبح امروز و زیانی که ازاین بابت متوجه من شد و باداشتن زن و فرزند صلاح خودرا دراین دیده ام که به دنبال کاروتجارت بروم و شرکتی هم بادوستان تشکیل داده و زندگی ام نیز تاحدودی بهبودیافته و با بازگشت به کارهای سیاسی وفعالیت درحزب بازهم ممکن است شالوده زندگی آرامی که دارم بهم بخورد. دکتراقبال گفت پول ووسایل زندگی درحد احتیاج لازم می باشد و بیش از ازآن وبال گردن خواهد بود. لازم است که جوانان و تحصیل کرده ها وارد کارهای مملکت شوند وکمك کنند بخصوص که اعلیحضرت دلشان می خواهد این مملکت سروصورتی داشته باشد وازاین پس کارهای مملکت از طریق حزب انجام شود. خود من هم اهل حزب و این کارها نیستم ولی وقتی ایشان مصلحت دیدند وامر فرمودند قبول کردم و بهتراست وارد حزب شوید. برای کارو تجارت خیلی ها هستند و حال که شماهم احتیاج مالی ندارید تصور می کنم اگر وارد حزب شوید برای آینده خودتان مفید خواهد بود. باقبول عضویت درحزب و همکاری نزدیك با دکتر کاسمی که ناطق و شاعر زبردست و استاد دانشگاه فعال و پرکاری بود به فعالیت حزبی پرداخته و درمقابل هم حزب مردم به دبیر کلی امیراسدالله علم نقش اقلیت را عهده دار بود. بار دیگر به انتشار روزنامه صبح امروز به صورت یومیه پرداخته و صبح امروز (وابسته به حزب ملیون) شد. روزنامه ملیون که توسط منصوری نراقی وکیل دادگستری اداره می شد و از دوستان نزدیك دکتر کاسمی بود ارگان رسمی حزب گردید.

دراینجا باید یادآورشوم که دکترکاسمی و دکتراحمد امامی و دکترمحمد شاهکار که ازدوستان نزدیك دکتراقبال بودند درتحکیم روابط دوستی نگارنده با دکتراقبال نیز مؤثر بوده اند و همواره از

کارهای مطبوعاتی و حزبی نویسنده نزد دکتراقبال به نیکی یاد می کردند به همین جهت دکتراقبال نیز علاقه و اعتماد خودرا به نگارنده همواره یادآور می شد. البته هیچگاه از دکتراقبال خواستار شغل و پست و مقامی نبودم و سعی من این بود که حزب ملیون پیش برود و طبیعتاً وقتی کارحزب پیش می رفت کسانی که در پیشرفت حزب نقشی می داشتند، می توانستند درسیاست موفقیت هائی داشته باشند.

حزب ملیون دارای یك کمیته مرکزی بود مرکب از دکتر اقبال رهبرحزب ـ سناتور محمود جم نایب رئیس کمیته مرکزی ـ دکترکاسمی دبیرکل و مهندس عبدالرضا انصاری خزانه دار. سایراعضای کمیته مرکزی عبارت بودند از: دکتر جمشید آموزگار ـ حسام دولت آبادی ـ عماد تربتی ـ دکتر قاسم رضائی ـ دکتر محمد شاهکار و سرتیپ صفاری.

برای تأسیس شعبه حزب به کرمان همراه سناتورجم یار وفادار رضاشاه و دکترکاسمی و اژدری ازبازرگانان کرمان رفتیم. سناتورجم که سمت نایب رئیسی حزب را برعهده داشت می گفت این شاه خیلی با هوش است و می خواهد با تأسیس حزب کاری کند که مثل زمان پدرش یکباره کارهای مملکت نخوابد و درهر تحول و تغییری یك بنیاد اساسی به صورت حزب وجود داشته باشد که اداره کنندگان مملکت از این افراد حزبی انتخاب گردند. به همین جهت من هم با این سن و سال به حزب وارد شده و می خواهم به شاه کمك کنم. استاندار وقت کرمان محمد دادور عضو حزب ملیون بود که به توسعهٔ حزب کمك می کرد. فعالین حزب مردم درکرمان (مرآت اسفندیاری نماینده کرمان و ناصر عامری که بعداً دبیر کل حزب مردم شده بود) مانع عضویت شخصیت های سرشناس کرمان درحزب ملیون می شدند. جم برای آنها پیغام می داد که کارشکنی درکار حزب معنی ندارد زیرا هردو حزب طرفدار سلطنت شاه هستند و این اقدامات و مخالفتها ایجاد دودستگی می

کند و به ضرر مملکت و رژیم خواهد بود. ولی به تدریج ریشه اختلاف دو حزب عمیق تر شد. به خصوص درمنطقه بلوچستان اختلاف بین دو حزب خیلی دامنه دار گردید.

دکتراقبال می گفت روزی حضور شاه عرض کردم دکتر نیری نامی که از پزشکان فعال کشور می باشد درزاهدان به عضویت حزب ملیون درآمده و این امر موجب اعتراض علم و سران حزب مردم شده است. اعلیحضرت گفتند بهتراست دکتر نیری به جای دیگر برود چون گفته شده جان دکتر نیری درخطر است و احتمال دارد خوانین بلوچ اورا بکشند. دکتراقبال گفت عرض کردم دکتر نیری درزاهدان خیلی زحمت کشیده و اگر تغییر کند مردم خیلی مأیوس خواهند شد و دیگر مردم آن منطقه وارد حزب ملیون نخواهند شد و این اقدام به پیروزی خوانین بلوچ منتهی خواهند شد. دکتر نیری می خواست از زاهدان وکیل شود که نشد و بعداً هم مطلع شدم که مورد اتهاماتی قرار گرفته و مدتی از عمر خودرا درزندان گذرانیده است. حال دکتر نیری درچه وضعی است از او خبر ندارم.

هرچه انتخابات دوره بیستم نزدیکتر می گردید فعالیت هردو حزب برای به دست آوردن کرسی های پارلمان زیادتر می شد و با اینکه هردو حزب از شخص شاه الهام می گرفتند و رهبران هردو حزب هم از نزدیکترین محارم شاه بودند معهذا دامنه این اختلافات درشهرستانها توسعه می یافت. درحزب مردم عده ای ازدرباریان و ثروتمندان و دوستان پروفسور عدل و علم و عده ای از کسانی که سابقه عضویت درحزب توده را داشته اند فعالیت می نمودند. دکتراقبال درسفرهای هیئت دولت به استانها و شهرستانها سعی داشت که فعالیت حزبی را توسعه داده تا هرچه بیشتر مقامات سرشناس محلی را به حزب جلب کند. این امر مورد اعتراض حزب مردم بود و می گفتند نخست وزیر وقت از موقعیت دولت برای توسعه حزب استفاده می کند. دکتراقبال سعی داشت به

تدریج افراد حزبی را وارد کابینه کرده و مشاغل مهمی را به اعضای فعال حزب ملیون بسپارد. درهمین موقع دکترکاسمی را که تا آن موقع استاد دانشگاه و از مدیران سازمان شاهنشاهی بود به سمت وزیر مشاور انتخاب کرد که این امر به پیشرفت و توسعه حزب خیلی کمك کرد. حضور دبیر کل حزب درجلسات هیئت دولت موجب گردید که خیلی از مشکلات حزب حل و فصل گردد و این امر به داوطلبان پست و مقام و طبقات مختلف اصناف و کارگران و مقامات استانها و شهرستانها فرصت داد که خودرا به دولت و حزب نزدیك سازند و به تدریج سازمان حزب درسراسر کشور گسترش یافت. من نیز که درآن ایام همراه هیئت دولت به عنوان روزنامه نگار و مقام حزبی به شهرستانها می رفتم درکنارحزب و دولت، قسمتی از کارهائی را که به من مراجعه می شد از روی کمال صمیمیت انجام می دادم. یك روز دکتراقبال به من گفت چون تحصیلات شما در رشته اقتصاد است به عنوان مدیر عامل به شرکت معاملات خارجی بروید ولی چون بعداً قرار شد دکتر خسرو خسروانی به آنجا برود این کار منتفی شد. روز دیگر دکتراقبال مرا خواست و گفت می خواهم به شما یك دستور حزبی بدهم و آن این است که برای مدیر عاملی شرکت معاملات خارجی، سلمان اسدی که سابقه وزارت دارد درنظر گرفته شده ولی چون بی بندوباراست و مرد درستی هم می باشد ممکن است از حسن نیت او خیلی ها سوءاستفاده کنند شما به عنوان عضو هئیت مدیره همراه ایشان به شرکت می روید و درحقیقت اداره امور باشماست. ولی شغل اصلی شما این نیست و موقتاً آنجا خواهید رفت. با اکراه قبول کردم و به آنجا رفتم و با دکتر سعید بهادری که بعداً نماینده مجلس و استاندار مازندران شد سه نفری امور شرکت را اداره می کردیم. سلمان اسدی فرزند محمد ولی اسدی نایب التولیه خراسان بود که درزمان رضاشاه شاه اعدام شد. او سال ها وکیل و وزیر و بازیگر سیاسی بود و این شغل برایش مهم نبود ولی چون به حقوق و

اتومبیل شرکت احتیاج داشت به این سمت گماشته شده بود ولی کارها توسط من ودکتر بهادری اداره می شد. پس از رسیدگی معلوم شد که تا آن تاریخ رندان با دسته بندی همه سرمایه شرکت را گرفته و خورده اند که قسمت اعظم این پول ها به حاج میرزاعبدالله مقدم - میراشرافی - بیوك قزوینی داده شده است. جریان را به دکتراقبال گفتم اظهارداشت درمقابل متجاوزین به ایستید واگر لازم شد از دادگستری ودیوان کیفرهم کمك بگیرید. چندروز بعد چکی به نام میراشرافی برای امضا آورده بودند وقتی پرونده را خواندم معلوم شد که از هیئت دولت تصویبنامه ای گذشته که برای حمایت از صنایع داخلی برای خرید محصولات داخلی ۶۰ درصد بهای آن قبلاً از طرف شرکت پرداخت گردد. کارخانه تاج اصفهان هم با ژاندارمری قرارداد داشت که مقداری پتو تحویل بدهد و از این بابت مبالغی از شرکت گرفته و هیچ پتوئی هم تحویل نداده بود. وقتی چك میراشرافی را امضا نکردم او که روزنامه آتش را داشت و وکیل مجلس هم بود به اتاق من آمد و به شدت مرا مورد اعتراض قرار داد و گفت حالا شما از فروزان هم درست تر هستید که تمام چکهای مرا امضا کرده است. گفتم من هم فروزان را تا وقتی که دروزارت دارائی بود آدم درستی می دانستم ولی با دیدن پرونده شما شك کرده ام. زیرا شرکت شما چند قرارداد با سپهبد عزیزی رئیس ژاندارمری که قوم و خویش شما هست و مرد درستی هم می باشد امضا کرده و آورده اید و تمام ۶۰ درصد هارا گرفته اید.منظور از تصویبنامه این است درمقابل آن مقدار پولی که گرفته اید پتو تحویل بدهید و به تدریج این پول به شما داده شود نه این که مرتب قرارداد بیاورید و بدون تحویل پتو پول بگیرید. من راستش را بخواهید از امضای این قبیل چك ها می ترسم و چون درس حقوق خوانده ام نگران هستم که مورد تعقیب دیوان کیفر قرار بگیرم. او گفت فروزان اطلاعات مالی و قضائی و موشکافی اش چندبرابر شما بود و تمام چکها راامضا

کرده و حالا شما برای من بازی درآورده اید، من این پول را خواهم گرفت. گفتم چکهارا به امضای اسدی و بهادری برسانید تا به من مربوط نباشد، چرا امضای من را می خواهید؟ به دنبال او بیوك قزوینی که تازه از زندان آزاد شده بود آمد و اوهم مبالغی مطالبه می کرد. پرونده دیگر مربوط به (هاینه) آلمانی بود و برای دائر کردن فروشگاه فردوسی پول سرشاری گرفته بود. او پیشنهاد کرده بود یك طرح ابتکاری دارد و می تواند یك نوع بخاری نفتی بسازد که به موقع به صورت اجاق برای پختن غذا ازآن به شهرستانها فرستاده شود تا مردم دیگر چوبهای گران قیمت جنگلهارا از بین نبرند. بابت این عمل ابتکاری و اختراع شگفت خود پول زیادی گرفته و ضمناً قراردادساختن صدهزار بخاری را به کارخانه تسلیحات ارتش سفارش داده بود. او بابت ساختن هربخاری ۷۰ تومان به تسلیحات ارتش می داد و حدود ۱۰۰ تا ۱۱۰ تومان به شرکت می فروخت و بدین ترتیب از طرز کار دوسازمان دولتی سودکلانی می برد. از دکتربهادری جریان را پرسیدم گفت خیلی ازمتنفذین دنبال او هستند. تصادفاً چندروزبعد از وزارت دربار تلفن کردند که وزیردربار می خواهد باشما صحبت کند. شخصاً برای علاء بدون داشتن آشنائی با ایشان خیلی احترام قائل بودم. به من گفت شنیده ام در شرکت معاملات خارجی (هاینه) را اذیت می کنند. او فرد موثری است گویا از ایشان توقعاتی دارند. گفتم مطلب چنین نیست. این مرد خیلی شیاد است و تعجب می کنم چطور شخصیت معروفی مثل جنابعالی از ایشان حمایت می کنید؟ اگر می خواهید گزارشی برای شما بفرستم که به عرض برسانید. او گفت مطلب را طور دیگر به عرض رسانیده اند که حتی ممکن است اقدام شما به روابط ایران و آلمان لطمه بزند. فوراً تلفن را قطع کرد. جریان را وسیله تلفن به دکتراقبال گفتم. ایشان گفتند به این تلفنها و حرفها توجهی نداشته باشید کارخودرا انجام دهید، جریان را خودم به عرض می رسانم. گزارش

کاملی برایم بفرستید. داشتم گزارش تهیه می کردم که سلمان اسدی به اتاقم آمد و با ناراحتی گفت شما جریان کارهارا به کلی بهم زده اید حتی سروصدای علاء را هم درآورده اید. چرا بچگی می کنید، من سالها وزیربوده و مقامات مهم داشته ام. صمیمانه به شما بگویم این کارها برای شماهم که جوان هستید عاقبت خوبی ندارد، اگر ادامه بدهید حتماً ناکام و پشیمان خواهید شد. گفتم من روزنامه نگارهستم و هیچ علاقه ای به کار دولتی ندارم وخلاصه این مدت هم که اینجا هستم خیلی اوضاع را خراب می بینم و جرأت امضای هیچ چك و سندی را ندارم. گفتم اگرشما کارهارا صحیح می دانید چکهارا خودتان امضا کنید و دکتربهادری هم که امضا خواهد کرد، منهم با دکتراقبال صحبت می کنم شاید موافقت کند و کناربروم، من اصلاً کار دولتی نمی خواهم. چندروز بعد چندتن از نمایندگان مجلس که از دوستان من بودند به شرکت آمدند و به من گفتند شما درکارمیراشرافی دخالتی نکنید و خود اسدی چکهارا امضا خواهد کرد. گفتم اگرازمن امضاء نخواهند کاری ندارم زیرا هرکس مسئول اعمال خود می باشد.

موضوع دیگر خرید کاغذ توسط شرکت معاملات خارجی و فروش به روزنامه نگاران بود که مقداری سفته دردفتر شرکت بود و نشان می داد که امکان وصول آن سفته ها خیلی کم است.

موضوع دیگر خرید مقداری شیشه از خارج و فروش آن به یك بازرگان بود که نامش را فراموش کرده ام که شرکت شیشه رانقد خریداری کرده و باسفته مدت دار به بازرگان با تفاوت بهای کمی فروخته بود. بازرگان شیشه را به چند برابر قیمت دربازارفروخته و از پرداخت پول شرکت هم خودداری می کرد. شایعات درباره پرداختها و فعل و انفعالات زیاد بود. در تمام مدت با سه گروه برخوردم که با شرکت کار کرده بودند ولی کارخلافی انجام نداده و توقعی هم نداشتند. یکی گروه لاجوردی بود که با ژاپن معاملاتی انجام میدادند. یکی حسین علاقبند تاجر پنبه بود که معاملات

زیادی انجام می داد و از او به خوشنامی و پاکی و درستی یاد می شد. یکی گروه اخوان کاشانی بودند که با آلمان شرقی معاملات زیادی داشتند و می گفتند طرز معاملاتشان خوب است. من هم تا درشرکت بودم از آنها هیچگونه خلافی ندیدم.

یك روز دکتراقبال مرا خواست و گفت شما فردا صبح از منزل بیرون نروید و منتظر تلفن من باشید باشما کارلازمی دارم. عصرآن روز درحزب بودم که دکترکاسمی و دکترامامی به من گفتند به شما پست مهمی داده خواهدشد. وقتی به خانه رسیدم مورخ الدوله سپهر توسط عمیدی نوری به همسر من اطلاع داده بود که از دکتراقبال شنیده که معاون نخست وزیرخواهم شد. برایم باورکردنی نبود که درسن ۳۲ سالگی به این مقام برسم و آن هم معاونت نخست وزیری که از نظر علمی مقام مهمی دارد. فرداصبح دکتراقبال به من تلفن کرد و گفت باژاکت ساعت ۹ صبح درنخست وزیری باشید. ولی ازسمت من صحبتی نکرد. وقتی به نخست وزیری آمدم دیدم سرلشگر ضرغام ـ دکتر غلامرضا کیان ـ نصرت الله معینیان هم ژاکت پوشیده و درآنجا هستند. فورا نخست وزیرآمد و همراه ایشان به کاخ مرمر رفتیم. من و ضرغام دراتومبیل نخست وزیربودیم ولی هیچ حرفی درباره شغل ما نزد. به اتاق انتظار شاه رفتیم. دکتراقبال به تنهائی به اتاق شاه رفت و پس از چند دقیقه مراجعت کرد و مارا همراه خود به اتاق شاه برد. اعلیحضرت بایکایك ما دست داد بعدخیلی صاف و محکم باقامتی رسا و قیافه ای خیلی رسمی و جدی درحالی که همه مارا نگاه می کرد جلوی نخست وزیر ایستاد. دکتراقبال گفت با اجازه شاهنشاه سرلشگر ضرغام را به سمت وزیردارائی ـ دکترکیان را به سمت معاونت نخست وزیر درامورپارلمانی ـ دکترالموتی را به سمت معاون نخست وزیر وسرپرست اموربازرسی نخست وزیر ـ نصرت الله معینیان را به سمت معاونت نخست وزیر و سرپرست اطلاعات و انتشارات معرفی می کنم. سپس اعلیحضرت با یکایك ما شروع به

صحبت کردند. سرلشگر ضرغام گفت همانطوری که درباره گمرکات به عرض رسانیدم و عواید گمرك را بالابردم دروزارت دارائی هم حقوق حقه دولت را وصول می کنم و انشاءالله تا شب عید وصولی را به فلان رقم می رسانم. از دکترکیان پرسیدند شما چند دوره وکیل مجلس بوده اید وقتی گفته شد سه یا چهاردوره، اظهار داشتند البته باید به تذکرات وکلا توجه کرد مخصوصاً کارهای حوزه انتخابی آنها باید انجام شود ولی اگرخواستند اعمال نفوذ کنند و یا مأمورین محلی را تغییر دهند نباید زیرباربروید.

به من گفتند می دانم روزنامه نگارهستید و اخیراً هم درشرکت معاملات خارجی جلو متجاوزین ایستاده اید، باید بافساد دردستگاهها مبارزه کرد. بازرسی نخست وزیر باید نظم و ترتیبی درکارادارات به وجود بیاورد و جلوی سوء استفاده هارا بگیرد و مأمورین خاطی را تحویل دستگاههای قضائی بدهد. شما جوان هستید و کارمهمی به شما داده شده سعی کنید وظایف خودرا خوب انجام دهید. امروزه درمملکت شغل و پست به سن و سال بستگی ندارد، هرکس خوب کارکند درکشور ترقی خواهد کرد. به معینیان گفتند شمارا خوب می شناسم و مطمئن هستم که کارهارا خوب انجام می دهید. برای همه شما آرزوی موفقیت دارم.

با این طرز از کاخ مرمر خارج شدیم و برای معرفی عازم مجلس گردیدیم. من دراتومبیل کنارنخست وزیر نشسته بودم. از ایشان خیلی تشکر کردم و گفتم می توانم سئوال کنم که چطورشد دیروز شغل مرا نگفتید که من ازدیگران شنیده بودم. دکتراقبال گفت قبول هرشغل ومقامی منوط به موافقت اعلیحضرت می باشد و تا آخرین لحظه امکان تغییر آن هست. معمولاً چندروزقبل شاغلین پستهای جدید به اطلاع ایشان می رسد. خودشان وسایل تحقیق فراوان دارند و درباره سوابق افراد اطلاعاتی می گیرند و کراراً فرد مورد نظررا برای آن شغل قبول نکرده و یا تغییر شغل داده اند. آخرین تصمیم همان موقع گرفته می شود که قبل از معرفی به

طورخصوصی حضورشان می روم. حالا اگر می گفتند مثلاً شغل دیگری به شما داده شود من که نمی توانستم قبول نکنم. البته تا قبل از آمدن به کاخ مرمر این تغییر فکر اعلام می گردد ولی آخرین لحظه هم امکان تغییرهست. به این دلیل دیگر مورد نداشت که بگویم چه شغلی به شما داده می شود. کراراً درمورد شغل افراد مطلب به آنها گفته شده و درستون شایعات روزنامه ها درز کرده وآن شغل بهم خورده است. ایشان خیلی حساسیت دارند و نمی خواهند شغل هیچکس قبل از معرفی به حضورشان منتشر گردد. چون شما روزنامه نگارهستید احتمال داشت همکاران مطبوعاتی شما موضوع را دروزنامه ها با ابراز خوشوقتی هم بنویسند ولی این کار بهم می خورد به این جهت مصلحت دراین بود که شما درآخرین لحظه از جریان مطلع شوید. فقط چند نفری از این تغییرات مطلع بودند. هنگام معرفی درمجلس هم دوستانی که درمجلس داشتیم حسن استقبال کردند. درمراجعت همراه دکترکیان که دردانشکده حقوق هم استاد من بود به بازرسی نخست وزیری رفتیم و مراسم معارفه برگذارشد. اغلب بازرسان نخست وزیررا که کارهای مهمی درکشورداشتند می شناختم. همهٔ آنها از من مسن تر بوده و سوابق زیادی درسازمانهای دولتی داشتند و تجربه و اطلاعاتشان از من خیلی زیادتر بود. با ادب وتواضع به آنها گفتم من به هیچوجه خودرا رئیس این سازمان نمی دانم بلکه رابط بین نخست وزیر و شماها هستم که همه سوابق کاری و اداری تان ازمن زیادتراست و از همه شما کمك و راهنمائی می خواهم و آرزوی من هم این است روزی که از این سازمان می روم تعدادی به دوستان من اضافه شود و توشه ای از دوستی شما مردان شایسته مملکت را همراه خود ببرم. تصادفاً هم همین طور شد. درمدت نزدیك به یك سالی که درنخست وزیری بودم با همهٔ آنها دوست شدم.

چون می دانستم که دکتراقبال ساعت ٦ صبح درنخست وزیری حاضر می شود سعی کردم نیم ساعت زودتر ازاو به کار مشغول

شوم. روز اول با اتومبیل خود درآن صبح زود می خواستم وارد کاخ نخست وزیری شوم که مرا راه ندادند و گارد نخست وزیری جلوی مرا گرفت. آنها گفتند فقط نخست وزیر ساعت ٦ صبح می آید بقیه کارکنان ساعت ٨ صبح می آیند. سرانجام افسر گارد نخست وزیری که از تغییرات مطلع شده بود اجازه داد وارد کاخ نخست وزیری شده به کار بپردازم. وقتی دکتراقبال به نخست وزیری آمد و ازجریان مطلع شد با تلفن گفت خوشحالم که شما هم سحر خیز هستید ولی این کار موقتی نباشد. همین گفتهٔ او موجب شد تاروزی که درنخست وزیری کار می کردم یك ساعت زودتر از او سرکار باشم. چندبارهم دربرف سنگین راه شمیران نزدیك بود دچار حادثه شوم. با موافقت نخست وزیر درآن ایام بازرسی نخست وزیرچند اقدام کرد. یکی کنترل حضوروغیاب کلیه کارمندان که هفته ای یك روز بازرسان نخست وزیر و خود من به یك سازمان دولتی می رفتیم و حضور و غیاب کارمندان را در رأس ساعت ٨ صبح که وقت اداری بود کنترل می کردیم و خیلی افراد که از سازمانها حقوق می گرفتند و دروزارتخانه ها شرکت نمی کردند شناخته شده و برکنار گردیدند. درهروزارتخانه افراد مشخصی گمارده شدند که به کار مردم رسیدگی کرده جواب مثبت ومنفی را فوراً بدهند. قرار شد کمیسیونهای اداری بعداز ظهرها درغیرساعات اداری تشکیل گردد که مردم را به نام تشکیل کمیسیون درسازمانها سرگردان نسازند و موکول کردن کار مردم از امروز به فردا به بهانهٔ کمیسیون منتفی گردد. تشکیل مجالس ختم که صبح ها برقراربود و وزارتخانه ها و سازمانها به حال تعطیل درمی آمد به بعداز ظهرها موکول شد. مقدارزیادی پرونده های سوء استفاده درنخست وزیری وجود داشت که برای رسیدگی به دادگستری ارسال گردید. از ٥ صبح تا پاسی ازشب درنخست وزیری می ماندم و هرکس قصد ملاقات داشت بدون اطلاع قبلی می توانست به نخست وزیری بیاید. حتی مأمورین امنیتی نخست

وزیری می گفتند این کار صحیح نیست ولی من به آنها می گفتم به علت کار روزنامه نگاری متوجه این مطلب هستم که خیلی از گله ها اینست که مردم نمی توانند افراد شاغل و مسئول را به سهولت ملاقات کنند. حال که فرصتی به دست آمده دیگرنباید همان روش ادامه داشته باشد. هرکس درهرساعت و هروقت بخواهد می تواند به نخست وزیری بیاید و مطلب خودرا بگوید و به سرعت هم جواب مثبت و منفی را بگیرد. همین طرز کار برتعداد دوستان من افزود.

کنترل حضور و غیاب از طرف نخست وزیر که بدواً با مخالفت بعضی از وزرا روبرو بود و می گفتند این کار به منزلهٔ مداخله درکارهای ماست ولی به علت پافشاری نخست وزیر سرانجام وزراء معتقد شدند که این کارخیلی به نظم سازمانهایشان کمك کرده است. چنانکه یکبار آرام وزیرامورخارجه گفت از روزی که نخست وزیری این کاررا شروع کرده کارمندان ما که خیلی شان قبلاً سفیر بوده و دیر به وزارتخانه می آمدند حالا همه اول وقت دروزارتخانه هستند و خوبست بازرسی نخست وزیری به این کار ادامه دهد و مارا یاری کند.

دکتراقبال خیلی به خواندن نامه های وارده علاقه داشت و شخصاً خیلی از نامه هارا می خواند و اکثراً درحاشیه نامه ها به خط خود دستوراتی می داد و برای وزراء و مقامات می فرستاد. ولی بعضی از وزراء با این کار دکتراقبال موافق نبودند و می گفتند نخست وزیر کارهای مهمتری دارد و نبایدوقت خودرا صرف این کارها بکند. به همین جهت به بازرسی نخست وزیری دستور داد که کلیه نامه های مردم دقیقاً رسیدگی و اقدام شود و پاسخ مثبت و منفی به مردم داده شود. دکتر اقبال می گفت ممکن است خیلی از این نامه ها غرض آلود باشد ولی اگر درمیان آنها بتوان به چند شکایت مردم رسیدگی کرد وظیفه خودرا دراین مورد انجام داده ایم. باید این راه به روی همهٔ مردم بازباشد و حتی به من گفت درراديو

و تلویزیون از مردم بخواهم از هرکس و از هرسازمانی شکایت دارند به بازرسی نخست وزیری بنویسند و جواب آن را ظرف مدت کوتاهی بگیرند. همه روزه گونی گونی کاغذبه نخست وزیری میآمد. یك استاددانشگاه ازیکی ازاستانهابه دکتراقبال نامه ای نوشته بود که استاندار منطقه مرا (تحدید) کرده است. دکتراقبال زیر این کلمه خط کشیده بودودرکنارآن نوشته بودکه منظوراین استاد(تهدید) است.

سرلشگر ضرغام و شوخی هایش

علاقهٔ دکتراقبال به خواندن کاغذهای مردم طوری بود که سرلشگر ضرغام که وزیرشایسته ای بود و حرفهای خودرا خیلی صاف و صریح به طور شوخی و جدی درهیئت دولت می زد یکبار دریکی از استانها که دراتومبیل نخست وزیری نشسته بود دریکی از میادین از راننده خواست که اتومبیل را متوقف کند. وقتی راننده ایستاد پیرمردی راصدا کرد و گفت مگر نمی بینید ایشان نخست وزیر هستند برو شکایتی بنویس و بیاور که رسیدگی شود. دکتراقبال ازاین شوخی ضرغام به خنده افتاد و گفت حتی از شوخی این کارها هم خوشم می آید زیرا رسیدگی به شکایات یك دردمند مرا خوشحال می کند.

یك روز سرلشگر ضرغام درسفرهیئت دولت می گفت این شاهان پهلوی بودند که موجب شدند افراد غیراز هزار فامیل به مقامات مملکتی برسند و اگر آنها نبودند تاقرنها این مشاغل تیول هزارفامیل بود. او می گفت وقتی به مدرسه ای برای تحصیل رفتم می دیدم که هرروز صبح محمود رئیس که (بعداً معاون بانك ملی شد) روی سکوئی می ایستاد و هنگامی که ناظم مدرسه از کنار سکو می گذشت او روی دوش او می پرید و مقداری ازناظم سواری می گرفت. من فکر کردم رسم این مدرسه است. چون قلدرهم بودم فردا صبح زودتر من به این کار مشغول شدم. وقتی ناظم نگاه کرد و دید من هستم خیلی عصبانی شد و مرا محکم به زمین انداخت و گفت چوب و فلك حاضرکنند. گفتم مگر دیروز

این کاررا شاگرد دیگری نکرد ؟ ناظم باعصبانیت گفت خجالت بکش او فرزند فلان السلطنه است و با تو فرزند فلان کاسب فرق دارد . من آن روز فهمیدم که بچه های هزارفامیل با ما خیلی تفاوت دارند .

یکبار وقتی با هئیت دولت به کردستان رفته بودیم درمنطقهٔ سردشت یك سرهنگ سینی به دست برای نخست وزیر و ضرغام و وزیرجنگ چای آورد . وقتی به ضرغام رسید گفت شما فلانکس نیستید ؟ او تأیید کرد ، ضرغام گفت آقای نخست وزیر این سرهنگ با من همکلاس بوده و خیلی هم از من بهتر درس می خواند ولی چون درکردستان است دردرجهٔ سرهنگی مانده ولی من به تهران آمده هم سرلشگر و هم وزیر شده ام این است تبعیض فراوانی که دراین مملکت وجود دارد . از این تبعیضات زیاد است ، من یکی را می شناسم صدها و هزارهانفر درسراسر کشور هستند و این طرز کارها موجب عدم رضایت می گردد .

سرلشگر ضرغام درهیئت دولت به تحصیل کرده های آمریکا خیلی نیش می زد و می گفت شاید خیلی از این آقایان که درجات عالی تحصیلی دارند امثال مرا(قزاق) بخوانند و به ما ایراد بگیرند . ولی من در مورد توسعهٔ کشت چای و وصول عواید دولت در گمرك وافزایش مالیات نشان دادم که در این مملکت باگفتگوی بامردم و جلب عواطف آنها بهتر می توان کار کرد . این تحصیلکرده ها مرتب طرح تهیه می کنند ولی ازروش زندگی و طرز برخورد بامردم آگاهی کامل ندارند .

درمورد چای و گمرکات هم انصافاًسرلشگر ضرغام خیلی موفقیت داشت که حتی یك بار شاه درنزد چند تن از مقامات دولتی گفته بود اگرچند تن وزیر فعال و پرکار مثل ضرغام پیدا می کردم خیلی از مشکلات کشور حل می شد . البته ضرغام دروزارت دارائی به علت همکاری با چند تن که سوابق خوبی نداشتند مخالفینی پیدا کرده بود که علیه او مرتب نامه می نوشتند .

مخصوصاًقطعه زمینی را از جنگل ساعی که به او واگذار شده بود و کارمندی را متهم می کردند قسمتی از زمین خودرا به ضرغام واگذار کرده است. جریان این زمین ها چنین بود که درهمان ایام گزارشی به شاه داده می شود که چون عده ای از وزراء ومقامات مملکتی صاحب خانهٔ شخصی نیستند درنظر گرفته شده قسمتی از اراضی جنگل ساعی به آنها به قیمت ارزان فروخته شود که خانهٔ مسکونی برای خود بسازند. صورتی تهیه شده بود از مقاماتی که خانه نداشتند و نفراول هم شخص دکتراقبال بود که سه هزار متر زمین به نام او نوشته بودند. وقتی صورت نزد دکتراقبال آمد اول نام خودش را خط زد و درهیئت دولت هم گفت من خانه ندارم ولی اهل ساختن خانه هم نیستم و نمی خواهم این زمین را هم بگیرم و بفروشم، برای همکاران هم نظر خاصی ندارم. چون اعلیحضرت موافقت کرده اند مخالفتی ندارم ولی ممکن است این امر درمردم سوء اثر داشته باشد و مخالفین، دولت را موردحمله قراردهند ولی مخالف نیستم که مقامات دولتی خانهٔ مسکونی داشته باشند ولی خودم از این زمینها نخواهم گرفت. سرانجام تعدادی از وزراء ازجمله سرلشگر ضرغام و ارتشبد نصیری از این زمین ها گرفتند که خانهٔ مسکونی ضرغام درهمانجا ساخته شده بود و نصیری هم زمین خودرا به همسر سابقش داد که تبدیل به یك آسمانخراش شد. نام آن خیابان هم به این علت (وزراء) نامیده شد. دردولت دکتر امینی این پرونده هم به دیوان کیفر رفت و سرو صدای فراوان دراطراف آن بلندشد. اخیراً هم اطلاع یافتم که نام این خیابان به خیابان (شهید اسلامبولی) قاتل انورسادات تغییر یافته است.

جنگل ساعی به همت مهندس ساعی که مدیرکل جنگلها بود به وجودآمد. قسمتی از تپه های شمال تهران درختکاری شد و در کوتاه مدت منطقهٔ سرسبزی گردید. مهندس ساعی درسفر از شیراز به تهران در سقوط هواپیما ازبین رفت ولی این جنگل از او یادگار ماندکه قسمتی از اراضی زیرجنگل بین وزراء تقسیم شد.

سرلشگر ضرغام که مرد صریحی بود و مسائل را با همه بی پرده صحبت می کرد یك روز سران اصناف را جمع کرد و گفت می دانید که من پسر شاطر نصرالله هستم که به مقام وزارت دارائی رسیده ام. درحقیقت از خود شماها هستم شما نباید بگذارید من دراین مقام شکست بخورم. اینجا اختصاص به فرزندان اشراف و دوله ها دارد که تا به حال به این مقام می رسیده اند ولی دراثر لطف و محبت اعلیحضرت همایونی من به این مقام رسیده ام. می دانم که همه ساله برای پرداخت مالیات درزحمت هستید و مبلغی هم بابت رشوه پرداخت می کرده اید، من می خواهم به این وضع خاتمه دهم و برای وصول مالیات به زور متوسل نشوم. سپس هیئتی را تعیین کرد که گروه گروه رؤسای اصناف را می خواستند و دربارهٔ مالیات باآنها توافق می کردند. به این صورت که معدل مالیات سه سال قبل را گرفته و مبلغی هم که به طور معمول بابت رشوه پرداخت می شد به آن رقم اضافه می کردند و خود رؤسای اصناف مکلف به وصول آن مبلغ از صنف خود می شدند. با این طرز به طوری که می گفتند وصول مالیات وزارت دارائی درآن سال تقریباً معادل چهار برابر سالهای قبل شده بود. ضرغام درهیئت دولت می گفت من نظامی هستم و درجهٔ دکترا هم ندارم و با اصول کدخدا منشی توانسته ام رقم مالیات را به حد اکثر ممکن بالا ببرم. جالب این است که این اقدام سرلشگر ضرغام موجب شد که پایهٔ مالیات اصناف درحد بالائی برای سالهای آینده قرار گیرد و طبقات مختلف اصناف هم راضی بودند که برای پرداخت مالیات آنقدر درکریدورهای وزارت دارائی سرگردان نمی شدند.

دکتر عبده می نویسد: (محمدعلی شکوه که هنگام وزارت گمرکات ضرغام معاون او بود نقل کرده که به علت خشکسالی دولت ناچارشد چهارصدهزارتن گندم از خارج وارد کند. ضرغام توسط دکتراقبال مطلب را به عرض شاه می رساند. شکوه می گوید درحضور وی دکتراقبال به ضرغام از قول شاه گفت با این طرز

ضرغام باید خودرا بکشد. ضرغام پاسخ می دهد که او غیرت و شهامت داور را ندارد.)

سرلشگر ضرغام پس از این که دردولت امینی بازداشت شد از کارهای دولتی کناره گیری کرد و مدتی سرپرستی بانك اصناف رابرعهده داشت. چند ماه رئیس سازمان (اتکاء) شد که احتیاجات ارتش را تهیه می کرد ولی به علت مبارزه با دکتر ایادی از سمت خود استعفا کرد و یك شرکت خصوصی تأسیس نمود و به کارهای مختلف از جمله خانه سازی پرداخته بود. فوت اوناگهانی صورت گرفت.

سرلشگر ضرغام به علت ارادت خاصی که به دکتراقبال داشت درجرگهٔ دوستان دکتراقبال مرتباً شرکت می کرد. یك روز ظهر پس از صرف ناهار درکلوپ ایران جوان به منزل برای استراحت می رود. پس از شست و شوی بدن درداخل حمام دچار سکته می شود. عصر همان روز درمنزل بودم که دکتراقبال به من تلفن کرد و حال سرلشگر ضرغام را پرسید گفتم امروز ظهر ناهار درکلوپ ایران جوان بودیم وخاطراتی از همکاری باجنابعالی را بیان می کرد. دکتراقبال با ناراحتی گفت خدابیامرزدش نیم ساعت قبل درمنزل سکته کرد. مرد فعال و لایقی بود.



تلویزیون ثابت

حبیب ثابت

از جمله مسائلی که دربازرسی نخست وزیری مورد رسیدگی قرار گرفت مسئله تلویزیون (حبیب ثابت) بود. ثابت مرد فعال و پولسازی بود که درداخل وخارج به کارو فعالیت اشتغال داشت و به علت رابطهٔ نزدیکی که باعلاء و خانمش درآمریکا پیدا کرده بود همیشه حمایت علاء را پشت سر داشت. به عنوان وزیردربارنامه می نوشت که دولت تلویزیون را از ثابت خریداری کند. از طرفی آخوندها هم فشار میآوردند که دستگاه تلویزیون پایگاه بهائیها شده و لازم است دردست دولت باشد. دکتراقبال به ثابت محبتی نداشت و گفت پروندهٔ تلویزیون را بررسی کنید تا تکلیفش روشن شود. چندتن از بازرسان نخست وزیری تعیین شدند و پس از مطالعه اسناد و مدارك گمرکی به این نتیجه رسیدند که بابت تلویزیون از طرف سازنده آن مبلغ ۹ ملیون تومان خرج شده است. درحالیکه مورد مطالبه حدود ٤٠ ملیون تومان بوده است. وقتی ثابت به نخست وزیری مراجعه کرد به او گفتم اقدام شما درتأسیس تلویزیون کار مثبت و خدمتی بوده است که اگر قرار بود ادامه یابد دولت نمی بایست درکارش دخالت داشته باشد زیرا از وظایفی است که سازمان تبلیغاتی کشور برعهده دارد. من هم اعتقاد دارم درمملکت باید هم تلویزیون دولتی و هم تلویزیون ملی وجود داشته باشد تا با هم رقابت کنند. ولی به دلائلی که خودتان می دانید خیلی ها مخالف هستند که تلویزیون دست شما و دوستان و همفکران شما باشد. ثابت گفت من تاجر هستم و به سیاست کاری ندارم، شاهنشاه به من امرفرمودند که تلویزیون دائر کنم من هم اطاعت کرده و این وظیفه را انجام داده ام و قصد انتفاع هم نداشتم و این کار برای من هم غیراز دردسر نتیجه دیگری نداشته است، حالا دولت معتقد است واگذار کنم حرفی ندارم ولی نباید حقی ازمن و کارکنان تلویزیون تضییع شود. گفتم با بررسیهائی که شده به اینجا رسیده ایم که چون زمین تلویزیون از اراضی خالصه بوده بنا براین متعلق به دولت می باشد و نمی توان برای آن قیمت زمین های

مشابه را درنظر گرفت. همچنین چون به شما اجازه داده شده مقداری لوازم بدون حقوق گمرکی وارد کنید و مقدار زیادی هم تلویزیون فروخته اید که خود من هم نفر هفتم آن بودم که خریده ام، قطعاً دراین راه هم سودی داشته اید. نتیجهٔ گزارش بازرسان نخست وزیری این است که اگردولت ۹ میلیون تومان از این بابت پرداخت کند عادلانه است. ثابت که رقمی حدود ٤٠ تا ٥٠ میلیون تومان خودرا از این بابت محق می دانست با عصبانیت از جا بلند شد و گفت من می دانستم که دکتراقبال بامن مخالف است و می خواهد به من ضرربزند با این طرز من تلویزیون را واگذارنخواهم کرد. چندروز بعد درآبادان هنگام افتتاح تلویزیون آنجا ثابت ضمن گزارشی به عرض اعلیحضرت رسانید که من برای تأسیس تلویزیون تهران و آبادان زحمات زیادی کشیدم. دکتراقبال هم گفت دولت تصمیم گرفته ایشان را از ادامهٔ زحمت خلاص کند. ثابت گفت آقای نخست وزیر می خواهند تلویزیون را ازمن بخرند منتها ۹ میلیون تومان برای تهران و ۲ میلیون تومان برای آبادان بدهند آنهم از محل عوارض پپسی کولا ... با این طرز نظر دولت دربارهٔ تلویزیون روشن شد. ولی چندی بعد از طرف دفتر مخصوص نامه ای رسید که بهتر است دولت از تعقیب اقدام دربارهٔ خرید تلویزیون صرفنظر کند و از طریق بخش خصوصی اداره شود. با این طرز واگذاری تلویزیون ثابت دردولت اقبال منتفی شد. ولی به طورناگهانی دردولت هویدا کارکنان تلویزیون خلع ید شدند بدون اینکه پولی به آنها پرداخت شود.

پس از تغییر رژیم یك روز حبیب ثابت و خانمش را درلندن دیدم از وضعش جویا شدم گفت می دانید من زندگی را ازصفر شروع کرده ام. یك بار شاهنشاه درسفر آمریکا فرمودند چرا به ایران نمی آئید درآنجا کار فراوان است و می توانید دست به کارهای بزرگی بزنید. با این دعوت به ایران آمدم و بیش از ٦٠ مؤسسه راه انداختم که یکی ازآنها تلویزیون بود که بیش از همه

برایم مشکل ایجاد کرده بود. سرانجام یك شب به طور ناگهانی تلویزیون را از ما گرفتند و پس از مدتها بابت بهای آن که حدود یك صد میلیون تومان ارزش داشت حدود ۱۰ میلیون به مادادند که بهای قسمتی از نوارها و اثاثیه و لوازم این سازمان بود. خانم ثابت می گفت وقتی مصدق روی کار بود و ملکه مادر با کشتی در وقایع مرداد ۳۲ به نیویورك آمده بود هیچیك از اعضای سفارت و ایرانیها به استقبال مادر شاه نرفته بودند. من و ثابت به استقبال رفته و تامدتی که درییمارستان بودند با کمال علاقه و صمیمیت به دیدارشان می رفتیم، به همین جهت وقتی تلویزیون را از ما گرفتند ملکه مادر به شاه گفته بود چرا تلویزیون را از اینها گرفته اید مگراینجا کشور کمونیستی است؟ شما خودتان ثابت را به ایران آورده اید و درشرایطی که هیچکس حاضر نبود برای تلویزیون سرمایه گذاری کند او این کاررا انجام داد و حالا بدون این که پولی به اوداده شود از اوگرفته اید؟ این کارهامردم رادلسرد می کند.

به ثابت گفتم درمطبوعات تهران نوشته اند که درخانه فرزندشما درخیابان جردن که معروف به (ورسای کوچك) است مجسمه ای از بودا پیدا کرده اند که چند میلیارد ارزش دارد. ثابت گفت من ۳۰ سال درکارخرید و فروش عتیقه هستم و از این دروغها بسیار شنیده ام. این مجسمه بودا را چندسال قبل ۱۲۰۰ دلارخریده ام. حالا آخوندها عتیقه شناس شده می گویند چند میلیارد می ارزد.

تصادفاً درهمان ایام در روزنامه تایمز لندن خواندم که درحراج سالن کریستی یك میز تحریر عتیقه که از طرف هنرمندان فرانسوی برای تزارساخته شده بود به مبلغ ۹۹۰ هزار پوند فروش رفته که فروشنده آن را درسال ۱۹۷۱ به مبلغ ۱۷۳۲۵۰ پوند خریداری کرده است. فروشنده حبیب ثابت بازرگان ایرانی است که درخانه اش درتهران وپاریس از این قبیل عتیقه ها زیاد داشته است. او هوش و دقت فراوانی درکار عتیقه دارد.

حبیب ثابت درسن ۸۶ سالگی درلوس آنجلس درسال ۱۳۶۹

درگذشت. او از مردان خودساخته ای بود که کارخودرا از تعمیر دوچرخه شروع کرد و بعد از مدتی با خرید یك کامیون کهنه وارد کار حمل و نقل شد. ثابت بنیان گذار تلویزیون درایران بود و پپسی کولا اولین نوشابه گاز دارا به بازارایران عرضه کرد.

ثابت اولین کارخانه مبل سازی را با تأسیس کارخانه نجاری درایران دائر کرد. نمایندگیهای کمپانی فولکس واگن - دوج - چند تلویزیون و یخچال را داشت و همیشه مرد موفقی بوده است.

مجله نیوزویك نوشت: حبیب ثابت مولتی میلیونر ایرانی کارخودرا با ۷۰ دلار پس انداز از یك دکان دوچرخه سازی شروع کرد و درروزهائی صاحب ٤١ شرکت بازرگانی بود که حدود ده هزار نفر درآن کار می کردند.

* * *

حبیب ثابت یك بار درکلوپ رتاری تهران و یك بار درکلوپ رتاری لوس آنجلس اعلام کرد که درزندگی سختی و مشقت زیادی کشیده و از صفر توانسته مرد موفقی گردد. او حتی درسالهای آخر عمر هم از فعالیت تجاری دست برنمی داشت و می گفت تا انسان زنده است باید کارکند.

مخالفین ثابت می گفتند با خانوادهٔ علاء شریك است ولی ثابت تکذیب می کرد و می گفت درآمریکا با خانوادهٔ علاء روابط صمیمانه ای پیدا کرده است.

روزنامه ارتباط چاپ لندن می نویسد: حبیب ثابت درسال های قبل از سقوط رژیم خانه قصر مانندی شبیه قصر (پتی تیریانون) متعلق به ماری انتوانت ساخت که معروف به (ورسای تهران) شده بود ولی مدت کوتاهی ازآن استفاده کرد که اموالش مصادره شد و خانه مزبور دراختیار بنیاد مستضعفان قرار گرفت. وقتی ثابت درایران بود گفته می شد که بهائیها مبالغی پول در اختیار او گذارده بودند که بهرهٔ خوبی به آنها می داد ولی با مصادره اموالش دیگر بهائیها نتوانستند به پولهای خود دست یابند زیرا وقتی که در خارج ازکشور ازثابت مطالبه پولهای خودرا می کردند می گفت همهٔ

اموالش مصادره شده وپول آنها نیزجزو اموال مصادره شده می باشد.

ثابت برای دوستانش تعریف کرده درقصری که درتهران ساخته به درهای گران قیمت آن خیلی توجه داشت زیرا از بچگی خاطرهٔ تلخی داشت که موجب این اقدام شد.

ثابت گفت وقتی درمحله ای درتهران زندگی می کرد که هیچ وسیله رفاه و آسایش درآن نبود مادرثابت از او خواست برای مستراح منزل که عده زیادی از آن استفاده می کنند دری تهیه کند. او که توان ساختن چنین دری را نداشت به خاطر مادرش این کاررا انجام داد و همیشه مادرش از این کار او راضی بود.

او به تلافی دری که درایام کودکی نمی توانست تهیه کند درقصر ورسای خود انواع و اقسام درهارا نصب کرد.

دکتر غنی دربارهٔ حبیب ثابت چنین می نویسد:

او پسر میرزا عبدالله بزاز است. نوه دختری میرزاخلیل کلیمی طبیب که بهائی می شود. پسربزرگ میرزاخلیل میرزا رحیم ارجمند مدیرکل پست بود. پسردومش دکترمسیح ارجمند بود که شوهر خواهر سرتیپ دکتر ایادی بود. خواهر اینها مادر حبیب ثابت می باشد. وقتی از سبزوارآمدم از میرزا رحیم ارجمند خانه ای کرایه کردم. مادر میرزا رحیم خان به حکم اینکه من از شهرستان آمده ام به من کمك و محبت می کرد. میرزارحیم خان هم دختر دکتر محمد خان دروازه قزوینی را گرفت که او هم بهائی بود که پسرش مهندس خلیل ارجمند بود که هنگام حفر چاه درچاه افتاد و خفه شد. خلاصه حبیب ثابت بچهٔ زرنگی بود. شوفر شد و درجاده های ایران رانندگی می کرد. بعد دکان نجاری باز کرد وماشین نجاری آورد. بالاخره تاجر شد و از آمریکا سر بدرآورد و امروز میلیونر می باشد. بچهٔ زرنگ و ناقلائی است. نان را به نرخ روز می خورد. درسفر شاه به آمریکا مقرب شد. زنش رشتی است و از سادات خمسی گیلان و گویا نوهٔ باقراوف می باشد. او هم بهائی است.

شرکت واحد اتوبوس رانی

موضوع دیگری که مورد اقدام بازرسی نخست وزیری قرارگرفت مسئله (شرکت واحد اتوبوس رانی) بود که درحقیقت کانون سوءاستفاده به شمار می رفت. هیئتی که از نخست وزیری رفته بود گزارش داد که کاراین شرکت ازبیخ و بن خراب است وباید فکر اساسی کرد. درخرید و نگاهداری و تعمیر اتوبوسها و لوازم یدکی سوءاستفاده فراوان شده بود. مردم درایستگاههای اتوبوس صف طولانی داشتند. اتوبوسها دودزا و فرسوده شده بودند. عده زیادی بدون انجام کار ازآنجا حقوق می گرفتند. بیلان شرکت همواره زیان فراوانی را نشان می داد. درحالیکه وقتی بخش خصوصی کار اتوبوسرانی را اداره می کرد دولت رقمی بابت زیان اتوبوسرانی نداشت. شبها ازانبار لوازم یدکی مقدار زیادی سرقت می شد. نخست وزیر گزارش کار شرکت واحد را به عرض شاه رسانید و درنتیجه سپهبد علوی مقدم رئیس شهربانی که سرپرستی شرکت واحد را داشت مستعفی و هیئت مدیره آن تغییر کرد و مدتی کارهای شرکت زیرنظر نخست وزیری اداره می شد. باصراحت باید بگویم که باتمام قدرت نخست وزیر نتوانستیم دستهای صاحب قدرتی را که درآن شرکت نفوذ داشتند قطع کنیم و پس از چندی باز هم درهمان مسیر سابق قرار گرفت و همیشه یك غدهٔ سرطانی برا ی دولتها بود که بود.

❁ ❁ ❁

انصاف سپهبد بختیار

یکی ازکارهای بازرسی نخست وزیری رسیدگی به گزارشات ساواك و اقدام درانجام آن بود. گزارشات زیادی از شهرستان ها می رسید و با ارسال آن به وزارتخانه ها تغییراتی درمشاغل کارمندان داده می شد. اکثر گزارشها درست بود و گاهگاهی هم توام با اغراض خصوصی کارکنان ساواك می شد که سعی بعمل می آمد که

حقی از کسی تضییع نگردد. یکبار سپهبد بختیار رئیس ساواك نامه ای برای تغییر یکی از کارکنان بازرسی نخست وزیر نوشته بود که به نظر من مرد پاك و صالحی بود. خیلی تعجب کردم و سعی داشتم درفرصت مناسب با بختیار صحبت کنم که از علل و جهات آن آگاه گردم. چون فرصت به دست نیامد یك روز دکتراقبال به من گفت فوراً به اتاق من بیائید. وقتی رفتم دیدم بختیار دراتاق نخست وزیر است. دکتراقبال از من پرسید ساواك دربارهٔ تغییر فلان کارمند به شما نامه نوشته و شما هیچ اقدامی نکرده اید؟ گفتم همین طوراست ومشغول رسیدگی هستم و می خواستم از تیمسار هم جریان را بپرسم که فرصت نشد. چون این کارمندرا قبلاً نمی شناختم ولی ضمن کاردیدم آدم شریفی است تغییر اورا به تأخیر انداختم تا شاید مشکل حل شود و حقی از کسی ضایع نگردد. بختیار با تندی گفت آقای نخست وزیر همین روش است که برای ساواك مشکل ایجاد می کند. وقتی ساواك می نویسد که درنخست وزیری فلان کارمند نباشد ادامهٔ کاراو ممکن است توأم با خطراتی باشد دستور فرمائید همین الان اورا تغییر دهند. گفتم حرفی نیست ولی این کارمند صحیح یا ناصحیح می گوید یکی از افسران ساواك درمورد قطعه زمینی با او اختلاف ملکی دارد که منجر به این گزارش شده و من می خواستم پس از رسیدگی دقیق عین گزارش را برای تیمسار که قطعاً ازجریان بی اطلاع هستند بفرستم. بختیار با عصبانیت گفت چنین چیزی محال است و هیچ افسری جرأت چنین کاری را ندارد و اگر معلوم شودکه صحت دارد شخصاً این افسررا مجازات می کنم. نخست وزیرهم وقتی متوجه جریان شد گفت: «تیمسار عصبانی نشوید افراد برای مال دنیا همه کارمی کنند. من هم این کارمندرا می شناسم آدم خوبی است. خودتان هم رسیدگی بکنید و نتیجه را به من بگوئید» با این طرز بختیار از نخست وزیری رفت. چندروز بعد هیئت دولت دسته جمعی حضور اعلیحضرت شرفیاب می شدند. بختیار وقتی به نخست وزیر رسید

با کمال جوانمردی و صراحت گفت آقای نخست وزیر درمورد تغییر آن کارمند نخست وزیری حق بامعاون شما بود. من شخصاً رسیدگی کردم و دیدم آن افسر متجاوز بوده و با اجازهٔ اعلیحضرت به شدت مجازاتش کردم. من می خواهم از شما و معاونتان و حتی آن کارمند که نزدیك بود فدا شود معذرت بخواهم. چند روز بعد درنخست وزیری بودم که یکی از دوستان با یك سرهنگ آمد و گفت این سرهنگ از بستگان من است و با شماکاری دارد. وقتی جریان را گفت فهمیدم همان سرهنگ است که خیلی ناراحت بود و گفت بختیار پدرمرا درآورده و مرابیچاره کرده است. قرار بود سرتیپ شوم جلو درجهٔ مرا گرفته و مرا ازساواك اخراج کرده و درفشار عجیبی گذارده است. به او گفتم شما چرا می خواستید برای چند متر زمین یك کارمند صالح وخانواده ای را نابود کنید؟ خداوند پدر بختیاررا بیامرزد که وقتی حقیقت را فهمید با شما این رفتاررا کرد. آن کارمند را خواستم وقتی چشمش به آن افسر افتاد به شدت به او حمله کرد و گفت ای بی انصاف این چند متر زمین چه ارزشی داشت که می خواستی مرانابود کنی... من تا عمر دارم از تو نمی گذرم و ازخدا می خواهم که تورا به مکافات اعمالت برساند.

* * *

مالیات رجبعلی هوائی درشیراز

یك شب درهیئت دولت سرلشگر ضرغام گفت برای وصول مالیات دست روی هرکس که می گذارم متنفذین مانع وصول مالیات می گردند. پیشکاردارائی فارس هادیان گزارش داده که می خواهد از رجبعلی هوائی نام که از صرافان بزرگ شیراز می باشد مالیات حقهٔ دولت را بگیرد ولی استاندار کمیسیون را تحت فشار قرارداده که همان رقم سالهای قبل حدود۷ هزارتومان از او گرفته شود. درحالی که پیشکار می گوید حداقل مالیات سالیانه او ۱۷۰ هزارتومان می باشد. دکتراقبال که می دانست دکتر پیراسته

استاندار مقتدری است و درفارس هم خوب کارکرده و درعین حال هم نمی خواست مسئله مالیات هوائی منتفی گردد گفت هیئتی را به ریاست معاون نخست وزیر به طورناگهانی به فارس می فرستم که تا به پرونده رسیدگی و اظهار نظر کنند. قرارشد من ازطرف نخست وزیر ـ دکترعاملی ازطرف وزیر دادگستری ـ دکتر عباسقلی اردلان ازطرف وزیر دارائی و توانا ازطرف وزیرکشور صبح زود بدون اطلاع قبلی به شیراز رفته و درساعت ۱۰ صبح در کمیسیون رسیدگی به پروندهٔ مالیاتی هوائی شرکت کنیم. برنامه اجرا شد. وقتی به کمیسیون رفتیم اعضای کمیسیون که هیچ انتظارمارا نداشتند دچار تعجب شدند. ایرج مهرزاد قاضی دادگستری عضو کمیسیون که بعداً چنددوره ازشیراز به نمایندگی مجلس انتخاب گردیده بود توضیحات لازم را داد ومسئله ۱۷۰ هزارتومان هم مطرح گردید و از کمیسیون خواستیم که بدون توجه به هرگونه مداخله ای رأی خودرا بدهند و آنها هم به سرعت رأی دادند و مثل اینکه پیش آگهی را با تغییر مختصری تأیید کردند. وقتی خواستیم از کمیسیون خارج شویم دکترپیراسته نمایندهٔ خودرا فرستاده بود که به استانداری برویم. وقتی وارد اتاقش شدم گله مند بود که چرا او درجریان قرار نگرفته است. موضوع را برایش توضیح دادم که دستور نخست وزیر مملکت چنین بوده است. او گفت من که با همه متنفذین درافتاده ام از هوائی طرفداری نمی کنم.

دکترپیراسته می گفت من استاندار هستم و برکلیه اموراستان نظارت دارم. روسای ادارات باید نظم و ترتیب داشته باشند، از همهٔ آنها خواسته ام که به موقع درادارات حضور بهم رسانند. به همین جهت خودم نیز به سرکشی ادارات پرداختم. یك روز به دارائی رفتم هادیان پیشکار دارائی حضورنداشت. وقتی به اداره آمد به او اعتراض کردم و این امر موجب ناراحتی اوشد و به وزیردارائی گزارش داد که من می خواهم از هوائی مالیات بگیرم استاندار مانع است.

پیراسته می گفت من یك انجمن خیریه از نیکوکاران شیراز از جمله سیدکاظم دستغیب درست کرده ام تابرای امورخیریه از ثروتمندان و متمکنین مبالغی بگیرم ولی رجبعلی هوائی مبلغ مختصری کمك کرد. اورا خواستم و گفتم شما مرد ثروتمندی هستید و باید دراین شهر از خود یادگارخوبی باقی بگذارید بیائید یك درمانگاه بسازید تا نام شما به نیکوکاری باقی بماند. او هم پس از مدتی گفت و شنود قبول کرد و ساختمان درمانگاه به هزینهٔ هوائی شروع شد و حدود چهار صدهزارتومان هزینهٔ درمانگاه گردید. هوائی نزدمن آمد و از پیشکار دارائی و مطالبهٔ مالیات سنگین شکایت داشت. من هم می گفتم وقتی می شود از هوائی چهارصد هزارتومان وصول کرد دیگر فشار مالیاتی معنی ندارد. ولی وزارت دارائی می گفت اینها بهم مربوط نیست. هرکس باید مالیات متعلقه را بپردازد، هوائی می خواهد مالیات کم بدهد زیرا وقتی رقم مالیات بالارفت برای او پایهٔ مالیاتی می شود و هوائی نمی خواهد این را قبول کند. کمك برای ساختمان درمانگاه یکباراست ولی اگر رقم سالی ۱۷۰ هزارتومان مالیات وصول بشود هرسال باید به همین مبلغ یا زیاد تر مالیات بدهد.

به طورکلی درمذاکراتی که با طبقات مختلف صورت گرفت خیلی ها از کارهای پیراسته راضی بودند و می گفتند خوب کار می کند و کارهای عمرانی شهر توسعه یافته و همه را به همکاری دعوت می کند. خود او هم شب و روز درفکر توسعه کارهای عمرانی شهراست ولی بعضی از روسای ادارات می گفتند استاندار دیکتاتور است و درهرکاری دخالت دارد و حتی ازجزئیات کارها می خواهد با خبر باشد و درتصمیماتش هم آنچه را خودفکر می کند می خواهد اجرا شود. به همین جهت کم و بیش درگیری بین استاندار و روسای ادارات وجود داشت. وقتی هم همراه هیئت دولت به خوزستان رفتم تقریباً همین مطالب درآنجا گفته می شد.

به هرحال بعداز ظهر همان روز به بازار وکیل رفتم. دیدم

مردی بالباس مندرس درحجرهٔ کوچکی نشسته و چند نفر هم اطراف او هستند. همان هوائی بود که صبح درکمیسیون مالیاتی شرکت داشت. سراپای حجره اش ۵۰۰ تومان نمی ارزید ولی می گفتند میلیونها تومان پول او دردست مردم است که از این راه نزول فراوانی می گیرد ودر یك کتابچهٔ دستی به صورت قدیم ثبت می کند که هیچکس از آن سر درنمی آورد.

❁ ❁ ❁

تجاوز یکی از والاحضرت ها به اراضی خالصه

دریك مورد به خاطر دارم که هنگام رسیدگی به کارهامعلوم شد درکرج یکی از والاحضرت ها مقداری از اراضی خالصه را تصرف کرده و به صورت باغی درآورده و هیچ مأموری هم جرأت ندارد جلوی اورا بگیرد. وقتی جریان را به دکتراقبال گفتم مرا مأمور ساخت که همراه دادستان تهران و رئیس خالصه و نمایندهٔ ژاندارمری به محل رفته و از نمایندهٔ والاحضرت خلع ید کنیم که این کار انجام شد و (سلطانیه) نامی که پیشکار والاحضرت بود بازداشت گردید. وقتی گزارش امر به شاه داده شد ابراز خرسندی کرده گفتند مقامات مملکتی باید بین افراد خاندان سلطنت و دیگران تفاوتی قائل نباشند. پس از کناره گیری دکتراقبال بازهم مطلع شدم که همان باغ دراختیار والاحضرت قرار گرفته است. حال چگونه بعداً با وجود آن پرونده صورت گرفته از کم و کیف آن مطلع نیستم.

❁ ❁ ❁

محرمعلی خان و توقیف روزنامه ها

دردومین روزی که درنخست وزیری به کار مشغول بودم صبح زود محرمعلی خان که از طرف شهربانی و سازمان امنیت مأمور توقیف و تعطیل روزنامه ها بود نزد من آمد و یك بسته از روزنامه های صبح تهران و نشریات هفتگی را زیر بغل داشت و گفت

دربارهٔ روزنامه ها هر نظری دارید ابلاغ فرمائید تا اقدام کنم.

محرمعلی خان را کراراً درچاپخانه ها می دیدم که برای توقیف و جمع آوری نشریه ای می آمد، چندبار روزنامه داد و یکبار هم روزنامهٔ صبح امروز را به دستور دولت های وقت توقیف کرده بود.

به محرمعلی خان گفتم خوشبختانه نخست وزیر مرا از کارهای مطبوعاتی برکنار نگه داشته و من رئیس بازرسی نخست وزیری هستم و درامر مطبوعات هیچگونه دخالتی ندارم و این از وظیفه معاون نخست وزیر درقسمت تبلیغات می باشد.

محرمعلی خان گفت اینهارا می دانم ولی خواستم بگویم اگربرنامه و نظری دارید بفرمائید تا دراجرای آن اقدام کنم. با این طرز می خواست بگوید اگر روزی هم برای توقیف روزنامه و نشریهٔ شما آمدم خودم نبودم بلکه این دولت و دولتی ها بودند که مرا به این کار واداشته اند و با این کار می خواست روابط بهتری با من داشته باشد.

از تصادف روزگار این که وقتی دولت امینی روی کارآمد و روزنامهٔ صبح امروز درحمایت از دکتراقبال مطالبی می نوشت و با دولت امینی هم مخالفت می کرد یك روز که مشغول تنظیم کارهای روزانه بودم محرمعلی خان نزد من آمد و گفت برای احوالپرسی آمده ام. ضمناً گفت کارهای این دولت خیلی مسخره است و همه چیز را بهم ریخته از اقتصاد و سیاست و با برنامه اصلاحات ارضی ونطق های ارسنجانی دارند همه را ناراضی می کنند. گفتم به همین جهت بادولت مخالف هستم. گفت این دولت کارهای غلط زیاد می کند. مثلاً همین امروز به من گفته اند که جلوی انتشار روزنامه صبح امروز را بگیرم. چون شما خودتان دردولت بوده اید می دانید که من تقصیری ندارم و شما هم خودتان مایل نیستید که بی جهت بادولت دربیفتید، قطعاً روزنامه را منتشر نخواهید کرد. با این طرز محرمعلی خان می خواست بگوید روزنامه صبح امروز توقیف است و من هم چاره نداشتم و باید حرف اورا قبول می کردم، چون به

هرحال جلوی انتشار روزنامه را می گرفت. پس از مدتی دولت موافقت کرد که روزنامه صبح امروز به صورت مجلهٔ هفتگی منتشر شود به اضافهٔ یك نشریه علمی به نام دانشمند که ضمیمهٔ آن بود که تا به امروز درایران منتشر می شود منتها به جای این که مدیر وصاحب امتیاز آن من و همسرم باشیم (بنیاد مستضعفان) را ناشر مجله نام نهاده اند. این هم شد عدالت اسلامی درکشور ما.

* * *

دکتر علی بهزادی مدیر مجلهٔ سپیدوسیاه تحت عنوان (محرمعلی خان یار وفادار مطبوعات) چنین می نویسد:

معروف ترین نامی که درتاریخ سانسور ایران به چشم می خورد محرمعلی خان است که مدت ۳۰ سال سرنوشت مطبوعات ایران را دردست داشت. هیچکس نام خانوادگی اورا نمی دانست.

محرمعلی خان یك کارمند درجه ۲ قسمت مطبوعات ادارهٔ کارآگاهی شهربانی بود که از سال ۱۳۰۶ به خدمت شهربانی درآمد و درسال ۱۳۱۶ درقسمت مطبوعات به کارپرداخت. او همیشه افتخار می کرد که شاگرد شمیم بوده و کارش را از او یادگرفته است. می گفت شمیم روزنامه نگاری مثل مسعودی را تربیت کرده است. مسعودی به هرصورت روزنامه نگاری موفق بود.

بعدازظهر ۲۸ مرداد ۳۲ سه بار محرمعلی خان بازنشسته شد ولی بعلت احتیاجی که به او داشتند دنبالش رفتند و دعوتش کردند و نظرش را به عنوان یك کارشناس مطبوعات پذیرفتند. محرمعلی خان سوادی نداشت ولی از کهنه پلیس های شهربانی بود و کارش بیشتر جنبهٔ اطلاعاتی داشت. او مأمور بود تا تحقیق کند کدام نشریه درکدام چاپخانه چاپ می شود و اداره کنندگانش چه کسانی هستند؟ وقتی نشریه ای به دستور دولت توقیف می شد او برای جمع آوری شماره نشریه و احیاناً توقیف مدیر یا نویسنده اش وارد عمل می گردید.

وقتی محرمعلی خان مأمور توقیف نشریه ای می شد رهائی از دست او محال بود. بعدها کارش از جنبهٔ اجرائی تجاوزکرده و جنبهٔ مشورتی هم پیدا کرده بود. روسایش برای نظریات او اهمیت قائل بودند. اوآدم مردم آزاری نبود فقط و ظیفه اش را بدون بغض و با صمیمیت انجام می داد.

محرمعلی خان کراراً وقتی برای توقیف نشریه ای به چاپخانه ها می رفت درمستراح یا درانبار یا دردستشوئی زندانی می شد و بارها کتك می خورد ولی کارش را انجام می داد.

محرمعلی خان می گفت خاطرات زیادی دارد از جمله برخورد با دکترفاطمی بود. وقتی درزمان نخست وزیری رزم آرا مبارزه جبههٔ ملی با دولت بالا گرفت باخترامروز از جمله روزنامه هائی بود که چندبار توقیف شد و شمارهٔ آن جمع آوری گردید. گاهگاهی بین دکترفاطمی و محرمعلی خان گفتگوهای تندی می شد.

وقتی دکتر فاطمی معاون نخست وزیرشد محرمعلی خان می گفت به وحشت افتادم. روزی به من گفتند به نخست وزیری بروم که دکترفاطمی بامن کاری دارد. با نگرانی به نخست وزیری رفتم. وقتی مرادید خیلی مهربانی کرد و گفت محرمعلی خان چطوری؟ گفتم زیرسایه شما هستم. گفت همانجا به کارت مشغول باش و بعد کاغذی به من داد و گفت این روزنامه ها به دستور دولت توقیف شده اند فورا می روی و جلوی انتشارشان را می گیری.

دردولت مصدق که روزنامه ها و مجلات آزادی زیادی داشتند حملات زیادی به شاه ومصدق و فاطمی می شد. گاهگاهی هم روزنامه و مجله ای توقیف می گردید.

هرنشریه ای که به شاه و دربار حمله می کرد تیراژش بالا می رفت. تیراژ روزنامه فکاهی حاجی بابا ازسه هزار نسخه به سی هزار نسخه رسید. روزنامه شورش حدود ۱۰ تا ۱۵ هزارشماره منتشر می شد.

دردولت های بعداز ۲۸ مرداد گاهگاهی دستور می دادند روی جلد مجله را عوض کنیم. ماهم دوصفحه روی جلد را می بریدیم بعد عکس یك هنرپیشه خارجی را چاپ کرده روی جلد می چسباندیم.

یکبار که دستور تغییر روی جلد داده شد تصمیم گرفتیم عکس محرمعلی خان را چاپ کنیم.

وقتی محرمعلی خان به چاپخانه آمد که دستور توقیف مجله را بدهد تا عکس خودرا دید یکه خورد و گفت این شماره توقیف است ولی اگر از وکلای مجلس رفیقی دارید به آنها مراجعه کنید که رفع توقیف شود. ماهم به شمس قنات آبادی و سید جعفربهبهانی مراجعه کردیم. آنها هم اقدام کردند. سپهبد بختیار با انتشار مجله موافقت کرد و گفت «به شرط آنکه دیگرازاین غلطها نکنند» ولی معاون شهربانی گفت شما با این کارها مردم را به دولت بدبین می کنید. گفتم ما ازیك خدمتگذار شهربانی تجلیل کرده ایم، بسیارخوب دیگر از مأمورین شهربانی تعریف نمی کنیم. او گفت شهربانی این همه سرتیپ و سرهنگ دارد آن وقت شما عکس یك کارمند درجه ۲ شهربانی را روی جلد مجله چاپ می کنید؟

درتمام مدت محرمعلی خان وارد اتاق معاون شهربانی می شد و می گفت بهزادی پسر خوبی است و اگر خوب تربیت شود آدم خواهدشد.

خلاصه با سحر کلام محرمعلی خان و اقدامات دوستانه نماینده ما مجله آزاد شد و انتشار تصویر محرمعلی خان روی جلدغوغائی به پا کرد. محرمعلی خان هم نسبت به من علاقه خاصی پیداکرد و گفت می خواهم با گوش کردن به حرفهای من روزنامه نگاری موفق بشوی.

به هرصورت یا او معلم خوبی نبود و یا من شاگرد بی استعدادی بودم که سپید وسیاه بعداز۲۱ سال تلاش درسال ۱۳۵۳ به دستوردولت تعطیل شد و آنهم با اینکه ۵ برابر تیراژی که

خودشان تعیین کرده بودند منتشر می شد و قرض مجله هم حدود ۹ میلیون تومان شده بود.

محرمعلی خان گاهگاهی به مجله می آمد و می گفت فلان مطلب خیلی بدبود اما کسی نفهمید آن وقت نگوئی محرمعلی خان نفهمید. یکبارهم با خنده گفت «وای به حکومتی که من باید پایه قدرتش را محکم کنم».

محرمعلی خان اهل رشوه و سوءاستفاده نبود. شب عید چندسکه طلا به او می دادیم که آنرا هدیه تلقی می کرد نه رشوه.

مجله امیدایران می نویسد: حمید هاشمی مدیر اتحاد ملی درحکومت رزم آرا مقاله ای تحت عنوان (کودتای سیاه رزم آرا درشرف وقوع است) نوشت که مثل توپ صدا کرد. عصرهمان روز که عده ای دردفتر روزنامه اتحاد ملی نشسته بودند پیرمردی وارد دفتر روزنامه شد و گفت از مقاله ای که امروز درروزنامه نوشته شده خیلی خوشم آمد، می خواهم بدانم نویسنده آن کیست تا دستش را ببوسم؟ هاشمی ازاین گفته پیرمرد خیلی خوشش آمد و گفت باباجان آن را من نوشته ام. پیرمرد گفت «پس بیائید برویم تا خدمتتان باشیم. من محرمعلی خان هستم و آمده ام شمارا با خودببرم» کارت را نشان داد و هاشمی را جلو انداخت و اورا به زندان دژبان برد.

* * *

یك بار محرمعلی خان برای توقیف یکی از روزنامه های حزب توده به چاپخانه مربوطه رفت. توده ایها وقتی ازورود او به چاپخانه مطلع شدند قضیه را فهمیدند. محرمعلی خان پس از ورود یك سر به توالت چاپخانه رفت. آنها از بیرون کلید توالت را پیچیده و در را قفل کردند و شب تا صبح محرمعلی خان را درمستراح چاپخانه حبس کردند و پس از انتشار روزنامه درراباز کردند که کارازکار گذشته بود.

جبههٔ یاران متحد

از زمانی که دکتراقبال از نخست وزیری کناره گرفت عده ای از دوستان نزدیك او درصدد برآمدند که جلساتی تشکیل داده تدریجاً علاقمندان به (دکتراقبال) را جمع و جور کنند. دکترکاسمی و دکتر ادیب از وزرای کابینه دکتراقبال دراین کار نقش مهمی داشتند. بدواً دکترکاسمی پایه این کاررا گذاشت و خود مدتها دبیر جبههٔ یاران متحد بود و پس از رنجش ازدکتراقبال کناررفت و دکترادیب امورجبهه را باعنوان دبیر اداره می کرد. هرپانزده روز یك بار اعضای جبههٔ یاران متحد درباشگاه ایران جوان دورهم جمع می شده و باصرف ناهار مذاکراتی می کردند. خلاصه ای از مذاکرات هرجلسه کتباً تهیه میشداداره هرجلسه بایکی ازیاران بود. درحدود ۱۵۰ نفردراین جبهه عضویت داشتند و چون اوایل برای ورود داوطلبان رای مخفی و به اتفاق آرا لازمه پذیرش عضو جدید بود، مشکلاتی برای جبهه پیش آورده بود ولی به تدریج رای اکثریت مورد قبول قرارگرفت. یکی دوجلسه هم دکتراقبال درجلسات جبههٔ یاران شرکت کرد. دکترادیب هم مرتب گزارشات جلسات را به دکتر اقبال می داد و اوهم می کوشید صمیمانه از اعضای جبههٔ یاران حمایت کند وهروقت مراجعاتی به او داشتند با کمال علاقه انجام می داد. اسامی اعضای جبههٔ یاران رافراموش کرده ام ولی این اسامی را به خاطر دارم.

دکتر کاسمی - دکترادیب - سرلشگر محمدعلی علوی مقدم - سرلشگر هاشمی حایری - کاظم زرافشان - اقبال التولیه (عبدالوهاب اقبال) سرلشگر ضرغام - حسن مصطفوی نائینی - حسین مصطفوی نائینی - جهانگیر سرتیپ پور - سیداسدالله موسوی ماکوئی - دکتر شفیع امین - کریم اهری - دکتر حنیفه رمضانی - دکتر حسین سامی راد - دکتر محسن صالحی - حبیب الله ملك زاده آملی - محمد توسلی - محمد علی مرتضوی - دکتر

جواد سعید - عزت الله کاسمی - دکتر مرشد - حسین معیری - نبیل سمیعی - مهندس منصور روحانی - منوچهر پرتو - محمد کشاورزیان - موسی مهام - عباس شاهنده - رضی ویشکائی - مهندس جهانگیرکیا- مجیدیه - مهندس کامکار - مولوی - دیده ور - زهتابفرد- سعیدوزیری - ذوالنصر - حسن اوحدی - هوشیـــدر - نویسنده کتاب. جبههٔ یاران متحد هیچگونه فعالیت سیاسی خاصی نداشت. درحقیقت اینها فقط دوستی نزدیك با دکتراقبال داشتند و دراحزاب و سازمانهای مختلف بودند.

❁ ❁ ❁

گروه آمازون درحزب ملیون

وقتی حزب ملیون تأسیس شد مهندس عبدالرضا انصاری خزانه دار حزب گردید. گروهی از جوانان تحصیل کرده خارج که اکثراً درآمریکا درس خوانده و درجات عالی تحصیلی داشتند و درحقیقت رهبری آنان با عبدالرضا انصاری بود وارد حزب ملیون شده و درروزهای معینی دریکی از سالن های حزب جلساتی داشتند. مخالفین می گفتند اینها اکثراً درآمریکا تحصیل کرده و به آنها (گروه آمازون) نام داده بودند.

عبدالرضا انصاری با روش ملایم و حسن سلوکی که داشت مورد احترام خاص همهٔ گروهها بود. درهر شغل و سمتی هم حسن خلق با مردم را ازیاد نمی برد. اکنون هم که درفرانسه زندگی می کند همان روابط حسنه را با دوستان سابق خود دارد. او چون دراصل چهار کار میکرد و با (وارن) و مقامات آمریکائیها ارتباط نزدیك داشت مخالفین می گفتند اینهارا آمریکائیها آماده کرده اند که به مقامات حساس مملکتی برسند. خیلی از آنها بعداً شاغل کارهای مهمی شدند.

❁ ❁ ❁

چگونگی انتخاب وزراء و برکناری آنان

بعدازاستعفای زاهدی از نخست وزیری سعی شاه براین بود که

حتی المقدور وزرای کابینه از طرف او منصوب شوند. معمولاً نخست وزیراسامی تعدادی از همکاران خودرا تهیه می کرد و به عرض شاه می رسانید و شاه هم تعدادی را که درنظرداشت به نخست وزیر می داد که به عنوان وزیر یا معاون نخست وزیر معرفی می شدند. گاهگاهی اتفاق می افتاد که حتی نخست وزیر با وزیری که شاه معرفی کرده بود آشنائی زیادی نداشت ولی چون شاه توصیه کرده بود به عنوان همکارخود معرفی می کرد.

مواردی پیش می آمد که برکناری وزراء به صورت نامطلوبی صورت می گرفت، به این صورت که وزیر از کناره گیری خود بی اطلاع بود و دروزارتخانه به کارادامه می داد و وزیر دیگری به جای او معرفی می شد. چند نمونه از آن را به خاطر دارم که یکی دربارهٔ دکتر عبدالحسین اعتبار وزیربازرگانی کابینهٔ دکتراقبال بود.

دکتراعتبار برای دادن پاسخ به یکی از نمایندگان دربارهٔ فرشهای ماشینی فرودگاه مهرآباد به مجلس آمده بود و توضیحاتی می داد درحالیکه همان روز به دستورشاه حسنعلی منصور برای این سمت درنظر گرفته شده بود. از طرف نخست وزیر به معاون پارلمانی تلفن شد که به وزیربازرگانی بگویند از مجلس به خانه خود برود و بعداً برای دیدارنخست وزیر بیاید. درحالیکه درهمان موقع نخست وزیر به کاخ مرمر رفت و حسنعلی منصور وزیر جدید بازرگانی را معرفی کرد. نمونه دیگر برکناری دکترعاملی وزیردادگستری کابینهٔ منصور و هویدا بود که برای سرکشی به اموردادگستری رضائیه با اتومبیل عازم بود. درراین راه ساعت ٦ بعدازظهر به راننده می گوید رادیورا بگیرد تا از خلاصهٔ اخبار مطلع باشد. ناگهان درراديو گفته می شود که عصر امروز نخست وزیر حضور شاهنشاه شرفیاب شد و دکتر جواد صدر را به سمت وزیر دادگستری معرفی کرد. این خبر غیرمترقبه دکترعاملی را مثل هرکسی که دچارچنان وضعی می شد ناراحت کرد و راننده ازاو می پرسد تکلیف چیست؟ عاملی گفت من دیگر وزیر نیستم و باید به

خانه ام بروم. این طرز کارنه منطقی بود و نه مطابق قوانین و مقررات و نه با جوانمردی مطابقت داشت. باید اگر وزیری مورد قبول شاه و نخست وزیر نیست از او خواسته شود که استعفا کند و بعد از استعفای او شخص دیگری معرفی گردد. این کار ازروشهای نامطلوبی بود که چندبارصورت گرفت.

❁ ❁ ❁

قتل آمریکائیها درمنطقهٔ بلوچستان وسیلهٔ دادشاه

روز چهارم فروردین ماه ۱۳٦٦ هنگامی که علاء نخست وزیر بود درمنطقهٔ بلوچستان رئیس اصل ٤ کرمان را کشتند که روزنامه ها چنین نوشتند: «یك دسته از سارقین مسلح به سردستگی دادشاه در۱۲۰ کیلومتری جنوب ایرانشهر در (تنگه سرخ) به اتومبیل حامل رؤسای اصل ٤ حمله کرده کوی کارول رئیس اصل ٤ کرمان ـ مهندس ویلسن رئیس آمریکائی حوزه عمران بلوچستان ـ مهندس شمس معاون ایرانی ویلسن ـ هرات خاچیکیان راننده استیشن به قتل رسیدند و خانم کارول نیز توسط قاتلین ربوده شده است».

تیمسار گلپیرا فرمانده ژاندارمری گفت این عده برخلاف معمول که قبل ازحرکت مراتب را به مأمورین ژاندارمری یا مقامات ایرانی خبر می دادند، بدون هیچگونه اطلاعی از طرف خاش به ایرانشهر حرکت کرده و دچار چنین حادثه ای شده اند.

چندبار درجراید انتشار یافت که عیسی مبارکی فرماندار ایرانشهر با دادشاه متهم به قتل آمریکائیها همکاری کرده که مورد تکذیب قرار گرفت.

روز ۱۵ فروردین فرمان نخست وزیری دکتراقبال صادرشد که طبق دستور نخست وزیر پروندهٔ متهمین به قتل آمریکائیها دربلوچستان مورد تعقیب قرار گرفت.

از طرف دولت هیئتی مأمور تعقیب دادشاه و همدستانش شد. درتاریخ ۲ تیرماه ۱۳۳٦ هواپیمای سرتیپ شریف فرمانده عملیات چند لحظه پس از پرواز در درهٔ نزدیك فرودگاه نیك شهر سقوط

کرد و نامبرده به اتفاق خلبان و مکانیسین و مأمور مخابرات کشته شدند.

سرهنگ رفعت رئیس کمیسیون تحقیق گفت هواپیمای مزبور پس از آنکه از فرودگاه نیك شهر به پرواز درآمد و ۱۵۰ متر ارتفاع داشت و درهمان موقع ناگهان آتش گرفت و سقوط کرد. با اینکه هواپیما قبل از پرواز کاملاً آزمایش شده بود.

درتاریخ ۲۱ دی ماه ۱۳۳۶ اعلام شد که «دادشاه» طی عملیات درگیری به قتل رسیده است. ضمناً روز ۱۵بهمن ۱۳۳۶ سردارعلی خان مبارکی و محمد لاشاری سرداران بلوچ حضور شاه شرفیاب شده و به علت همکاری باقوای انتظامی دررفع غائله دادشاه به اخذ نشان سپه و یك قبضه تفنگ برنو نایل شدند.

روز ۲۳ بهمن احمدشاه برادر دادشاه که به اتهام همکاری با اشرار مسلح دربلوچستان دردادگاه بدوی و تجدید نظر محکوم به اعدام شده بود تیرباران گردید. «احمدشاه» برادر دادشاه از پاکستان مسترد شده بود.

از نکات جالب توجه اینکه درمطبوعات این امر به روابط نفتی آمریکا و انگلستان ارتباط داده شده بود و شایع گردید که چون آمریکائیها قصد اکتشاف نفت دربلوچستان را داشتند، انگلیسها دست به این عمل زده اند تا آمریکائیهارا از این کار منصرف کنند. چنانکه بعداً رئیس اصل ٤ درایران گفت تاوقتی امنیت کافی دربلوچستان برقرار نگردد برنامه اصل ٤ درآنجا متوقف خواهد شد.

نکته دیگر این که این امر موجب درگیری دوحزب مردم و ملیون شد. بعضی از نمایندگان حزب مردم در مجلس از دولت دراین باره سئوال کردند. دکتراقبال نخست وزیر گفت: «اگربیش از این پرده هارا بالا بزنم اسباب آبروریزی خودتان خواهد شد.»

سرانجام اسرار این واقعه در پرده ماند. با اینکه همانطوریکه مقامات انتظامی وقت گفته بودند صرفاً یك واقعه بی احتیاطی بوده است و یا اینکه شایعه سازان قولشان صحت داشته و با این طرز

انگلیسها با کمك ایادی خود پای آمریکائیهارا از منطقه بریدند .

درهمان وقت درمطبوعات کشور نوشته شد که سرتیپ امیر پرویز دوبار مأموریت یافت که درمحل جریان را رسیدگی و مسببین را تعقیب کند ، اوهم وقتی به محل رفت عده ای از متنفذین محلی را بازداشت و باخشونت برای کشف حقیقت اقدام کرد که این امر موجب شد ازطرف گلپیرا به تهران احضار گردد و به او یادآوری شود که وضع منطقه حساس است و باید مراعات خیلی از مطالب را نمود . به دنبال همین جریانات سرتیپ امیرپرویز ازخدمت بازنشسته شد .

❁ ❁ ❁



دکتراقبال وقتی باهیئت دولت به استانهاوشهرستانهاسفر می کرد هر روز برای یك کارعمرانی کلنگی به زمین می زد به همین جهت بعضی روزنامه ها به او (نخست وزیر کلنگی) لقب داده بودند .

درعکس سرلشگرضرغام ـ دکتر کاسمی ـ سیداسدالله موسوی ـ نویسنده کتاب دیده می شوند .

پیمان «بغداد» یا «سنتو»

بعداز مرداد ۱۳۳۲ که به تدریج شاه اهرم های قدرت را به دست می گرفت یکی از اقدامات انجام شده عضویت در پیمان بغداد بود.

با این که ایران از پیمان سعدآباد که درزمان رضاشاه منعقد شده بود خاطرهٔ خوشی نداشت و درشهریور ۲۰ نشان داده شد که این قبیل پیمانها ظاهری است و درروزهای سخت مخصوصاً درایام جنگ کارساز نیست معهذا درتحت شرایط سیاسی روز تصمیم گرفته شد که (ایران ـ عراق ـ ترکیه ـ پاکستان) دارای پیمان منطقه ای باشند که با نام پیمان بغداد ابن اتحاد به وجود آمد. از همان لحظه ایکه زمزمهٔ پیمان بغداد به گوش رسید، انتشار یافت که آمریکا و انگلستان درپیمان مزبور مشارکت دارند. روس ها به شدت به پیمان بغدادحمله کردند و شرکت این کشورهارا درپیمان واحدی با آمریکا و انگلستان برای منطقه خطرناك اعلام داشتند.

❁ ❁ ❁

عبدالحسین مفتاح معاون وزارت امورخارجه وقت درکتاب «راستی بی رنگ است» می نویسد:

اواخر مهرماه ۱۳۳۲ اطلاع یافتم درعراق و ترکیه و پاکستان اقداماتی برای بستن یك پیمان دفاعی می شود. هنگامی که این خبررا شنیدم به یاد ملاقاتی افتادم که سفیر کبیر وقت عراق از من نمود و پرسید که اگر روزی دولت عراق پیشنهاد یك پیمان دفاعی مشترك بین ایران و عراق و ترکیه بکند نظر دولت ایران چه خواهد بود؟ با اشاره به پیمان سعد آباد از او پرسیدم ضامن اجرائی چنین پیمانها چیست؟ گفت البته درپیمان باید راه تضمین این نظررا قید کرد. گفتم من نمی دانم دولت من چه نظری دارد ولی آنچه می گویم نظر شخصی خودم است. شما یك افسر نظامی بوده اید و بی شك متوجه موقعیت استراتژی ایران هستید. ما درخط اول قرار گرفته ایم و بیش ازدوهزار و پانصد کیلومتر مرز مشترك با شوروی داریم که درحملهٔ اول،کشور ما اشغال خواهد شد و وقتی ایران اشغال گردید متفقین ما درمقابل یك عمل انجام شده قرار می گیرند آن وقت چه خواهد شد؟ گفت آن قدر بدبین نباشید. گفتم موضوع بدبینی یا خوشبینی نیست بلکه لطمه ایست که متأسفانه به اطمینان ما وارد آمده است.

چندروز پیش از رسیدن این خبر وزیر مختار دانمارك هم از بغداد و کراچی بازگشته و اظهار می داشت که ترکیه و پاکستان مشغول بستن پیمان دفاعی هستند. این خبرها مرا خیلی ناراحت کرد. فکر کردم به عبدالله انتظام وزیرخارجهٔ وقت گزارش کنم چنانچه این پیمان عملی شود ما گذشته از این که درمحاصرهٔ اقتصادی هستیم درمحاصرهٔ سیاسی و نظامی هم قرارخواهیم گرفت که بیش ازپیش وضع زندگی مارا مشکل کرده و نیروی مبارزهٔ مارا راجع به نفت هم درهم خواهد شکست.

سه پیشنهاد کردم: نخست تشکیل یك کمیسیون دائمی از افسران با تجربه ستاد ارتش و وزارت خارجه برای بررسی اوضاع جهان به ویژه خاورمیانه و پیشنهاد برنامهٔ دفاعی از مصالح کشور. دوم تعیین نمایندگان سیاسی شایسته با احساسات میهن پرستی نه

عقدهٔ ترس از بیگانه که بتوانند با جمع آوری اطلاعات و ارتباط با مقامات مؤثر، دولت را از چگونگی بندو بستهای نظامی و سیاسی بین المللی آگاه سازند. سوم کوشش در تجدید رابطه با انگلستان بدون توجه به موضوع نفت. از انتظام خواستم که گزارش امر را به آگاهی نخست وزیر «زاهدی» هم برساند.

سرانجام جلال بایار رئیس جمهور ترکیه دراواسط ژانویه ۱۹۵٤ رهسپار نیویورك گردید. این مسافرت چنانچه از مسافرت او درواشنگتن برمیآمد برای تکمیل پیمان بغداد بود. زیرا هنگامی که یك روزنامه نگار از او می پرسد اگر ایران به پیمان سنتو نپیوندد برای حلقهٔ ناقص این زنجیر چه فکر کرده اید؟ او پاسخ می دهد ما پیمان دیگری به نام سعدآباد با ایران داریم که آنرا جبران می کند.

چندروز بعد خبرنگاران از من راجع به اظهارات جلال بایار سئوالاتی کردند که گفتم پیمان سعدآباد برای ما مرده است و وجود ندارد. گفتم در دو جنگ گذشته بی طرفی ما نقض شد. درهرحال ورود به پیمان بغداد یك بحث قابل بررسی است و نباید بدون مطالعه کاری شود.

این نظر حمل برمخالفت با پیمان بغداد شد و سفارتخانه های عراق و ترکیه و آمریکا و پاکستان را ناراحت کرد به طوری که روز بعد سفیر ترکیه با انتظام ملاقات و از نظر من نسبت به پیمان سعدآباد گله کرده بود. هنگامی هم که مأمور لاهه شده بودم شاه نظر مرا نسبت به پیمان سعدآباد ستود ولی نسبت به داخل شدن به پیمان بغداد گفتند نمی بایست با این صراحت مخالفت می کردی.

نظر من این بود که حتی الامکان یك وضع بیطرفی مثبت برای ایران درست شود و درغیراین صورت بدون هیچ قید و شرطی وارد پیمانی نشویم. یعنی حداقل اختلافات مرزی با عراق و پاکستان را حل کرده و موقعیت خودرا درخلیج فارس به پیش ازدورهٔ (ستاتوکو)

برگردانیم. نظرمن به بیطرفی مثبت می چربید و با چنین سیاستی می توانستیم خودرا بیشتر تقویت کنیم بدون اینکه هزینهٔ گزافی را برخود تحمیل کنیم. درتهران که بودم نخست وزیر و وزیرامورخارجه را کم و بیش با نظر خود موافق می دیدم.

تجربهٔ سی و چندسال سابقهٔ خدمت دروزارت امورخارجه به من آموخته بود که بیگانگان به ویژه اروپائیان هرجمله ای برای ما بسرایند برای اغفال ماست و نباید به قول آنها اعتماد کرد.

وقتی اطلاع حاصل کردم که انتظام عازم پاریس و لندن می باشد درلندن از او دیدارکرده و دراجرای نظرخود اصرار ورزیدم که درپاسخ گفت من قول می دهم که پیمان را امضا نکنم و همین کاررا هم کرد و خود را به کسالت زد و پیمان را مصطفی سمیعی معاون او امضا نمود.

دلیل دیگر من برای قبول سیاست بیطرفی مثبت این بود که نباید کاری کنیم که کوشش خودرا درتهیهٔ وسایل حفظ بیطرفی مثبت محدود سازیم. با خسارات مادی و معنوی که از جنگ دوم دیدیم به ویژه خودداری شوروی ازتخلیهٔ ایران ناچار بودیم باورکنیم که شوروی هیچ تغییری در سیاست اساسی خود نسبت به ایران نداده و سیاست تسلط برایران از تزارها به بلشویکها ارث رسیده است.

به هرحال با ورود به پیمان بغداد بدون قید وشرط دست و بال خودرا بستیم و خودرا محکوم به اتخاذ برنامهٔ دفاعی کردیم که دیگران برای منافع نفتی و اقتصادی خود تنظیم کرده بودند، درعین حال شوروی را وادار کردیم که درکشورهای عربی نفوذ خودرا بسط داده و پیمان بغدادرا درمحاصره قرارداده و سرانجام باعث بیرون رفتن عراق بشوند.

درلاهه کاردار ترکیه ازمن پرسید چرا باورد به پیمان بغداد مخالفت کردید؟ گفتم مگر باشما پیمان سعدآباد نداشتیم آیا به تعهد خود وفا کردید؟ خودش گفت حتی یك اعلامیهٔ رسمی هم

ندادیم. گفتم با این طرز چه اطمینانی هست که همین کار تکرار نشود.

* * *

مجلهٔ سپید وسیاه درشمارهٔ ٤ خرداد ١٣٥٨ چنین می نویسد:

دولت علاء با تکیه به دربار، روز١٩ مهرماه ١٣٣٤ پیوستگی ایران را به پیمان بغداد اعلام داشت. این پیمان وسیله ای شد که نفوذ آمریکائیها درایران هرچه بیشتر گسترش یابد. فدائیان اسلام نیز به شدت با این کار مخالف بودند و تصمیم به ترور علاء گرفتند.

روز ٢٦ آبان سال ١٣٣٤ قراربود علاء برای شرکت درکنفرانس نخست وزیران انگلستان - ترکیه - عراق - پاکستان روانهٔ بغداد شود و آمریکا هم نماینده ای به عنوان ناظر بفرستد.

روز ٢٥ آبان یعنی یك روز قبل از سفرعلاء، فدائیان اسلام تصمیم خودرا دربارهٔ علاء اجرا کردند. درساعت سه و چهل دقیقه بعداز ظهر روز ٢٥ آبان وقتی علاء برای شرکت درختم مصطفی کاشانی به مسجد شاه وارد شد توسط مظفر ذوالقدر عضو فدائیان اسلام مورد اصابت گلوله قرار گرفت ولی چون گلوله بعدی درهفت تیر گیر کرد ضارب با عصبانیت اسلحه را به سرعلاء زد که اورا دستگیر کردند. علاء فقط یك روز درییمارستان بود و با سرباند پیچی شده روانهٔ بغداد گردید تا نخستین گام را در هموار کردن پیمان مزبور بردارد.

به نوشتهٔ مطبوعات پیمان بغداد درسال ١٩٥٥ (١٣٣٤ شمسی) بین عراق و ترکیه امضاء شد. درفروردین ١٣٣٥ دولت انگلیس و دراول مهرماه دولت پاکستان و در١٢ آبان ١٣٣٥ دولت ایران به پیمان پیوستند.

* * *

دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی درکتاب (تاریخ روابط ایران ازپایان جنگ دوم تا سقوط رژیم پهلوی) می نویسد:

شوروی که پس از مرگ استالین سیاست همزیستی مسالمت آمیز را پیش گرفته بود ، از انعقاد پیمان بغداد و عضویت ایران درآن به شدت ناراحت شد و سه یادداشت اعتراض آمیز پی در پی فرستاد . مولوتوف وزیر خارجه شوروی دریادداشتی که در۱۹ مهرماه ۱۳۳٤ درآستانهٔ الحاق به پیمان بغداد به کاردار ایران درمسکو تسلیم کرد ، نوشته بود: «از اخبار مندرجه درمطبوعات بردولت شوروی مسلم شد که دولت ایران تصمیم گرفته است به اتحاد نظامی ترکیه ـ عراق ـ پاکستان معروف به پاکت بغداد که درآن انگلیس هم شرکت دارد ملحق شود . دولت شوروی راجع به این مسئله اطلاعی از دولت ایران دریافت نداشته است ولی نمی تواند اهمیت به اخبار ندهد . شوروی لازم می داند به همین مناسبت مراتب زیررا اعلام دارد: معنی انعقاد پیمان بغداد عبارت است از دسته بندی در خاورمیانه و نزدیك که آلتی است دردست محافل متجاوز معینی که علاقه ای به تحکیم صلح و امنیت بین المللی ندارند . اصرار درانعقاد چنین دسته بندی درعین حال به منظور حفظ و استقرار مجدد تسلط استعمار درکشورهای این منطقه می باشد . ملحق شدن ایران به این دسته بندی نظامی با علاقه به تحکیم صلح و امنیت درخاور میانه و نزدیك سازگار نبوده و با رابطه حسن همجواری ایران با اتحاد جماهیر شوروی و تعهدات معلومه قراردادی ایران متناقض می باشد .»

دولت ایران در۲۳ مهر جواب داد که الحاق به پیمان همکاری متقابل منعقده بین عراق و ترکیه جز تحکیم مبانی صلح و امنیت خاورمیانه که متضمن استقرار صلح بین المللی است هدف دیگری ندارد . این اقدام کاملاً طبیعی می باشد و استنباط شوروی از اینکه پیمان مزبور یك دسته بندی نظامی است درست نیست زیرا پیمان مذکور که انگلستان و پاکستان هم بدان پیوسته اند ، پیمانی است براساس منشور ملل متحد و با ارادهٔ آزاد و اعمال حق حاکمیت هردولتی دراتخاذ روشی که برای دفاع خود مصلحت می

داند بین چند دولت عضو سازمان ملل متحد منعقد شده و منظور آن حفظ صلح و دفاع مشروع است و به هیچ وجه به رابطهٔ دوستی همجواری با دولت شوروی خللی وارد نمی سازدو هیچگونه مغایرتی هم با مواد قراردادهای موجود بین دولتین ندارد.

دومین یادداشت اعتراضیهٔ شوروی در٤ آذر و سومین یادداشت در١٤ بهمن ١٣٣٤ واصل شد که به هیچوجه توضیحات ایران را قانع کننده ندانسته و همچنان برماهیت تجاوزکارانه پیمان بغداد اصرار می ورزید که البته سودی نداشت و دولت ایران با اتکاء به ایالات متحده آمریکا با ارسال پاسخ های دندان شکن به شوروی به فعالیت خود درپیمان بغداد ادامه می داد.

هیئت پارلمانی ایران که در دی ماه ١٣٣٤ به شوروی دعوت شده بود درنتیجهٔ مکالمات تندی که بین نمایندگان شوروی و ایران دربارهٔ پیمان بغداد رد و بدل شد سفرش را ناتمام گذاشت و به ایران بازگشت. دراسفندماه آن سال نیز دولت ایران اعلام کرد که چون سرگرد کوزنتسف معاون وابستهٔ نظامی شوروی عملیاتی برخلاف اصول و مقررات بین المللی مرتکب شده بود وزارت امورخارجه تقاضای احضار اورا نموده است. حادثهٔ مزبور که توسط جاسوسی به نام رجائی که گروهبان نیروی هوائی بود ترتیب داده شده بود وبه تیرگی روابط بین دوکشور افزود.

گرچه پیوستن ایران به پیمان بغداد باعث حملات شدید مقامات شوروی به خصوص خروشچف دبیر کل حزب کمونیست آن کشور گردید که انتظارآن می رفت، اما حملات نهرو و ناصر به قدری شدید بود که آمریکارا از پیوستن به پیمان بغداد منصرف ساخت و به عضویت درکمیته های مختلف آن اکتفاء نمود. درفروردین ماه ١٣٣٥ (آوریل ١٩٥٦) که دومین شورای پیمان دربغداد تشکیل شد چون دراعلامیهٔ نهائی خود به مسئله کشمیر و حقانیت پاکستان اشاره کرد، دولت هند طی یادداشت رسمی به شدت به دخالت دراین موضوع که مربوط به حقوق حاکمیت خودش می

دانست اعتراض کرد و به حملات خود به پیمان بغداد افزود. رادیو صوت العرب و رادیو قاهره وسایر کشورهای عربی نیز پیمان بغداد را زیر حملات کوبنده خود گرفته بودند. این امر موجب خصومت شخصی بین شاه و جمال عبدالناصر گردید و به قول حسنین هیکل روزنامه نگار مشهور مصری «پیمان بغداد خاکستری را که مدت ۱۴۰۰ سال بر روی دشمنی دیرینه ایرانیان و اعراب نشسته بود یکباره برباد داد»

❁ ❁ ❁

درجلسات ژوئیه ۱۹۵۸ (تیرماه ۱۳۳۷) شورای وزیران پیمان بغداد که درلندن تشکیل شد هدفهای پیمان توسط اعضاء تأیید و دولت امریکا که دراین جلسات به عنوان ناظر شرکت می کرد قول های مساعدی داد.

با وجود مخالفت شورویها با پیمان بغداد مرتباً جلسات پیمان بغداد تشکیل ومقامات مهم سیاسی و نظامی کشورها باهم ملاقاتهائی داشتند و رابطهٔ بین کشورهای منطقه را از هرجهت صمیمانه ترکرده بودند. ولی یك واقعهٔ ناگهانی موجب شد که اساس پیمان بغداد متزلزل گردد و آنهم کودتای غیرمترقبه نظامیان عراق به رهبری عبدالکریم قاسم درسال ۱۳۳۶ بود که با کشته شدن ملك فیصل پادشاه عراق و عبدالاله نایب السلطنه و نوری سعید نخست وزیر آن کشور، وضع هم پیمانان عراق به خطر افتاد. تا مدتی کارپیمان بغداد متوقف گردید ولی باتغییر نام آن به پیمان سنتو درسال ۱۹۵۹ بدون شرکت عراق، پیمان نیم بند قبلی با نام جدید به کارادامه داد.

❁ ❁ ❁

مسعود بهنود می نویسد: درنخستین سال دولت دکتراقبال که شاه از هرجهت احساس آرامش می کرد به تحکیم موقعیت خود پرداخت ولی درهمین زمان حادثه ای درهمسایگی ایران چون صاعقه ای برسررژیم شاه فرود آمد که موجب شد آمریکائیها موقتاً از خرده

گیری دربارهٔ کارهای شاه دست بردارند و آن کودتای عبدالکریم قاسم بود که کاخ سلطنتی بغداد را خراب کرد و وقتی ماهیت جمهوری عراق روشن شد، مسلم گردید که عبدالناصر تاکنارخلیج فارس آمده است و حکومت دست نشاندهٔ انگلیس که درپیمان بغداد با ایران و آمریکا متحدشده بود جای خودرا به رژیم متمایل به چپ عبدالناصر داده است. بدین جهت شاه حق داشت که اسلحهٔ بیشتری ازآمریکا طلب کند. دیگر پرده پوشی لازم نبود و گفتگوهائی که از چندماه قبل برای انعقاد پیمان دوستی و عدم تعرض بین تهران و مسکو درجریان بود متوقف گشت. ایران با یك پیمان دوجانبه با آمریکا به عنوان پایگاه نظامی آمریکا درمنطقه تثبیت شد. براساس ماده ای از این پیمان آمریکا حق داشت درصورتی که ایران مورد تعرض نیروهای خارجی قرار گیرد دخالت نظامی کند.

از طرفی پیمان بغداد هم به پیمان سنتو تغییر نام داد و آمریکا بدون پرده پوشی دررأس قرارگرفت و برای نشان دادن به نقش و اهمیت ایران به پیمان سنتو نخستین دبیر کل آن (عباسعلی خلعت بری) وزیرخارجه بعدی ایران گردید.

پیمان نظامی دوجانبه با آمریکا و پیمان سنتو به شاه امکان داد تا هرچه تجهیزات می خواهد از آمریکا بگیرد. به طوریکه نام ایران دراول فهرست کشورهائی قرار گرفت که از اعتبارات و کمکهای نظامی آمریکا استفاده می کردند.

شاه درسفر به آمریکا برخرید سلاح های زیادتر پافشاری می کرد. نیکسون درمقام معاونت ریاست جمهوری و بنیاد پرنفوذ راکفلر درمقام دارنده سهام شرکت های بزرگ نفتی توانستند اعضای کنسرسیوم نفت را برای قبول طرحهای شاه آماده کنند تاشاه توانست برای واگذاری قسمتهائی از مناطق نفتی جنوب ایران (خارج از حوزهٔ قرارداد کنسرسیوم) با مؤسسات بزرگ نفتی جهان قرارداد هائی منعقد سازد. قرارداد با شرکت (انی) درایتالیا ـ

قرارداد نفتی باشرکت نفتی آمریکا به نام (پان آمریکن) و قرارداد نفتی باکانادائیها و دیگران منابع تازه ای از درآمد برای شاه ایجاد کرد تا بتواند اسلحه زیاد تری به دست آورد. گفته می شد که این قراردادها براساس (۷۵ ـ ۲۵) منعقد گردید درحالی که تا آن زمان صحبت از قراردادهای ۵۰/۵۰ بود و هنوز هیچ کشوری به قراردادی بیش از ۶۰ درصد موفق نشده بود. قراردادهای تازه به پایمردی دکتراقبال منابع تازه ای دراختیار ایران قرارداد.

❁ ❁ ❁

دکتراقبال درزمان نخست وزیری اش دررأس هیئت نمایندگی ایران برای شرکت درکنفرانس سنتو که درواشنگتن تشکیل می شد عازم آمریکاگردید. درجلسات مزبور که درسطح نخست وزیران عضو پیمان بود تصمیمات لازم گرفته می شد.

وزیرخارجهٔ وقت علی اصغر حکمت بود. دکتراقبال زیاد نظر موافقی با حکمت نداشت. از خود دکتراقبال شنیدم که وقتی ازاروپا برگشته بود و می خواست برای تدریس به دانشگاه برود با این که از هرحیث واجد شرایط بود ولی علی اصغر حکمت (وزیر فرهنگ وقت درزمان رضاشاه) اورا خیلی سر می گرداند و این روش حکمت عقده ای دردل دکتراقبال ایجاد کرده بود و می گفت حالا حکمتی که مرابه عنوان دانشیاردانشگاه قبول نداشت وزیرخارجه کابینه من گردیده و باید دستورات دولت را اجراء کند. پس از چندی به طور ناگهانی حکمت از وزارت خارجه دکتراقبال برکنارشد.

❁ ❁ ❁

عبدالحسین مفتاح دربارهٔ تغییرحکمت چنین می نویسد:

یك روز معاون وزارت خارجه را دیدم می گفت درروابط ایران و شوروی مسئله ای پیش آمده که ممکن است به زیان حکمت تمام شود. موضوع جالبی بود. بررسیهای من به این نتیجه رسید که

هنگامی که عبدالحسین مسعود انصاری به سفارت ایران درمسکو مأمور می شود درملاقات با وزیر خارجه عدم رضایت شورویهارا از ورود ایران به پیمان بغداد می شنود و به تهران گزارش می دهد. درتهران هم سفیر شوروی مکرر نا رضایتی دولت شوروی را از ورود ایران به پیمان بغداد و همچنین پیمان دوجانبه با آمریکاگوشزد می کند ولی نتیجه ای نمی گیرد، بالاخره پیشنهاد می کند که برای رفع نگرانی شوروی، دولت ایران یك پیمان دفاعی با شوروی منعقد کند. البته بستن چنین پیمانی خود به خود پیمان بغداد و پیمان دوجانبه با آمریکارا بی اثر می کرد. پس از مدت کوتاهی شهرت یافت که سیدضیاءالدین طباطبائی درتکاپو است که بین ایران و شوروی نزدیکی ایجاد کند و این نزدیکی وسیلهٔ حمید سیاح سفیر سابق ایران درمسکو صورت می گیرد. (آیا این اقدام سیدضیاء بدون اطلاع انگلیسها ممکن بوده؟) درنتیجه این تماس ها هیئتی از طرف دولت شوروی برای انعقاد پیمان به ایران می آید و باشاه هم ملاقات می کند. سیاح می گفت در جلسات مذاکرات با روس ها طرز بیان حکمت شورویهارا می رنجاند. درحالی که هیئت شوروی دستورداشت پیشنهادات دولت ایران را به هرنحوی که باشد بپذیرد. این موضوع را رادیو مسکو دربخش اخبار روز ۲۷ بهمن ۱۳۳۷ مورد بحث قرارداده و گفت: «دولت ایران اظهارعلاقه به عقد پیمان عدم تعرض کرد و دولت شوروی هم نظر به علاقه داشتن روابط دوستانه با ایران از این نظر استقبال کرد و حتی به نمایندگان خود دستورداد که پیشنهادات دولت ایران را با هرگونه تغییری بپذیرد. ولی اکنون دولت ایران از نظر خود عدول کرده و باعث قطع مذاکرات گردیده است.» دروزارت امورخارجه درایران مسئول این پیش آمد را حکمت می دانستند. آیا این می توانست دلیل دیگری برنفوذ بیش ازحدآمریکائیها درایران و سیاستمداران ایران باشد؟



دکترجلال عبده درخاطرات خود چنین می نویسد:

تابستان سال ۱۳۳۸ تلگرافی از دکتراقبال نخست وزیر وقت دریافت داشتم (حسب الامرملوکانه به وزارت امورخارجه برگزیده شده اید. زودتر به تهران حرکت کنید ومصاحبه ای ننمائید) حقیقت این است که مایل به اشتغال عضویت دردولت، آن هم پست وزیرامورخارجه نبودم. به چند دلیل: رجعت شاه را به سلطنت دراثر توطئه بیگانه می دانستم و تمایل به عضویت دردولت وی را نداشتم. شاه بعداز ۲۸ مرداد کلیه اختیارات را دردست داشت و نخست وزیران صرفاً (اوامرذات مبارك) را اجرا می کردند. درانتخابات وزرای مهم نخست وزیر مداخله ای نداشت درحالی که معتقد بودم شاه باید براساس قانون اساسی به سلطنت اکتفا کند

وحکومت دردست دولت مورد اعتماد پارلمان باشد. شاه برخلاف این اصل بدون داشتن هیچگونه مسئولیتی رأساً به اعمال شئون حکومت می پرداخت به ویژه امور وزارت جنگ و خارجه را خود عهده دار بود و وزیرخارجه آلت فعلی بیش نبود. از آن گذشته متعاقب کنفرانس باندوك اعتقاد نگارنده براین بود که دولت ایران می بایستی درسیاست خارجی بیطرفی اختیار کند و الحاق به پیمان بغداد که تبدیل به سنتو شد و همچنین انعقاد قرارداد دفاعی و همکاری با آمریکا موجب خشم شوروی ها شده و آن را به نفع ایران نمی دانستم. به علاوه قید این که (مصاحبه نکنید) مبین این بوده که نماینده دائمی ایران درسازمان ملل که به سمت وزیرخارجه تعیین شده حتی حق مصاحبه ندارد تا چه رسد به اینکه درمسائل خارجی اظهار نظر کند. چگونه ممکن است درتماس با خبرنگاران ازدادن پاسخ خودداری کرد؟ تصمیم گرفته بودم که زیربارسمت وزیرامورخارجه نروم و چون مختصر ناراحتی معده داشتم به پزشك مخصوص شاه دکترفلینگر مراجعه کرده و گفتم مایل به قبول شغل وزارت خارجه نیستم و اوهم گواهی داد. به علاوه چون از طرف مجمع عمومی سازمان ملل به سمت ریاست کمیسیون برای نظارت دراجرای نظرخواهی کامرون تحت قیمومیت انگلیس درآفریقای غربی برگزیده شده بودم این وظیفه را برقبول شغل بی محتوای وزیرامورخارجه ترجیح می دادم. از این رو به دکتراقبال تلگرافی با اشاره به گواهی پزشك عدم توانائی خودرا از قبول شغل مزبور یادآورشدم. دراین ضمن داك هامرشولد دبیرکل سازمان ملل و پرنس علیخان نمایندهٔ دائم پاکستان درسازمان ملل ضیافتهائی برای تودیع دادند که روزنامه نگاران سئوالاتی کردند که باذکرکلیات جواب دادم. درخلال این جریان از دکتراقبال تلگرافی رسید که شاه عذرمرا نپذیرفته و (فرمودند طوری حرکت کنید که روز ۳ شنبه همان هفته صبح تهران باشید) چاره ای جز عزیمت به تهران نداشتم تا بتوانم شاه را قانع کنم که کار وزارت خارجه از من

ساخته نیست.

از نیویورك به رم پرواز کردم. موفق السلطنه اسفندیاری سفیرایران دررم مرا دعوت کرد شب نزد او بمانم. پس از مشورت، او وضع مرا کاملاً درك کرد ولی نگارنده را به صبر و شکیبائی دعوت می کرد و می گفت ممکن است شاه به تدریج تغییر روش بدهد. درفرودگاه تهران دکتر جعفرندیم معاون اسبق وزارت خارجه انتظار مرا داشت. قصد خودرا به اوگفتم. سعی کرد مرا متقاعد کند که بی جهت موجبات عدم رضایت شاه را فراهم نسازم.

نظرخودرا به پدرم گفتم. او هم نظر مرا تأیید کرد وافزود که درگفتگوی خود باشاه رعایت احتیاط را بکنم و افزود خانوادهٔ پهلوی کینهٔ شتری دارند، بی جهت بالحن تندی که خشم شاه را برانگیزد سخن نگویم. شنیدم می خواستند معاونی به من تحمیل کنند برای چنین کاری هم آمادگی نداشتم وبراین عقیده بودم که معاون وزارت خارجه باید مورد اعتماد شخص وزیرباشد و این امر مزید برعلت شد و مرا برتصمیم خود بیش از پیش راسخ نمود تا به هرقیمتی است از این دام خودرا رها سازم.

پس از دیدار بادکتراقبال قصد خودرا گفتم. روز بعد به نخست وزیری رفته به اتفاق دکتراقبال به کاخ سعدآباد رفتیم. وارد تالارپذیرائی شدیم، شاه مشغول قدم زدن بود. دکتراقبال مرا به سمت وزیر خارجه معرفی کرد. فرمان نگارنده هم قبلاً به امضا رسیده بود. دکتراقبال با بوسیدن دست شاه مرخص شد. شاه به نگارنده گفت بنا برمصلحت کشور به امضای قرارداد دفاعی با آمریکا مبادرت کرده و مورد دشنام رادیو مسکو قرار گرفتیم، تصمیم گرفتیم تا شکایت علیه شوروی را درشورای امنیت سازمان ملل مطرح کنیم،شمابه نیویورك بروید و شکایت را مطرح کنید. اظهارداشتم که شورای امنیت برای رسیدگی به هرشکایتی صلاحیت ندارد، تنهاشکایاتی قابل طرح است که صلح وامنیت بین المللی را به خطر اندازد وچنین شکایتی قابل طرح نیست. شاه گفت

(بدانید که وزیر خارجه خود من هستم و تصمیم راشخصاً اتخاذ می کنم)

با استظهاریه لطف خداوند متعال و این که از طرف مجمع عمومی سازمان ملل برای نظرخواهی درکامرون انتخاب شده بودم دل به دریا زده گفتم معلوم می شود که دکتراقبال درابلاغ امر اعلیحضرت که طی آن نگارنده به عنوان وزیرامورخارجه برگزیده شده ام دچاراشتباه شده است. شاه با ترشروئی گفت بگذارید رادیو مسکو هرچه می خواهد بگوید، هرچه بیشتر دشنام بدهد مردم به من بیشتر علاقمند می شوند. متذکرشدم که حضور اعلیحضرت خلاف عرض کرده اند. آن بقالی که هرروز به پاسبان باج می دهد که از شر اومصون باشد، آن کشاورزی که موردآزار ژاندارم است، آن دانشجوئی که به اتهام چپگرائی و مخالفت با سلطنت مشروطه درسیاهچال زندان ساواك شکنجه می بیند، سخن پراکنی رادیو مسکورا زبان حال خود تلقی می‌کنند وبیش از پیش تحت تأثیر تبلیغات محافل چپگرای افراطی قرار می گیرند.

شاه بالحنی تند گفت (شما استعفا خواهید داد ولی فعلاً محرمانه بماند و هرسفارتی که خواستید می توانید بروید) درپاسخ گفتم که مجمع عمومی سازمان ملل مرا برای نظارت درکامرون انتخاب کرده است و اجرای این مأموریت مدتی به طول خواهد انجامید. با این طرز دفترشاه راترك کردم.

بعداز ظهر همان روز سفرای مقیم تهران درسالن وزارت خارجه به وزیرخارجهٔ مستعفی معرفی شدند. به کاردار سفارت شوروی گفتم که درمدت تصدی نگارنده اقدامی علیه جماهیرشوروی نخواهدشد. عباسعلی خلعت بری که ریاست تشریفات وزارت خارجه را داشت سفرارا معرفی می کرد. او متأسفانه جان خودرا به رایگان درراه اطاعت محض از اوامرشاه باخت.

روزبعد دکتراقبال گفت از جزئیات کار مسبوق است، اقتضادارد به عنوان کسالت چند روزی درییمارستان بانکملی بستری شوم.

ریاست بهداری بانك را دکتراحمد امامی به عهده داشت که از مدرسه متوسطه باهم دوستی داشتیم . پس از یك هفته عازم نیویورك شدم .

چون بنابراین بود که قبل از رسیدن به نیویورك استعفای خودرا عنوان نکنم به ارسلان نیرنوری رئیس دفتر وزیرگوشزد کردم که امور وزارتخارجه را کمافی السابق معاونین ومدیران کل انجام می دهند . چون مراجعتی درکارنبود ازنیویورك استعفای خودرا به نخست وزیر مخابره کردم درحالی که استعفا پس از ملاقات با شاه به وقوع پیوسته بود .

درآذرماه ۱۳٦٦ روزی با دکتر کاسمی برخوردم . او می گفت روزی که درییمارستان بانکملی بودم شاه گفت تصور می کنم دکترعبده تمارض کرده باشد، به عنوان عیادت نزد اوبروید ونتیجه را بگوئید . نزد من آمد گفتم باشوروی ۲۵۰۰ کیلومتر مرز مشترك داریم نباید روابط دوکشور تیره باشد . دکترکاسمی دربازگشت به شاه گفت فلانکس مریض است ولی باسیاست کنونی هم موافق نیست . او گفت شاه وقتی امتناع مرا از قبول شغل وزارت خارجه دید به دکتراقبال گفت (این رفیق شماهم که خاك اره از آب درآمد) .

این مطالب آن روز به گوش شاه خوش آیند نبود . دربحبوحهٔ انقلاب دکتر حسن امامی امام جمعه تهران با نگارنده ملاقات نمود وگفت از طرف شاه پیامی دارم . شاه با توجه به نکاتی که هنگام ارجاع پست وزارت خارجه باوی داشتم بدان عقیده مند شده که ریاست دولت را قبول کرده و کابینه را تشکیل دهم . پاسخ دادم متأسفانه وقت گذشته امروز بدون موافقت آیت الله خمینی هیچ سیاستمداری نمی تواند اداره امور کشوررا برعهده بگیرد . درپاسخ گفت دویست نفر بیشتر مخالف شاه نیستند . اشتباه امام جمعه را گوشزد کردم که اکثریت قریب به اتفاق مردم پیرو نظرات انقلاب هستند و از قبول ریاست دولت عذرخواستم . این پیام از طرف میراشرافی هم داده شد که به او هم پاسخ منفی دادم . (متأسفانه

اکثر شهود قضیه حیات ندارند و تا هنگامی هم که شاه درمسند قدرت بود هیچیك ازاین مطالب گفته و شنیده نشده است ولی به هرحال چون دکتر عبده شخصیت معتبری است نوشته های او برای ثبت درتاریخ نقل شد).

دکترجواد صدر معاون سیاسی وزارت خارجه می گفت علی اصغر حکمت وقتی از سفارت ایران دردهلی باز می گردد از طرف شاه به وی ابلاغ می گردد که وزارت امورخارجه را تصدی کند . دکتراقبال از این انتصاب خشنود نبود زیرا نمی خواست وزیران باشاه تماس مستقیم یابند ولی شاه به حکمت گفته بود با وی تماس مستقیم خواهد داشت. دکتر صدر به دستور حکمت درمورد مناسبات ایران و شوروی باخبرنگاران مصاحبه نمود که به دستور دکتراقبال متن مصاحبه درمطبوعات منتشر نشد . شاید قید (مصاحبه نکنید) درارتباط با همین موضوع بود . دکترصدر افزود به دستور حکمت درمجلس درباره مواد ۵ و ٦ قرارداد۱۹۲۱ با شوروی توضیحاتی داده بود . چندماه قبل از آنهم معاون وزارت خارجه شوروی به ایران آمده بود تا عهدنامه عدم تعرض بین ایران و شوروی امضاء گردد و دولت ایران تعهدکند که پایگاه به دول خارجی ندهد . آن وقت احتیاجی به لغو مواد ۵ و ٦ قراردادنخواهدبود .

قرار بود به دستورشاه موضوع مکتوم بماند ولی از قرار معلوم یکی از کارمندان بلندپایهٔ وزارت خارجه مراتب را به اطلاع سفارت آمریکا رسانید که بلافاصله آیزنهاور وسیلهٔ تلفن باشاه تماس گرفته مانع پیشرفت مذاکرات ایران و شوروی شد . درآن وقت معاون وزارت خارجه شوروی درتهران می خواست باشاه و وزیرخارجه ملاقات کند که به او وقت داده نمی شد . سفیرشوروی به دکتر صدرمعاون وزارت خارجه نسبت به روش دولت ایران اعتراض کرد . دکترصدر پاسخ داده بود با وجود وزیرخارجه درتهران وی نمی تواند باشاه ملاقات کند . دکترصدر وسیله صدرالاشراف جریان را

به اطلاع شاه می رساند ولی شاه توجهی به مصلحت اندیشی رئیس مجلس سنا نمی کند وچندی بعد قرارداد دوستی ایران و آمریکا منعقد می گردد که موجب تیرگی روابط ایران و شوروی وحملات رادیوئی شوروی به ایران می شود.

همین جریانات موجب برکناری حکمت و دعوت نگارنده به سمت وزیر خارجه می گردد که چون قبول نکردم عباس آرام به عنوان وزیرخارجه تعیین شد.

* * *

گاهنامه شاهنشاهی دربارهٔ پیمان بغداد و پیمان مرکزی چنین خبرمی دهد.

در۲۵ تیرماه ۱۳۳۵ جلسه کشورهای عضو پیمان بغداد تشکیل و رؤسای سه کشور پیامی برای آیزنهاور رئیس جمهورآمریکا فرستادند و از تصمیم آمریکا دائر بر پیاده کردن نیرو درلبنان و پایان دادن به حوادث ناگوارآن منطقه قدردانی کردند.

در۲٤ تیرماه ۱۳۳۷ کنفرانس کشورهای سران کشورهای عضوپیمان بغداد پس از کودتای عراق، درآنکارا تشکیل یافت. دراین کنفرانس شاهنشاه ایران - جلال بایار رئیس جمهور ترکیه - اسکندر میرزا رئیس جمهور پاکستان شرکت داشتند. سران سه کشور درباره کودتای عراق و آیندهٔ پیمان مزبور مذاکره کرده و جلسه ای نیز جداگانه از نخست وزیران ایران - ترکیه و وزیرخارجه پاکستان تشکیل و تصمیماتی گرفته شد که دفتر مرکزی پیمان ازبغداد به آنکارا منتقل گردد.

روز ۳ مرداد۱۳۳۷ دکتراقبال نخست وزیر ایران به ریاست هیئت نمایندگی ایران برای شرکت درکنفرانس کشورهای عضو پیمان بغداد به لندن عزیمت کرد ودرآنجا تصمیم قطعی درباره تغییر نام پیمان بغداد و ادامه همکاری کشورهای عضو پیمان گرفته شد.

روز ۷ مرداد ۱۳۳۷ نیز شورای وزیران پیمان بغداد که علاوه

برنخست وزیران عضو، دالس وزیرخارجه آمریکانیز درآن شرکت داشتند باصدوراعلامیه ای پایان یافت. تصمیم قطعی درباره تحکیم اساس پیمان سنتو گرفته شد.

شاه درمصاحبه مطبوعاتی درلندن در۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۸ گفت الحاق ایران به پیمان سنتو از تمایل طبیعی و قانونی ما به حفظ کشور سرچشمه می گیرد لیکن پایگاه نظامی به هیچ کشور خارجی داده نخواهدشد.

اگرشوروی هم به ما به عنوان یك کشور مستقل احترام بگذارد هرگز مشکلی درروابط دوکشور پیش نخواهدآمد.

شاه در جلسه مصاحبه مطبوعاتی ۳ مهرماه ۱۳۳۸ گفت (امیدوارم روزی برسد که شاهد ازبین رفتن پیمانهای دفاعی و نظامی باشیم وخلع سلاح عمومی انجام شود)

در۱٤ مهرماه ۱۳۳۸ دکتراقبال طی نطقی درجلسه افتتاحیه شورای وزیران پیمان مرکزی درآمریکا گفت (این پیمان برای تثبیت صلح درخاورمیانه به وجود آمده و دولت ایران همواره درتحکیم آن کوشیده است).هنگام ورود ژنرال آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا به ایران درآذر ماه ۱۳۳۸ طی اعلامیهٔ مشترکی اهمیت پیمان مرکزی درحفظ امنیت و آرامش منطقه مورد تأکید قرارگرفت.

کمیته نظامی پیمان مرکزی درباشگاه افسران درتهران تشکیل شد و هیئت های نمایندگی ایران ـ آمریکا ـ انگلستان ـ ترکیه ـ پاکستان درآن شرکت داشته و از نظر نظامی تصمیمات مهمی اتخاذ شد.

کمیتهٔ اقتصادی سازمان پیمان مرکزی درتهران نیز با اعلامیه ای به کارخود پایان داد. متن اعلامیه درپایتخت های کشورهای عضو منتشر گردید.

در۲۸ تیرماه ۱۳۳۹ اعلام شد که کنفرانس اتمی سازمان پیمان مرکزی باشرکت ٦۰ تن از کارشناسان اتمی کشورهای عضو و چند کارشناس مهم جهانی درهمدان تشکیل و پس از چند روز به کار

خود خاتمه داد.

❁ ❁ ❁

روزنامه اطلاعات درشمارهٔ ۱۵۹۱۶ مورخ ۷ مرداد ۱۳۵۸ چنین نوشت:

بعداز انعقاد پیمان بغداد شاه ایران درسال ۱۹۵۹ (سال ۱۳۳۷) پس از انعقاد قرارداد نظامی ایران و آمریکا و تیره شدن روابط ایران وشوروی موافقتهائی با آمریکا کرده بود.

دراواخر همانسال دولت شوروی سندی را ازبایگانی سری اسناد پیمان بغداد به دست آورده و دریکی از تالارهای عمومی شهر مسکو برای مدت ٤ ماه به معرض نمایش گذارد. دراین سند به دولت آمریکا اجازه داده شده بود درصورت وقوع جنگ بین آمریکا و شوروی مناطق شمالی ایران رامورد بمباران اتمی قراردهد. این مناطق شهرهای بزرگ تبریز ومشهد و تاحدودی تهران را دربرمی گرفت تا با انجام اینکار در صورت وقوع جنگ یك دیوار عظیم باتشعشات اتمی مانع اشغال مناطق نفتی درخاور میانه توسط شورویها گردد.

با این که مطبوعات غربی خواستار تکذیب این خبرشده بودند ولی ایران و آمریکا آنراتکذیب نکردند و این سند اکنون درکتابخانهٔ لنین درمسکو موجوداست.

❁ ❁ ❁

این سند که روزنامهٔ اطلاعات به آن اشاره کرده معلوم نیست چرا تا کنون نه شورویها و نه دولت جمهوری اسلامی متن آنرا منتشر نکرده اند. کافی بود که سفیرایران درمسکو متن این سندرا به دست می آورد و درمطبوعات ایران چاپ می شد تا حقیقت روشن گردد. تاکنون درجای دیگر این سند منتشر نشده ولی شمس الدین امیرعلائی سفیر ایران درپاریس درزمان دولت بازرگان سندی را که جزو اسناد محرمانه سفارت بوده منتشر ساخته که متن آن چنین است:

بخشنامه سری وزارت امورخارجه به سفارتخانه ها :
به کلی سری - شماره ۸۸٤۸ - تاریخ ۳۸/۷/۳
سفارت کبرای شاهنشاهی ایران - پاریس

به طوریکه استحضار دارید به موجب مقدمه موافقت نامهٔ همکاری بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت کشورهای متحد آمریکا که درتاریخ ١٤ اسفند ۱۳۳۷ درآنکارا امضاء شده و مادهٔ یك موافقت نامه مذکور، دولت کشورهای متحد امریکا حفظ استقلال و تمامیت کشورشاهنشاهی را برای منافع ملی خود و صلح جهانی یك امر حیاتی تشخیص می دهد وهرگاه تجاوزی به کشور ایران بشود به موجب درخواست دولت ایران اقدامات مقتضی را که شامل استفاده از نیروهای نظامی خواهد بود به منظور مساعدت بادولت شاهنشاهی به عمل خواهد آورد.

چون می توان این فرض محال را کرد که تجاوز به طور ناگهانی و سریع انجام شود به طوریکه دولت قانونی دراندك زمانی ازبین برود به طوریکه حتی فرصت ارسال چنین درخواستی به دولت آمریکا نباشد و به این ترتیب اجرای مادهٔ یك موافقت نامه عملاً غیرممکن به نظر رسد که برای پیش بینی وقوع چنین فرض محال درمواقع لزوم بدون آنکه احتیاج به کسب دستور ازمرکز باشد و یا درانتظار وصول اوامر فرصت مناسب از دست برود آن سفارت کبری به موجب اختیاری که به این وسیله داده می شود فوراً از جانب دولت شاهنشاهی تقاضای رسمی مندرج در مادهٔ یك موافقت نامه را از دولت کشورهای متحد آمریکا بنماید.

بنابراین درچنین موقعی هرگاه پس از وقوع حوادث اطلاعاتی از دولت قانونی نرسید سفارت کبری شاهنشاهی باید بدون فوت وقت طی یادداشت رسمی که درصورت امکان حاوی جریان وقایع باشد رسماً از دولت آمریکا طبق فرمولی که ضمیمه است تقاضای دخالت نیروی نظامی آن دولت را بنماید.

یادداشت مزبور بدون انتظار اقدام از طرف مقام رسمی

دیگرباید به دولت آمریکا مستقیماً یا به وسیلهٔ سفارت آن کشور همان روز تسلیم شود .

این اختیار و طرح ضمیمه باید درمحل مطمئنی به طرز کاملاً سری حفظ شده و فقط درصورتی که لازم شود مورد استفاده واقع گردد . خواهشمند است وصول این نامه و ضمیمهٔ آنرا اطلاع فرمائید . درموقعی که مأموریت جناب آقای سفیر کبیر خاتمه می یابد آنهارا به جانشین خود و یا کاردار موقت رسماً تحویل خواهد داد و کاردار نیز موظف است آنهارا به سفیر کبیربعدی رسماً تحویل دهد . هردستور دیگری باشد بعداً ارسال خواهد گردید .

وزیر امور خارجه

متن تنظیمی چنین است:

نظر به این که خاك ایران مورد تجاوز قرارگرفته و تمامیت استقلال کشورایران درخطر است برطبق ماده یك موافقت نامه همکاری بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت کشورهای متحد آمریکا که درتاریخ ١٤ اسفند ١٣٣٧ درآنکارا به امضا رسیده سفارت کبری شاهنشاهی در... به موجب مأموریتی که از طرف دولت متبوع خود دارد دخالت فوری نیروهای نظامی کشورهای متحد آمریکارا برای دفاع از حقوق و تمامیت استقلال ایران تقاضا می نماید .

درتاریخ ٢٥٣٦/٨/٨ طی شماره ٤١٥٠ نامه به کلی سری عباسعلی خلعت بری وزیرخارجه به امیر شیلاتی سفیر ایران درپاریس مجدداً همان متن قبلی که درزمان وزارت خارجه آرام ابلاغ گردیده بود ، تأیید شده است

❊ ❊ ❊

به هرحال درزمان نخست وزیری دکتراقبال روابط ایران و شوروی به شدت تیره شد . رادیوها ومطبوعات دو کشور به شدت علیه یکدیکر مطالبی منتشر می ساختند .

روز ۱۱ اسفند ۱۳۳۷ دولت ایران رسماً به دولت شوروی اطلاع داد که آن قسمت از قراردار ۱۹۲۱ که به استناد آن به دولت شوروی اجازه می داد تحت شرایطی وارد خاك ایران شود از درجهٔ اعتبار ساقط است. در قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی (۸ اسفند ۱۲۹۹) که مواد مفیدی به نفع ایران دارد ماده ۵ و ٦ آن چنین است: «دولت شوروی درمواردی می تواند نیروی نظامی خودرا وارد خاك ایران کند».

❁ ❁ ❁

تهمورس آدمیت سفیرسابق ایران درشوروی می نویسد:

مواد ۵ و ٦ این قرارداد ناظر براقدامات مسلحانه روسهای سفید (ضد انقلاب بلشویك) است و لاغیر... آنهم با شروطی که درنامه روتشتاین وزیرمختار وقت روسیه ذکر شده است. حالا که موضوع روسیه و روسهای سفید مدتهاست از بین رفته و مواد ۵ و ٦ قرارداد هم که ناظر برآن می باشد فسخ وکان لم یکن گردیده و علت وجودی خودرا از دست داده است به استناد این قرارداد دیگر نمی توان به ایران لشگر کشید و عمل خودرا قانونی و مشروع جلوه داد. اعزام نیرو به خاك ایران تعرض نظامی نام خواهد گرفت و تجاوز و تعرض موجب محکومیت بین المللی است.

❁ ❁ ❁

تیرگی روابط ایران و شوروی و حملات رادیوئی ومطبوعاتی دوکشور و جنگ سرد ادامه داشت. باتغییر دولت و کناره گیری دکتراقبال از نخست وزیری و روی کارآمدن مهندس شریف امامی سعی شد روابط ایران و شوروی بهبود یابد. گرچه دراصل موضوع یعنی پیمان سنتو تغییری حاصل نشد ولی کوشش به عمل آمد که جنگ تبلیغاتی بین دوکشور ازبین برود به همین جهت گفته می شد که مهندس شریف امامی با روسها روابط حسنه ای دارد.

❁ ❁ ❁

دراسناد لانهٔ جاسوسی جلد هفدهم مطالبی دربارهٔ شریف امامی نوشته اند که این قسمت آن حائز اهمیت می باشد:

تصور ما در اینکه شریف امامی به همکاری با آمریکائیها ابراز تمایل می کند شاید به این جهت باشد که او سوءظن دارد که آمریکا او را طرفدار شوروی تلقی کند. این به علت اقدامی بود که او درمورد پیمان عدم تعرض با شوروی درزمان نخست وزیری اش به عمل آورده بود. البته به نظرما اشتباه است.



دکتر اقبال و ابتهاج

وقتی دکتراقبال نخست وزیرشد ابتهاج رئیس سازمان برنامه بود که باقدرت عمل می کرد و گوشش به حرف مقامات دولتی بدهکار نبود. خصوصاً این که علاء به ابتهاج خیلی اعتماد داشت و درزمان نخست وزیری اش کاری به کار سازمان برنامه نداشت و حتی می گفتندکه علاء درجلسهٔ کمیسیون برنامه مجلس صریحاً درحضور ابتهاج گفته است من به قدری به ابتهاج اعتماد دارم که کارهای اورا کور کورانه قبول می کنم. ولی دکتراقبال چنین روشی با ابتهاج

نداشت و به هرصورت می خواست درکارهای سازمان برنامه دخالت داشته باشد و درمجلس هم صریحاً گفت من اجازه نمی دهم که دولتی دردولت درکشور وجود داشته باشد.

ابتهاج درخاطراتش می نویسد:

وقتی دکتر اقبال نخست وزیر شد من رئیس سازمان برنامه بودم. دکتراقبال از دوستان من بود. او درفرانسه تحصیل کرده و با برادرم احمدعلی دوست و همدوره بود. برای رسیدن به مقام دوندگی می کرد. دکتراقبال بامن نهایت صمیمیت را داشت. وقتی درفروردین ۱۳۳۶ نخست وزیر شد به دیدنش رفتم و گفتم اگرجای شما بودم با توجه به وضع سازمان برنامه و اختیاراتی که به مدیرعامل سازمان داده شده نخست وزیری را نمی پذیرفتم، امیدوارم این موضوع به دوستی ما لطمه نزند. اقبال هم مثل زاهدی گفت به جان بچه هایم قسم درکارهای شما دخالت نخواهم کرد و از شما همه جا حمایت می کنم. اما وقتی درمجلس گفت من از آن نخست وزیرهائی نیستم که اجازه دهم دولتی درداخل دولت تشکیل شود به او تلفن کردم و گفتم که وعده داده بودید مرا تقویت کنید پس این حرف چه بود که درمجلس زدید؟ گفت منظورم شما نبودید بعضی از وزراء هستند. با این وجود مطمئن بودم که مقصود اقبال کسی جز من نیست و تدریجاً روابط ما رو به تیرگی رفت. من همه این مراتب را به اطلاع شاه رساندم. یکی از خصوصیات دکتراقبال این بود که کسی ازاو رنجش پیدا نکند و علاقه داشت هرچند بیشتر دوست پیدا کند. هیچوقت نشنیدم با کسی تندی و خشونت کند. وقتی می خواست با کسی خصومت نشان دهد عادت داشت بازوی خودرا روی دوش طرف بگذارد و به او تکیه کند. دراینکه اقبال آدم کاملاً درستی بود و به هیچوجه سوء استفاده نمی کرد تردید ندارم.

من درصحبت هایم با شاه کاملاً صریح و بدون رودربایستی بودم چون عقیده داشتم که باید تمام مطالب را بدون پرده پوشی به

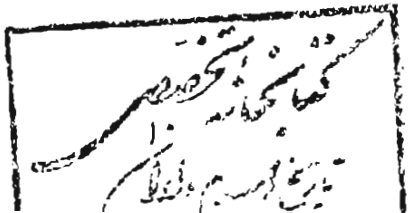

او گفت. این رویه گاهی موجب رنجش شاه می شد. مواقعی که به عنوان رئیس سازمان برنامه درشورای اقتصاد شرکت داشتم فراموش می کردم که عده دیگری هم حضوردارند مثل مواقعی که باشاه تنها بودم مطالبم را با صراحت بیان می کردم. این رویه برای شاه ناگوار بود به طوریکه یك بار پیغام داد خوب نیست جلو وزراء این طور بامن صحبت کنید. نزد شاه رفتم و گفتم اصولاً تشکیل شورا برای مشورت است. اگر مطالبی مطرح می گردد که تصویب شود به مصلحت نباشد اعلیحضرت بعداً به من خواهید فرمود چرا شما که آنجا بودید چیزی نگفتید. من مجبورم که مطالب را بگویم والا به اعلیحضرت خیانت کرده ام. اعلیحضرت تصور نفرمائید همهٔ این وزراء بافرمایشات شما موافق هستند. این حرف خیلی به شاه برخورد و برافروخته گردید. به اعلیحضرت گفتم بهتر است پانزده نفر مثل من دورخود جمع کنید، اگر از گفته های من ناراحت می شوید مقررفرمائید مرا به شورای اقتصاد دعوت نکنند. ولی اگر ببینم تصمیمات غلطی گرفته می شود نمی توانم سکوت کنم.

درآذر سال ۱۳۳٤ دییراول سفارت آمریکا به واشنگتن چنین گزارش می دهد (یکی از اعضای سفارت گفتگوئی با امیراسدالله علم داشته و گفته بود چند هفته قبل او از طرف شاه مأموریت داشته که تحقیقاتی درمورد سازمان برنامه و ابتهاج به عمل آورد. براساس تحقیقات علم شکی باقی نیست که ابتهاج نه مورد اطمینان اعضای سازمان برنامه است و نه آنها با او همکاری می کنند بنا براین قادر به اجرای هیچیك از طرحهای عمرانی نخواهد بود. علم اضافه کرد که بدواً اعلیحضرت این مطالب را باور نمی کردند ولی بالاخره قانع شدند. با این طرز می توان گفت که علم به سایر مخالفین ابتهاج پیوسته است.)

دریك مورد دردیدار باشاه که تنها بودم او درانجام امری پافشاری کرد ولی وقتی متوجه شد که زیربار نخواهم رفت با انگشت آهسته روی میز زد و گفت آخر من شاهم. جواب دادم این

دلیل نمی شود که دیگران کمترازشاه به کشورشان علاقه داشته باشند و من بیش ازسهم خود به کشورخدمت کرده ام. ضمناً شروع به جمع آوری اوراق پرونده کرده قصد داشتم از کار کناره گیری کنم. شاه باتکان دادن سربه من فهماندکه با گفته هایم موافقت دارد وموضوع به همین جا خاتمه یافت. دوروز بعداشرف پهلوی از من پرسید شما به اعلیحضرت چه گفتید؟ جریان را برایش تعریف کردم و تعجب نمودم که چطور شاه موضوع را برای خواهرش بازگو کرده است.

درجلسات شورای اقتصاد موضوع تأسیس یکی ازسدها مطرح بود. می خواستند آن را به شخصی به نام (گرایف) رومانی الاصل وتبعه فرانسه ومقیم سویس بدهند. ضمن تحقیقات معلوم شد که درآمریکای جنوبی تحت تعقیب است و درسویس هم از پرداخت مالیات خودداری کرده و هرآن ممکن است توقیف شود. این اطلاعات را من به دفتر مخصوص فرستادم. چندی بعد غلامحسین میکده رئیس سازمان آب و منصور روحانی معاون او درجلسهٔ شورای اقتصاد شرکت کردند و میکده از گرایف تعریف کرد. گفتم اگر گرایف مناسب ترین آدم هم بود نمیشد ساختن سد به این مهمی را بدون مناقصه به او داد. شاه رو به من کرده گفت اگر لیلیانتال این پیشنهاد را داده بود بازهم شما مخالفت می کردید؟ گفتم این چه مقایسه ایست که می فرمائید؟ یك آدم کلاهبردار را با لیلیانتال مقایسه می کنید؟ اگرلیلیانتال چنین پیشنهادی را می داد مخالفت نمی کردم اما ممکن نیست اوچنین پیشنهادی را بدهد زیرا او مقاطعه کارنیست و مهندس مشاوراست.

تاوقتی که به اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس دسترسی پیدا نکرده بودم دلیل اصرار شاه برایم معما بود.

درتیرماه ۱۳۳۶ راجراستیونز سفیر انگلیس به لندن گزارش می دهد که اقبال نخست وزیر یك روز به طورجداگانه با او وسفیر امریکا ملاقات داشته و نزد هردو ازشاه گله کرده است. استیونز می

نویسد: اقبال گفته ۱٤ سال است باشاه کار کرده ام و با حسن شهرت و سابقه ای پاك به نخست وزیری رسیده ام و واقعاً تصور می کردم مورداعتماد شاه خواهم بود و به من اجازه می دهد وظایفم را انجام دهم. ولی درعمل باموانعی که شاه ایجاد کرده مواجه هستم و واضحاً من نیز مانند دیگران مورد اطمینان شاه نیستم. عادت شاه این است که به حرفهای کسانی که عهده دار مسئولیتی نیستند گوش بدهد و بدون چون و چرا حرفهای آنهارا بپذیرد. برعکس به افرادی که مصدرکارهستند اعتمادی ندارد و آنها دائماً تحت نظر هستند.

اقبال گفته که شاه درسفر اخیری که به خارج داشته معامله ای با گرایف دربارهٔ سد لار انجام داده است. اقبال گفته نخست وزیری بدون اختیارات غیرقابل تحمل است معهذا درجواب سفیر آمریکا گفته که قصد استعفا ندارد.

چند سال بعد هنگامی که اقبال ریاست شرکت نفت را برعهده داشت دنیس رایت سفیر انگلیس درایران با او ملاقاتی داشت. رایت دراین خصوص طی نامه خصوصی که به من (ابتهاج) نوشت چنین یادآور گردید. اقبال از اوضاع ایران انتقاد می کرد ومی گفت فساد از هرزمانی بیشتر است. نارضایتی همه جا احساس می شود. اشکالات زیادی باکارگران وجود دارد. یك عده متملق دورشاه را گرفته اند و او به حرف کسی گوش نمی دهد. برای من خارق العاده بود که یکی از وفادارترین افراد به شاه به این نحو از اوضاع صحبت کند.

دریکی از جلسات شورای عالی اقتصاد مصطفی تجدد وزیربازرگانی دولت اقبال درباره سازمان برنامه گفت اگر مهدی دریانی بخواهد دربازار تهران پول قرض کند موفق خواهد شد درحالیکه اگرسازمان برنامه بخواهد چنین کاری کند هیچکس حاضر نخواهد شد به سازمان برنامه پولی قرض بدهد. قبل از این که من اعتراض کنم شاه برخلاف روش همیشگی خود با تغیر به

تجدد گفت پاشید بروید مغزتان را به دکتر نشان بدهید. تجدد جلسه را ترك كرد ومعزول شد. اسناد وزارت خارجه آلمان نشان می دهد که تجدد درهمان ایام به یکی از اعضای سفارت آلمان گفته بود قصد دارد اقدامات لازم رابرای برکناری ابتهاج به عمل آورد.

دریکی از جلسات ماهانه که با نمایندگان مجلسین داشتیم سناتور صدیق اعلم دربارهٔ تأسیس کارخانهٔ کود شیمیائی درشیراز پرسید. من تا آن روز از آن بی اطلاع بودم. گفتم انعقاد چنین قراردادی خیانت است یعنی می خواهند کارخانه را درمحلی تأسیس کنند که نه آب دارد و نه راه آهن و نه بندر و نه بازار. خیانتی از این بزرگتر نمی شود. روز بعد علاء به من تلفن کرد و گفت نباید چنین حرفی می زدید. وقتی هیئت وزیران مطلبی را تصویب کرد دیگر شما حق اعتراض ندارید. گفتم من عضو هیئت وزیران نیستم. چند روز بعد موضوع را ازشاه پرسیدم اوهم کارخانهٔ کودشیمیائی شیراز را تأیید کرد. قرارداد را از وزارت صنایع خواستم برای مطالعه به مهندس اصفیا دادم. او پس از مطالعه گفت تا به حال قراردادی به این مفتضحی ندیده ام. قراردادی باشرکت های فرانسوی و انگلیسی منعقد شده که هزینهٔ آن ۵۰ درصد از هزینهٔ احداث کارخانهٔ کود شیمیائی اهواز بیشتر است. توسط علاء یادداشتی برای شاه فرستادم که این قرارداد یك پول ارزش ندارد. درگیری من درمورد طرح کود شیمیائی شیراز به رفتن من از سازمان برنامه منتهی شد. اقبال هنگامی که مدیر عامل شرکت نفت بود متوجه گردید که مخالفت من باطرح کارخانهٔ مزبوردرست بوده است.

به هرحال طرح کارخانهٔ کود شیمیائی شیراز موجب شد که تصمیم به استعفا بگیرم. نامه ای به شاه نوشتم. هرچه از شاه وقت می خواستم داده نمی شد. به علاء تلفن کردم که به اعلیحضرت عرض کنید کارخصوصی ندارم و یك ماه و نیم پیش استعفا کرده

ام، اگر مرا نپذیرند دیگر به سازمان برنامه نخواهم رفت. با این طرز وقتی تعیین شد. درآن ملاقات به شاه گفتم به عنوان یك ایرانی می خواهم باشما صحبت کنم. این همان حرفهائی است که وقتی رئیس بانك ملی بودم به عرضتان رساندم. به نظر من درآمد نفت نباید به هیچ مصرفی غیراز عمران مملکت برسد. ایران نمی تواند برنامهٔ عمرانی مفیدی را اجرا کند و درعین حال مخارج سنگین ارتش را عهده دارباشد. گفتم یقیناً اعلیحضرت ازمطالب رادفورد درسفارت امریکا مطلع شده اید (او گفته بود اگر روزی جنگی بین قدرتهای بزرگ در گیرد قبل از این که ایران ازآن اطلاع حاصل کند پایان یافته است زیرا جنگ اتمی خواهد بود ازاین جهت کشورهائی مثل ایران و ترکیه و پاکستان احتیاج به ارتشهای بزرگ ندارند) شاه سرش را به علامت مثبت تکان داد و اشاره ای به استعفای من نکرد.

روزبعد ازاین شرفیابی دولت لایحه ای به قید دوفوریت به مجلس داد (روز پنجشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۳۷) که متن آن چنین است:

ماده واحده ـ به منظور تمرکز اختیارات و مسئولیت ها و ایجاد هم آهنگی بین دستگاهها و جلوگیری از تشکیلات مکرر و همچنین برای ادامه صحیح برنامه های عمرانی و تولیدی که به وسیلهٔ سازمان برنامه شروع شده و اجرای آن قسمت ازبرنامه ها که ضمن قانون بر نامهٔ عمرانی هفت ساله کشور تصویب گردیده ولی هنوز به مرحلهٔ اجرا درنیامده است از تاریخ تصویب این قانون کلیه اختیاراتی که طبق قانون برنامه عمرانی هفت ساله دوم کشور به سازمان برنامه تفویض شده است برای انجام وظایف مقرّر درآن قانون به رئیس دولت محول می گردد.

تبصره ـ سازمان برنامه زیرنظر نخست وزیر و یا شخصی که از طرف مشارالیه تعیین می گردد اداره خواهدشد. مسئول اداره سازمان برنامه دارای اختیارات و وظایفی است که درقانون برنامه هفت ساله دوم کشور برای مدیر عامل پیش بینی شده است.

آنچه شنیده ام متن لایحه را شریف امامی تهیه کرده بود. یکی از آشنایان آذر از مجلس جریان را تلفنی به او اطلاع داده بود و او هم مرا مطلع ساخت. لحظاتی بعد هنگامی که سفیر آمریکا به ملاقات من آمده بود خسرو هدایت باعجله وارد اتاق شد و زیر گوش من گفت الساعه درمجلس لایحهٔ سلب اختیارات رئیس سازمان برنامه مطرح است. وقتی اقبال لایحه را درمجلس خواند همه وکلا احسنت گفته و یك نفر درآن جلسه نبود که ازمن طرفداری کند یادلخوشی داشته باشد.

روز شنبه ۲۵ بهمن برای آخرین بار به سازمان برنامه رفته و به شاه نوشتم که درتعقیب استعفایم چون با گذشتن این قانون دیگر مورد اعتماد شما نیستم ادامه کار برای من درسازمان برنامه امکان پذیر نیست و از این پس سرکارنخواهم آمد. مسعودی هم تحت عنوان (ابتهاج لجوج) مقاله ای دراطلاعات نوشت که ضمن اظهارتأسف از رفتن من از طرزکارم حمایت کرده بود.

از مسعودی با تلفن تشکر کردم. درتمام مدت آشنائی حتی یك بار ازمن تقاضائی نکرد. من عباس مسعودی را مردی پاك، با اعتقاد، با ایمان و باشهامت دیده ام. یك روز هم شاه به من گفت امروز درمنزل مصطفی فاتح که بازداشت شده اسنادی به دست آمده که او آدم انگلیسها است. ضمناً اسنادی بود که مسعودی هم همین طوراست. گفتم اعلیحضرت من مسعودی را می شناسم این طورنیست. مصطفی فاتح پس ازبازداشت نامه ای با عجز ولابه به شاه نوشت ومن به او دادم که از زندان آزادشد.

دکتراقبال و اصلاحات ارضی

دکتراقبال که ازروی صندلی وزارت دربار به مقام نخست وزیری رسیده بود هنگام معرفی هیئت دولت درمجلس به جای این که



محمدرضاشاه پهلوی از اعطای اسناد مالکیت به دهقانان لذت می برد و ابراز خوشحالی می کرد.

برنامهٔ دولت را نظیر دولتهای گذشته درچندماده خلاصه کند خیلی صریح و روشن گفت برنامهٔ این دولت فقط (کار است ـ کار ـ کار) ما سعی می کنیم دراجرای نیات شاهنشاه برنامه هائی درتمام زمینه ها پیاده کرده و به کارکشور سرو صورتی بدهیم.

از جمله کارهای مهمی که دردولت دکتراقبال صورت گرفت یکی تقدیم لایحه اصلاحات ارضی بود که درمجلس نوزدهم که گروهی از مالکین درآن عضویت داشتند بامخالفت شدیدی روبرو شد. سرانجام هم با تغییراتی که درلایحه داده شد دولت ازاجرای آن انصراف حاصل کرد. بعداً پس از رفراندوم ششم بهمن کاراصلاحات ارضی درزمان نخست وزیری دکترامینی و وزارت کشاورزی دکتر ارسنجانی جنبهٔ اجرائی به خود گرفت.

وزیر کشاورزی وقت دکتر جمشید آموزگاربود که چون درآمریکا درس خوانده و سوابق همکاری بااصل چهار را داشت مخالفین می گفتند این لایحه از طرف آمریکائیها تهیه شده و چون آمریکائیها به وضع ایران آشنا نیستند باتصویب این لایحه کارکشاورزی درایران فلج خواهد شد.

از مخالفین سرسخت این لایحه اصلاحات ارضی عمیدی نوری بود و به همین جهت کرسی نمایندگی خودرا درشهرستان نور که نمایندهٔ طبیعی آنجا بود از دست داد.

عمیدی نوری درمجله خواندنیها شماره ۲۲ سال ۳۹ طی مقاله مفصلی تحت عنوان (یك راز تاریخی از دوران نمایندگی) دراین باره مطالبی نوشته که خلاصه آن چنین است:

دردورهٔ نوزدهم مجلس شورای ملی لایحه ای تقدیم مجلس شد زیرماسك (فریبندهٔ اصلاحات ارضی) که موادی برخلاف قوانین موضوعه باقواعد اسلامیه را دربر داشت. مجلس نظر به اهمیت امر کمیسیون خاصی را انتخاب نمود که این جانب هم یکی از آنها بودم. درجلسات طولانی متعدد جنبه های مخالف آن را با قانون اساسی و شرع تذکردادیم و همچنین پیشنهاد متقابل دادیم که اگر

منظور از این امر رفاه حال کشاورز و افزایش سطح تولیدات کشاورزیست همین طوری که صاحبان همت از مردم گذشته ایران اراضی بائری را با احداث قنوات و یا شق نهر و ایجاد قلعه برای سکنه و زارعین و باتهیهٔ عوامل زراعتی دهات مزارعی احداث نمودند که از نامهای آنها از قبیل احمدآباد و حسن آباد، تقی آباد و امثال آنها پیداست که برای تأمین معیشت ملت ایران برای ما باقی گذارده اند و ترتیباتی شبیه به شرکت زراعی بین مالك و زارع براساس تسهیم سرمایه گذاری و کار برپایهٔ عوامل زراعی قرار داده اند که امر زراعی و شق ده و مزرعه درتأمین صحیح کشت و برداشت و تقسیم بین مالك و زارع مختل نشود تقاضا داریم دولت باقدرت کار و سرمایه ای که به تدریج از درآمد نفت به دست می آورد برنامه حساب شده با زمان بندی صحیحی درسراسر کشور برای احداث و ایجاد مزارع و دهاتی دراین کشور وسیع که اراضی فراوانی که خداوند به ما عطا فرموده اقدام نماید و نام آنهارا هم همه جا «دولت آباد» بگذارد و کوشش کند سهم آن کشاورزان را بیشتر از سهم مالکین نماید تا رقابتی بین دهات و مزارع دولتی با دهات و مزارع مردم چه درجلب کشاورز و چه درافزایش سطح تولید به کار رفته تا هر دو هدف از اصلاحات ارضی درافزایش سطح تولید و رفاه حال کشاورز دربیشتر بهره بردن از سهم خود درعمل زراعی لباس عمل بپوشد. اما وزیرکشاورزی که به هیچوجه اطلاعی نداشت با اصرار زیاد درکمیسیون می گفت (این لایحه باید به همین نحوی که نوشته شده تصویب و اجرا شود. ما وقت نداریم دهات و مزارع دولتی احداث کنیم.)

خود من از کسانی بودم که علاوه برتهیهٔ همان طرح متقابل با پیشنهادات اصلاحی درلایحه مزبور مخصوصاً درقسمتهائی که مخالف قانون اساسی بود کوشش نمودم آن را اصلاح کنم ولی او نه تنها زیربار نرفت بلکه درتنفس آن کمیسیون دریکی از جلسات منظورخصوصی از کیف خود پرونده ای درآورد که متن انگلیسی آن

لایحه بود وبه من گفت این پیشنهاداتی که شماها می دهیدآنها قبول ندارند، این را هم که شماها قبول ندارید ، پس من چه کنم؟ اعلیحضرت فرمودند این لایحه به همین نحو بدون اینکه واو آن پس و پیش شود باید تصویب گردد . گفتم اولاً من به کلام الله مجید قسم خورده ام قانون اساسی را مهماامکَنْ حفظ نمایم ثانیاً آماده ام به اعلیحضرت بگوئید مرا بخواهد تا مخالفت صریح این قانون را باشرع اسلام و قانون اساسی و همچنین ضرری که به کشاورزی موجود فعلی نیز خواهد زد برای ایشان تشریح کنم دراین صورت خیال می کنم شما هم از این ناراحتی درآئید زیرا من دفعاتی پیش آمده نظریاتی به ایشان دادم که خودشان مرا خواسته بودند و رد نکردند ولی وزیرکشاورزی اهمیتی به این حرفها نداده پیشنهادات اصلاحی همه دربوته اجمال ماند ، حتی درشوراول لایحه هم که پیشنهاداتی داده بودم برتطبیق آن لااقل با قانون اساسی آن پیشنهادات رد گردید . دراین موقع بود که همان اصل دوم متمم قانون اساسی قدرت خودرا نشان داد . درهمان ایّامی که لایحه برای طرح شور دوم درجلسه علنی مطرح بود سیدجعفربهبهانی فرزند آیت الله بهبهانی پاکتی مشتمل بردونامه به سردارفاخر تسلیم نمود که ایشان اعلام نمودند به کمیسیون اصلاحات ارضی ارجاع می شود . فردای آن روز که کمیسیون مزبور تشکیل گردید ابتدا آن دونامه قرائت گردید . اول نامه پراز احساسات مرحوم بهبهانی بود ، اشاره به این که این مشروطیت خونبهای فداکارانی چون علما اعلام بود که پدرم نیز دراین راه شهید شد چگونه امکان دارد قانونی برخلاف شرع انور اسلام درآن مجلس تصویب گردد . این لایحه ای که به نام اصلاحات ارضی درمجلس مطرح است خلاف شرع می باشد و تصویب آن حرام است،ضمناً نامهٔ آیت الله بروجردی را عیناً دراین خصوص از نظرنمایندگان مجلس می گذرانم. بعد نامه محکم و متین ایشان را خواندیم. من درسکوت اعضای جلسه گفتم رئیس مجلس نمی بایستی این نامه هارا به این کمیسیون ارسال

دارند بلکه خودمی بایستی آنهارا قرائت نموده به رعایت روح اصل دوم متمم قانون اساسی دستور تعطیل کمیسیون را بدهند و به دولت اطلاع دهند که طبق اصل دوم متمم قانون اساسی این لایحه را مرجع تقلید شیعیان و یکی دیگر از آیات عظام برخلاف قوانین اسلام دانسته اند پس مجلس ممنوع ازتصویب آن به رعایت قانون اساسی می باشد. البته اعضای کمیسیون ازجمله شمس قنات آبادی هم درتأیید این اظهار مطالبی بیان داشت و همگی موافق بودند و گفتند پس خود ما جلسه کمیسیون را تعطیل می نمائیم و دونامه را هم صدرزاده (نایب رئیس کمیسیون به علت این که ارسلان خلعت بری رئیس کمیسیون درمسافرت آمریکا بود) برای سردارفاخر رئیس مجلس فرستاده نظر کمیسیون را به او ابلاغ نمود. سردارفاخر گفت پس فردامراسم گشایش پلی است که خرمشهررا به آبادان متصل می نماید، همه دعوت داریم به آنجا که رفتیم جریان امر و این دونامه را به دکتر منوچهر اقبال نخست وزیر اطلاع می دهیم و نظرخودرا هم به او خواهم گفت لابد او درهمانجا به اعلیحضرت جریان را اطلاع می دهد اگر ازمن توضیحی خواسته شد خواهم گفت اصل دوم متمم قانون اساسی چنان حقی به مرجع تقلید داده است که حتی نمایندگانش اگردرمجلس باشند و هرقانونی را که درمجلس به صورت طرح نمایندگان یا لایحه دولت تشخیص دادند باقواعد دین اسلام مخالفست حق دارند مجلس را منع ازتصویب آن کنند درآنصورت دیگر مجلسین شورا و سنا حق ندارند آن را تصویب کنند. من که عضو کمیسیون بودم خوشوقت شده همراه سایر نمایندگان برای شرکت درمراسم به خرمشهر رفتیم. درپایان مراسم سردارفاخر حکمت به صدرزاده گفت فرمودند به اعضای کمیسیون بگوئید که باید این لایحه اصلاحات ارضی تصویب شود. من به این امر پوزخندزدم و به صدرزاده گفتم چه خواهی کرد؟ گفت فعلاً کمیسیون راتشکیل می دهیم تا ببینیم چه می شود؟ فردای آن روز اعضای کمیسیون دعوت شدند ولی اکثریت حاصل نشد.

وزیرکشاورزی گفت الان میروم به اعلیحضرت می گویم که اعضای کمیسیون چوب لای چرخ دولت می گذارند و نمی خواهند این لایحه را تصویب کنند. به وزیرکشاورزی گفتم دیگر فشارشاه فایده ندارد زیرا مرجع تقلید شیعیان این لایحه را به این شکل رد کرده است.

فردای آن روز سردارفاخرحکمت عده ای از اعضای کمیسیون را خواست و گفت اعلیحضرت به من تلفن کردند و گفتند نمایندگان آقایان بروجردی و بهبهانی را بخواهید وبگوئید هرکجای لایحه که مخالف قوانین اسلام است نظربدهند تا ازلایحه حذف شود. سردارفاخر مراتب رابه جعفربهبهانی یادآورشد و نمایندگان آنان نیز به مجلس آمدند وجلسه باحضور رئیس مجلس و آنها تشکیل شد واصلاحاتی درلایحه صورت گرفت. وزیرکشاورزی *ازجریان ناراحت شد و گفت من میروم حضوراعلیحضرت و می گویم* اینها نمی خواهند درکشوراصلاحات ارضی بشود. سردارفاخر عصبانی شد وگفت حالابرای ما شاه شناس شده ای؟ من خودم شرفیاب می شوم وجریان را می گویم. با اینطرز وزیرکشاورزی از جلسه کمیسیون خارج شد. دراتاق را از داخل بستیم وبراساس اصل دوازدهم متمم قانون اساسی موضوع (تعیین قیمت عادلانه) و هم موضوع (مجوزشرعی) را که خریدار و فروشنده با رضایت معامله را انجام دهند (نه اینکه دولت خریدار است و قیمت را تعیین کرده و دادستان آن را امضا کند) تصویب کردیم. با این طرزگزارش کمیسیون تهیه و برای طرح درجلسهٔ علنی آماده شد.

فردای آن روز سردارفاخر حکمت گفت یك نسخه از مصوبه رابرای اعلیحضرت فرستادم وگفتند همین خوب است زودتر به جریان بیاندازید که به همان صورت تصویب شد و پس از تصویب مجلس سنا از طرف شاه توشیح گردید. ولی بعداً دردولت امینی همان لایحهٔ قبلی را حسن ارسنجانی با تغییرات کوچکی اجرا کرد که متن اصلی آن به انگلیسی تهیه شده بود.

چون آیت الله بروجردی درگذشته بود و آیت الله بهبهانی نیز دربستر کسالت قرارداشت سایرمراجع مذهبی نتوانستند مانع اجرای آن گردند.

❁ ❁ ❁

مسعود بهنود می نویسد: وقتی شاه می خواست برنامهٔ اصلاحات ارضی را پیاده کند صدرالاشراف و حاج آقارضا رفیع و سلیمان بهبودی را به قم فرستاد تا فشارهای سیاسی رابرای او بازگویند و اجازه طرح قانون اصلاحات ارضی را بگیرند. دراین جلسه صدرالاشراف گفت که درتمام کشورهای اطراف اصلاحات ارضی شده فقط ایران مانده است. آیت الله بروجردی روی درهم کشید وگفت آنها ابتدا رژیم سلطنتی را به رژیم جمهوری تبدیل کردند. با این طرز دیگر دراین باره سخنی نگفت.

❁ ❁ ❁

منوچهرتیمورتاش درمجله راه آورد چنین می نویسد:

دردوران نخست وزیری دکترمنوچهراقبال مسئله تازه ای بیشتر کشورهای جهان سوم را به خود مشغول داشته بود. ارمغانی که دنیای آزاد به ما تحفه می داد و آن اصلاحات ارضی و تقسیم زمین های کشاورزی بود.

دکتراقبال با نیك نفسی فطری ناگزیر اصلاحات ارضی را دربرنامهٔ خود جای داد. دکترجمشید آموزگار وزارت کشاورزی را برعهده گرفت. باتقدیم لایحه قرار شد کمسیون مخصوصی مرکب از ۱۸ نفر به بررسی لایحه بپردازند و نتیجه به مجلس گزارش شود.

اصول کلی فقه اسلامی (هرکس مسلط برمال و جان خویش است) همه جا ورد زبان بود. کمیسیون شروع به کارکرد و ارسلان خلعت بری را به ریاست و دکترمحمد شاهکار وعمیدی نوری را به

سمت نواب رئیس و مرا هم به سمت مخبر انتخاب کردند. دریکی از جلسات کمیسیون که با ارسلان خلعت بری و شاهکار و نگارنده مشغول مذاکره بودیم ناگهان وزیرکشاورزی نوشته ای از جیب بیرون آورد و با تشدد گفت (ما ازاین جملات این استنباط را داریم. حال اگر شما بهتر می فهمید ترجمه کنید و بنویسید) معلوم شد آنچه به ما گفته بودند مبتنی بر یك متن انگلیسی بود که ازسوی زعمای غرب به مقامات ایرانی داده بودند. به ماسه نفر حالت بهت دست داده بود.

البته هیچگاه این لایحه به مجلس نیامد و دردستور قرار نگرفت ولی بعدها درکابینه دکترامینی اقدام شد و دکترارسنجانی وزیر کشاورزی بابرداشتها و ابتکارات لایحه ای را از تصویب دولت گذرانید وعمل کرد.

مجلسین آن دوره به پایان رسید و انتخابات صورت گرفت. از ما سه نفر هیچکدام درآن دوره به مجلس راه نیافتیم. معلوم شد وزیرکشاورزی ازماسه نفر به حضورشاه شکایت برده و مارا مسئول تصویب نشدن آن لایحه خوانده درحالی که هیچیك از ما توان و امکان چنین قدرتی را درخودنمی دیدیم.

* * *

نویسندهٔ کتاب با مهندس امیرحسین امیرپرویز که درسال ۱۳۵۷ عهده دار وزارت کشاورزی گردید باسابقه کار وخدمت طولانی دروزارت کشاورزی موضوع را مطرح ساختم. چون شخصاً امیرپرویرزرا از رجال شایسته و بی غرض می دانم طبعاً به گفته های او نیز اعتماد دارم. پرسیدم آیا راست است که متن اصلی لایحه اصلاحات ارضی انگلیسی بوده و به اصطلاح آمریکائیها واصل چهار آن را تهیه کرده و برای اجرا به مقامات دولتی داده اند؟

امیرپرویز گفت این مطالب صحت ندارد. لایحه اصلاحات ارضی که دردولت اقبال به مجلس تقدیم شد ولایحه اصلاحی آن

که دردوره وزارت کشاورزی ارسنجانی با تصویب دولت به مورد اجرا گذارده شد هردو دروزارت کشاورزی وسیلهٔ کارشناسان مسائل زمین داری و دهداری و امورزراعتی و آبیاری با راهنمائی وزارت کشاورزی وقت تنظیم و تدوین گردیده است. به علاوه نمایندگان وزارت دادگستری، سرابندی و ناصر یگانه نیز دربررسی لوایح مزبور و تطبیق و مقایسه آن با قوانین موضوعه مملکتی درکمیسیونها شرکت کرده و اظهارنظر می نمودند.

البته دراین بررسیها قوانین اصلاحات ارضی بعضی از کشورهای آسیائی و خاورمیانه از جمله هند، ژاپن، سوریه، مصر دروزارت کشاورزی ترجمه و مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته بود. همچنین یك طرح تحقیقاتی هم به نام بررسیهای دهداری از طرف قسمت آمارواقتصادکشاورزی دربارهٔ چگونگی زمین داری وروابط مالك وزارع دراستان های مختلف مملکت اجرا واطلاعات کلی جمع آوری شده بود. همچنین نشریات سازمان خواربار و کشاورزی سازمان ملل متحد درباره تجربیات کشورهای دیگر درکاراصلاحات ارضی مورد بررسی قرار گرفت.

آنچه مسلم است تعاریف و عبارات ومطالب مندرج درلوایح مذکورناشی از وضع ساختار اقتصادی و اجتماعی دهات ایران بوده ولوایح نامبرده پس از تهیه و تنظیم و تدوین دروزارت کشاورزی و تسلیم به دولت از نظر اهمیتی که داشت ترجمه و دراختیار سازمان خواربار و کشاورزی جهانی و وابسته های کشورهای خارجی قرار می گرفت.

اعضای شورای اصلاحات ارضی عبارت بودند از: حیدرعلی ارفع - امیرحسین امیرپرویز - حسن رهبر - عباس سالور - محمد قراگوزلو - حسین میرحیدر.

❁ ❁ ❁

بعدها پادشاه طی سخنانی چنین گفت:

من قلباً احساس می کردم که به عنوان رئیس مملکت و مسئول سرنوشت این تودهٔ عظیم محرومین کشور هستم و می باید آنهارا از وضع ناگوارقرون وسطائی شان بیرون بیاورم. بدین جهت از دولت خواستم که طرح قانونی جهت اجرای برنامهٔ اصلاحات ارضی و تقسیم املاك مالکین تهیه و تقدیم پارلمان کند.

این طرح درخرداد ۱۳۳۹ از تصویب مجلسین گذشت ولی به صورتی درآمد که بکلی ناقض هدف و منظور طرح اصلی بود.

آنچه هدف من بود، محدودیت واقعی املاك بزرگ به نفع کشاورزان، الغاء واقعی سیستم ارباب ورعیتی و بهره مند کردن واقعی این رعایا از حیثیت انسانی و امکان بهره برداری مستقیم از کار و زحمت خودشان بود.

«اعطای» اسناد مالکیت



قانون از کجا آورده ای؟

به دنبال دستورات تند شاه دربارهٔ تعقیب افراد فاسد و مختلسین، دولت دکتراقبال لایحه ای تحت عنوان (منع مداخله وزراء و نمایندگان مجلسین درامور مقاطعه کاری و غیره) به مجلس تقدیم داشت که درتاریخ ۲۲ دی ماه ۱۳۳۷ از تصویب نهائی مجلسین گذشت.

شاه مرتب درهرجریانی دراین باره صحبت می کرد که از جمله درهمان ایام چنین گفت:

مطلبی که بایدبه آن توجه شودتصفیه ادارات دولتی از اشخاص فاسد و بیکار وغیرمفید می باشد. خوب است مردم بدانند با چه شدتی به این امرتوجه می شود.

من نمی خواهم بگویم فساد درایران از جاهای دیگر بیشتر است اما ما می خواهیم اصولاً دراین مملکت فسادی نباشد.

هم چنین خطاب به نمایندگان مجلس چنین گفت:

آقایان نمایندگان مجلس باید مراقبت نمایند که مجرم و

خیانتکار و مختلس شدیداً تحت محاکمه قرار گیرند تا ریشه فساد از بین برود. منظور این نیست که آفتابه دزد دراین مملکت تعقیب ومجازات شود و دزدهای کلان از مجازات فرار کنند. من دستوراکید داده ام هرکس درهرمقام و هروضعی است و به هرشکلی سوءاستفاده نموده پرونده اش به جریان افتد وشدیداً مجازات شود.

❁ ❁ ❁

به هرحال به موجب لایحه ای که دولت به مجلس داد کارمندان دولت و نمایندگان مجلسین از انجام عملیات مقاطعه کاری و استخراج معدن و داشتن سهام درشرکتها منع شدند و مقرر گردید که همهٔ مقامات مملکتی پرسشنامه ای را پرکنند که ثروت خودرا چگونه تحصیل کرده اند. به همین جهت نام این قانون شد (ازکجا آورده ای؟)

❁ ❁ ❁

در۲۷ مهر ۱۳۳۷ وزارت دربار چنین اعلام داشت:

چون دولت دراجرای منویات اعلیحضرت همایون شاهنشاه و به منظور مصالح عالیه کشور و رعایت جنبهٔ بی طرفی لایحه ای مبنی برمنع مقامات دولتی و نمایندگان مجلسین و کارمندان دولت و شهرداریها و مؤسسات وابسته به آنها از معامله بادولت و مؤسسات وابسته برای تصویب به مجلس تقدیم کرده است، با وجود آن که افرادخاندان سلطنت دراین گونه امور وارد نیستند وبه علاوه حقوقی از خزانهٔ دولت دریافت نمی کنند معهذا به فرمان مبارك شاهنشاه مقرراست که آنان نیز مقررات لایحهٔ مزبور را مورد توجه قرار دهند و کاملاً رعایت کنند.

❁ ❁ ❁

چون مدتی از تصویب قانون مزبور گذشته بود و از این بابت

کسی تعقیب نشد و پرسشنامه ها نیز درنخست وزیری انباشته شده بود، قانون از کجا آورده ای به صورت شوخی درآمد و حتی درخیابان شمیران نزدیك باغ صبا که سپهبد حاجیعلی کیا عمارت مرتفعی ساخته بود شاگرراننده ها اسم آنجارا (ایستگاه از کجا آورده ای) گذارده بودند و هنگامی که اتوبوس به آنجا می رسید می گفتند (ازکجا آورده ای آیامسافری هست؟)



سپهبد کیا از افسرانی بود که باچند شرکت سوئدی کار می کرد و از این طریق ثروتمند شده بود ولی باهمکاری مهدی دریانی مقداری از اراضی بالای دانشگاه تهران را دراختیار گرفته قصد خانه سازی داشتند. درنخست وزیری پرونده ای بود که اراضی مزبور متعلق به دولت است و چون دکتر اقبال جلوی این قبیل تجاوزات را می گرفت دستور داد که از ادامهٔ کارسپهبد کیا ومهدی دریانی جلوگیری شود.

دراتاق دکتراقبال نشسته بودم که تلفن زنگ زد و از آن طرف تلفن معلوم شد اعلیحضرت می خواهند بانخست وزیر صحبت کنند. دکتراقبال با ادب وتواضع گفت این زمین هائی را که سپهبد

کیا و دریانی تصرف کرده اند متعلق به دولت است و جلوی آنها هم گرفته شده است. اگر اعلیحضرت می فرمائید دولت از حق خود صرفنظر کرده و اراضی رابه سپهبد کیا و دریانی بدهد مطلب دیگری است و الا آنها مالك نیستند و سپهبد کیا هم ازمقام خود که ریاست رکن ۲ ستاد ارتش است استفاده کرده ولی جلوی آنها با تمام قدرت گرفته شده است. بعداً شاه گفت پروندهٔ مزبوررا برای رسیدگی نزد مقامات صلاحیتدار بفرستند چون آنها شکایت کرده اند که نخست وزیر باما اختلاف دارد ومانع خانه سازی درمنطقهٔ مزبور شده است. نخست وزیرگفت اختلاف شخصی درکارنیست، چند میلیون متر زمین دولت مطرح است. سپهبد کیا بعداً کارهای نظامی را رهاکرد و بازنشسته شد وبه امورتجارت پرداخت و چندی پیش درپاریس درگذشت.

یکی از بستگان سپهبد کیا می گفت او ثروت فراوانی درخارج از کشور داشت و تعدادی آپارتمـــان را در پاریس مالك است. از زن اول خود (مریم امین ناطقی) دارای سه فرزنـــد می باشد که خوب تحصیل کرده اند. دو پسر او درآمریکا هستند و دخترش هم درپاریس درآپارتمان اجاره ای به سر می برد. وقتی سپهبد کیا آخرین روزهای عمر را می گذرانیـــد فرزندان خود از همسر سابقش را خواسته وگفته نمی تواند ارثی به آنها بدهد. آنهـــا هم گفته اند همان هزینهٔ تحصیلی که به ما داده ایدکافی است وبهترین سرمایه می باشد.

همسر جوان سپهبد کیا که درآپارتمان مجللی درپاریس زندگی می کند با دختر ۲۰ ساله اش صاحب ثروت سرشاری گردیده اند. ختم مفصلی هم برای او گذاشته نشد ولی یکی ازبستگانش عده ای از دوستان و نزدیکان او را به خانه اش دعوت کرد که در مجـلس یادبودش شرکت کنند.

❁ ❁ ❁

با تصویب این قانون چند تن از نمایندگان مجلس که شرکت های مقاطعه کاری داشتند از جمله قباد ظفر و مهندس جفرودی و مهندس فروغی از نمایندگی مجلس استعفا کردند.

هنگام طرح قانون درمجلس چون دکتر شاهکار که عضو کمیتهٔ مرکزی حزب ملیون بود از قانون دفاع می کرد وکلائی که با این قانون مخالف بودند تبصره ای پیشنهاد کردند که وکلای دادگستری هم که به نمایندگی مجلسین انتخاب می گردند دردوران نمایندگی حق قبول وکالت ندارند و ضمن توضیحاتی گفتند چون ممکن است وکلای دادگستری به علت داشتن عضویت در پارلمان درداگاهها اعمال نفوذ کنند بنا براین مادام که سمت نمایندگی مجلسین را دارند نمی توانند به شغل وکالت دادگستری بپردازند.

گرچه این امر وکلای دادگستری عضو پارلمان را عصبانی و ناراحت کرده بود ولی با تصویب آن تاسال ۵۷ این قانون اجرا می گردید و چندبارهم درمجلس وکلای دادگستری تقاضای لغو آن را نمودند ولی تصویب نشد. به همین جهت وقتی بعضی از وکلای مجلس به نمایندگی انتخاب می شدند می گفتند حقوق نمایندگی مجلس برای ادامهٔ زندگی آنها کافی نیست. شغل وکالت دادگستری راترجیح می دهند. دوتن از آنان را به یاد دارم یکی ابطحی و دیگری جاوید نمایندگان شیراز بودند که ابطحی از قبول نمایندگی مجلس پس از انتخاب خودداری کرد و جاوید هم پس از پایان دورهٔ نمایندگی دیگر داوطلب وکالت مجلس نشد.

مسافرت نخست وزیر و هیئت دولت به شهرستانها

از جمله کارهای جالب دکتراقبال مسافرت هیئت دولت به استان ها و شهرستان هابود که اعتقاد داشت وزرای دولت بایدبهتر وبیشتر بامردم ووضع کشورخود آشناباشند. هرچند وقت یکبار هیئت دولت دسته جمعی به یك استان می رفتند و گروهی روزنامه نگار هم همراه هیئت دولت بود. حتی تادورترین شهرهای کشور هیئت دولت می رفت. خیلی از مردم نقاط دوردست می گفتند ماتاحالا نخست وزیر و وزراء راندیده بودیم. دربعضی شهرها اشکالات زیادی از نظر محل اقامت وزراء بود که درخانه شخصیت های سرشناس شهر وزراء شبها می خوابیدند. قبل از هرسفر برنامهٔ جامعی از وضع استان و اعتبارات دولت و احتیاجات منطقه تهیه و هروزارتخانه برنامه استان خودرا تنظیم می کرد. درمرکز هراستان جلسات هیئت دولت باحضور استانداران و مقامات محلی تشکیل و به نظرمن یکی ازکارهای بسیارخوب بود که می توانست رابطه بین دولت ومردم را از هرجهت پیوند دهد. وزراء هم به

خوبی می فهمیدند که درچه کشوری و با چه مردمی و با چه احتیاجاتی سروکاردارند و امکانات خودرا برای مقامات محلی و مردم دورترین نقاط کشور تشریح می کردند.

دراین مسافرت ها چندبار نخست وزیر و وزراء با خطر سقوط هواپیما مواجه شدند. دکتراقبال دل و جرأتش زیادتر از دیگران بود ومی گفت باید (توکل به خدا داشت) وقتی قرار شد آدم بمیرد خواهد مرد، دیگر ترس معنی ندارد. ولی بعضی از وزراء و همراهان ازجمله خود من می ترسیدیم که دراین حوادث ازبین برویم ولی چاره ای نبود. به دنبال انجام وظیفه با هواپیماهای بادبادکی (به خصوص ال ۲۰ ارتشی) از این شهر به آن شهر می رفتیم. یکبار که برروی ارتفاعات ماکو نزدیك بود هواپیمای کوچك ما سقوط کند، امیرفضلی که بعداً سرلشگر و مدیر عامل هواپیمای ملی ایران شد به ما گفت شماها خیلی جرأت دارید که با این بادبادکها روی ارتفاعات پرواز می کنید. این هواپیماها برای پروازهای کوتاه و مناطقی است که کوه نداشته باشد و به نخست وزیر هم گفته ام ولی او گفت توکل شما به خدا باشد، کارها درست می شود. گفتم توکل به خدا به جای خود و پرواز با این هواپیما ها هم به جای خود.

دریکی از سفرهای هیئت دولت به شیراز دکتراقبال اولین کنفرانس دانشگاههای ایران را دردانشگاه پهلوی افتتاح کرد.

دکترذبیح الله قربان اولین رئیس دانشگاه شیراز که بعداً به دانشگاه پهلوی تغییر نام یافت و زحمات زیادی هم برای تأسیس دانشگاه مزبور کشیده بود گزارشی به اطلاع نخست وزیر رسانید. دکتراقبال ضمن نطقی و ابراز خوشوقتی از توسعهٔ دانشگاهها درکشور مبلغ چهل میلیون ریال دراختیار دانشگاه شیراز گذارد.

نویسندهٔ کتاب از سالها قبل دکترقربان را می شناسم، انسانی ارزنده و شایسته است و می دانم که درفارس خدمات پزشکی و دانشگاهی با ارزشی انجام داده است.

دکترقربان خاطرات خودرا دربارهٔ تحصیلات پزشکی درشیراز درنشریه ای به زبان انگلیسی منتشرساخته و باانتشار اسامی بیش از یك هزارنفر که دردانشکدهٔ پزشکی شیراز بین سالهای (۱۹۵۵ تا ۱۹۷۹) فارغ التحصیل شده اند چگونگی تأسیس دانشگاه پهلوی را تشریح کرده است. این دانشگاه تا قبل از انقلاب شش رئیس داشته است (دکترذبیح الله قربان - دکتر لطفعلی صورتگر - امیراسدالله علم - دکتر هوشنگ نهاوندی - دکتر فرهنگ مهر).

یکبارهم پزشکان ایرانی مقیم آمریکا که از دانشگاه شیراز فارغ التحصیل شده اند برای تجلیل از خدمات پزشکی دکترقربان مراسمی برپا داشتند که دکترقربان دراین مراسم به همهٔ پزشکان یادآورشد که بزرگترین کاری که باید شما انجام دهید خدمت به مردم ایران است که شمارا به این مقام رسانیده اند

(توسعهٔ فرهنگ وخدمات دانشگاهی درعصر پهلوی احتیاج به بررسی ومطالعهٔ زیادی دارد که اگر فرصتی پیش آید دراین باره مطالبی انتشار خواهدیافت.)

* * *

دکترروننقی درمجله ره آورد می نویسد: درسال ۱۳۱۰ شهر شیراز باجمعیتی حدود یکصدهزار نفر دوپزشك داشت که دراین شهر طبابت میکردند. یکی سرلشگر دکترکریم آقاخان و دیگری ذبیح الله قربان که از دانشگاه بیروت فارغ التحصیل شده بود. دکترقربان با همکاری محمد نمازی برای شهر شیراز درمانگاه و بیمارستان ساخت و آموزشگاه عالی بهداری و دانشکده پزشکی تأسیس نمود.

دانشکده پزشکی شیراز به تدریج گروهی از پزشکان فارغ التحصیل را جذب نمود و ازهمان ابتدای کار دانشکده با معیارهای بین المللی برمبنای علوم پایه و با زبان انگلیسی آغاز به کار کرد که درمدت کوتاهی شهرت جهانی یافت و دانشجویان آن توانستد با

دیگر دانشگاههای جهان از نظر پزشکی برابر شوند.

درسال ۱۹۷۰ نزدیك به چهل درصد از پزشکان دانشکدهٔ شیراز درآمریکا ماندند درحالی که فقط ده درصد پزشکان دانشگاه تهران و کمتراز پنج درصد فارغ التحصیلان سایر دانشکده های ایران به بازار آمریکا جذب گردیدند. درسال ۱۹۷۰ نزدیك به دوهزارپزشك ایرانی درآمریکا سرگرم کاربودند.

* * *

نویسندهٔ کتاب دکترقربان را درلندن دیدم و از سوابق خدمات او درشیراز آگاه بودم. او می گفت دراواخر سال ۱۹۹۰ گروهی از پزشکان ایرانی که دردانشگاه شیراز فارغ التحصیل شده واکنون درآمریکا موقعیت خاصی دارند از من دعوت کردند که به آمریکا بروم و درمجلس جشنی که ترتیب داده بودند از خدمات پزشکی که توسط بنده درشیراز شده بود با احترام یاد کردند. نظریه مرا خواستند که به آنها گفتم همه شما به کشور ایران مدیون هستید و باید به کشور خود باز گردید و مردم وطن خودرا ازخدمات درمانی و پزشکی بهره مند سازید.

خیلی ازپزشکان هم اعلام آمادگی کردند ولی می گفتند باید وضع طوری باشد که آنها همسرو فرزندانشان بتوانند از مزایای یك زندگی امروزی بهره مندگردند وموجبات انجام خدمت هم برای آنها فراهم باشد و الاکارکردن درایران باوضع فعلی بسیار مشکل است.

* * *

وقتی هیئت دولت به استان خراسان رفته بود یك روز ساعت ۵ صبح دکتراقبال و سرلشکر ضرغام و نویسندهٔ کتاب با یك هواپیمای کوچك ارتشی از مشهد عازم دره گز شدیم. استاندار و فرمانده لشکرومقامات محلی هم درفرودگاه مشهد به بدرقه آمده بودند. وقتی هواپیما به آسمان دره گز رسید ابر قطوری روی شهررا پوشانده بود وخلبان هرچه تلاش می کرد که به صورتی شهررا پیداکند و فرود بیاید امکان نداشت. دکتراقبال به خلبان گفت

درفاصله دوابر ضخیم سوراخی دیده می شود چطوراست درآنجا خودرا به سمت زمین پائین بکشد. خلبان گفت کارخطرناکی است احتمال دارد کوهی باشد و دچارسانحه شویم. ضرغام به شوخی گفت آقای نخست وزیر اینجا دیگر هیئت دولت نیست که هرچه شما دستور می دهید اجرا شود اینجا خلبان است که تصمیم می گیرد و ماهم باید اطاعت کنیم، نخست وزیر گفت می دانم حق باخلبان است ولی این مردم ازصبح زود اینجا اجتماع کرده و ازمدتها قبل از دولت خواسته بودند که به اینجا بیاید حالا که تا اینجا آمده ایم خوبست اگراز نظرفنی امکان پذیر باشد به نشینیم و به دیدار مردم برویم. خلبان گفت من ریسك این کاررا نمی توانم قبول کنم و قرارشد به مشهد مراجعت کنیم. دربین راه خلبان گفت خطر دیگراینست که ما درمنطقه مرزی ایران و شوروی هستیم و خیلی احتمال دارد وارد حریم شوروی بشویم. دکتراقبال با خنده گفت روسها به علت گفتارهای اخیر رادیو مسکو علیه دولت و سابقه اقدام من درغیرقانونی کردن حزب توده خیلی مشتاق هستند که مرا درخاك خود زنده بگیرند. آن وقت دردنیا جنجالی به پا خواهد شد. ضرغام گفت باوربفرمائید که اگرجان ماهم به خطر بیفتد و حادثه ای پیش آید طوری نخواهد شد. چندروز خبرهائی منتشر می گردد و بعد هم فراموش می شویم و آب هم از آب تکان نمی خورد. خوب است فعلاً خلبان دقت کند تا مارا سالم به مشهد برگرداند. دربین راه دکتراقبال گفت چقدر بنزین دارید؟ خلبان گفت به اندازهٔ دوساعت. نخست وزیر گفت چون من به اهالی اسفراین قول داده ام که به دیدنشان بروم حال که فرصت داریم خوبست به اسفراین برویم. خلبان به آن سمت حرکت کرد و درآسمان منطقه چرخی زد و گفت این شهر نه فرودگاه دارد و نه محلی برای نشستن هواپیما. به ناچار به شهر مشهد برگشتیم. وقتی وارد فرودگاه شدیم استاندار و فرمانده لشکر و حاضرین درفرودگاه را مضطرب دیدیم که از دره گز گفته بودند از هواپیمای

نخست وزیر خبری نیست و آنها تصور کرده بودند که هواپیما واردآسمان شوروی شده است.

همچنین وقتی نخست وزیر به اصفهان رفته بود سپهبد بختیار از دولت به قریه (چغاخور) که متعلق به اجداد او بود دعوت کرد که وقتی هیئت دولت به آنجا رسید به طرز بختیاری ازهمه پذیرائی شد. سپهبد بختیار می گفت این بختیاریها که هرروز رادیو را گوش می دهند و دررادیو گفته می شود چندین ملیون وچندمیلیارد صرف فلان جاده و یا سد وکارخانه شده به من می گویند مگر خاك و منطقه بختیاری جزو ایران نیست که برای ما دوپل را که جزوآرزوهای ماست نمی سازند. ایل بختیاری برای عبور از روی رودخانه بزرگی که از آن منطقه عبور می کند ناچار هستند باطناب و چوب و وسایل محلی پل بسازند که خیلی اوقات هنگام عبور ازروی این پل احشام و اغنام و حتی فرزندانشان به داخل رودخانه می افتند و ازبین می روند. از نخست وزیر می خواست که این پل ها ساخته شود که اعتباراتی هم اختصاص داده شد ولی دیگر نمی دانم که این پل ها ساخته شد یانه؟ درآنجا هم نزدیك بود هواپیمای شیروخورشید سرخ که دکتر جمشید آموزگار و نویسنده و چندتن دیگر درآن بودیم هنگام پرواز از روی زمین به یکی از کوههای بختیاری به خورد که با مهارت خلبان آن که یك خارجی بود رفع خطر شد.

وقتی هیئت دولت وارد اصفهان شد مراسم استقبال با شکوهی از نخست وزیر به عنوان رهبر حزب ملیون به عمل آمد. عده زیادی از اهالی نطنز باشعار و پرچم و عکس های شاه درفرودگاه اجتماع کرده و رهبری آنهارا هم شیخ زین العابدین انصاری عهده داربود. آنها از نخست وزیر دعوت کردند که به نطنز سفر کند. نخست وزیر گفت که نطنز فرودگاه ندارد. شیخ انصاری گفت شما دعوت ماراقبول کنید ما ٤٨ ساعته فرودگاه می سازیم که هواپیمای کوچك شما بتواند درآنجا بنشیند. نخست وزیر جهانگیری افسر

مربوط به این کاررا مأمورکرد و گفت اگرایشان تأیید کنند که فرودگاه قابل نشستن برای هواپیماهست این مسافرت انجام خواهد شد . پس از چندروز که جهانگیری به نطنز رفته بود به نخست وزیر تلگراف کرد که هواپیماها می توانند درنطنز بنشینند . از قرار معلوم پس از اینکه نطنزیها فرودگاه اصفهان را بااتومبیل ترك می کنند چندشبانه روز سه هزارزن و مرد کار می کنند و قطعه زمین بزرگی را آماده می سازند.دکتراقبال و هیئت دولت وقتی واردنطنز شدند تمام زن ومرد شادی کنان به طرز هیجان آوری از نخست وزیر استقبال کردند . شیخ انصاری ضمن خوش آمد گفت ما از شما پول و اعتبار و کارخانه و سد نمی خواهیم که با امکانات مملکت منطبق نباشد . تقاضای ما به صورتی است که یك جواب موافق نخست وزیر همه راغرق شادی خواهدکرد . مردم نطنز سالهاست که آرزودارند این بخش تبدیل به شهرستان شود و یك تصویبنامه هیئت دولت لازم است که همین امروز می توانید صادرکنید . نخست وزیر هم تحت تأثیر آن هیجان موافقت خودرا اعلام داشت و از آن روزبخش نطنز از شهرستان کاشان منتزع و تبدیل به شهرستان گردید . شیخ انصاری بعداً از کاشان به نمایندگی مجلس انتخاب گردید ولی چون پرونده های زیادی به علت شغل سردفتری دردادگستری داشت مورد ایراد و اعتراض فراوان قرارگرفت که از اوخواسته شد از نمایندگی مجلس استعفا کند که امروز و فردا می کرد تا سرانجام همهٔ منتخبین انتخابات تابستانی دوره بیستم مستعفی گردیدند .

وقتی نخست وزیر به استان آذربایجان غربی رفت استاندار سرلشکر دیلمی بود که مردم از اوخاطره خوبی داشتند . اوکه خود سابقه افسری ژاندارمری را داشت می گفت دربعضی مواقع امنیه ها دراین منطقه خیلی مردم را اذیت می کردند وحتی سندی وجود دارد که درآن مالك و مستأجر چنین توافق کرده اند (آفات ارضی و سماوی وژاندارمری با مستأجر است) . سرلشکر دیلمی به علت

خوشنامی سرانجام سناتور انتخابی گیلان شد.

یکی دیگر از سفرهای هیئت دولت به شهرستان قزوین بود که موجبات آن را من فراهم ساختم. به علت رابطهٔ بسیار نزدیکی که ازاوایل تأسیس روزنامه داد با مردم رودبار والموت و جمعیت الموتیها و رودباریهای مقیم مرکز داشتم اقداماتی برای کارهای عمرانی منطقه انجام می دادم. هنگام تأسیس حزب ملیون درشهرستان قزوین به همراه عمیدی نوری - علی نوروزی و چند تن دیگر از شخصیت های حزب عازم قزوین شدیم و با همکاری دوشخصیت مهم و سرشناس قزوین (حاج سیدحسین تنکابنی - دکتر موسی عزیزی) که تصادفاً باهم باجناق بودند حزب ملیون را تأسیس کرده بودیم و برای اجرای برنامه های عمرانی قزوین از هیئت دولت تقاضاشد که به این شهرستان بروند. دکتراقبال یك روز جمعه را معین کرد که صبح با اتومبیل به قزوین رفته و یك روز اعضای هیئت دولت درآن شهرستان مانده وعصر مراجعت کنند. ساعت ٦ صبح روز موعود هیئت دولت ازمیدان ٢٤ اسفند شهر تهران با اتومبیل به سوی قزوین حرکت کرد که درآییك مورد استقبال فرماندار(مجید بختیار برادرسپهبد بختیار) و مقامات دولتی وحزبی قرار گرفت و دربین راه هم مردم با ساز و دهل و باشادی فراوان مقدم هیئت دولت را استقبال کردند. دراین سفر نخست وزیر یك میلیون ریال برای کتابخانه شهر و یك میلیون ریال برای سالن ورزشی نقداً از بودجهٔ دولت کمك کرد.

با اقدامات قبلی که صورت گرفته بود کلنگ ساختمان جدید بانك رهنی - خانه های سازمانی - حفر چاههای عمیق برای لوله کشی شهر وتأسیس چند دبیرستان و کارهای عمرانی دیگر به زمین زده شد که موجب خوشوقتی مردم گردید. وعده هائی هم دربارهٔ اصلاح راه اسفالته (تهران - قزوین) و (ساختن سد شاهرود یا طالقان) که از آرزوهای قدیم مردم بود و تأسیس چند کارخانه درآن شهر داده شد. متأسفانه بعداً کار لوله کشی شهر به علت

روش نادرست شرکت مقاطعه کاری با همکاری یك نفر فرانسوی به نام شنایدر که دختر جعفر جعفری را گرفته بود با اشکال روبرو شد که به علت شکایات مردم و خود من به دیوان کیفر رفت ولی با تأسف باید بگویم که به نتیجه نرسید ولی بعداً با همکاری وکلا و سناتورهای قزوین کارلوله کشی آب قزوین و تأسیس سد طالقان و احداث شهر صنعتی البرز و حتی (اتوبان تهران قزوین) انجام شد که می توان گفت به ثمر رسیدن این برنامه ها در پیشرفت شهر قزوین مؤثر بود.

وقتی هیئت دولت به شهرستان قزوین وارد شد نماینده شهر پروفسور جمشید اعلم بود که زیاد توجهی به خواسته های مردم نداشت و چون رابطهٔ نزدیکی باشاه و دربار داشت درحقیقت خودرا مکلف نمی دید که وظایف نمایندگی را درقبال مردم انجام دهد. مردم هم از او رضایتی نداشتند که بعداً با سمت سناتور انتصابی به مجلس سنارفت. او از نزدیکی خود به دربارشاه مطالبی می گفت. دکترجهانشاه صالح اظهار می داشت وقتی رئیس دانشگاه بودم یك روز پروفسور جمشید اعلم نزد من آمد واز طرف اعلیحضرت پیغامی آورد که فلان کاررا انجام دهید. گفتم چه موقع شاه را دیدید؟ گفت دوشب قبل. گفتم من دیروز حضورشان بودم فرمودند اگر جمشیداعلم پیغامی آورد قبول نکنیدوکار مورد نظر اورا انجام ندهید. پروفسور گفت دروغ است، اعلیحضرت چنین مطلبی را نگفته اند ازخودتان درآورده اید که می خواهید این کاررا انجام ندهید. اتفاقاً روز بعد حضورشاه شرفیاب شدم و ضمن گزارشات به عرض رسانیدم که چندروز قبل جمشید اعلم از طرف اعلیحضرت پیغام دروغی آورده بود و من هم جواب دروغی به او دادم که اگر مطلب به عرض رسید خواستم قبلاً به استحضار رسیده باشد. وقتی جریان را گفتم شاه خندید وگفت درمیهمانیها اورا می بینم. خانمش فرانسوی است و می داند که من به غذاهای مخصوص فرانسه علاقه دارم سالی یکی دومرتبه غذای مخصوص

تهیه می کند و من هم به خانه او می روم. به این قبیل پیغام ها توجه نداشته باشید، هرچه وظیفهٔ شما است انجام دهید.

درسفر قزوین پروفسور اعلم که بادکتراقبال مناسبات نزدیك داشت گفت این اقدام دولت برای تأسیس حزب غلط است و شما درشهرستانها جنگ (حیدری ـ نعمتی) راه می اندازید. به شما بگویم از امروز که یك دسته از متنفذین قزوین وارد حزب ملیون شده اند مخالفین آنها هم به حزب مردم می روند و به جان هم می افتند و دودستگی عجیبی درشهر به وجود می آید. دکتراقبال گفت اوامر اعلیحضرت را درکارحزب دارم اجرا می کنم. بالاخره باید مردم با کارهای سیاسی و گفت و شنود عادت کنند. شمااگر درباره احزاب نظری دارید درشرفیابیها به عرض اعلیحضرت برسانید.

* * *

توقیف حیات دادوی ومالکیت جزیره خارك

ازجمله مناطقی که ازنظر صدورنفت ایران از نظر کارشناسان مورد توجه قرارگرفته بود جزیره خارك بود که می خواستند تأسیسات عظیمی درآن ایجاد کنند. فتح اله حیات داودی خودرا مالك جزیره خارك می دانست. قراربود با او مذاکره شده جزیره خریداری و کارشناسان نفتی برنامه های خودرا پیاده کنند.

فتح الله حیات داودی که درجریانات تشنجات جنوب کشور نقش مهمی داشت پرونده هائی هم پیداکرده بود که گاهی مورد تعقیب قرار می گرفت وبرای رهائی ازبازداشت به فارس می رفت.

دریکی از سفرهائی که هیئت دولت به فارس رفت وقتی نخست وزیر و وزراء ازهواپیما درفرودگاه شیراز پیاده شدند و مورد استقبال مقامات استان قرارگرفتند درردیف محترمین شهر هم فتح الله حیات داودی ایستاده بود که از قرارمعلوم مدتی قبل دستوربازداشت او صادرشده بود. وقتی نخست وزیر حیات داودی را درفرودگاه دید دستور بازداشت اورا داد که حیات داودی دستگیر و به تهران

فرستاده شد.

* * *

دکترامیرعلائی دربارهٔ سوابق جزیرهٔ خارك می نویسد:

جزیرهٔ خارك از نظرجغرافیائی اهمیت زیادی دارد که از قدیم مورد توجه بریتانیا هم بود و می خواست آن را دراختیار داشته باشد. باحمایت از حیدرخان حیات داودی سهم کوچکی از مالکیت جزیره را پیداکرد، به تدریج قطعه قطعه جزیره را تصاحب کرد و عده ای مانند عبدالرسول خان چاه کوتاهی را که مقاومت می کردند شبانه مورد هجوم قرار داده ازبین بردند و حیدرخان حیات داودی مالك کل جزیره خارك با سند رسمی شد. بعداز سلطنت رضاشاه الله کرم خان پسر حیدرخان در (بندرریگ) به اتهام کسب خبر با دستگاه گیرنده از سیمهای تلگراف دستگیر و باخانواده اش به شیراز تبعید گردید و تا هنگام فوت درشیراز بود. پسر کوچکش فتح الله حیات داودی با خانواده بنان الملك ایزدی وصلت کرد و برویبائی داشت. درنهضت جنوب همراه خوانین فارس علیه دولت قیام و گمرك بوشهررا غارت نمود و به رزم آرا هم تلگراف کرد که افسران شمارا در محکمهٔ ملی محاکمه خواهیم کرد.

پس از شکست نهضت جنوب حیات داودی به تهران تبعید شد و سال ها زندگی آرامی داشت و به مالکیت جزیرهٔ خارك دلخوش بود. موقعیت مهم سوق الجیشی و نفتی جزیره خارك مورد توجه قرار گرفت و به او پیشنهاد فروش شد که ده میلیون تومان دریافت و مالکیت جزیره را واگذارکند. ولی او به استناد اسناد مالکیت خود سرسختی نشان داد تا اینکه اواخرسال ۱۳۴۲ عده ای ازخوانین فارس علیه دولت قیام کردند و با مهر کردن قرآن ازآنان خواسته شد که تسلیم شوند. پس از بازداشت خوانین، حیات داودی هم ازتهران به فارس فرستاده شد و سرانجام حیات داودی و عده ای دیگر اعدام شدند.

ظاهراً پرونده ای تنظیم شده بود که حسینقلی رستم ازایل ممسنی ـ شهبازی از ایل بویراحمدی و غیره برای شورش محلی

توطئه کردند که به شکست انجامید.

❁ ❁ ❁

جزیرهٔ متروکهٔ خارك دردوران محمدرضاشاه پهلوی یکی از مهمترین بنادر نفتی منطقهٔ خلیج فارس گردید که کشتی های پانصدهزارتنی به راحتی می توانستند از آن نفت صادرکنند. روز افتتاح دریکی از تأسیسات ذخیرهٔ نفتی آن برای اینکه عظمتش نشان داده شود تبدیل به زمین فوتبال شده بود که دوتیم ازکارگران نفت درآن به بازی پرداختند. شاه از دیدن این تأسیسات غرق شادی گردید و آرزو داشت که بتواند برنامه های توسعه وکارهای عمرانی را درنقاط دیگر کشور هم پیاده کند.

بندرمجهز و آمادهٔ خارك درجنگ ایران و عراق دراثربمبارانهای هوائی صدمات فراوان دید که سالها وقت لازم دارد تاصدمات وارده برآن ترمیم گردد.

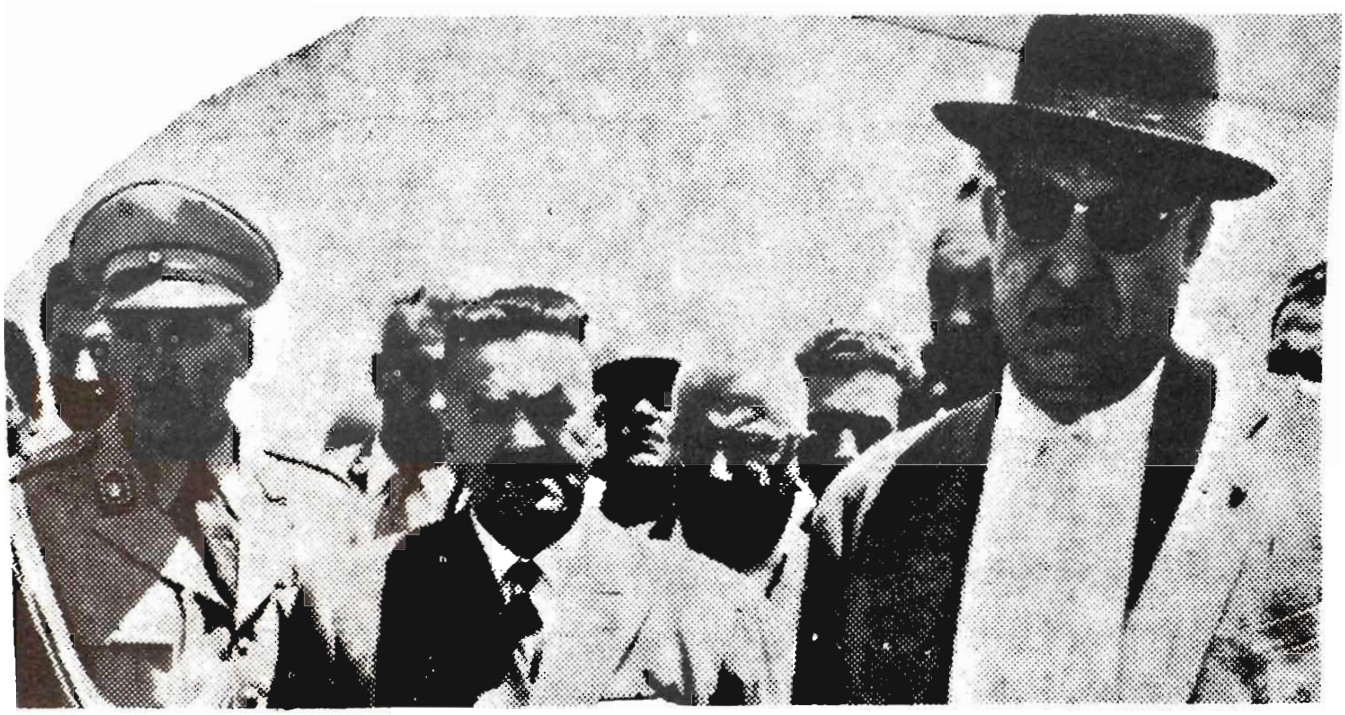

یادگاری ازسفرهای دکتراقبال

سپهبدباتمانقلیچ - سرلشگرضرغام وزرای کابینه درکنارنخست وزیردیده می شوند.

انتخابات «تابستانی» دورهٔ بیستم

با توسعهٔ فعالیت حزبی وشرکت عده ای از جوانان تحصیل کرده درحزب ملیون و گروهی از طبقات مختلف درحزب مردم در هردو حزب این طور استباط می شد که درنظراست دراین انتخابات چهره های تازه ئی به مجلس بروند و به خصوص فئودال ها و ملاکین و کارگردانان سابق و ثروتمندان و متنفذین شهرستانها کنارگذارده شده و افراد تازه ای ازطریق حزب به پارلمان می روند. به یاد دارم که یك روز درمراسم عزاداری ایام محرم که از طرف دربار درکاخ گلستان تشکیل می شد و اعلیحضرت روی مبل نشسته و مراسم را می دیدند به دکتراقبال و سپهبد بختیار که در ردیف پشت شاه قرارداشتندگفتندمی خواهم درانتخابات بعدی افراد جوان و تحصیلکرده و دنیا دیده و مطلع و خوشنام به مجلس بروند و خوب است احزاب لیستی از این قبیل افراد که درحوزه های انتخابی حسن شهرت و مقبولیت محلی دارند تهیه کنند تا پس از مطالعه دقیق دربارهٔ سابقهٔ آنها انتخابات دنیا پسندی صورت گیرد. این گفتهٔ شاه درحقیقت موجب شد که بختیار خودرا مجاز به دخالت درانتخابات بداند و به همین جهت با مداخلات کامل

کوشید تعدادی از وابستگان خودرا که بعضی شان هم خیلی بدنام بودند با فشار ساواك به نمایندگی مجلس انتخاب کند.

یکی از مهم ترین سفرهای دکتراقبال (سفردورایران) برای انجام برنامه های انتخاباتی بود که شاه می خواست نظیر همه ممالك مترقی هردو حزب (ملیون و مردم) تمام مردم را درتهران و شهرستان ها برای شرکت درانتخابات مجهز ساخته و صورت دنیا پسندی به انتخابات داده شود. دکتراقبال به عنوان رهبر حزب (نه به عنوان نخست وزیر) تصمیم به مسافرت گرفت. دراین سفر اسماعیل پورواللی مدیر روزنامهٔ بامشاد - دکتر ناوی مدیر کل وزارت بهداری - امیرنویدی منشی نخست وزیر و نویسنده کتاب همراه نخست وزیر بودیم. شب قبل از حرکت اطلاع داده شد برای پرواز با هواپیما به فرودگاه نظامی دوشان تپه برویم. وقتی به فرودگاه رفتیم دکترکاسمی دبیرکل حزب هم آنجا بود. چون به دکتر اقبال خبر داده بودند که عده زیادی از اعضای حزب و وکلای مجلسین و مقامات دولتی برای بدرقهٔ رهبر حزب به فرودگاه مهرآباد می آیند و او هم نمی خواست تظاهراتی صورت گیرد تصمیم گرفت به جای مهرآباد از دوشان تپه پرواز کند که غیراز همراهان ودبیرکل حزب هیچکس ازجریان امر مطلع نبود. ناگهان سروکلهٔ ارباب مهدی یزدی وکیل بندرعباس پیداشد که موجب تعجب دکتراقبال گردید. پس از اندکی تفکر گفت خیال می کنم چون دکتر رفعت داماد او برادر سرلشکر رفعت است (که سال ها معاون هواپیمائی ملی و مدیرعامل هواپیمای پارس) بود ارباب مهدی را ازجریان مطلع ساخته که از این بابت باید تنبیه شود. با اینکه سرلشکر رفعت را می شناسم که افسر خوبی است.

وقتی سوار هواپیما شدیم دکتراقبال گفت نظر شاه این است که قیافهٔ وکلا به کلی عوض شود و ارباب مهدی که از کارگردانان مجلس و از وکلای سرشناس می باشد ویرای آمدن به فرودگاه هم خیلی زحمت کشیده بود ولی خیال نمی کنم شانسی داشته باشد.

درحالی که او فکر می کنددو داماد خودرا هم می تواند این دوره وکیل کند. (دکتر رفعت ـ مهدی افتخاری).

دکتر اقبال به خلبان گفت خوب است از روی فرودگاه مهرآباد عبور کند. هنگام عبور دیدیم عده ای باشعار و پرچم و عکس شاه برای بدرقه درآنجا اجتماع کرده بودند. با این طرز ازتهران عازم مشهد شدیم.

نظر دکتراقبال این بود که مسافرت از شهر مشهد شروع شود که هم مسقط الرأس او بود و هم به زیارت بارگاه ثامن الائمه برود. دستور نخست وزیر این بود که درفرودگاهها فقط اعضای حزب برای استقبال و بدرقه بیایند. استانداران و فرمانداران هم اگر حزبی هستند و میل دارند حاضر شوند که کارجنبهٔ دولتی نداشته باشد. درفرودگاه مهرآباد هم پس از حرکت نخست وزیر از طرف دولت و حزب از بدرقه کنندگان معذرت خواهی شد و اظهار گردید که رهبر حزب از فرودگاه دوشان تپه حرکت کرده و چون مسافرت حزبی است وقرارنبود مقامات دولتی دراین مراسم حضور داشته باشند از این جهت از همه با عرض معذرت خواسته شد که فرودگاه راترك گویند.

مسافرت از مشهد شروع و پس از شرکت درمتینگ های انتخاباتی درشهرهای زاهدان ـ کرمان ـ بندرعباس ـ شیراز ـ اصفهان ـ کرمانشاه ـ سنندج ـ رضائیه ـ تبریز ـ رشت ـ ساری به تهران مراجعت کردیم.

درهریك از این شهرها که دکتر اقبال نطق می کرد و قسمتی از نطق او درradیو و روزنامه ها منتشر می شد بلا فاصله علم به عنوان دبیرکل حزب مردم مطالبی بیان می نمود که آن هم درradیو پخش می شد و درحقیقت قسمت مهمی از برنامه رادیو تهران به اظهارات دکتراقبال و علم اختصاص داده شده بود و با حملاتی که می شد و پاسخهائی که درهرمورد بیان می گردید بازار انتخابات گرم شده بود. من اطلاعاتی از کارهای انجام شده دولت را با عدد

و رقم همراه داشتم و صورت ریز ۷۰۰ میلیون تومان پشتوانهٔ اسکناس برای کمکهای صنعتی و کشاورزی و پذیره های نفتی را درتنظیم نطق ها مورد استفاده قرار می دادم. متن نطقها هم باقلم شیوای پوروالی و با نظر خود دکتراقبال تهیه می شد و به صورت بسیارخوبی دررادیو وتلویزیون و مطبوعات منتشر می گردید. چون نطق های علم و اقبال طوری بود که هرکدام درحقیقت پاسخ دیگری را می دادند خیلی ها تصور می کردند که این نطق ها قبلاً باهم مورد تطبیق و تبادل نظر قرار گرفته که حتی دکتر اقبال به من گفت پس از مراجعت از سفر، اعلیحضرت از من پرسید نطق ها خیلی خوب بود و مثل اینکه از متن نطق های یکدیگر قبلاً آگاه بوده اید که این طوریا عدد و رقم مورد بحث و گفتگو قرار می گرفت. عرض کردم همراهان من متن نطق های دبیر کل حزب مردم را یادداشت می کردند و سعی می شد که به هرموردِ آن دقیقاً پاسخ داده شود.

این مسافرت خاطره انگیز که مدت ۱۱ روز طول کشید با استقبال فوق العادهٔ مردم روبرو شد و دکتراقبال هم از این نظر که توانسته بود ظرف مدت کوتاهی تقریباً با اکثر مردم دراین متینگها روبرو شود و درمرکز هراستان باافراد سرشناس آن به مذاکره بنشنید خوشحال بود و تصور می کرد با این طرز حزب ملیون اکثر کرسی های نمایندگی را درسراسر کشور به دست خواهدآورد و دولت حزب ملیون ٤ سال دیگر سرکار خواهد بود. ولی این سفر خاطرهٔ تلخ و ناگواری از خودباقی گذارد که آن هم برکناری ناگهانی دکتر کاسمی دبیرکل حزب و وزیر مشاور بود که همین امر نشانه ای از آن بود که آیندهٔ حزب ملیون و سرنوشت دولت دکتراقبال به خطر افتاده است.

وقتی دکتراقبال درکرمانشاه به سر می برد ازطرف شاه تلگرافی به او مخابره شد که با خواندن آن قیافهٔ دکتراقبال خیلی درهم فرورفت. معمولاً این قبیل تلگرافات مهم وسیله مخابرات ارتش به

طور محرمانه برای نخست وزیر فرستاده می شد. او با وجود ناراحتی، کوچك ترین حرفی به همراهان نزد و پاسخ تلگراف را فوراً فرستاد و روز بعد به سنندج رفتیم. وقتی دکتراقبال درسالن استانداری نشسته بود رؤسای ادارات همراه استاندار کردستان می خواستند با او ملاقات کنند بازهم تلگراف دیگری به دستش رسید که بیش از تلگراف قبلی اورا ناراحت کرده بود. وقتی وارد اتاق دکتر اقبال شدم و گفتم رؤسای ادارات بیش از نیم ساعت است که منتظر ملاقات شما هستند درحالیکه شما همیشه سرساعت ملاقات کنندگان را می پذیرفتید. دکتر اقبال به شدت ابرازناراحتی کرد و گفت این تلگرافات را بخوان و ببین کار به کجا رسیده است؟ تلگراف اول به امضای نصیری فرمانده گارد سلطنتی از نوشهر خطاب به نخست وزیر چنین بود (اعلیحضرت همایونی امر و مقرر فرمودند که دکتر کاسمی را از کابینه اخراج کنید.)

دکتراقبال گفت به این تلگراف چنین جواب دادم: (من که به امر اعلیحضرت به سفر دورایران مشغول هستم و نمی دانم دکتر کاسمی چه کرده که باید به این صورت تنبیه شود. اجازه بدهید یا خودم به نوشهر بیایم و یا اینکه پس از پایان سفر به جریان امر رسیدگی کرده وضع را روشن سازم). ولی تلگراف دوم رسید که (اعلیحضرت فرموده اند که به محض رسیدن این تلگراف کاسمی را از دولت خارج کنید). دکتراقبال به من گفت با تلفن با دکترکاسمی صحبت کنم و جریان را به پرسم که مطلب چیست؟ وقتی با او صحبت کردم او اساساً نه تنها از جریانات خبرنداشت بلکه می گفت چند نطق عالی درجلسات حزبی کرده و مورد استقبال شدید افرادحزبی قرارگرفته است. از متن نطق جویا شدم معلوم شد نکته تازه ای نداشته است. به هرصورت به او گفتم مطلب از چه قرار است خیلی ناراحت شد و گفت من که دارم وظایف خودرا انجام می دهم و همیشه هم مبارزه کرده ام و درحزب هم کارخودرا به صورت صحیحی انجام داده ام ونمی دانم موضوع

چیست؟ قطعاً حزب مردمی ها که به اعلیحضرت نزدیك هستند و دیدند حزب ملیون دارد خیلی پیش می رود کارخودرا کرده اند. درهمین ضمن وزارت اطلاعات باشخص دکتراقبال تماس گرفت و خبرکوتاهی دررادیو منتشر شد که دکتر کاسمی از دولت کناره گیری کرده است. روزنامه ها هم تقریباً نوشتند: چون دکتر کاسمی قصد شرکت درانتخابات را دارد وبه پارلمان خواهد رفت از دولت کنار رفته است. معلوم شد که این خبر کافی نبود که باز هم تلگرافی رسید که: (اعلیحضرت فرموده اند مگر من نگفته ام که کاسمی باید ازدولت اخراج شود. کناره گیری یعنی چه؟) و بلافاصله همان روزخبر (برکناری دکترکاسمی از رادیو پخش شد). با این جریان درحقیقت کمر حزب ملیون و دولت اقبال شکست. حقیقت امر به نظر من هنوز هم کاملاً روشن نیست. ولی دکتر کاسمی درنطق های خود که خیلی با حرارت ایراد می شد سران حزب مردم را مرتب مورد حمله قرار می داد و آنهارا خان و فئودال و سرمایه دار می خواند.

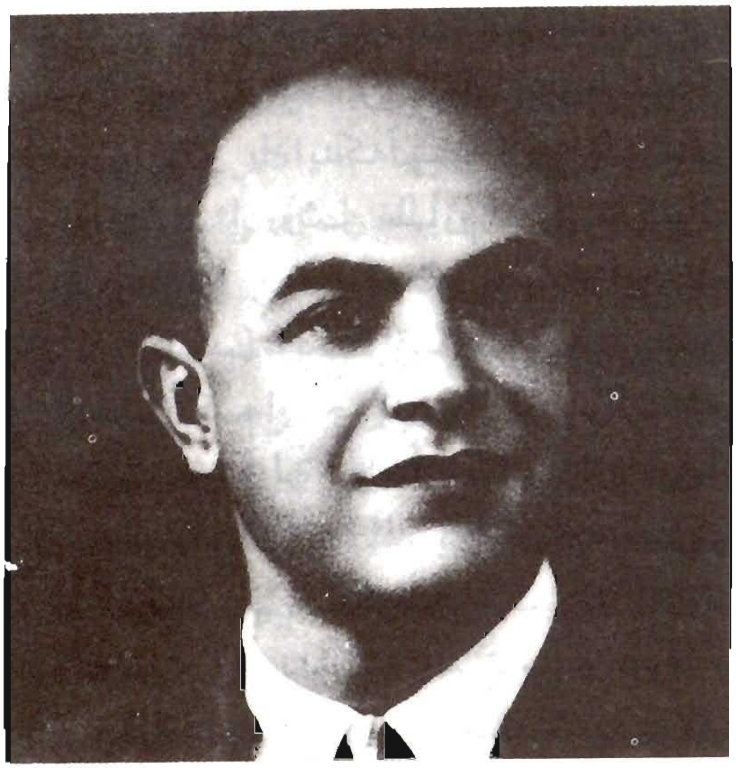

دکتر کاسمی شب و روزدرراه پیشرفت حزب ملیون می کوشید. رفتاری که با او شد غیرمنصفانه و دور از جوانمردی بود.

❁ ❁ ❁

به خاطردارم قبل از این که این مسافرت انجام شود یك روز علم به عنوان دبیر حزب مردم به کوره پزخانه رفته و درآنجا نطقی ایراد کرده بود.

دبیرکل حزب مردم گفته بود که حزب مردم طرفدار رنجبران و زحمتکشان است و کانون پرارزشی برای تأمین رفاه طبقهٔ کارگر و زحمتکش می باشد. دکترکاسمی همین موضوع را سوژه کرده و درطی نطقی شدیدی گفته بود (حزب مردم پایگاه فئودال ها و مقاطعه کاران و سرمایه داران است و اسامی افرادی نظیر امیراسدالله علم - پروفسور عدل - مهندس جفرودی - مهندس قباد ظفر - مهندس سعید هدایت - کشفی و عده ای دیگررا برده و گفته بودآیا اینهاهمه اززحمتکشان هستند؟ و سپس اضافه کرده بود که بعضی از این ها درقنداق حریربزرگ شده اند و حالادم از زحمتکشان می زنند.)

فردای روزی که نطق ایراد شده بود من خلاصهٔ نطق را با اسامی این عده بالای صفحه اول روزنامه صبح امروز چاپ کرده و هنگام رفتن به مراسم سلام چند نسخه از روزنامه را همراه خودم بردم. دکتراقبال یك نسخه از آن را به نظرشاه رسانیده بود که وقتی اعلیحضرت روزنامه را دیدند واسامی را خواندند گفتند پس چرا اسم (منوچهر قراگزلو) از قلم افتاده است؟ که درشمارهٔ بعد نام قراگوزلو هم به اسامی اضافه شد.

رامبد می گفت یکی ازکسانی که ثروت سرشاری داشت از پدرومادر و عمه ها به او به ارث رسیده منوچهرقراگوزلو می باشد. وضع مالی او به صورتی بود که یك وقت محمدرضا شاه پهلوی به شوخی به او گفت درروزنامه ها خواندم که درآمریکای جنوبی پیرزنی درگذشته است چون شانس رسیدن ثروت به تو زیاد است بررسی کن شاید با او هم نسبتی داشته باشی.

بعداز انقلاب منوچهرقراگوزلو را درلندن دیدم. یکی از دوستان

نزدیك او می گفت از نظر مالی به شدت درمضیقه می باشد زیرا ثروتی درخارج ازکشور ندارد.

طبعاً این نطق دکترکاسمی و نطق های دیگراو موجب بغض و کینهٔ سران حزب مردم و به هرصورت مخالفین حزب ملیون و دولت دکتراقبال شده و درصدد بودند که ضربه ای بزنند. در همان وقتها انتشار داشت که دکتر کاسمی دریك جلسه خصوصی گفته است که وضع حزب ملیون در تهران و شهرستانها به صورتی شده که اگر ارباب هم بخواهد آن را بهم بزند دیگر کارمشکلی است. همچنین گویا کاسمی درنطقی هم گفته بود که دولت به امر و ارادهٔ شاهنشاه وظایف خودرا انجام می دهد و گزارشاتی از طرف مخالفین و دستگاههای امنیتی داده شده بودکه دکتر کاسمی می خواهد گناه کارهای غلط دولت را به گردن شاه بیاندازد. آنها گویا گزارش داده بودند که (دبیرکل حزب ملیون می گوید دولت ازشاهنشاه الهام می گیرد و کارهای دولت ازکارهای شاه جدانیست)

* * *

دکتراقبال از آن روز به بعد خیلی ناراحت بود و می خواست هرچه زودتر سفرتمام شود و به تهران باز گردد و ببیند چه شده است؟ او هم معتقد بود درباریها و حزب مردمیها کارخودرا کرده اند. آنها از فرصت مناسب سفرشاه به نوشهر استفاده کرده با گزارشاتی این وضع را برای دکتر کاسمی به وجود آورده اند و هدف هم ازبین بردن دولت و حزب ملیون است. دکترکاسمی با ناراحتی تمام چندی به دبیرکلی حزب ادامه داد ولی به علت اقدام غیرمنصفانه ای که با او شده بود به شدت رنج می برد و سرانجام هم برای معالجه چشم برای مدتی به اروپا رفت. دربارهٔ جانشین او صحبت از دکترشاهکار ـ سرتیپ صفاری ـ دکتر احمد امامی بود که سرانجام دکتر امامی که از دوستان و محارم دکتراقبال و دکتر کاسمی بود به این سمت انتخاب شد.

دکترکاسمی درعین حال که طبیبی حاذق است شاعر و نویسنده ای توانا به شمار می رود. اشعارش از معانی بدیع ومفاهیم جدید لبریزاست. درطرزبیان ازشیوه متقدمین پیروی می کند. آثار منظوم کاسمی از قصاید تادوبیتی ها فصاحت و انسجام خاصی دارد. سبك فارسی او نیز از نوشته های ناصر خسرو الهام می گیرد. کمتر پزشکی می توان یافت این طور شعر بگوید و خوب بنویسد و ازنظربیان نیز فصاحت اورا داشته باشد. معهذا مخالفین کاسمی می گویند چون درسیاست پختگی لازم را نداشت نتوانست توفیق زیادی داشته باشد. درنطق های تند خود اطرافیان و نزدیکان شاه را موردحمله قرار می داد و همانها بودند که شاه را احاطه کرده کاسمی را از گردونه سیاست خارج کردند. بدون این که واقعاً تقصیری کرده یا انحرافی داشته باشد.

❁ ❁ ❁

به هرصورت تهیهٔ لیست کاندیدهای احزاب موجب شد که به مقامات حزب برای کاندیدا شدن افراد فشار زیادی وارد شود. من هم به دکتراقبال گفتم ترجیح می دهم که درفعالیت انتخاباتی شرکت کرده به مجلس بروم چون با کارهای حزبی وروزنامه نگاری من تطبیق می کند. همچنین دربارهٔ کاندیدای انتخاباتی شهر قزوین گفتم تنکابنی مرد معتبر وسرشناس و مورد وثوق مردم است که اگر ازطرف حزب کاندیدا شود خیلی برای حزب مناسب است. خواهش دیگر من هم این بود که چون عمیدی نوری برادرخانم به گردن من حق زیادی دارد و ازمازندران هم وکیل می باشد به خصوص برای شهرستان نور خیلی زحمت کشیده به کارش توجه داشته باشید. دیگر از لیست انتخابات کوچکترین خبری نداشتم. یك روز دکتراقبال به من گفت اعلیحضرت از کارشما درنخست وزیری راضی هستند ومی گویند بهتر است شما به کار دولتی ادامه دهید و من هم خیلی ابراز رضایت کردم بنا براین موضوع نمایندگی شما منتفی

است. ولی چندروز بعدبه من گفتند بالاخره به اعلیحضرت گفتم اگر فلانی به مجلس برود برای کارفراکسیون وحزب بهتر است و ایشان هم قبول کردند. ولی متأسفانه دربارهٔ عمیدی نوری به علت این که با کار لایحهٔ اصلاحات ارضی مخالفت کرده ایشان مخالف هستند ومی گویند اگراو به مجلس برود کارهای اصلاحات ارضی به سرنوشت قبلی دچارخواهد شد.

یك روز صبح دکتراقبال وقتی به نخست وزیری آمد گفت امروز ساعت ۱۰ صبح جلسهٔ مطبوعاتی درنخست وزیری است ومی خواهم اسامی کاندیداهای حزبی را منتشر کنم. گفتم تصور می کنم بهتر است این کار درحزب وتوسط دبیر کل و مقامات حزبی صورت گیرد. ایشان گفتند چه فرق می کند مردم می دانند نخست وزیر ورهبر حزب یکی است. چه اینجا وچه درمحل حزب فرقی نمی کند. با این استدلال عازم جلسه شدیم. ضمناً به من گفت متأسفانه تنکابنی هم از قزوین وکیل نخواهد شد کاندیدای آنجا دکتر عزیزی خواهد بود. معلوم شد برادر دکترعزیزی که از دوستان نزدیك دکتراقبال است و همیشه روزهای تعطیل دکتر عزیزی وخانم فرانسوی اش باخانم فرانسوی دکتراقبال با هم به سر می برند دکتراقبال رادرفشار قرار داده و بااین طرز دکترعزیزی از قزوین کاندیدا شده است. هنگام قرائت اسامی کاندیداها بعضی از روزنامه نگاران هم که درجلسه شرکت داشتند وقتی نامشان خوانده می شد خیلی ابراز خوشحالی می کردند. ولی موضوعی که درآن جلسه تولید ناراحتی کرد معرفی دکتر قاسم طاهباز از شهرستان شمیرانات بود که منصور نراقی مدیر روزنامه ملیون خودرا نامزد نمایندگی از شمیرانات می دانست و برای حزب و روزنامه ملیون خیلی زحمت می کشید. منصوری به شدت درجلسه عصبانی شد به نحوی که می خواست درروزنامهٔ ارگان حزب به دولت و حزب و طرز کار انتخابات حمله کند که باوساطت دوستان از اینکار منصرف شد.

معرفی من از رودبار والموت به این جهت بود که به علت

بستگی با خانوادهٔ عمیدی نوری وخلعت بری که املاك زیادی در منطقهٔ رودبارالموت داشتند دفتر روزنامهٔ داد مرکز آمد و رفت آنها بود. یکی ازمردان ارزندهٔ منطقه یحیی خان مافی بود که از اوایل تأسیس روزنامه داد با من همکاری داشت و از شریف ترین انسانهائی است که درعمرم دیده ام. مدتها هم درتهران مؤسسهٔ فرهنگی مهران را اداره می کرد که ازبهترین مدارس کشور بود. اودرتأسیس جمعیت رودباریها والموتیها نقش مهمی داشت. همیشه چه درروزنامه داد و چه درنخست وزیری یکی ازافراد موثر درخدمت به مردم رودبار و الموت وکارهای منطقه بود.

هنگامی که درنخست وزیری بودم دراجرای تقاضای مردم که می خواستند یك حوزهٔ انتخابی مستقل داشته و از نظر انتخاباتی تابع شهرستان قزوین نباشند اقدام کردم. مردم می گفتند هنگام انتخابات چند روزی کاندیداهای انتخابات قزوین به منطقه می آیند و پس از خاتمهٔ انتخابات دیگر شکل و قیافهٔ وکیل خودرا نمی بینیم وما درحقیقت مستعمرهٔ شهرستان قزوین هستیم. از نظرتعداد جمعیت و پراکندگی منطقه ما باید وکیل مستقلی داشته باشیم که درانجام خواسته های ما اقدام کند. بدون این که قصدی از نظر انتخابات داشته باشم اقدام کردم و از دولت و مجلس هنگام تهیه و تصویب قانون تقسیمات کشوری کمك گرفتم و فکر می کردم قطعاً موقع انتخابات مردم مافی را کاندیدا خواهند کرد و از آنجا انتخاب خواهد شد. وقتی روزهای معرفی کاندیدا ها نزدیك می شد جمعیت الموتیها و رودباریها به من مراجعه و از من خواستند که چون همه کارهای مقدماتی را انجام داده ام خودرا نامزد نمایندگی آنجاکنم. با این که کاردولت را جالب تر می دانستم به تدریج به این کار علاقمند شده و جریان را به دکتر اقبال گفتم تا به عنوان کاندیدای حزب ملیون معرفی و پس از آن یعنی از سال ۱۳۳۹ تا سال ۱۳۵۷ نمایندگی مردم آن منطقه را عهده دار بوده غیرازایام فترت که پارلمان وجود نداشت، همواره نامزد نمایندگی از آن حوزه

انتخابی بودم و افتخار هم می کنم که باتمام قدرت وقوا درانجام خواسته های مردم اقدام کرده ام و کارهای انجام شده درحوزهٔ انتخابی را بزرگترین موفقیت زندگی خود می دانم و مردم منطقه هم همواره از نزدیك ترین و عزیزترین دوستان من بوده و هستند. پس از سقوط رژیم وقتی احمد صدرحاج سیدجوادی وزیرکشورشد چون اهل قزوین بود گویا درلایحهٔ تقسیمات کشوری بازهم رودبار والموت را ضمیمهٔ قزوین کرد ونمایندهٔ آن منطقه را از جدول انتخابات کشور حذف نمود وهمان طوری که پیش بینی می کردم مردم منطقه را از داشتن وکیل مستقل که برای انجام کارهایشان بکوشد محروم ساختند.

احمد صدر حاج سیدجوادی که از خانواده های سرشناس قزوین می باشد درنخستین دورهٔ انتخابات مجلس شورای اسلامی خود از قزوین وکیل شد. با این طرز برای حذف حوزهٔ انتخاباتی رودبار والموت قانون مصوب ۱۸ خرداد ۱۳۳۹ را که به موجب قانون اساسی تعداد نمایندگان از ۱۳۶ نفر به دویست نفر افزایش یافته بود و قانوناً یکی از این نمایندگان به منطقهٔ رودبارالموت اختصاص یافته بود، ازبین بردند. تصور می کنم (منطقهٔ رودبار والموت) تنها منطقه ایست که دررژیم اسلامی از نظر انتخابات حذف شده است.

باری... با این طرز کاندیداهای حزب ملیون معرفی شدند. کسانی که نامشان درلیست نبود به شدت معترض گردیدند و درمنزل ارباب مهدی یزدی درجوادیه اجتماع کردند و سروصدای فراوان به راه انداختند.

روزنامه نگارانی که معرفی نشده بودند ازجمله عمیدی نوری به شدت به دولت اقبال حمله می کردند. روزنامه های حزب مردم هم اقدام نخست وزیر را دررفتن باهواپیمای دولتی به شهرستانها و یادرفشار گذاردن استانداران و انتشار لیست نامزدهای انتخابی از کاخ نخست وزیری بهانه قرارداده وضع متشنجی به وجود آوردند. ساواك هم با مداخلات بختیار که حتی استانداران ومقامات دولتی

رابرای موفقیت کاندیداهای خود تهدید می کرد اوضاع راخیلی بغرنج ساخته بود .

❁ ❁ ❁

روزنامه های آن ایام چنین نوشته اند:

روزیکشنبه دوم مرداد ۱۳۳۹ دکتراقبال رهبرحزب ملیون لیست نامزدهای نمایندگی مجلس شورایملی را اعلام داشت.

درجریان انتخابات دورهٔ بیستم مجلس شورایملی نامزدهای دوحزب ملیون ومردم که رسماً از طرف احزاب اعلام شده بودند به فعالیت انتخاباتی پرداختند . علاوه برآنان گروهی از منفردین از قبیل دکتر علی امینی - سید جعفر بهبهانی - ارسلان خلعت بری - درخشش نیز باشرکت درانتخابات دولت را به شدت موردحمله قرار داده بودند .

دکتراقبال ضمن اعلام اسامی نامزدهای نمایندگی حزب ملیون حملات تندی به منفردین و امیراسدالله علم رهبرحزب مردم کرد و ضمن آن چنین گفت:

من طبیب هستم و باید قاعدتاً سرنگهدارباشم ولی اگراین آقایان زیاد خودرا لوس کنند ناچارم پرده دری کنم و ناگفتنی هارا بگویم. من نمی خواهم ازعیاشی ها وخوشگذرانی آقایان حرفی بزنم و اما اگر خودشان اصرار دارند باکی ندارم.

دکترامینی می گوید بیائید باهم توبه کنیم. ما که کاری نکرده ایم تا توبه کنیم. شما خودتان اقرارکرده اید درانتخابات گذشته دست به تقلب زده اید بنا براین باید توبه کنید،اما باید بگویم توبه گرگ مرگ است. توبه دکتر امینی توبه نیست، بلکه مرگ است.

دکتر امینی به ما ایراد می گیرد که چرا کارگر را کاندیدای نمایندگی مجلس کرده ایم. او میگوید به جای کارگر افرادی را بفرستیم به مجلس که اطلاعات بین المللی داشته باشند ، منظور خود اوست. از اطلاعات بین المللی این آقا همین بس که ما اورا از

آمریکا آوردیم اینجا و گفتیم برو بنشین خانه ات و آب خنك بخور.

من خبر صحیح دارم این آقایان منفردین روزهائی که به مجلس روضه خوانی می روند یك مشت چك تضمین شده و صدتومانی درجیب دارند و بین بعضی ها تقسیم می کنند. اما مردم ایران کسانی هستند که وجدان و شرافت خودرا نمی فروشند.

من حاضرم شرط ببندم که این دکتر امینی که می گوید چرا کارگر دارد وکیل می شود درپاریس خانهٔ شخصی دارد که آن را برای روز مبادا گذاشته است. اگر خدای نکرده دراینجا خبری شد فوراً سوار هواپیما می شود وجان ومال خودرا ازخطرنجات می دهد و بدبختی مملکت را برای شما وما می گذارد. این دکترامینی از روز اول که متولد شده همیشه درناز و نعمت به سر برده است. یادم می آید که درپاریس وقتی درس می خواندم اوهم به اسم تحصیل به آنجا آمده بود. با این تفاوت که من و امثال من درس می خواندیم ودرنگرانی هزینهٔ تحصیل بودیم اما او همیشه درهتل ها مشغول تفریح بود.

حرفهائی که این آقایان منفردین می زنند از نوع حرفهائی است که رادیوهای خارجی می زنند. درست ۱۸ ماه تمام است که این رادیوها به من واین دولت حمله می کنند. دکتر امینی چشمهای درشتی دارد ولی افسوس که با این چشم های درشت حقایق را نمی بیند.

یکی دیگر ازمنفردین که سابقهٔ رشوه ازخبازها دارد مدعی است که اورا اگر به مجلس بفرستند خدمت خواهد کرد. باید از این آقا پرسید توکه تاحال درمجلس بودی چه خدمتی کرده ای؟ چطورشد حالا سنگ ملت را به سینه می زنی؟ چرا آن روزها این کاررا نمی کردی؟

اما این آقای علم انصافش از دکترامینی زیادتر است. دکترامینی اصلاً انصاف ندارد. این خان زاده می گوید ما دردولتهای گذشته کاری نکرده ایم ولی حالا مدعی است که می خواهد کاری

انجام بدهد. خودت اعتراف می کنی که درگذشته بی عرضه و بی کفایت بوده ای حالا این چندساله معلومات و تجربیات تو چقدر زیاد شده که مدعی خدمت تازه شده ای؟ تو همانی که بوده ای...

درهمان موقع محمد درخشش درباشگاه مهرگان متینگی از طرف جامعهٔ فرهنگیان تشکیل داد که نامزدهای انتخاباتی منفردین: دکتر علی امینی - ارسلان خلعت بری - جعفر بهبهانی درآن شرکت داشتند.

درخشش ضمن حمله شدید به دولت چنین گفت:

ما با همه منفردین همکاری نداریم فقط با آقایانی که اینجا تشریف دارند همکاری انتخاباتی داریم. من با فرود و رشیدیان که منفرداً فعالیت می کنند هیچگونه همکاری فکری ندارم.

این روزها «منویات ملوکانه» مد روز شده است. هرکس ادعا می کند که من هستم که فقط منویات شاه را درك و اجرا می کنم. این غلط است،هیچکس حق ندارد چنین مطلبی را بگوید. آنهائیکه اجرای منویات ملوکانه را به خود اختصاص داده اند دکان تملق باز کرده اند، این بازیگریها دیگر کهنه شده است.

اما این آقایانی که دوتا حزب تشکیل داده اند باید بدانند که این احزاب خودشان است نه حزب شاه، زیرا حزب شاه ۲۲ میلیون جمعیت دارد. اینها باید بدانند که ما مملکتی هستیم مشروطهٔ سلطنتی و هیچکس حق ندارد شاه را منحصر به دسته چند صد نفریِ خود بداند.

افرادی که دراین مملکت جزء هیئت حاکمه هستند مانند هنرپیشه روی سن بازی می کنند. همانطوری که با مردم رفتار می کنند قیافهٔ حقیقی خودرا هیچوقت نشان نمی دهند. مگر شبها درعالم خواب که بدبختانه یا خوشبختانه این قیافهٔ واقعی آنهارا کسی ندیده است. دردورهٔ هیجدهم یکی از وکلای مجلس برایم تعریف می کرد که درزمان صدارت قوام می خواستیم وکیل شویم. تصمیم گرفتیم نزد قوام برویم. قرار شد وقتی نزد قوام می رویم

هردو دست اورا ببوسیم. زیرا قوام به این کار خیلی علاقه داشت. وقتی وارد شدیم رفیق من زرنگی کرد و افتاد پای قوام را بوسید و من فکر کردم دیگر دست بوسی من درمقابل پابوسی او اثری ندارد از بوسیدن دست قوام خودداری کردم. درنتیجه رفیقم وکیل شد و سرمن بی کلاه ماند.

ما درمملکت پنجاه سال است مشروطه داریم ولی فقط از اسم آن استفاده شده نه ماهیت واقعی و حقیقی آن . اگر مشروطیتی وجود داشت رئیس سازمان برنامه نمی توانست سیصد میلیون تومان پول سازمان برنامه را به جیب شرکت جان مولم انگلیسی بریزد و صدای کسی هم درنیاید. چه عیب داشت که به جای ساختمان عظیم و بی مصرف مجلس سنا و مجلس شورایملی یك دانشگاه درست می کردند که ۱۵ هزارجوان ایرانی را که به خارج رفته اند درمملکت خود درس می خواندند. من شنیده ام درهمین وزارت دارائی اتاقی هست که پنجاه هزارتومان خرج مبلمان آن شده است. ای بی انصافها بروید جنوب شهر را ببینید و ازاین کارهایتان خجالت بکشید. ازطرف شهرداری تهران علیه دونفر به اتهام سوءاستفاده ازخواربارمردم اعلام جرم می شود و بازرس هم گزارش می دهد حالا آنها ازطرف حزب ملیون دولتی کاندیدای نمایندگی تهران شده اند.

دکترامینی درجامعهٔ مهرگان چنین گفت:

دکتر اقبال دوهفته قبل گفته بود هرکس درانتخابات دخالت کند ولو آنکه برادرم باشد او راشقه خواهم کرد. حالا وقت آن رسیده است که نخست وزیر به قول خودوفا کند. برادرعزیزشان که استاندارکرمان است و ضمناً درانتخابات هم دخالت می کنند فوراً اوراشقه کند. استاندار کرمان گفته انجمن هرکه می خواهد باشد آن کس که مورد نظراست وکیل خواهدشد. یك کرمانی به من می گفت شما گرفتار اقبال نخست وزیر هستید ما به علاوه گرفتار اقبال استاندارهم هستیم (باید نگارنده دراینجا توضیح بدهم که

عبدالوهاب اقبال که مدتی استاندار کرمان و بعد امیرالحاج و نایب التولیهٔ قم بود از مردان پاك و شریفی بود که هرکس اورا می شناسد از بی نظری او با احترام یاد می کند)

دکترامینی گفت من و درخشش دردورهٔ هیجدهم درمورد قرارداد نفت اختلاف سلیقه داشتیم اما حالا موضوع اساسی تری مطرح است به همین جهت اختلاف سلیقه را کنار گذارده دست به دست هم داده برای تحقق به آرزوی ملی درکنار هم فعالیت می کنیم. به عقیدهٔ من انتخابات این دوره نه تنها آزاد نیست بلکه از ادوار گذشته رسواتر می باشد.

سیدجعفر بهبهانی ضمن حمله شدید به دکتراقبال گفت درمیان نامزدهای حزب ملیون چند تنی هستند که جزو کمونیستها بوده و عده ای پروندهٔ سوءاستفاده دارند و گروهی هم گمنام هستند. به قول ظریفی از بدنامی به گمنامی پناه برده اند. اینها وکیل منافع خود هستند، اگر به مجلس بروند حافظ منافع شخصی خودهستند. وکیل واقعی مردم جرأت دزدی ندارد. شاه فرموده اند انتخابات آزاد است و دکتراقبال هم گفته من منویات شاه را اجراء می کنم ولی افتضاح انتخابات نشان می دهد که او نوکر صادقی برای شاه نیست.

دکتر نصرت الله کاسمی دبیرکل حزب ملیون به شدت منفردین را مورد حمله قرار داد و گفت:

وقتی ندای آزادی انتخابات برخاست یکباره همان گروه ماجرا جو و فتنه انگیز که درگوشهٔ خانه ها و لانه ها سردرجیب حسرت و حیرت فرو برده بودند به جنب و جوش افتاده گرمی آفتاب آزادی بار دیگر گزندگان را جان داد و تصور کرده اند مردم آن اوضاع را از یاد برده و آن سیمای کریه ومهیب رافراموش کرده اند. یکی پس از دیگری با همان اسلوب و بیان و روش تبلیغ و همان عبارات و جملات فریبنده، همان سازمانهای مخرب فریاد آزادی برآورده اند و بازهم می خواهند شما مردم را که درکنار گودال آتش عمیق قرار

داشتید و تالب پرتگاه سقوط پیش رفته ایدباز به کنار همان گودال بکشانند. شما مردم به زهرپاشی آن منفرد جاه طلب گوش ندهید. کوچك ترین فتوری درارکان حزب ملیون به چشم نمی خورد. آینده این حقیقت را به شما ثابت خواهد کرد.

این روزها سازمان نظارت برانتخابات درست کرده اند (منظور سازمان دکتربقائی است) اینها همان بازیگران و ماجرا جویانی هستند که دراثرتابش آفتاب آزادی انتخابات که هدیهٔ شاهنشاه ما می باشد جان گرفته اند. اینها چون مارهای افسرده درگوشه ای چنبر زده بودند ولی حالا کم کم از لانه های خودبیرون آمده و عده ای هم دورآنهارا گرفته تخم یأس و ناامیدی را دراین مملکت می پاشند. مابا آنها مبارزه خواهیم کرد. خواه این آدم امیراسدالله خان علم دبیرکل حزب مردم باشد یا دکتر امینی خواهرزاده محمدعلی شاه و نوهٔ مظفرالدین شاه و خواه پسرآیت الله.

اگراین صحنه سازی درکلوپ منفردین نشده بود دیگر چیزی نداشتند که بگویند. حالا تا آخر انتخابات خواهید دید که به صحرای کربلا نیزگریز می زنند که مردم ما آمده ایم برای شما می خواهیم کار کنیم، اما چاقوکش های حزب ملیون نگذاشتند.

شنیده ام دکتر امینی اعتصابِ بیان کرده است،کاش از اول این کاررا می کرد زیرا:

چودربسته باشدچه داندکسی که جوهرفروش است یاپیله ور

ولی اگر خدای نکرده اعتصاب غذا بکند موجب نگرانی این جانب خواهد شد.

من دراینجا اعلام می کنم که دراثرشکایت حزب مردم به وزارت کشور تا کنون ۳۰ بازرس فرستاده شده است ولی برای شکایات حزب ملیون فقط ۵ بازرس وزارت کشور فرستاده شده است. درود برای این بی غرضی دکتر اقبال.

اینها بازهم فریاد دارند. شهر ری را ملاحظه فرمائید، بروید ببینید افراد حزب مردم چند نفر هستند. خدا می داند از دوبرابر

انگشتان دست تجاوز نمی کند. مسلم است که باسی و چهل نفر کسی نمی تواند درانتخابات موفق شود. حواریون و هواخواهانی که امروز درحضرت عبدالعظیم دبیرکل حزب مردم را ترو خشك می کردند از ۱۵۰ نفر زیادترنبودند. آن وقت ایشان با این ۱۵۰ نفر فریاد برآورده اند که درشهر ری انتخابات آزاد نیست.

* * *

دکتر امینی دریك جلسهٔ مصاحبهٔ مطبوعاتی شرکت کرده وبه پرسش خبرنگاران پاسخ داد:

س - وضع انتخابات چگونه است؟

ج - این قدر تلگراف و نامه از شهرهای مختلف دائر به عدم آزادی انتخابات رسیده که حدی ندارد. همین الان آقا احمد طباطبائی ازقم و کفائی ازخراسان آمده و اینجا حضوردارند و از فشار دربارهٔ انتخابات حرفهائی می زنند که شرم دارم درنیمهٔ دوم قرن بیستم ناظر این همه افتضاحات و بدبختی هاباشم. رئیس دولت به وزارتخانه ها دستور می دهد که طرفداران منفردین را منتظر خدمت کنید. دکتراقبال کاررا به جائی رسانده که مجبور شدیم توسط وزیردربار نامه به حضور اعلیحضرت تقدیم نمائیم و اگر شرفیابی هم باشد مطالبی به عرض ایشان خواهیم رسانید.

س - دکتراقبال گفته اگر زمان مقتضی باشد اسرار احضار دکترامینی را ازآمریکا فاش می کردم. ممکن است بفرمائید داستان چیست؟

ج - همه می دانند که سفیرکبیر نمایندهٔ شاه است. وزیرخارجه به من تلگراف کرد که حسب الامر همایونی به ایران باز گردم، من هم امتثال امرنمودم، حالا معلوم نیست این آقا این حرفهای ناجوانمردانه چیست که می زند. علت احضار من مربوط به بیاناتی است که دربارهٔ نحوهٔ تقسیم درآمد نفت نمودم (از قرار معلوم دکترامینی پیشنهاد کرده بود که صندوق مشترکی از کشورهای

صاحب درآمد نفت تشکیل و درآمدآن بین کشورها طبق فورمولی تقسیم گردد که این نظر مخالف سیاست دولت وقت بود) درآن وقت درجهان دربارهٔ این پیشنهاد بحث ها و گفتگوها شد، من هم از دکتراقبال می خواهم اسراررا فاش کند.

س - نظرشما دربارهٔ انتخابات تهران و انجمن نظارت بر انتخابات چیست؟

ج - من جمال اخوی رئیس انجمن نظارت برانتخابات را مرد شریفی می دانم. می ترسم ایشان را مثل سرپوش طلائی روی خلافکاریهای خودبگذارند و زیرآن می خواهند تقلب و تزویر کنند. امیدوارم اگر برگه تقلبی به دست ایشان رسید برای حفظ نام نیك خود استعفا کنند.

دراین جلسه احمد طباطبائی قمی گفت:قم یك پارچه آتش است، فرماندار به طورخصوصی با گریه گفت قرار است شخصی دیگر از آنجا وکیل شود و اظهارداشت سرپیچی از این دستور امکان ندارد و فرماندار دست مرا بوسید و عذرخواهی کرد. حالا نمی دانم این اشکریزی فرماندارا شك تمساح بود یا درحقیقت وضع انتخابات چنین است.

سیدجعفربهبهانی گفت من شنیده ام اعلیحضرت درمورد انتخابات نخست وزیررا مورد بازخواست قرارداده اند. من ازطرف مردم از معظم له تشکر می کنم.

هفته بعد درباشگاه مهرگان جلسه ای تشکیل گردید و محمد درخشش گفت می خواهم بگویم رجالی که مصدر خدمت هستند وطن پرست نیستند. اینها همان رجالی هستند که شاه درواقعهٔ ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ گفت روزی که به من سوء قصد شد تمام رجال فرار کردند. می خواستم بگویم اگر به جای این رجال، مردم دورشاه بودند حصاری ازسینهٔ آنها به وجود می آمد.

سپس دکترامینی گفت دکتراقبال از حرفهائی که زده خیلی خوشش آمده و دستورداده دوبار از رادیو پخش کنند. درحالی که

تمامش فحش و ناسزابوده است. او می گوید سه سال شب و روز کارکرده است. مجلهٔ بانك ملی نشان می دهد که در این مدت هیچ کاری نکرده وصدی ٤٥ به قیمت ها اضافه شده است. دکتراقبال هیچ اطلاع اقتصادی ندارد و مدعی است که هیچ دولتی به اندازهٔ این دولت کارنکرده است. این آقا خودش ۱۵ بار وزیر شده است. ایشان دربارهٔ سفر هیئت دولت حرفها می زند. درحالی که زمستانها به جنوب کشور و تابستانها به شمال می رود وهی فریاد می زند که من به تمام مملکت سر می زنم. اگر راست می گوید درماه مرداد به بندرعباس یا بوشهر برود.

او معتقداست که سیاستمدار و دکتر اقتصاددانی است و همه کاره است. آیا شما چنین نابغه ای سراغ دارید؟ او فقط عاشق جاه و مقام می باشد. او می گوید من حزب توده را از بین برده ام. او وقتی وزیرکشور بود لایحه غیرقانونی شدن حزب توده را به مجلس داده است. آخرآقا مگر تو نظامی بوده ای که این کاررا کردی؟ او می گوید الان دولت و ملت خیلی بهم نزدیك هستند. به خدا این حرفها درست نیست. کسی نیست بپرسد پس این همه شکایات چیست؟

دکتراقبال ادعای طبابت و سواد دارد درحالی که نمی تواند ده کلمه فرانسه را بدون غلط بنویسد. او یك مریض معمولی را نمی تواند معالجه کند. خود او پسر مقبل السلطنه است آن وقت پسردوله ها و سلطنه هارا می کوبد. او به پدرخور افتخار می کند درحالی من نگفته ام پسرامین الدوله هستم.

دکتراقبال هی می گوید من ثروت ندارم. او ۱۹ سال است مصدر کار می باشد و تا ماهی بیست هزارتومان هم حقوق گرفته است. راجع به خانه ای که می گویند من درپاریس دارم متعلق به یکی از بستگان من می باشد. ولی ایشان مادرزنش یك ویلا درحومهٔ پاریس دارد. من یك خانه درتهران و یکی درشمیران دارم، چون ایشان خیلی از اجاره نشینی می نالند حاضرم یك خانه به

ایشان بدهم که درآن بنشیند. دکتراقبال مرتب حضوراعلیحضرت می رسد و چُغلی می کند. دکتراقبال می گوید ثروتی ندارد پس دوهزارمتر زمین جنگل ساعی چیست؟ (این مطلب به کلی دروغ است.درنخست وزیری شاهد بودم که هنگام تقسیم اراضی جنگل ساعی ۳ هزارمتر زمین برای دکتراقبال درنظر گرفته شده بود ولی قبول نکرد)

* * *

دکتراقبال درجلسهٔ فرهنگیان که توسط محمد عبدالله گرجی نامزد نمایندگی از تهران تشکیل شده بود چنین گفت:

شنیده ام دکترامینی گفته است تو کی هستی که بتوانی مرا از آمریکاااحضارکنی؟ راست می گوید بنده ایشان را احضارنکرده ام چون ایشان کوچکترازآن هستند که من اورا احضارکنم. دکترامینی را معاون وزارت خارجه احضار کرد. اما چون مصالح عالیه مملکت ایجاب نمی کند، نمی توانم اسراررا فاش کنم. (عده ای معتقدند که علت احضار دکتر امینی دررابطه با کودتای نیم بند قرنی ودیدارهای پی درپی دکتر امینی و کندی ها بودکه گزارشات واصله موجبات نگرانی شاه را فراهم ساخت و موجب احضار اوشد. حرف دکتر امینی دربارهٔ تشکیل صندوق مشترك درآمد نفت هم بهانه بود) این که می گوید این دولت کاری نکرده و موضوع مالاریارا پیش کشیده، باید بگویم در دورهٔ رئیس الوزرائی من ۲۶ هزاردهکده برضد مالاریا سم پاشی شده و درحقیقت این بیماری ازبین رفته است. این که دکترامینی می گوید درخانه من بروی همه کس باز است درصورتی که هیچکس از خوان نعمت دکتراقبال بهره مند نشده است باید بگویم حقیقت این است که اگر والدهٔ بنده هم این ثروت را می گذاشت قول می دادم صدبرابرخوان نعمت او بگسترانم. ولی چه می شود کرد من نه ثروتی دارم و نه اندوخته و نه ارثی به من رسیده است.

این که گفته ام اگرکسی درانتخابات تقلب کند اوراشقه می کنم، این یك اصطلاح است و الا من اهل این نیستم که کسی را

شقه کنم.

❁ ❁ ❁

گزارش مورخ ۱۳۳۷/٤/۱٤ ساواك چنین است

چندنفر از منسوبین آیت الله بهبهانی درمنزل ییلاقی ایشان درنیاوران حضورداشتند که آیت الله ضمن صحبت از دکتراقبال نخست وزیر فوق العاده تمجید کرده و از توجه ایشان به شعائر مذهبی اظهاررضایت کرده و از این که روز عید قربان به آیت الله تلگراف کرده اند گفت این می رساند که نخست وزیر روح مذهبی دارد و به شعائر مذهبی احترام می گذارد. برعکس امیراسدالله علم عده ای را دورخود جمع کرده و اظهارمی دارد که علت عقب ماندگی کشور ماروحانیون و مذهب می باشد. آیت الله پسرش آقاجعفر رانصیحت کرده که از مخالفت بادولت اقبال دست برداشته لااقل سکوت کند.

❁ ❁ ❁

مسعود بهنود می نویسد: برای انتخابات دورهٔ بیستم مجلس شورای ملی شاه از پیش صحنه آرائی کرده بود. دکتراقبال و امیراسدالله علم که دررأس دوحزب ملیون و مردم قرار داشتند رهبری دوجناح اکثریت و اقلیت را برعهده گرفته اند. شاه محدودهٔ عمل هردو حزب را تعیین کرده بود اما حضور یك جریان سوم معادلهٔ شاه را بهم زد.

علی امینی که ازدوسال پیش پس ازبازگشت از سفارت آمریکا منتظرفرصت بودباسیاست آموخته ازقوام به یارگیری مشغول شد. در حالیکه شاه به انتخاب نیکسن بریاست جمهوری امیدداشت امینی تمام زندگی سیاسی خودرا روی کندی شرط می بست. او در زمان سفارت ایران در واشنگتن بااین سناتورجوان میلیونرزاده روابط ویژه ای داشت. وعده های کندی که جاه طلبی اش از دور پیدا بود

امیدواریهائی دردل امینی ایجاد کرده بود. امینی از همان واشنگتن سرناسازگاری باشاه را گذاشت و پس از برکناری از سفارت ومراجعت به ایران بدگوئی هایش از دربار افزایش یافت.

حضورامینی و گروهش که به منفردین معروف شده بودند تحرکی به وضع انتخابات داد که اختیار آن از دست شاه خارج بود. گروهی از درباریان و طرفداران سابق مصدق و کاشانی نیز با او همراه شدند. محمد درخشش رئیس باشگاه مهرگان و نمایندهٔ فرهنگیان نیز به جناح امینی پیوست. دکترامینی به سابقهٔ تحصیل درنجف به مراجع مذهبی نزدیك شد. جعفربهبهانی و جعفر کفائی نوادگان دو مرجع تقلید مشروطه خواه (سیدعبدالله بهبهانی - آخوندملاکاظم خراسانی) درگروه امینی به فعالیت پرداختند.

اصل کاربرتبلیغات بود. دکتراقبال یکی از نویسندگان برجسته یعنی دکترکاسمی را برای پاسخگوئی انتخاب کرد. علم نیز رسول پرویزی را به میدان فرستاد. امینی هم از سخندانی ارسلان خلعت بری وکیل زبردست دادگستری استفاده کرد.

دراین موقع با اشاره دکتر مصدق از تبعیدگاه احمدآباد اعضای شورایعالی جبههٔ ملی دوم نیز انتخاب شدند و جانب گروه امینی را گرفتند.

نتیجه این انتخابات پرسرو صدا موجب شد که رژیم نه تنها نتوانست نتیجه ای را که می خواست بگیرد بلکه دستاویز تازه ای به دست مخالفان داد تا مشروعیت آن را زیر سئوال ببرند. شاه ناگزیر شد که درجلسه مصاحبه مطبوعاتی ماهیانه خود از ترتیب انتخابات انتقاد کند.

خبرهائی هم که اردشیر زاهدی دربارهٔ وضع نامطلوب انتخابات درچین مقامات آمریکائی به اطلاع شاه رسانیده بود موجب شد که دربرکناری دکتراقبال از نخست وزیری تصمیم بگیرد.

* * *

با این طرز درمیان جنجال فراوان انتخابات تابستانی دورهٔ بیستم خاتمه یافت و حدود دویست نفر انتخاب گردیدند که اکثرآنها عضو حزب ملیون بودند. نگارنده پس از استعفا از معاونت نخست وزیر، روزها برای انجام کارها به نخست وزیری می رفتم و تازه هم به نمایندگی انتخاب شده بودم. یك روز دردفترانتظاردکتراقبال نشسته بودم که سناتور جم وارد شد و پس ازادای احترام به او باصدای بلند گفت این تلگراف را که داخل پوشه است بخوانید و ببینید چه اشخاصی انتخاب شده اند. تلگراف از اصفهان و منطقهٔ بختیاری بود که نوشته بودند ستاردلیری که ازمنطقهٔ بختیاری انتخاب شده سابقهٔ شرارت و زندان دارد و رأی محکومیت اوراضمیمه کرده بودند. گفتم او شوهر عمهٔ سپهبد بختیار است و با فشار ساواك انتخاب شده است. جم گفت به هرحال عضو حزب ملیون است و من هم نایب رئیس حزب هستم و آمده ام به دکتراقبال بگویم اگراقدامی نکند به اعلیحضرت خواهم گفت اینها باعث آبروریزی است. نباید اجازه بدهند اینها به مجلس بروند. موضوع انتخاب شیخ انصاری هم از نطنز سروصدای فراوان تولید کرده بود و رقیب او منوچهر ریاحی درمطبوعات سروصدای زیادی به راه انداخته و اوضاع روزبه روز علیه اقبال و حزب ملیون وخیم تر می شد. چون اکثرروزنامه نگاران یا به عنوان کاندیدا نامشان درلیست نبود و یا پس از معرفی انتخاب نشده بودند هرچه می توانستند به تشنج اوضاع کمك می کردند. درآن موقع اعلیحضرت جلسات مطبوعاتی ماهیانه باروزنامه نگاران داخلی و خارجی درکاخ مرمر داشتند. جریان به این صورت بود که هرکس هرسئوالی داشت آن را روی کاغذ می نوشت و به عباس مسعودی می داد و او بانگاهی به سئوالات نظرات خودرا می گفت و تقریباً اداره جلسات با او بود و برای طرح سئوالات با ایشان مشورت می شد. ولی خیلی ها بودند که بدون توجه به این امر هرچه می

خواستند مطرح می کردند. حاضرجوابی و اطلاعات عمیق شاه و تسلط کامل او به مسائل داخلی و خارجی تحسین همه را برمی انگیخت. گاهی هم جلسات با طرح سئوالاتی موجب بروز اشکالات می گردید، چنانچه سئوال عبدالرحمن فرامرزی دربارهٔ اسرائیل از آن جمله بود.

عصر روزپنجشنبه سوم شهریورماه ۱۳۳۹ دکترکاسمی با تلفن از من خواست که به خانه او درنیاوران بروم. وقتی به آنجا رسیدم دکتراحمد امامی نیز حضور داشت. دکترکاسمی گفت کارخراب شده و قراراست دکتراقبال از سمت نخست وزیری استعفا کند و خواسته است که دراین جلسه متن استعفانامه او تهیه شود. پس از مذاکراتی دکترکاسمی قلم به دست گرفت و استعفانامه را نوشت و پس از اصلاحاتی متن آن برای دکتراقبال فرستاده شد.

صبح روز شنبه پنجم شهریور ۱۳۳۹ جلسه مطبوعاتی شاه تشکیل شد و روزنامه نگاران به خصوص کسانی که درانتخابات شرکت کرده و توفیق نیافته بودند به شدت به دولت حمله کرده و مداخله ساواك و دولتی هارا درامر انتخابات مورد انتقاد قرار دادند. شاه گفت گزارشاتی که من دارم چنین نیست وانتخابات مثل ادوارگذشته بوده است. چون عمیدی نوری بیش از همه به امرانتخابات ومداخلات ساواك حمله می کرد، شاه گفت از شما می پرسم که انتخابات این دوره بادورهٔ قبل که شما وکیل شدید آیا فرقی داشت؟ اوگفت تفاوت زیاد بود دراین انتخابات ساواك رسماً در انتخابات دخالت کرد به همین جهت من از شرکت درانتخابات خودداری کردم.

نویسنده کتاب نیز دراین جلسه گفتم درهر انتخابات افرادی که پیروز می شوند انتخابات را صحیح دانسته و کسانی که شکست می خورند به اعتراض می پردازند. درمیان دوستان روزنامه نگار عده ای نامزد نمایندگی مجلس بوده اند که متأسفانه توفیق نیافته اند به همین جهت مخالفت می کنند. خوب است هیئتی تعیین

شده و به شکایات و اعتراضات رسیدگی کند. شاه هم گفت من از هرانتخابات شکایت زیادی می بینم. این انتخابات هم مثل انتخابات سایردوره هابوده و باید به وضع آن رسیدگی شود. من هم از این انتخابات راضی نیستم باید قانون جدید انتخابات تهیه شود تا ازهرگونه بی ترتیبی درانتخابات جلوگیری شود. این جلسه مطبوعاتی با حمله به دولت و مداخلهٔ دولتی ها و ساواك درامر انتخابات پایان یافت.

* * *

صبح روزدوشنبه هفتم شهریورماه ۱۳۳۹ دکتراقبال از هیئت دولت دعوت کرد که همه درکاخ نخست وزیری حضوریافته و جلسه هیئت دولت تشکیل شد و دکتراقبال گفت اراده ملوکانه براین تعلق گرفته که دولت دیگری زمام امور را به دست بگیرد از این جهت تصمیم به استعفا گرفته ام و متن اسعفانامه را خواند که چنین بود:

پیشگاه مبارك اعلیحضرت همایون شاهنشاه معظم و مفخم

بنا به اراده و اوامر همایونی سه سال و چهارماه با سمت رئیس دولت به خدمتگذاری اشتغال داشتم و دراین مدت آن طوری که لازمه صداقت و امانت و وطن خواهی و شاهدوستی بود درانجام وظایف کوشیدم و مسئولیت امور کشور رابرعهده گرفتم و براثر هدایت و ارشاد مدبرانه و خردمندانه شاهنشاه به انجام خدماتی توفیق یافتم. دولت انتخابات بیستمین دوره قانونگذاری راطبق قانون فعلی انتخابات درسراسر کشور جریان داد ولی به طوریکه درمصاحبه مطبوعاتی روز شنبه پنجم شهریور ۱۳۳۹ فرمودید (شاید اصولاً حق بود قبلاً مطالعهٔ بیشتری می شد که آیا قانون فعلی انتخابات ما امکان آن آزادی انتخاباتی که من میل داشتم نظیر کشورهائی مانند انگلستان، فرانسه، و آمریکا صورت گیرد درایران ما فراهم هست یا نیست. این انتخابات ازآنچه درسال ۱۳۳۰ انجام گرفت و هیچ انتخاباتی درهیچ دوره مشروطیت از لحاظ خرابی به پای آن نمی

تواند برسد بهتر بود.)

معهذا چنین استنباط نمودم که خاطرخطیر ملوکانه خشنود نیست و چون خاطر مبارك برای جان نثار درنخستین درجه اهمیت است، لذا استعفاء دولت را به پیشگاه مبارك تقدیم داشته و استدعای قبول دارد.

موقع را مغتنم شمرده و ازمراحم و الطاف ملوکانه درمدت خدمت سپاسگذاری می نماید. بدیهی است کماکان خدمتگذار صدیق برای شاهنشاه معظم و مملکت خواهم بود.

جان نثار - دکتر اقبال - نخست وزیر.

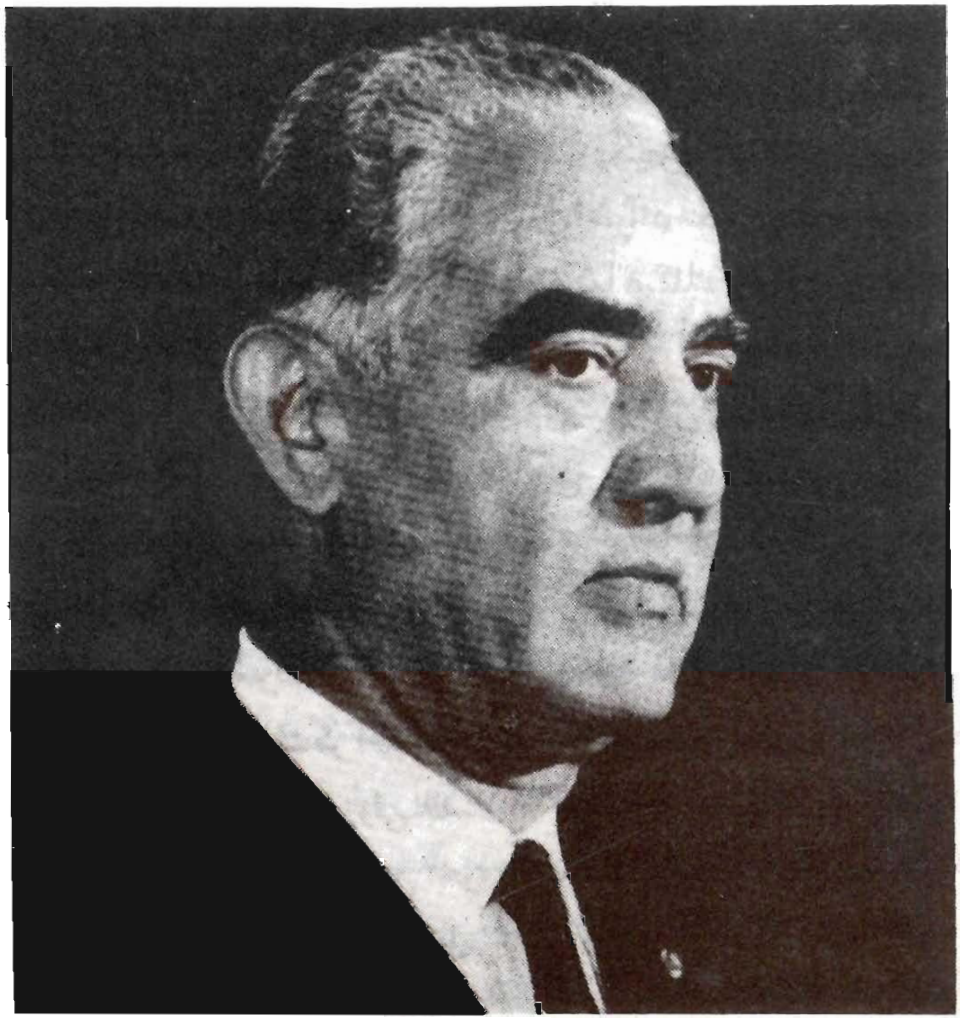

بعداز۴۰ ماه نخست وزیری دکتراقبال استعفاء کرد و دوستانش نشریه ای منتشرساخته و نوشتند: «مردی که پاك آمد و پاك رفت»

استعفای نمایندگان مجلس

پس ازکناره گیری دکتراقبال ازنخست وزیری

بعد از این که دکتراقبال متن استعفای هیئت دولت را خواند و جلسه هیئت دولت با تودیع وزراء و نخست وزیر پایان یافت دکتراقبال حضورشاه شرفیاب شد و با تقدیم استعفانامه عازم منزل گردید.

دکتراقبال در یك آپارتمان کوچکی درقسمت شمال دانشگاه تهران زندگی می کرد که از تهرانچی نامی که همسرفرانسوی داشت و درطبقه دیگر همان ساختمان می زیست اجاره کرده بود. همه روزه با تلفن با دکتراقبال صحبت می کردم و او درخانه به استراحت پرداخته بود ولی درروزنامه ها به او و دولت و حزب ملیون بشدت حمله می شد. مهندس شریف امامی هم که پس از او نخست وزیر شده بود با اینکه وزیر صنایع و معادن کابینه اقبال بود رابطه خیلی صمیمانه ای بین آن دو وجود نداشت. اکثر وزرای کابینه اقبال دعوت به کار شدند ولی شریف امامی نه تنها علاقه ای به دوام کار حزب ملیون نداشت بلکه مخالف هم به نظر می رسید. دکتر اقبال نظرش این بود که به کار دانشگاهی و پزشکی ادامه داده ضمناً در مقام رهبری حزب ملیون به فعالیت سیاسی پرداخته و به

کارهای حزب سر و صورتی بدهد. چندروز پس از استعفاء مرا خواست که به خانه ایشان بروم. وقتی به دیدارش رفتم خیلی ناراحت بود و می گفت شما می دانید که من چقدر زحمت کشیدم و با کار درست و صحیح و کوشش شبانه روزی به اداره امور کشور مشغول بودم ولی روزی که برای استعفا حضور اعلیحضرت رفتم ایشان گفتند «من قدر کار و زحمات شمارا می دانم ولی حالا وضعی پیش آمده که مصالح سیاسی اقتضا می کند استعفا بدهید ومسلماً خیلی زود این هیجان ازبین خواهد رفت وبازهم از وجود شما برای خدمت به مملکت استفاده خواهدشد. اگر من باشم می توانم طوفان های سیاسی را برطرف کنم وبرای همه به خصوص افراد پاك و درستی نظیرشما مجال خدمت هست ولی اگر من نباشم و دراین طوفان های سیاسی اساس مملکت ازبین برود دیگرجای هیچکدام از ماها اینجا نیست.»

دکتراقبال بیشتر از این جهت ناراحت بود که دراین چندروز که از نخست وزیری استعفا کرده بود اعلیحضرت مستقیم و غیر مستقیم از ایشان احوالی نپرسیده بود. تصادفاً درهمان وقت تلفن زنگ زد و معلوم شد از دربار است و اعلیحضرت می خواهند با او صحبت کنند. اعلیحضرت ضمن احوالپرسی و این که چندروز است استراحت کرده اید از ایشان خواستند که روزها به دفتر حزب رفته و به کار حزب سرو صورتی بدهد. ضمناً گفتند چون بررسیهائی که کرده ام به این نتیجه رسیده ام که مردم از وضع انتخابات ناراضی هستند و با این طرز مجلس آینده مجلسی نخواهد بود که انتظارش را داشتم به عنوان رهبر حزب از همه منتخبین بخواهید که از سمت خود استعفا بدهند. دکتراقبال گفت اتفاقاً الموتی اینجاست از اوخواهم خواست به حزب برود و ترتیب این کاررا بدهد.

از منزل دکتر اقبال یك سر به خانه ۱۰۹ خیابان کاخ (خانه دکترمصدق) که محل حزب بود آمدم وجریان را برای دکترکاسمی و دکترامامی نقل کردم. دکتر کاسمی گفت با این طرز تتمهٔ آبروی

حزب هم از بین رفت و بهترین دلیل دخالت دولت درامر انتخابات و سوء جریان آن می باشد. وسیله تلفن همه منتخبین خواسته شدند و جلسه ای در زیرزمین همان خانه که محل برگذاری سخنرانیها بود تشکیل گردید. همان روز هم پیامی از طرف اعلیحضرت انتشار یافت به این مضمون:

(چون مجلس شورایملی باید همواره مرجع محترم و با عظمتی باشد که بتواند وظایف خطیرخودرا با استحکام کامل انجام دهد، ممکن است جریانات اخیر از این لحاظ لطمه ای به حیثیت و شئون آن وارد آورده باشد و چون یقیناً نیت کلیه افراد و احزاب مملکت این است که نمایندگان ایشان درمجلس شورایملی مورد احترام کامل باشند، لذا مصلحت چنین به نظر میر سد که با دادن استعفای دسته جمعی مجال آن داده شود که انتخابات جدیدی بانهایت بی طرفی و بی نظری درسراسر کشور انجام گیرد.)

درآن جلسهٔ حزبی چند تن از ناطقین سخن گفتند. از جمله جهانگیر سرتیپ پورنماینده رشت که مردی فاضل و ناطقی متین است ضمن نطقی گفت حزب ملیون با اتکاء به اکثریت مردم درانتخابات پیروز شده و چهره های تازه ای به مجلس راه یافته اند که می توانند منشاء خدمات فراوان باشند ولی چون کارگردانهای مجلس و فئودال ها و متنفذین کنار مانده اند باجنجال و صحنه سازی کاری کرده اند که نشان دهند دولت درانتخابات دخالت کرده و نگذارند این مجلس به کار پردازد ودست به اصلاحات بزند. ولی ماچون به اصالت خود درانتخابات واقف هستیم و می دانیم اگرهروقت انتخاباتی انجام شود بازهم پیروز خواهیم شد، حال که شخص اعلیحضرت چنین مصلحت دیده اند ومصالح مملکت بالاتر از شغل و پست برای هرفرد ایرانی می باشد ماهم مقام رهبری ایشان را قبول داریم با این که اعتبارنامه نمایندگی خودرا دردست داریم ازاین سمت استعفا کرده و خودرا برای انتخابات بعدی آماده می سازیم. با این طرز اکثر شرکت کنندگان درجلسه قلم و کاغذ

به دست گرفته روی کاغذهای حزب ملیون چنین نوشتند: (نظر به مصلحت اندیشی شاهنشاه آریا مهر بدینوسیله استعفای خودرا از نمایندگی مجلس اعلام می داریم.) پس ازجمع آوری همه استعفانامه ها آن را در پاکت بزرگی نهاده و دراختیار دکتراقبال گذارده شد که از قرار معلوم همان وقت برای شاه فرستاد.

بعد ازظهر آن روز رادیو تهران چنین گفت: (امروز آن عده از اعضای حزب ملیون که درانتخابات اخیر پیروز شده بودند درمحل حزب اجتماع کرده و درپاسخ مصلحت اندیشی شاهنشاه آریا مهر ازسمت نمایندگی مجلس استعفا کردند. همچمنین گفته شد که اعضای حزب مردم هم که انتخاب شده بودند مستعفی گردیدند.)

❁ ❁ ❁

مطلعی می گفت وقتی شاه تصمیم گرفت که منتخبین بیستمین دوره قانونگزاری استعفا کنند نظر خودرا به دکتراقبال و علم رهبران دوحزب ملیون و مردم ابلاغ کرد. دکتراقبال از نمایندگان خواست که استعفا کنند ولی علم دیگر منتظر چنین تشریفاتی نشد و خود به وزارت اطلاعات اعلام کرد که نمایندگان حزب مردم هم به دنبال مصلحت اندیشی شاه از نمایندگی استعفا کرده اند. هرگز اوراق استعفائی از طرف نمایندگان آن حزب امضاء نگردید.

❁ ❁ ❁

با این طرز ماجرای انتخابات تابستانی پایان یافت. تنها کسی که ورقهٔ استعفانامه را امضاء نکرده بود امیرکیوان نماینده کارگران اصفهان بود. درانتخابات زمستانی دوره بیستم که دردولت شریف امامی انجام شده بود یك روز دراتاق سردارفاخر حکمت رئیس مجلس نشسته بودم که حائری زاده یزدی نماینده ادوار سابق همراه یك نفروواردشد و گفت آقای سردار ایشان امیرکیوان نماینده اصفهان برای دوره بیستم هستند که اعتبارنامه دردست دارند و می خواهند

به مجلس بیایند. سردارفاخر گفت آن انتخابات که بهم خورد و مجلس فقط می تواند به پروندهٔ کسانی رسیدگی کند که اعتبارنامه و پروندهٔ آنها از وزارت کشور برسد. حال افراد دیگری از اصفهان وکیل شده و درمجلس حضور دارند و نمی توانیم ایشان را به عنوان نماینده بپذیریم. حائری زاده گفت برای دورهٔ بیستم انتخاباتی انجام شده و ایشان هم باطی کلیه تشریفات قانونی اعتبارنامه ای از اعضای انجمن دردست دارند، حال اگرکسانی به میل خود استعفا کرده اند باید به جای آنها افراد دیگری انتخاب گردند، نه این که برای همه کرسیها و چون کیوان استعفا نداده حق شرکت درمجلس را دارد. سردارفاخر گفت شما خودتان سالهاوکیل مجلس بوده اید و می دانید برای هرانتخابات ازطرف اعلیحضرت فرمانی صادر می شود و وزارت کشور کارهارا انجام می دهد و نتیجه را با پرونده ها به مجلس گزارش می دهد. دراین اسناد و مدارك هیچ نامی ازکیوان برای نمایندگی اصفهان دیده نمیشود. حال ایشان درانتخاباتی که بهم خورده وحائز اکثریت بوده و اعتبارنامه دارند دیگر به مجلس مربوط نیست و بهتراست به وزارت کشور مراجعه کنند. با این طرزحائری زاده و کیوان از اتاق سردارفاخررفتند.

امیرکیوان را درسالهای اخیر درلندن دیدم می گفت من با گفتن سردارفاخرحکمت ازحق خود صرفنظر نکرده به مراجع قضائی ایران ومقامات جهانی مراجعه کرده ونامه نوشتم که من نماینده مجلس دردوره بیستم هستم و حق مرا تضییع کرده اند.

ولی البته با ادامه کار مجلس بیستم و شرکت نمایندگان آن دیگر گفته امیرکیوان اثری نداشت.

دکتراقبال بعدازکناره گیری از نخست وزیری مرتب به حزب ملیون می آمد و دراتاق (رهبرکل) دیدوبازدیدهائی داشت و تدریجاً گروههای مختلف به دیدنش می آمدند. گاهگاهی هم به دانشگاه می رفت و دربعضی از بیمارستانها به کارطبابت می پرداخت. تا اینکه دردولت شریف امامی انتخابات (زمستانی) دوره بیستم شروع

شد . دکتراقبال ازمشهد و کاشمر به نمایندگی مجلس انتخاب گردید ونمایندگی مشهدرا پذیرفت و مرتب درجلسات مجلس شرکت میکرد .
دکتراقبال درمقام رهبری فراکسیون ملیون همه روزه صبح زود به مجلس می آمد و دراتاق جلسه خصوصی با وکلا گفتگو می کرد ودرهمکاری بانمایندگان عضو فراکسیون نقش مهمی داشت . هنگاهی که به نمایندگی مجلس انتخاب گردید گروهی از اعضای حزب ملیون فکر کرده بودند که دکتراقبال نامزد ریاست مجلس می شود ولی او گفت چون سردارفاخرحکمت دوست من است چنین عملی را صحیح نمی دانم و ازهمهٔ اعضای فراکسیون حزب ملیون خواست که به سردارفاخر رأی بدهند و اورایاری کنند .
درآخرین روزهای حکومت شریف امامی ، دکتراقبال به سمت سفیرایران درانگلستان منصوب شد و درحالی که عازم سفربود ناگهان دکترامینی نخست وزیر گردید که به علت برکناری او از سفارت ایران درآمریکا درزمان نخست وزیری دکتراقبال بین آن دو روابط به شدت تیره شده بود . امینی درهمان روزهای نخست از دکتراقبال خواست که به جای انگلستان به مادرید برود و سفارت ایران دراسپانیارا قبول کند که دکتراقبال هم پذیرفت ولی ناگهان تصمیم دولت تغییر یافت که از دادن هرگونه سمت به دکتراقبال خودداری شود که به ناچار ازتهران به پاریس رفت . آپارتمان دواتاقه ای اجاره کرده بودودرآنجا به سر می برد وتاپایان حکومت امینی هیچگونه شغل و سمتی به اوپیشنهاد نشد بلکه روزنامه ها هم مرتب به دکتراقبال حمله می کردند و دولت وشخص امینی هم درهر نطق وخطابه ای نیشی به دکتراقبال ودولتهای قبل از خودش می زد .



درگذشت دکتر اقبال

تاروزی که دکتر امینی نخست وزیر بود دکتراقبال دراروپا بدون کارمانده و از نظرمالی وضع جالبی نداشت. درآپارتمانی کوچك باهمسر فرانسوی اش زندگی می کرد وهرکس هم که به دیدارش می رفت شخصاً دررا باز می کرد و دیدارها باپذیرائی مختصری برگذار می شد. دکتراقبال باتوجه به سوابق علمی اش برای تدریس به یکی ازدانشگاههای پاریس دعوت شده بود که اکثر روزها پیاده از منزل به دانشگاه می رفت و گاهگاهی هم هنگام پیاده روی با دوستان درخیابان های پاریس دیده می شد.

دربارهٔ تدریس دردانشگاه نیز دکترفرهاد رئیس دانشگاه تهران مطالبی گفت که موجب ناراحتی دوستان دکتراقبال گردید و به اومعترض شدند و چون دختر دکترفرهاد همسر پسر دکترامینی بود درگفته های خود با وجود دوستی با دکتراقبال تجدید نظر نکرد. بعداز برکناری دکترامینی از نخست وزیری وقتی علم نخست وزیرشد دکتراقبال با سمت سفیر کبیر سرپرست هیئت نمایندگی ایران درسازمان یونسکو شد و پس از مدتی کوتاه به سمت مدیرعامل و رئیس هیئت مدیرهٔ شرکت ملی نفت ایران منصوب گردید.

وقتی دکتراقبال به تهران آمد مورداستقبال عده زیادی از دوستان قرار گرفت و کارخودرا مثل گذشته از صبح زود درشرکت نفت آغاز کرد.

دکتراقبال با توجه به مشاغل مختلف و روابطی که باشاه داشت درحقیقت دولتی دردولت بود و وضع مستقلی داشت. با داشتن مشاغلی از قبیل ریاست نظام پزشکی و تعدادی مشاغل جنبی همه روزه عدهٔ زیادی به دیدارش می رفتند. درمیان ملاقات کنندگان بادکتراقبال افرادی از رؤسای انجمن های محلی، روزنامه نگاران، روحانیون و طبقات مختلف رجال دیده می شدند که دکتراقبال سعی داشت گره گشای کارآنها باشد و هرکس هم می خواست پیغامی برای شاه بفرستد و دسترسی نداشت به دکتراقبال متوسل می شد و او هم اقدام می کرد و پاسخ را می داد. من اکثراوقات اورا می دیدم وهمه روزه وسیلهٔ تلفن با او درتماس بودم و تا آخرین روزهای عمر بهترین روابط صمیمانه را با او داشتم. به همین جهت خیلی مسائل را برایم صاف و پوست کنده بیان می کرد. درآخرین روزهای عمر از دوموضوع خیلی ناراحت بود یکی نفوذ شدید چپی ها درسازمانهای مختلف مملکتی که می گفت این خطر مهمی برای رژیم سلطنتی است و حتی به عنوان رئیس هیئت امنای دانشگاه تهران این موضوع را صریحاً درحضور اساتیدی که درآنجا

حضورداشتند بیان کرد و گفت بدانید که وضع مملکت و رژیم درخطر است. موضوع دیگر عدم رضایت پزشکان کشور از دکترشیخ الاسلام زاده بود که مورد حمایت شدید هویدا ومقامات دربار به خصوص شهبانو فرح بود وخیلی عصبانی به نظر می رسید و چندبارهم خود من و دیگران وساطت کردیم ولی دکتراقبال حاضر نبود دکترشیخ الاسلام زاده را بپذیرد. می گفت پزشکان کشور با اوخوب نیستند و با سوابقی که دارد نمی دانم چرا این قدر از اوحمایت می شود. روش او موجب می گردد که پزشکان از رژیم ناراضی گردند و الا شخصاً چه نظری دارم.

چندروز قبل از فوتش دکتراقبال درمنزل بستری شده بود ومعلوم شد دچارسرما خوردگی شده است. فردای آن روز که به شرکت نفت آمده بود به من تلفن کرد و نزد ایشان رفتم. آثارکسالت باقی بود و گفت قدری حالم بهترشده و چون به سفیر رومانی وقت داده بودم به دفتر آمده ام و امروز چهارشنبه است، فردا و پس فردا استراحت می کنم و تاشنبه حالم خوب خواهد شد. از من خواست با چند تن از وکلای مجلس که به علت نطق دکترفلاح درکلوپ رتاری مورد حمله قرار گرفته بود صحبت کنم ومسئله رافیصله دهم. از قرار معلوم دکتر فلاح گفته بود که نفت فقط و فقط با اقدامات شاه ملی شده و دیگران کارمهمی انجام نداده اند که این گفته خیلی هارا ناراحت کرده بود. ساعت ۹ صبح جمعه دکترفلاح را پیداکردم و قرار شد صبح شنبه درشرکت نفت ملاقاتش کنم وموضوع را بررسی و برای فیصله دادن آن اقدام کنم. سپس ازمنزل خارج شدم. یك ساعت بعد وقتی به خانه مراجعت کردم گفتند مهندس ریاضی چندبارتلفن کرده کارفوری داشته است. وقتی تلفن کردم او هم که بادکتراقبال روابط صمیمانه ای داشت گفت از دکتراقبال چه خبر؟ گفتم روز چهارشنبه ایشان را دیدم قدری کسالت داشتند. پرسید امروز چه اطلاعی دارید؟ گفتم هیچ. گفت متأسفانه حالشان بهم خورده به اتفاق به منزل ایشان

برویم. بسیار ناراحت شدم و حس کردم انسان بسیار شریف و ارزنده ای از دست رفته است. متفقاً به منزل دکتراقبال که متعلق به شرکت نفت بود و درالهیه قرار داشت رفتیم. هویدا ـ آموزگار ـ برادران اقبال و خیلی از درباریها و مقامات شرکت نفت حضور داشتند که گفته شد امروز صبح دکتراقبال سکته کرده و درگذشته است. یکی از نزدیکان دکتر اقبال می گفت مثل همه روزه صبحانه راصرف کرد و به حمام رفته و به طورناگهانی درداخل حمام دچارسکته شده و با عجله خودرا به اتاق خواب می رساند و روی تخت می افتد و وقتی همسرش وارد اتاق می شود می بیند همان طور که دکتراقبال می خواست به آرامی چشم ازاین جهان فرو بسته است. چون مال و منالی هم از خود باقی نگذاشه بود هیچگونه نگرانی و ناراحتی درقیافهٔ او دیده نمی شد.

خسرو اقبال را درلندن دیدم. او می گفت دکتراقبال درآخرین روزهای عمر خیلی رنج می کشید. شاه با تمام وفاداری دکتراقبال به او بی مهر شده بود. دکتراقبال درحقیقت زجرکش شد. فوت ناگهانی اورا باید نوعی (وداع ناگهانی) به طور داوطلبانه تلقی کرد. خسرو می گفت که من هیچوقت باشاه موافق نبودم. یك روز به برادرم گفتم چرا این قدر نگران و ناراحت هستید؟ گفت دیگراین (بابا) حرف گوش نمی کند. از عاقبت مملکت و رژیم سلطنت می ترسم، خطررا دورسر(بابا) می بینم ولی خود او حس نمی کند. درشرفیابی اخیر درپایان گزارشات نفتی ام گفتم اگر اجازه بفرمائید مطلبی را به عرض برسانم. گفتند مطلب چیست؟ گفتم همه روزه درشرکت نفت بین ۵۰ تا ۶۰ نفر از طبقات مختلف را می پذیرم و مطالبشان را گوش می دهم و سعی دارم با تماس با مقامات مختلف مشکل آنهارا حل کرده و مردم را راضی نگه دارم. ولی اخیراًهرکس به من مراجعه می کند نه تنها ناراضی است بلکه یك حالت عصبانیت و عصیان دارد. ریشه آن را نمی دانم از کجاست؟ این نشان می دهد که گزارشات دقیق آن طوری که لازم است به

عرض نمی رسد که امرفرمائید جلوی عدم رضایتها گرفته شود. اعلیحضرت که منتظر چنین مطلبی نبودند گفتند این طور نیست. گزارشات به من می رسد ولی حالا بازمانی که شما نخست وزیر بودید وضع فرق کرده وبرای مردم خیلی کارشده و وضع زندگی مردم هم روز به روز بهتر می شود و شما هم باید به موقعیت زمان توجه داشته باشید. دکتراقبال گفت شاه از شنیدن این مطلب ناراحت شد و من هم دریافتم که نمی خواهد به این قبیل مطالب ترتیب اثر بدهد. من که عمری است با شاه کارکرده و نهایت صمیمیت و همکاری را دارم به این نتیجه رسیده ام که دیگر کارکردن با ایشان مشکل است. نه میتوانم کنار بروم و نه می توانم بادلگرمی به کار ادامه دهم.

خسرو اقبال گفت این غم دکتراقبال را روز به روز ناتوان تر می ساخت. درهفتهٔ آخر عمرش دچار مختصر کسالت قلبی شده بود. به دکتروهاب زاده مراجعه کرد. او گفت شمارا دقیقاً معاینه کرده ام ومعتقدم باید یك ماه استراحت کنید. شما یك پزشك حاذق و استادهمهٔ ماهستید و گفتن اینکه چه باید بکنید از طرف من زیادی است. اگرشما دکتراقبال نبودید و از پزشکی سررشته نداشتید همین الان شمارا درییمارستان بستری می کردم. سپس نسخه ای می نویسد و می گوید اگر از این دارو استفاده کنید خیلی مفید و مؤثر خواهد بود که دکتراقبال آن دارو راتهیه نکرد. دوروز بعد هم از کسالت قلبی اظهار ناراحتی می کند ولی به خانمش می گوید چیزی نیست با کمی استراحت بهبود خواهدیافت.

خسرو اقبال می گوید به من گفت روز پنجشنبه با من به مشهد بیائید تا درمراسم (غبارروبی) شرکت کرده و پس از زیارت حرم مطهر به تهران برگردیم. قبل از پنجشنبه دکتراقبال به من گفت شخصاً ازمسافرت منصرف شده ولی شما می توانید باخانم وهمراهان (خانم ها توران اقبال - مریم مقتدر - مریم اقبال) به این سفر بروید که من هم منصرف شدم ولی آنها با هواپیما به مشهد

رفتند وبه علت تراکم ابر، هواپیما نتوانست به زمین بنشیند و به تهران بازگشت. دکتراقبال به آنها گفت اشکالی ندارد روز یکشنبه باهم به مشهد می رویم. سپس به دکترولیان تلگراف می کند باتشکر از دعوت شما روز یکشنبه برای زیارت مرقد مطهر عازم مشهد خواهم بود. این همان یکشنبه ایست که جنازهٔ دکتراقبال به اتفاق بستگان و تعداد زیادی از دوستانش به مشهد برده شد و درمقبرهٔ خانوادگی ما دریکی از غرفه های کنار صحن به خاك سپرده شد. خسرو اقبال می گفت خانم اقبال اظهار داشت مطابق معمول همه جمعه ها ساعت ۷ صبح صبحانه صرف کرد و ساعت ۸ صبح به حمام رفت و با شامپو خودرا شست. ناگهان با عجله ازحمام با پوشیدن حوله خارج گردید و روی تخت افتاد و دیگر از جا بلند نشد. درحقیقت دکتراقبال با اطلاع دقیق ازکسالت قلبی خود به کارادامه می داد. وقتی هم برای باردوم دکتروهاب زاده اورا دید گفت قراربود شمااستراحت کنید. دکتراقبال گفت ای بابا چندروزی هم زیادتر عمر کردیم چه فرق می کند.زندگی و مرگ همه دست خداست، چندروز زیادتر یاکمتر فرق نمی کند. درحقیقت آدم (آه و دم) است و دریك لحظه ممکن است شعلهٔ عمرش خاموش شود. خسرو معتقد بود دکتراقبال به علت ناراحتی هائی که عمیقاً داشت خیلی ضعیف و لاغر شده بود و تعمداً رعایت سلامتی خودرا نمی کرد و به این صورت دنیاراترك کرد. وقتی قیافه اش را پس از مرگ دیدم چین و چروکها به کلی ازبین رفته بود مثل این که غم و ناراحتی را برای همیشه فراموش کرده بود.

* * *

نویسندهٔ کتاب اعتقاد ندارم که دکتراقبال عمداً سلامتی خودرا به خطر انداخته باشد. ناراحتی های او به صورتی نبود که بخواهد از زندگی دست بکشد. او به جاه و مقام و احترام به خود وشاه

ومملکت و مردم خیلی علاقه داشت ولی احتمال این که ناراحتیهائی موجب شده باشد که به سلامتی او لطمه بزند زیاد است. ولی او همیشه سالم و تندرست بود. اهل مشروب و سیگار و قمارو شب زنده داری نبود. درهمهٔ کارها نظم و ترتیب داشت.

❁ ❁ ❁

عبدالحسین مقتدر از دوستان خانوادهٔ اقبال می گفت (مونیك) دختر دکتراقبال با دختر من روابط بسیار صمیمانه ای داشته و دارند که خیلی ازمسائل را به هم می گویند. مونیك گفته بود به علت علاقه ای که به ساعت دارد، دکتراقبال درآخرین شب عمر خود ساعتی را به طور یادگار به من داد و گفت این را که خیلی مورد علاقه ات می باشد به تو می دهم که نزدتو باشد. پس از لحظه ای گفت این روزها دچار کسالت شده و از ناراحتی قلبی رنج می برم ولی اهل خوردن داروهم نیستم. چون به هرحال عمر دست خدا است ممکن است همین الان یا چندسال دیگر به هرحال عمرم تمام بشود. یك مطلبی دارم که باید به تو بگویم. من به این شاه خیلی خدمت کرده ام و خیلی هم به اوعلاقه دارم، این علاقهٔ قلبی من به خاطر زحماتی است که این شاه برای مملکت کشیده و خدمات زیادی انجام داده است. متأسفانه بعضی ها دراطراف او هستند که حسن نیتی ندارند. اگر خدای ناکرده یك مو از سراو کم بشود این مملکت بهم خواهد خورد. از روابط صمیمانهٔ خودباشاه همواره سپاسگذار هستم. اما چندروز قبل درنوشهر مطالبی را به شاه گفتم و یادآورشدم که وجودبعضی از اطرافیان و کارهایشان به زیان اعلیحضرت می باشد و مسلماً باید تصفیه شوند. شاه بالحن قدری تند گفت من به خوبی همه را می شناسم و بهتر است شما بروید و به کارهای خود برسید. من از این طرزبیان شاه خیلی آزرده شدم. اگر روزی جریانی پیش آمد که من دراین دنیا نباشم شما وظیفه دارهستید که به شاه بگوئید دکتراقبال همانطوریکه شما

درنوشهر به ایشان گفته بودید (رفت). مونیك می گوید من پس از درگذشت پدرم وقتی حضوراعلیحضرت رفتم شهبانو هم حضور داشت این جریان را گفتم که شاه از شنیدن آن خیلی ناراحت شد ولی دیگر کار ازکار گذشته بود.

* * *

یکی از نزدیکان دکتراقبال نقل می کرد که وقتی دکتراقبال درگذشت درحساب پس اندازش حدودپانصدهزارتومان وجه نقد وجود داشت که از بابت حقوق دریافتی او از شرکت نفت جمع شده بود. دیگرهیچ ثروتی از منقول و غیرمنقول درداخل وخارج نداشت. پس از فوتش اعلیحضرت دستور داد که خانه ای برای خانم فرانسوی اش درپاریس خریداری کنند که این خانه اکنون دراختیار همسردکتراقبال می باشد. جریانی که شاه بعداز فوت دکتراقبال یادآوری کرده بود مسئلهٔ کادوی یك میلیون دلاری ژاپنی ها بود که برای همسر دکتراقبال فرستاده بودند که دکتراقبال بلافاصله جریان را باشاه درمیان گذاشته و عین کادو به ژاپنی ها مسترد شده بود.

* * *

امیرنویدی که از همهٔ اسرار زندگی اوخبردارد می گفت آخرین بار روز چهارشنبه بود که دکتراقبال به شرکت نفت آمد و پس از این که دکترنبوی و دکتر معصومی قلب اورا معاینه کرده گفتند از هرجهت سلامت است و همان روز دکتراقبال شرفیاب شد ومطالبی را مطابق معمول هرهفته به عرض رسانید. ساعت نیم بعدازظهر، بعد از شرفیابی به دفتر خود بازگشت. اورا خیلی ناراحت و منقلب دیدم و با تأسف فراوانی گفت شاه ازمن خواسته است که تأسیسات شرکت کیش را برای شرکت نفت خریداری کنم. ولی من گفتم برای این کار بودجه و اعتباری نداریم و اساساً این تأسیسات به درد

شرکت نفت نمی خورد. اعلیحضرت خیلی ناراحت شد و گفتند مثل اینکه شما هم خیلی پیر شده اید و به مطالب توجه ندارید. از این گفتهٔ اعلیحضرت ناراحت شدم و انتظار نداشتم که پس ازآنهمه خدمات با من این طور رفتارکند. دکتراقبال دیگر پشت میز شرکت نفت ننشست و گفت صبح پنجشنبه هم به شرکت نخواهد آمد. دکتراقبال با وجود تعطیل پنجشنبه ها به شرکت می آمد و عده ای را می پذیرفت و بعضی کارهارا انجام می داد. با این طرز تمام ملاقات های او برای روزپنجشنبه لغوشد. من هم سفرکوتاهی به خارج رفتم که تلگراف به دستم رسید که دکتراقبال به رحمت ایزدی پیوسته است. با حالتی گریان عازم تهران شدم. امیرنویدی می گفت آنهائی که می گویند دکتراقبال به دنبال این برخورد بدباشاه خودرا از زندگی خلاص کرده و برنامه داور درباره او تکرارشده صحت ندارد. دکتراقبال فردی خداشناس و متوکل بود وشاید این روش غیر منتظرهٔ شاه دروضع روحی و مزاجی او اثر گذارده باشد.

* * *

روزنامهٔ اطلاعات در۱۳ دی ماه ۱۳۵٦ به مناسبت چهلمین روز درگذشت دکتراقبال چنین نوشت:

درگذشت دکتراقبال که بیش از ٤٠ سال مصدر خدمات مهمی بود و یادگارهای فراوانی ازخود به جای گذاشت، همه را متأثر کرد. او دردی ماه سال ۱۳۲۱ به معاونت وزارت بهداری رسید و سپس وزیر چند وزارتخانه شد. مدت ١٤ ماه استاندارآذربایجان بود که به علت مخالفت با دکتر مصدق ازکارکناره گرفته از جملهٔ شخصیتهای نیم قرن اخیربود که تقریباً درکلیه مقامات مملکتی خدمت کرد و درعرصهٔ علم و سیاست فردی شاخص، ممتاز، پاکدل، پاکدامن و درزمرهٔ خدمتگذاران به شاه وملت بود. عضویت او درمجامع عمومی و علمی و اجتماعی دلیل دیگری ازعشق وافر

او به خدمت بود. او دوستان فراوان و درعین حال دشمنان سرسختی هم داشت.

تیمسارصفاری درباره او چنین گفت: وقتی ازمشهد به تهران آمد وسیلهٔ برادربزرگترش علی اقبال با او آشناشدم که همکاری با او تاپایان عمرادامه داشت. او یگانه شخصیتی بودکه ۱۴ بار به مقام وزارت رسید. وقتی وزیرکشور بود من هم رئیس شهربانی بودم. درتماس شغلی به صفات وخلقیات او بیشتر آشنا شدم. مردی بود جدی باصفا نسبت به شاه و مملکت، یکی از وفادارترین رجال کشور بود. دربهمن ۲۷ پس از سوء قصد به جان شاهنشاه وقتی تصمیم گرفته شد که حزب توده غیرقانونی شود درآن روز کمترکسی جرأت این کارراداشت، ولی او با شجاعت بیشتر پشت تریبون رفت و لایحه غیرقانونی شدن حزب توده را تقدیم داشت.

دکتراقبال محبت مردم را درمسیر خدمتگذاری واقعی به خود جلب می کرد و دشمن کسانی بود که علیه شاه و وطن بودند. درزمان دکترمصدق وقتی خانه نشین شد با آنکه بارها وزیرشده بود حتی یك خانهٔ شخصی نداشت. دریك آپارتمان اجاره ای زندگی می کرد. وقتی اورا دیدم اشك از چشمانش جاری بود ومی گفت دارند مملکت را به سمت پرتگاه می برند. او گفت می خواهم حضورشاهنشاه بروم وحقایق را بگویم چون اینها حقایق را نمی گویند. خاطره دیگر از او درپاریس بود، یك شب دیر وقت به هتل محل اقامت من آمد، علت را پرسیدم گفت دلیل تأخیر، نداشتن پول تاکسی بود و پیاده آمدم. حقوق مرا قطع کرده اند و ادامه زندگی برایم مشکل شده است. من از اینکه یك خدمتگذار مملکت با آن مقام پرارج علمی درخارج مملکت دارای چنین وضعی است ناراحت شده درمراجعت به کشور مطلب را به علم گفتم و اوهم به عرض رسانید که به سمت سفیرایران و نمایندهٔ ایران دریونسکو منصوب گردید. مقصود این است که باداشتن آنهمه شغل و مقام تا بیکار می شد زندگی روزمره اش لنگ می گردید.

به همین جهت روز تشییع جنازه اش مردم از اوخیلی تجلیل کردند. درسفرهای هیئت دولت یك بار وقتی هواپیما درمعرض خطر قرار گرفت به روزنامه نگاران داخل هواپیما گفت شما خبرهای زیاد دربارهٔ سقوط دولت نوشتید حالا همکارانتان یك خبر واقعی دربارهٔ سقوط قطعی دولت و خود شماها منتشر می سازند. او تنها کسی بودکه ازخطرسقوط هواپیما نمی ترسید. روانش شاد که خوشنامی و صداقت و امانت ازاو به یادگار ماند.

❁ ❁ ❁

درباره ماجرای استعفای اقبال از استانداری آذربایجان درنشریات مختلف دیدم که جریان چنین بوده که دردولت دکترمصدق بدون کسب نظرازاستاندار، علی اصغراعتصام به سمت معاونت استانداری تعیین می گردد. اقبال او را نمی پذیرد و می گوید چون شما بدون موافقت من منصوب شده اید ازقبول شما معذورم. اعتصام هم جریان را به وزارت کشور گزارش می دهد و به دنبال آن دکتر اقبال استعفای خودرا حضوراعلیحضرت تقدیم می دارد نه دولت و اعتصام با کفالت کاراستانداری را اداره می کند.

❁ ❁ ❁

از دکتراقبال پس از فوتش خیلی تجلیل شد. شاعر باذوق ابوالقاسم حالت شعر مفصلی سرود که درروزنامه های وقت به چاپ رسید و چند بیت آن چنین است:

اقبال، آن چراغ فروزان زدست رفت
آن پرتو صداقت و ایمان زدست رفت
آن پایهٔ درستی و تقوی زپا فتاد
وآن مایه مروت و احسان زدست رفت
آن مرد راستین، که به مردانگی چنو
کم دیده بود دیدهٔ دوران، زدست رفت

دستی گره گشای خلایق زکارماند
پائی روانه در ره یزدان زدست رفت
اهل نیاز را ، درِ امید بسته شد
ارباب درد را ، ره درمان زدست رفت
بی هیچ دردو رنج ، فرو بست چشم وخفت
خوشبخت هرکه ، بدین سان زدست رفت
هم درجوار شاه خراسان بیارمید
چون با ولای شاه خراسان زدست رفت
در دهر ای دریغ ، که هرگوهر گران
مشکل به دست آمدو آسان زدست رفت .

درهشتم خرداد ماه سال ۱۳۵۷ وقتی شاه باشهبانو به مشهد رفتند درمقبرهٔ دکتراقبال دسته گلی نهادند و با این طرز ازخدمات اوتجلیل کردند .



ابوالقاسم حالت

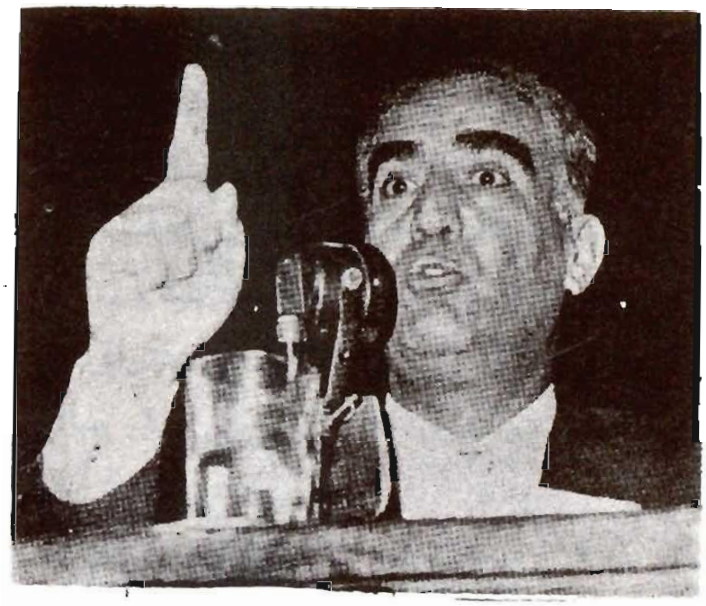



دکتراقبال می گفت من ۱٤سال ازدکترسیاسی جوانترهستم واگرعمر عمرطبیعی را درنظر بگیریم من ۱٤ سال ازاو بیشترزنده بوده و به دانشگاه خدمت خواهم کرد. تقدیرچنین بود که دکتراقبال ۱۳سال زودتراز دکترسیاسی درگذشت ودکترسیاسی درمجلس ختم اوشرکت نمود.

دکتر سیاسی و دکتر اقبال

دکتر سیاسی که سالها رئیس دانشگاه تهران بود و دانشگاه رابا اقتدار اداره می کرد درتمام مدتی که درایران بودم می دیدم که رابطهٔ بسیارنزدیکی با دکتراقبال داشت. دکتراقبال نیز دانشگاه را خوب اداره می کرد. او رئیس دانشگاهی بود که مأمورین انتظامی را ازداخل دانشگاه برداشت و علاوه برآن وقتیکه استادان دانشگاه رابه خاطر امضای نامه ای درمخالفت با قرارداد کنسرسیوم نفت برکنار کرده بودند به کار دعوت کرد. رابطهٔ دکتر اقبال تازمانیکه رئیس دانشگاه بود بااستاد ودانشجوخیلی خوب بود وبه کار دانشگاهی عشق می ورزید.

درلندن وقتی خاطرات دکترسیاسی راتحت عنوان (گزارش یك زندگی) خواندم از حملاتی که به دکتراقبال کرده بود ناراحت شدم، چون کراراً و مخصوصاً موقعی که دکترسیاسی رئیس هیئت امنای مدرسه عالی دختران بود و من هم عضو هیئت امناء می دیدم تا چه حد مراعات احترام دکتراقبال را می کرد و دکتر اقبال هم به عنوان اینکه دکتر سیاسی پیش کسوت دانشگاهیان بود به اواحترام زیادی می گذاشت.

دکترسیاسی درکتاب خودمی نویسد: دکتر محسن مقدم می گفت دکتراقبال به من گفته دانشگاه را خانه خود می دانم وعلاقه ام به این خانه نه تنها از دکتر سیاسی کمترنیست بلکه چون ۱٤ سال از اوجوانتر هستم اگرعمر طبیعی را درنظر بگیریم من حد اقل بعداز دکترسیاسی ۱٤ سال زنده بوده ودر دانشگاه خواهم بود.

اما می بینیم بازی تقدیر چیز دیگری رقم زده است. دکتراقبال درسال ۱۳٥٦ فوت کرده و دکترسیاسی درسال ۱۳٦۹ یعنی ۱۳ سال دیرتراز دکتراقبال درگذشته است.

منظوراین است که دکتراقبال در٦۹ سالگی و دکترسیاسی در۹٦ سالگی فوت کرده اند و هرگز نمی توان پیش بینی کرد که سرنوشت انسان چیست؟ یعنی به حساب دکتراقبال دکترسیاسی که ۱٤ سال از او بزرگتربوده می بایست زودتر فوت کند حال آنکه ۱۳ سال هم زیادتر از او عمر کرده است.

* * *

دکتر علی اکبر سیاسی درسال ۱۲۷۳ شمسی درتهران متولد شد و پس از پایان تحصیلات درمدرسه سیاسی به فرانسه رفت و به اخذ درجه دکترای ادبیات از دانشگاه سورین نائل شد.

پس از مراجعت به ایران فعالیت خودرا از استادی دارالفنون و دانشکده حقوق و دانشکده ادبیات آغاز کرد. دکترسیاسی برای توسعهٔ مؤسسات فرهنگی و تعلیمات اجباری کوشش زیادی کرد.

دکترسیاسی مدتی وزیرفرهنگ و وزیرخارجه و وزیر مشاور بود. بعداز تصویب قانون استقلال دانشگاه به سمت ریاست دانشگاه تهران انتخاب گردید و چهاردورهٔ متوالی از طرف شورای دانشگاه به ریاست انتخاب شد.

دکترسیاسی سال ها قبل با همکاری دکتر مشرف نفیسی ـ میرزاجوادخان عامری ـ اسمعیل مرآت ـ حسن شقاقی (کانون فرهنگی ایران جوان) را تشکیل داد که همیشه رئیس هیئت مدیرهٔ

آن بود .

دکترسیاسی بیش از ۱۲جلد تألیفات دررشته روانشناسی و مبانی فلسفه و علم اخلاق دارد .

دکترسیاسی خاطرات خودرا دردوجلد تنظیم کرده تحت عنوان (گزارش یك زندگی) که جلد اول آن چندسال قبل درلندن به چاپ رسیده ولی جلددوم کتاب مزبورهنوز انتشارنیافه است.

عده ای از اینکه دکترسیاسی با آن مقام علمی گروهی ازدانشگاهیان را مورد حمله قرار داده به او ایراد می گیرند مخصوصاً کسانی را که یا ریاست دانشگاه رابرعهده داشته اند از قبیل دکتر اقبال، دکترجهانشاه صالح و یا افرادی که قصد داشتند به ریاست دانشگاه تهران برسند مثل دکتر شایگان و...

دکتر سیاسی مدتها درانگلستان وآمریکا به معالجه خود پرداخت و زمانی طولانی به اغماء فرو رفت و سرانجام دره خرداد ۱۳٦۹ در۹٦ سالگی درتهران درگذشت.

بعدازفوت درداخل وخارج کشور مورد تجلیل قرارگرفت و یك آگهی تسلیت جامعهٔ دانشگاهی ایران به امضای دکترفضل الله رضا ـ دکتر علینقی عالیخانی ـ دکتر هوشنگ نهاوندی ـ دکتر احمد هوشنگ شریفی ـ دکتر قاسم معتمدی رؤسای پیشین دانشگاه تهران مقیم خارج از کشور منتشر گردید .

* * *

دکترسیاسی زندگی نامه خودرا چنین می نویسد:

گویا ۵ سال داشتم که باپسربچه ها بازی می کردیم.دیدم خانم خانمها می گوید (علی از همهٔ بچه ها خوشگلتره) وقتی به خانه رفتم و قدوبالای خودرا درآینه تماشاکردم و مادرم رسید موضوع راگفتم مرا درآغوش کشید و گفت (البته پسرمن از همهٔ بچه ها خوشگلتره)

خانه ما درته کوچه (مهدی موش) درپنجاه قدمی میدانی بود که

بعدها میدان شاهپور نام گرفت. درنزدیکی منزل عبدالرزاق بغایری زندگی می کردیم که مدرسهٔ خرد را تأسیس کرده بود. چون پدرم متعصب مذهبی بود نمی گذاشت مدرسه بروم و مادرم مرا به مکتب خانه شیخ محمدحسین نام گذاشت که او هم (عمه جزو) را دراختیارم نهاد. میرزا می خواند و ماهم دسته جمعی تکرار می کردیم. من گریه می کردم که به مدرسه بروم ولی پدرم نمی خواست اما سرانجام مراهم به مدرسه خرد گذاردند.

درخردسالی برای آخرین باری که بامادرم به حمام زنانه رفته بودم، زنی غول پیکر به مادرم گفت (این آقاماشاءالله بزرگ شده و دیگر نباید به حمام زنانه بیاد باید باآقاجانش به حمام مردانه برود. به مادرم گفتم این لولو چه می گوید. او گفت این خانم فلان السلطنه است ودیگرمرا به حمام زنانه نبردند).

درمدرسه خرد باعبدالله و نصرالله انتظام فرزندان انتظام السلطنه دوست شدم. دردرس فرانسه نمره اول را گرفتم. درآن وقت فقط دو مدرسه بود که فوق متوسطه داشتند (دارالفنون ـسیاسی) معلم فرانسهٔ من تأیید کرد که به مدرسه سیاسی بروم تا دروزارت خارجه به کار مشغول شوم. پدرم می گفت علی اکبر باید به مدرسه مروی برود ولی سرتیپ عبدالرزاق خان به پدرم گفت مرا به یکی از این دومدرسه بگذارد. سرانجام به مدرسه سیاسی رفتم که آن را میرزاحسن خان مشیرالدوله تأسیس کرده بود. ریاست مدرسه را محمدعلی فروغی به عهده داشت. انتظام الملك ـ منصورالملك ـ مترجم الممالك ـ شمس العلماء قریب ـ فاضل خلخالی ـ ادیب السلطنه سمیعی ـ میرزا هادی آشتیانی ـ دکتر ولی خان نصر ازجمله معلمان ما بودند. باخط واگن اسبی از منزل به مدرسه می رفتم. میرزاجواد عامری ـ علیرضاخان منصور ـ میرزا احمدخان شایسته ـ ابوالقاسم پوروالی ـ میرزا محمدعلی وارسته ـ میرزاعیسی خان بهنام ـ ابراهیم دهخدا برادر دهخدا از همکلاسی های من بودند. درامتحان محصلین اعزامی به اروپا که دویست نفر شرکت کرده

بودند نفر پنجم شدم. مادرم مخالف بود و می گفت مگر میگذارم تو را از من جداکنند. گفتم بعداز سه سال با تحصیلات عالی برمی گردم. مادرم گفت من هیچ، پدرت را چه می کنی که خواهد گفت به کشور کفار خواهی رفت. پدرم می گفت با تمام قوا نخواهم گذاشت به فرنگ بروی، بهتراست به همان مدرسه مروی بروی، بعد به نجف خواهی رفت ومجتهد خواهی شد. با ناراحتی نزد مادرم رفتم و گفتم اگر نگذارید به اروپا بروم بلائی سرخود می آورم، تریاك می خورم وخودرا می کشم. مادرم جریان را به پدرم گفت ولی بازهم گفت می رود فرنگ و کافر می شود. ولی مادر و برادرم رضایت پدررا جلب کردند. قرآن کوچکی به من داد و عازم اروپاشدم. همراه ۲۳ نفر از راه روسیه عازم پاریس شدیم. مرا به دانشسرا گذاردند که مثل سربازخانه بود. علاقه خاصی به زبان و ادبیات فرانسه پیدا کردم. پس از پایان تحصیل موضوع رساله خودرا انتخاب کردم و با وقوع جنگ اول جهانی به ایران بازگشتم و به معلمی دارالفنون مشغول شدم.

وقتی که کانون (ایران جوان) را تشکیل دادم رضاشاه ماراخواست و گفت این انجمن چه معنی دارد؟ اما وقتی مرامنامه را خواند و گفت من هم همین برنامه را دارم. گذشت زمان معلوم داشت که آن مرد بزرگ سخن به گزاف نگفته بود زیرا درمدت حکومتش تقریباً تمام مرام مارا به موقع اجرا گذارده است. ایران جوان تنها مؤسسه ایست که درایران نزدیك ۶۰ سال متوالی فعالیت داشته است. رضاشاه استبداد رأی داشت وکسی حق اظهارنظر دربارهٔ کارهای او نمی کرد.

مدتی بعد مترجم سفارت فرانسه شدم که قبل از من محمودجم و سرهنگ ریاضی بودند.

دربازگشت از سفردوم اروپا با روشن ملك دخترصمصام بختیاری ازدواج کردم (فرزندان دکترسیاسی عبارتند از ژاله - ایرج - بیژن - فریدون که همه تحصیلات عالی دارند).

هنگام ریاست تعلیمات عالیه قانون تربیت معلم و قانون تأسیس دانشگاه را تهیه کردم. در اداره تعلیمات عالیه مجتبی مینوی ـ حسین دها ـ ضیاءالدین ضیائی از جمله همکاران من بودند که تأسیس دانشسرایعالی به منظور تعلیم معلم جزو همین برنامه بود. با همکاری محمدعلی فروغی ـ غلامحسین رهنما ـ دکتر عیسی صدیق قانون تأسیس دانشگاه آماده شد.

(دکترسیاسی نام سیاسی را هنگام شاگردی درمدرسهٔ سیاسی به عنوان نام خانوادگی انتخاب کرده است) بیوگرافی مفصل دکتر سیاسی و کارهای او درکتاب (گزارش یك زندگی) چاپ شده است.

دکتراقبال و دکترفرهاد

از جمله مسائلی که خیلی دکتراقبال را ناراحت کرده بود مصاحبه دکترفرهاد رئیس وقت دانشگاه تهران بود.

دکترفرهاد با دکتراقبال از قدیم رابطهٔ دوستی داشت. دکتراقبال می گفت من از اعلیحضرت خواهش کرده بودم که دکترفرهاد رئیس دانشگاه شود که مورد قبول قرارگرفت و فرمان ریاست دانشگاه دکتر فرهاد چنین بود:

با تأییدات خداوند ـ متعال

ما ـ محمدرضاشاه پهلوی شاهنشاه ایران

نظر به استدعای جناب دکتر محمود مهران وزیر فرهنگ که به وسیله جناب دکترمنوچهر اقبال نخست وزیر معروض افتاده است به موجب این فرمان دکتر احمد فرهاد معتمد را به ریاست دانشگاه منصوب فرمودیم. شاه

به تاریخ سوم اردیبهشت ماه ۱۳۳۶ شماره ۲۳

وقتی دکتر اقبال به پاریس رفت و ایام بی کاری و تبعید رامی گذرانید دانشگاه سوربن دکتراقبال را دعوت کرده بود که برای

تدریس به دانشگاه مزبور برود. روزنامه صبح امروز عکس دکتر اقبال را با لباس استادی دانشگاه و این خبررا منتشرساخت که دکترفرهاد درپاسخ گفت (دکتراقبال دردانشگاه سوربن سمت استادی ندارد فقط چند کنفرانس درآنجا داده که آن را نمی توان استاد دانشگاه سوربن دانست) البته دکتراقبال به این گفته پاسخ داد و تأثر او از این جهت بود که دکتر فرهاد که دخترش عروس دکتر امینی بود به علت این رابطهٔ فامیلی،دوستی با اورا فراموش کرده و این دعوتی را که دانشگاه سوربن از دکتراقبال کرده تا دردانشگاه تدریس کندمنکر شده است. بعدا دکتراقبال متن دعوت نامه دانشگاه سوربن را فرستاد که در روزنامه ها چاپ شد.

❁ ❁ ❁

دراین جلدازکتاب ازدکترکاسمی استاد دانشگاه یادشده و اشاره کردم که خیلی خوب می نوشت و اشعار روان و محکمی می سرود.
برای نمونه چند بیت ازشعر(مادر) او نقل می شود.

مادرا روح مهت روح وروان است مرا — مهر تو قوت جان است مرا
دل دراندیشه توگنج نهان است مرا — یك نگاه تو به از هر دو جهان است مرا
فارغم باتوزهرخوب و بد،ای پاك سرشت — زیر پای تو نهادست خدا باغ بهشت
ای مهین مادرم، ای خاك رهت افسرمن — سایه لطف تو کوتاه مباد از سر من
آنچه دارم همه از دولت پاینده تست — دیده ام نور ور از چهره تابنده تست
همه آثار وجودم زوجود تو بود — به خدا بود من از پرتو بود تو بود

نکته هائی از زندگی دکتر اقبال

دکتراقبال هم مثل هرانسانی صفات خوب ونقاط ضعفی داشت که برای شناسائی نخست وزیران و مقامات ایرانی بایدهرنکته ای از زندگی آنان درتاریخ ثبت شود.

نویسندهٔ کتاب چون سالیان درازجزو همکاران و از دوستان نزدیك دکتراقبال بودم و درزندگی سیاسی حقی بزرگ به گردن من دارد و چون تحت تأثیر پاکی و درستی فوق العادهٔ او قرار داشتم طبعاً ممکن است بعضی ها بانظرمن موافق نباشندولی صراحتاً می توانم بگویم پاکی دکتر اقبال و بی علاقگی او به مال دنیا نمونه بود. با همان حقوق ماهیانه زندگی می کرد و حتی مقداری از آن راهم به افراد مستحق می بخشید. این روش درهمهٔ مشاغل خصوصاً درنخست وزیری و شرکت نفت به چشم می خورد.

مخالفین دکتراقبال به او ایراد می گرفتند که یك استاد برجسته دانشگاه با آن مقام علمی که دارد چرا درنامه ها وتلگرافات خود به شاه از کلمات (جان نثار - چاکر) و امثالهم استفاده می کرد که این ازشأن و مقام او می کاست. یکبار موضوع را به دکتراقبال گفتم اظهارداشت من این نظررا تأیید می کنم ولی باید بگویم دربار

تشریفاتی دارد که اگر بادربار تماس دارید باید آن را رعایت کنید. بوسیدن دست شاه و کلماتی از این نوع جزو تشریفات دربار می باشد. به خصوص این شاه که سوء ظن دارد. وقتی شما از محضرش مرخص می شوید نفربعدی شرفیاب می گردد ومطالبی به عرض می رساند که ممکن است موجب افزایش سوءظن شود. باید تشریفات دربارا رعایت کرد تا ازاین تشدید سوء ظنها مصون ماند.

گروهی می گفتند دکتراقبال قیافهٔ متفرعنی دارد. وقتی با افراد صحبت می کند سرخودرابه حالت تکبر بالا می گیرد و این خوش آیند خیلیها نیست. این موضوع راهم به دکتر اقبال گفتم. اظهارداشت من از بعضی اشخاص خوشم نمی آید و نمی توانم تظاهر به دوستی با آنان بکنم. این طرز برخورد من با آنهاست درحالی که با دوستان ونزدیکان خود چنین نیستم.

نویسنده تأیید می کنم که دکتر اقبال بادوستان و افراد مورد اعتماد خود خیلی صادق و مهربان بود وهمکاری با او انسان را به کارو فعالیت زیادتر تشویق می کرد. چون راستگو وقدرشناس بود. افراد مورد اعتماد خودرا حمایت می کرد.

دکتراقبال همیشه درخانه اجاره ای زندگی می کرد و هیچگاه دنبال خرید خانه و اشیاء لوکس و تفننی نبود. او می گفت هرگز احتیاج به خانه ندارم و مایل به حفظ ونگهداری عتیقه و اموال لوکس هم نیستم. شما اگر یك تابلو گران قیمت رادرخانه خود نگه دارید همواره نگران آن هستید که مبادا دزدببرد درحالی که من هروقت بخواهم تابلوهای گرانقیمت را ببینم به موزه ها می روم و از دیدن تابلوها هم لذت می برم

❁ ❁ ❁

درجلد هفتم اسناد سفارت آمریکا دربارهٔ دکتراقبال چنین نوشته شده است:

دکتراقبال که دارای دکترای پزشکی می باشد ذاتاً یک سیاستمداراست. اگرچه زبان فرانسه را خیلی عالی صحبت می کند اما دانش زبان انگلیسی او محدود می باشد ولی علاقه دارد که نشان دهد موضوع را می فهمد. ازآنجائی که ایران وزیرنفت ندارد اقبال به عنوان رئیس شرکت ملی نفت ایران چنین نقشی را درسطح گسترده ای ایفا می کند. با این که یک نفتگر حرفه ای نیست ولی نقش وزیر نفت را به خوبی انجام می دهد و به نظر می رسد که به اندازهٔ کافی از منافع نفتی ایران دفاع می کند. خوشبختانه اقبال اساساً فردی محافظه کار می باشد و مایل است که پارا از گلیم خود فراتر نگذارد. به هرصورت به عنوان یک سیاستمدار خوب وفاداری اوبه شاه مشخص است. بنا براین شاید کمتر مایل باشد که یک تکنوکراتی باشد که دربارهٔ مطالبی حرف بزند که مخالف عقاید یا تمایلات شاه باشد.

موافقین علل موفقیت دکتراقبال را درسحرخیزی وپشتکار ونظم وترتیب ودرستی او می دانند. هرکاری به او سپرده می شد ساعت ٦ صبح پشت میزش بود. همه می دانستند که بادکتراقبال درباره امور مالی نمی شد صحبت کرد زیرا اعتنائی به پول و ثروت نداشت. هرکس به او نامه می نوشت نامه را می خواند و به نامه ها پاسخ می داد. نسبت به شاه وفاداربود و خانوادهٔ پهلوی او را از وفادارترین شخصیت ها می دانستند. باحزب توده و کمونیستها خیلی مخالف بود و با دادن کارهای مهم به آنها مخالفت می کرد و می گفت اینها موریانه وار پایه های سلطنت را سست خواهند کرد.

مخالفین می گفتند حمایت خانوادهٔ پهلوی عامل اصلی موفقیت دکتراقبال بود و همین حمایت ها موجب شد که سرانجام دختر دکتراقبال به عقد شاپور محمودرضا درآید و پس از جدائی از او به عقد شهریار شفیق پسر اشرف پهلوی درآمده و اقبال را از هرجهت جزو خاندان سلطنت پهلوی به حساب می آورند. مخالفین به بعضی از نزدیکان دکتراقبال ایراداتی داشتند و می گفتند صحیح

است که خوددکتراقبال درامورمالی هیچگونه دخالتی نداشت ولی برخی ها از نزدیکی به او و امضاهای او بهره برداری می کردند مخصوصاً درزمان ریاست شرکت ملی نفت که خیلی از پولسازان آنجارا قبله خود می دانستند. دکتراقبال به همان اندازه که به پول وثروت بی اعتناء بود به شغل و پست و نشان ومدال خیلی علاقه داشت. به همین جهت مشاغل جنبی او خیلی زیاد بود. علاوه برنشان های ایران ازخیلی ممالك نشان ومدال داشت و درهرسفری هم که به خارج می رفت برتعداد این نشان ها اضافه می شد.

دشمنان دکتر اقبال می گفتند او درداخل ایران خانه نداشت ولی درخارج خانه و آپارتمان دارد درحالی که وقتی دکتراقبال درگذشت معلوم شد از تتمه حقوق او درشرکت نفت رقمی حدود ۵ میلیون ریال درحساب های او بود و هیچ کجای دنیا خانه ای نداشت.

* * *

دکتراقبال سه دختر دارد که یکی همسر یك دکتر سویسی است که درزوریخ زندگی می کند. دیگری که همسر شهریارشفیق بود با دوفرزندش درآمریکا زندگی می کند و دختر دیگر هم درواتیکان مانده و همسری اختیار نکرده است. همسرش با اینکه فرانسوی است اهل تجمل نبود و کراراً می گفت تعجب می کنم چرا بانوان ایرانی اینهمه به تجمل اهمیت می دهند خصوصاً دربارهٔ خانه و درلباس پوشیدن و درجمع آوری جواهرات...

دکتر اقبال هیچگونه اعتیادی نداشت. نه مشروب می خورد و نه باورق بازی می کرد و نه سیگار می کشید. حتی المقدور می کوشید شبها ساعت ۱۰ بخوابد و ۵ صبح برای رفتن به کار روزانه آماده گردد. درجلسات شب نشینی و میهمانی های رسمی هم قبل از نیمه شب ازشاه اجازه می گرفت و از میهمانی می رفت. هیچگاه با همسر فرانسوی اش درمیهمانی های بعد از نیمه شب دیده نشده

است.

دکتراقبال مرد مذهبی نبود ولی با دراویش گنابادی رابطهٔ نزدیکی داشت و خودرا از آن گروه و سلسله می دانست، ولی خدا پرست بود و توکل عجیبی داشت و درمشکلات از خدا کمك می خواست. درهمهٔ پروازهای داخلی با هواپیماهای کوچك و خطرناك می گفت باید به خداوند تکیه داشت به همین جهت از هیچ حادثه ای نمی ترسید.

دکتر اقبال که یك بار درمجلس درپاسخ دکتر پیرنیاگفته بود دربارهٔ جواب استیضاح منتظرم که اعلیحضرت از سفرمراجعت کنند تا پاسخ را بدهم اقدام او اثربدی کرد و می گفتند نخست وزیر طبق قانون اساسی و قوانین مملکت درمقابل مجلس مسئول است و این کار ربطی به شاه ندارد. اومعتقد بود که درایران باید شاه را نگه داشت و وجودشاه را برای حفظ یکپارچگی مملکت ضروری می دانست و معتقد بود که باسیستمی که شاه درکشور قدرت داشته باشد می توان کاری انجام داد و الا کشور به سوی هرج و مرج می رود. وقتی دوستان به او تذکر دادند که این گفته اش درمجلس اشتباه بوده می گفت عقیده من این است که باید شاه مقتدرباشد.

دکتر اقبال بعداً به استیضاح پاسخ داد و ازمجلس رأی اعتماد گرفت.

متن استیضاح چنین بود:

ریاست محترم مجلس شورایملی

برطبق اصل ۲۷ و ٤۲ قانون اساسی دولت جناب آقای دکتراقبال را به مناسبت گران کردن قیمت نفت و بنزین و سیاست اقتصادی و مالی دولت استیضاح می کنم.

خواهشمنداست به جناب نخست وزیر اطلاع فرمایند برای پاسخ به استیضاح این جانب درمجلس شورا حضور یابند. دکتر حسین پیرنیا.

صورت مذاکرات مجلس ۲۸ /۱۳۳٦/۹

❁ ❁ ❁

دکتراقبال دوبار گرفتارحادثه ای شد که ممکن بود به مرگ او منتهی گردد. یك بار درتصادف اتومبیل بایك امریکائی و بار دیگر هنگامی که دردانشگاه اتومبیل اورا آتش زدند.

سالنامهٔ دانشگاه تهران چنین نوشته است: ساعت ده ونیم صبح روز جمعه ۳۵/۷/۷ جیپ شماره ۱۵۱۰۲مستشاری ارتش به رانندگی (ویلیام وست) گروهبان آمریکائی باسرعت از جاده پهلوی به طرف شهرمی آمد که دراثرخارج شدن فرمان اتومبیل ازدست راننده با اتومبیل شماره ۱ وزارت دربار که آقای دکتراقبال وزیردربار و رئیس دانشگاه درآن قرار داشت تصادف کرده است. رانندهٔ دربار و راننده جیپ مجروح شده وچند شیشه شکسته به صورت دکتراقبال اصابت کرده است.

دکتراقبال بعد از واقعه به خبرنگاران گفت وقتی برای شرکت درمراسم بازدید شاهنشاه عازم کوی کارگران ونك بوده و درصندلی عقب اتومبیل مشغول مطالعه روزنامه ها بودم ناگهان صدائی مانند بمب به گوشم خورد و به سمت جلوی اتومبیل پرتاب شدم. درحالیکه خون ازبینی ام جاری می شد از اتومبیل خارج شده دیدم جیپی با اتومبیل من تصادف کرده است. محمودجلیلی نماینده مجلس رسید که گفت به بیمارستان برویم ولی صبر کردم تاراننده مجروح رابه بیمارستان منتقل کنند و با همان حال عازم کاخ اختصاصی شده سپس با اتومبیل اعلیحضرت برای شرکت درمراسم رفتم. طرف چپ پیشانی ام مجروج شد و زانوی چپم نیز ورم کرده است. سرعت جیپ ۷۵ کیلومتر بود که معمولاً دراین تصادف نباید کسی جان سالم بدر می برد.

واقعه دیگر که درزمان نخست وزیری شریف امامی اتفاق افتاد آتش زدن اتومبیل دکتراقبال دردانشگاه تهران بود. همان محلی که دکتراقبال به آن عشق می ورزید وخدمات زیادی به دانشگاه انجام

داده بود . جریان چنین بود که دکتراقبال از خانه اش که چندقدمی دانشگاه بود اغلب روزها پیاده به دانشگاه می آمد . تصادفاً آن روز برای معالجه دندان خودبا اتومبیلی که از دربار دراختیار او گذارده شده بود به دانشگاه تهران می آید تا نزد دکترسیاح رئیس دانشکده دندان پزشکی که از دوستان نزدیك او بود برود . چند تن از دانشجویان که درسازمان های چپی و جبههٔ ملی فعالیت داشتند درصدد برمی آیند که مزاحمتی برای دکتراقبال فراهم کنند . تعدادی دانشجو ازدانشکده های مختلف به خصوص دانشکده فنی راخبر می کنند تا سروکله دکتراقبال پیدا می شود به سوی اورفته بافریاد (غلام جان نثار) به او حمله می کنند . دکتراقبال به سرعت به اتاق دکتر سیاح و دانشکده دندان پزشکی رفته و ازدردیگر دانشگاه خارج می گردد . دانشجویان به خصوص اعضای حزب توده ازفرصت استفاده کرده اتومبیل اورا آتش زده وبا شکستن شیشه ها و مضروب کردن مقامات دانشگاهی و شکستن میزها و صندلی ها وضع را طوری مختل می کنند که مقامات انتظامی ازترس خطرانهدام دانشگاه وارد محوطه شده پس از زدوخورد شدیدی امنیت در دانشگاه برقرار می گردد . مقامات دولتی می گویند اگر نیروهای امنیتی دخالت نمی کردند کشتار وخسارات فراوانی روی می داد .



این عکس چندی قبل از استعفای دکتراقبال از نخست وزیری گرفته شده است. مهندس اشراقی ـ دکتر کاسمی و نویسندهٔ کتاب نیزحضوردارند. درآن روزها دکتر اقبال نمی دانست جانشین او برای نخست وزیری شریف امامی است.



شریف امامی و توانن سیاست خارجی درایران

استعفای ناگهانی دکتراقبال موجب شد که مهندس شریف امامی وزیرصنایع و معادن کابینه به سمت نخست وزیر منصوب گردد.

باتوجه به علاقهٔ شاه به فعالیت احزاب، احتمال داده می شد یکی از وزرای کابینهٔ دکتر اقبال که عضو حزب ملیون بوده به نخست وزیری انتخاب گردد، ولی باروی کارآمدن شریف امامی معلوم شد که دیگر کاراحزاب پیشرفتی ندارد. با کنار گذاردن چندتن از وزرای عضو حزب ملیون تأییدگردید که نخست وزیر جدید نه تنها رابطه ای با احزاب ملیون و مردم ندارد بلکه اصولاً طرفدارتقویت آنها هم نمی باشد. با این که دکتر اقبال و علم از نزدیکان شاه بودند و همه روزه برای اداره امورحزب دردفترخود حضور می یافتند ولی نخست وزیر تازه میانه ای با آن دوحزب نداشت.

* * *

مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی درجلد دوم (ظهور و

سقوط سلطنت پهلوی) با استفاده از اسناد منتشره ساواك و سفارت آمریکا دربارهٔ مهندس شریف امامی چنین می نویسد:

جعفر شریف امامی فرزند حاج محمد حسین نظام الاسلام است که در۲۷ خرداد ۱۲۹۱ درتهران متولد شد. پدراو از روحانیون دوران قاجاربود که از ناصرالدین شاه لقب (معتمدالشریعه) و از مظفرالدین شاه لقب (نظام الاسلام) رادریافت داشت. جد پدری شریف امامی میرزا ابوطالب اصفهانی روحانی معروف قرن سیزدهم هجری بود و نسب مادری شریف امامی به حاج ملاهادی مدرس تهرانی صاحب شرح کبیر می رسد.

جعفر شریف امامی تحصیلات متوسطه رادرایران انجام داد وبرای تکمیل تحصیلات به سوئد و آلمان رفت و آخرین مدرك تحصیلی خودرا دررشته برق کسب نمود. هنگام معاونت راه آهن دولتی توسط متفقین دستگیر و به اراك تبعیدشد.

مهندس شریف امامی درحکومت قوام مدیر عامل بنگاه آبیاری شد و دردولت رزم آرا به وزارت راه رسید و دردولت زاهدی مدیرعامل سازمان برنامه و درسال۱۳۳۳ به سناتوری تهران انتخاب گردید.

شریف امامی درمجلس سنا از معدود مخالفین قراردادنفتی کنسرسیوم و الحاق ایران به پیمان بغداد بود.

شریف امامی دردولت اقبال وزیر صنایع و معادن گردید.

* * *

مسعود بهنود می نویسد: تنها کسی که تصور نمی رفت دربحران تابستان ۱۳۳۹ به صدارت برسد مهندس شریف امامی بود. متخصص جدی و پرکاری که رزم آرا اورا ازبنگاه آبیاری به کفالت وزارت راه منصوب نمود. انتخاب شریف امامی واکنش شاه درمقابل عوارض وابستگی به آمریکا بود زیرا دردولت اقبال گروهی ازجوانان طرفدار آمریکا به کاردعوت شدند، شاه چون می خواست

تعدیلی درسیاست خارجی به عمل آورد شریف امامی را که به عنوان نماینده (خط سوم) درصحنه سیاست مملکت شناسانده شده بود انتخاب کرد که درآن شرایط بهترین انتخاب بود. با این طرز (بچه های وارن) هم از کارها برکنارشدند.

با روی کارآمدن شریف امامی از وابستگی به آمریکائیها کاسته شد. خروشچف درتلگراف تبریك خود به عنوان شادمانی نخست وزیر جدیدرابه مسکو دعوت کرد و شریف امامی هم دعوت راپذیرفت. درهمین موقع ملکه الیزابت به ایران آمد. شاه مایل نبود امپراطوری بریتانیا را ازخود برنجاند. شریف امامی روابط اقتصادی با آلمان را توسعه داد. نمایشگاه صنایع آلمان درایران دایر شد. (ارهارد) معاون وجانشین ادنایر به ایران آمد. دولت امنیت سرمایه گذاری آلمان را تضمین کرد. ارهارد گفت (ایران به صنایع سنگین نیازی ندارد و باید کشاورزی خودرا توسعه دهد) این نشان می داد که سیاست بن درمورد کشورهای جهان سوم باسیاست آمریکا هم آهنگ می باشد. دوماه پس ازروی کارآمدن شریف امامی همسرسوم شاه پسری به دنیا آورد. مردم تولد نوهٔ رضاشاه راباجشن و شادمانی پذیراشدند. شاه دراین زمان بهترین روابط را با روحانیون داشت. شاه از بیماری آیت الله بروجردی بهره گرفت و به دیدارآیت الله رفت.

تشنج دردانشگاه

درنخستین ماههای حکومت شریف امامی تشنجاتی دردانشگاه به وجود آمد. با اینکه دکتر فرهاد رئیس دانشگاه هیچگونه فعالیت سیاسی نداشت ولی چپی ها و وابستگان به جبههٔ ملی می کوشیدند نظم دانشگاه را بهم بزنند.

بعد از آتش زدن اتومبیل دکتراقبال درداخل دانشگاه چون محیط داخلی دانشگاه با ناآرامیهای فراوانی همراه بود نیروهای نظامی وارد دانشگاه شدند که رئیس دانشگاه به شریف امامی چنین نوشت:

پیرو مذاکرات امروز درساعت ۱۱ صبح سربازان و چتربازان، دانشگاه تهران را اشغال کردند. هیچ دلیلی دردست نبود که نظامات و آئین نامه دانشگاهی نقض شود. پس از حمله به داخل دانشگاه سربازان بدون فرق و تفاوت یکسان به دانشجویان دختر و پسر حمله کردند. دانشجویان بسیاری رابه قصد کشت مضروب نمودند. من هیچگاه ندیده و نشنیده ام تا این حد بی رحمی وسادیسم وخشونت وخرابکاری از ناحیه قوای دولتی اعمال شود. بعضی از دختران را سربازان درتالارهای درس دانشگاه ازاله بکارت کردند.

هنگام سرکشی دربناهای دانشگاه صحنه هائی نظیر هجوم قشون وحشی به خاك دشمن را دربرابر چشمانم مجسم ساخت. کتابها پاره شده و نیمکت های درس شکسته و خرد شده بود و عمل خرابکاری سربازان که به دانشجویان غیرمسلح حمله کرده بودند فجیع بود بدون اینکه افسران آنان را منع کنند ودرجلوگیری ازاین اعمال دخالت کنند ، حتی بیمارستان دانشگاه ازخرابکاری سربازان درامان نمانده بود . عده زیادی ازسرپرستاران وبیماران یا مضروب شده بودندیا مجروح. همین اعمال درکلوپ دانشکده وخوابگاه دانشجویان خارجی به وقوع پیوسته بود . درحال حاضر عده بسیاری از دانشجویان که به سختی مضروب شده اند دربیمارستان دانشگاه تحت مداوا قرار گرفته اند . به عنوان رئیس دانشگاه تهران ونماینده دانشکده هاو شورای دانشجویان من به این عمل خشونت آمیز وجنائی اعتراض می کنم. تمام رؤسای دانشکده ها و نیز خود من استعفای خودرا به شما ابلاغ می کنیم و این استعفانامه ها مادام که مسئولین این وحشیگریهای حیوانی مجازات نشوند معتبر خواهد بود .

دکترفرهادرئیس دانشگاه تهران.

* * *

البته درهیچ جا پاسخ این نامه را ندیده ام ولی ادامه کار دکتر فرهاد نشان می دهد که بعداز واقعه‌ٔسربازان و مأموران انتظامی ازدانشگاه خارج شده اند . وقتی دکتر اقبال هم به ریاست دانشگاه تهران منصوب شد اعلام کرد که مأمورین انتظامی بهیچ وجه حق ورود به دانشگاه راندارند و تا مدتی هم که او رئیس دانشگاه بود مأمورین درامورامنیتی دانشگاه دخالتی نمی کردند .

پس از واقعه تاچند روزدانشجویان دردانشگاه تظاهراتی داشته واعتصاب غذا کرده بودند که ازطرف اللهیارصالح که درمقام رهبری جبههٔ ملی بود گروهی برای بررسی به دانشگاه رفته بودندو ازطرف بازاریها (حاج شمشیری وحاج مانیان) مواد غذائی به دانشگاه فرستاده می شد .

❁ ❁ ❁

رسول مهربان درکتاب (بررسی مختصر وضع احزاب) چنین می نویسد: جبههٔ ملی پس از واقعه دانشگاه اللهیار صالح را مأمور مذاکره بادولت کرد ولی ایشان ملاقات باشاه را ترجیح داد که وسیلهٔ علم ترتیب شرفیابی داده شد و پس از آن گفت (شاه از این جنایات اظهار تعجب کرد و گفت من بی خبرم. موضوع را تحقیق می کنم و به اطلاع شما می رسانم) بررسی جبههٔ ملی حاکیست که عده ای عناصر کمونیست درداخل صف دانشجویان رخنه کرده وبا ایجاد ناامنی درداخل دانشگاه این وضع را به وجود آورده اند. رهبران جبههٔ ملی می گفتند ما بادولت سرجنگ نداریم و باید فعالیت ما قانونی و درچهارچوب مقررات مملکتی باشد.

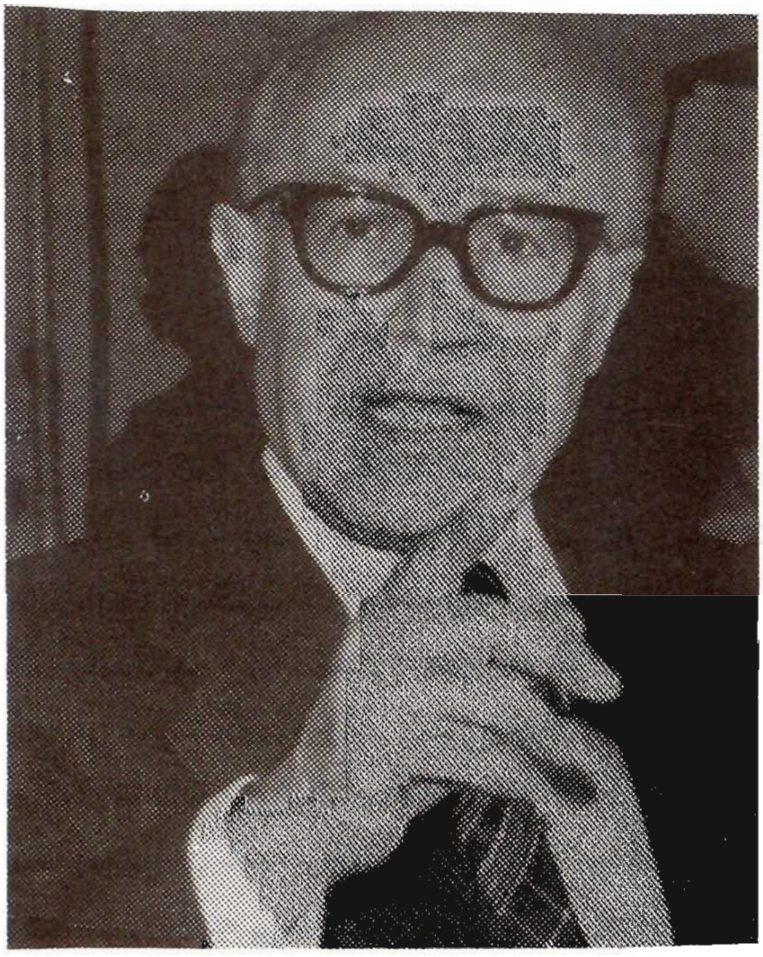

مهندس شریف امامی روش معتدلی دربین سیاست امریکا و شوروی درپیش گرفت و اورا طرفدارخط سوم نامیدند.

انتخابات زمستانی دورهٔ بیستم

این انتخابات درزمان نخست وزیری شریف امامی انجام شد. وزیرکشورسپهبد علوی مقدم بودکه مداخلات زیاددرامرانتخابات می کرد. رابطهٔ پنهانی دکتراقبال وشریف امامی هیچگاه خوب نبود. دکتراقبال می گفت شریف امامی درعتبات بود که او را به عنوان وزیرصنایع انتخاب کردم و همین امرموجب شد که بتواند باردیگر واردفعالیت سیاسی گردد و به مقام نخست وزیری برسد. شریف امامی هم درانتخابات سعی داشت که مداخله ای نکند. دکتراقبال روزها دردفتر حزب ملیون حاضر می شد و می کوشیدکه حزب ملیون در انتخابات اکثرکرسی های مجلس رابرد ولی علوی مقدم هم که بادکتراقبال خوب نبود نمی گذاشت که دوستان دکتراقبال درانتخابات پیروز شوند. ازجمله برای خود من مشکلات فراوانی ایجاد کرد. نصرالله مقدم از بستگان خودرا که فئودال بزرگ منطقه طارم سفلی بود درمقابل من مورد حمایت قرار می داد. به طورکلی شایعات زیاد هم درباره مداخلات وزارت کشور و فعل و انفعالات مالی به گوش می خورد. به دیدار شریف امامی

رفتم و جریان را گفتم. متوجه شدم که او هیچ قصد دخالت درانتخابات را به نفع یا ضرر اشخاص ندارد. ازاوخواستم که مراتب را به وزیرکشور کابینهٔ خود تذکردهد که این کاررا هم انجام داد.

وقتی به دیدار علوی مقدم رفتم او که رل انتخابات را دردست داشت اتاقش پر از داوطلبان نمایندگی مجلس بود. مرا پذیرفت و با سوابقی که درزمان دولت دکتراقبال با او داشتم جریان انتخابات رودبار و الموت را پرسید. برخوردصمیمانه ای داشت و گفت از ناحیهٔ من مطمئن باشید که دخالتی درکارانتخابات نخواهم کرد. اگررقیب شما می گوید من از او طرفداری می کنم دروغ است و درحضورمن هم دستوراتی برای بی طرفی درانتخابات منطقهٔ رودبارروالموت داد. ولی از طریق دوستانی که دردستگاههای مختلف داشتم مرتب مطلع می شدم که اقداماتی علیه من و به نفع رقیب صورت می گیرد. سرانجام توانستم با زحمت فراوان درانتخابات زمستانی پیروز شده و نصرالله مقدم را درانتخابات شکست دهم. بعداً که مقدم رادیدم قسم خورد که علوی مقدم اورا وادار کرده که وارد انتخابات شود و ازاین حیث خسارات مالی فراوان هم به او وارد شده است.

وقتی به تهران بازگشتم دیدم دکتراقبال هم درانتخابات مشهد و کاشمر حائز اکثریت شده اعتبارنامه ایشان را که از مشهد قبولی خودرا اعلام داشته بود به مجلس بردم. از کاشمر هم به جای دکتراقبال که حائزاکثریت بود و مستعفی گردید ابوالقاسم تفضلی نفربعدی دعوت شد که به مجلس آمد.

درمجلس بیستم شخصیت های سرشناسی از قبیل اللهیارصالح - دکتراقبال - جمال اخوی - سردارفاخرحکمت - دکترمحمدعلی هدایتی - رضا جعفری - سرلشکر همایونی و سرلشکر هاشمی حائری شرکت داشتدکه سابقاً نخست وزیر و وزیر وفرمانده لشکر بودند. طبقه جدیدی هم از جوانان تحصیل کرده به این مجلس راه

یافته بودند که چهره اش با مجالس قبلی تفاوت داشت.

دکتر اقبال که درهرکاری نظم و ترتیب داشت برای این که به کارفراکسیون پارلمانی سروصورتی بدهد هرروز صبح زود به مجلس می آمد و اتاق جلسه خصوصی را دراختیار گرفته بود و هروکیلی که می خواست با او مذاکره کند زودتر به مجلس می رفت و مسائل را با او مطرح می ساخت. ریاست سنی این مجلس با جمال اخوی بود. من و آیت الله زادهٔ اصفهانی ـ امان الله ریکی ـ کریم طهماسبی که جوان ترین وکلای آن دوره بودیم به سمت منشی سنی تعیین شدیم.

وقتی اعتبارنامه ها مطرح بود زمزمه ای به گوش رسید که ممکن است صالح با اعتبارنامه دکتراقبال مخالف کند. از زمان خیلی پیش چون با اللهیار صالح آشنائی داشته وبه اوارادت ورزیده و صالح را همیشه مرد پاك وشریف و انسان وارسته ای می دانستم به حضورشان رفته و گفتم شایعه ای هست که گویا قصد مخالفت با اعتبارنامه دکتراقبال را دارید و ماهم چون بیش از یك صد نفر عضو فراکسیون ملیون هستیم از ایشان دفاع می کنیم.اگر چنین تصمیمی هست مخالفت نکنید که با جنجال روبرو خواهیم شد و نمی خواهیم دراوائل مجلس باشما درگیری پیدا کنیم. آن مرد شریف گفت من هم دکتراقبال را مرد پاکی می دانم ولی باکارهای او دردولت مخالف بودم و خودم هم به سلطنت مشروطه و قانون اساسی وفادارم و معتقدم که اعلیحضرت بایدسلطنت کند نه حکومت و حق نبود که دکتراقبال این طور درمقابل شاه تسلیم باشد. ازمن خواست که هنگام طرح اعتبارنامه دکتراقبال ایشان را درجریان بگذارم که درجلسه نباشد. تصادفاً من هم چون مخبرهمان شعبه بودم وقتی قرار شد اعتبارنامه دکتراقبال مطرح شود به موقع جریان را به ایشان گفتم و صالح هم ازجلسه خارج شد. خیال دوستان دکتراقبال از اعتبارنامه اوراحت بود. وقتی مشغول خواندن گزارش بودم و انتظار شنیدن صدای (مبارك است) راداشتم برخلاف

انتظار ناگهان دیدم از گوشه مجلس سرلشکر همایونی که مردی متین وموقر می باشد، با اعتبارنامه مخالفت کرد که دراثرجنجال و همهمهٔ شدید طرفداران اقبال و اعتراض به جریان کار، جمال اخوی با یك مانور پارلمانی به جنجال خاتمه داد و گفت (مخالفت با اعتبارنامه دیر اعلام شد و تصویب گردید) دکتراقبال خطاب به همایونی که همان نزدیکی نشسته بود گفت (تیمسار دیر روی میز زدی...) باخنده و شوخی جریان پایان یافت.

از قرار معلوم تیمسار همایونی به علت دوستی نزدیك باسپهبد کیا که همواره با دکتراقبال اختلاف داشت اقدام به این کارکرده بود. درمجلس تعدادی از نمایندگان بودند که می گفتند درسازمانی به نام (کوك) عضویت دارند که ساخته و پرداخته سپهبد کیا بود. تیمسار همایونی هم از آنها سرپرستی می کرد. هنگامی که دکتراقبال رئیس شرکت نفت بود خودم موجبات دیدار سرلشکر همایونی و دکتراقبال را که هردو مورد احترام خاص من بودند فراهم ساختم.

از نکات قابل توجه دربارهٔ مجلس بیستم شرکت اللهیار صالح نماینده کاشان بود. بعداز مرداد ۳۲ تقریباً می توان گفت اعضای جبههٔ ملی و حزب ایران راه سکوت پیش گرفته و یا اگر فعالیتی داشته و اعلامیه ای می دادند مخفی بود. برای اولین بار یکی ازشخصیت های برجسته جبهه ملی که درحقیقت جانشین دکتر مصدق بود پایش به مجلس ایران بازشد. او درجلسه ۲۳ اسفند ۱۳۳۹ دریك روز هم با برنامه دولت شریف امامی مخالفت کرد و هم با اعتبارنامه جمال اخوی که مدتی مانند او وزیر دادگستری بود وضمن بیاناتی چنین گفت:

برای بنده بسیار ناگواراست باهیئت دولتی مخالفت کنم که رئیس آن علاوه برنسبت خانوادگی سال ها روابط دوستی بامن داشته و یکی از وزیران برجسته اش برادرم می باشد که دروزارت بهداری خدمات زیادی کرده است. ولی حکم وجدان و سوگندی که برای

حمایت از قانون اساسی و اصول حکومت مشروطه یادکرده ام مرا وامیدارد که این مخالفت را بکنم و مطالبی درباره این حکومت بگویم و دین خودرا به ملت ایران ادا نمایم.

گرچه برنامه دولت و ترکیب کابینه ایشان خوب به نظر می رسد و خود ایشان هم میل دارند مصدرخدماتی به کشور واقع شوند ولی هیچکدام دلیل نمی شود که ایشان استحقاق زمامداری را داشته باشند و دولت وی بتواند توفیق حاصل کند. دولت ایشان بلافاصله بعداز استعفای دولتی بود که به علت بطلان انتخابات تابستانی مجبور به استعفا گردید وملت ایران از ایشان انتظارداشت که درچنین موقعی انتخابات جدیدرا با کمال بی طرفی به پایان برساند. ولی با کمال تأسف باید بگویم که براثر دخالتهای غیرقانونی و آزادی کشی های شدیدی که به وسیلهٔ عمال دولت ایشان انجام شد موجبات تنفر عمیق ملت رافراهم ساخت (عده ای ازنمایندگان - این طور نبود). ایشان بخشنامه مفصلی کردند و دخالتهای غیرقانونی درانتخابات را ممنوع ساختند.

رئیس - انتخاباتی انجام شده و گذشته و یك عده ای هم اینجا نشسته اند، حالا دیگراین حرفها زیاد مورد ندارد.

پورسرتیب - تذکرنظامنامه ای دارم و می خواهم عرایضی بکنم.

رئیس - تریبون برای همین است، بیانات نباید خارج از نزاکت باشد. هرکس مخالف است می تواند بعد صحبت کند.

اللهیارصالح - وقتی که انتخابات آغاز شد مردم مشاهده کردند که کوچك ترین اثری بربخشنامه رئیس دولت مترتب نگردید و وزیرکشورایشان باشدت و خشونت هرچه تمام تر انواع قانون شکنی ها و حق کشی هارا مرتکب شد. مخصوصاً درپایتخت حقوق مردم پایمال قهر و هوس مجریان امور گردید. مردم پایتخت به جنب و جوش افتادند و به خصوص طبقه فاضل و روشنفکر و بازاریان وآزادمردانی به نام جبههٔ ملی فعالیت می کردند. (همهمه نمایندگان - زنگ رئیس - کاظم مسعودی - جبههٔ ملی خیانت کرد)

صالح ـ خواست های جبههٔ ملی اجرای حقیقی قوانین اساسی مملکت واحترام و رعایت اعلامیه جهانی حقوق بشر بود. روزنامه ها اسامی کاندیداهای جبهه ملی را منتشر نکردند. باشگاه جبههٔ ملی توسط پلیس اشغال شد. سران جبههٔ ملی پس از تحریم انتخابات درمجلس سنا متحصن شدند. دانشجویان تظاهراتی کرده و بازار تهران را به عنوان اعتراض تعطیل عمومی کردند (گرجی ـ بازارتعطیل نشد) ولی دولت زندانهاراپرکرد. با متحصنین مجلس سنا مثل زندانیان رفتارکرد. این مجلس به بهای بستن دانشگاه و زندانی کردن بازاریان و شخصیتهای ملی و فرزندان آنها که درزندان هستند گشوده شد.

رئیس ـ اینها بهم مربوط نیست. صحت ندارد.

صالح ـ آقای نخست وزیر می دانید درچه راه خطرناکی قدم برمی دارید؟ بابستن زبان و شکستن قلم مردم می دانید چه مرامی را تقویت می فرمائید؟ آیامتوجه هستید که انتساب خیرخواهان ملت به جمعیت های افراطی چه خطراتی را دربردارد؟ مبارزه باکمونیست راهش این نیست. فکررابافکربا ید مقابله کرد.

همچنین الهیار صالح درمخالفت با اعتبارنامه جمال اخوی چنین گفت:

درمقدمه لازم می دانم که بگویم ملت ایران ازاین مجلس بسیارناراضی است (کاظم مسعودی ـ از شما چطور؟) اکثریت مردم براثرفشارهائی که از عدم آزادی و تباهی دستگاه برآنان تحمیل شده به ستوه آمده اند که اگرآبی به روی آتش التهابات فرو ریخته نشود ممکن است آثارنامطلوبی بروز کند وعواقب وخیمی به بار آورد. مجلس فعلی با آنهمه اعتراض که نسبت به کیفیت انتخاب نمایندگانش از جانب ملت شد، هرروز صحبت انحلالش برسرزبانهاست. بنابراین باید باحقگوئی وحق طلبی افکارعمومی را جلب کند. مصلحت مملکت و صلاح خودآقایان این است که هرچه زودتر مجلس منحل شود، بنده به یاری خدا به وظیفه خود عمل

می کنم و به همین دلیل با اعتبارنامه وکیل اول تهران آقای جمال اخوی مخالفت نمودم. این کارناشی ازخصومت یاکدورت شخصی نیست زیرا در سی وچند سال آشنائی مختصر سوء تفاهمی بین ما روی نداده است. برحسب وظیفه وجدانی موظف بودم که اعتراض ملت را نسبت به سوءجریانات انتخابات گذشته اظهار بکنم. برای مخالفت اعتبارنامه ایشان را انتخاب کردم چه آن را مظهر انتخابات بسیاری از نقاط مملکت می دانم (کاظم مسعودی - یکی هم کاشان است). راجع به صلاحیت نمایندگی ایشان چون انتخابات تابستانی تهران بافضاحت و رسوائی صورت گرفت و ایشان رئیس انجمن نظارت بودند که اکنون پرونده امر دردادسرای تهران مطرح است و شنیده ام برای صدورقرارمجرمیت آماده است. از عجایب روزگار اینکه مردم تهران درانتخابات بعدی ۴۰ هزار رأی به ایشان داده اند. اما قسمت دوم اعتراض من راجع به انتخابات اخیر تهران است که آزادی مطلقاً وجود نداشت و انتخابات درمحیط ارعاب و تهدید انجام گرفت. انجمن جدید به ریاست آقای علی معتمدی تشکیل شد ولی رئیس انجمن از تأمین مقدمات و موجبات آزادی اظهارعجز نمود. دراین جریان روزنامه هائی مانند «داد و علم و زندگی» را که درصدد بازنمودن کیفیت اوضاع و بیان آزادیخواهان و انتشار حقایق برآمدند توقیف کردند.

به علت این تضییقات قاطبه مردم روشنفکر پایتخت شرکت درانتخابات را تحریم کردند. با این طرز آقای جمال اخوی از دوجهت ذکرشده شایسته نمایندگی مجلس نیستند و باید اعتبارنامه ایشان رد شود. اگر مجلس اعتبارنامه اورا ردکند قدمی درراه اعتلای خود و رد باطل برداشته و اگرنه ملت ایران نمایندگی ایشان را مردود می شناسد.

درخاتمه یك دفتر محتوی مقداری اسناد ومدارك حاکی ازسوء جریان انتخابات به مقام ریاست تقدیم می گردد.

به دنبال این مخالفت رئیس اعلام رأی کرد واعتبارنامه جمال

اخوی تصویب شد.

(دراینجا باید بگویم جمال اخوی که دراین مجلس به عنوان رئیس سنی انتخاب شده بود از شخصیت های خوشنام و موجه کشور بود که دردادگستری به حسن شهرت معروف بود. کسانی که اورا خوب می شناختند از درستی و پاکی وحسن نیت و بی طرفی او تعریف می کردند و مخالفت صالح هم با اوجنبهٔ سیاسی پیداکرده بود و صلاحیت شخصی او باآن سوابق درخشان قضائی قابل ایراد نبود. درتمام دوران روزنامه نگاری جز تمجید ازاو مطلبی نشنیدم.

البته درمجلس به اظهارات اللهیارصالح ازطرف نخست وزیر و وکلاپاسخ داده شد و مخصوصاً متذکر شدند که اگر انتخابات آزاد نبود خودایشان که درحقیقت ریاست برجبههٔ ملی رادارند چگونه انتخاب شدند؟ این صحیح نیست که گفته شود شخص صالح درکاشان رأی داشته وکیل شده و سایرین رأی نداشته وفعالیتی هم نداشته اند ولی درانتخابات توفیق یافته اند. رئیس انجمن نظارت انتخابات تهران هم علی معتمدی بود که ازمردان شریف و درستکار و بی نظربود که هیچکس نمی توانست اورا متهم به صندوقسازی بکند (متن اضهارات را دردسترس نداشتم که عیناً منتشرکنم).

❁ ❁ ❁

صادقانه باید بگویم که انتخابات (زمستانی دورهٔ بیستم) که دردولت شریف امامی انجام شد انتخابات نسبتاً آزادی بود و بین کاندیدا ها رقابت شدید وجود داشت. غیراز اعمال نفوذهای شخصی علوی مقدم وزیرکشور که متهم به سوء استفاده هم شد مطلب دیگری مطرح نبود. نخست وزیر درانتخابات اعمال نفوذی نکرد و به شکایات هم رسیدگی می نمود. منتها نمی توانم بگویم که این انتخابات خالی از اعمال نفوذ بود، زیرا وجود متنفذین و خوانین و ارتشی ها و دخالت استانداران وفرمانداران برطبق

خواسته های خود از جمله مواردی بود که می توانست انتخابات را از مجرای صحیح خود منحرف سازد. به همین جهت درمجلس بیستم کسانی راه یافتند که نه تنها با دولت رابطه ای نداشته اند بلکه درهمان اوایل تشکیل مجلس درصدد تشکیل یك گروه اقلیت مبارز برآمدندو اکثراً هم گرد اللهیارصالح جمع می شدند. گروهی هم درمجلس بودند که با نظامی ها روابطی داشتند و دورهم جمع بودند واحزاب ملیون و مردم هم نمایندگانی داشتند. دردوره های مختلفی که درانتخابات شرکت داشتم یکی همین انتخابات زمستانی دورهٔ بیستم و دیگری انتخابات دورهٔ رستاخیز بود که ازسایر ادوار آزادتربود، منتها این آزادی هم نسبی بود.

بنا براین انتخاب صالح دردورهٔ بیستم نمونه ای بود که دولت و مقامات مملکتی جلوی انتخاب کاندیداها را ولو از جبههٔ ملی هم بود، نمی گرفتند چنانکه دردوره های بعد هیچیك از اعضای جبههٔ ملی نتوانستند به مجلس راه یابند و حتی نتوانستند کاندیدا بشوند.

کشمکش ابتهاج و آرامش دربارهٔ اقدامات سازمان برنامه

وقتی مجلس آمادگی خودرا اعلام کرد مطابق تشریفات پارلمانی نخست وزیر استعفا نمود و باردیگر از طرف اعلیحضرت، شریف امامی مأمور تشکیل کابینه شد و تغییرات مهمی در دولت صورت گرفت که از جمله انتصاب احمد آرامش باسمت وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه بود. آرامش شوهرخواهر شریف امامی بود که سالها از طرف مجلس انتخاب شده و ناظربرکارهای سازمان برنامه بود به همین جهت دقیقاً ازکارهای سازمان برنامه آگاهی داشت. آرامش یك یزدی باهوش وپرکاربود که دردوران نخست وزیری قوام السلطنه و حزب دموکرات درخشید و باسمت وزیرکار و انتشار روزنامهٔ دیپلمات نقش مهمی را عهده دار گردید.

درمجلس بیستم نگارنده به عنوان مخبر کمیسیون برنامه انتخاب شدم. آرامش هم که وزیرمشاور و سرپرست سازمان برنامه بود، تقاضا کرد مطالبی رابه استحضار اعضای کمیسیون برنامه برساند. رئیس کمیسیون برنامه ارسلان خلعت بری بود. وقتی آرامش به جلسه کمیسیون برنامه آمد قبلاً به من گفت امروز می خواهم مطالب خیلی مهمی رامطرح کنم شما هم که مخبر کمیسیون هستید به من

کمك کنید تا جلوی میلیاردها ریال سوء استفاده گرفته شود. گفتم به نظر من هرایرانی ومسلماً همه اعضای کمیسیون برنامه بلکه همهٔ نمایندگان مجلس موافق هستند که جلوی سوءاستفاده ها گرفته شود ولی باید اسناد و مدارك کافی دراختیار کمیسیون گذارده شود.

آرامش درجلسه کمیسیون برنامه گفت اکنون بودجه سازمان برنامه از روزی پنج میلیون تومان متجاوزاست. شرکت های مهندس مشاورخارجی و تعداد زیادی مقاطعه کار داخلی قسمت اعظم این مبلغ را بازدویند حیف ومیل می کنند. حداقل نصف این مبلغ به عناوین مختلف به ریال و دلار به جیب این گرگهای آزمند سرازیر می شود ونصف دیگر درداخله کشور با مقداری کار که به آن صورت انجام می گیرد نفله می شود. من چند هیئت آزموده را مأمور مطالعه دراطراف این قراردادها کرده ام. یکی از پرونده ها قرارداد با لیلیانتال و کلاب است که به امضای مهندس اصفیا و به دستور ابتهاج می باشد.

به موجب این قرارداد این دو مؤسسه آمریکائی هفتصد میلیون تومان به عنوان مخارج مطالعه وهزینه های عمرانی خوزستان پول گرفته اند و صورتحسابی هم مطابق میل خودشان داده اند. هیچکس حتی یك نگاه به این صورتحسابها نکرده چه رسد رسیدگی به آنها... به موجب قرارداد می بایستی درآتیه مبلغ پانصد میلیون تومان دیگر هم به آنها پرداخت گردد که جمع قرارداد ۱۵٤ میلیون دلار یامبلغی حدود ۱۲۰۰ ملیون تومان بود.

همچنین دربارهٔ شرکت (جان مولم) انگلیسی ومقاطعه کاران داخلی مطالبی گفت که قسمتی ازآن راهم بعداً درمجلس مطرح ساخت.

* * *

ابوالحسن ابتهاج درخاطراتش چنین می نویسد:

وقتی شریف امامی نخست وزیر شد احمد آرامش شوهرخواهر

خودرا به سمت وزیر مشاور و قائم مقام نخست وزیر درسازمان برنامه تعیین نمود.

آرامش درابتدای کارخود درجلسات خصوصی مطالبی علیه من هنگام تصدی سازمان برنامه بیان داشت که من و اشخاصی از قبیل لیلیانتال ـ کلاب ـ آندره مایر را مورد اتهام قرارداد. متعاقب آن آرامش درجلسه علنی مجلس بیاناتی کرد که خلاف حقیقت بود و من شرحی خطاب به او نوشتم که درروزنامه ها چاپ شد.

آرامش درمجلس چنین گفت:

روزیکشنبه ۲۰ فروردین آقای دکترموسوی نماینده تبریز راجع به سازمان برنامه بیاناتی ایراد نمودند و یادآور شدند که تمام افراد مملکت به کاراین سازمان مظنون و مشکوکند ونارضایتی فراوان دارند. باید بگویم دراینکه مردم به کارهای سازمان برنامه انتقاد دارند حرفی نیست ولی اگر انصاف بدهیم یك قسمت از این بدبینی ها درست نیست و یك قسمت از خدمات این سازمان از چشم مردم پنهان مانده و از سوی دیگر چون طرحهای طویل المدت هنوز ثمرهٔ خودرا به بار نیاورده مردم تنگ حوصله و ملول شده و زبان به عیبجوئی گشوده اند. خوشبختانه دوسه کاربزرگ سازمان برنامه نظیر سد کرج و سد سپیدرود به انتهای کارخود نزدیك می شود.

شاید کم کسانی باشند که بدانند وسیله سازمان برنامه تاکنون در۹۰ شهر شبکه برق کشیده شده و موتور نصب گردیده و ده شهر لوله کشی شده و درهفتاد شهر اسفالت خیابانها انجام یافته و به همت سازمان برنامه ۵۷۰ مدرسه و ٤۳ بیمارستان و درمانگاه و ۱۵ آموزشگاه بهداشتی تأسیس و تکمیل گردیده است. گذشته ازآن با اعتبارات سازمان برنامه چندکارخانه قند و سیمان و نساجی ساخته شده و فردوگاههائی تجهیز و آماده گردیده است (ارقام آن را دقیقاً منتشرساخت)

من به شایعات کاری ندارم. مردم حق دارند از سازمان برنامه ناخشنودباشند زیرامی بینند که مبلغ خرج شده و وقت ازدست رفته

متناسب با نتیجه ای نیست که حاصل می گردد. مردم معتقدند که سازمان برنامه تاکنون برای مهندسین مشاور و مقاطعه کاران سفرهٔ رنگین و پرنعمتی بوده است. ازسال ۱۳۳٤ تاکنون ٦٥ هزارمیلیون ریال درسازمان برنامه خرج شده که نمی توان قبول کرد آنچه انجام گرفته موافق با مصلحت و صرفه جوئی و دوراندیشی بوده است.

مثالی می آورم از محل پشتوانه اسکناس ۳۵۰ میلیون برای کمك به کارخانجات تخصیص داده شد که کشوررا از نظرصنعتی دگرگونه ساخت و حال آنکه سازمان برنامه نزدیك به ۲۰ برابر این مبلغ خرج کرده و اکنون وضع بدانگونه است که می بینیم.

من از منفی بافی بیزارم، چندسال پیش که به عنوان عضو هیئت نظارت سازمان برنامه تذکراتی دادم نظری جز خدمت نداشتم. ای کاش پیش بینی های من به حقیقت نپیوسته بود که مردم کمترزیان می دیدند. سرپرست سازمان برنامه یکی از بزرگترین مسئولیت های این مملکت رابرعهده دارد. شاهنشاه برای اجرای این امرمهم به این خدمتگذار اعتماد فرمودند ومن هم به حکم دولتخواهی و وطن دوستی باید بکوشم تاشایستهٔ این لطف و اعتماد باشم و از هیچ مانعی نهراسم.

من به صراحت اعلام می کنم که برنامه هفت سالهٔ دوم باکامیابی همراه نبوده و درانعقاد قراردادها کمتر مصلحت ومنفعت ایران رعایت گردیده است. برخی از قراردادها با مهندسین مشاور ازافراط وتفریط مبرا نیست. ظرف چندسالی که ازعمربرنامه ۷ ساله دوم می گذرد متجاوز از ۱۵ هزارمیلیون ریال وسیلهٔ ۲۰ مهندس مشاورخارجی خرج شده که قسمتی ازحسابها باید واریز و بقیه بایستی تسویه گردد.

قراردادی با یکی از مهندسین مشاورخارجی منعقد شده با آنکه درسال ۱۳۳۵ تاکنون متجاوز از ۷ هزارمیلیون ریال به این مؤسسه پرداخت شده حتی به اندازهٔ ده ریال هم تسویه نگردیده است زیرا دریافت کننده مدعی است که صورت مخارج را به

سازمان برنامه فرستاده ومدت ۶۰ روز اعتراض هم گذشته و دیگرجای هیچگونه گفتگو نیست و باید تمام حساب ۷۰۰ میلیون تومان دریافتی را تسویه شده تلقی کرد. درحالی که هیچ سند خرجی همراه نبوده واصلاً حساب ها قابل رسیدگی نیست تا قابل اعتراض باشد. بدیهی است که مؤسسهٔ مشاور یامقاطعه کاررا نمی توان چندان گناهکار دانست. جوابگوی واقعی مسئول وقت سازمان برنامه است که چنین قرارداد نامطلوبی راباینگونه مؤسسات منعقد نموده است.

من خواهم کوشید که به کلیه اموررسیدگی کرده و همهٔ ارقام ازدفاتر استخراج گردیده به استحضار مجلس برسد. به حساب کلیه مهندسین مشاور ومقاطعه کاران خارجی رسیدگی خواهدشد. هیئتهائی از صاحب منصبان بی نظر و بصیر سازمان برنامه مأموررسیدگی وتحقیق شده اند. بهیچوجه تحت تأثیر قرارنخواهم گرفت. تازمانی که این جانب سرپرستی سازمان برنامه را برعهده دارم می توانم اطمینان بدهم که از هرگونه عمل خلاف مصالح ملی و خلاف مقررات احتراز خواهد شد و هیچ امری ازکارهای این سازمان از چشم ملت ایران پنهان نخواهد ماند.

ابوالحسن ابتهاج درروزنامهٔ اطلاعات به آرامش چنین پاسخ داد:

باکمال افتخاراذعان می کنم که مبتکر اجرای برنامه عمرانی خوزستان من بودم و این عمل یکی از خدمات ارزنده به این آب وخاك است. درقراردادهای منعقده باشرکت (عمران ومنابع) رعایت کامل قوانین ومقررات مملکت شده و به هیچوجه تخلفی صورت نگرفته و آنچه به نفع و صلاح ایران بوده انجام شده است.

من ازلیلیانتال و کلاب که از مدیران شرکت هستند لایق تروشایسته تر و امین تر و دلسوزتر دردنیا کسی را سراغ ندارم. به موجب قراردادهای منعقده کلیه مخارج شرکت عمران هرشش ماه از طرف حسابداران قسم خورده رسیدگی می شود. درقرارداد نفتی باکنسرسیوم و سایر شرکتهای نفتی که به تصویب مجلسین ایران

رسیده شرکتها ظرف مدت دوماه صورت مخارج خودرا به شرکت مختلط که شرکت ملی نفت ایران درآن سهیم است تسلیم می نمایند و شرکت حق خواهد داشت ظرف مدت یك ماه ونیم اعتراض کند درصورتی که اعتراضی به عمل نیامد بعداز انقضای مدت هیچ اعتراضی پذیرفته نخواهدشد.

طبق ماده ٤ قرارداد، طرفین حق داشتند بدون ذکر هیچگونه دلیلی با اخطار دوماهه قرارداد را فسخ نمایند. من در ۳۰ بهمن ۱۳۳۷ از سازمان برنامه کناره گیری کردم. اگراین قرارداد مخالف مصالح کشور بود بعداز رفتن من می توانستند باصدور یك نامه این بار سنگین را ازدوش سازمان برنامه بردارند که نه تنها این کار نشد بلکه کراراً لیلیانتال و کلاب برای سرکشی کارها به ایران مسافرت کرده و از طرف مقامات عالیه کشور ازخدمات آنها قدردانی شده است. حتی دوسال بعداز کناره گیری من ازسازمان برنامه با اظهاررضایت ازکارشرکت عمران و منابع پیشنهاد تمدید قراردادها به شورایعالی سازمان برنامه و هیئت نظارت شده است. ازهمه مهمتر این که قرارداد باشرکت عمران و منابع دراسفند ۱۳۳۹ با امضای آرامش وسرپرست فعلی سازمان برنامه تامهرماه ۱۳٤۱ تمدید شده و حق الزحمه شرکت که تا آن تاریخ ۲۲۵ هزاردلاربوده به ۳۰۰ هزاردلار افزایش یافته است.

درگزارش سازمان برنامه اشاره شده که سازمان برنامه از سال های ۱۳۳٤ تا ۱۳۳۸ حدود ٦٥هزارمیلیون ریال خرج کرده و این طورتعبیر شده که درزمان تصدی من این خرج صورت گرفته درحالی که دردوره تصدی من نصف این مبلغ یعنی ۳۲ هزارمیلیون به مصرف رسیده که از این مبلغ ۲۵۰۰ میلیون ریال درزمان تصدی من وسیلهٔ شرکت عمران و منابع درخوزستان خرج شده است.

سپس گزارشی را که نخست وزیر درمجلس دربارهٔ کارهای عمرانی سازمان برنامه خوانده نقل کرده و یادآور شده که گزارش نخست وزیربهترین جواب به اظهارات سرپرست سازمان برنامه می

باشد .

من دربارهٔ استخدام مهندسین مشاور باید بگویم برای بسیاری که تصور کرده اند این یك نوع عمل زائد بوده درمادهٔ ۱۰ قانون عمرانی برنامه ۷ سالهٔ دوم سازمان برنامه قید شده و اگر اقدام به استخدام آنها نشده بود تخلف ازقانون بود . حق الزحمه مهندسین مشاور آنچه درافواه شایع شده بیشتر جنبهٔ افسانه ای دارد درحالی که طبق ارقام موجود مجموع حق الزحمه های پرداختی به مهندسین مشاور از آغاز برنامه دوم تا اول دی ماه ۱۳۳۷ و دوماه قبل از کناره گیری من درحدود سه درصد و یك چهارم هزینه های عمرانی بوده است .

طبق قانون برنامهٔ هفت سالهٔ دوم بایددولت صورت هزینه را به کمیسیون تسلیم نماید و کمیسیون برنامه ظرف ۱۵ روز رسیدگی ونظر می دهد . تصویب آن از طرف کمیسیون برنامه به منزلهٔ مفاصا حساب خواهد بود . دردورهٔ تصدی من این کار صورت گرفته است .

درخاتمه باید بگویم یکی از شرائط توفیق درکارها وجود متصدیان با ایمان و باجرأت می باشد که از مسئولیت های سنگین نهراسند و باید کسانی را که حاضر می شوند زیربارمسئولیت های خطیر بروند تشویق کرد . هرگونه عملی که باعث تزلزل و فرار از مسئولیت مأمورین دولت شود کشور مارابه همان اندازه از توفیق دراجرای اصلاحات باز می دارد که به نفع ایران نیست .

بازهم از طرف آرامش به روزنامه ها نوشته شده که حق الزحمه پرداختی به مشاورین خارجی را تاموارد ی ۱۵ و ۲۰ درصد دانسته است .

ابتهاج به این نامه هم پاسخ داد و درخاطرات خود چنین می نویسد :

بعدها یکی از نمایندگان مجلس برایم نقل کرد درهمان هنگامی که آرامش مرا درمجلس مورد اتهام قرار داده بود شریف امامی نخست وزیر به ممتاز وزیردادگستری دستور می دهد که

پروندهٔ سازمان برنامه را مطالعه کرده و راه قانونی برای تعقیب من پیداکند. پس از مطالعه روزی که هردو درمجلس بوده اند ممتاز به شریف امامی گزارش می دهد که به نظر او هیچگونه دلیلی برای تعقیب ابتهاج وجود ندارد. نخست وزیر به او پرخاش می کرده می گوید چطور ممکن است یك وزیر شخصی را مورد اتهام قرار می دهد و وزیر دیگر اورا قابل تعقیب نمی داند. ممتاز باحال اعتراض از مجلس می رود و قصد استعفا داشته است.

بعداز آزادی از زندان با اینکه با ممتاز هیچگونه آشنائی نداشتم به او تلفن زدم و از رفتارش دراین خصوص تشکرکردم. ممتاز گفت کارفوق العاده ای نکرده فقط نظر خودرا آن طوری که تشخیص داده گزارش داده است.

وقتی از زندان خارج شدم یك روز آرامش دریانك ایرانیان به دیدن آذر همسرم آمد و نامه ای داد که به من بدهد. او گفت چرا خودتان با او ملاقات نمی کنید. به اصرار اورابه اتاق من آورد که از دیدنش با آن سوابق حیرت کردم. آرامش گفت آمده ام بگویم چرا آن مطالب راعلیه شما درمجلس عنوان کردم. مرا به این جهت به سازمان برنامه بردند که مدارکی علیه شما تهیه کنم تا بتوانند شمارا تعقیب کنند. گزارش به شاه داده شد وقتی دید با تعجب پرسید همین بود؟ با این حرفها که نمی شود ابتهاج را تعقیب کرد. به شاه گفتم جزاین مطلب دیگری ندارم. آن وقت شاه با خط خودش تغییراتی درگزارش داد که من عین آن را برای شما خواهم آورد. آرامش هیچوقت گزارش رابرای من نیاورد ولی همان روز، شبنامه ای رابه من داد و نظرداده بود که رژیم سلطنتی باید به جمهوری تبدیل شود. از او پرسیدم چطور دست به این کارخطرناك زده است؟ او گفت تمام مدارك را دریکی از بانکهای سویس به ودیعه نهاده و دستور داده پس از مرگش منتشر گردد که دستگاه هم از جریان مطلع است.

* * *

آرامش درخاطراتش می نویسد: قصد من از طرح سازمان برنامه درمجلس این بود که باجلب توجه مردم و درك حقایق دوهیئت از جانب مجلسین انتخاب و به کلیه کارهای سازمان برنامه رسیدگی کنند. وقتی اقدام خودراشروع کردم مورد مراجعه مقامات داخلی و خارجی قرار گرفته بعضی از شرکت ها حاضر بودند مبالغی درداخل و خارج به حساب من بریزند. شاید خودستائی باشد اگربگویم که باخدای خود عهد کرده بودم که صداقت به خرج بدهم و زیربار نروم و کارهائی انجام بدهم که به نفع ملت باشد. حتی دریك جلسه سرّی هیئت دولت که من متکلم وحده بودم بیش از دوساعت صحبت کردم و پیشنهاد نمودم که یك (کمیته طرحها و فکر) تشکیل گردد و نتایج مطالعات خودرا به هیئت دولت بدهد که قدس نخعی ـ سرلشکر پاکروان و معینیان و یکی دونفر دیگر درآن عضویت یافتند و من هم ارشاد کمیته را برعهده گرفتم. نخستین تصمیم کمیته لغو پیمان سنتو و دومین تصمیم لغو قرارداد نظامی و پیوستگی ایران به صف غیرمتعهدها بود. وقتی این دوطرح درهیئت وزیران مطرح شد مورد استقبال همه وزیران غیراز یك نفر قرارگرفت و صورتجلسه هم توسط اشرف احمدی تهیه گردید. نخست وزیر هم گفت تصمیم هیئت وزیران باید به وزارت خارجه ابلاغ تامقدمات اجرای آن فراهم گردد ولی قبل از آن باید موافقت شاهنشاه جلب شود، من فردا صبح شرفیاب شده جریان را به عرض می رسانم. وقتی مطلب به شاه گفته می شود شگفت زده شده از شریف امامی می پرسد (چگونه شما تا این اندازه دراتخاذ تصمیمات خطیر به جلو رفته و مرا از کارها بی اطلاع گذاشته اید وحالا که صورتجلسه تهیه شده مرا مطلع می کنید؟) نخست وزیر جواب می دهد دراولین جلسهٔ کابینه (۲۰ اسفند ۱۳۳۹) پس از ترمیم، کمیتهٔ مزبور تشکیل شد وچون کارکمیته جنبهٔ جدی پیدا کرد و مورد تأیید هیئت وزیران قرارگرفت حالا خواستم به عرض

برسانم. اگر قصوری شده متوجه من است که قبلاً کسب اجازه نکرده بودم. شاه می گوید این صورتجلسه نزد من بماند تا تصمیم خودرابعداً به شما بگویم ولی مطمئن هستم که انگلستان و آمریکا هیچکدام با لغو پیمان سنتو موافق نیستند. ولی به خاطر دارم که آرامش چندبار درمقالات و مصاحبه های خود بابقای پیمان سنتو مخالفت کرده و حالا فکر خودرا به هیئت دولت آورده است.

شاه با حسین علاء وزیردربار موضوع را مطرح می کند که علاء هم می گوید تصمیم خطرناکی است واعلیحضرت نباید اجازه بدهند که دولت چنین تصمیماتی بگیرد. بعداً سفیر انگلیس را می خواهد و با او مشورت می کند. وقتی او هم ابراز نگرانی می کند شاه می گوید دستور می دهم تصمیم هیئت دولت موقوف الاجرا بماند و دیگر دراین قبیل مسائل بدون اجازه من وارد گفتگو نشوند.

پس از چندروز به من تکلیف شد که از پست خود مستعفی شده به عنوان سفیر به یکی از کشورهای خارج بروم ولی نپذیرفتم و زندان آریامهررا با تحمل رنجهای آن برسفارت ترجیح دادم. من از این سرنوشت راضی هستم و اگرهروقت از زندان آزاد شوم بازهم مبارزه خواهم کرد.

دربیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم
سرزنشها گرکند خارمغیلان غم مخور

من باخدا معامله کرده ام، درمعامله باخدا نه زیان هست و نه پشیمانی.

جهان رابلندی وپستی توئی ندانم چه ئی، هرچه هستی توئی

* * *

ابتهاج را بهتر بشناسیم

درجلد پنجم کتاب ایران درعصر پهلوی دربارهٔ آرامش به تفصیل مطالبی نوشته شد و اینك نیز دربارهٔ ابوالحسن ابتهاج قسمتی از خاطراتش نقل می گردد:

من در۸ آذر ۱۲۷۸شمسی دررشت متولدشدم. مادرم فاطمه اهل رشت بود. پدرم ابتهاج الملك از (گرکان ـ تفرش) به گیلان آمده بود. خانواده پدرم اغلب روحانی و مجتهدبودند. ماجمعاًشش برادرو خواهربودیم. درسال۱۲۹۱پدرم تصمیم گرفت من و برادرم غلامحسین خان را برای تحصیل به پاریس بفرستد. پس از فرا گرفتن زبان فرانسه به مدرسهٔ (منُتین) رفتیم. بعدازدوسال اقامت درپاریس مارا به مدرسه (کالج پروتستان سوریه) به بیروت فرستادند. دکترقاسم غنی ـ عبدالحسین و علیمحمد دهقان و بچه های باقراوف (خمسی) و عده ای دیگردرآنجادرس می خواندند. درسال ۱۲۹۳ به تهران آمدیم و به مناسبت جنگ نتوانستیم به بیروت برگردیم. درآن زمان سپهداررشتی رئیس الوزراء بود و به کلیه مهاجرین گیلانی کمك مالی می کرد و ماهیانه ای هم برای ما مقررداشت. درگراندهتل درلاله زار اقامت داشتیم که متعلق به باقراوف بود. از جمله کسانی که درآنجا اقامت داشت (لیازانوف) روسی بود که امتیاز شیلات شمال را داشت. زن لیازانوف از او جداشد ویا رضا بوشهری ازدواج کرد که از او صاحب دوفرزند گردید که یکی از آنها مهدی بوشهری شوهر اشرف پهلوی گردید.

هنگامی که در رشت بودیم عده ای مسلح به خانه ما از طرف میرزا کوچك خان جنگلی آمدند و پدرم را باخود بردند. بعداز چندروز خبردادند که پدرمارا کشته اند. قاتل شخصی به نام (آقامیر) بود که هنگام رفتن به زیارت در رودخانه غرق شد. میرزاکوچك خان دراین ماجرا دست نداشت. یکبارهم عده ای برای دستگیری برادرم غلامحسین خان به خانه ماآمدند که مادرم اورا درپشت بام مخفی کرد ونشان داد که او درمنزل نیست.

روزی برحسب تصادف درچند قدمی بانك شاهی به نصرالله

خان فرخو رئیس صندوق بانك شاهی برخوردم که درمدرسه آمریکائیها باهم فوتبال بازی می کردیم. گفت دربانك شاهی یك جای خالی هست اگر بخواهی می توانی استخدام شوی. همین ملاقات سرنوشت مراتغییر داد. مهدی خان مبصرالدوله با عنوان رئیس دارالترجمه که بزرگترین مقام یك ایرانی دربانك شاهی بود از من امتحان نمود و با ماهی ۳۰ تومان مرا دربانك شاهی به کار گماردند.

بانك شاهی مؤسسه ای بود کاملاً انگلیسی که حق انحصاری چاپ و نشر اسکناس را داشت و از پرداخت مالیات و عوارض معاف بود. امتیاز از طرف ناصرالدین شاه به (بارون جولیوس رویتر) برای ۶۰ سال داده شده بود. بعد درزمان رضاشاه حق انتشار اسکناس با پرداخت دویست هزارلیره از این بانك گرفته و به بانك ملی داده شد و اگر این کار نشده بود تاسال ۱۳۲۷ نشر اسکناس دراختیار یك مؤسسهٔ بیگانه بود. حق امتیازی که بانك شاهی به دولت ایران می داد شش درصد عایدی خالص سالیانه بانك بود. سرمایهٔ بانك شاهی یك میلیون لیره بود ولی در اثرافزایس سپرده های مردم و دولت دربانك شاهی تمام سرمایه به انگلیس منتقل شده بود به نحوی که دیگر بانك شاهی درایران دیناری سرمایه گذاری نکرد. موقعی که رئیس بانکملی بودم بانك شاهی را باتصویب نامه مکلف نمودم که مقداری از سرمایه خودرا به ایران منتقل کند. وقتی شعبه رشت بانك شاهی تشکیل شد به آنجا منتقل شدم وخرید اسکناسهای خارجی به عهده من بود. روزی یك اسکناس صددلاری کانادائی برای فروش عرضه گردید چون سابقه نداشت آن را به شرط وصول قبول کردم ویه شعبهٔ لندن فرستادم که آن را وصول کردند. تامدت یك سال ونیم خرید اسکناس های کانادائی ادامه داشت که معلوم شد جعلی است و چون از کلیه فروشندگان تعهد می گرفتیم که اگراسکناس هاتقلبی باشد مکلف به استرداد آن هستند برای وصول پول ها اقدام شد. احمد

شریعت زاده به وکالت از طرف بانك اقدام و پول هارا وصول کرد.

بعداز مدتی به تهران منتقل شده و وظیفه مترجم کلی رابرعهده داشتم. از محمدحسن میرزا نائب السلطنه دیداری کردم. گفت رشتی هستید؟ گفتم بله. گفت از بستگان میرزاکریم خان هستید؟ گفتم خیر ولی اورا می شناسم.

میرزا کریم خان از افرادبانفوذزمان خود به حساب می آمد. درانقلاب مشروطیت نقشی داشت. برادرش سردارمحیی دررأس مجاهدین رشتی با سپهسالار تنکابنی همکاری می کرد. یك روز وقتی محمدحسن میرزا به مجلس ختمی می رود همه جلوی پای او برای ادای احترام بلند می شوند ولی میرزا کریم خان سرجایش نشسته و اعتنائی نمی کند. معروف بود که ازانگلوفیلهای پروپاقرص می باشد و تصور می کرد که انگلیسها درهمه کارها دخالت دارند. روزی میرزاکریم خان از من خواست که اورا به (مستر ترات) دبیر امورشرقی سفارت انگلیس معرفی کنم و این کاررا انجام دادم چون ترات را از رشت می شناختم. فارسی و عربی را خوب می دانست و به فارسی هم شعر می گفت.

میرزاکریمخان بعداً بارضاشاه همکاری کرد و مدتی مورد غضب قرارگرفت و به کاشان تبعید شد. بعداز شهریور ۱۳۲۰ به او گفتم چرا پیش محمدرضاشاه نمی روید؟ آن موقع من به شاه خیلی نزدیك بودم و مرتب اورا می دیدم وخیلی هم به او علاقه داشتم. با اصرار من به حضور شاه رفت و خیلی به او نزدیك شد و شبهای شنبه باشاه شام می خورد و پوکربازی می کرد.

محمدحسن میرزا از من پرسید سردارسپه را می شناسید؟ گفتم اورا ندیده ام. گفت قد بلندی دارد که وقتی بااو صحبت می کنم مجبورهستم سرم رابالا بگیرم. عده ای بین ما تفتین کرده اند ولی خوشبختانه رفع کدورت شد و قرآن مهر کرد که به احمدشاه وفادارباشد.

وقتی سلطنت قاجار بهم خورد روزی محمدحسن میرزا را درشانزه لیزه پاریس دیدم گفتم احمدشاه چه می کند؟ گفت کتاب می خواند و استراحت می کند. درهمین وقت ماشین رولزرویس او ازجلو ما گذشت وگفت این احمدشاه است که درماشین نشسته است.

من احمدشاه را قبلاً دربندرانزلی دیده بودم که ازراه روسیه به فرانسه می رفت. وقتی تیمورتاش والی گیلان بود احمدشاه بارانندہ انگلیسی اش واردشد. خیلی بدلباس پوشیده بود، کراوات هم نداشت. خیلی چاق و بدقواره بود، به همه چیز شبیه بود جز یك شاه... وقتی روی عرشه کشتی رفت آب خواست. درلیوانی سرپوش داربرایش آب آوردند. چون وسواس داشت و همیشه ازترس میکرب دستکش به دست می کرد.

محمدحسن میرزا می گفت یك شب بامن به باشگاهی بیائید که درآنجا تمام شاهزاده های روسیه جمع می شوند. همه روسیه را ترك کرده اند ولی اعضای خانوادهٔ ما منجمله فرمانفرما درایران مانده وبه رضاخان تعظیم می کنند و دستش را هم می بوسند. او گفت دیدید سردارسپه چگونه مرا گول زد، قرآن مهر کرد و آن وقت به ما خیانت نمود.

درآن ایام انگلیسها درتهران باشگاهی داشتند به نام (کلوپ تهران) که هیچ ایرانی درآن پذیرفته نمی شد.

دراوایل سلطنت رضاشاه رئیس بانك شاهی به من گفت به او اخطارشده که ایرانیان باید مانند دیگران عضو کلوپ باشند. گفتم بسیار منطقی است. اخطار شده بود که اگراساسنامه خودرا تغییر ندهند بسته خواهدشد. برای او مهلت گرفتم و این کار انجام شد. تصویبنامه به دستور تیمورتاش وزیردربار صادرشده بود.

وقتی درشعبه رشت بودم با سرتیپ محمدحسین آیرم آشنا شدم که بعدها رئیس شهربانی شد. یك روز به من گفت حالا تیمورتاش از بین رفته غیرازمن یك نفرباقی مانده که بارضاشاه ارتباط مستقیم

دارد و آن هم سرداراسعد بختیاری وزیرجنگ است که مدتی بعد بازداشت و سربه نیست شد. آخرین باری که آیرم را دیدم از منزلش به من تلفن شد به خانه اش رفتم دیدم می خواهد برای معالجه به اروپا برود و ارز لازم دارد. به سختی صحبت می کرد. برایش حواله ارز صادرکردم و برای معالجه به خارج رفت و از ترس رضاشاه درخارج ماند و نیامد. درایامی که معاون بازرسی بانک شاهی بودم عده ای از ورثهٔ سپهسالار تنکابنی عرضحالی علیه بانک شاهی دادند که سال ها قبل جواهراتی از سپهسالار دربانک شاهی دربانک امانت بوده و بانک آن را پس نداده است. ورثه ادعا می کردند که بانک شاهی جواهرات را به موزهٔ بریتانیا درلندن به مبلغ ۷ میلیون لیره فروخته است. آنها برای فرار از مالیات پرداخت پول عرضحال راعلی الحساب سیصدهزارتومان تعیین کرده اند.

داورحکم مدعیان و من حکم بانک شاهی و وثوق الدوله هم سرحکم بود. قانع نصیری رئیس بیوتات سلطنتی وقت اسنادی ارائه داد که معلوم شد مبلغ چهل هزارتومان ازبانک شاهی قرض شده و جواهرات به عنوان وثیقه بوده که بعداً مبلغ قرض پرداخت و جواهرات مستردگردیده است. درجلسهٔ حکمیت این طور اظهار شد که چنین ادعائی قابل رسیدگی نیست وموردتأیید قرارگرفت.

یك روز ابوالقاسم فروهر معاون وزارت مالیه ازمن خواست که برای مذاکره دربارهٔ آئین نامه قانون نظارت بر ارز به وزارت مالیه بروم. درآنجا دیدم نمایندگان ایران یکی ژیرار فرانسوی است که درجنگ جهانی دوم وزیرکابینهٔ لاوال بودواعدام شد و دیگری دکترکیهامر سفیربعدی آلمان درایران بودند. مضحك بود من ایرانی نمایندهٔ بانك خارجی و دوخارجی نمایندهٔ بانك ایرانی بودند.

داور وزیرمالیه بود. او از برجسته ترین افرادی است که درعمرم دیده ام. از لایق ترین مردان ایران درقرن بیستم بود که در۲۱ بهمن ۱۳۱۵ خودکشی کرد. از یکی از دوستانم شنیدم که درآخرین

شرفیابی رضاشاه به او گفته بود (آقای رئیس جمهور) که بعد از آن داور خودکشی کرد.

وقتی رئیس بانکملی ایران شدم یك روز امیرحسین ایلخان بختیاری تقاضای ششصد هزارتومان وام کرد. گفتم اگر مقررات را رعایت نکنید نمی توانیم وام بدهیم. او به شاه متوسل شده بود. شاه گفت ابتهاج به خواهر من پول نداد. موضوع این بود که وقتی اشرف پهلوی به هند رفته بود و قرار بود صد هزارروپیه برایش بفرستند هژیر با من صحبت کرد و گفت اگر پول حواله نشود والاحضرت نمی توانند به ایران بیایند. گفتم بانك درموارد خاصی می تواند ارز بفروشد. شاه هم گفت تا اشرف قرضش را ندهد نمی تواند از هند خارج شود. گفتم امکان پذیر نیست. بالاخره از بازارآزاد ارزخریدند.

درملاقاتهای اولیه باشاه از اوخیلی خوشم آمد. جوانی به نظر می رسید که رفتارش بسیار معقول و مؤدبانه بود. دراین ملاقاتها به قدری بامن خصوصی شد که به خوداجازه دادم بگویم که به عقیدهٔ من شما باید سلطنت کنید نه حکومت زیرا اگر نخست وزیر یا وزراء مرتکب اشتباهی شدند می توان آنهارا معزول کرد ولی نباید طوری باشد که شاه مسئول گردد، چون شاه مملکت قابل تعویض نیست. اگر اعلیحضرت پادشاه محبوبی باشند همه مردم ایران پشت سر شما خواهند بود. وضع طوری شده بود که عده ای مرا از نزدیك ترین افراد به شاه می دانستند. واقعاً شاه را دوست داشتم. یك روز درخیابان پهلوی اسب سواری می کردم، دیدم اتومبیلی به سرعت رد شد، بعداز لحظه ای برگشت وجلوی من آمد، دیدم شاه است،اسکورتی هم ندارد. فوراً از اسب پیاده شده احترام کردم. مدتی باهم صحبت کردیم.مردم هم که شاه را می شناختند مارا تماشا می کردند. این آن پادشاهی بودکه من دوست داشتم. بعداً روش شاه تغییر کرد. دوعامل موجب گردید: یکی

تملق گوئی اطرافیان و دیگری حمایت کامل خارجی ها از او
روابط شاه و قوام السلطنه هیچوقت خوب نبود. سعی می کردم روابط آنهارا بهبود بخشم. به شاه می گفتم بهتراست قوام نخست وزیر شما باشد که باشخصیت است و به قوام هم می گفتم اجازه ندهید به شما ازشاه بد بگویند.

❁ ❁ ❁

بی تردید ابوالحسن ابتهاج ازمدیران شایسته کشورما بود که هنگام تصدی بانك ملی و سازمان برنامه با قاطعیت عمل می کرد. البته طرز کاراوطوری بود که مخالفین اورا به دیکتاتوری وخودرائی متهم می کردند و روش تنداوموجب می شد که خیلی ها با او کارنمی کردند.

وقتی رئیس سازمان برنامه شد بین او و بعضی مقامات سازمان برنامه از جمله مهندس کاظم بهبهانی که مردی تحصیل کرده و ازبستگان آیت الله بهبهانی بود کشمکش درگرفت و حتی انتشاریافت که دربرابرتندی ابتهاج، او هم به ابتهاج حمله کرده و شایعهٔ زدوخورد و سیلی زدن هم انتشاریافت. همین جریان دربارهٔ ابتهاج و اپریم که عضوحزب توده بود دربانك ملی نیز پیش آمد و کاربه زدوخورد کشید که ازتأیید و صحت و سقم آن بی اطلاعم.

ولی نخست وزیرانی مثل علاء به اوخیلی اعتقاد داشتند. گروهی از کارکنان بانکملی ایران و سازمان برنامه نیزمی گفتندابتهاج مدیرفعال و قاطعی است وباصراحت وتندی حرفهای خودرا می زند و درمقابل قدرتمند می ایستد.

اقدام مهم دیگر ابتهاج مقاومت دربرابر دکترمیلیسپو بود که سرانجام منجر به آن شد که لایحه اختیارات دکتر میلیسپو از طرف مجلس لغو گردد. نامه های متبادله بین آنها چنین است.

ابتهاج می نویسد:

روزشنبه که به بانك رفتم دیدم نامه ای به تاریخ ۱۵ مهر۱۳۲۳

ازمیلیسپوبه من رسیده که متن آن به شرح زیراست.

اقای ابوالحسن ابتهاج مدیرکل بانك ملی ایران

پس از مشورت باجناب آقای وزیر دارائی و طبق مصوب ۲۱ آبان ۱۳۲۱ به موجب این حکم از تاریخ اول آبان ۱۳۲۳ شمارا ازسمت مدیرکلی بانك ملی ایران برکنار می نمایم.

دلایل مبادرت این جانب به چنین اقدامی به شرح زیراست:

۱ ـ درتحریکات و تبلیغات برعلیه رئیس کل دارائی که به نوبه خود یکی از نمایندگان صاحبان سهام بانك ملی ایران است شرکت نموده اید.

۲ ـ رویه ورفتار شما درقبال صاحبمنصبان عالیرتبهٔ ادارهٔ امورمالی آمرانه و نامطیعانه و موهن بوده است.

۳ ـ علناً روشها و اقدامات مالی دولت را به صورت غیرواقع و بدی جلوه داده اید.

٤ ـ با امتناع از اجازهٔ بازرسی بانك به وسیلهٔ نمایندهٔ منتخب رئیس کل دارائی نقض قانون نموده اید.

۵ ـ درنتیجه نکات فوق اتخاذ و اجرای روش مالی مشترك و منطبقی را برای وزارت دارائی و بانك ملی ایران غیرمقدور ساخته اید.

٦ ـ به منظور حفظ منافع ایران نهایت ضرورت دارد که وزارت دارائی و بانك ملی ایران براساس همکاری و تشریك مساعی دوستانه با یکدیگر انجام وظیفه نمایند ولی استقرار چنین رابطه ای درصورتی که شما کماکان درسمت مدیرکلی باقی بمانید غیرممکن خواهدبود.

اگرچه بی نهایت متأسفم که برحسب ضرورت باید مبادرت به چنین اقدامی بنمایم ولی لیاقت و شایستگی فوق العادهٔ شمارا اذعان دارم و امیدوارم که فرصت دیگری برای خدمت به کشور خواهیدیافت. رئیس کل دارائی آ. ث. میلیسپو

فوراً نشستم و پاسخی به این شرح به میلیسپو نوشتم:

آقای دکتر میلیسپو رئیس کل دارائی

نامهٔ شماره ۹٤۲۵ مورخ ۱۵ مهرشما واصل گردید. بدواً از این که لیاقت و شایستگی فوق العادهٔ این جانب را اذعان دارید تشکر می کنم ولی اینکه نوشته اید پس ازمشورت با جناب آقای وزیر دارائی و طبق قانون مصوب ۲۱ آبان ۱۳۲۱ از تاریخ اول آبان ۱۳۲۳ این جانب را از سمت مدیر کلی بانك ملی ایران برکنار می نمائید لازم می دانم همانطور که طی نامه های متعدد به شما تذکرداده ام تکرار نمایم که شما طبق قانون ۲۱ آبان ۱۳۲۱ و قانون اساسنامهٔ بانك ملی ایران مورخ ۲۲ مرداد۱۳۱۷ چنین حقی ندارید.

قانون استخدام شما مورخ ۲۱ آبان ۱۳۲۱ به شما حق می دهد پس از مشاوره با وزیر دارائی و طبق قوانین استخدامی هرکارمند وزارت دارائی و یاهرکارمندی که به ادارهٔ مالیه وابسته باشد و یا بنگاههائی که با سرمایهٔ دولت اداره می شوند و کارمندان دوائردیگری را که باوصول محاسبات و صرف وجوه عمومی بستگی مستقیم دارند به خدمت منصوب یا از خدمت معاف کنید درصورتیکه بانك ملی ایران به دلائل زیر درعداد هیچیك از بنگاههای نامبرده دربالانیست.

۱ ـ عزل و نصب مندرج درقانون مذکور درحدود قوانین استخدامی مملکتی است که بانك ملی ایران مشمول قوانین استخدامی مملکتی نیست.

۲ ـ بانك ملی ایران طبق قانون مخصوصی تأسیس یافته و به موجب مادهٔ ۱٦ قانون اساسنامه مورخ ۲۲ مرداد ۱۳۱۷ هم عزل و هم نصب مدیر کل آن بنا برپیشنهاد وزیردارائی و تصویب هیأت وزیران وبرحسب فرمان همایونی است و ماده ۱٤ ازقانون استخدام شما، شمارا به اطاعت از قوانین موجود درایران که ازجمله همان قانون اساسنامه است مکلف نموده است.

۳ ـ مراد ازبنگاههائی که باسرمایهٔ دولت اداره می شوند

بنگاههائی است مثل بنگاه کارپردازی و نظایرآن و نه آنهائی که دارای شخصیت حقوقی مستقل بوده و مشمول مقررات قانون تجارت راجع به شرکتهای سهامی می باشد.

٤ ـ بانکملی ایران باسرمایهٔ دولت اداره نمی شود زیرا سرمایه ای که روز اول متعلق به دولت بوده به مجردتأسیس بانك وسهامی کردن آن از مالکیت دولت خارج و به شخصیت حقوقی بانك منتقل گردیده و دولت فعلاً صاحب سهمی مثل سایرصاحبان سهام درسایرشرکتها و مؤسسات است. به علاوه بانك نیز فقط باسرمایهٔ پرداختی از طرف دولت اداره نمی گردد بلکه اداره آن ازاندوخته هائی است که خود بعداً تحصیل نموده و از وجوهی که مردم دراختیار بانك ملی گذارده اند که جمع آن بیش از ۲۰ برابر سرمایهٔ اولیه است اداره می شودو اساساً عمل بانك نیز مستقیم و یاغیرمستقیم با وصول محاسبات وصرف وجوه عمومی بستگی ندارد که از این جهات نیز بانك مشمول قانون استخدام شما نیست.

بنا به مراتب بالا عمل شما برخلاف قوانین کشور می باشد و به این جهت نامهٔ مورخ ۱۵ مهر شما بلااثر است. اما چون دلائلی درنامهٔ خودتان بیان کرده اید لازم است به هریك از آنها جواب بدهم:

«ماده ۸ ـ نمایندگی سهام دولت دربانك به عهدهٔ وزیرمالیه و دونفر دیگر که از بین وزراء یا غیرآنها بنا برپیشنهاد وزیرمالیه به موجب تصویب هیأت وزراء تعیین می شوند خواهد بود»

به طوری که ملاحظه می کنید نمایندگان صاحبان سهام بانك درهرمورد بارعایت تشریفات بالا تعیین می شوند.

ثانیاً من هیچگاه درتحریکات برعلیه شما شرکت ننموده ام و این تهمت را جداً تکذیب می کنم. اگر نظریاتی راجع به شما و طرز کارشما داشته ام همیشه آنهارا باکمال صراحت و صداقت به خود شما گفته و نوشته ام و هرگاه مقصودتان مذاکراتی است که با وزارت خارجه آمریکا دربارهٔ شما به عمل آورده ام این اقدام به

دستور رئیس دولت و درراه انجام وظیفه بوده است و هیچیك از این مطالب را نباید تحریکات و تبلیغات نام نهاد.

۲ ـ می نویسید رویه و رفتار من درقبال صاحبان عالیرتبه اداره امورمالی آمرانه و نا مطیعانه بوده است.

اگرچه مقصودتان از این عبارت روشن نیست ولی چون ممکن است شما بانك را از دوائر وزارت دارائی فرض کرده و خواسته اید به آن نحو نسبت به آن رفتار نمائید وباشما موافقت نشده دچار چنین اشتباهی شده اید.

۳ ـ می گوئید علناً روشها و اقدامات دولت را به صورت غیرواقع و بدی جلوه داده ام.

گویا مقصودتان قسمتی از مندرجات گزارش هیأت عامل بانك ملی ایران به مجمع عمومی صاحبان سهام راجع به ترازنامهٔ سال ۱۳۲۲ باشد. اگرچنین است جواب اعتراض شمادرنامهٔ شماره ۱۴۶/۱ مورخ ۲۴ خرداد ۱۳۲۳ این جانب و نامه شماره ۱/ ۱۵۸ مورخ ۱۳۲۳ آقایان معاونین بانك به شما داده شده است،خواهشمندم به نامه های مزبور مراجعه کنید.

٤ ـ اظهار کرده اید با امتناع از اجازه دادن بازرسی بانك به وسیلهٔ نمایندهٔ منتخب رئیس کل دارائی نقض قانون نموده ام.دراین مورد نه تنها نقض قانون نکرده ام بلکه درحفظ و اجرای قوانین کشور درمقابل شما ایستادگی نموده ام. زیرا با وجود مراجعهٔ شما به هیأت دولت و جوابی که آقای نخست وزیر پس از جلب نظرهیأت وزیران در تاریخ ٤ مرداد ۱۳۲۳ به شما داده و شمارا متذکر فرموده اند که اقدام به بازرسی بانك باید بارعایت قانون اساسنامه بانك به عمل آید، شما درتاریخ ۲۵ مرداد بدون توجه به قانون مزبور خواستید اقدام مستقیم به بازرسی بانك نمائید.

بنا براین درعین حالی که من رعایت اجرای قانون را کرده ام از عملی که بدون شك لطمه به حیثیت بانك ملی ایران وارد می کرد نیز جلوگیری نموده ام و درنامه جواییه خودم به شما تذکرداده ام که

می توانید مطمئن باشید که دراین کشور اشخاصی یافت می شوند که به اندازهٔ شما نسبت به منافع وطن خودشان دلسوزباشند و هرگاه واقعاً گزارشهائی راجع به عملیات بانك به شما رسیده بود می توانستید من یاهیأت دولت را مستحضر نمائید و با رعایت احترام قوانین مملکت دررفع نواقص (چنانچه نواقصی دیده می شد) همکاری کنید.

۵ و ٦ ـ دراین دوبند چنین می نویسید:

«درنتیجه نکات فوق اتخاذ و اجرای روش مالی مشترك و منطبقی را برای وزارت دارائی و بانك ملی ایران غیرمقدورساخته اید. به منظور حفظ منافع ایران نهایت ضرورت دارد وزارت دارائی و بانك ملی ایران براساس همکاری وتشریك مساعی دوستانه بایکدیگرانجام وظیفه نمایند ولی استقرار چنین رابطه ای درصورتی که شما کماکان درسمت مدیر کلی بانك باقی بمانید غیرممکن خواهدبود.»

لزوم همکاری وتشریك مساعی دوستانه بین وزارت دارائی و بانك ملی ایران رابه منظور حفظ منافع ایران، این جانب که یك نفر ایرانی هستم و برخلاف شما که برای مدتی محدود به ایران خدمت خواهید کرد تاعمر دارم جز حفظ منافع ایران وخدمت به کشورم منظوری ندارم خوب درك کرده ام و به همین جهت اززمانی که شما برای دومین بار به ایران آمده اید تاکنون دوهزارمیلیون ریال اعتبار از طرف بانك ملی ایران به وزارت دارائی داده شده به طوری که هرگاه این کمك نشده بود چرخ های مالیه کشور ازمدتها پیش ازگردش می افتاد و اگر بانك ملی ایران این اعتبارهارا نداده بود شما درسال گذشته تصمیم خودتان را درقرض گرفتن از خارجه اجرا کرده بودید.

شما کاملاً اطلاع دارید که قبل از تصدی من دربانك دولت نسبت به وامهائی که ازبانك ملی دریافت می کرد تامیزان ۹ درصد درسال بهره و کارمزد می پرداخت و من برای حفظ همان منافع

ایران که به آن اشاره کرده اید نرخهای بدهی را به ٤ درصد و نسبت به یك قسمت ازآن به یك درصد درسال تنزل دادم و تسهیلاتی درمورد بازکردن اعتبارت اسنادی برای دولت قائل شدم که هیچگاه سابقه نداشت.

از انصاف دوراست که به جای قدردانی از این مساعدتها (اگرچه سابقاً درگزارشهای ماهیانه خودتان برخلاف رویه کنونی از کمك های بانك تشکر کرده اید) اکنون از عدم همکاری بانك گله نمائید.

ولی این نکته را درنظرخواهید داشت که معنی همکاری بین وزارت دارائی و بانك این نیست که بانك اوامر وزارت دارائی راکورکورانه وبدون درنظر گرفتن منافع بانك بپذیرد زیرا به طورقطع هرگاه اولیای بانك چنین رویه ای را پیش بگیرند و توجه کافی به منافع ومصالح بانك واستحکام مبانی آن نداشته باشند طولی نخواهد کشید که بانك را دچار وضعیتی خواهند کرد که اعتماد عمومی نسبت به آن متزلزل خواهدگشت و دیگر قادر نخواهدبود هیچگونه کمکی به دولت بنماید. تردید ندارم از موارد بسیاری که متصدیان امر درکشورهای مختلف به جای اصلاح اوضاع مالی و اقتصادی خود متوسل به وام گرفتن از بانکهای مرکزی گردیده اطلاع دارید و می دانید که این رویه درآن کشورها چه نتایج شومی داشته است.

مدیرکل-ابوالحسن ابتهاج

رونوشت این نامه برای اطلاع جناب آقای نخست وزیر تقدیم می شود.

رونوشت این نامه برای اطلاع وزیردارائی فرستاده می شود.

مدیرکل- ابوالحسن ابتهاج

ابتهاج می نویسد:

درتمام مدتی که با میلیسپو مبارزه می کردم همه تصور می کردند که شاه وعلاء از من حمایت می کنند. حتی سفارت آمریکا گزارش داده بود که این کار ابتهاج با پشت گرمی شاه است. تنها

وقتی که شاه دربارهٔ میلیسپو بامن صحبت کرد هنگامی بود که سپهبد یزدان پناه نخست وزیری را به من تکلیف نمود. درجواب گفتم بهیچوجه درشرایط موجود حاضر به قبول این مقام نیستم. چندروز بعد به دیدن شاه رفتم و از قبول نخست وزیری عذرخواستم. شاه گفت چرا؟ شما درجریان میلیسپو نشان دادید که شایستگی نخست وزیری را دارید. گفتم من اگر نخست وزیرباشم و سفیرانگلیس یاروس بیایند وتقاضاکنند که فلان شخص را رئیس مالیه کنید او را با اردنك از دفترم بیرون می کنم. چون این طرز رفتار بااشغال مملکت مناسب نیست از قبول این مقام معذورم.

مدتی صحبت از نخست وزیری هژیرشد. وقتی شاه به من گفت می خواهد هژیررا نخست وزیرکند گفتم این آدم به درد کارشما نمی خورد وپشیمان خواهیدشد. شاه گفت شما حق ندارید این حرف رابزنید، من به شما تکلیف کردم قبول نکردید حالا می گوئید این شخص به درد نمی خورد. گفتم حق باشماست. هژیرآدم کاملاً درستی بود، بسیار پرکار وجدی و هرکاری را که دنبال می کرد شسته و رفته ارائه می داد. اما مطیع شاه بود و درتغییر قانون اساسی و استرداد املاك نقش عمده ای داشت. درمقابل خارجی ها ضعیف بود. میس لمبتون که از اعضای بانفوذ سفارت انگلیس درایران بود و بیش ازحد درامور داخلی ایران دخالت می کرد پشتیبان هژیر بود. درتاریخ ۱۳۲۹/۷/۲۷ دردولت رزم آرا ابراهیم زند به جای من مدیرکل بانك ملی شد. درجلسه شورایعالی بانك ملی ایران از اقداماتم تجلیل کردند. با روابط صمیمانه ای که با رزم آرا داشتم از علل این کار آگاه نگردیدم. درسال ۱۳۴۳ دربانك ایرانیان سناتور محمد سعیدی به دیدنم آمد وگفت درسفری که دردی ماه ۱۳۳۲ به دعوت دولت آمریکا به آن کشور کرده (دوهر) دبیراول سابق سفارت آمریکا که آن وقت در (صدای آمریکا) کار می کرد گفت که رزم آرا را من روی کارآوردم درحالیکه با دو انگشت خود بشکن می زد گفت (من ابتهاج را بیرون کردم).

بعد به عنوان سفیرایران به فرانسه رفتم،مأموریت نمایندگی ایران در اسپانیاو پرتقال راهم برعهده گرفتم.



ابوالحسن و آذرابتهاج

ابوالحسن ابتهاج هنگام تصدی مدیریت عامل سازمان برنامه با آذرصنیع ازدواج کرد.آذر قبلاًهمسر مهندس عروضی و بعد همسر مهندس ابوذرمعاون سازمان برنامه بود.

قتل دکتر خانعلی
تشنج درمجلس و کناره گیری شریف امامی

درمجلس بیستم چندگروه فعالیت داشتند:

۱ ـ اعضای حزب ملیون که حدود هشتاد نفر بودند و دکتراقبال رهبر و دکتراحمد امامی دبیرکل حزب با حضور مرتب درمجلس فراکسیون را اداره می کردند.

۲ ـ اعضای فراکسیون حزب مردم که خیلی متشکل نبودند.

۳ ـ نمایندگان سازمان (کوك) که فعالیت علنی و رسمی نداشتند و بعضی از افراد آن هم درفراکسیون های ملیون ومردم عضویت داشتند.

٤ ـ مخالفین دولت و افراد متمایل به جبههٔ ملی که از وجود اللهیار صالح در مجلس استفاده کرده و به ایراد نطق های تندی می پرداختند از قبیل مقدم مراغه ای و حسین فلسفی که تلاش می کردند تعدادخودرا به ده نفر برسانند.

وقتی مهندس شریف امامی لایحهٔ بودجه را به مجلس آورد فرصت خوبی بود که وکلا بتوانند به ایراد نطق بپردازند و مخالفین کوشیدند که دولت را مورد حمله شدید قرار دهند و نویسنده درکمیسیون بودجه پیشنهاد کردم شرکت معاملات خارجی منحل

گردد و درجلسه باذکرارقام و اعداد گفتم این شرکت میلیونها تومان پول از دولت گرفته وبین چندنفر متنفذ تقسیم کرده وهیچگونه نقشی هم درتجارت کشورندارد. باتوجه به اسنادی که در کمیسیون ارائه دادم نخست وزیر گفت با توجه به این مطالب من هم با انحلال شرکت معاملات خارجی موافق هستم.

وقتی لایحه بودجه درجلسه علنی مجلس شورایملی مطرح گردید از طرف مقامات شرکت معاملات خارجی و افراد ذینفع که درپیش آنها چندتن از وکلای مجلس بودند ومیراشرافی هم آنهارا هدایت می کرد از طرف زنوزی یکی از وکلای آذربایجان پیشنهادشد که (موضوع انحلال شرکت معاملات خارجی) از لایحهٔ بودجه حذف گردد و متن ماشین شده ای به دست او داده بودند که درجلسه علنی خواند مبنی براین بود که این شرکت کارهای مهمی انجام داده ولی عده ای از تجارنمی خواهند که این شرکت دوام داشته باشد واگرمنحل شودمطالبات دولت ازپیش خواهد رفت. به او پاسخ دادم که شمابهیچوجه از این شرکت و کارهایش اطلاع ندارید و با عدد و رقم زیانهائی را که این شرکت به مملکت زده روشن ساخته و گفته ام.من سه ماه درآنجا بودم و تعجب کردم چگونه ممکن است یك چنین شرکتی درکشورباشد که پول دولت را به صورت علنی نفله می کند. درباره مطالبات دولت هم هیچ نگران نباشید، وضعی که من دیدم و با سفته هائی که به امضای افراد معمولی درشرکت بود به سختی این مطالبات قابل وصول است ولی به هرحال شرکت دارای هیئت تصفیه ای خواهد بود که دروصول مطالبات اقدام می کند. نخست وزیرهم درجلسه علنی نظر مراتأیید کرد و گفت با این طرز دولت علاقه ای به دوام کار شرکت ندارد و سرانجام مجلس نظر مرا تأیید کرد. اما وقتی لایحه بودجه به مجلس سنا رفت مجلسین منحل گردید و اصل لایحهٔ بودجه منتفی شد و شرکت هم تا آخرین روزهای سقوط رژیم به کارخود ادامه داد. ماجرای خرید شکر از انگلستان یکی از اقدامات شرکت بود

که کار به دیوان کیفر ومحاکمهٔ معاونین وزارت بازرگانی ومدیرعامل شرکت معاملات خارجی انجامید. دیگر از کارهای آن شرکت مطلع نبودم اما گفته می شد باتغییراتی که بعداً درشرکت داده شده بود وضع به صورت بهتری درآمده بود.

❁ ❁ ❁

تظاهرات فرهنگیان

درحالی که دولت شریف امامی درپارلمان مشغول رسیدگی به کاربودجه مملکت بود فرهنگیان کشور به رهبری محمد درخشش به عنوان کمی حقوق تظاهراتی به راه انداخته و روز ۱۳ اردیبهشت ماه ۱۳٤۰ درمیدان بهارستان بین فرهنگیان ونیروهای انتظامی کشمکش شدیدی درگرفت که دکترخانعلی دبیر دبیرستان جامی به ضرب گلوله به قتل رسید. عده ای می گفتند سرهنگ شهرستانی رئیس کلانتری بهارستان به سوی او تیراندازی کرده است.

اللهیارصالح درجلسه بیستم اردیبهشت ماه ۱۳٤۰ چنین گفت:

پریروز عده ای از معلمان پایتخت به نمایندگی از طرف قاطبهٔ معلمین کشور به میدان بهارستان آمده تامطالب حقهٔ خودرا به سمع مجلس و دولت برسانند. من هنگام ورود به مجلس شاهد نظم و آرامش ومتانت آنها بودم و هیچگونه حرکت خلاف و اعمال آشوبگرانه ای از آنان مشاهده نکردم. جز این هم انتظاری نمی رفت. این مردم روشنفکر و نجیب خواسته هائی داشتند. دولت از چندی پیش صداهارا درسینه ها خفه کرده و به آزادی بیان و سایر آزادیهای قانونی لطمه وارد ساخته و هرگونه حق اظهار وجود را از ملت ایران سلب کرده است و به این عملیات مستبدانه وخود سرانه خو گرفته ودستور داده است که نیروهای انتظامی آنان را متفرق سازد. چون وسیلهٔ ماشین های آبپاش متفرق نشدند به سلاح گرم توسل جسته و با وحشیانه ترین وضع چند نفررا مجروح و دکتر

ابوالحسن خانعلی را که دبیردبیرستان جامی بوده کشته است.

این عمل وحشیانه به قدری نفرت ایجاد کرده که به عقیدهٔ من مجال زمامداری به این دولت را نمی دهد (فلسفی ـ باید استعفا کند) اصولاً اگر جمعی از مردم برای تظلم و شکایت به میدان بهارستان نیایند پس به کجا بروند؟ من از دولت آقای مهندس شریف امامی سئوال می کنم به چه مجوزی تصمیم به پراکنده ساختن معلمین کشور درمیدان بهارستان گرفته است؟ اکنون موج خشم و نفرت مردم نسبت به دولت اوج گرفته و شاهد تشییع جنازهٔ بزرگی است که وسیلهٔ دهها هزار نفر از مردم روشنفکر تهران و فرهنگیان و دانشگاهیان و اصناف برگذار گردیده است. من به نمایندگی از طرف ملت ایران عمل وحشیانه دستگاه انتظامی راتقبیح نموده و دولت شریف امامی را نکوهش می کنم (احسنت) مصلحت مملکت سقوط چنین دولتی را ایجاب میکند (مقدم مراغه ای ـ احسنت).

درهمان ایام سیدجعفربهبهانی که از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شده و درجلسات شرکت نمی کرد به مجلس آمد و دراین مورد دولت را استیضاح کرد. ارسلان خلعت بری و چند تن دیگر هم ورقه استیضاحی به رئیس مجلس تقدیم داشتند.

قبل از طرح استیضاح نخست وزیربه مجلس آمد و هنگامی که شریف امامی صحبت می کرد رضا جعفری به حمایت از فرهنگیان درمیان مطالب نخست وزیر جمله ای گفت که شریف امامی به شدت عصبانی شد و گفت چرا وقتی وزیر فرهنگ بودید کاری انجام ندادید که کار به اینجاهابکشد. این دولت تازه شروع به کار کرده و همه توقعات را ازاو دارید.

وقتی نخست وزیر شروع به حمله کرد وکلای مجلس ناراحت شده عده زیادی به نخست وزیراعتراض کردند که این طرز صحبت درمجلس صحیح نیست و نخست وزیر نباید به این صورت به نماینده یا نمایندگان مجلس حمله کند. سردارفاخر که همیشه

جلسات مجلس را باقدرت اداره میکرد با دیدن صحنهٔ جلسه علنی به شدت عصبانی شد و خطاب به نخست وزیر گفت شما حق حمله به وکیل مجلس راندارید و من اجازه نمی دهم که درمجلس این صحبت ها بشود. این طرز بیان رئیس مجلس نخست وزیررا به شدت عصبانی کرد که ازپشت تریبون پائین آمد و یکسر از جلسهٔ علنی خارج شد و به منزل خود رفت و از آنجا هم مستقیماً حضور شاه بار یافت واستعفای خودرا تقدیم کرد و گفت بهتر است ایشان را از ادامهٔ خدمت معاف کنند، چون با این وضع ادامهٔ کار مقدور نیست. با این طرز شریف امامی از نخست وزیری کنار رفت.

* * *

درگاهنامهٔ شاهنشاهی دراین باره چنین خواندم:

روز ١٤ اردیبهشت ١٣٤٠ معلمین تهران جنازهٔ دکترخانعلی را جلوی مجلس شورایملی برده دریك اجتماع عظیم خواستار مجازات مسببین حادثه گردیدند. ضمناً خواستار اجرای ماده ١٢ قانون تعلیمات اجباری شدند.

روز١٤ اردیبهشت ماه نخست وزیر پس از پاسخ به نمایندگان مجلس استعفای خودرا وسیلهٔ دربار شاهنشاهی به پیشگاه شاهنشاه تقدیم که شاهنشاه آن را نپذیرفته مقررفرمودند که دولت فعلاً به کارخود ادامه دهد ولی نخست وزیر باردیگر از شاهنشاه استدعا کردند که مورد موافقت قرار گرفت.

روز ١٥ اردیبهشت ١٣٤٠ فرمان نخست وزیری علی امینی صادر گردید.

* * *

مؤسسه پژوهشهای سیاسی دربارهٔ شریف امامی چنین مینویسد:

بعد ازدکتراقبال نخست وزیر شد و دولت او مستعجل بود زیرا از مغازلهٔ باشوروی مضایقه نداشت. با روی کارآمدن کندی و

تشدید جناح های وابسته به حزب دموکرات آمریکا و اعتصاب معلمین وکشته شدن دکتر خانعلی، از نخست وزیری استعفا کرد.

ساواك درتاریخ ۴۰/۱۱/۲۸ گزارش می دهد که اخیراً جلساتی باشرکت جمعی ازمنسوبین شریف امامی از جمله عبدالله معظمی - مهندس سیف الله معظمی - اللهیار صالح - دکترجهانشاه صالح - سیدمحمد رضی ویشکائی تشکیل می گردد. درجلسه اخیر شریف امامی گفته کارکردن دراین کشور مشکل است و نمی توان به اشخاص اعتماد نمود زیرا گزارشات هیئت دولت به اطلاع مقامات خارجی می رسد.

گزارش دیگرساواك چنین حاکی است که بعد از استعفای شریف امامی از نخست وزیری، احمدآرامش - فتح الله فرود - اسدالله رشیدیان - دکترمعظمی - دکترمحمد سجادی برای نخست وزیری مجدد شریف امامی فعالیت دارند. سردارفاخر حکمت - سیدجعفر بهبهانی - محمدعلی وارسته نیز این فکررا تقویت می کنند .یکی از نزدیکان شریف امامی گفته: حسین علاء - عبدالله انتظام - سپهبد امیرعزیزی - سرلشگر نصیری هم برای نخست وزیری او اقدام می کنند و دکتر جهانگیر آموزگار و عطاءالله خسروانی وزرای کابینه نیز با او تماس دارند.

شریف امامی درسال ۱۳۴۱ به نیابت بنیاد پهلوی منصوب شد.

بعد از این که مهندس شریف امامی درسال ۴۲ به ریاست مجلس سنا انتخاب گردید سران جبههٔ ملی با توسل به دکترمعظمی و شریف امامی خواستند که درباز‌داشت مهندس بازرگان که به ده سال حبس محکوم شده بود، تخفیف داده شود. شنیده شد شریف امامی قول داده تاقبل ازمراجعت اعلیحضرت به ایران زمینه را فراهم سازد. مهندس عبدالله ریاضی رئیس مجلس شورایملی نیز به علت سابقهٔ همکاری مایل کمك به بازرگان می باشد.

درسال ۱۳۴۳ مهندس شریف امامی اقدام به تشکیل (جمعیت ایرانی طرفدارحکومت متحدهٔ جهانی) کرد که ریاست جمعیت با او

بوده و اعضای شورایعالی جمعیت عبارتند از:

مهندس شریف امامی - دکتر غلامرضا کیان - حسین فرهودی - سردارفاخر حکمت - علی اصغر حکمت - دکتر پیرنیا - دکترهومن - دکتر ابوالقاسم ملکی - جنگی حسابدار - حکمتی صندوقدار - دکتر محمود بهراد - صفرعلی کوتوال مسئول چاپ نشریات جمعیت.

اعضای کمیسیون مرکزی جمعیت عبارتند از:

دکترعلی آبادی - دکترستوده - موسوی بهبهانی - دکترجلال عبده - دکترفرهودی - دکترمتین دفتری - سرهنگ باز نشسته منتصر.

تعداد کسانی که تقاضای عضویت کرده اند ۲۵۰۰ نفرهستند که حق عضویت سالیانه ۵۰۰ ریال می باشد.

اسامی هیئت ۷ نفری که دررأس جمعیت هستند عبارتند از: شریف امامی - اشرف احمدی - دکتر متین دفتری - دکترعبده - دکتر سجادی - دکتر صدیق اعلم - دکترخواجه نوری و محمدعلی مسعودی عضو افتخاری است.

آدرس جمعیت منزل مهندس شریف امامی می باشد.

دکترجلال عبده طی یك سخنرانی انتقادی برنامه های اقتصادی دولت رامورد حمله قرارداد به همین جهت درپاره ای محافل شایع شده که دکتر عبده نخست وزیر خواهدشد.

طبق گزارش ۴۳/۹/۳ ساواك شریف امامی و اعضای جمعیت طرفدار حکومت جهانی برای نخست وزیری دکتر عبده فعالیت دارند. دکترعبده درمحفلی گفته راه پیشرفت کشورجلوگیری از دخالت اعلیحضرت درکارهای مملکت است. دکتر امینی خواست این کاررا انجام دهد ولی توفیق نیافت ولی او می تواند با ترتیبی این نظررا عملی کند. دکترسجادی و دکتر متین دفتری هم از عبده حمایت می کنند.

ساواك درگزارش ۴۳/۹/۱۴ می نویسد:اعلیحضرت بانخست وزیری دکترعبده نظر مساعدی ندارند زیرا نامبرده ضمن تماس

باکشورهای بی طرف مطالبی علیه سنتو بیان داشته و وعده داده درصورت نخست وزیری ایران از پیمان مرکزی خارج خواهد شد.

مهندس شریف امامی درنقش مستقل و (ریش سفید) درمرداد ٤٦ به ریاست مجلس مؤسسان سوم رسید که وظیفه داشت نیابت سلطنت فرح پهلوی را تسجیل کند.

گزارش ٤٦/٣/٢ ساواك چنین حاکی است:

شریف امامی درمقام ریاست لژ فراماسونری ایران نقش مهمی داشته و از کتاب رائین ناراحت می باشد و نزد شاه شکایت کرده است.

ریاست کنگره لاینز نیز با مهندس شریف امامی بود که اوراشیرمرد شریف امامی می نامیدند.

❁ ❁ ❁

کنگرهٔ لاینز نیز دراردیبهشت ماه ١٣٤٧ باشرکت ٣٥٠ نفر از برگزیدگان باشگاههای مناطق سه گانه درهتل رامسر تشکیل گردید. ریاست کنگره باشریف امامی بود که پیام شاهنشاه خوانده شد.

گزارش ٥٠/٣/١ ساواك حاکی است که شریف امامی باشرکت کهبد و دکترمعظمی دامداری بزرگی درکرج تأسیس نموده و غیراز دریافت حقوق از مجلس سنا از چندسازمان دیگر نیز حقوق دریافت می دارد.

❁ ❁ ❁

دربارهٔ نخست وزیری مهندس شریف امامی درسال ١٣٥٧ درجلدهای بعدی کتاب مطالبی منتشرخواهدشد.





محمد درخشش

با تظاهرات فرهنگیان درمیدان بهارستان که منجر به قتل دکتر خانعلی شد موجبات استعفای شریف امامی از نخست وزیری فراهم گردید. با روی کار آمدن امینی، درخشش به سمت وزیر فرهنگ منصوب شد

شریف امامی بعداز استعفاء از نخست وزیری به ریاست مجلس سنا و مدیر عاملی بنیاد پهلوی منصوب گردید و سالهای سال قدرت را دردست داشت. روابط مهندس شریف امامی و مهندس ریاضی و امیر اسدالله علم که دراین عکس دیده می شوند همواره صمیمانه بوده است.



مهندس شریف امامی دررأس هیئت پارلمانی ایران سفری به چین کرد که باجوئن لای نخست وزیرچین مذاکراتی انجام داد.

عباس آرام سفیر ایران در چین - سناتور اشرف احمـدی - هلاکورامبد - مهندس برومند - خانم نبیل و نویسندهٔ کتاب دراین عکس ها دیده می شوندکه عضوهیئت پارلمانی ایران بودند.





هیئت پارلمانی ایران درحین
هنگام دیدار از (جوئل لای) نخست وزیر آنگسور

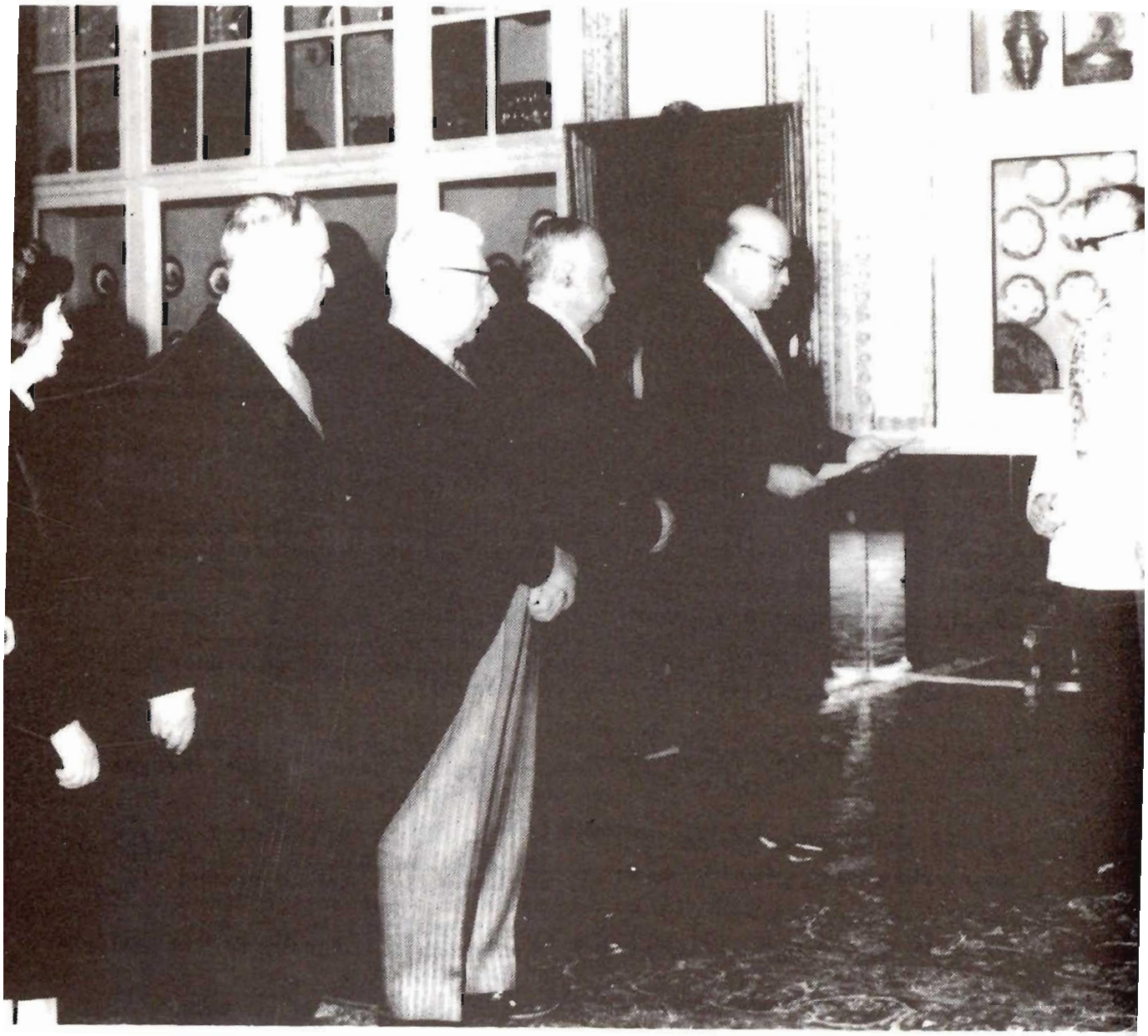

مهندس شریف امامی سالهای سال رئیس مجلس سنابود.
باقدرت وقاطعیت عمل می کرد. بربنیاد پهلوی واتاق صنایع ومعادن ریاست داشت. مشاغل جنبی اوهم زیاد بود.

دراین عکس سناتورجم ـ سناتور ساعد ـ سناتورامیراحمدی ـ سناتوردکتر منوچهریان ـ سناتور دکترلقمان ادهم دیده می شوند که درکاخ گلستان حضورشاه شرفیاب هستند.

یك سند تاریخی دربارهٔ مهندس شریف امامی

سفارت کبرای انگلیس
طهران

BRITISH EMBASSY,
TEHRAN.

۹ اسفند ماه ۱۳۳۹

February 28, 1961.

جناب اقای نخست وزیر

حسب الامر ملکه محترما باطلاع جنابعالی میرسانم که علیاحضرت با مسرت خاطر انتصاب انجناب را بعنوان نایت گراند کراس آف د اردر آف سینت مایکل اند سینت جورج (افتخاری) تصویب فرموده اند .

با کمال مسرت نشان مزبور را بپیوست ایفاد میدارم.

ممنون خواهم شد چنانچه لطفا برگ ضمیمه را امضاء و باینجانب اعاده دهید تا فرمان انتصاب بوسیله دفتر مرکزی نشانهای شوالری تهیه گردد .

موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه خود را تجدید مینمایم.

سفیر کبیر علیاحضرت ملکه انگلستان

جناب اقای مهندس جعفر شریف امامی

Your Excellency,

By command of The Queen, I have the honour to inform you that Her Majesty has been graciously pleased to approve your appointment as a Knight Grand Cross of the Order of Saint Michael and Saint George (Honorary).

I have great pleasure in sending you herewith the Insignia of the Order.

I should be grateful if you would be so good as to sign the enclosed form and to return it to me in order that a Warrant of Appointment may be prepared by the Central Chancery of the Orders of Knighthood.

I avail myself of this opportunity to renew to Your Excellency the assurance of my highest consideration.

G. W. Harrison
H.M. Ambassador

His Excellency
Engineer Ja'far Sharif Emami



نوهٔ مظفرالدین شاه قاجار
نخست وزیر محمدرضا شاه پهلوی

یکی از مهم ترین وقایعی که در دوران اقتدار محمدرضاشاه پهلوی روی داد نخست وزیری دکترعلی امینی بود که شاه هرگز با اونظر موافق نداشت. علاوه برانتساب علی امینی به خانوادهٔ قاجار به علت حمایت خارجیها از او، شاه یك حالت نگرانی از علی امینی داشت و او هم چون این موضوع را می دانست در روزهائی هم که شاه قدرت داشت درصف مخالفین دولت قرار می گرفت که درحقیقت نقش مخالف باشاه را بازی می کرد. سرانجام درمیان بهت عمومی فرمان نخست وزیری دکترعلی امینی از رادیو تهران پخش شد.

مسعود بهنود می نویسد:

علی امینی دومین انتخاب مستقیم آمریکائیان بدون رضایت شاه بود. پیش از او آمریکائیها برای نشاندن رزم آرا برکرسی صدارت اقدام کردند. برای قبولاندن امینی به شاه، اورل هریمن پیر سیاستمدار آمریکا از سوی کندی راهی تهران شد. درپایان سه روز اقامتش درتهران برای امینی حکم نخست وزیری گرفت و شاه را واداشت تا باپیشنهادات او موافقت کند. با این طرز بار دیگر امور کشور از دست شاه و دربار خارج گردید. بهمین جهت دربار ناگزیرشد همان توطئه هائی را که دربارهٔ سقوط قوام و رزم آرا به کاربرده بود دردستور کار روزانه خود قراردهد. این نوهٔ اقتصاددان مظفرالدین شاه که درنجف طلبه بود و دکترای امور اقتصادی وسیاسی داشت نه تجربیات پدرزنش وثوق الدوله و نه تعالیمی که از قوام گرفته بود اورا به صدارت نرساند، بلکه اقدام او درحل مسئله غرامت کنسرسیوم موجب شد که به صدارت برسد. روابطی که اوبا راهنمائی قوام با آمریکائیها پیدا کرده بود پس از بیست سال نتیجه داد و اورا به آرزوی صدارت رساند. باحکم نخست وزیری امینی، شاه فرمان انحلال مجلسین را هم امضا کرد.

* * *

باری رویین می نویسد: نقش دکترامینی درمذاکرات نفت و شهرت وموقعیتی که درمحافل بین المللی کسب کرده بود برای شاه خوش آیند نبود. شاه دروجود او یك قوام السلطنه تازه و رقیب بالقوه ای برای خود می دید و به همین جهت وقتی که زیرپای زاهدی را جارو کرد امینی را هم ازصحنهٔ سیاست داخلی بیرون راند و به واشنگتن فرستاد. ملاقاتها و مصاحبه ها و گفتگوهای امینی درآمریکا نگرانیهای تازه ای برای شاه به وجود آورد و به علت شایعهٔ کودتای امینی باکمك آمریکائیها، به تهران احضارشد. امینی

بعداً با فشار کندی به ریاست وزرائی منصوب گردید. مطبوعات آمریکا از نخست وزیری او استقبال کردند. شاه برخلاف میل باطنی خود درین بستی که درآن گرفتار شده بود به نخست وزیری امینی تن داده بود زیرا او هم درردیف سیاستمداران مستقل ونیرومندی مانند قوام و مصدق و زاهدی بود که هرگزشاه نسبت به کسانی که تفوق و برتری اورا درحکومت مورد تهدید قرار دهند نظرمساعدی نداشت. شاه نمی خواست هیچکس را درحکومت خود سهیم کند.

❁ ❁ ❁

آرمین مایر سفیرسابق آمریکا درایران طی مصاحبه ای چنین گفت (جان کندی رئیس جمهور آمریکا فشارآورد که باید دکترامینی نخست وزیر شود. او کمك ۳۵ میلیون دلاری را موکول به این کرد که این کمك وقتی صورت می گیرد که امینی نخست وزیرشود)

❁ ❁ ❁

اسکندر دلدم درکتاب (حاجی واشنگتن - تاریخ روابط ایران و آمریکا درروزگارقاجار و پهلوی) چنین می نویسد:

ایران درازای دریافت ۳۵ میلیون دلار وام برای کسری موازنهٔ خود می بایست بپذیرد که شخص به خصوصی (علی امینی) نخست وزیرایران شود.

والت ویتمن راستو مشاور امنیتی جان کندی یك طرح کامل برای مداخله درامور ایران تهیه کرده بود که امینی عامل اجرای اصلی آن به شمارمی رفت.

مقاله نویسان روزنامه های یومیه به امینی حمله کردند که درسال ۴۰ بافشارآمریکا روی کارآمد و کوشید تا نیروی دفاعی مملکت را کاهش دهد. سانسور شدید مطبوعات برقرار کرد. همچنین تعدادی از مخالفین خودرا به زندان انداخت.

شاه دربارهٔ فشار آمریکائیها و تسلیم شدنش به آنها دررابطه با انتصاب امینی می نویسد: آمریکائیها می خواستند دولت شریف امامی برود و آدم خودشان به جای او نخست وزیر شود. این شخص علی امینی بود. درمواقعی فشارآمریکائیها برمن آن قدر زیادبود که نمی توانستم مقاومت کنم خصوصاً بعداز روی کارآمدن کندی. من به خوبی یاد دارم که دراولین ملاقاتم با کندی درکاخ سفید، ژاکلین کندی از امینی و چشم های پرنور و زیبای او سخن گفت. شایع بود که آمریکائیها ۳۵ میلیون دلار به من دادند که اورا منصوب کنم، این درست نیست، بعداز انتصاب امینی آنها ۳۵ میلیون دلار به او دادند، او آن چنان بد عمل کرد که مجبور شد مجدداً ۶۰ میلیون دلار ازآمریکا تقاضای کمك بکند که آنها هم رد کردند.

* * *

مؤسسهٔ مطالعات و پژوهش های سیاسی درجلد دوم (ظهور و سقوط پهلوی) دربارهٔ دکترامینی چنین می نویسد:

دکتر علی امینی از سرشناس ترین چهره های تاریخ سلطنت محمد رضاشاه پهلوی است. او درسال های (۱۳۳۶ تا ۱۳۴۷) آلترناتیو درمقابل شاه محسوب می شد.

پدرامینی محسن خان امین الدوله بود که بادختر نهم مظفرالدین شاه یعنی فخرالدوله ازدواج کرد.

منطقهٔ لشت نشاء که از ٤٤ آبادی تشکیل می گردد مورد اختلاف امین الدوله و میرزاکریم خان رشتی و برادرش سردار محیی بود.

(سلیمان بهبودی هم درخاطراتش نوشت:

هنگام رئیس الوزرائی سردارسپه شاهزاده فرمانفرما با خانم فخرالدوله شرفیاب شدند تا درمورد دعوای لشت نشاء بین خانم فخرالدوله و میرزا کریم خان پادرمیانی کنند. هردوطرف حکمیت

سردارسپه را قبول کردند. مدارك بررسی گردید. عاقبت به خانم فخرالدوله حق داده شد و دعوائی که سال ها اسباب زحمت دولت و عدلیه بود خاتمه یافت.)

سیدضیاءالدین طباطبائی هم در روزنامه رعد امروز نوشت که خانواده امین الدوله برای حفظ مالکیت لشت نشاء اراضی آن را به اتباع روس اجاره دادند و بر سردرخانه شان (تهران پارك امین الدوله) که میرزا کریم خان قصد تملك آن را داشت بیرق روس آویختند. بعداً درسال ۱۳٤۰ این موضوع از سوی مخالفین دکترامینی اعلام شد. درنتیجه محسن خان امین الدوله گوشهٔ عزلت گزید و اداره اموراملاك به خانم فخرالدوله سپرده شد.

علی امینی درسال ۱۲۸٤ شمسی درتهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی را درمدرسه رشدیه و تحصیلات متوسطه را دردارالفنون گذرانید. درسال ۱۳۰۵ به فرانسه رفت و دردانشگاه گرونبل به تحصیل پرداخت که درآنجا بادانشجویانی از قبیل ایرج اسکندری دوست شد. درگرونبل تقریباً ٦۰ دانشجو تحصیل می کردند از قبیل عبدالله ریاضی - غلامرضا کیان - هرمز پیرنیا پسر مشیرالدوله.

دکترامینی لیسانس حقوق را از دانشگاه گرونبل و درسال ۱۳۱۰ دکترای اقتصادرا از دانشگاه پاریس دریافت نمود. دربازگشت به ایران توسط داور به استخدام دادگستری درآمد. درسال ۱۳۱۲ با بتول وثوق دختر وثوق الدوله ازدواج کرد و حاصل این ازدواج فرزندی می باشد به نام ایرج امینی که بعدها سفیرشد. داور اورا همراه خود به وزارت دارائی برد و معاون انحصار تریاك گردید که رئیس آن اللهیارصالح بود. بعداً رئیس گمرکات و مدیرکل اقتصادشد.

درسال ۱۳۲۱ وقتی قوام السلطنه نخست وزیر شد دکتر امینی ۳۷ ساله را به معاونت نخست وزیر برگزید. امینی از همان زمان مورد توجه خاص دیپلماسی آمریکا قرار گرفت. درسال ۱۳۲۵ که

آمریکا دربرنامهٔ (دکترین ترومن) وام ۲۵۰ میلیون دلاری خودرابه ایران پرداخت تا براساس آن برنامه ۷ ساله ایران تشکیل شود، امینی رئیس سازمان برنامه شد و شاهپور عبدالرضا پهلوی ریاست عالیه سازمان راعهده دار گردید.

امینی در مجلس پانزدهم نماینده تهران شد و بعد درکابینه های منصور و مصدق و علاء وزاهدی سمت وزارت داشت. دردولت زاهدی عاقد قرارداد نفت با کنسرسیوم گردید.

درسال ۱۳۳۳ شاهد اقدامات پنهانی از سوی باند (شاه ـ علم ـ شاپورجی) برای سقوط زاهدی هستیم که حملاتی به دکتر امینی می شد که هدف دولت زاهدی بود. دربیانیه های آن روز اشاره شده که دکترامینی درخارج از ایران مالك املاك و مستغلات فراوانی است و درمعامله قند و شکر که هیئت وزیران اجازه خرید سی هزارتن از آمریکا را داده بود فعل و انفعالاتی شده است.

پس از ۲۸ مرداد ازمحل کمك بلا عوض آمریکا به ایران رویهمرفته ۱۵۰ هزارتن شکر از آمریکا دریافت گردید وحدود ۲/۵ میلیون دلاربرای خرید ۲۰ هزارتن شکراز کوبا اختصاص داده شد. درنتیجه برکناری سپهبد زاهدی و تشکیل دولت علاء، علم وزیر کشور و امینی وزیر دادگستری شد. دراین شغل امینی برای ارکانی همدست ناصرفخرآرائی که می خواست شاه را ترورکند تقاضای عفو کرد. افراد چپی و توده ای امثال نورالدین الموتی و شهاب فردوس را همه کاره دادگستری کرد.

سرانجام شاه امینی را به عنوان سفیر به آمریکا فرستاد، گرچه امینی موقتاً از صحنهٔ سیاست دور شده بود ولی درسفارت ایران درآمریکا توانست ارتباطاتی برقرار کند که از جمله ارتباط با جان کندی و سفیراسرائیل درآمریکابود.

چون آلن دالس دوست دیرینهٔ امینی هم دررأس سیا بود درنتیجه به تدریج امینی جانشینی برای رژیم شاه شده بود.

درسال ۱۳۳۶ که دکتراقبال نخست وزیر بود نتوانست رضایت

آمریکائیهارا جلب کند. زیرا اقبال مهرهٔ دربار بود و شاه فرد منتسب به خودرانخست وزیرکرده بود ولی شبکهٔ نفوذ انگلیسها زیر نظر اسدالله علم رقیب او بود. فشار برای نخست وزیری دکترامینی ادامه داشت. با کشف توطئه سرلشکر قرنی عده ای دستگیر شدند و شاه گفت (عده ای خائن از تاریکی شب استفاده کرده نقشه خائنانه ای درسردارند) درنیمه اسفند ۱۳۳۶ دکترامینی درجمع گردانندگان شرکت های نفتی آمریکا گفت (باید منابع غنی نفت ایران زیرنظرآمریکا به مصرف کمك به کشورهای کم درآمد خاورمیانه برسد) این اظهارات بازتاب وسیعی داشت و وزارت خارجه ایران اعلام کرد که این نظر شخصی سفیر ایران درآمریکا بوده است. امینی گفت حرفهای او تحریف شده است (ازقرار معلوم امینی گفته بود: قسمتی ازدرآمدهای کشورهای نفتی خاورمیانه درصندوقی ریخته شود و از آن برای کمك به کشورهای کم درآمدخاورمیانه استفاده شود).

با این طرز دکترامینی از آمریکا به پاریس رفت و با وساطت آمریکائیها برای مذاکره باشاه به تهران آمد.

درتهران علیه دکترامینی اعلام جرم هائی شد و از جمله اهورهوش تلگرافاتی به دادگستری می کرد و خواستار تعقیب امینی بود.

امینی درتهران درمصاحبه ای با مجلهٔ تهران مصور چنین گفت:

وقتی درآمریکا خبر دستگیری عده ای را دررابطه با نخست وزیری خود شنیدم تعجب کردم چون من بهتر از هرفردی می دانم که هروقت اعلیحضرت بخواهند یکی ازخدمتگذاران مملکت زمام اموررا به دست می گیرد وهرگونه تلاشی بی مورد است. من اصلاً سرلشکر قر نی رانمی شناسم.

با کوشش علم سرانجام شاه امینی رابه حضور پذیرفت. امینی هم به دوستان خود می گفت درغیاب وی هرکاری داشتند به علم رجوع کنند. مقامات انگلیس سرلشکر ارفع را درمقابل دکترامینی

کاندیدای نخست وزیری کرده بودند. مقامات آمریکائی از تشکیل دوحزب ملیون ومردم ناراضی بودند وبرای تشکیل حزب سوم به رهبری امینی کوشش می کردند.

دکترباهری می گوید پس از شرفیابی امینی که با وساطت علم صورت گرفت بجای اینکه بستگی خودرا به حزب مردم اعلام کند تقاضای تشکیل حزب سوم رانمود. این خواب دکترامینی تعبیر نخواهد شد. اعلیحضرت با هرگونه حزب سومی مخالف هستند.

شخص مطلعی اظهار می داشت پس از آنکه بین اقبال و تقی زاده دربارهٔ بازداشت ظهیرالاسلام گفتگو شده بود، تقی زاده از طرفداران دکترامینی حمایت می کرد. نزدیکان امینی و ارسنجانی هم می گفتند که دکتر امینی موافقت انگلیس هارا هم گرفته به زودی نخست وزیرخواهدشد. سیدضیاءالدین طباطبائی نیز مراتب وفاداری امینی را به عرض شاه رسانید و قرار بود اقبال مستعفی و امینی نخست وزیر شود ولی شاه تصمیم به نخست وزیری شریف امامی گرفت. باروی کارآمدن کندی زمینه نخست وزیری امینی فراهم گردید.

خبرنگاری از امینی درمصاحبه ای پرسید: می گویند شاه از شما حساب می برد؟ امینی در جواب گفت برای چه حساب می برد، چون من از طایفهٔ قاجارهستم. دیگر زمان سپری شده که تاج و تخت برپایه ارث و نسب قرار داشت. من اگر نخست وزیرشوم باشاه همکاری خواهم کرد ولی نوکر شاه نخواهم بود. شاه باید سلطنت کند و نخست وزیر حکومت. من می خواهم این کاررا با دوستی شاه انجام دهم. نگذارید ملت عصبانی شود درآن صورت هم شاه و هم امینی را جارو خواهدکرد.

بدین سان دولت آمریکا به شاه فشار آورد که اگر با خواستهای آمریکا موافقت نکنند با سقوط سلطنت و ریاست جمهوری امینی مواجه خواهدشد.

طبق گزارش ۲۵ /۸/ ۴۰ ساواك ژنرال دوگل وصدراعظم آلمان و

انگلیسها علیرغم نظرآمریکائیها درصدد حمایت ازشاه برآمدند وبه آمریکا اطلاع دادند که فقط از رژیم شاه حمایت می کنند واجازه نمی دهند که آمریکا یك طرفه درایران اعمال قدرت کند.

به دنبال این گفتگوها چند اعلامیه درتهران از طرف جمهوریخواهان منتشر شد که آن را منتسب به امینی می دانستند.

* * *

ماروین زونیس رئیس انستیتوی مطالعات آمریکا درکتاب برگزیدگان سیاسی ایران می نویسد: علی امینی به طورجدی از زمانی که سفیرایران درواشنگتن بود مورد توجه آمریکائیها قرار گرفت و همزمان با آغازریاست جمهوری کندی روی کارآمد. امینی گرچه ابتدای کار وعده آزادیهای سیاسی داده بود ولی دراواخر سال ۱۳٤۰ با تمام جبهه های اصلی روشنفکری درافتاد.

درزمان نخست وزیری امینی تیموربختیار ازرأس ساواك برکنارشد ولی بختیار به پشتیبانی ارتش دلبستگی داشت. شاه می خواست با اختلاف بین امینی و بختیار خودرا از شرنخست وزیرمورد علاقهٔ آمریکائیها خلاص کند زیرا این جمله سفیرآمریکا (که واشنگتن خواستار نخست وزیری امینی است) همیشه درگوش شاه صدا می کرد. شاه می دید دولت امریکاکه تاچندی قبل از هرگونه کمك به ایران خودداری می کرد باشروع زمامداری امینی علاوه برافزایش کمك های نظامی یك وام ۳۵ میلیون دلاری هم به ایران داده است.

فیلیب تالبوت معاون وزارت خارجه آمریکا درحمایت از دولت امینی چنین گفت: (دولت کنونی برجسته ترین کاری را که تاکنون سابقه نداشته به اجرا گذاشته و این تحولات موجب شده که کندی ازشاه ایران برای مسافرت به آمریکا دعوت کند. دولت آمریکا اعتماد کامل دارد که شاه باعلاقهٔ باطنی برای ایجاد یك رفورم عمیق درکشور خود کوشش شجاعانه به عمل می آورد تا ازبروز یك

انقلاب ازپائین جلوگیری شود)

امینی که به حمایت ازکندی مطمئن بود درخواست اختیارات تام ازشاه نمود ومعتقد بود که باید کنترل نیروی نظامی را هم دراختیار بگیرد. شاه به آمریکا رفت و گفت بدون وجود امینی حاضرم همان برنامه های مورد نظررا پیاده کنم،به همین جهت پس از مراجعت ازآمریکا امینی را برکنار و علم را به کار گماشت.

یك سیاستمدار قدیمی می گوید شاه از اظهارات کندی دربرنامه های انتخاباتی اش ناراحت بود به همین جهت با تمام قوا به حمایت از رقیب او پرداخت و پولهائی هم خرج شد. کندی هم درسنای آمریکا گفت علت ندارد که ما میلیونها دلار پول مالیات دهندگان آمریکائی را به ایران بدهیم که چندروز بعد به نام شاه و خانواده سلطنتی و رجال ایران دربانکهای خارجی باشد.

روزی که سفیرآمریکا درایران به شاه اطلاع داد که دروزارت خارجه کشور متبوعش خواستار نخست وزیری امینی است شاه یکه خورد واظهار تعجب کرد که چرا آمریکا باید روی مردی انگشت بگذارد که وی نسبت به وفاداری او تردید دارد. سفیرآمریکا گفت کمك آمریکا موکول به آمدن امینی خواهد بود. به همین جهت شاه بعداً کوشید تا نظر کندی را جلب کرده امینی را برکنار سازد.

* * *

شاه هم درکتاب (پاسخ به تاریخ) صریحاً چنین می نویسد:

آمریکا خواهان استعفای شریف امامی و به قدرت رسیدن نخست وزیر دلخواه خود بود که این شخص جز دکتر علی امینی نبود. فشار آمریکائیها آهسته آهسته زیادتر می شد تاجائی که دیگر نتوانستم مقاومت بیشتری بکنم.



دکتر امینی و انحلال مجلسین

وقتی مهندس شریف امامی باعصبانیت مجلس را ترك گفت و رفت درسرسرای مجلس شایعهٔ استعفای او و نخست وزیری دکترامینی انتشاریافت.

دکتراقبال که درآن موقع به سمت سفیر ایران درانگلستان منصوب شده بود و دیگر وکیل مجلس نبود و برنامهٔ سفر خودرا آماده می کرد به من گفت که آمدن دکترامینی قطعی است و حتی مجلسین هم منحل خواهد شد. به دکتراقبال که رابطهٔ خوبی هم با دکتر امینی نداشت گفتم شما یکبار گفتید که شاه گفته هرگز فرمان نخست وزیری به دکتر امینی نخواهم داد. چطورشد که حالا اقدام به این کارکرده است؟ دکتراقبال گفت به علت فشار کندی رئیس جمهورآمریکا شاه حاضر به قبول این کار شده و این آمریکائیها

هستند که ازدکترامینی حمایت می کنند و مسلماً دوران نخست وزیری او توأم با سروصدای فراوان خواهدبود. روزبعد وقتی به مجلس رفتم جریان را به سردارفاخرحکمت گفتم. اظهارداشت نخست وزیری امینی قطعی است ولی انحلال مجلسین صحت ندارد برای اینکه حضور اعلیحضرت شرفیاب بودم گفتند مجلسین منحل نخواهدشد و خواستارآن بودند که ازدولت امینی حمایت شود. وقتی فرمان نخست وزیری دکترامینی صادرشد شایعهٔ انحلال مجلسین شدت یافت. با تلفن از دکتراقبال پرسیدم گفت صحت دارد و امروز ساعت ۲ بعدازظهر خبرآن را از رادیو خواهید شنید. درهمین اوضاع و احوال درسرسرای مجلس نشسته بودم که حسین بشارت که ازگرگان به نمایندگی انتخاب شده اعتبارنامهٔ خودرا همراه آورده بود. به او گفتم بسیار موقع بدی به مجلس آمده ای که احتمال انحلال وجود دارد. گفت پدرم درانتخابات درآمده و مبالغ هنگفتی خرج کرده ام، ای کاش داوطلب نمی شدم. به اتاق سردارفاخررفتم و ماجرای تلفن دکتراقبال را گفتم. اظهارداشت انحلال مجلس صحت ندارد اگرداشت مراهم درجریان می گذاشتند و الا علتی نداشت که اعلیحضرت از من بخواهند از دولت حمایت کنیم، اگر می خواستند منحل کنند که دیگر حمایت مجلس از دولت مطرح نبود.

به هرحال ظهرآن روز فرمان انحلال مجلسین از رادیو منتشر شد. یکی از منتخبین نصرت الله مشکوتی بود که از یکی ازشهرهای گیلان وکیل شده و با اتومبیل با سرعت برای تقدیم اعتبارنامه عازم تهران بود که وقتی خبرانحلال مجلسین را از رادیو شنید حالش بهم خورد زیرا متحمل زحمت فراوان برای انتخابات شده بود.

سرانجام ساعت دو بعد ازظهر روز۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳٤۰ از رادیو تهران متن فرمان انحلال مجلسین چنین خوانده شد:

«نظر به لزوم اقدام به یك سلسله اصلاحات عمیق و قاطع

درتمام شئون کشور و به منظور رفع اشکالات روزافزونی که کشور با آن مواجه شده است و برای اینکه مانعی نباید سدراه اقدامات اساسی واصلاحی دولت گردد، به نام سعادت ملت ایران وبه موجب اصل ٤٨ اصلاحی اردیبهشت ماه ١٣٢٨ قانون اساسی انحلال مجلسین شورای ملی و سنارا اعلام و مقرر می داریم که دولت با اصلاح قانون انتخابات اقدام به تجدید انتخابات مجلس شورایملی و سنا بنماید. شاه»

* * *

نکتهٔ قابل ذکر این است که متن فرمان مزبور با اصل چهل و هشتم قانون اساسی که درمجلس مؤسسان سال ١٣٢٨ که موردتجدیدنظر قرارگرفت منطبق نبود. زیرا اصل اصلاحی صراحت دارد که: (باید درفرمان انحلال علل آن ذکرشده و امر به تجدید انتخابات نیز بشود. انتخابات جدید درظرف یك ماه از تاریخ صدور فرمان شروع و مجلس یا مجلسین جدید ظرف سه ماه از تاریخ مزبور باید منعقد گردد) درحالی که درفرمان مزبور اولا علل انحلال قید نگردیده ثانیاً تاریخ شروع انتخابات ذکر نشده ثالثاً تاریخ شروع به کارمجلسین جدید هم مورد اشاره قرار نگرفته است. بلکه انتخابات جدید موکول به تجدید نظر درقانون انتخابات شده است. تاروزی هم که دکترامینی نخست وزیربود نه تنها دستوری برای انتخابات داده نشد بلکه دکترامینی و دکتر ارسنجانی تشکیل هرگونه مجلسی را نفی می کردند.

درحقیقت می توان گفت مزاج مقامات مملکتی ما از شاه گرفته تا نخست وزیر و حتی کسانی که سالها داعیهٔ آزادیخواهی داشته و خود مدتی درسنگر پارلمان بوده اند از قبیل دکتر مصدق و دکترامینی به همکاری پارلمانی اعتقادی نداشته اند که با رفراند م و یا فرمان انحلال، مجلس یا مجلسین رابهم می زدند و با دلائلی خودرا از مزاحمت مجلسین راحت می کردند.



دکتر علی امینی
طبق گفته ها و نوشته ها

دکترامینی از جمله نخست وزیرانی است که خیلی حرف می زد. حتی روزنامه توفیق نوشت که با هواپیما سفر می کرد درداخل هواپیما به روی زمین نظر انداخت، دید درشهری بلندگو نصب کرده اند ازخلبان خواست که او را پیاده کند وچند کلمه برای مردم صحبت کند و بعد به سفر ادامه دهد.

دکترامینی ضمن مصاحبه هائی دربارهٔ خود حرفهائی زده و اخیراً نیز درکیهان لندن خاطرات خودرا نوشته که قسمتی از آن چنین است:

من همسال مشروطیت هستم. وقتی به دنیا آمدم جدم مظفرالدینشاه فرمان مشروطیت را امضا کرد. نام من علی امینی مجدی است. چون جد بزرگم (مجدالملك سینکی) است. سینك از دهات لواسانات می باشد.

پدر پدرم میرزاعلی خان امین الدوله درآزادیخواهی و سواد و کمال یگانه زمان خودبود که صدراعظم مظفرالدین شاه گردید.

اتابك به شاه گفته بود که امین الدوله قصد براندازی سلطنت رادارد که پس از یك سال و چندماه معزول و به ملك شخصی خود درلشت نشای گیلان تبعید شد. چون درآنجا بوی حمام فین کاشان به مشامش رسید باکشتی به بادکوبه و سپس به سفرحج رفت. او اکنون درلشت نشا مدفون است. پدرم محسن معین الملك (امین الدوله بعدی) مردی بود گوشه گیر و مردم گریز. درزندگی ما اثری نگذاشت ولی درعوض مادرم فخرالدوله درمدیریت و تدبیر خیلی مشهور بود. حاصل این ازدواج هشت پسر و یك دختر بود (محمد حسین ـ غلامحسین ـ محمد ـ محمود ـ احمد ـ علی ـ ابوالقاسم ـ معصومه ـ رضاکه محمدحسین و محمودفوت کرده اند). مادرم تحت تأثیر پدرشوهرش بود. از کودکی به مادرم وابسته بودم به همین جهت درزندگی بیش از هرکس تحت تأثیر او قرار داشتم.

مادرم سه بار با رضاشاه ملاقات کرد. دوبار قبل از سلطنت بود. دراوج قیام جنگلی ها درگیلان پدرم هوس کرد که به لشت نشا برود که آن را به مادرم بخشیده بود. ممانعت مادرم تأثیر نکرد. انقلابیون جنگل اورا گرفته و مطالبه صد هزارتومان پول کردند. مادرم املاك موروثی خیابان لاله زاررا فروخت و پول را فرستاد. اما پیش از آزادی میرزا کریمخان رشتی که باجنگلی ها کنارآمده بود به عنوان دستمزدخود یك سند اجاره لشت نشا از پدرم گرفت و اورا آزاد کرد.

«درحالی که عبدالله مستوفی می نویسد: موقعی که مستأجرهای محسن خان امین الدوله (پدردکترامینی) از پرداخت اجارهٔ لشت نشا خودداری کردند عقل همسر وی (فخرالدوله) به اینجا رسید که املاك خودرا به آقا محمدجواد گنجه ای اجاره بدهد. زیرا او و برادرش تابعیت روس را داشتند. سایرمالکان و ثروتمندان گیلان از ترس مجاهدان (پاسداران نظام مشروطه) که درآن اواخر به ملك مردم دست اندازی می کردند املاك خودرا به اتباع روس اجاره می دادند که از شرمجاهدان و زورگویان محلی درامان باشند.»

دکترامینی می نویسد: بعد از کودتای ۱۲۹۹ به فرمان نخست وزیر بگیر وببند آغازشد. شب هولناکی را گذراندیم. همگی از خانه گریختیم. باکالسکه همراه پدرم مارا روانه قم کردند. درمراجعت از قم سردارسپه به دیدن مادرم آمد. اولین بار بود که او را می دیدم. به مادرم گفت قصد براندازی قاجارو احمدشاه را ندارد. معنی حرفش این بود که سیدضیاء چنین قصدی دارد. مادرم علیه سیدضیاء شروع به فعالیت کرد. به تدبیر او چادربزرگی درخانه آیت الله بهبهانی برپاشد و اعلام گردید که مردم درخانه آیت الله بست بنشینند وعزل سیدضیاء رابخواهند. برای باردوم سردارسپه به خانه ماآمد و گفت نکند وضع طوری شود که اوضاع از دستمان دربرود؟ مادرم اطمینان داد. مادرم به اعتلاءالملك از دوستان عدل الملك دادگر گفت شنیده ام سردارسپه خیال دارد فردا صبح سیدضیاء را درهیئت دولت توقیف کند و به جایش بنشیند. این پیغام به سیدضیاء رسید و او به سردار سپه پیغام داد امان بدهید خودم می روم. و با این طرز سید ضیاء به سادگی رفت (اسناد ومدارك تاریخی نشان می دهد که اقدامات زیادی برای رفتن سیدضیاء شد و حتی وزیر مختارانگلیس از احمدشاه خواسته بود که سیدضیاء رابرکنار نکند ولی بافشار های زیاد سرانجام این کار انجام شد. بایك پیغام فخرالدوله سید ضیاء کسی نبود که سنگر نخست وزیری را ترك کند. نویسنده کتاب)

امینی می نویسد: سردارسپه باتسلط براوضاع امنیت را که مردم درحسرتش بودند با خود آورده بود که مایهٔ محبوبیت او شد. احترام به سران مشروطه و روحانیون را فراموش نمی کرد. همراه مادرم به پاریس به دیدن احمدشاه رفتیم. مادرم به سراحمدشاه فریاد کشید و گفت (خاك برسرت، نالایق. تاج و تخت قاجاررا برباد دادی) احمدشاه گفت: (عمه جان من تقصیری ندارم. آنچه می خواستند نمی توانستم بدهم.) احمدشاه نه از لحاظ جسمی سلامت بود و نه از نظر روحی.

مادرم تعریف می کرد که وقتی پدرم در بستر بیماری بود دست مراگرفت و دردست محمدعلی میرزا گذاشت و گفت پس ازخودم فخرالدوله را به تو می سپارم. مادرم گفت با جسارت دستم را کنار کشیده گفتم این کیه، مرا به دست خدا بسپارید. به همین سبب محمدعلی شاه باپدر و مادرم درتمام مدت سلطنت کاری جز مخالفت نکرد.

سومین دیدار با رضاشاه وقتی بود که پس ازمراجعت از اروپا به دیدار مادرم آمد. پذیرائی درباغ انجام شد. هردو روی تنه درخت نشسته بودند. رضاشاه گفت من تاج را از سرقاجاریه برنداشتم، تاج روی زمین افتاده بود من برداشتم و سرم گذاشتم.

اگر از من بپرسید از مکتب چه کسانی بهره گرفته یا تحت تأثیر واقع شده ام می گویم اول مادرم بعد مدرس ـ داور ـ فروغی ـ قوام السلطنه ـ دکترمصدق از شخصیتهای ایرانی، از مقامات خارجی از کلمانسو و آرتیسد بریان.

مدرس کلمه (ملا) تکیه کلامش بود مثل سیدابوالقاسم کاشانی که کلمه (بیسواد) را می گفت. من از مدرس شنیدم که گفت درخانواده قاجار یك مرد پیدا می شود و آن هم خانم فخرالدوله است. به رضاشاه هم نسبت می دهند.

مدرس پیرمردی بود روشن بین ـ آزادیخواه ـ متجدد ـ وطن پرست.

داوررا درمدرسه دارالفنون شناختم که معلم حقوق ما بود. پس از تحصیل دراروپا و مراجعت به ایران تقاضای جوازوکالت کردم. داورگفت چرا می خواهی جواز وکالت بگیری ومرا تشویق به کارقضائی کرد. قاضی محکمه بدایت شدم. وقتی داور وزیرمالیه شد مرا به آنجا برد. داور بعداً خودکشی کرد. او نمونهٔ یك خدمتگذار لایق و سالم دولت بود. درزمان ذکاءالملك فروغی معاون وزارت دارائی بودم. کیست که ازخدمات ارزنده و همه جانبه اش به ایران درزمینه فرهنگ و سیاست مطلع نباشد. نظیر بوذرجمهر ـ نظام

الملك ـ خواجه نصیرالدین طوسی و قائم مقام و امیرکبیر و امین الدوله بود. جامع ادب وهنر وفن دبیری وفرهنگ و سیاست بود.

قوام السلطنه هم درزندگی خصوصی و کارسیاسی نمونه اشرافیت بود. مسائل را خوب میشناخت. هوش و قدرت پیش بینی سیاسی نیز داشت.

وقتی سردارسپه نخست وزیرشد شبی به خانه قوام السلطنه می رود. درباغ قوام سروکله یك جوان ارمنی پیدا می شود که ششلول دردست داشت. سردارسپه شخصاً اورا دستگیر کرده تحویل مأمورین داد. بعد از آن قوام به اروپا رفت. پس از شهریور ۲۰ به ایران بازگشت.

من درچند کابینه وزیربودم. درجلسات هیئت وزیران می دیدم که وقتی نخست وزیر مشغول بیاناتی است یا وزراء به بحث مشغول هستند برخی ازوزراء سرگرم نقاشی هستند ومرغ می کشند. تنها درجلسات کابینه قوام بود که نخست وزیر بادقت مراقب همه بود وهیچکس جرأت مرغ کشیدن را نداشت. وقتی نخست وزیرشدم خطاب به وزراء گفتم کاغذ و قلمی که برایتان گذاشته شده برای یادداشت برداشتن است نه مرغ کشیدن.

ازشاهکارهای قوام تشکیل کابینهٔ ائتلافی باشرکت سه وزیر حزب توده بود. روزی وثوق الدوله پدرخانمم که بیماربود به من گفت محرمانه از قول من به برادرم بگوئید این طور که پیداست خیال دارد (تیتوی) ایران بشود. از من شنیده باشد این کار عاقبت خوشی ندارد. (اشاره به ریاست جمهوری تیتو با کمك شوروی ها بود) قوام عذرخواهی کرد و گفت به علت گرفتاری نمی تواند به عیادت ایشان برود، بگوئید انشاءالله نتیجه را به اطلاعتان می رسانم. وقتی وزرای توده ای ازکابینه اخراج شدند و قوای ایران واردآذربایجان شد فردای آن روز قوام مرا خواست و گفت به برادرم وثوق الدوله سلام برسانید وبگوئید نتیجه را ملاحظه فرمودید.

قوام سیاستمداری بود هوشیار ـ استخواندار ـ وطن پرست.

وقتی دردارالفنون تحصیل می کردم عده ای از محصلین با کالسکه شخصی می آمدند ولی ما برادران پیاده رفته لباس ساده می پوشیدیم. یك روز احمد برادرم قبل از رفتن من به مدرسه سرمستخدم فریاد کشید که چرا شلوارش را اطو نکرده که مادرم عصبانی شد و یك وصله ناهمرنگ برسرزانوی شلوار وصله کردند و مارا به مدرسه فرستادند ومستخدم را همراه ما فرستاد که احمد وصله را از شلوارش جدا نکند. احمد باچشمانی گریان به مدرسه آمد. مادرم می گفت اکثر محصلین از افراد عادی هستند و فردا درجامعه درکنار شما قرار خواهند گرفت، نباید کاری کنید که حسادت آنها درجامعه منجر به دشمنی باشما شود. بعداً دیدیم کالسکه سوارها چیزی از آب درنیامدند. سه تن از همکلاسی های ما صادق هدایت ـ خسرو هدایت ـ غلامعلی فریور بودند. هدایت درکلاس به درس توجه نداشت و نظم کلاس را بهم می زد، تصور نمی کردم چنان آدم درخشانی ازآب درآید. فریور شاگرد اول می شد که بعد به اروپا اعزام گردید و مدتی نماینده مجلس و سپس هم وزیرکابینه من شد.

یکی از شاگردانی که دررشتهٔ ریاضی شاگرد اول شد و به اروپا رفت تقی روحبخش بود که بعداً دائم الخمر شد و درگوشهٔ خیابان تلف گردید.

وقتی مادرم دردعوای لشت نشاء موفق شد چون نذرکرده بود مراهم با خودبه کربلا و نجف برد. درآنجا تصمیم گرفتم آخوند شوم

مادرم مرانزد آیت الله شهرستانی برد. او به من تکلیف کرد که به دنبال تحصیلات جدید بروید ولی روحانیون ترقیخواه را فراموش نکنید.

دکترامینی دربارهٔ قرارداد نفتی باکنسرسیوم چنین می نویسد:

من قرارداد فروش نفت ملی شده ایران را به عنوان مسئول هیئت ایرانی امضاء و به مجلس تقدیم کردم. دراین کارنه خودرامقصر می دانم و نه ملزم به دفاع از خود می باشم و نه مثل

تقی زاده هستم که بگویم (آلت فعل بوده ام) و نه کسی هستم که آن قراردادرا ماده به ماده و کلمه به کلمه نسنجیده و چانه نزده امضاء کرده باشم. درهرماده اش کمال جهد وکوشش را درراه حفظ منافع ملت ایران کرده ام. درشرایطی که پیش آمده بود عقد قراردادی بهتراز آن میسر نبود. درنتیجه لازم نمی دانم بگویم اگرمن امضاء نمی کردم دیگری امضاء می کرد بلکه لازم می دانم بگویم درآن اوضاع و احوال کس دیگری را سراغ نداشتم که به اندازه خودم به سود ملت ایران پافشاری کند و چانه بزند و زیربار تحمیلات نرود. درآن ایام نمایندگان کنسرسیوم به تحریك نمایندهٔ شرکت سابق نفت انگلیس نمی خواستند اصل ملی شدن صنعت نفت را بپذیرند و ما هم می خواستیم این واقعیت را بقبولانیم که ملی شدن نفت امری است انجام شده و ما می خواهیم دربارهٔ فروش نفت ملی شدهٔ خود قرارداد ببندیم که عاقبت موفق شدیم. ما بازارفروش می خواستیم که بدون مشارکت مستقیم آنها قابل دسترسی نبود.

اما آیا من برای عقد قرارداد باکنسرسیوم نفت وزیر شده ام؟

سپهبد زاهدی صبح روز ۲۹ مرداد از من خواست که وزارت دارائی راقبول کنم، بنا به طرز تفکر همیشگی خود که نباید درمواقع حساس از زیربار مسئولیت شانه خالی کرد پیشنهاد را پذیرفتم. چون معتقدم افرادی که از انواع نعم این کشور بهره مند هستند دین بیشتری دارند و بنا براین باید مهیای فداکاری بیشتری باشند.

منصفانه باید گفت هیئت نمایندگی ایران مخصوصاً همکاران فنی ما به خوبی از عهدهٔ مسئولیتی که داشتند برآمدند وموجب افتخار و سربلندی درمقابل خارجیها گشتند. خدارا شکر می کنم که توانستم به نوبهٔ خود سهم نا چیزی درخدمت به وطن و هموطنانم به دست آورم.

درمباحثات قرارداد مذاکرات طولانی و تندی وجود داشت و

آنهائی که تصور می کردند همه چیز ها ساخته و پرداخته بود و ما مأمور امضا کردن آن شده ایم جز غرض، مرضی ندارند. به هرحال زحماتی کشیدیم و معمائی را حل کردیم و همان قضاوت ملت ایران و وجدان آراممان بهترین پاداش من و همکارانم می باشد.

دکترامینی دربارهٔ عزل خود از سفارت آمریکا چنین می نویسد:

درسال ۱۳۳۶ وقتی سفیرایران درآمریکا بودم همراه سفرای کشورهای نفتخیز خاورمیانه درتلویزیون آمریکا ظاهرشدم و طی بحث دربارهٔ مسائل خاورمیانه پیشنهاد کردم کشورهای غنی و صاحب نفت خاورمیانه صندوق مشترك یا بانکی تشکیل دهند و از آن محل به کشورهای فقیر و کم درآمد وام بدهند و کمك شود. هدف از این پیشنهاد با توجه به پیش بینی وضع جهان ایجاد اتحاد و اتفاق درمیان کشورهای منطقه بود تا از یك طرف فقرای منطقه محتاج کمك غرب نباشند و از طرف دیگر درآمد کشورهای پولدار درغرب بیهوده خرج نشود واین به زبان ساده یعنی مبارزه معقول بااستعمار.بلافاصله پس از این مصاحبه با یك تلگراف معزول و به تهران احضارشدم. امروز پس از سی و چندسال، درگیردار جنگ های نیروهای متحد با عراق از دهان سران کشورهای نیرومند غربی می شنویم که درمحدودهٔ «نظم جدید جهانی» باید صندوق مشترکی از کشورهای صاحب نفت و ثروتمند خاورمیانه تشکیل و ازآن طریق به کشورهای فقیرمنطقه کمك شود.

بعداز عزل از سفارت ایران درآمریکا حدودسه سال خانه نشین بودم تادرنیمهٔ اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ نخست وزیر شدم. این کارقدری درنظرخودم زودرس بود. برنامه ریزی کرده بودم که وارد مبارزه انتخاباتی شده به عنوان نماینده تهران به مجلس بروم تا با تشکیل فراکسیونی افکارعمومی را متوجه تحولاتی که لازم است درکشورپیش آید آماده کنم وباکسب اجازه از مجلس طبق سنت اصیل مشروطیت نخست وزیرشوم و اصلاحاتی که درسرداشتم انجام دهم. اما چنین پیش آمد نکرد و به اصطلاح معروف (بچه هفت

ماهه به دنیا آمد)

دراواخرسال ۱۳۳۸ که دولت دکتراقبال انتخابات دورهٔ بیستم را آغازکرد به عنوان کاندیدای انتخابات تهران وارد گودشدم. از جریان انتخابات شکایتی مفصل تحویل دیوانعالی کشوردادم ولی آن انتخابات قبل از تشکیل مجلس باطل شد و دکتراقبال استعفا کرد و شریف امامی نخست وزیر گردید.

هنگامی که انتخابات شروع شد باردیگر خودرابه عنوان کاندیدای تهران معرفی کردم. باروی کارآمدن کندی درآمریکا و هواداری دموکراتها از لیبرالیسم وجنبشهای معروف ملی، حکومت مجبورشد قدری دریچه های تنفس افکار عمومی را بازکند.

وضع کشور از نظراقتصادی که فساد دولتی تمام درآمد نفت و کمك های خارجی را می بلعید واقعاً اسفناك شده بود. درزمان حکومت شریف امامی به جبههٔ ملی اجازه داده شد باشگاهی تهیه و فعالیت کند. آنها نیز خانهٔ شماره ۱۰۹ خیابان فخرالدوله را که متعلق به من بود گرفتند و فعالیت را آغاز کردند. چندی بعد دانشجویان دانشگاه دست به اعتصاب زدند. به موازات آن معلمین سراسرکشور برای به دست آوردن حقوق اجتماعی و ترمیم حقوق مادی خود دست به اعتصاب زدند. رهبراعتصاب محمد درخشش رئیس باشگاه معلمان (مهرگان) بود.

باپایان یافتن انتخابات،من و دوستانم پرونده مدارك و دلائل آشکار تخلفات درانتخابات را به دادگستری تسلیم کردیم. وقتی مجلس هم تشکیل شد نطقهای تندی درمجلس ایراد می گردید. من برای یك کاسه شدن مخالفین فعالیت می کردم اما درجبههٔ ملی مخالفینی هم بودند که کاررا به تأخیر می انداختند ولی درخشش واقع بین تربود گرچه اوهم درسال ۱۳۳۳ هنگامی که نماینده مجلس بودبا نطق طولانی خود علیه قرارداد کنسرسیوم و شخص من جای رابطه ای باقی نگذاشته بود ولی واقعیت سیاسی را درك کرد و من کرسی خطابه خود را از محله های مختلف تهران به باشگاه مهرگان

منتقل کردم و درکنار یکدیگر درباره لزوم تحول درکشور سخن می گفتیم. درآن زمان جناح مذهبی ملی یعنی بازرگان ـ دکترسحابی و سیدمحمود طالقانی درزندان بودند. من به کمك دوستانم جزوه ای تهیه کردم تحت عنوان (دکترامینی برنامهٔ کارخودرا تقدیم می کند) که به مقدارزیادی چاپ و منتشر شد و خبرگزاریها نیز مفاد آن را به دنیا مخابره کردند.

با وجود اعتصاب دانشجویان دانشگاه و تظاهرات معلمین روز ۱۶ اردیبهشت ۱۳٤۰ درمیدان بهارستان میان معلمین و نیروهای انتظامی درگیری واقع شد و دکترابوالحسن خانعلی دبیر دبیرستانها به ضرب گلوله ازپادرآمد و چند نفر هم زخمی شدند که تشییع جنازهٔ مفصلی از او به عمل آمد و دولت درخشش را به عنوان محرك تظاهرات توقیف کرد. اماسرو صدا ها نخوابید.

درست یك هفته بعداز قتل خانعلی گویا روز سه شنبه ۱٤ اردیبهشت بود که صبح زود عمویم سرلشکر حسن امینی به دیدنم آمد و گفت ساعت ده صبح خودرا به دربار برسانم که برای کارمهمی احضارشده ام. امکان پیشنهاد نخست وزیری را هم پیش بینی کرد. چون هیچگونه آمادگی نداشتم باهزارفکرو خیال رفتم. شاه برخورد دوستانه و مهربانی داشت. می دانستم که به من علاقه و اعتمادی، ندارد. درآن برخورد سعی کردم تمام آداب لازم را انجام دهم. پس از گفتگوئی پیشنهاد کرد نخست وزیرشوم. اجازه خواستم دوروز وقت داده شود تا مطالعه کنم. همیشه عادت داشتم که درکارهای اساسی با گروههای مختلف و دوستان مشورت کنم. سپس بانورالدین الموتی ـ غلامعلی فریور ـ دکترجزایری ـ عبدالله انتظام ـ ناصرذوالفقاری ـ عبدالحسین بهنیا ـ هادی اشتری وچندتن دیگر به مشورت پرداختم. اکثردوستان معتقد بودند که مسئولیت را بپذیرم درحالی که خودم مشکلات کار را درآن زمان و اوضاع خاص می دانستم. درملاقات دوم باشاه تمام رابطه ایشان باخودم و نوع آن را بیان داشتم. آخرین مطلبی که می دانستم از ذهن ایشان بیرون

نرفته اتهام رهبری کودتا باعده ای از دوستانم از جمله سرلشکر قرنی بود. ناچاربرای جلب اعتماد ایشان باید صراحت به کار می بردم از جمله گفتم طبق سنت مشروطیت، نخست وزیریِ هرکس بارأی تمایل مجلسین و فرمان شاهانه می باشد ولی چون درپروندهٔ انتخابات شاکی هستم و اسنادی به دادگستری فرستاده ام خلاف اصول است که از همین مجلس رأی اعتماد بخواهم. پس نخست وزری ام فقط وابسته به حکم شاهانه است و اگر این حکم اعتماد و پشتیبانی لازم را نداشته باشد حتی یك روز هم کارکردن عملی نیست. من هم کسی نیستم که به هرقیمت به میز بچسبم،ناچار همانطوریکه منصوب می کنید هر روز هم اشاره کنید می روم، چون درگیری را نه به مصلحت خودم می دانم و نه به صلاح ملك و ملت، فرمان انحلال مجلسین را امضاء کنید که درجیب داشته باشم و دروقت مقتضی انتشاردهم.

برنامهٔ اصلی من اصلاحات ارضی و مبارزه با فساد و جلوگیری از اسراف و تبذیر است و گفتم اگر فشارسیاسی از روی دوش مردم برداشته شود رشد ترقی سریع تر انجام خواهد شد و پایه های پادشاهی مستحکم تر خواهد گردید، مسئولیت ها متوجه شاه نخواهد بود، بلکه دولت ها مسئول هستند و پادشاه به عنوان ضامن بقای مملکت محترم و استواریاقی خواهد ماند. هرچه دراین باب گفتم ایشان باروی خوش تأیید کردند.

درمورد انتخاب وزراء هم برخلاف اصول و برای نشان دادن حسن نیت خود و به منظور جلب اعتماد ایشان نظرشان را جویا شدم. جز دریکی دومورد آنهم به صورت مشورت اظهارنظری نشنیدم. گفتم وزرای دارائی - بازرگانی - دادگستری - صنایع و معادن - کشاورزی و وزرای مشاوررا که درنخست وزیری کمك من هستند تعیین می کنم وتکلیف وزارت فرهنگ هم با اعتصاب معلمین معلوم است. از محمد درخشش رفع مزاحمت شد. سپهبد بختیار از سازمان امنیت برداشته شد و سرلشکر پاکروان که همه از او

بااحترام یاد می کنند به جای او منصوب گردید.

درحالی که فرمان نخست وزیری و فرمان انحلال مجلسین را دردست داشتم قرارشد صبح فردا کابینهٔ شریف امامی درمحل نخست وزیری برای استعفا تشکیل جلسه بدهند و پس ازخروج آنان به من اطلاع دهند که به نخست وزیری بروم. ولی هنوز دربارهٔ بسیاری از وزراء تصمیمی نگرفته بودم. درحالیکه اعتقاد داشتم کسی که داوطلب تشکیل دولت است باید از ماهها قبل همکاران خودرا انتخاب کند و (کابینه سایه) راتشکیل داده همکاری لازم راتمرین کند تادرشروع کاربایکدیگر هماهنگی داشته باشند. من قصد نمایندگی مجلس را داشتم ولی وضع بحرانی مملکت مرا به صندلی نخست وزیری پرتاب کرد.

درنیمهٔ اردیبهشت ماه ۱۳٤۰ که برکرسی نخست وزیر نشستم از حداقل ۱٦ وزیری که باید به عنوان اعضای کابینه معرفی کردم هنوزنام بیش از ۷ نفررا یادداشت نکرده بودم اما از حجم کوه مشکلات ومسائلی که دربرابردولت قرار داشت باخبربودم.

ایران درهفت سال گذشته بیش از دومیلیارد و پانصد میلیون دلار درآمد نفت و حدود یك میلیارد و دویست میلیون دلار کمك خارجی داشت که به باد رفته بود. فساد مالی به اوج رسیده بود، معاملات متوقف شده و بازرگانان یکی پس از دیگری ورشکست می شدند. فاصله میان فقرا و ثروتمندان زیاد شده بود. مدت ۷ سال آزادی قلم و بیان و اجتماعات ممنوع بود و از یك سال قبل با وزیدن نسیم حقوق بشر از غرب قدری پنجره هارا باز کرده بودند.

وقتی محمد درخشش راواردکابینه کردم قرارشد دولت مطالبات مالی معلمین راکه هنوز درحال اعتصاب بودند تأمین کند. طی تصویبنامهٔ قانونی مبلغی کمتر از ۱۵۰ تومان ماهیانه به معلمین اضافه حقوق داده شد. روزاول نخست وزیری با اولین نطق رادیوئی اصلاحات ارضی ـ اصلاحات اداری و اقتصادی ـ مبارزه بافساد

آزادی ودموکراسی را به مردم وعده دادم و همه را به قناعت دعوت کردم. اولین دستورم به عنوان نخست وزیر دستوری عوامفریبانه بود بامعیارهای رایج درحالی که به نظر خودم چنین نبود. از چندماه قبل شنیده بودم که درمنابر وعاظ برای تحریك مردم دربارهٔ فساد کاباره ها صحبت می کنند و چون شخصاً هم با این نوع تفریحات نظر موافق نداشتم درچند سطر به شهربانی دستور دادم که ظرف ٤٨ ساعت ترتیب لغو جواز کار و اقامت تمام گروههای موزیك و رقاصه هارا داده وسایل خروج آنهارا از کشور فراهم کند. بااین ترتیب این وسیلهٔ تبلیغ را از دست اهل منبر گرفتم.

اصلاحات ارضی اولین و مهم ترین برنامهٔ دولتم بود. مالکین دربرابر دولت می ایستادند. آنها درحوزهٔ روحانیت هم نفوذ داشتند. چون مقدارقابل توجهی ازبودجه تبلیغات روحانیون ازمحل(سهم امام) توسط مالکین تأمین می شد. از طرفی از وقتی که بیاد داشتم انتخابات مجلس دست مالکین بود. من خواستم مجلس ساختگی را منحل کنم و می دانستم تا دوسال انتقال قدرت از مالکین به مردم برای انتخابات نسبتاً آزاد طول می کشد. عبدالحسین بهنیا وزیردارائی کابینه هم که به نظر من بهترین وزیردارائی بود از ریشه و بنیاد با هرنوع اصلاح ارضی مخالفت داشت. مبارزه با فساد و تعقیب مقامات درجه اول لشکری و کشوری و ممنوعیت ورود کالاهای لوکس از برنامهٔ دولت من بود. برای انجام این کارها پشتیبانی شاه لازم بود که از همان روزهای اول معلوم شد بیشتر تعارف است تا واقعیت. به کمونیستها اعتقاد نداشتم. ناچاریاید متوجه میراث داران مصدق می شدم. دردورهٔ کوتاه حکومت شریف امامی مطلع بودم که گروهی ازسران جبههٔ ملی درمنزل اللهیارصالح جمع شده و (جبههٔ ملی دوم) را اعلام کرده اند. درفرصت تشکیل کابینه کوشیدم تا چندتن عناصرصالح جبههٔ ملی را آمادهٔ همکاری کنم. دوسه نفر عناصر درجه اول امتناع کردند ناچارکابینه را با چند تن از افراد مورد اعتماد خود درکنار چند تن افراد مورد

اعتماد پادشاه تشکیل دادم. چندجای خالی باقی ماند و عاقبت آقایان نیامدند. با اینکه درمیان افراد جبههٔ ملی افراد شایسته و وطن دوست کم نبودند جز اللهیارصالح و دکترغلامحسین صدیقی درمیان آنان افراد درجه اولی سراغ نداشتم. تمام وجاهت جبههٔ ملی مدیون مصدق بود که درمدت زندان و تبعید دکترمصدق تاشروع دولت من اعضای جبههٔ ملی ۸ سال فقط از کیسهٔ مظلومیت دکترمصدق خوردند و هیچ عمل نمایانی انجام ندادند. درآن مدت فقط اعلامیه مؤثری از طرف اللهیارصالح درپشتیبانی از (دکترین آیزنهاور) منتشرگردید که با اعتراض اعضای درجه دوم و سوم جبههٔ ملی مواجه شد.

من درآستانهٔ نخست وزیری امید همکاری با چنین افرادی راداشتم و اگر رهبران جبههٔ ملی با شرکت خود دریك برنامهٔ اصلاحی یك بار دیگر بخت مشارکت و تأثیر درتحولات سیاسی ایران را می یافتند شاید درآینده وقایعی که منتهی به انقلاب ۱۳۵۷ شد، پیش نمی آمد. ولی به چنین بختی پشت پا زدند و میراثی را که از دکترمصدق به ایشان رسیده بود به باد دادند. تأثیرشان درحوادث بعدی ایران به صفر رسید.

دکترامینی دربارهٔ دوستی خودبا جان کندی چنین می نویسد:

درسال ۱۳۳۶ درکابینهٔ علاء به مأموریت سفارت ایران درآمریکا عازم شدم. زبان خارجه من فرانسه بود و به زبان انگلیسی به اندازهٔ رفع احتیاج عادی آشنا بوده و تکلم می کردم و روزنامه می خواندم. دروزارت خارجه سابق نداشته و دیپلمات هم نبودم. می دانستم که دیپلمات از خود رائی ندارد و مأمور است دستورات و سیاست دولت خودرا درمحل مأموریت اجرا کند. من سیاستمداربودم و عادت داشتم درهرکاری نظر و سلیقهٔ خودرا هم اجرا کنم.

اشیاء عتیقه ایرانی میراثی و متعلق به خانم را به آمریکا برده و دریکی ازسالن های سفارت چیده بودم. وقتی گروهی توریست می آمدند اشیاء مزبور به معرض نمایش گذارده می شد.

دراوایل کار ابتدا شروع به معاشرت با سفیران کشورهای اسلامی و خاورمیانه کردم و به آنها فهماندم اگر ما جمع و نزدیك شویم سیاست جهان اهمیت بیشتری به ما می دهد. دراین کار هم موفق شدم، سپس دردانشگاهها شروع به سخنرانی کردم. هرهفته دردانشگاهی یا باشگاهی به منبر می رفتم و بیشتر دربارهٔ ایران و اهمیت خاورمیانه سخن می گفتم و حق منبرهارا هم به کتابخانه ها یا دانشگاهها و مؤسسات خیریه هدیه می کردم.

وقتی موضوع تازه ای برای ایران درسنای آمریکا مطرح بود و ما به آرای سناتورها احتیاج داشتیم ترتیب شام مفصلی درسفارت دادم که تعداد قابل توجهی از سناتورها از دموکرات و جمهوریخواه با خانم هایشان درآن شرکت کردند. درآن موقع آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا و برادران دالس یکی وزیرخارجه و دیگری رئیس سیا بودند. دربرخوردها گاهی می شنیدم که دولت آمریکا با خرید های مکرر اسلحه به دستور شاه موافق نیست. گفته می شد اگرقرار است دربرابر حملهٔ احتمالی شوروی دفاع شود این سلاحها قابل و کافی نیست ولی درعوض این عمل موجب خواهدشد که بودجه کشورهائی نظیرایران که باید صرف توسعهٔ اقتصادی گردد به اسلحه اختصاص داده می شود وموجب فقر بیشترمردم می گردد. درآن موقع حزب دموکرات مشغول بررسی معرفی کاندیداهای ریاست جمهور بود. درمیان سناتورهای آمریکا جان کندی جوان و متنفذ ومحبوب بودکه گفته می شد نامزد ریاست جمهوری است. در گفتگوها اورا هوشیار و بلند پرواز دیدم و سخت علاقمند به توسعهٔ آزادی و دموکراسی درهمهٔ کشورها بود. دریکی از میهمانیهای بزرگ که ما دعوت داشتیم خانم ها یك مسابقهٔ خوش لباس ترین خانم دیپلمات خارجی و سیاستمدار آمریکائی برقرار کردند که خانم من و ژاکلین کندی انتخاب شدند که فردای آن روز عکس هردو خانم درمطبوعات آمریکا چاپ شد.

سناتورکندی که می دانست من دوستی تازه ای بین سفیران

کشورهای مسلمان منطقه برقرارکرده ام یك شب من و خانمم را برای شام به منزلش دعوت کرد. درآن شب درباره دکترین آیزنهاور با من صحبت کرد. گفتم با اینکه آیزنهاور از حزب مخالف شما است با دکترین او موافق هستم زیرا اگرآمریکا خودرا ابرقدرت جهان و مبشر آزادی و دموکراسی می داند باید دراین راه تعهداتی را بپذیرد و خرج هم بکند.

اللهیار صالح هم آن را تأیید کرد که مورد انتقاد دوستان جبههٔ ملی قرار گرفت. آنچه درآن شب گذشت همین بود و کلیات دربارهٔ مشخصات کشورهای منطقه و وجه مشترك آنها دین اسلام بود.

یك بار هم خانم ژاکلین کندی دراوایل حکومت من به تهران آمد. وقتی خبرنگاران درفرودگاه علت سفرش را می پرسند می گوید دردرجهٔ اول برای ملاقات دکتر امینی آمده ام و تعریفی از من می کند.

صریحاً بایدبگویم جان کندی رئیس جمهورآمریکا بیش ازآنکه در نخست وزیری من مؤثرباشد دراستعفاء و کناره گیری من مؤثربود. این است واقعیت شایعات رابطهٔ من با کندی به روایت خودم.

دکتر امینی همچنین می نویسد: باتمام کوششی که می شد در غیاب مجلس شاه از دولت پشتیبانی کند و یا بیش ازآنچه از من و دولت رنجش دارند رنجیده نشوندولی گاهی حرفهائی زده می شد که شاه را می رنجاند. ازجمله روزی در مراسم تقسیم اراضی در فارس وقتی زنان و مردان با لباسهای محلی باسازو دهـــل هلهله و شادی می کردند شاه به مهندس فریور وزیرصنایع و معادن روکرد و گفت:

می بینید مردم مملکت چقدر به ماعلاقه دارند؟ مهندس فریور جواب داد که: هنوز همه اینهارا می شود به زور دوتا ژاندارم به خط کرد وبه هرمراسمی برد. بایدزمان بگذرد، مردم آزادی راحس کنند تا هرجاکه می روند به میل خودشان و باپای خودشان بروند، نه با کامیونها و اتوبوسهای دولتی.

پیداست با این جواب به شاه چه گذشت وبه حساب دولت من چه نوشته شد ؟

یادرمراسم افتتاح سد دزفول که شاه معتقد بود یکی از ٦ سد بزرگ دنیا می باشد از ابراهیم مهدوی وزیر سایق کشاورزی خواسته بودم استانداری و سرپرستی آب و برق خوزستان را قبول کند. وقتی یکی ازمهندسین دربارهٔ سدگزارش داد شاه به مهندس مهدوی گفت عاقبت آنهمه خرج و سرمایه گذاری به نتیجه رسید، حالا این سد برای منطقه و کشور چه ارزشی دارد ؟

مهدوی فوراًجواب دادقربان به عرض برسانم که مفت نمی ارزد. هرسدی که ساخته می شود باید پیش از اتمام آن شبکهٔ آبیاری زیر سد آماده شده باشد که به سرمایه و وقتی بیشتر از سرمایه و وقت ساختمان سداحتیاج دارد. برای این سدهنوز هیچ چیزساخته نشده است وجز به کارانداختن دو توربین برق کاری ازاین سدبرنمی آید و مقرون به صرفه نیست.

دریکی ازجلسات هیأت دولت با حضور پادشاه که برای بررسی بودجهٔ ارتش تشکیل شده بود الموتی حقوق و مزایای یك قاضی عالیرتبه رابایك افسر متوسط مقایسه کرد. وقتی که از پادشاه جوابی به سود ارتش گرفت، نورالدین الموتی دبیرکل سابق حزب توده گفت اعلیحضرت یقین داشته باشیدکه ما شمارا دوست داریم و این بحث ها به مناسبت همین دوستداری است. اما پادشاه در مقابل او مثل کسی که حرف نامناسبی شنیده باشد اخم کرد وسر به زیرافکند و ساکت شد.

از این نوع گرفتاریهای خصوصی که نتیجه اش دلتنگ شدن پادشاه از من و دولت می شد کم نداشتیم.

دولت دکتر امینی: تاریخ تشکیل ۱۶ اردیبهشت ۱۳٤۰

نخست وزیر: دکترعلی امینی، وزیر مشاور و سرپرست امـــور اقتصادی: دکترعلی اصغر پـورهمایون، وزیر جنگ: سپهبـدعلی اصغر نقدی، وزیر خارجه: قدس نخعی، وزیرکشور: سپهبدصادق عزیزی، وزیردارائی و سرپرست گمرکات و انحصارات: عبـــدالحسین بهنیا، وزیر پست و تلگراف: مهندس هوشنگ سمیعی، وزیـــرکار: عطاءالله خسروانی، وزیـــرصنایع ومعادن: مهندس غلامعلی فـــریور، وزیـــر دادگستری: نورالدین المـــوتی، وزیر راه: مهندس جمال گنجی، وزیر بهداری: دکترعبدالحسین طبا که قبول نکرد واز تاریخ ۱۳٤۰/۳/۱۳ دکتر ابراهیم ریاحـــی معرفی شد. وزیر کشاورزی: دکتـــر حسن ارسنجانی، وزیربازرگانی: جهانگیرآموزگار، که ازتاریخ ٤۰/٤/۳ معرفی شد. وزیر مشاور: هادی اشتری، وزیرمشاور: ناصر ذوالفقاری که از تاریخ ٤۰/٤/۲۱ معرفی شد. درخشش نیز وزیرفرهنگ گردید.

تغییرات: درتاریخ ٤۰/۱۰/۲ مهندس غلامعلی فریور وزیر صنایع ومعادن استعفاکرد وبه جای اومهندس تقی سرلك مشغول به کارشد.



عبدالحسین بهنیا



عطاءالله خسروانی



مهندس هوشنگ سمیعی



دکتر حسن ارسنجانی



مهندس غلامعلی فریور



نورالدین الموتی



مهندس جمال کنجی



مهندس تقی سرلک



قدس نخعی



جهانگیر آموزگار



ناصر ذوالفقاری



دکتر ابراهیم ریاحی



درخشش وزیرفرهنگ



هادی اشتری

چهره هائی تازه درکابینهٔ دکتر امینی

با توجه به خاطرات دکترامینی که هنگام دعوت به نخست وزیری برای این کارآمادگی نداشت و حتی دربارهٔ وزرای خودهم هیچ مطالعه ای نکرده بود سرانجام کابینه را باقیافه های تازه ای به شاه معرفی کرد که پیشینه بعضی از وزرایش مورد بحث و گفتگوی فراوان بود .

افرادی نظیرنورالدین الموتی به سمت وزیر دادگستری - دکترحسن ارسنجانی به عنوان وزیرکشاورزی و محمد درخشش به سمت وزیر فرهنگ از آن جمله اند . نورالدین الموتی جزو ۵۳ نفر متهمین به فعالیت کمونیستی درزمان رضاشاه بود که درداگستری محاکمه و محکومیت زندان یافته بود ودرشهریور ۱۳۲۰ از زندان آزاد و مؤسس و عضو کمیتهٔ مرکزی و حتی دبیرکل حزب توده شده بود وعلت نزدیکی او بادکترامینی مداخله درامورورثهٔ وثوق الدوله می باشد که از این راه نیز صاحب ثروت زیادی شده بود . او درداگستری به خوشنامی و چپگرائی شهرت داشت و برای اولین بار بود که به هیئت دولت وارد می شد . دکترارسنجانی که فئودالها و بازیگران مرتجع اعتبارنامه اش را درمجلس رد کرده بودند و کینهٔ

شدیدی از خوانین و فئودالها بردل داشت و دکترای حقوق دررشته سیاسی را به اتمام رسانیده بود بدون داشتن سابقهٔ خدمت دروزارت کشاورزی به عنوان وزیر آن وزارتخانه معرفی گردید و بعداً معلوم شد نقش مهمی درامراصلاحات ارضی دارد.

درخشش که کارش رهبری جامعهٔ معلمین بود بعداً باسمت وزیر فرهنگ به کابینه وارد شد که پس ازسقوط رژیم دراین باره چنین گفت:

من پس از اینکه در روز ۹ اردیبهشت سال ۱۳٤۰ درمحل باشگاه مهرگان روز۱۲ اردیبهشت رابرای اعلام اعتصاب اعلام کردم به اتهام (برهم زدن حکومت قانون و مشروطیت و قیام علیه سلطنت) دستگیر و به زندان قزل قلعه افتادم و می خواستند مرا محاکمه کنند. روز ۱۲ اردیبهشت که روز اعتصاب معلمین بود درمیدان بهارستان محشرکبرائی برپابود. ساعت ۱۱ صبح بود که سرگرد شهرستانی با اسلحهٔ کمری خود دکترخانعلی یکی از دبیران زحمتکش را ازپای درآورد و به دنبال آن هم عده ای با سرنیزه مجروح گردیدند. سرگرد شهرستانی رابعداً به دادگاه بردند و آنقدر محاکمه را طول دادند تا از زندان آزادشد و حتی به درجهٔ سرتیپی و ریاست پلیس تهران هم رسید. پس از قتل دکترخانعلی، از طرف معلمین به باشگاه مهرگان که توسط پلیس تصرف شده بود حمله شد و از دست پلیس خارج گردید و درآنجا قطعنامه ای صادر گردید که دررأس آن آزادی بدون قید وشرط من بود. درمجلس عده ای از وکلا از جمله اللهیارصالح به دولت شریف امامی حمله کردند و موجب سقوط آن دولت و روی کارآمدن دکترامینی شدند. نخست وزیر جدید به باشگاه مهرگان آمد و از معلمین خواست که برای انجام خواستهای خود به او مهلت بدهند. معلمین درآن جلسه با نخست وزیر به توافق نرسیدند و قرارشد چندنفر انتخاب و در جلسه دولت حضوریافته مطالب خودراییان کنند. درنتیجه من و چندنفر دیگر انتخاب و معرفی شدیم که درجلسات هیئت دولت

شرکت کرده طی سه جلسه طرحی را که جامعهٔ معلمین تهیه کرده بودند بااضافه کردن یك تبصره به هیئت دولت رسانیدیم. چون دولت اعلام کرده بود که ورشکسته است قرارشد پس ازتأمین اعتبارات خواسته های معلمین انجام شود. با این طرز اعتصاب ۱۱روزه معلمین پایان یافت. دولت امینی وزیرفرهنگ نداشت و به علت حالت فوق العاده هیچکس حاضر به قبول این پست نبود. درنتیجه دولت برای انتخاب وزیرفرهنگ به جامعهٔ معلمین رجوع کرد. سرانجام به اتفاق آراء مرا که رئیس باشگاه مهرگان بودم به عنوان وزیرفرهنگ معرفی کردند و به این ترتیب به ارادهٔ معلمان وزیرفرهنگ شدم.

* * *

دردولت امینی با وجود بدی وضع مالی کشور حقوق معلمین افزایش یافت و از این جهت فرهنگیان از این دولت و اقدامات درخشش همواره به نیکی یاد می کردند که به حقوق معلم توجه خاصی نشان داده اند.

نورالدین الموتی وزیردادگستری که از محارم دکترامینی بود شروع به یك سلسله انتصابات پرسروصدا درداگستری کرد که ازجمله انتصاب بنی فضل به دادستانی دیوان کیفر بود که با مصاحبه های خود جنجالها برانگیخت و به دنبال آن هم درداگستری قرارهای توقیف زیادی صادرشد.

* * *

حسن بقائی نائینی درمجلهٔ آینده می نویسد:

سید جعفربهبهانی که درحکومت شریف امامی بافتح الله فرود و دکترعلی امینی مؤتلف بودند و درگوشه و کنارتهران بابرگذاری متینگ از حکومت انتقاد می کردند و روابط بسیارنزدیك باهم داشتند، وقتی امینی نخست وزیرشد بهبهانی می خواست سه

وزیردرکابینه داشته باشد. با این که امینی پس از گرفتن فرمان نخست وزیری به خانهٔ جعفربهبهانی آمد توافق نشد و خط ها از هم جداگردید. بهبهانی که بین بازاریان و روحانیون نفوذ داشت بابرگذاری روضه خوانی درخانهٔ خود (خیابان آمل) کابینهٔ امینی را به باد انتقاد گرفت و گفته شد که این مرد چون خواهرزادهٔ محمدعلی شاه می باشد از دائی خود تبعیت کرده همانطوری که محمدعلی شاه مجلس را به توپ بست و با مشروطه مخالف بود اوهم مجلس را منحل کرده و انتخابات را انجام نمی دهد. درنتیجه دکترامینی دستوربازداشت جعفربهبهانی را داد و سه روز بهبهانی در شهربانی توقیف بود. عده ای درشهربانی اجتماع کردند تابهبهانی آزادشد.

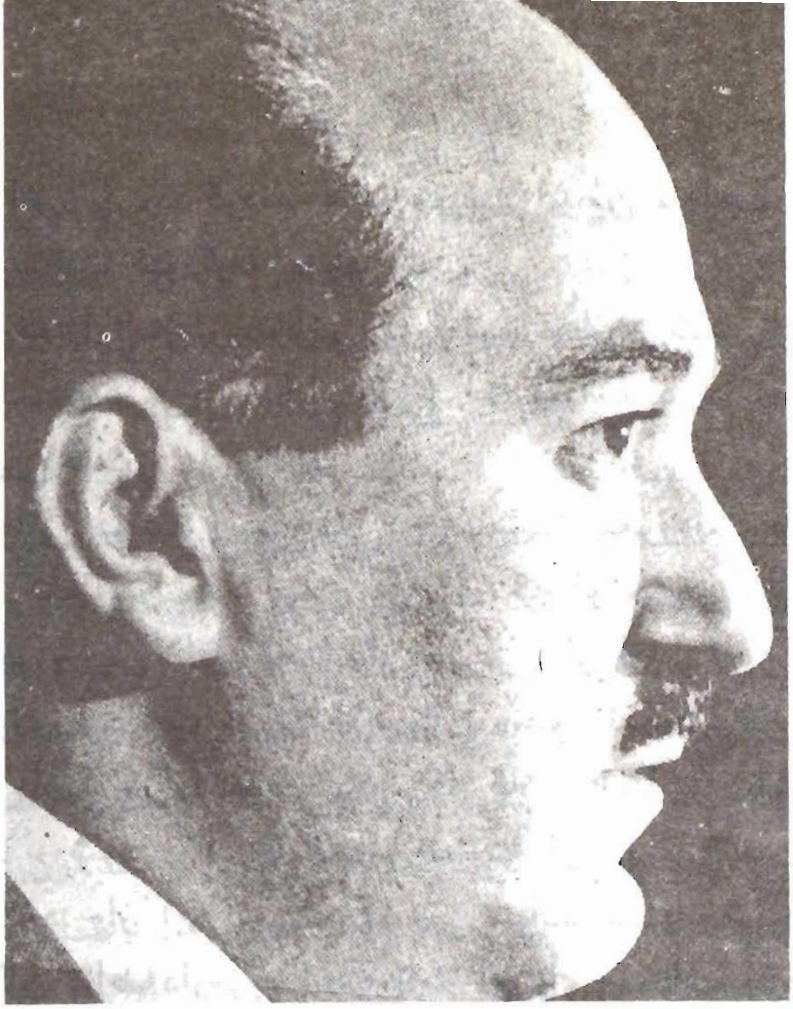

ارسنجانی و اصلاحات ارضی

از جمله وزرائی که انتصابش جلب توجه فراوان کرد دکترحسن ارسنجانی بود که پس از شهریور ۲۰ روزنامه «داریا» را منتشر ساخت. قبلاً کارمند بانك کشاورزی بود و بعداً به وکالت دادگستری پرداخت. درنخستین دورهٔ دکترای حقوق با اوهمکلاس بودم. مردی دقیق و باهوش و زیرك و پرمدعا بود که تاحدی کارهایش مرموز به نظر می رسید. قدی کوتاه و هیکلی چاق و قلمی تند و تیز داشت و اطلاعاتش درزمینه های سیاسی و اجتماعی عمیق بود. مدتی درروزنامهٔ نبرد و ایران ما با امضای دکتر داریا مقالاتی می نوشت و سرانجام امتیاز روزنامهٔ داریا را گرفت که روزانه صبح منتشر می شد. باقوام السلطنه خیلی نزدیك شد و با اینکه اهل شیراز بود از منطقهٔ مورد نفوذ قوام یعنی لاهیجان به نمایندگی مجلس انتخاب گردید که فئودالها و ملاکین

اعتبارنامه اش را رد کردند و درحقیقت ازبطن مجلس پانزدهم یك مخالف سرسخت فئودالیته متولد شد.

وقتی اعتبارنامهٔ ارسنجانی درمجلس مطرح شد ناصرذوالفقاری با آن مخالفت کرد و هنگام طرح اعتبارنامه درجلسه ۱۷ شهریور ۱۳۲۶ چنین گفت:

ارسنجانی مدعی است که به مناسبت معروفیت درسطح کشور ازلاهیجان انتخاب شده است درحالی که او مدیر روزنامه بود نه نخست وزیر و یا لااقل استاندار و حتی فرماندار. به همین جهت موجبی برای انتخاب او از لاهیجان وجود ندارد. ثانیاً ارسنجانی درروزنامهٔ داریا کراراً تذکر داده که قانون اساسی نقائصی دارد و باید اصلاح شود و این گفته و نوشته اوقیام برضد حکومت ملی تلقی می شود واز این جهت هم نمی تواند نمایندهٔ مجلس باشد. از نمایندگان تقاضادارم به اعتبارنامهٔ او رأی مخالف بدهند.

عباس اسکندری دردفاع از ارسنجانی گفت: چون ذوالفقاری به مقام شامخ مطبوعات توهین کرده و مقام یك روزنامه نگاررا کمتراز یك فرماندار دانسته به این امرمعترضم. چون افتخاردارم که روزنامه نگارهستم و موقتاً وکیل مجلس. خیال می کنم مقام روزنامه نگاری اجل و اعلی برسایرکارهاست. (باتمانقلیج: به شرط آنکه کارشان هتاکی و اخاذی نباشد) ممکن است بعضیها معروفیت خوب و بعضیها معروفیت بد داشته باشند ولی بحمدالله شما آقای باتمانقلیچ معروفیت خوبی دارید (خنده نمایندگان). آقای ذوالفقاری می گویند مدیر روزنامه داریا تذکراتی درباره اصلاح قانون اساسی داده و این تذکررا گناه نابخشودنی می داند درحالی که من معتقدم جلوگیری از انتشار فکر و اندیشه گناه است. درانجیل مثلی هست که به فرض ارسنجانی گناهگار باشد آیا آنها که با او مخالفت می کنند خودشان بی گناهند؟ اظهار نظر دربارهٔ قانون اساسی جرم نیست، تا به حال چندبارقانون اساسی ما تغییر کرده و اصولاً هم می شود فکر کرد که درقانون اساسی ما نواقصی هست که باید رفع

شود. باید درقضاوت انصاف داشت.

سرانجام مجلس اعتبارنامه ارسنجانی را رد کرد. درمحافل سیاسی این طور تعبیر شد که مجلس ساخته و پرداختهٔ قوام می خواست به رهبر حزب دموکرات قیافه مخالف خودرا نشان بدهد و این ژست با رد اعتبارنامه ارسنجانی که مورد توجه خاص جناب اشرف بود و از خانه او یعنی (لاهیجان) وکیل شده بود درصحنهٔ پارلمان به رخ او کشیده شد تا قوام تکلیف خودرابداند.

ارسنجانی که به کاروکالت دادگستری اشتغال داشت دروقایع ۳۰ تیر درکنارقوام السلطنه قرارگرفت که باکناره گیری قوام السلطنه بار دیگر به وکالت پرداخت. یکبار به فکر تأسیس حزب افتاد وحزب آزادی را بنیان نهاد که اعضای کمیته مرکزی آن عبارت بودند از: ملك الشعرابهار - سرلشگرناصرالدوله فیروز - رضا آذرخشی - ابوالقاسم امینی - زین العابدین کاشانی - علی اصغر وزیری. ولی این کارهم سروصورتی نگرفت و درکوتاه مدت ازبین رفت.

مدتی از ارسنجانی درامورسیاسی خبری نبود تا اینکه هنگام تشکیل کابینهٔ دکترامینی به عنوان وزیرکشاورزی معرفی شد و برنامهٔ اصلاحات ارضی مطرح گردید و با انتصاب او پشت فئودالها و مالکین و زمین داران لرزید. زیرا می دانستند که ارسنجانی از مالکین انتقام خواهد گرفت.

او خودرا مبتکر اصلاحات ارضی می دانست و مسئله را درهیئت دولت مطرح و به عرض شاه رسانید و شاه هم که از زمان دولت دکتراتبال می خواست کاراصلاحات ارضی را سرو سامانی بدهد دراین راه حد اکثر مساعدت را نمود. درآن ایام فئودالها و صاحبان املاك بزرگ و روحانیون با اصلاحات ارضی مخالفت می ورزیدند ولی ارسنجانی با علاقهٔ شاه به این امر باقدرت فوق العاده ای دراجرای این برنامه کوشید و کنگرهٔ دهقانان را تشکیل داد که درآن شاه نطق مهمی ایراد کرد. بعداز سقوط کابینهٔ امینی ارسنجانی درکابینهٔ علم همین شغل را به عهده داشت و به اقدامات

خود دربارهٔ اصلاحات ارضی و تشکیل شرکتهای تعاونی ادامه می داد. پس از اینکه این کار سرو سامانی گرفت واقعهٔ خرداد ۴۲ پیش آمد و کنگرهٔ آزاد زنان و آزاد مردان برای تشکیل مجلس به وجود آمد. مخالفت باارسنجانی خیلی زیادشده بودکه به سمت سفیر ایران درایتالیامنصوب گردید و دنبالهٔ کاراصلاحات ارضی به سپهبد ریاحی سپرده شد. با این طرز به تدریج ارسنجانی از کارهای سیاسی فاصله گرفت و پس از مدتی مجدداً به تهران آمد و به همان کاروکالت دادگستری مشغول شد. روزها از خانه خود دزاشیب تا تهران پیاده می آمد و برای حفظ سلامتی خود می کوشید ولی ناگهان دچارسکتهٔ قلبی شد و درگذشت.

مرگ ناگهانی ارسنجانی بدون داشتن هیچ کسالتی شایعاتی به وجود آورد که صحت نداشت. پس از فوتش به علت داشتن یك فرزند بین بستگانش اختلافاتی پیداشد که منجر به انتشار وصیتنامهٔ او گردید و معلوم شد از او مقادیری وجه نقد دربانکهای اسرائیل باقی مانده است. یکبارهم هنگام مسافرت موشه دایان وزیردفاع معروف اسرائیل به ایران او با سمت وزارت از اوپذیرائی می کرد و مثل این که به ابتکار او موشه دایان که گویا آن وقت مسئولیت کارهای کشاورزی و تعاونی اسرائیل را بر عهده داشت به ایران دعوت شده بود. رابطه اوبا مقامات اسرائیلی هم ازهمان نوع کارهای مبهم دکترارسنجانی به شمار می رفت. به هرحال روزنامه نگاری متفکر و تکرو و پرتلاش وفعالی بود که مرگ ناگهانی اش تولید تأسف فراوان کرد.

* * *

درمجلس شورای اسلامی معاون وزارت خارجه گفت: اسناد وزارت خارجه حاکیست که دکتر ارسنجانی دربهمن سال ۱۳۴۱ وارد (تل اویو) شد. موشه دایان گفت ارسنجانی وزیرکشاورزی ایران از آدمهای بزرگ عصر ماست.

❁ ❁ ❁

دکتر امینی درخاطراتش می نویسد: درمورد لایحه اصلاحات ارضی فکر کردم مسئول آن باید ازخانوادهٔ مالکان و ثروتمندان نباشد ولی درعین حال بلندپرواز وجاه طلب باشد تا بتواند دربرابر بانفوذ ترین قشر طبقه حاکمه قدعلم کند. این شخص حسن ارسنجانی بود. از برکشیدگان قوام السلطنه می باشد که در روزنامه داریا مقالاتی به طرفداری از رعایا و دهقانان و علیه ظلم و تجاوز مالکان می نوشت. درمجلس هم درنطق دفاعیه خود از اعتبارنامه اش به مالکین حمله کرد و ناصرذوالفقاری به عنوان نماینده مالکین علیه او سخنرانی کرد و اعتبارنامه اش ردشد. ولی ارسنجانی مرتب درروزنامه ها مقالاتی علیه مالکین می نوشت. یکبارهم درغیاب من با سرلشکر قرنی و عده ای جلساتی داشتند که همه رابه عنوان کودتا دستگیر کردند و شایع بود که انگشت من هم درکاربوده است. دکترارسنجانی را وزیر کشاورزی کردم ولی مراقب بودم که تند نرود. خواسته بودم که اصلاحات ارضی را از املاك خودم شروع کند. از لشت نشا که مجموعه ای از چهل و دوآبادی بود، درحوزهٔ شمال آنجارا هندوستان ایران می نامیدند. پادشاه را برای شرکت درمراسم اهدای اسناد مالکیت دهقانان به آنجا دعوت کردیم. دردوران کوتاهی که دولت سرکاربود کار اصلاحات ارضی پیش می رفت. ارسنجانی پس از استعفای دولت همچنان برسرکار ماند درحالی که دیگرترمزی نداشت و کارش سرعت گرفت. شاید امید داشت که نخست وزیر شود. چندی بعد کنگرهٔ دهقانان را تشکیل داد و دیگر جای سکوت نبود.اعلامیه ای امضا کردیم که بعدها چوب آن را خوردیم.

ارسنجانی چهار اسبه می تاخت. یك روز پس از تشکیل آن کنگره به دیدن من آمد. پرسیدم این چه اشتباهی است که پی در پی می کنید مگر عاقبت آن رانمی بینید؟ گفت (ایشان) مزاجشان

چنین کارهائی را می طلبد وبنده متخصص پوست خربزه هستم. پوست خربزه را می اندازم دیگر با ایشان است که پایشان را روی آن بگذارند وسُربخورند یا نگذارند.

چندسال بعد ارسنجانی سفیرایران درایتالیا شد که درآنجا بدیدنم آمد باز حرف را به اشتباهات پی درپی کشاندم. گفت شمامی دانید که شاه می خواهد همه کارها دست خودش باشد و به اسم خودش تمام شود. هیچکس درمورد آذربایجان از قوام و درمورد نفت از دکترمصدق حرف نمی زند. اصلاحات ارضی بانام شما و من شروع شد، اگر نمی ماندم و تند تر نمی رفتم و همه را با نام ایشان نمی کردم من و شمارا جلوی آفتاب کباب می کرد. من هم وقتی دیدم نمی خواهد به هیچکس امان بدهد و نامی از هیچکس جزخودش نباشد جریان را هرروز تندتر می کردم ومیخ آخر را به تابوت کوبیدم. از این حرف ارسنجانی بسیار ناراحت شدم و گفتم وای اگر از پس امروز بود فردائی.

این همان روحیه ای بود که هویداخوب فهمیده بود که تمام اشتباهات به عنوان اوامرشاهانه انجام می شد ونتیجه اش را دیدیم و هنوز هم داریم می بینیم.

❁ ❁ ❁

به هرحال دکترارسنجانی درباره اصلاحات ارضی طی نطق های متعدد خود چنین می گفت:

درایران پنجاه هزار دهکده و قریه وجود دارد که جمعاً ۱۷ میلیون هکتار از اراضی کشورقابل کشت می باشد. یك چهارم اراضی آبی و بقیه دیمی است. دررابطه زارع و مالك رعایت عدل و انصاف درایران نشده و اصول قرون وسطائی اجرا می شود. دربعضی از دهات آذربایجان و زنجان هنگامی که زارع کشمش را درآفتاب خشك می کرد مالك حق داشت که سی درصد محصول کشمش را به مناسبت آفتابی که درده او می تابد به عنوان حق

مالکانه برداشت کند. دربسیاری از دهات کشاورز مجبور بود برای ارباب (بیگاری) کند یعنی کارکند ومزد نگیرد. ولی بعضی از مالکین درروابط خود با زارعین رعایت عدالت را می کنند.

من اجرای قانون اصلاحات ارضی رافوق دولت و وزارت می دانم زیرا یك مسئله ملی است که تمام ایران باید در اجرای آن شریك و سهیم باشد. خواه من وزیرباشم یا نباشم و این دولت باشد یانباشد.

مسلماً اصلاحات ارضی موجب رونق کشاورزی و بالاخره موجب رونق اقتصاد مملکت خواهد شد. اگر در انقلاب مشروطیت مثل ممالکی که فئودالیته از بین رفت مالکین حقوق فئودالیته را حفظ نمی کردند خیلی پیش می رفتیم ولی متأسفانه مشعلداران حقوق فئودالی پس از استقرار مشروطیت جامه های خودرابالباده های مشروطه طلبان عوض کردند. خیلی ازکسانی که دردورهٔ استبداد مصدر مشاغلی بودند دردوران مشروطیت نیز مشاغل خودرا به صورت دیگر حفظ کردند. درمیان وکلای مجلس عدهٔ قابل توجهی از فئودالها و مالکین بودند و درحقیقت عملاً مجلس شورایملی دردست خانواده های فئودال بود. آنهائی هم که از شهرهائی مثل تهران انتخاب می شدند دراقلیت بودند.

اگر روزی دهقانان با اصلاحات ارضی آزاد شوند ما می توانیم یك مجلس ملی متکی به رأی مردم و مخصوصاً زارعین داشته باشیم. بنا براین آثار اولیه اجرای قانون اصلاحات ارضی ساختمان سالم سیاسی و اجتماعی مملکت ما می باشد و پایه های دموکراسی محکم و استوار خواهد شد. اگر مابتوانیم دهقانان را آزاد کنیم توانسته ایم ۱۵ میلیون جمعیت ایران را ازقید و بند اقتصادی آزاد سازیم. آن وقت رأی آزاد اینان پشتیبان دموکراسی ایران خواهد بود.

دردورهٔ پانزدهم که دربارهٔ اعتبارنامهٔ من بحث بود وقتی به وکلا نگاه می کردم می دیدم یك طرف دکتر شفق بود که باستارخان و

باقرخان همکاری می کرد ولی درکنار او امیرنصرت اسکندری نشسته بود که با مشروطه طلبان می جنگید و هردو نمایندگان حکومت مشروطه بودند.

صریحاً می گویم ملتی که تحت رژیم فئودال است فلج می باشد. آنهائی که دررأس هستند دلشان خوش است که به تناسب زندگی فقیرانه رعایا اینان زندگی مرفهی دارند. بنده درسفراروپا دیده ام که اکثر اینها یا مریض هستند یا می روند درکازینوها پولهائی را که به زحمت از رعایا می گیرند هدر می دهند. اگر رعیت مرغش تخم می کند باید سهم ارباب را بدهد و مباشر می گیرد و برای ارباب می فرستد و او هم همه را می بازد. چند تن از آنها دراروپا به من گفتند ما گاو شیردهی داریم که شیر می دهد و بهای آن را برای ما اینجا می فرستند.

در۱٤ سال پیش وقتی اعتبارنامه من درمجلس مطرح بود طرح اصلاحات ارضی را به مجلس دادم مثل اینکه زلزله شد، همه به سر وصدا افتادند. بالاخره اعتبارنامه من ردشد.

این مالکیت اراضی و این سیستم ارباب ورعیتی سوابق عجیب وغریبی دارد که باید براساس عادله بنا شود. کاری که ما می خواهیم بکنیم هم باعدالت و هم با شرع اسلام منطبق می باشد. زارع نجات پیدا می کند. پول مالك را هم می دهیم تا برود کار دیگری بکند. نمونه کشاورزی ما از دوهزار سال پیش همین بوده که هست، این صحیح نیست که یك عده بدبخت بمانندو یك عده آقا.

تاوقتی مالکین بزرگ درایران وجود دارند ما نمی توانیم مجلس ملی داشته باشیم زیرا زارعین نمی توانند رأی خودرا آزادانه به صندوق بریزند. تمام کسانی که ماسك آزادیخواهی به چهره می زنند و به نام قانون اساسی می خواهند ازقانون اساسی دفاع کنند دروغ می گویند. استقرار قانون اساسی روزی مسلم است که همهٔ افراد ملت ایران حق رأی آزاد داشته باشند. اگر منظور ازآزادی

انتخابات، آزادی فئودالیته و آزادی پولدارها درخریدن آراء مردم است این قبیل آزادی مورد نفرت افراد شرافتمند و تحصیل کرده می باشد.

* * *

مهندس آصفی مدیرکل کشاورزی و اصلاحات ارضی خراسان می گفت وقتی سیدجلال تهرانی استاندار خراسان ونایب التولیهٔ آستان قدس شد هنگام ورود به ایستگاه راه آهن مشهد ضمن اظهارتشکر از مستقبلین که حدود ٤٠٠ نفر بودند اظهارداشت که از اعلیحضرت تقاضا کرده ام تازمانیکه مسئول استانداری خراسان وآستان قدس رضوی هستم کاراصلاحات ارضی دراین استان انجام نشود. برحسب مسئولیتی که داشتم جریان امررا به وزیرکشاورزی اطلاع دادم و قطعاً سازمان های دیگر هم گزارشات لازم را به تهران فرستادند. ولی پس از ٤٨ ساعت دستور انجام برنامه های اصلاحات ارضی درشهرستانهای نیشابور و اسفراین ابلاغ شد و این امر موجب ناراحتی استاندار گردید به طوری که مرا به استانداری خواست واظهار داشت (به وزیرت بگو اگرپایش را به خراسان بگذارد قلم پایش را خرد خواهم کرد) جواب دادم من نمی توانم پیغام شمارا به وزیرکشاورزی بدهم، شما با امکاناتی که دارید خودتان اقدام فرمائید. چندی بعد وقتی به تهران آمدم و به دیدار وزیر کشاورزی رفتم ارسنجانی گفت ازوضع خراسان و مخالفت هائی که به تحریك استاندار می شود مطلع هستم و قریباً اعلیحضرت برای اعطاء اسناد مالکیت به کشاورزان به مشهد خواهندآمد و عملاً جواب استاندار داده خواهدشد.

همان روز وزیرکشاورزی این جانب و چندتن از مسئولان اصلاحات ارضی را نزد نخست وزیر برد و دربارهٔ چگونگی اصلاحات ارضی دراستان ها مذاکرات مفصلی صورت گرفت. دراین موقع زنگ تلفن نخست وزیر به صدا درآمد و معلوم شد استاندار

خراسان می خواهد صحبت کند. پس از خاتمهٔ مذاکرات تلفنی ارسنجانی که ازجریان مطلع شد گفت مثل این که هنوز (این سید جن گیر) یعنی استاندار درمخالفت خود با اصلاحات ارضی پافشاری می کند. سیدجلال تهرانی باید بداند که کار از این حرفها گذشته و قانون اصلاحات ارضی درسراسر کشور اجرا خواهدشد.

یك بارهم مسئول اصلاحات ارضی کل کشور برای ملاقات با استاندار به مشهد آمد. پس از چندروز معطلی و با مراجعات مکرر وقتی با یکدیگر به ملاقات استاندار رفتیم آنقدر متفرقه صحبت کرد و درحقیقت متکلم وحده شده بود ومجال صحبت به رئیس کل اصلاحات ارضی نداد تا مشارالیه خداحافظی کرده بدون اخذ نتیجه به تهران مراجعت کرد.

هنگامی که اعلیحضرت برای تقسیم اراضی و توزیع اسناد مالکیت بین زارعین به مشهد آمدند، استاندار مراسم را درسالنی ترتیب داده بود که مردم متوجه جریان امر نگردند.

چندی بعد اعلیحضرت برای اعطای اسناد مالکیت کشاورزان به جنوب خراسان به بیرجند آمدند. پس از انجام تشریفات مرا احضار و سئوال کردند مخالفت استاندار با اصلاحات ارضی چقدر صحت دارد؟ جریانات را دقیقاً گزارش دادم. قدری قدم زده گفتند عجب افکار متحجری...؟ مخالفت با اصلاحات ارضی! درجواب عرض کردم چون ایشان دوسمت از طرف اعلیحضرت دارند مخالفت ایشان با اجرای قانون اصلاحات ارضی مردم راشگفت زده کرده چنین تصور می کنند که شاید دربار باتقسیم اراضی زراعی مالکین موافق نیست. فرمودند دراین باره گزارشات کافی به من رسیده ومثل اینکه استاندار به اوضاع دنیا و نتایج مفید این کار توجه ندارد. نتیجه گیری کردم دوره خدمت استاندار درخراسان به پایان رسیده است. چنانکه پس از مدت کوتاهی به تهران احضارشد.

از مهندس آصفی پرسیدم شایع بود که املاك مزروعی بعضی از

مالکین بزرگ خراسان خصوصاً امیراسدالله علم نخست وزیر وقت تقسیم نشده است.او گفت قانون اصلاحات ارضی دقیقاً در مورد کلیه مالکین منطقه به طوریکسان اجرا شده و ایشان هیچوقت مطلبی خلاف قانون عنوان نکرده ولی اگرتقسیماتی از نظرخانوادگی به عمل آمده باشد مربوط به سال های قبل از تصویب قانون اصلاحات ارضی بوده و هیچگونه ارتباطی با دورهٔ اجرای قانون مزبور نداشته است.

مهندس آصفی که از طرف کنگرهٔ آزاد زنان و آزادمردان جزو گروه مهندسین اصلاحات ارضی از شهرستان تربت جام معرفی شده و به عنوان نماینده مردم منطقه به مجلس آمده وعضو هیئت رئیسه مجلس بود می گفت چون بارها درکمیسیون های بودجه وکشاورزی به لوایح دولت اعتراضاتی داشته و همچنین به لایحهٔ مصونیت مستشاران نظامی خارجی رأی مخالف داده بودم مورد ایراد دولت وحزب ایران نوین قرار گرفتم که بهترآن دیدم از نمایندگی مجلس استعفا کنم. رئیس مجلس به ملاحظاتی استعفانامه مرا درجلسه علنی مطرح نکرد ولی یك نسخه از استعفانامه را به وزارت کشاورزی فرستاده بودم ودرپروندهٔ استخدامی من باقی ماند و تولید اشکالاتی کرده بود که با مراجعه به امورمالی مجلس و دریافت گواهی موضوع فاصله خدمت حل شد و حکم بازنشستگی صادرگردید.

* * *

محمدصادق تهرانیان مدیر روزنامه خراسان هم می گفت سیدجلال تهرانی درخراسان بین مردم و جامعه وضع بدی داشت. ازحرکات او همه ناراحت بودند. گاهگاهی درمکالماتش می گفت خرابی این مملکت زیر سر سه (عین) است (علاء ـ علم ـ عماد تربتی). بامن و روزنامه خراسان هم به شدت مخالف بود و به اصطلاح به خونم تشنه بود. یکبار که تظاهرات مخالف اصلاحات

ارضی درخراسان صورت گرفت خبرنگار روزنامه خراسان جریان دقیق آن را تهیه کرده به نظراستاندار رساندم و با دست خود درآن اصلاحاتی کرد و گفت چاپ شود. پس از چاپ سروصدابلند شد و من هم متن خبرهای اصلاح شده باخط استانداررا وسیلهٔ علاء وزیردربار به عرض اعلیحضرت رساندم که از کارهای او ناراحت شدند.

وقتی سیدجلال از استانداری و نیابت تولیت عظمی برکنارشد مردم خوشحال شدند زیرا گفته ها و روشها و اقدامات او مطابق شئون چنین مقامی نبود.

❁ ❁ ❁

درکتاب اسرار سقوط ایران چنین نوشته شده است:

سرلشکرپاکروان درسال ۱۳۴۵ هنگامی که وزیراطلاعات بود دریك سخنرانی دردانشگاه پدافندملی گفت شاهنشاه به من فرمودند که نمی دانم علت مخالفت انگلیسها با اصلاحات ارضی درایران از چیست؟ از موقعی که اقدام به این کار کردم مستقیم و غیرمستقیم پیغام داده و نصیحت کرده اند که این اقدام برای آینده سلطنت ما خطرناك می باشد و بهتراست از آن صرفنظر کنید ولی ما توجهی نکردیم ولی آمریکائیها از این کار حمایت می کردند. چنانکه درهمان وقت فیلیپ تالبوت معاون وزارت خارجه آمریکا گفت تحولات درایران موجب شد که پرزیدنت کندی از شاهنشاه دعوت به عمل آورده اند که به آمریکا بیایند. دولت آمریکا امیدواراست که ایشان را به ادامه راه خلاقه ای که درپیش گرفته اند تشویق کند.

❁ ❁ ❁

درگاهنامه شاهشاهی چنین خواندم:

گروهی از مالکین طی تلگرافهائی که برای نخست وزیر فرستادند آمادگی خودرا دراجرای منویات شاهانه برای اصلاحات

ارضی اعلام داشتند.

مهدی باتمانقلیچ به نخست وزیر وکالت داد که املاك مزروعی او را که شامل ۳۵ پارچه ملك می باشد و ارزش آن ۲۵۰ میلیون ریال است بین کشاورزان تقسیم کند.

ناصرذوالفقاری وزیرمشاور طی اعلامیه ای اعلام کرد چون مخالفان اصلاحات مملکت، اخباردروغی انتشار داده اند و شایع کرده اند که بین وزراء درمورد اصلاحات ارضی اختلافاتی وجود دارد بدینوسیله اعلام می گردد که کلیه وزراء با اجرای قانون اصلاحات ارضی متفقاً موافقت دارند.

(نکته جالب این است.ناصرذدالفقاری که درمجلس شورایملی با اعتبارنامه ارسنجانی مخالفت کرده بود دردولت امینی درکنار او برای اجرای قانون اصلاحات ارضی فعالیت می کرد و بااین اعلام مخصوصاً وضع خودرا مشخص ساخت که مخالف اصلاحات ارضی نمی باشد.)

روز ۲۲ اسفند۱۳٤۰ شاهنشاه درمیان شوروهیجان مردم به مراغه به قریه ورجوی تشریف فرما و اسناد مالکیت نخستین املاك تقسیم شده را به کشاورزان اعطاء نموده و خطاب به مالکین چنین گفتند: درچندین سال پیش توصیه کرده بودم که دولت اولین قانون تقسیم خالصجات را به تصویب برساند و بعد قانون اصلاحات ارضی را به مجلس پیشنهاد کند ولی باید بگویم قانونی که به مجلس پیشنهاد شد باقانونی که از مجلس درآمد فرق زیادی داشت و منظور اصلی ما عملی نمیشد زیرا آن قدر شرط و شروط درآن گذارده بودند که به نظر می رسید اجرای قانون سالها طول می کشد تا اینکه فرصت مناسبی به دست این دولت آمد و از آن ٦ ماده ای که برای اصلاحات اولیه و ضروری به دولت ابلاغ کردم استفاده شد و لایحه اصلاحات ارضی را بمورد اجرا گذارد. دراین مراسم حسن ارسنجانی وزیرکشاورزی به پاس مساعی عالیه شاهنشاه بانی اصلاحات ارضی یك قطعه مدال اصلاحات ارضی را

به شاهنشاه تقدیم داشت که شاهنشاه به سینهٔ خود نصب نموده گفتند من مدت ده سال دراین راه تلاش کردم تا سرانجام این کار جامه عمل پوشید.

* * *

یوسف مازندی درکتاب (ایران، ابرقدرت قرن) می نویسد:

شاه چندماه پیش از تصویب قانون اصلاحات ارضی و تقریباً همزمان باسفر به فرانسه و ملاقات با ژنرال دوگل ظاهراً برای نشان دادن تصمیم خود به انجام تحولات جامعه، (بنیاد پهلوی) را تأسیس کرده بود و به موجب فرمانی (باقیمانده املاك شش دانك مزروعی موروثی خودرا) به طوررایگان به بنیاد پهلوی اعطا نموده بود تا (برای همیشه به عنوان موقوفات خاندان پهلوی وقف ملت ایران شود)

ظاهراً پیش بینی شاه درتأسیس بنیاد از نظر تبلیغاتی باموفقیت روبروشد زیرا با استقبال دوگل و اکثرمطبوعات فرانسه و اروپا هنگام سفرشاه همراه گردید. همین نظرمساعد بسیاری از سران کشورها و وسایل ارتباط جمعی غرب، شاه را برانگیخت که به عنوان (رهبر اصلاحات اقتصادی و اجتماعی ایران) شناخته شود.

دولت امینی پس از ۷ ماه مطالعه اواسط دی ماه سال ۱۳٤۰ قانون اصلاحات ارضی را که حدود مالکیت را به یك ده ششدانگ برای هرمالك محدود می کرد تصویب نمود. طبیعی بود که مخالفین به خصوص بسیاری از زمین داران بزرگ و قشریون مذهبی شروع به مخالفت علنی کردند. همپای این گروه، افراطیون چپ نیز به فعالیت پرداختند زیرا آنها تغییر (نظام فئودالیسم) را (رسالت تاریخی خود می دانستند) و نمی توانستند بپذیرند که شاه این رفورم انقلابی را به جای آنان شخصاً انجام دهد. به ویژه آنکه امکان داشت که صاحب زمین شدن دهقانان باعث شود که وضع زارعین بهبود یابد و (حرارت انقلابی دهقانان) از بین برود و

شاید از همین زمان بود که به گفتهٔ شاه (اتحاد نامقدس سرخ و سیاه) شکل گرفت.

به هرصورت کارتقسیم املاك با همهٔ موانعی که مخالفین شاه بین زارعین به وجودمی آوردند پیش می رفت و طی تشریفات ویژه ای اغلب توسط شاه صورت می گرفت.

دریکی از روستاهای شمال امیراسدالله علم را درپشت شاه دیدم که با چهرهٔ ناراحت و درهمی حرکت می کرد. آن روز بیش از هفتاد زارع می بایست سند مالکیت خودرا ازدست شاه بگیرند. هنوز اسناد نفر ۲۵ یا ۲۶ توزیع نشده بود و هنگامی که یك روستائی دست شاه را بوسید شاه به دست خود نگاه کرد و چیزی به علم گفت و علم نیز باسنگینی جملاتی بیان نمود. شاه به گارد خود دستوری داد که به سمت بهداری دوید و بالگد دررا شکست و به سرعت به طرف شاه برگشت و چیزی به شاه گفت. اضطراب درچهرهٔ شاه افزایش یافت. علم نیز مطلبی را به شاه بیان نمود. بعد یك کتری آب آوردند و دست شاه را شستند و انجام بقیه مراسم به وزیرکشاورزی سپرده شد.

چنددقیقه بعداز مراسم باعلم روبروشدم و برخلاف حالت عبوسی که هنگام ورود داشت تبسمی کرد وگفت (نمی دانی پیش از آمدن به این مراسم چقدر ارباب مرا ناراحت کرده بود. منظور شاه است)

پرسیدم جریان دست شاه چه بود؟ علم گفت آخرین رعیتی که برای گرفتن سند مالکیت آمده بود از شدت هیجان به جای بوسیدن، دست شاه را گاز گرفت که چند قطره خون خارج شد. شاه ازمن پرسید که انشاءالله این روستائیان همه سالم هستند؟ من هم که از ارباب کمی ناراحت بودم برای اینکه شیطنتی کرده باشم گفتم متأسفانه گزارش شده که بیشتر زارعین این قریه مبتلا به امراض مقاربتی هستند. شاه بسیارناراحت شد واز بهداری وسایل ضد عفونی را خواست. معلوم شد که دربهداری هیچگونه وسیله ای

نبود. شاه را خیلی متوحش دیدم. به شاه گفتم تحقیقات من ازافراد محلی به اینجا رسیده که گزارش قبلی اشتباه بوده و امراض مقاربتی دریك قریه دیگر شیوع دارد ومردم این ده تازه معاینه شده و کاملاً سالم هستند.

بعد شاه نفس راحتی کشید ویایك کتری آب گرم دست شاه را شستم. البته بعداً ازاین شیطنت نسبت به ارباب ناراحت شدم.

به هرحال تغییر وضع اقتصادی به خصوص اصلاحات ارضی که می توانست بسیار نافع باشد به علت عدم کارآئی درپیاده کردن آن عملاً باشکست روبروشد. وقتی داس اصلاحات ارضی فرود آمد متأسفانه گیاه سودمند همراه با علف هرزه کجا ازبین رفت و چون دستگاه دولتی قدرت مدیریت درست و تجربه لازم را نداشت این دگرگونی به سود واقعی روستائیان منتهی نشد.

* * *

دکتر امینی درخاطراتش می نویسد:

به دنبال اجرای برنامهٔ اصلاحات ارضی شنیدم که مالکان یعنی تأمین کنندهٔ منابع درآمد حوزه های دینی به روحانیون متوسل شدند که شاید یك حکم شرعی علیه اصلاحات ارضی بگیرند و دولت را مستأصل کنند. من چون روابط حسنه ای با روحانیون داشتم که بعضی ها با طعنه می گفتند (امینی آخوندبازاست) یك روزجمعه به قم رفتم. موقعی بود که آیت الله بروجردی رحلت کرد و مرجعیت واحد نیز معطل مانده بود زیرا شاه به آیت الله حکیم درنجف تلگراف تسلیت زد که اقدام ناشیانه ای بود. چون مرجعیت شیعه از سالها قبل از نجف به قم منتقل گردیده بود. درقم به دیدن چندتن از مراجع رفتم. همراهان توصیه کردند به دیدارخمینی هم بروم. خمینی تب داشت و از رنگ چهره اش هم پیدابود. نیمساعت نشستیم و گفتگو کردیم. وقتی برخاستم گفت اگر ناهار با آبگوشت

آخوندی می سازید پیش ما بمانید. جواب دادم درسالاریه پیش تولیت دعوت دارم و ناهار آنجا مفصل تر است. خمینی هیچ مخالفتی با اصلاحات ارضی نکرد.

بهرحال بااین دیدارها مالکین از گرفتن فتوا علیه من ناامیدشدند. اما فریاد مشروطه خواهی برخاست و جبههٔ ملی به تظاهرات علیه دولت اقدام نمود. درشهر تهران آشوبی برپاشد. همکاری نورالدین الموتی - شهاب فردوس - دکتر مبشری - مهندس زاوش - دکتربهار نوری - فضل الله گرکانی بادولت موجب شد که بگویند دولت امینی توده ایها را سرکارآورده است.

* * *



محمدرضاشاه پهلوی ازتقسیم املاك سلطنتی بین زارعین خوشحال بود. هرچند وقت زارعین را به کاخ مرمر می آوردند و سندمالکیت بین آنها تقسیم می شد.

مخالفت با دولت امینی و تظاهرات در دانشگاه

دکترارسنجانی بانطق های تندخود وحمله به مالکین و فئودالها می کوشید که کاراصلاحات ارضی رابه سرعت انجام دهد. مالکین نیز باهمکاری روحانیون دربرابر دولت صف آرائی کرده و درنتیجه کشور دچار تشنج و ناامنی گردید.

گاهنامهٔ شاهنشاهی دراین باره چنین نوشته است:

هیئت دولت به ریاست دکترامینی تشکیل و حدود مالکیت را به یك ده شش دانگ محدودکرد. نخست وزیرگفت اصلاحات ارضی نباید موجب وحشت مالکین شود زیـــرا در کشورهای دیگر جهان اصلاحات ارضی با انقلاب انجام شده است. به این جهت می گویم تاوقت باقی است بیائید تااین کار بانظرخودتان انجام شود.

روزنامه واشنگتن پست نیز چنین نوشت:

اجرای اصلاحات ارضی به فرمان شاهنشاه ایران یکی از پیشرفتهای بزرگ کشور محسوب می گردد و سرآغاز تحولات بزرگی است که دراین کشور تاریخی صورت می گیرد. از طرف دولت به کلیه دفاتر اسناد رسمی دستور داده شد که ازانجام هرگونه معاملات مربوط به نقل و انتقال اراضی و املاك که مشمول اصلاحات ارضی هستند خودداری شود.

روزنامه آمریکائی کریسچین ساینس مونیتور چنین نوشت: (یك مالك ـ یك ده) شاهنشاه ایران اجرای یك رشته اصلاحات وسیعی را درامرتقسیم اراضی شروع کرده اند که نه تنها بایدموردتوجه مالکین کشورهای خاورمیانه قرارگیردبلکه بایدبرای طبقات اشراف و مالکین اراضی درآمریکای لاتین و جنوب شرقی آسیا نیز سرمشقی باشد. شاه ایران از چندسال قبل اراضی متعلق به خود و خانواده سلطنتی را بین زارعین تقسیم کردند. اراضی و املاکی که از تصرف مالکین بیرون می آید به اقساط دراز مدت به زارعین فروخته می شود.

به موجب قانون اصلاحات ارضی مقدمات تقسیم اراضی قریه ورجوی متعلق به جمشید اسفندیاری که از ملاکین بزرگ مراغه می باشد فراهم گردید.

دکترامینی نخست وزیر دریك مصاحبه مطبوعاتی گفت اقدام دولت درمورد قانون اصلاحات ارضی که با رهنمودهای شاهنشاه انجام گرفت مهمترین گامی است که دولت درراه عدالت اجتماعی برداشته است. لایحه اصلاحات ارضی درحقیقت یك انقلاب بدون خونریزی است که مقدمهٔ اصلاحات دیگر خواهد بود.

* * *

طبق نوشته گاهنامه شاهنشاهی دراوایل بهمن۱۳٤۰براثرتحریکات گروهی از عوامل بیگانه و جمعی از مخالفین اصلاحات ارضی تظاهراتی دردانشگاه و دربرابر درورودی دانشگاه صورت گرفت که به سوی مأمورین انتظامی سنگ و آجر پرتاب شد و شیشه های اتومبیل ها ومغازه ها شکسته شد، ولی با مداخلهٔ مأمورین پلیس تظاهرات خاتمه یافت و مسببین حادثه دستگیر شدند.

از طرف شهربانی کل کشور اعلامیه ای درباره کشته شدن یك دانش آموز انتشاریافت. دراین اعلامیه گفته شده که اخلال گرانی که درجریان واقعهٔ دانشگاه با شکست روبروشدند دربرابر یکی از دبیرستانها تظاهراتی کرده وبه منظور ایجاد تشنج یکی از دانش آموزان را به قتل رسانیده تا چنین وانمود کنند که مسببین حادثه

مأمورین پلیس بوده اند.

جلسه هیئت دولت نیز برای رسیدگی به جریانات اخیر تشکیل شد و پس از پایان جلسه دکترامینی نخست وزیرگفت تلاش عوامل ارتجاع و مخالفان اصلاحات ارضی به جائی نرسید و دولت با کمال قدرت جلوی هرگونه اخلال و بی نظمی را خواهد گرفت و محال است که اجازه دهد بی نظمی ادامه یابد. آنچه مسلم است همه جای دنیا مقابله باپلیس برای برهم زدن نظم باشدیدترین کیفرهمراه خواهد بود. ده نفر از کسانی که درحوادث اخیردانشگاه به عنوان محرك اصلی شناخته شده اند بازداشت گردیدند.

دولت ایران به خاطر مداخلهٔ مأمورین شوروی درتظاهرات و اغتشاشات اخیر رسماً به آن دولت اعتراض کرده و یادداشتی از طرف وزارت امورخارجه به پکوف سفیرشوروی درتهران تسلیم کرده است. دریادداشت فوق، آن دولت متهم به شرکت درتوطئه و اغتشاشات ضد دولتی و تحریك دانشجویان شده است.

* * *

سدریك فاستر مفسر رادیو تلویزیون آمریکا ضمن تشریح اصلاحات شاه دربارهٔ اصلاحات ارضی گفت: تیموربختیار که اخیراً ازایران به رم رفته مخالفت صریح خودرا با اصلاحات ارضی ابراز داشته و اعتراف کرده که درفعالیت های ضد دولتی دخالت داشته و دسته بندی مالکان بزرگ ومخالفین اصلاحات ارضی وسیلهٔ او هدایت می شده است. وی همچنین گفت که به مخالفت با این گونه برنامه ها ادامه خواهد داد.

نخست وزیر گفت مخالفین اصلاحات ارضی مخالف پیشرفت مملکت هستند، آنهامی خواستند دولت تازه ای تشکیل دهند و برنامه اصلاحات را معوق بگذارند. اسامی کابینهٔ آنها دراختیار من است وآنها روز بعدازحادثه می خواستند شروع به کار کنند. من به مالکین توصیه می کنم که طرز فکرشان راعوض کنند و دست از طومارسازی بردارند. دولت درمورد اصلاحات ارضی دچار

کوچکترین تردید نشده و دراجرای برنامهٔ انقلاب سفید شاه ازهرجهت مصمم می باشد.

❁ ❁ ❁

عبدالله عقیلی نویسنده و محقق درمجله آینده (سال شانزدهم مورخ فروردین - تیر ۱۳۶۹) مفصلاً دربارهٔ این تظاهرات مطالبی نوشته که قسمتی از آن نقل می گردد:

دستوراعتصاب مزبور از سوی گروهی از افراد جبهه ملی صادر شده بود که دریکی ازاعلامیه ها که از طرف دانشجویان وابسته به جبههٔ ملی، دردانشگاه تهران صادر شده چنین آمده است:

پنجشنبه ۱۶ آذررا روز تظاهر پرشکوه برای زنده نگاهداشتن خاطره این روز اعلام داشته و با تعطیل کلاسهای درس یاد این روز بزرگ را جاویدان می سازیم.

دراعلامیهٔ دیگری که به تاریخ ششم بهمن ۱۳۴۰ از سوی هیئت اجرائیه جبههٔ ملی ایران صادر شده چنین می خوانیم:

جبههٔ ملی ایران پیرو اعلامیهٔ دوم بهمن ماه ۱۳۴۰ که مبنی برتقاضای اعتصاب و اعتراض برای سقوط دولت غیرقانونی دکترامینی انتشارداده بود به صدوراین اعلامیه مبادرت می نماید.

چون گفته و نوشته شده که این اعتصابات توطئه ای از طرف شاه برای سقوط دولت دکترامینی بود وسیدجعفربهبهانی و رشیدیان و فرود و چندتن دیگر عامل اجرای آن بودندوجبههٔ ملی با اعتصاب موافقت نداشت لازم دیدم توضیحاتی بدهم زیرا نویسنده از روش جعفر بهبهانی کاملاً مستحضربوده و دست اندکارآن قضایابودم ولی از روش فرود و رشیدیان اطلاعی ندارم.

جعفربهبهانی با اطلاعاتی که از تحریکات توده ایها بین دانشجویان وابسته به جبههٔ ملی داشت سخت بیمناك و از عواقب آن نگران بود و چون تلاشهای او برای جلوگیری از اعتصاب به جائی نرسیدناچاربرای جلب کمك نامه ای به اللهیارصالح نوشت که حامل نامه من بودم و با حضورعلی اردلان تقدیم شد و ادامه فعالیت ها و

مذاکرات مامنجربه صدوراعلامیه مشترکی به امضای آن دو نفرگردید که صدورآن هم موجب اعتـــراض گروهی از اعضای جبههٔ ملی شد که متأسفانه متن اعلامیه مشترك را دردسترس ندارم ولی نامهٔ آقاسید جعفربهبهانی چنین بود:

پیشنهاد می کنم دستورفرمائید اگرقرار است حتماً دردانشگاه یا محل دیگری تظاهراتی صورت گیرد خیلی بامتانت و بدون ذره ای اهانت به کسی و یا مقامی انجام پذیرد و فقط درمورد احیای قانون اساسی و شروع فوری انتخابات باشد زیرابنده معتقدم که خیلی دستهای مخرب درکاراست که می خواهندآن تظاهرات را به آشوب وبلوا بکشانند.

به دنبال این اقدام جعفربهبهانی به پدرخود آیت الله میرسیدمحمد بهبهانی پیشنهاد کرد که عده ای از رجال معمرو استخواندارراردعوت کند که این دعوت چندروز پس ازواقعهٔ دانشگاه و ضرب و جرح و کشتاردانشجویان برای ساعت ۷ صبح روز جمعه بیستم بهمن ماه۱۳٤۰ درمنزل آیت الله درسرپولك صورت گرفت.

دعوت شدگان غیراز صدرالاشراف ـ دکترعلی اکبرسیاسی ـ باقرشاهرودی ـ دیوان بیگی حاضرشدند.

آیت الله بهبهانی شرحی دربارهٔ وقایع خونین دانشگاه و افزایش استبداد شاه و برنامه های مشکوکی که درغیاب مجلس قصد و اجرای آن را دارند بیان کرد و نتیجه گرفت که همهٔ این پیش آمدها معلول نبودن مجلس است و باید دولت را زیر فشار گذارد که انتخابات را شروع کند. به نظر من اولین قدم مخابره تلگراف صریح و بدون مجامله به شاه است که عواقب تعطیل مشروطیت و کارهای خطرناکش را به او تذکر دهیم و سپس علماء و بازاریان و دانشجویان و دیگر اقشار مردم باتشکیل اجتماعات و صدور اعلامیه ها و مخابره تلگرافات مارا تأیید کنند تا دولت مجبور به باز کردن مجلس شود. سپس متن تلگرافی که از پیش تهیه شده بود برای اظهار نظر حضار قرائت گردید.هیچکس سخنی نگفت.

بالاخره تقی زاده سکوت را شکست و با تقدیر از فداکاریهای خاندان بهبهانی درراه مشروطیت گفت متأسفانه این روزها به رأی ونظر رجال قدیمی اعتقاد و اعتنائی نیست وما هرچه بگوئیم نتیجهٔ معکوس دارد. ایشان اینطور به فکرشان خطورکرده که برای اصلاح امور یکنوع بعثتی دارند وباید تنها به تشخیص خودعمل کنند و می دانندکه از دست ماهم کاری ساخته نمی باشد ولی درمورد حضرتعالی اینطورنیست چون به شما احترام می گذارند و به طور کلی مقابله با روحانیت را به مصلحت خود نمی دانند، بهتراست این تلگراف با امضای خودتان مخابره شود و ماهم جداگانه فرمایشات شمارا تأیید می کنیم و دولت را برای شروع انتخابات زیرفشار می گذاریم. این پیشنهاد که درجهت تمایلات باطنی غالب حضاربود از طرف اکثریت تأییدشد ودر نتیجه تلگراف مزبور به امضای آیت الله بهبهانی مخابره شد که بعداً اعلامیه ای دراین باره انتشاریافت که خلاصه اش چنین است:

درتاریخ جمعه بیستم بهمن ماه۱۳٤۰ به دعوت آیت الله بهبهانی آقایان زیر درمنزل معظم له حضوریافتند: علی اصغر حکمت - سردارفاخر حکمت - دکترمتین دفتری - منصورالملك - نجم الملك - محمد سروری - تقی زاده - اللهیارصالح - عبدالرحمن فرامرزی - حسین نقوی - محمدعلی وارسته - سیدجعفر بهبهانی - آقاشیخ بهاءالدین نوری-حاج میرزاعبدالله مسیح تهرانی.

بدواً آیت الله خطاب به حضارگفتند من عمرخودرا کرده ام و وابستگی به جهان فانی ندارم اما همواره وظیفهٔ مذهبی خود را برای حفظ حقوق مسلمانان و دفاع از جان و مال شیعیان انجام داده ام. در پنجاه سال پیش پدران ما برای به دست آوردن آزادی باکمك مردان دین و منادیان شریعت جهادی مقدس برپا کردند و با دادن خون خود آزادی را به دست آوردند و اشقیارا سرکوب کردند. حالیه درایام اخیر حملات بر حقوق مسلمین و آزادی توسعهٔ بی سابقه ای یافته و اعمال فجیع درمورد جوانان صورت گرفته

است. اما من می خواهم دین خودرا درقبال مسلمانان و ملت ایران انجام دهم. خودآقایان نیز که ازاین مملکت بهره مند وصاحب مقامات عالی بوده اند وظیفه دارند برای حفظ آزادی وحقوق مسلمانان چه منفرداً و چه مجتمعاً مجاهدت فرمایند. من فکر کردم فی المجلس تلگرافی به پیشگاه ملوکانه مخابره شود وحقایق برای معظم له تشریح گردد و استدعا شود که اقدامات عاجل برای نجات ملت و آزادی صورت گیرد.

سپس ضمن تأیید فرمایشات آیت الله از جمله آقای تقی زاده، تلگراف زیر مخابره گردید. اما دولت از آنجا که بی نهایت جسور و گستاخ گردیده بساط خفقان را گسترده اجازه نداد متن تلگراف پیشوای مذهبی و مرجع تقلید شیعیان درجراید درج گردد. متن تلگراف چنین است:

بسم الله الرحمن الرحیم

حضور مبارك اعلیحضرت همایون شاهنشاه‌ـعظم سلطانه

باتقدیم ادعیه خالصانه مصدع است ـ هرقدرحقیر سعی می کنم که مزاحمتی نکرده خاطرمبارك را مصدع نشوم اوضاع آشفتهٔ مملکت و دگرگونی آرامش و تزلزل امور اجتماعی فکراین فرسوده را راحت نمی گذارد، بطوری که تصور می کنم جریان فجایع غیرمترقبه و بلاسابقه کماهوحقه به عرض نمی رسد و گرنه چگونه اجازه می دهند که این فجایع و تضییقات به ذکور و اناث، اطفال و نونهالان ملت درپایتخت و بعضی شهرستانها واقع شود واعلیحضرت همایونی ساکت بمانند و خونسردی نشان دهند. لازم می دانم اولاً تحقیق فرمایند که جریان چه بوده و تا چه حدقلوب ایرانیان بلکه انسانیت را جریحه دار ساخته تا معلوم شود دراین موقع مسئولین اموربه بهانهٔ حفظ انتظامات، مرتکب چه اعمالی شده اند وبه هروسیله که باشد معلوم شود این جریان فجیع مرضی خاطرمبارك نبوده است و گرنه تصور می کنم این عمل شنیع عهد سلطنت اعلیحضرت همایونی را لکه دار می کند. همچنین خیرخواهانه به عرض مبارك می رسانم که

تمام این فجایع و اعمال بی رویه که پیش آمده وبازهم مترتب است از تأخیر درافتتاح مجلس و نبودن آزادی برای مردم می باشد که تا به حال بی سابقه بوده و مورد اعتراض شدید عموم ملت می باشد و اعذاری هم که دراین باب گاهی ذکرمی شود بهیچوجه قابل قبول نیست. اینست که باید صریحاً عرض کنم تأخیر دراین امر به تمام شئون مملکت مضراست و هرگاه بیش از این تعویق ومسامحه شود اعلیحضرت درانجام وظیفه کوتاهی فرموده اند. علیهذا وظیفهٔ خود می دانم که استدعا کنم امر ومقررفرمائید دولت بلاتأخیر انتخابات مجلسین را به جریان بیاندازد و یقین است نمایندگان صالح ملت که آزادانه و بدون مداخله از هیچ طرف، انتخاب بشوند مقاصد خودرا تقویت خواهند کرد. انشاءالله

الاحقرمحمد الموسوی البهبهانی - به تاریخ جمعه سوم شهر رمضان المبارك مطابق بیست بهمن ماه ۱۳٤۰

درمورد مطالب مزبور وتلگرافی که مخابره شد و اعلامیه بعدی چند نکته قابل ذکراست:

۱ - آنچه ازقول آیت الله بهبهانی و تقی زاده نقل شده خلاصه کوتاهی از بیانات مفصل آنها بود.

۲ - با اینکه متن تلگراف اول که برای امضای همهٔ حضار تهیه شده بود خیلی ملایم تراز آن بودکه بعداً به امضای آیت الله مخابره شد، تنها کسی که صراحتاً موافقت کرد عبدالرحمن فرامرزی بود و چندنفر هم قیافهٔ موافق نشان دادند ولی اکثراً سکوتی آمیخته باعدم رضایت و بیم داشتند تا آنکه تقی زاده بازرنگی خاصی بارسنگین را از دوش دوستانش برداشت و بردوش خود آیت الله گذاشت.

۳ - درتلگراف دوم هم برسرجملاتی از این قبیل (این عمل شنیع عهد سلطنت همایونی را لکه دار می کند و یا اعلیحضرت درانجام وظایف کوتاهی فرموده اند) اختلاف نظر بود که بالاخره اصرار و ابرام آقا جعفر بر پافشاری دیگران چربید و تلگراف با همین صورت مخابره شد.

٤ ـ پس از چاپ و انتشار اعلامیهٔ متن تلگراف از طرف (انجمن دوستان) که به دنبال سکوت جراید براثرفشارسازمان امنیت صورت گرفت همزمان با توقیف چند تن از افراد جبههٔ ملی و فرود و رشیدیان و جعفر بهبهانی و چند تن از دوستان ایشان از قبیل اسمعیل مرتضوی برازجانی ـ ناصراعتمادی ـ نگارنده این سطور و چند نفر دیگر مارا دستجمعی بادوجیپ به شهربانی بردند و پس از چند ساعت معطلی دریکی از اتاقها بدون هیچ پرس و جوئی جعفر بهبهانی را توقیف ومارا آزاد کردند. پس ازآن هم از هیچکس صدائی برنخاست و کارها بروفق ارادهٔ ملوکانه وبادستیاری دکترامینی که تنها به خاطر مقام نخست وزیری سیاستی شبیه ماجرای بندبازی داشت ادامه یافت.

* * *

خلاصهٔ اعلامیهٔ هیئت اجرائیه جبههٔ ملی ایران مورخ ششم بهمن ماه ۱۳٤۰ چنین است:

جبههٔ ملی ایران پیرو اعلامیهٔ دوم بهمن ماه ۱۳٤۰ که مبنی بر تقاضای اعتصاب دراعتراض برای سقوط دولت غیرقانونی دکترامینی انتشارداده بود به صدوراین اعلامیه مبادرت می نماید:

۱ ـ از دانشجویان و دانش آموزان و بازاریان و کلیه کسانی که برای اعتراض واعتصاب علیه دولت امینی باتمام مشکلات و فشارهای غیرقابل تحمل دعوت جبههٔ ملی ایران راپذیرفته اند صمیمانه سپاسگذاری می نماید و اطمینان دارد مقاومت و پایداری سرسخت طبقات مختلف وطنخواه منجر به سقوط رژیم غیرقانونی و روش استبدادی موجود خواهد بود.

۲ ـ جبههٔ ملی ازهجوم وحشیانه قوای مسلح استبدادی به ساحت مقدس دانشگاه و ضرب و شتم دانشجویان و شهادت دانش آموز (مهدی کلهر) متنفر و شهادت اورابه خانوادهٔ شهید تسلیت می گوید و یقین دارد پایداری ملت ایران برروش استبداد وخودکامگی اجتناب ناپذیربوده و به جای آن حکومت دموکراسی و قانونی منبعث

از پارلمان مردم استقرار خواهدیافت.

۳ ـ جبههٔ ملی به توقیف غیرقانونی صدها دانشجو و دانش آموز و استاد و آزادیخواهان دیگر که رهبران برجسته جبههٔ ملی هستند شدیداً معترض بوده و این روش مستبدانه را یکی از مظاهر تجاوز استبداد داخلی و سیاستهای استعماری خارجی تعبیر و اعلام می دارد که دولت غاصب امینی باید بداند که حبس و زجر طالبان آزادی و سعادت، ملت ایران را از راه و رسم خود باز نمی دارد. یا باید اکثریت ملت ایران را زندانی کرد وکشوررا به زندان مبدل ساخت یا تسلیم حکومت قانون اساسی و رژیم مشروطیت بود.

٤ ـ آ لوده کردن مبارزات اصیل جبههٔ ملی با سیاست های ارتجاعی گناهی است غیرقابل بخشایش. منسوب کردن جنبش اصیل دانشگاه به تحریك فئودالها و مالکان غارتگر که هسته مرکزی آن هیئت حاکمهٔ فعلی هستند کمال بی انصافی است. جبههٔ ملی و دانشجویان مبارزات خودرا به منظور کسب آزادی و رفورم و اصلاحات که اصلاح اراضی و تأمین سعادت طبقات محروم از آن جمله است آغازکرده و ازپای نخواهد نشست تا بااستقرار حکومت قانونی به آمال خود جامه عمل بپوشاند. جبههٔ ملی نه تنها مخالف اصلاحات ارضی نیست بلکه معتقد است هرپارلمان منتخب از طرف ملت بدون تردید این مسئلهٔ مهم اجتماعی را بروفق مصلحت کشاورزان ایران حل خواهدکرد. تهمت ناجوانمردانه دیگری که دولت های بی اراده پیشین و دولت غاصب امینی می خواهد به جبههٔ ملی وارد سازد نسبت همکاری باعناصرحزب توده و پیروی از نقشه ها وسیاست های دولت های کمونیستی است. از طرف دیگر روزنامه مردم ارگان حزب منحله توده مورخ ٤ آبان ۱۳٤۰ جبههٔ ملی را به سازمان امنیت حکومت استبدادی منسوب می کند ونسبت سازش را به آنان می دهد و از این راه قلب میلیون ها ایرانی را جریحه دار می سازد. جبههٔ ملی باردیگر بی پرده اعلام می دارد که با هیچ یك از سیاست های خارجی بستگی ندارد ویا هیچ گروهی هم که به

سیاست بیگانه وابستگی دارد نمی تواند همکاری و هم آهنگی داشته باشد.

درپایان به ملت وطن دوست ایران گوشزد می کنیم که به این تهمت ها وقعی ننهند و باتحمل ستمگریهای عمال بی رحم این حکومت ظالم به مبارزات شرافتمندانه خود تاسقوط دولت غاصب و مفتری امینی ادامه دهند.

❁ ❁ ❁

دکترامینی درخاطراتش چنین می نویسد:

وقتی شنیدم که جبههٔ ملی می خواهد روزاول بهمن دردانشگاه اعتصاب و تظاهرات راه بیاندازد گفتم نه عیب داره و نه خطر اما وقتی شنیدم سایرمخالفان می خواهندپشت سر این تظاهرات سنگر بگیرند خطررا حس کردم. قبلاً به شاه یادآورشده بودم که باهریك از وزراء که کاردارند وسیلهٔ من آنهارا احضار کنند وهمچنین روسای امنیت و شهربانی که هرروزشرفیاب می شوند قبلاً پیش من بیایند و گزارش بدهند که قبول شد. برای جلوگیری از تظاهرات تلاش فراوان کردم ولی به ثمر نرسید. امروزپشیمانم که چرادرهمان روزهای نخست وزیری به دیداردکتر مصدق نرفتم چون اورا درهرحال شخص وطن پرستی می دانستم.

شب قبل از تظاهرات روسای شهربانی و امنیت و رئیس ستاد ارتش و ژاندارمری و وزیرجنگ و دوسه نفر دیگر رابرای صبحانه به نخست وزیری دعوت کردم که ساعت ٥ صبح باحضورآقایان صبحانه صرف خواهدشد. دستگاههای بی سیم را همراه بیاورند.

می خواستم حوادث را زیرنظرداشته باشم وضمناًتلفن خصوصی خودرا هم به دوستان داده بودم که از داخل و خارج دانشگاه وقایع را اطلاع دهند. دستورداده بودم که بهیچوجه مأمورین حریم امنیت دانشگاه را نشکنند.

درساعت ٨ صبح وقتی دانشجویان درصحن دانشگاه اجتماع کرده و شعار می دادند مأمورین با فاصله ای ازنرده های دانشگاه حلقه زدند. ساعت ١٠ صبح خبردادند که درخارج ازدانشگاه بین

تظاهرکنندگان و مأمورین درگیری شده است. وقتی خبردادند که مأمورین با باطوم سرمردم می زنند دستوردادم که از این کارجلوگیری شود زیرا قصد این بود که کشته هائی روی دست دولت بگذارند. نزدیك ظهر کاردرگیری درخارج از دانشگاه بالاگرفت.از پادشاه خواستم که دخالت کنند تا ماجراجویان خودرا ازصحنه کناربکشند. یك ساعت بعدخبررسید که آرامش نسبی برقرارشد. ناگهان رئیس دانشگاه خبرداد که گروهی چترباز داخل دانشگاه شده و عده ای دانشجورا که درتظاهرات هم شرکت نداشته اند مضروب ساخته اند. عصرآن روز دکترفرهاد از ریاست دانشگاه استعفاء کرد. روزبعد دستوردادم کمیسیونی درنخست وزیری به ریاست دکتر مبشری رئیس بازرسی کل کشور تشکیل شود. پس از رسیدگی معلوم شد چند تن نظامی وطرفداران تیموربختیار درحال سنگ پرانی بوده اند که ظرف ده روز پرونده رانزد پادشاه برده گفتم آیا صلاح است محتویات پرونده را منتشر کنم؟ گفتم شنیده ام که بختیار گفته است اگرشاه دخالت نمی کرد روزاول بهمن تاعصر به قیمت ۵۰۰ کشته تهران را می گرفتم. پادشاه گفتند می دانی که می خواست شمارا به درخت نخست وزیری آویزان کند؟ جواب دادم که قطعاً از (قفس طلائی) هم اطلاع دارید؟ گفتند بله گفته بود که می خواست مرا هم در داخل (قفس طلائی) حبس کند. پرونـــده منتشرنشد ولی مأمورین تیموربختیار را به فرودگاه برده سوار هواپیما کرده به سویس فرستادند.

بازداشت اشخاص دردولت امینی

از روزی که دولت امینی روی کارآمد و بانطق های نخست وزیر دربارهٔ مبارزه با فساد و انجام اصلاحات ارضی و ریشه کن کردن فئودالیسم و نطق های کوبنده دیگر احساس می شد که گروهی از طرف دولت بازداشت خواهندشد. با وزارت دادگستری نورالدین الموتی که رابطهٔ خیلی نزدیکی با نخست وزیر داشت و انتخاب دادستان هائی نظیربنی فضل و احمدحاج سیدجوادی و مطالبی که مقامات قضائی بیان می کردند هرروز احتمال داده می شد که گروهی بازداشت گردند.

بدواً دیوان کیفر بعضی از پرونده های قدیمی را از زیرگرد وخاك بیرون کشید و شروع به احضار افرادی کرد و با قرارهای سنگین آنهارا روانه زندان ساخت که سنگین ترین قرارها برای ابوالحسن ابتهاج مدیرعامل سازمان برنامه صادرشد که درتاریخ قضائی ایران بی سابقه بود. درآن روزها نام این عده به عنوان بازداشت شدگان اعلام گردید.

سپهبد حاجعلی کیا - سپهبد علوی مقدم - سرلشکرعلی اکبر ضرغام - سرتیپ نویسی - سرتیپ آجودانی - سرلشگر دفتری - سرلشکرخزاعی - سرهنگ شب پره - سرهنگ نیاکان - ابوالحسن

ابتهاج - مهندس فروغی - مهندس غیائی - منتصر و عده ای دیگر.

برخی از متهمین از قبیل سرتیپ نویسی مدیرعامل شیلات دردادگستری محاکمه شدند که حکم برائت هم صادرگردید. ولی به سایر بازداشت شدگان اتهامات سیاسی و مالی زده می شد که حقیقت روشن نگردید و بزودی آزاد گردیدند.

افراد دیگری از مخالفین دولت از قبیل سپهبدحسین آزموده و گروهی از افراد جبههٔ ملی و همچنین آرامش که علیه ابتهاج اعلام جرم کرده بود درجزو بازداشت شدگان درآمدند.

❁ ❁ ❁

دکترعاقلی از قول مهندس فروغی که جزو بازداشت شدگان بود می نویسد: مدت ۸ ماه درزندان بودم روزی دکترسعیدمالك به ملاقات شاه می رود و می گوید باحبس مهندس فروغی عجب جبران محبت های فروغی را کردید؟ شاه می گوید آمریکائیها مرا از دخالت درامور کشور ممنوع کرده اند. پس از برکناری امینی جبران خواهدشد.

❁ ❁ ❁

گزارش ساواك درتاریخ ۱۳٤۰/۲/۲٦

برکناری کابینهٔ مهندس شریف امامی و زمامداری دکترامینی و انحلال مجلسین و تعقیب و بازداشت گروهی ازمقامات موجب گردید اقداماتی علیه دولت امینی صورت گیرد. اسدالله رشیدیان - فتح الله فرود - محمدعلی مسعودی - سیدمهدی میراشرافی وسیلهٔ عمال خود اقداماتی کردند. مسعودی و رشیدیان، جلیل احمدخانلو رئیس صنف نانوا و هدایت الله اسلامی نیا رئیس سابق پیشه وران شهرداری رامأموراعتصاب و تشنج کرده و از وجود ماشاءالله آذرفر برای اعتصاب کامیون داران استفاده گردیده است. میراشرافی نیز عهده دارشد که زمینهٔ اعتصاب کارگران دو کارخانهٔ تاج وشهنازرا فراهم سازد. سپهبد علوی مقدم هم درشرکت واحد اتوبوسرانی جزو محرکین بودند.

درتاریخ آبان ۱۳٤۰ اسدالله رشیدیان اقدام به تأسیس (جمعیت مدافعین قانون اساسی) کرد تامانع اقدامات حزب دموکرات آمریکا برای استقرار جمهوریت درایران گردد.

به دعوت رشیدیان درمنزل فرود جلسه مصاحبه مطبوعاتی تشکیل و سیصد نفر ازنمایندگان انجمن های محلی و اصناف و فرهنگیان شرکت داشتند.

فرود گفت دکترامینی تصورکرده به کمك بیگانگان می تواند قدرت ملت را سلب کند. خدا نکند که ما مجبورشویم برای حفظ قانون اساسی دست به اقدامات تندی بزنیم. صریحاً می گویم هروقت لازم باشد ملت دربرابر نیروی استبدادی دکترامینی قدرت خودرانشان خواهد داد. برای ما افتخاراست که با دولت مستبد امینی بجنگیم و کشته شویم. هروقت موضوع نفت مطرح است سروکله امینی پیدا می شود.

فعالیت های علیه امینی موجب شد که در٤ آبان ۱۳٤۰ فتح الله فرود ـ اسدالله رشیدیان ـ همراه جعفربهبهانی و سران جبههٔ ملی دکترمهدی آذر ـ امیرعلائی ـ کریم سنجابی ـ مسعود حجازی ـ مهندس حسیبی ـ مهندس زیرك زاده ـ شاپوربختیار بازداشت شوند.

به دنبال این اقدامات مدافعین قانون اساسی حزبی به نام خلق تشکیل دادند و مؤسسین آن فرود ـ رشیدیان ـ صادق بهداد ـ علی سپهر بودند.

با سقوط دولت امینی فعالیت گستردهٔ مخالفین کند شد. ساواك گزارش داد که عده ای از افسران سابق سازمان نظامی حزب توده و کارمندان دولت و نمایندگان کارگران و افسران بازنشسته درمنزل رشیدیان اجتماع می کنند که درخلوت با آنها مذاکره می شود که ازآن اطلاعی دردست نیست.

اسدالله رشیدیان از طرفداران سیاست انگلستان است که روابط نزدیك با خاندان سلطنت دارد. همچنین به داشتن روابط با اعلیحضرت همایونی زیاد تظاهر می نماید. او پدرش هم درسفارت

انگلیس کار می کرده است.

نام برادران رشیدیان ضمن تحقیقات مجلس سنای آمریکا درباره خرید هواپیماهای (اف ۱٤) برده شده که برادران لاوی اقرار کرده اند که پولهائی داده اند.

❁ ❁ ❁

بازداشت شخصیتهای سرشناس کشور و مصاحبه های تند و تیز مقامات قضائی دربارهٔ بگیرو ببند ناراحتی های فراوانی تولید کرده بود. شایعه سازان مطابق معمول انتشار می دادند که افرادی نیز با تبانی با مقامات مختلف خودرا نجات داده اند.

فرار حسینقلی کیانی مدیر عامل شرکت ساختمانی سیوند (پیمانکارمجلس سنا) از ایران لطمهٔ فراوانی به دولت زد. زیراشایع شد که نزدیکان نخست وزیر اورابا اتومبیل به فرودگاه برده و از کشور خارج ساخته اند. همچنین شایع شد که درنخست وزیری هم بعضی از همکاران نخست وزیر دراین قبیل فعل و انفعالات شرکت دارند که خودنخست وزیر ناچارشد از نخست وزیری اعلامیه ای صادرکند.

گفتگوی مطبوعاتی وزیردادگستری و سپهبدآزموده دادستان ارتش هم سوژهٔ داغی برای مطبوعات شده بود. نورالدین الموتی گفت سپهبد آزموده (آیشمن) ایران است. سپهبد آزموده هم گفت نورالدین الموتی به علت داشتن سابقهٔ محکومیت صلاحیت احراز مقام وزارت دادگستری را ندارد. کیهان که این مطالب را منتشر ساخته بود توقیف شد. به دستورشاه پاکروان مأمور رسیدگی به حل این اختلافات شد که به استعفاء و بازنشستگی سپهبد آزموده منتهی گردید.

درهمین جریانات، مأموریت سفارت انگلستان دکتر اقبال هم بهم خورد. وقتی دکترامینی سفیر ایران درآمریکا بود دکتراقبال درمقام نخست وزیری قرار داشت. به دستورشاه دکترامینی توسط دولت اقبال از آمریکا احضار می گردد و دیگر به آمریکا مراجعت

نمی کند. وقتی امینی نخست وزیرشد دکتراقبال به سمت سفیرانگلستان تعیین شده بود که دکتر امینی مأموریت او را بهم زد.

با اینکه دکتر امینی و دکتراقبال درچند کابینه باهم عضویت داشتند معهذا باهم به شدت مخالف شده بودند. وقتی دکترامینی نخست وزیربود به علت رابطهٔ نزدیکی که همیشه با روزنامه نگاران داشت، یك شب نویسندهٔ کتاب را هم باسایر روزنامه نگاران به خانهٔ خود درپارك امین الدوله دعوت کرد که درآلاچیق بزرگ باغ او مشغول گفت و شنود بودیم. ضمن بحث مطالب انتقادآمیز خود از دکنراقبال، به عنوان اعتراض خواستم منزل ایشان را ترك کنم که گفت (آقا انسان باید حقیقت بین باشد، شما عاشق هستید درعین حال که این وفاداری را تقدیر می کنم ولی کارمملکت را نباید بادوستی ها مخلوط کرد). گفتم به هرحال چون دکتراقبال درتهران نیست و دراینجا حضور ندارد من هیچ اجباری ندارم درمجلسی باشم و شاهد اعتراض وحمله به اوباشم لااقل می توانم خود درجلسه شرکت نداشته باشم. دکترامینی که اهل منطق و استدلال بود گفت چون شام میهمان من هستید سعی خواهم کرد دراین جلسه از اقبال سخنی نگویم که این شام برای شما لذت بخش باشد.

چون درآن ایام روزنامه صبح امروز به شدت از دکتراقبال دفاع می کرد سرانجام دستور توقیف روزنامه داده شد.

❁ ❁ ❁

جعفر مهدی نیا درکتاب (زندگی سیاسی علی امینی) دربارهٔ بازداشتهای حکومت امینی چنین می نویسد :

دکترامینی پس از تشکیل دولت دست به یك اقدام عجولانه زد که همه را دچار حیرت کرد. او با انحلال مجلسین وگرفتن اختیارات تام ازشاه برای نشان دادن قدرت، دست به دستگیری عده ای از سران ارتش و مقامات سابق زد.

روز ۲۳ اسفند ۱۳٤۰ نخست وزیر به سرلشکر صادقی رئیس

دژبانی دستورداد که سپهبد علوی مقدم ـ سپهبد کیا ـ سرلشکر ضرغام ـ سرتیپ نویسی توقیف شوند. دژبانی بلافاصله به آنان باتلفن اطلاع داد که خودرامعرفی کنند. آنها نیز خودرامعرفی و بازداشت شدند. روزهای اول ملاقات بین آنها آزاد بود ولی این ارتباط قطع شد.

سپهبد کیا درفروردین ۱۳٤۰ بازنشسته شده بود. او به چهارزبان (فرانسه ـ انگلیسی ـ آلمانی ـ سوئدی) تکلم می کرد. درمازندران و ورامین املاك وسیعی داشت. مدتها مأمورخرید اسلحه برای ارتش ایران از سوئد بود. درشرکت شهرآراء سهم داشت. صاحب ثروت فراوان و یك بنای ۱۵ طبقه درتهران بود.

سپهبد علوی مقدم که ۸ سال رئیس شهربانی بود درکابینه شریف امامی وزیرکشورشد که انتخابات را انجام داد و متهم شد که به بعضی ازنامزدهای انتخاباتی بادریافت هدایائی کمك کرده است.

سرلشکر ضرغام یك افسرسادهٔ ارتش درکردستان بود که به علت خدماتی درزمان دکترمصدق به ریاست قند وشکر منصوب شد و مدتی امور اداره غله ونان را اداره می کرد. درزمان دکتراقبال وزیرگمرکات و وزیردارائی شد. آدم شوخ و بذله گوئی بود. ساختن منزلی دراراضی جنگلی ساعی یکی از اتهامات اوبود.

سرتیپ نویسی دوست دیرینهٔ سرلشکر ضرغام که رئیس شیلات بود بازداشت و محاکه شد.

خبربازداشت مهم دیگر سپهبد حسین آزموده دادستان ارتش بود. او با سپهبد نقدی وزیرجنگ اختلاف پیداکرد و نامه هائی نوشت که با اعاده دادرسی سرلشکر قرنی و هم چنین باتوقیف پنج امیرارتش مخالف است و نوشت که توقیف آنهاخلاف قانون است و درمقام دادستانی ارتش اجازه نمی دهم که نسبت به افسران ارشد ارتش هتك حرمت شود. نامه سپهبد آزموده درهیئت دولت مطرح شد ومورد بحث قرارگرفت که بعد خودآزموده ازسمت خوداستعفا کرد وعلیه دولت امینی اعلام جرم نمود که خلاصه اش چنین است:

الف ـ اعلام جرم نسبت به هیئت وزیران به نخست وزیری جناب آقای علی امینی باتوجه به اصل مسئولیت مشترك وزراء.

ب ـ عنوان اصلی جرم ـ مخالفت و ضدیت با اساس حکومت ملی و آزادی.

ب ـ عناوین متعددجرم:

۱ ـ محروم نمودن ملت ایران از حقوقی که قانون اساسی به افراد ملت داده به این کیفیت که برخلاف نص صریح اصل چهل و هشتم قانون اساسی اصلاحی اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ که مقرر می دارد (انتخابات باید درظرف یك ماه از صدورفرمان انحلال مجلسین شروع شود) دولت امینی افراد ملت را ازحقی که قانون اساسی به آنان داده محروم نموده است.

۲ ـ هتك حیثیت و آبرو و شرف مردم و خانواده ها و دخالت درامورخانوادگی و زندگی خصوصی اشخاص با ایراد نطق و خطابه درمحافل ومجالس و حین مصاحبه با ارباب مطبوعات به اطلاق عناوین (دزد و مختلس و گردن کلفت متمول و...) نسبت به افرادی که حتی تحت تعقیب جزائی قرارنگرفته اند.

۳ ـ سلب آزادی مردم از انتخاب محل اقامت و مسافرت به خارج از کشور.

٤ ـ جلب و بازداشت خودسرانه وغیرقانونی چهار افسرعالیرتبه کشور به دستور شفاهی تیمسار سپهبد بازنشسته علی اصغرنقدی وزیرجنگ و تحریك احساسات مردم برضد آنان با گفتارهای موهن و برخلاف اصول.

پس از انتشار اعلام جرم مزبور نورالدین الموتی وزیردادگستری طی نامه ای به نخست وزیرچنین نوشت:

۱ ـ درنامهٔ اعلام جرم کلیات ذکرشده با واقعیت منطبق نیست و مورد خاصی پیدا نکرده و به قصد تشویش اذهان عمومی و جلوگیری از تعقیب مجرمین که حیثیت کشوررا ملعبه و حقوق افراد ملت را بازیچه هوی و هوس قرار داده اند و خزانهٔ عمومی را به

یغما برده اند ، کلیات غیرمنطقی و غیرموجه ذکر کرده است.

۲ ـ از هیچکس سلب آزادی به عمل نیامده مگر سلب آزادی مجرمین که به امر قانون تحت تعقیب کیفری می باشند.

۳ ـ وزرائی که بازداشت شده اند چه درزمان وزارت، چه درزمان غیر وزارت خود متهم به ارتکاب جرائم بسیارمی باشند. مطابق اصول کلی هیچ جرمی نمی تواند بلاتعقیب بماند و درغیاب مجلسین مقامات قضائی حق تعقیب و کشف جرایم و جمع آوری دلائل را دارند. اما درمورد جرائمی که درغیرهنگام وزارت مرتکب شده اند که باشغل وزارت ارتباطی نداشته دیوان کیفر به جمع آوری دلائل جزائی ارتباطی مشغول است. کسانی که ازمقامات برکنار شده اند سوابق شان موجود است و درمحیط خود به نحوی از فساد معروفیت دارند.

این که چون غرض تیمسار سپهبد بازنشسته از حیث معروض داشتن عریضه مذکور به دادستانی کل کشور و نوشتن مقالات درروزنامه ها و اقداماتی که پس از باز نشسته شدن انجام می دهد موجب تشویش اذهان عمومی و لطمه به استقلال کشور واهانت به مقام شامخ سلطنت است و همچنین منظوراو جلوگیری از تعقیب مرتکبین جرائم عمومی است و وجههٔ همت او مخالفت باقانون اساسی می باشد. درصورتی که اجازه فرمائید به مقامات صالحه اعلام جرم به عمل آید.

بعدازظهرهمان روز صدورنامهٔ وزیردادگستری دستوربازداشت سپهبد آزموده از طرف دادستانی تهران صادرگردید. مأمورین اجرای دادگستری صبح روز بعد به خانهٔ سپهبد آزموده رفته و ازاومی خواهند که باآنها به دادگستری بیاید.

آزموده می گوید منتظربودم وهمین الان می آیم. ازمأمورین می خواهد با اتومبیل شخصی خود بیاید و مستقیماً اورا به دفترشعبهٔ ۲ بازپرسی می برند. دکترابوالفتح وزیری بازپرس شروع به پرسش کرده و پس از دوساعت قرارباز داشت اورا صادر می کند.

روابط دکترامینی با سپهبدآزموده دردولت زاهدی خیلی صمیمانه بود. ولی پس از توقیف سرلشکر قرنی و احضار امینی از آمریکا این روابط به سردی گرائید. دکترامینی درطول سه سال خانه نشینی سه چهاربار درمحافل مختلف با آزموده روبرو شد وهیچ ملاقاتی بین آنها صورت نگرفت. وقتی امینی نخست وزیرشد کارهای دادرسی ارتش توسط سپهبد نقدی انجام می شد.

وقتی سپهبدآزموده بازنشسته شددرجراید نوشت که درزمان باز نشستگی با دشمنان اسلام و قانون به مبارزه ادامه خواهد داد. دکتر مصطفوی درمجله روشنفکر نوشت که حالا آزموده افرادی را متهم به مخالفت و ضدیت با اساس حکومت می کند و اعلام جرم می نماید و این امر مرا دچار وحشت می کند. سپهبد آزموده جواب تندی به دکترمصطفوی درمطبوعات داد که شما دچار عارضه تشنجات روحی هستید و باید به معالجه خود بپردازید.

❁ ❁ ❁

از کلیهٔ کسانی که دردولت امینی بازداشت شده بودند فقط متهمین شرکت شیلات به محاکمه کشیده شدند. از قرار معلوم قرارداد های شیلات به نام خانم (احسانه دولو) از بستگان امیرهوشنگ دولو بود که رابطهٔ نزدیکی باشاه و درباراداشت و ملقب به (سلطان خاویار) گردید. که سرانجام نیز همهٔ متهمین برائت حاصل کردند.

❁ ❁ ❁

دربارهٔ امیرهوشنگ دولو باید اضافه کنم که او توانسته بود بانقشهائی که بازی می کرد خودرابه شاه نزدیك کند. غذاهای مخصوص برای شاه می پخت و به دربار می برد. سالی یکی دوبار شاه به خانهٔ او می رفت. هنگام ورود مقدار زیادی اسپند دود می کرد و پولهای طلا نثار مقدم شاه می کرد و به درباریها هدایای زیادی می داد. عنوان (پیشخدمت مخصوص) داشت و درسفر و حضر درکنار شاه بود و گره ازخیلی کارها می گشود و درکنارمنقل

پردود و تریاك او هم متقاضیان زانو می زدند و چکها و پولها را به او می دادند که زیرتشك خود مخفی می ساخت.

محمدعلی مسعودی می گفت امیرهوشنگ دولورا درلوس آنجلس دیدم که می گفت درسالهای آخرین رژیم، ملك موروثی خودرا درورامین به مبلغ ۸۰ میلیون تومان فروخته و کلیه وجوه مزبوررا با خرید ارز به نرخ رسمی به خارج فرستاده و ثروت فراوانی درخارج داشت که نمونه آن خریدیك خانهٔ دومیلیون دلاری در(بورلی هیلز) لوس آنجلس بود. به علاوه درپاریس و نقاط دیگر هم چندخانهٔ مسکونی داشت که درجلد قبلی کتاب دربارهٔ او مطالب مفصلی انتشاریافت.

با تبرئه متهمین شیلات تا سال های آخر رژیم قسمتی از فروش خاویار مملکت با (دولو) بود.

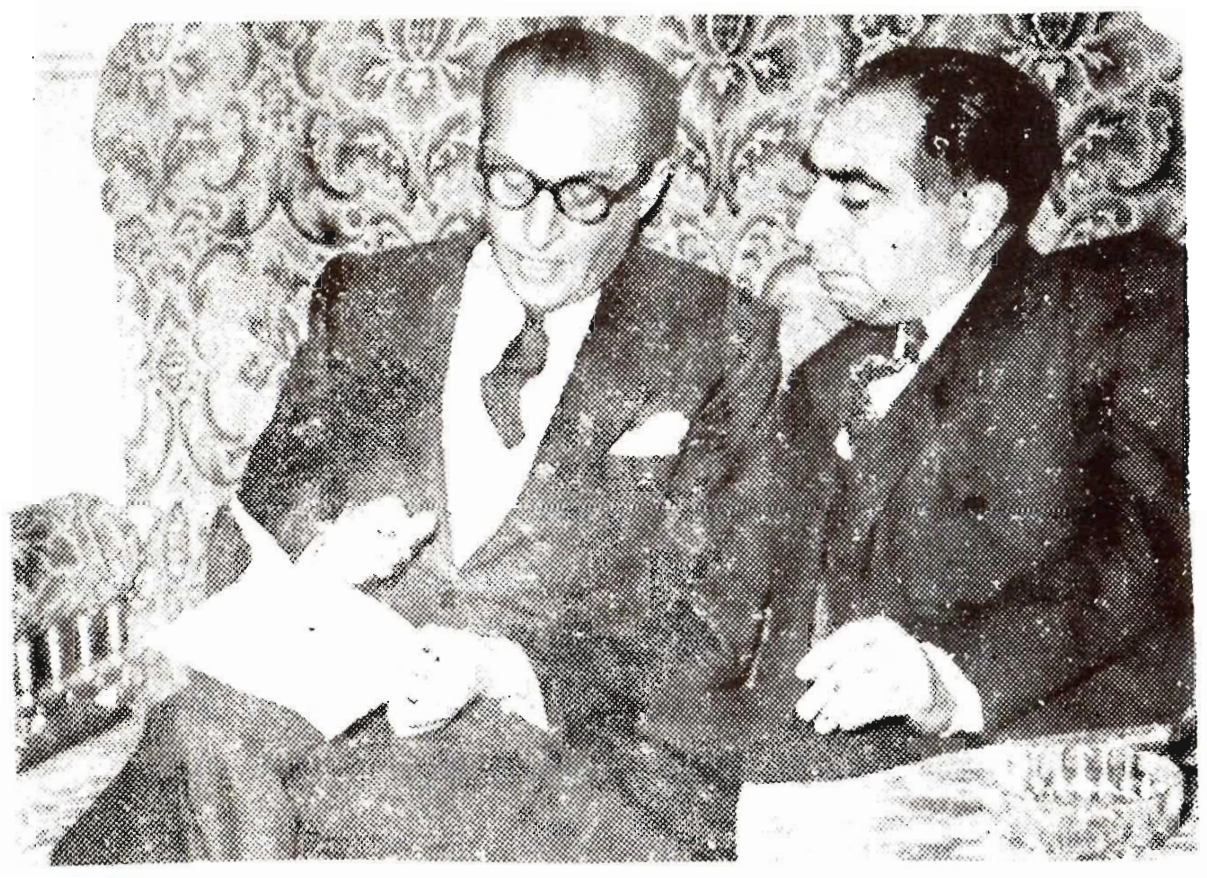

دکتر امینی درمسند نخست وزیری
ودوست قدیمش ابوالحسن ابتهاج درزندان

ازجمله کسانی که دوستی خیلی نزدیك با دکترامینی داشت ابوالحسن ابتهاج بود که ناگهان به دادگستری احضار و قرار بی سابقه سنگینی برای او صادر شد.

ابتهاج درخاطرات خود چنین می نویسد:

روزی که دکترامینی برای تشکیل دولت به حضور شاه احضارشد به من تلفن کرد و موضوع راگفت. من تأکید کردم که مبادا ضعفی نشان بدهد وباید تمام شرایطی را که برای موفقیت لازم می داند باشاه مطرح کند. امینی گفت نظراو هم همین است. بعد از شرفیابی باردیگر به من تلفن زد و گفت شرایط خودرا

تصریح کرده است. ولی وقتی برنامه دولت و اسامی وزرای اورا دیدم تعجب کردم. عده ای از وزرایش بهیچوجه صلاحیت نداشتند.

درپائیز همان سال برای شرکت درکنفرانس صنعتی بین المللی سانفرانسیسکو که توسط مؤسسهٔ تحقیقاتی استانفورد برگذار می شد عازم آمریکا شدم. دراین کنفرانس گفتم کمکهای خارجی به کشورهای درحال توسعه فوق العاده پراهمیت است. باید مقید به شرائطی باشد و وسیلهٔ یك مؤسسهٔ بین المللی مستقل که تحت نفوذ هیچ دولتی نباشد انجام شود. درحال حاضر این کمکها به علت ملاحظات سوق الجیشی به مصرف طرحهای عمرانی نمی رسد و مخالفین می گویند که مملکت به امپریالیستها فروخته شده است. هرکجا که دولت کمك گیرنده فاسد باشد مردم آن کشور می گویند دولت کمك کننده کاری جزحمایت از دولت های فاسد نکرده است و وضع آنهارا محکم می سازد. تاریخ اخیر کشور من بهترین نمونه معایب و مضار کمکهای دوجانبه است. تاچندسال قبل آمریکا بدون اینکه یك شاهی به ایران کمك کند بیش از هرکشوری بین مردم ایران محبوبیت داشت ولی امروز پس از یك میلیارد دلارکمك های گوناگون به کشورما، نه محبوبیتی دارد و نه احترامی و اغلب مردم ایران از آمریکا متنفرند. من پیشنهاد می کنم به جای کمك های دوجانبه، مؤسسه ای نظیربانك جهانی با هیئت مدیره ای که نمایندگان کمك دهنده و کمك گیرنده درآن عضویت داشته باشند ایجاد شود و این هیئت مدیره مقررات هزینه های عمرانی را به طور یکسان درموردکلیه کشورها اجرا کند.

نطق من درجراید منتشر شد و سروصدای زیادی کرد. به من گفته شد که به تهران مراجعت نکنم. وقتی هم به فرودگاه تهران رسیدم آذرگفت همه اینجا درانتظار توقیف تو هستند. شکی نیست که شاه و دولت از انتقادات من دل خوشی نداشتند. هنگام سفر ملکه انگلیس به تهران تهیه کنندگان برنامه (پانوراما) نزد من آمدند. به آنها گفتم (نباید سراغ من می آمدید چون من نه روش

شاه را می پسندم و نه از طرفداران او هستم) گفتند به همین جهت نزد شما آمده ایم. درایران فقط با دونفر مصاحبه می کنیم. یکی شاه و دیگری شما. درمصاحبه من ازسیاست شاه انتقاد کردم و تأکید نمودم که عایدات نفت صرف ارتش و خرید اسلحه می شود.

پس از مراجعتم به تهران انتظار داشتم که مرا بازداشت کنند. یك روز امینی تلفن کرد و گفت امروز شرفیاب بودم و صحبت تو بود، درنظراست تعدادی از بانك ها که وضعشان خراب است درهم ادغام شوند و ترا دررأس آن قرار دهند. تعجب کردم و گفتم شنیده ام که دولت تو مشغول پرونده سازی علیه من است. امینی با خنده گفت (چرا هذیان میگوئی؟ چنین صحبتی دربین نیست. تو خودت شاه را تحریك میکنی)

قبل از تلفن امینی مدیرمجله فردوسی گفت چندروز قبل عده ای از روزنامه نگاران میهمان امینی بودند که گفت اگر لازم باشد دوست خودم ابوالحسن ابتهاج را هم توقیف خواهم کرد.

یکی دورز بعد ازتلفن امینی روز پنجشنبه ۱۸ آبان ٤٠ احضاریه ای از دیوان کیفر به دست من رسید که ظرف پنج روز خودرا به دیوان کیفر معرفی کنم. به آذر گفتم من ٥ روز صبر نخواهم کرد چون اطمینان دارم مرا بازداشت خواهند کرد. از اوخواستم چمدان کوچکی از وسایل لازم برای زندان آماده کند. صبح شنبه ۲۰ آبان خودرا به دیوان کیفر معرفی کردم. از محمد جهانشاهی مشاور حقوقی سازمان برنامه پرسیدم می توانم وکیلی همراه خود ببرم. جواب داد می توانید (طه) را معرفی کرد. ای کاش نکرده بود چون درتمام مدت دردیوان کیفرسکوت کرد.

پس از مدتی مرا به اتاق بازپرسی بردند که آدم مفلوك و بیچاره ای به نام عبدالله نصیری برادرزاده نعمت الله نصیری رئیس وقت شهربانی بود.

نصیری پرسیددرمورد طرحهای خوزستان شما به چه مجوزی

اختیارات خودرا به یك عده خارجی واگذارکردی؟ گفتم اختیاراتم را به هیچکس واگذارنکرده ام. بازجوئی من پنج ساعت طول کشید و چون بازپرسی تکمیل نشده بود به اصطلاح حقوقی به منظور(عدم تبانی) برای من قراربازداشت صادرکردند. وقتی بازپرسی تمام شد خبرنگاران وارد اتاق شدند. گفتم من به کارهائی که کرده ام افتخار می کنم بازهم اگر بیایم عملم باگذشته فرق نخواهد کرد. دزدها درخیابان ها آزاد هستند و مرا به جایگاه دزدان می برند.

چندسال بعد شاه درمصاحبه بایك نویسندهٔ آمریکائی دربارهٔ من چنین گفت:

من این آدم را درك نمی کنم. ایران نسبت به اوخیلی خوبی کرده است. معذالك او به ایرانی علاقه ندارد. همه مارا دزد می داند و به کارهائی که ما انجام می دهیم اعتقادی ندارد. بدتر از همه این است که ظاهراً مملکت خودش را هم دوست ندارد.

روزی که مرا به دادگستری احضارکردند آذرسعی کرد بانخست وزیر و وزیردربار تماس بگیرد. امینی از موضوع اظهار بی اطلاعی کرده بود. همه می دانند که نورالدین الموتی وزیردادگستری وقت کارهای شخصی امینی را انجام می داد و کاملاً تحت نفوذ او بوده و نمی توانسته بدون اطلاع و موافقت امینی چنین کاری کرده باشد.

مرا با مبلغ سیزده هزارمیلیون ریال (۱۳ میلیارد ریال) که رقم بی سابقه ای بود به زندان فرستاده و ممنوع الملاقات کردند. مخبرین دربارهٔ رقم بی سابقه از دادستان استفسار کردند. او گفت وجه الضمانی تعیین کردم که فقط اربابش کندی از عهدهٔ پرداخت آن برمی آید.

بعداز ظهر ۲۰ آبان ۱۳۴۰ مرا به زندان موقت شهربانی بردند. پانزده نفر دیگر نظیر منتصر شهردارسابق تهران - سرتیپ نویسی رئیس شیلات درآنجا بودند که جمعاً ۵۱ نفر می شدند که همه به اتهام اختلاس و سوء استفاده بازداشت شده بودند. من دریك اتاق دو درسه زندانی شده بودم. پس از توقیف من سهام بانك ایرانیان

تنزل کرد. دکترمحمدشاهکار و احمد شریعت زاده داوطلب شدند که وکالت مرا بدون حق الوکاله به عهده بگیرند.

از همان جلسه اول بازپرسی به من گفتند که شما خودسرانه دست به یك سلسله کارهائی زده اید که خلاف قوانین مملکت است. گفتم تمام کارهایم بارعایت قانون بوده است. محمد جهانشاهی مشاور حقوقی سازمان برنامه هم گفت تمام کارها طبق قانون صورت گرفته است. یکبار دربازپرسی شاهکارگفته بود بازپرس می گوید من و خانواده ام پوست لبو می خوریم آن وقت ابتهاج یك میلیون دلار به لیلیانتال می دهد. گفتم این پولهارا می دهم برای اینکه امثال شما و بچه های شما مجبور نشوند پانصدسال دیگر لبو بخورند.

وقتی درزندان بودم الموتی وزیر دادگستری گفته بود کارهائی که ابتهاج انجام داده از قبیل سدکرج وسد سپیدرود و راهسازی و عمران شهری و غیره جزو کارهای غلط وخیانت های او به شمار می رود. خیلی حیرت کردم. الموتی که درحقیقت نوکر امینی بود همان شخصی است که هنگام تصدی من دربانك ملی با ایرج اسکندری وفریدون کشاورز به عنوان نمایندگان حزب توده به قوام السلطنه مراجعه تا اعتراض حزب توده نسبت به رفتارمن باعده ای از اعضای حزب توده دربانك ملی را به اطلاع نخست وزیربرسانند.

شاهکار درخانه خود جلسه مصاحبه مطبوعاتی تشکیل داد و علل بازداشت مرابیان کرد. این مصاحبه باعث شد تامردم ازچگونگی پرونده ای که ناشیانه به دستور نورالدین الموتی و با اطلاع علی امینی علیه من تهیه شده بود مطلع گردند. الموتی برای شاهکار پیغام فرستاده بود که پروانه اش رالغو خواهد کرد. معلوم شد شاه بی نهایت از مصاحبه مطبوعاتی اوعصبانی شده است. نصیری رئیس شهربانی یك روز به سلول من آمد و می خواست مرابه ساختمان شهربانی ببرد که قبول نکردم و گفتم ترجیح می دهم تادرزندان هستم تبعیضی درمورد من قائل نشوند. حدس من این

است که نصیری قصد داشت مرا از زندان دورکند چون من غالباً بازداشتگاه را زندان شاهنشاهی می نامیدم. شریعت زاده پیشنهاد کرد نامه ای به شاه بنویسم. گفتم غیرممکن است. شریعت زاده گفت اجازه بدهید من و شاهکار نامه بنویسیم. گفتم اگر چنین کاری کنید شمارا معزول می کنم.

آذر به میهمانی سپهبد بختیار رفته بود. بختیار به طور خصوصی به آذر می گوید شاه باعث بدبختی ابتهاج شده و مطمئنم که بزودی نوبت من هم خواهد رسید. همین طورهم شد.

به علت کسالت درزندان یك روز نصیری بازپرس به دیدارمن آمد وگفت قرار آزادی شماصادر شده است.ورقه ای داد که نوشته بود ابتهاج با التزام شخصی خود آزاد می شود به شرط اینکه بدون اجازه از حوزهٔ قضائی تهران خارج نشود و اگرشد باید وجه الضمان را بپردازد. مخالفت کردم. پس از گفتگوهائی سرانجام از زندان آزاد شدم. خبرنگاران پرسیدند وجه الضمان شما چقدر بود گفتم ۱۸۰ میلیون دلار که دردنیا بی سابقه است. مجله تایم نوشت که وقتی می خواستند ابتهاج را آزاد کنند او به نحوهٔ آزاد شدنش هم اعتراض داشت. ابتهاج گفته بود اگرمقصر هستم مرا محاکمه کنید و اگر بیگناهم آزادم سازید. باوجه الضمان نخواهم توانست ادعای بیگناهی کنم.

علی امینی درمصاحبه مربوط به تاریخ ایران دردانشگاه هاروارد چنین گفته است (اعلام جرم علیه ابتهاج از زمان شریف امامی آغاز شده و من هرچه سعی کردم از توقیف ابتهاج جلوگیری کنم نشد و حتی مستنطق را خواستم و گفتم ابتهاج مُتلِف است ولی دزد نیست.)

یکی ازخبط های امینی این بود که تصور می کرد اگر درمورد بازداشت من باشاه مخالفت نکند به او نزدیك تر خواهدشد. درحالی که اطمینان دارم با این کارنظر شاه نسبت به او بدتر شد چون همیشه از امینی نزدشاه حمایت می کردم و شاه می گفت شما امینی را نمی شناسید. به نظرمن امینی که از نزدیك ترین دوستانم

بود می باید درمورد توقیف من درمقابل شاه ایستادگی می کرد و مثل من درمقابل اصرار شاه که طرفداران مصدق را ازسازمان برنامه اخراج کنم به شاه گفتم اگر اصرار بفرمائید استعفا می دهم.

سیدجلال تهرانی می گفت روزی که شمارابازداشت کردند باشاه قرار ملاقات داشتم و علت زندانی شدن شمارا پرسیدم؟ شاه گفت بروید از امینی بپرسید. سیدجلال گفت بعداز ملاقات با امینی برایم مسلم شد که حق باشاه است. سیدجلال چون با امینی میانه خوبی نداشت می خواست جانب شاه را بگیرد. عقیده من این است که بازداشت من بدون موافقت شاه و نخست وزیر امکان پذیر نبود.

دردولت علم هنگامی که باهری وزیر دادگستری بود قرار منع تعقیب من صادرشد. درقرارنوشته شده بودکه ابتهاج و اعضای شورایعالی سازمان برنامه مرتکب عملی نشده اند که قابل تعقیب باشند.

درسال ۱۳٤۱ بانك جهانی از من خواست که برای تهیه برنامه عمرانی به الجزیره بروم. درآنجا من از (بن بلا) خوشم آمد زیرا رفتار معقولی داشت. می گفت وقتی شاه ایران به اروپا مسافرت کرده بود بعضی از بچه هائی که با من علیه فرانسه می جنگیدند می گفتند اجازه دهید شاه ایران را ترور کنیم ولی گفتم من با او مخالفم ولی دست به اینکار نخواهیم زد.

وقتی به تهران برگشتم به من خبردادند که پروندهٔ شما دردیوان کیفر تمام شده است. قبلاً پرونده خوزستان بسته شد ولی ۲۵ پرونده دیگر دربارهٔ سایرکارها وجود داشت که برای همهٔ آنها قرار منع تعقیب صادر شده است.

❁ ❁ ❁

درنشریه ای که به زبان انگلیسی دربارهٔ بانك شاهی منتشرشده دربارهٔ ابوالحسن ابتهاج به تفصیل مطالبی نوشته که قسمتی ازآن چنین است:

درسال ۱۹۶۳ درآمریکا انتشاریافت که آمریکائیها می خواهند رژیم ایران را تبدیل به جمهوری کنند و نام ابتهاج را برای نامزدی این کاریه میان کشیده اند. همچنین برای نخست وزیری ابتهاج اقدام می شد. یك مقام آمریکائی از اعضای سفارت آمریکا با ابتهاج تماس گرفت و گفت کی برای نخست وزیری آماده می باشد؟ ابتهاج گفت قبول دارد به شرطی که ازمیزان قوای نظامی و هزینه تسلیحاتی کاسته شود وشاه مستقیم با نخست وزیر تماس داشته باشد و ایران از سنتو خارج گردد تا روسها نتوانند از قرارداد ۱۹۲۱ استفاده کنند. ولی ابتهاج پاسخی دیگر از آمریکائیها نشنید.

درآخرسال ۱۹۶۳ پل هوفمن رئیس بانك توسعه وسیلهٔ تلگراف از ابتهاج خواست که درکنفرانس پولی درنیویورك شرکت کند. توسط قدس نخعی از شاه خواست که به او اجازه داده شود که از کشورخارج گردد. شاه گفت اتهامات ابتهاج درداگستری مطرح است واو درکارهای قضائی دخالت نخواهد کرد. بعد بانك بین الملل ازابتهاج خواست که ریاست هیئتی رابرای کمك های مالی به الجزیره بپذیرد. باز قدس نخعی خواست که باشاه صحبت کند. شاه گفت ابتهاج به بانك پاسخ بدهد که او هنوز درکشورخود آزاد نیست ومشکلاتی دارد. شاه به وزیردادگستری تأکید کرد. در۱۳ فوریه ۱۹۶۴ دادگستری به ابتهاج اطلاع داد که اورا تبرئه کرده است. ابتهاج گفت این کافی نیست باید نخست وزیر آن را اعلام کند. علم نخست وزیر و وزیردادگستری اعلام کردند که ابتهاج از اتهامات تبرئه شده است. بعد ابتهاج به واشنگتن رفت و عازم الجزیره شد. بعد به خواهش دولت الجزیره این برنامه متوقف گردید.

وقتی نفت ملی گردید درمجلس پیشنهاد شد که ابتهاج به سمت رئیس شرکت نفت منصوب گردد ولی گفته شد که اگر یك انگلیسی این سمت راداشته باشد بهتر از ابتهاج است ولی مصدق

گفت اگر تصمیم با او بود ابتهاج را منصوب می کرد. درسال ۱۹۵۳ سفیرآمریکا درایران گزارش داده است که به شاه و زاهدی نخست وزیر پیشنهاد کرده که اگر بخواهید اقتصاد ایران سروصورتی بگیرد باید ابتهاج را بخواهید و به او اجازه و اختیار بدهید. شاه با این نظر موافق بود ولی نخست وزیر که به روحیهٔ ابتهاج آشنا بود نظر موافق نداشت.

ابتهاج به تهران باابتکارخود مراجعت کرد. شاه اورا خواست و دوپیشنهاد کرد یاقبول ریاست شرکت ملی نفت یا ریاست سازمان برنامه. اما پست شرکت نفت با بودن خارجیها خیلی مهم بود ولی سازمان برنامه مهم تر. ابتهاج با گله گذاری از وضع گذشته خود پس از استعفا از بانك ملی گفت به شرطی که هیچکس درکار او دخالت نکند قبول می کند. سپس از شاه پرسید که نظر نخست وزیر چیست؟ شاه گفت او هم موافق است بدیدنش بروید. وقتی نخست وزیر وقت حمایت خودرا اعلام داشت، اوهم گفت کسی درکارسازمان برنامه دخالت نمی کند.

روابط ابتهاج وشاه موجب شد که سازمان برنامه دولتی دردولت شد. باوجود مخالفت مجلس و وزراء، شاه از ابتهاج حمایت می کرد. به علت تیرگی روابط زاهدی و ابتهاج نخست وزیر می خواست به هرصورتی است ابتهاج را بردارد و گفته بود اورا باتانك برمی دارد. وقتی زاهدی کناررفت علاء نخست وزیرشد که روابط حسنه ای با ابتهاج داشت.

وقتی برنامهٔ دوم به مجلس رفت. مجلس پیشنهاد کرد که یك کمیسیون ۳۶ نفری برای کارهای برنامه تشکیل شودکه لایحه درمجلس تصویب شد و شاه هم توشیح کرد.

اختلاف مهم دربارهٔ تأسیس کارخانه پتروشیمی درشیراز و خوزستان روی داد که ابتهاج باتأسیس کارخانه درشیراز مخالف بود و می گفت اقتصادی نیست و از منابع نفتی به دوراست. دکتراقبال نخست وزیر می گفت که قرارداد پتروشیمی شیراز امضا شده و

مجلسین هم آن را تصویب کرده اند. ابتهاج به شاه نامه نوشت ولی شاه از پذیرفتن او خودداری کرد. ضمناً مجلس درجلسهٔ علنی تصمیم گرفت که نخست وزیر برسازمان برنامه ریاست داشته باشد. از آنجا ابتهاج فهمید که دیگر شاه پشت سراو نیست. او به شاه نامه نوشت و کناررفت.

ابتهاج دیگر داوطلب شغل نبود. نه سناتوری و نه سفارت و نه نخست وزیری... نه تقاضای شرفیابی داشت. به همین جهت در ۶۰ سالگی به دنبال تأسیس بانك ایرانیان رفت.

درسال ۱۹۶۱ وقتی ملکه انگلستان عازم ایران بود یك تیم روزنامه نگار و تلویزیون از انگلستان با او مصاحبه کردند.

ابتهاج گفت شاه و رژیم ایران درآمد نفت و سایرمنابع کشوررا صرف خرید اسلحه می کنند که کاری بی فایده ایست. ایران به هیچوجه به این کار احتیاج ندارد.

درسپتامبر۱۹۶۱ دریك کنفرانس بین المللی صنعتی درسانفرانسیسکو، ابتهاج به شدت از ایران و آمریکا انتقاد کرد وبه خصوص به سیاست کمك های خارجی آمریکا... به ابتهاج گفته شد که اگر به ایران برود، بازداشت خواهد شد. وقتی به فرودگاه تهران رسید همسرش به اوگفت شایعات بازداشت خیلی زیاد است.

سرانجام درسن ۶۲ سالگی ابتهاج توقیف شد و ۷ ماه درزندان ماند.

ابتهاج هنگام آزادی از سوء استفاده ها و صرف هزینه های زیاد نظامی و از دیکتاتوری به شدت انتقاد می کرد و می گفت اوضاع قابل انفجار است.

ابتهاج بعد از ۲۵ سال گرفتار عشقی شد که توام با اسکاندال بود یعنی آذرنوش صنیع دوست نزدیك برادر و زن برادرش بودو درنتیجه از مریم همسرقبلی اش جداشد و با آذر ازدواج کرد، ابتهاج خودش فرزند نداشت ولی همسر جدیدش دوفرزند به نام

علیرضا و الهه داشت که بعداً خود ابتهاج صاحب دوفرزند شد به اسامی شهرزاد و داور... آذر دکتردندان پزشك دانشگاهی است که به کاربانکی علاقمند می باشد. قبلاً یك باشگاه بولینگ داشت.

وقتی ابتهاج زندانی شد همسرش به جای او دربانك نشست زیرا سهام بانك از ۱۲ ریال به چهارریال تنزل کرد. ولی آذر گفت کاربانك ادامه دارد درحالی که از امور بانکی سررشته ندارد.

ابتهاج درسال های قبل ازسقوط رژیم سهام خودرا دربانك ایرانیان به هژبریزدانی از دوستان نزدیك نصیری رئیس ساواك فروخت. دراین راه از نظر بانکی مشکلاتی داشت که شاه به ابتهاج کمك کرد و بعداز ۱۸ سال بین شاه و ابتهاج دیداری صورت گرفت.

❁ ❁ ❁

ابتهاج درخاطراتش می نویسد: دربانك ایرانیان مشکلاتی پیش آمده بود و تلاش فراوان می شد که بانك را از مشکلات رهاسازد. هژبریزدانی پیشنهاد کرد که حاضراست سهام او و آذررا به سه برابر قیمت خریداری کند. با این طرز توانستم قروض خودرا به سیتی بانك و سایربانکها بپردازم. نظر من این بود که باقیماندهٔ سرمایه را اوراق قرضهٔ ملی خریداری کنم ولی آذرعقیده داشت با توجه به مشکلاتی که درپیش می باشد صلاح است که این سرمایه را برای روزمبادا درخارج نگه داریم. بدین ترتیب درسال ۱۳۵۶ هنگامی که خروج ارز ازکشورآزاد بود با اطلاع بانك مرکزی پس از پرداخت قروض آن را به خارج منتقل نمودیم. این خواست خدابود که پس از انقلاب که همه چیز مارا گرفتندوما نتوانستیم به ایران برگردیم خودمان و فرزندانمان بتوانیم درخارج زندگی کنیم.

ابتهاج درخاطرات خود توضیح نداده میزان ارزی که ازکشور خارج کرده چه میزان بوده ولی مطلعی می گفت ابتهاج و آذر سهام خودرا به هژبر یزدانی به مبلغ ۵۵ میلیون تومان فروخته اند ولی چه میزان آن بابت قروض بوده و چه مبلغ آن را خارج کرده اند روشن نیست.



دکترامینی و جبههٔ ملی

دکترامینی به علت عضویت درکابینه دکترمصدق و هم به علت نسبتی که با او داشت تلاش فراوان می کرد که باهمکاری جبههٔ ملی پایه های حکومت خودرا محکم کند. امینی درخاطراتش می نویسد:

درماههای اول نخست وزیری مصدق به دیدارش رفتم. از من خواست که با او همکاری کنم. پذیرفتم گفت شما رابرای وزارت کشور درنظر گرفته ام. اگرچه دلم می خواست درمدارج اداری وزارت کشوررا هم تجربه کنم که مستقیماً باشهر ها و روستاهای کشور سر وکارداشت گفتم اگرقصد دارید باشاه مشورت کنید بهتراست فکر دیگری هم بفرمائید، چون می دانم ایشان وزارت

کشور مرا قبول نخواهندکرد. فرداعصر دکترفاطمی به دیدنم آمد و گفت نخست وزیرخجالت کشید مستقیماً به شما بگوید که وزارت کشور نشد و شما وزارت اقتصاد را قبول کنید. تلفن دکترمصدق را گرفتم قاه قاه زد زیرخنده، از آن خنده های مخصوص خودش. قرارشد نزد او بروم. پس از تعارف گفت از کجافهمیدید که شاه وزارت کشور شمارا قبول نمی کند. گفتم ساده است شما می خواهید انتخابات را شروع کنید و ایشان نمی توانند تماشاچی باشند، مراهم خوب می شناسند که زیربار نمی روم.

هنگام معرفی به شاه دکتر مصدق مرابه عنوان وزیراقتصاد و امیرعلائی را به عنوان وزیر کشور معرفی نمود. امیرعلائی انتخابات را شروع نمود ولی نتوانست آن را اداره کند. اللهیارصالح وزیرکشورگردید. درهمین زمان بود که میراشرافی از مشگین شهر وکیل شد. دکترمصدق درجلسه هیئت دولت از صالح پرسید این میراشرافی چه بود؟ صالح گفت شما فرمودید آزادی کامل انتخابات... و ماهم دخالت نکردیم و ایشان انتخاب شدند.

دردولت مصدق آنچه مرا ناراحت می کرد عدم همکاری وزیران با یکدیگر بود. با آنکه غالباً اعضای جبههٔ ملی بودند ولی درکار دولت چنان باهم رقابت ناسالم داشتند که برای هم کارشکنی می کردند. پیش خود گفتم درجبین این کشتی نور رستگاری نیست.

یك روزدرجلسه هیئت دولت دکترحسابی وزیرفرهنگ درکنار من نشسته بود. هنگامی که نخست وزیر گزارشی را می خواند سردرگوش من گذاشت و غرغر کرد وبدگفت. وقتی از جلسه بیرون آمدیم گفتم شما که تا این اندازه ناراضی هستید استعفا بدهید و خودرا خلاص کنید. جواب داد چرا من استعفا بدهم، این فلان فلان شده باید استعفا بدهد. منظورش دکتر مصدق بود.

جلسات هیئت دولت مرتب درخانه دکترمصدق تشکیل می شد. نخست وزیر باقدرت و جذبه حرکات همه وزراء را زیرنظر داشت تابازیگوشی نکنند. تحمل پرحرفی وزراء را دربارهٔ مسائل

فرعی نداشت. اللهیار صالح و دکترصدیقی و من از توپ و تشر و گاه تهدیدهای دکترمصدق درامان بودیم.

دکترمصدق سه اسلحه خصوصی داشت. یکی عصا که دروقت عصبانیت و تهدید چه درمجلس و چه درجلسات خصوصی بلند می کرد. دیگری مبالغه درنشان دادن ضعف و بیماری که به کمك آن دربسیاری از مجالس و مراسم شرکت نمی کرد. افراد هیئت های مهم را درکنار تختخواب خود می پذیرفت. از پوشیدن لباس های تشریفاتی خودراخلاص کرده بود. اما وقتی مقتضی بود از مجلس بیرون می آمد و روی دوش مردم درمیدان بهارستان بلند می شد که این کار قوه و بنیه فراوان می خواهد. اسلحهٔ دیگر او گریه بود که وسیلهٔ آن مردم رابه رقت می آورد و به دنبال خود می کشید.

دکترمصدق ماهرانه می توانست دیگران را وادارکند تا مقاصدش را به زبان بیاورند.

درجلسات هیئت دولت امیرعلائی که مردی عصبی مزاج بود باکیف بزرگی وارد هیئت دولت می شد. نام هرکسی را که برای تصدی هرکاری می بردند می گفت تمام پرونده دزدی وخیانتش توی این کیف من است. یك روز کیف امیرعلائی از دستش درآمد و بازشد. محتویات آن حوله و صابون و مسواك و اسباب اصلاح صورت و پیژامه بود. پرسیدند اینها چیست؟ جواب داد مخالفین می خواهند مرا ترور کنند به این جهت هرشب درمنزل یك دوست و رفیق به سر می برم. سرانجام ازکابینه دکترمصدق کناررفتم.

وقتی دکترمصدق استعفا کرد و قوام السلطنه نخست وزیرشد به خانه قوام رفتم. عباس اسکندری و حسن ارسنجانی مشغول تهیهٔ برنامهٔ دولت بودند. من که مخالف بودم گفتم شما بیمارهستید و قادر به حرکت نمی باشید اوضاع هم طوری نیست که بتوانید مسلط گردید بهتر است باجان خود بازی نکنید. اطرافیان مخالفت کردند. گفتم شما همه به فکر منافع شخصی خود هستید بی آن که به سلامتی ایشان توجه داشته باشید. به قوام السلطنه گفتم با این

کارمخالفم و ازخانه خارج شدم.بعداز واقعهٔ ۳۰ تیر که جان قوام به خطرافتاد نزد دکتر مصدق رفته گفتم قوام میهمان من است و می دانم شما با اقداماتی که علیه ایشان می شود موافق نیستید. دکترفاطمی مأمورشد و جای امنی فراهم گردید و قوام به آنجا منتقل گردید. هنگامی که دکترمصدق گرفتاربحران نفت بود به دیدارش رفته بودم. پیشنهاد بانك بین المللی آمد که دوسال نفت را موقتاً اداره کنند ولی طبق نظر مشاوران پیشنهاد را ردکردند. به دکترمصدق گفتم امکان دارد با روی کارآمدن جمهوریخواهان درآمریکا سیاست تغییر کرده آمریکائیها از انگلیسها تبعیت کنند. مصدق گفت جائی رسیده ام که راه بازگشت ندارم. گفتم به بهانهٔ خستگی استعفا کنید و اللهیار صالح نخست وزیر شود. گفت حیثیتم درخطر است. درحالی که بغض گلویم را گرفته بود گفتم مردان سیاسی درچنین احوالی خودکشی می کنند، شما هم بکنید. ناگهان هردو باهم گریه کرده خداحافظی کردیم.

❁ ❁ ❁

دکترامینی می خواست بعضی از اعضای جبههٔ ملی را وارد کابینه خود کند ولی چون قرارداد با کنسرسیوم را امضا کرده بود اعضای جبههٔ ملی همکاری با اورا رد کردند. معهذا دراوایل حکومتش اعلام کردکه جبههٔ ملی می تواند فعالیت کند که آنها هم ترتیب متینگ بزرگی رادرمیدان جلالیه دادند و برای اولین بار پس از ۲۸ مرداد۳۲ باردیگرتظاهرات جبههٔ ملی درکشور تولید سروصدا کرد.

خلیل ملکی که درصف طرفداران دکترمصدق قرار گرفته بود دراین باره چنین می نویسد:

اگر جبههٔ دوم نظرات جامعه سوسیالیستهارا پذیرفته بود می توانست از موقعیت نیرومندی برخوردار شده به جای دکتر امینی به کارپرداخته و با استقرار برنامه های ملی و مترقی، شاه و اعوان و انصارش را برای همیشه سرجای خود بنشاند. جبههٔ ملی می

توانست به جای استبداد شاه جانشین دکترامینی شود، امینی و ارسنجانی می خواستند باتقسیم اراضی توده دهقانان ایرانی را به پایگاه اجتماعی خود مبدل ساخته به تثبیت موقعیت خویش بپردازند و همچنین براثر تجدید حیات اقتصادی کشور بازاریان وسرمایه داران را باخود همراه سازند، به این دلایل مبارزه کوبنده جبههٔ ملی بادولت امینی درآن مرحله از هرنظر معادل خودکشی سیاسی آن جبهه و درنتیجه شکست مجدد نهضت ملی ایران بود. نیروهای نهضت باید لبه تیز حمله را متوجه شاه و یارانش سازند و درهرصورت امینی را به نفع شاه نکوبند.

❁ ❁ ❁

جامعهٔ سوسیالیستها (متعلق به ملکی) دربارهٔ دولت دکترامینی چنین اعلام داشت:

ورشکستگی سیاسی و اقتصادی دولت های قبل از امینی بعضی سیاستهای خارجی و محافل داخلی را به این نتیجه رسانید که لازم است درایران یك اقدام جدی که متضمن بعضی اصلاحات باشد وبه قول امینی هیئت حاکمه را نجات دهد صورت گیرد. امینی ادعای این کاررا داشت و درحقیقت امینی نردبانی بود که اگر جبههٔ ملی درست عمل می کرد می توانست از آن بگذرد و به قدرت برسد. امینی به خاطر مرعوب کردن مخالفین مرتجع خود حاضر به دادن امتیازات بیشتربه جبههٔ ملی بود. شاه با تمام قوا به دولت امینی فشار آورده بود که جلوی تظاهرات رابگیرد. امینی باسران جبههٔ ملی تماس گرفته و گفته بود که من باتظاهرات هیچگونه مخالفتی ندارم اما بدلائل تاریخی ۳۰ تیرشاه حاضرنیست درچنین روزی این تظاهرات صورت گیرد. اگر از این کار صرف نظرکنید درعوض نخواهم گذاشت شاه متینك فرمایشی خودرا درمیدان دوشان تپه برگذارکند. سران جبههٔ ملی این پیشنهاد رانپذیرفتند و ارسنجانی سخنگوی دولت هم این تظاهرات رایك نوع یاغیگری اعلام کرد وگفت با نیروی نظامی و تانك و توپ دولت آن

را درخواهد شکست ولی عملاً دولت چنین کاری را نکرد و تظاهرات یکصدهزارنفری جبههٔ ملی بدون هیچ حادثه ای برگذارشد.

جبههٔ ملی شعار خودرا (مبارزه درراه انتخابات آزاد گذارده بود) که نمی توانست درمقابل شعار (اصلاحات ارضی) جالب باشد و جبههٔ ملی اعلام اعتصاب عمومی کرد که همه دیدند حتی بازارتهران تعطیل نشد.

درپائیز سال۱۳٤۱ شاه شخصاً به آمریکا رفت و پس از معامله با کندی زیرپای دکترامینی را جارو کرد وجبههٔ واحدی از شاه و زمین داران و روحانیون مقتدری چون بهبهانی برضد امینی و گروهش مجهز شدند.

خلیل ملکی دربارهٔ ملاقات خود باشاه چنین می نویسد:

چندماه پیش از مرداد۱۳۳۲ باشاه ملاقات کردم. خواستم که این ملاقات بدون تشریفات درباری صورت گیرد. درغیرآن به صورت (اعلیحضرت می فرمایند) و (ما عرض می کنیم) درخواهدآمد که دیگر بحث و گفتگوی سیاسی معنی ندارد. ملکی گفته است که شاه دراین ملاقات مدعی گشته که به اصول سوسیالیزم معتقد است ولی من جواب دادم ممکن است چنین باشد (اما سوسیالیزم بارژیم سلطنتی سازگارنیست). ملاقات دیگر درسال ۱۳۳۹صورت گرفت. پس از این که شاه انتخابات را بهم زد علم سه جلسه دوساعته بامن ملاقات داشت و سعی می کرد باشاه ملاقات کنم. آن روزها رژیم حاکم ضعیف بود و حاضرگردید امتیازات زیادی به جبههٔ ملی بدهد و اصرار به ملاقات من هم ناشی از همین ضعف بود.

شاه می گفت برای من چه فرقی می کند که چه کسی نخست وزیرباشد، من همه گونه اختیارات قانونی دارم. اگر مردم واقعاً صالح و سنجابی را می خواهند من هم مخالفتی ندارم.

من مطلب را به آقایان یادآورشدم ولی آن روزها بازار منفی بافی رواج داشت حتی عوام فریب هم نبودند بلکه فریفته تمام و کمال

عوام بودند. متأسفانه سران جبههٔ ملی نشان دادند که مردمانی نیستند که درجریان سیاسی آگاهانه دخالت کنند و با تدبیر و موقع شناسی از فرصت بهره برداری نمایند.

آنها نشان دادند که هدفشان محبوب القلوب شدن صرف است نه اقدام و خدمات اجتماعی که محبوبیت تاریخی می آورد. آنان درسنگرمنفی بافی موضع گرفته اند. ممکن بود جبههٔ ملی به جای دکترامینی روی کاربیاید ولی چنین نشد. حتی می شد پس از امینی حکومت ملی تشکیل داد. اما رهبران جبههٔ ملی با اشتباه کاریهای حیرت انگیز این فرصت را از دست دادند.



دکترامینی هم مثل اکثرنخست وزیران و مقامات مملکتی وقتی به شاه می رسیدند دست شاه را می بوسیدند.

اظهارات رهبران جبههٔ ملی
درمتینگ یکصدهزارنفری میدان جلالیه

گفتگوهای دکترامینی با سـران جبههٔ ملی موجب شد که متینگ بزرگی در میدان جلالیه تشکیل شود که حدود یکصد هزارنفر درآن شرکت کردند.

دکترامینی که نوشته است مردم را تشویق می کرده درمتینـگ مزبور شرکت کنند بیشترازآن جهت بودکه می خواست قدرت خودرا به شاه وخارجیها نشان بدهد وبادراختیار گرفتن جبههٔ ملی هراندازه بتواند درمقابل شاه ایستادگی کند.

گزارش مطبوعات آن روزها دربارهٔ متینگ مزبور چنین است:

روز پنجشنبه ۲۸ خرداد ۱۳٤۰ متینگی با حضور یکصدهزارنفر درمیدان جلالیه از طرف جبههٔ ملی تشکیل گردید.

بدواً دکتر سنجابی طی نطق مفصلی چنین گفت: محدودیت های گذشته و فشار به دانشجویان و تعطیل دانشگاه و سانسور مطبوعات موجب گردید که چندی قبل (هریمن) فرستادهٔ مخصوص رئیس جمهوری آمریکا که به ایران آمده بود درباره وضع کشورما اعلام خطرکند. دیگرمقامات دولتی کشورما از ایران آزاد و آباد و

صنعتی و ثروتمند و مرفه سخنی نمی گویند بلکه نخست وزیر کنونی اعتراف کرد که کشور درپرتگاه سقوط است و روزنامهٔ تایمز لندن هم نوشت که ایران گرفتار طاعون فساد می باشد.

ما به عنوان جبههٔ ملی که خودرا نماینده افکارعمومی ملت ایران می داند می گوئیم سرچشمهٔ اصلی خرابی اوضاع و نارضایتی مردم این است که ملت ایران احساس می کند که مورد تحقیر قرار گرفته وحاکمیت را از او سلب کرده اند. مردم حکومتهارا از خود نمی دانند و چنین می پندارند غالب کسانی که برآنها حکومت می کنند دست نشاندگان خارجی ها هستند و درایران خانواده هائی وجود دارندکه نسل اندرنسل درپناه سیاست های معین درهرزمان درعرصه سیاست مملکت نمایان می شوند. مردم آنهارا به خوبی می شناسند و پوشاندن آن غیرممکن است. این اشخاص به خدمات ملی ایمان ندارند وبرای افکارعمومی احترام قائل نیستند و مردم را دوست ندارند و مردم هم از آنها بیزارند. درنظر آنها بدترین نوع حکومتها حکومت ملی است. توسط همین اشخاص است که قرارداد شرم آور با کنسرسیومها و شرکتهای خارجی منعقد میگردد و مقاطعه کاریهای زیان بخش برخزانه ملت تحمیل می شود. وسیلهٔ همین اشخاص است که برنامه عمرانی مبدل به برنامه های تخریبی می گردد و افلاس و رشوه خواری و اختلاس زیاد دیده میشود. وسیله همین اشخاص است که اصول مشروطیت و حکومت ملی پایمال می گردد و میهن پرستان و آزاد مردان (توده ای و ماجراجو) معرفی می شوند.

ما با کسانی که وضع ایران را خطرناك تشخیص داده اند همداستانیم. این خطر ظاهراً درخارج از مرزهای ایران نیست بلکه درداخل کشور می باشد. این خطر از احساس تحقیر شده مردم گرسنه ایست که می بینند همه چیز آنها از جمله دارائی ملی و حقوق و آزادی آنها راگرفته اند.

حال می پرسند چاره چیست؟ چاره فقط آن است که صمیمانه

وبی ریا سوی ملت روی آورند و حاکمیت را به وی دهند.

سال هاست که آزمایش های باطل برای ایجاد وضع عادی و ثابت درایران به عمل آمده و یکی بعد ازدیگری به ورشکستگی منتهی گردیده است. اول با برقراری حکومت دیکتاتوری نظامی خواستند این منظوررا عملی سازند که نتیجه آن تباهی وظلم و سیه روزی بود. سپس خواستند با حکومت های بی شخصیت ومجالس تحمیلی و بی اختیار مملکت را اداره کنند که نتیجه آن هم تهی شدن خزانه کشور وورشکستگی اقتصاد و از هم گسیختگی شیرازهٔ امور گردید. ماعلناً اعلام می کنیم که ایران صفحهٔ شطرنج سیاست نیست که بازیگران به دلخواه خود مهره های آن را جابجا کنند. مقدرات ملت باید درتهران و وسیلهٔ نمایندگان واقعی ملت معلوم شود نه درواشنگتن و لندن و مسکو و خارج ازایران.

اینك با آزمایش حکومت امینی ظاهراً می خواهند برای مدت دیگری حکومت مشخص به اصطلاح مقتدری را بدون مجلس قانونگذاری به وجود آورند. بطلان تجربیات گذشته که بدون اراده و دخالت ملت ایران بود ثابت گردید. بطلان تجربه حکومت امینی هم که تکیه گاهی درمیان ملت ایران ندارد به زودی ثابت خواهدشد.

از متن فرمان انحلال مجلسین معلوم است که تهیه کنندگان پیش نویس آن حسن نیت نداشته اند و نص صریح قانون اساسی را نادیده گرفته اند. درمتن فرمان قید شده که چون باید حکومت مقتدری برسرکار بوده و دست او دراصلاحات آزادباشد بدین جهت مجلسین منحل می گردد. این استدلال به هیچوجه منطبق براصول مشروطیت نیست زیرا مفهوم مخالف آن این است که هروقت دولت مقتدر و اصلاح طلب حکومت کند باید مجلس وجود نداشته باشد و وجود پارلمان فقط مخصوص مواقعی است که دستگاهی ضعیف و فاسد برمملکت حکومت کند. به علاوه برخلاف نص صریح قانون اساسی اشاره ای هم به تجدید انتخابات و تاریخ آن نشده است.

ما صریحاً اعلام می کنیم دولتی که برخلاف قانون اساسی

فترت قانونگذاری ایجاد می کند به خود صورت غیرقانونی می دهد و مردم حق دارند با آن رفتارحکومت غاصب رابنمایند. ما ادعا نمی کنیم که قانون انتخابات بی عیب و نقص است و درهیچ دوره ای هم خرابی انتخابات مربوط به نواقص قانون نبوده بلکه ناشی از مداخلات صریح دولت و تجاوز به حقوق مردم و سلب آزادی رأی دهندگان و پرکردن صندوقها با آراء ساختگی بوده که این عملیات به هیچوجه مجوزی درقوانین جاریه مملکت ندارد. آیاقانون انتخابات گفته که وزیرکشور موقع انتخابات استانداران را به مرکز احضارکند و راجع به انتخاب اشخاص معین و جلوگیری از انتخاب اشخاص معینی دستوراتی به استانداران و فرمانداران بدهد؟ آیاقانون گفته که افراد بدسابقه را به عضویت انجمن نظارت انتخابات دعوت کنید؟ آیا قانون گفته که از اجتماعات وآزادی نطق وبیان مردم جلوگیری باید کرد و ازانتشار مطبوعات باتوسل به زور جلوگیری کنید؟ آیا قانون انتخابات گفته که بدون اجازه سازمان امنیت کسی حق داوطلبی نمایندگی مجلس و فعالیت انتخابات راندارد؟ با این طرز شما چگونه می خواهید این اعمال را به حساب قانون بی زبان انتخابات بگذارید؟

آیا قانون گفته که شهردارانتصابی دولت باتجهیزات کامل باشگاه جبههٔ ملی را مورد حمله قرارداده و مأمورین شهربانی ازفعالیت انتخاباتی آنها جلوگیری کنند؟

ملت ایران توطئه ای را که تحت عنوان نقائص قانون انتخابات و اصلاح آن برای سرپوش گذاردن برفجایع انتخابات گذشته وجلوگیری از انتخابات آینده درمورد قانون واستقرار حکومت ملی متکی به افکارعمومی که درحال تکوین است می شناسد و آن راتحمل نخواهد کرد و با تمام قوا ازحقوق قانونی خود دفاع خواهد کرد.

اصول قانون اساسی و مشروطیت ایران به دولت اجازه نمی دهد که مقررات قانونی رابا تصویب نامه تغییر دهد و چنین

تصویبنامه ای باطل و غیرقانونی است و نمی تواند مجوز تعویق انتخابات و تعطیل مشروطیت باشد. ما امیدواریم گوش شنوائی درمسئولین حکومت باشد و اقدامی نکنند که بیش از پیش به طغیان افکارعمومی دامن بزنند. ما امیدواریم که ملت برومند ایران برای حفظ مشروطیت و حقوق آزادیهای فردی قانونی خود بیدار و توانا باشد.

سپس دکترغلامحسین صدیقی گفت: طبق اصل بیست و ششم متمم قانون اساسی قوای مملکت ناشی از ملت است بنا براین آحاد ملت به همان اندازه که درمقدرات کشور سهیم هستند باید با داشتن آزادی درجریان امورکشور مورد مشاوره قرارگیرند وحاکم و ناظر براعمال دولتها باشند و این امرمعمولاً از طریق انتخابات آزاد و نمایندگان پارلمان صورت پذیر می باشد. بنابراین وقتی پارلمان مرکز قوای اصلی کشور میباشد به ضرورت تسریع درانتخابات پی می بریم به همین جهت جبههٔ ملی از دهها مسائل مهم کشور بیشتر برضرورت شروع انتخابات توجه کرده است. اگر درسالهای اخیر ما دارای پارلمان ملی بودیم وقوای مقننه و قضائیه دربند هوی و هوس دولتهای بی بند وبار قرارنگرفته بودند کاربه اینجا نمی رسید که دولتی درسه ماه قبل کشوررا بهشت برین معرفی کند و ده روز پیش نخست وزیرجدید بگوید (ما دچار وضعیت اسفناکی هستیم که اگر همه حقایق را بگویم تولید وحشت خواهد کرد. اکنون خزانه مملکت خالی است و زندگی دولت با سفته بازی می گذرد).

ما اگردرسال های اخیرپارلمان ملی می داشتیم و قوه قضائیه تضعیف نشده بود کار به اینجا نمی رسید که دولتهای قانون شکن بابی پروائی وظایف قوای مجریه واقتدارقوه مقننه و استقلال قوه قضائیه را فراموش کنند که یکصدو هشتادمیلیارد ریال عواید حاصله از نفت و کمك و وام و پذیره نفت را با میلیارها عایدات مالیات وغیره تفریط کنند و آنگاه به معلم کشی بپردازند و سپس مردم را باتیره روزیهای خود رها کنند و پی کارخود بروند. این

همه فقرمهیب و هولناك معنوی که امروز جامعه ما گرفتارآن است می تواند موجب انقراض یك قوم گردد.

درحکومت مشروطه پارلمانی اراده ملت باید حاکم و مؤثرباشد و حاکمیت حق ملت است و دولت باید ازملت الهام بگیرد و اراده ملت از راه قانون معین می شود و قانون واقعی آن است که نمایندگان ملت باید واضع آن باشند، به تشخیص ما برای ایران کنونی با توجه به اوضاع و احوال جهان محکم ترین حکومت ها حکومت ملی است. حکومتی که مردم دراموراساسی آن دخالت داشته باشند.

درایران کنونی براثراشتباهات حکومت ها دولت و ملت از هم جدا شده اند. دولت مزاحم ملت و ملت کارشکن دولت است ولی مجلس ملی می تواند این شکاف را از میان بردارد. با همین قانون انتخابات ما مجالس خوب داشته ایم، مردم حق جوی ثابت قدم و باشهامتی داشته ایم.

جناب آقای نخست وزیر از سرگرمی های وقت گذرملت بگذرید. دیگران راست نشستند و کج گفتند. شما کج بنشینید و راست بگوئید.

باری چوفسانه میشوی ای بخرد افسانه خوب شو نه افسانه بد

ازگناهان نابخشودنی دولتها درسالهای اخیر معامله بامطبوعات است. آزادی بیان و آزادی انتشارات را گرفتند. اصولاً حکومت ملی و آزادی انتخابات بدون آزادی مطبوعات میسر نیست. آزادی مطبوعات درحدود قانون مظهر بسیاری از اصلاحات اجتماعی می تواند گردد. آزادی مطبوعات از افراط و تفریط جلوگیری می کند.

درپایان دکترشاپوربختیار چنین گفت: دراین ۸ سال دولتها ۲٤ ساعته دروغ گفته اند و مدعی شده اند منابع ما توسعهٔ عظیم پیدا کرده ولی نگفتند که از سال پیش تا به حال گندم از خارج وارد می کنیم. بدین سان درسال آینده گندم و برنج و نخود و حبوبات از آمریکا وارد خواهدشد. وضع کارخانجات هم همین طور است.

مردم ایران خواهان حقیقت هستند و هیچ دولت و دستگاهی نمی تواند آنهارا مجبور به قبول دروغ کند.

کاراقتصاد مملکت به جائی رسیده که نخست وزیرسابق گفت ما درخزانه به اندازهٔ سه روز ارز نداریم. باید دید مسئول کیست؟ چرا یك نفر درمجلس توضیح نداد که موجودی ارز کشور چقدراست.

روابط سیاست خارجی ما تقریباً با اکثرممالك خوب نیست. عدم کفایت مسئولان ورشکستگی اقتصادی و تباهی و اختناق افکار را به وجودآورده است. جبههٔ ملی ایران مفتخراست که از ۸ سال قبل تاکنون با وجود اختناق،تمام تذاکرات لازم را داده است. سپس دکتر بختیار برنامهٔ جبهه ملی رابه شرح زیراعلام کرد:

جبههٔ ملی ایران برای اداره ایران نوین برنامه های وسیع و عمیقی طرح ریزی کرده که درصورت به دست آوردن قدرت آن را اجرا خواهد کرد.

درشئون اقتصادی به موازات کارهای تولیدی و عمرانی کلیه افراد کشور را درمقابل فقر - جهل - بیکاری و بیماری الزاماً و اجباراً بیمه خواهد کرد.

جبههٔ ملی معتقداست که درآمدارزی کشور ومقدورات اقتصادی، مملکت را از قرضه خارجی بی نیازساخته و تمام نیروی انسانی ما باید درراه صنایع سنگین به کارافتد. درمرحله دوم باید کشاورزی مملکت و اصول مالکیت به کلی دگرگون گردد. جبهه ملی فقط با مالکیت محدود می تواند موافقت کند و معتقد است که توسعهٔ مالکیت هم از نظر اجتماعی لازم است و هم سطح تولید مملکت را بالاخواهد برد.

جبههٔ ملی معتقد است که اصول قانون اساسی پایه نظام اجتماعی است و حقوق مصرحه درآنرا نباید ملعبه قرار داد و با پشت هم اندازی، آزادیهای فردی و اجتماعی را پایمال کرد.

جبههٔ ملی جامعه نوین ایران را براساس عدم اختلاف طبقاتی دانسته و هیچ عاملی نباید جز کارمفید ودانش و ابتکار فرد یا

دسته ای را بردیگران ممتاز سازد.

جبههٔ ملی معتقد است که محاکم اختصاصی برخلاف روح قانون اساسی می باشد و اصل عدم تساوی حقوق درافراد کشوری و لشکری باید محوشود.

جبههٔ ملی تعهد می کند که با نهایت دقت و شدت کلیه افرادی را که درسال های اخیر ازمقام خود سوءاستفاده کرده وبه بیت المال یا قانون اساسی واعلامیهٔ جهانی حقوق بشر تجاوزکرده اند بی رحمانه مجازات کند. جبههٔ ملی وقتی ده سال قبل از شرکت سابق نفت خلع ید نمود و به رهبری دکتر مصدق صنایع نفت را ملی کرد برای آن نبود که درتهران ۱۲ تن از بی کاره ترین افراد به نام مدیربرای خود حقوق و خرج سفر و خرج سفره تعیین کنند و جز یکی دونفر بقیه از نفت، جز دریافت حقوق چیزی ندانند.

جبههٔ ملی ایران مظهر نیروهای متشکل و اصیل ملت ایران است. جبههٔ ملی امید بخش مردم هوشیار ومبارز این آب و خاك می باشد.

جبههٔ ملی درسیاست خارجی براساس سیاست مستقل ملی ایران درکادرتعهدات سازمان ملل استوار خواهد بود. ما از شرکت دربلوك های متخاصم و دسته بندیهای نظامی بیزار هستیم. درراه ایجاد صلح و صفا، جبههٔ ملی ایران از جواهرلعل نهرو الهام می گیرد. مادر راه ایجاد یك ایران خوشبخت و بشردوست کوشش خواهیم کرد. جبههٔ ملی از تمام قوای فعاله ملت استفاده خواهد کرد و دانشگاه تهران و پالایشگاه آبادان یعنی مغز متفکر و بازوی توانای ملت ایران را دوسنگر تسخیرناپذیر خود می داند. رهبری دسته جمعی، جبههٔ ملی ایران را از بعضی اشتباهات تکنیکی که درگذشته مرتکب شدیم بازخواهدداشت با ایمان به تشخیص شما که همواره خادم را از مزدور تمیز داده اید.

همه دنیا می دانند که جبههٔ ملی تنها نیروی متشکل ملی ودموکراتیك ایران می باشد.

هوشیاری شما امید بدخواهان و مزدوران سیاستهای استعمار سرخ و سیاه را از حریم کشور ایران دورخواهد نمود و اتحاد شما و متانت شما برادران نقشه تفرقه اندازان رانقش برآب خواهد کرد. سودپرستان و مزدوران همواره از تضاد منافع خود هراسان هستند و دولتهای فاسد از افراد غیرمتجانس تشکیل می گردد و ممکن نیست منشاء اثر وخدمتی باشند. شما برادران متحد ویك دل ویك زبان هستید و یکی ازبرتری های شما و رهبران شما برافراد هیئت حاکمه همین است و بس.

❁ ❁ ❁

دکترامینی درخاطراتش می نویسد:

دراولین روزهائی که دولت مشغول کارشد جبههٔ ملی اعلام یك تظاهرات عمومی رادرمیدان جلالیه کرد. هرکس از من پرسید گفتم باتظاهرات موافقم وهمه راتشویق کنید که درآن شرکت کنند. حساب می کردم که حضورنیروهای ملی درصحنهٔ سیاسی مقداری از نیروهای مخالفین و دشمنانی را که دولت برای شروع اصلاحات دربرابرخود خواهد تراشید خنثی خواهد کرد. ولی سخنرانان و سران جبههٔ ملی متأسفانه جز بیان کلیاتی درفوائد آزادی و دموکراسی و مضرات استعمار و استثمار چیزی نگفتند. حتی یکی از سخنرانان با پیمان سنتو مخالفت کرد. اللهیار صالح با دست بر سرخود زد و از سکوی رهبران پائین آمد و دکترصدیقی پشت سراو...

ایران باشرکت درپیمان سنتو اولاً برای خود مصونیت ایجاد کرد ثانیاً به جای خرید اسلحه از کمك های تسلیحاتی و نظامی آمریکا و کشورهای عضو پیمان استفاده می کرد ثالثاً از این راه به کمك اقتصادی آمریکا که خیلی احتیاج داشتیم می رسیدیم و عملاً از توسعهٔ کمونیزم جلوگیری می شد. اماشوروی ساکت ننشسته بود و پیمان سنتورا استعماری می خواند که حزب توده هم این تبلیغات را درمیان ایرانیان دامن می زد.

درکابینهٔ من مهندس فریور موافق با شرکت ایران دراتحادیهٔ کشورهای غیرمتعهد بود. باوجود دوستی دیرین بی سلیقگی اورا نپسندیدم و عاقبت از وزارت استعفا کرد. درمصاحبه ای هم گفتم ما جزو گردونه سیاسی غرب یعنی جهان آزاد هستیم و نسبت به این جهان با حفظ مبانی استقلال خود تعهد متقابل داریم.

درهمان روزها دستوردادم مهندس بازرگان و حدود ۱۰ تا ۱۲ نفر از دوستانش ازجمله دکترسحابی وآسیدمحمود طالقانی را از زندان به نخست وزیری آوردند. از آنان پذیرائی و دلجوئی کردم و برنامهٔ اساسی را که اصلاحات ارضی و مبارزه بافساد بود برایشان تشریح کردم وگفتم انتظار من از تمام آزادیخواهان این است که برای تحکیم پایه های اساسی آزادی و دموکراسی و حکومت قانون از دولت با انتقاد سازنده پشتیبانی کنند.

همهٔ آنهارا به خانه هایشان روانه کردم.

بحث و مجادله بین گروههای مختلف ادامه یافت. مهندس بازرگان هم از جبههٔ ملی جداشد و نهضت آزادی راتشکیل داد. بعدها درسال ۱۳۵۷ مهندس بازرگان درمصاحبه ای گفته بود همکاری ما با جبههٔ ملی از این جهت قطع شد که آقایان می گفتند تیموربختیار به آنها قول داده اگر دکترامینی را بیندازید اتومبیل نخست وزیری درجلوی خانه هریك از آقایان که بخواهید ترمز خواهد کرد. ما می گفتیم اگر به سقوط دولت کمك کنیم خود بختیار به قدرت خواهد رسید و بیش از همه با ما تصفیه حساب خواهد کرد. آنها قبول نکردند و از یکدیگر جداشدیم.

کارهای اصلاحات ارضی و سایراصلاحات جدی که (ناراضی تراشی آن نقد) ولی (رضایت عمومی اش نسیه) بود احتیاج به زمان داشت. تنها جائی که رضایت نقدی فراهم شد دروزارت فرهنگ بود که معلمین با دریافت اندکی اضافه حقوق راضی شدند.

مشکل اساسی دولت من نه شاه بود نه مالکین نه سیاست خارجی و نه ضعف اقتصادی بلکه این دسته از سران جبههٔ ملی

بودند که به نام آزادی و طرفداری از قانون اساسی و با استفاده از شهرت دکترمصدق با دشمن ساختند و درکار اصلاحات سنگ انداختند .

گروه مهندس بازرگان وگروه خلیل ملکی درکاراصلاحات دولت را تشویق می کردند . خلیل ملکی پشتیبان اصلاحات ارضی بود و وقتی از اودرباره شروع انتخابات پرسش کردم می گفت مگر می خواهید مملکت را به آتش بکشید . (دکترامینی که برای شروع هرانتخاباتی وقتی ازکار برکناربود فریاد می زد و درجریان انتخابات هم وقتی وارد می شد به شدت فعالیت می کرد درمسند نخست وزیری خود از شروع انتخابات سرباز زد و اکنون درخاطرات خود شروع انتخابات را کار خطرناکی دانسته و تاپایان نخست وزیری هم از شروع انتخابات خودداری نمود که این امر نیز خلاف قانون اساسی بود . هردولت دیگری اگراین کاررا انجام می کرد مسلماً مورد اعتراض دکترامینی قرار می گرفت ـ نویسندهٔ کتاب) .

❁ ❁ ❁



دکترشاپوربختیار
برنامهٔ جبههٔ ملی‌را
درمتینگ میدان
جلالیه اعـــلام
داشت



اشراف زادهٔ پرحرف و سرسخت

ازروزی که واردحرفهٔ روزنامه نگاری شده ام همواره نام دکترامینی را به عنوان یکی از بازیگران سیاسی ایران شنیده ام. یا وکیل و وزیر ونخست وزیر و سفیربوده و به کاراشتغال داشته و با جدیت کارهارا انجام می داده یا مغضوب و برکناربوده که از معترضین و منقدین به شمار می رفته است. ولی همیشه سیاستمداری پرحرف و باتدبیر بوده که دوستان پروپا قرص و دشمنان فراوانی داشته است.

پدرومادر وهمسرش همه از اشراف بودند. همیشه زندگی مجلل و ثروت فراوانی در اختیار داشته است که در مصرف پول هم او را صرفه جو می دانند.

وقتی دردوران نخست وزیری به پای مطبوعات می پیچید دشمنانش می گفتند به هرحال او (خواهرزاده محمدعلی شاه است). وقتی از اختناق و فشار و نبودن آزادی درکشور فریاد بلند می کرد دوستانش می گفتند به هرحال (نوهٔ مظفرالدین شاه است) که فرمان اعطای مشروطیت را توشیح کرده و ازجد خود الهام گرفته است. شخصاً اتهام مالی ندارد ولی وقتی به کار اشتغال داشت بستگان نزدیك و اطرافیانش مورداتهاماتی قرار می گرفتند. به هرصورت از

شخصیت های سیاسی جالب عصرپهلوی است که پری اسکندری مصاحبه ای با او به عمل آورده و درنشریه ای منتشر ساخته که درمقدمه اش چنین می نویسد:

دکترعلی امینی از معدود سیاستمداران ایران است که درکابینه های مصدق و قوام و زاهدی پست وزارت داشته و قرارداد نفتی کنسرسیوم را امضا کرده و گفته است درآن شرایط قراردادی بهترازآن نمیشد بست. پرحرف ترین نخست وزیر ایران است. او در زمان نخست وزری اش از ملت خواست که برای مبارزه باورشکستگی مالی کمربندهارا سفت کنند. مخالفینش اورا دشمن سلطنت و عامل آمریکا می دانند. موافقینش اورا سیاستمداری کارکشته می دانند که می تواند همهٔ نیروهارا متحد ساخته و قلباً خواستار جمهوری است اما بایك شاه مشروطه مخالفتی ندارد. می گویند طرفدارانش از او بت ساخته اند و اوهم با تملق گفتن و شنیدن مخالف است. بسیارخسیس است وبرخلاف گذشته کمترحرف می زندو بیشترگوش می دهد. مخالفین می گویند برنامه مشخصی ندارد و خیلی مسلمان است. موافقین میگویند مردم ایران از اسلام برنگشته اند بلکه از نامسلمانان رژیم خمینی برگشته اند و بااسلام مخالفت کردن اشتباه است. به همین جهت درجبههٔ نجات ایران (احترام به دین اسلام، آزادی ودموکراسی وایجاد امنیت ورأی خواهی ازمردم) را دردستورکار خود قرارداده است.

دربارهٔ ملی گرائی و قوام و مصدق چنین می گوید: دکترمصدق خدمت بزرگش ملی کردن صنعت نفت بودولی نمی توان خدمت بزرگ قوام برای نجات آذربایجان وجلوگیری ازتجزیهٔ ایران رافراموش کرد. قوام توانست استالین را فریب بدهد تاروسها را ازکشور بیرون کند. توده ایها را به کابینه راه داد تا ازفرصت استفاده کرده و خدمتی به مملکت بکند و سرفرصت بیرونشان کند.

دکترامینی مصاحبه های زیادی باروزنامه نگاران دارد که بعضی از قسمتهای آن چنین است:

س - مردم شمارا آمریکائی و عضو سیا می دانند. پاسخ شما چیست؟

ج - این مسئله برای من جنبهٔ شوخی و مسخره دارد. آمدند و گفتند که کندی مرا به ایران تحمیل کرد. حال به ماهیت مسئله فکرکنید. آمریکائیها آمدند و گفتند آدمی که می تواند ۳۵ میلیون دلار پول را به درستی خرج کند و هردو طرف به او اطمینان داشته باشند کیست؟ مرا انتخاب کردند. می خواهم بدانم این آقایانی که نشاندارهستند وهمه آنها رامی شناسند کجائی هستند؟ آیا ما باید باغرب کارکنیم یا با شرق؟ ما از نظر ایده ئولوژی غربی هستیم یعنی کمونیست نیستیم. غرب هم مرکب از آمریکا و اروپا و جاهای دیگرهست. می گویندکتر امینی درآمریکاسفیر بوده وکندی رادیده، دالس رادیده، اینها دلیل نمی شود که عضو سیا باشد وسر سپردهٔ آمریکائیها؟ خوب بنده غربی هستم و به آمریکاسمپاتی دارم، انکار نمی کنم. اما اینها دلیل نمی شود که عده ای که نشاندار هستند و پاسپورت خارجی دارند و بیایند بگویند من آمریکائی هستم. جد من به انگلیسها تمایل داشت چون روسها را مردمی مستبد وخشك می دانست وانگلیسهارادموکرات، یعنی آنگلوفیل بودنه نوکرانگلیسها. عده ای عامل انگلیس و آمریکا هستند و همه آنهارا می شناسند. من نمیدانم چه شدکه من آژان آمریکائیهاشده ام وآنها ناسیونالیست؟ درهرحال این حرفها جز مشتی تبلیغات مزخرف چیز دیگری نیست و برای گل آلود کردن آب و ماهی گرفتن است.

س - چراقرارداد کنسرسیوم را امضا کردید؟

ج - مملکت درحال ورشکستگی بود، چاره ای نداشتیم، پول نبود، اگرامضا نمی کردیم انقلاب می شد. مصدق نفت را ملی کرد ولی اگر ازکاری نشود به نفع مملکت استفاده کرد چه حاصلی دارد. درآن هنگام سیدابوالقاسم کاشانی به من گفت وزارت دارائی و کار کنسرسیوم رارها کن جانت درخطر است. شاه هم گفت اگرشمارا مثل رزم آرا بکشند چطور می شود؟ به شاه گفتم این کارها خطر

هم داردولی من به این خطرات اعتنائی ندارم. اگرقرارداد کنسرسیوم را امضا نمی کردم استقلال مملکت به خطر می افتاد. درجریانات ۲۸ مرداد وقتی شاه رفته بود ارسنجانی و الموتی از من خواستند که اعلامیه مشترکی بدهیم قبول نکردم. بعداً الموتی به من گفت شما از جریان مطلع بودید که اعلامیه راامضا نکردید؟ گفتم اتفاقاً نظرم روی بی اطلاعی بود. چون انسان وقتی ازموضوعی خبر ندارد چرا خودش را به دردسر بیندازد.

س ـ نظرتان دربارهٔ شاه چیست؟

ج ـ اوهمیشه قدرت طلب بود. زمان زاهدی چون نمی توانست درهمهٔ کارها دخالت کند دولت زاهدی را ازبین برد. پیداست شاه بعداز بازگشت از رم نمی توانست همان شاه پس از حوادث ۳۰ تیر باشد. کسی که ارکان سلطنت را چنان متزلزل می بیند که مجبور به ترك کشور می گردد وقتی بازگشت می کوشد تا موقعیت خودرا مستحکم نماید. بعداز روی کارآمدن علاء به تدریج دخالت شاه زیادتر شد. شاه به عبدالله انتظام می گفت که امینی دستورات مرا اجراء نمی کند. وقتی نخست وزیرشدم دستور دادم که والاحضرتها حق مراجعه به وزارتخانه هاراندارند وهیچ وزارتخانه ای نباید توصیهٔ اقوام شاه را بپذیرد. غیراز وزرای جنگ و خارجه، سایر وزراء بدون اجازه من حق شرفیابی ندارند. به شاه اطمینان دادم که به حریم ایشان تجاوزی نخواهد شد ولی مبارزه با فساد ممکن است دامنهٔ اطرافیان را بگیرد. خودتان سعی کنید اطرافیان فاسد را دورکنید. اماشاه متوجه حقایق نبود. خود شاه به من گفت درزمان نخست وزیری شما ۵۰ درصد ازفساد کاسته شده است. شاه وطن خودرا دوست داشت. او وطن نیرومندی می خواست که البته او درآن اولین قدرت باشد. کسی که مسئولیت یك ملتی رابرعهده داردنباید فریب تملق رابخورد و دیگران عقیدهٔ خودرا به او تحمیل کنند. یك روز شاه درسعدآباد به من گفت من نوری سعیدنیستم وهیچکس درصدد برانداختن من نمی تواند برآید. گفتم نوری سعیدهم همینطور خیال

می کرد. ولی دیدید چه شد؟ شاه گفت راست می گوئید. گفتم بهتراست اعلیحضرت کاری کنند که غرور پیدا نشود. شاه ترسید به موقع خودش کناربرود وپسرش رابیاورد. اگر این کاررا می کرد صد درصد به نفع مملکت تمام می شد. مردم که باپادشاهی و سلطنت مخالفتی نداشتند. تمام دولتمردان وقتی به اوج رسیدند تغییر ماهیت می دهند ولی کسی که تدریجاً قدرت یابد پریشان نمی گردد.

س ـ مخالفان شما می گویند وقتی نخست وزیربودید همهٔ مخالفین رابه تبعید وریختن به دریا تهدید می کردید؟

ج ـ دربارهٔ ریختن به دریایك شوخی محض بود. منظورم کسانی بودند که خون ملت رادرشیشه کرده بودند. آنهائی که ثروتشان از راه نامشروع روز به روز بالامی رفت. وقتی روی کارآمدم وضع اقتصادی کشور بد بود و پس از ۱۷ ماه روزی که رفتم خزانه را پر و کشوررا با آبرو تحویل دادم.

* * *

جعفرمهدی نیا می نویسد:

دکتر امینی دردوران نخست وزیری اش بیش از ٤۰۰ بارصحبت کردکه نشریات به اوقهرمان (نطق و خطابه) لقب دادند. این مربوط به سخنرانیهای مفصل و رسمی امینی بود. اگر می خواستیم بیانات پراکنده اورا به حساب بیاوریم ازهزارهم بیشترمی شد. بطور متوسط امینی در مدت نخست وزیری ۳٦۰ ساعت یعنی (۱۵ شبانه روز) سخنرانی کرد که درمقابل اوشریف امامی قرارداشت که در مدت ۸ ماه نخست وزیری فقط ٤ساعت درمواردرسمی به سخنرانی پرداخت، یعنی هرماه فقط نیم ساعت.

امینی از یادداشت ونوشته استفاده نمی کرد. درهمین سخنرانیها بود که گفت (مملکت دچاربحران شدید اقتصادی است). یا اینکه گفت (دستگاههای اقتصادی ومالی دیگررونقی ندارد، خزانه مملکت دراثر زدوبندوعدم لیاقت متصدیان درمعرض تفریط قرارگرفته است).

یااینکه گفت (اگر حقایق درباره مملکت رابگویم همه دچار وحشت خواهند شد، باید همه کمربندها را سفت تر ببندند و من اول از خودشروع می کنم). ازاین جهت روزنامه نگاران او را (نخست وزیر کمربندی) نامیدند. یکبار دکترامینی گفت (درگذشته خیلی دزدی شده است جسارتاً بایدعرض کنم که حتی دردزدی هم باید رعایت انصاف شود).

دکترامینی که از شوخی روزنامه ها دربارهٔ پرحرفی خود مطلع بود یکبارگفت (توقع نداشته باشید که من از پرحرفی دست بردارم) یا اینکه خطاب به ورزشکاران گفت (من مرتباً ورزش آرواره می کنم و حرف می زنم) یا اینکه درنزد عده ای گفت (این مملکت طاقت بچاپ بچاپ ندارد) یا اینکه گفت (اکثریت ملت ایران مجلس نمی خواهند).

وقتی دکتر امینی قصدسفر به خارج ازکشوررا داشت چند نطق اضافی ایراد کرد از جمله گفت (مخالفین می خواستند مرا به دار بزنند).

دکترامینی دربارهٔ اصلاحات ارضی گفت (اگر چه مشمول قانون نیستم ولی به پیروی ازمنویات شاهانه قسمتی ازاراضی خودرا واگذار کردم).

دکترامینی حتی درنطقی گفت (قوانینی که درمجالس گذشته تصویب شده روی مصلحت نبوده و دقت کافی درآن نشده است).

امینی درپیامی برای سیل زدگان گفت (اگر درگذشته جلوی اعمال غیرمشروع گرفته می شد دچار این حادثه نمی شدیم).

* * *

مطلعین می گویند همین پرگوئی های دکتر امینی موجب شد که کشور (ورشکسته) اعلام گردد و کلیه اعتبارات ایران درخارج کشور دچار وقفه شود. امینی با بیان هرنکته ای که به فکرش می رسید وضع را چنان آشفته می ساخت که از هرحیث کشور دچار تزلزل و نا امنی و عدم ثبات می گردید.

❁ ❁ ❁

دکترامینی دربارهٔ محمدرضاشاه درخاطراتش چنین می نویسد:

محمدرضاشاه چه درگفته های ثبت شده وچه درنوشته های خود به دونفرعلی الخصوص بی مهری بسیار کرده است. اولی دکترمصدق و دومی من. کوته بینان و مغرضانی که ابتدا ایشان را به گفتن و نوشتن تحریك کرده اند بعداز آن همان گفته ها و نوشته هارا سند قرار داده اند و هنوز به استناد آنها گاهی اینجا و آنجا مطالبی می گویند و می نویسند که من آنهارا هیچوقت قابل جوابگوئی ندیده ام.

دکترمصدق به جوابگوئی پرداخت ولی من به دوموضوع پاسخ می دهم:

اول اینکه من هنگامی که نخست وزیرشدم مملکت راورشکسته اعلام کردم و آبروی کشوررا بردم. دوم این که ایران دراواخر سال ۱۳۳۹ مبلغ سی میلیون یا پنجاه میلیون دلار به بانك های جهانی بدهکار بود و از پرداخت آن عاجز. از دولت آمریکا تقاضای کمك کرده بود و آمریکائیها کمك خودرا گرو کشی و موکول به این کرده بودند که دکتر امینی نخست وزیر شود و با این مقدمه نتیجه می گیرند که مرا آمریکائیها به عنوان نخست وزیر تحمیل کرده اند. اما درهردومورد اتهام سندی ارائه نمی دهند.

درمورد اول همان ماههای اول نخست وزیری دراجتماع بازرگانان و اتاق بازرگانی اصطلاح (ورشکستگی) را به کاربردم که اصطلاح بازرگانان است و آنها معنی کلمه را خوب می فهمند و گفتم اگر امروز با فساد مالی جداً مبارزه نکنیم ودرفکر سودجوئی از راههای نامشروع باشیم و اسراف کنیم فردا مملکت را ورشکست خواهیم کرد.اما درمورد دوم، هم اکنون که این کلمات را می نویسم، پس از سی سال، حتی ازتصور این موضوع هم شرمنده می شوم که کشوری به پهناوری ایران با بیش از بیست میلیون نفر جمعیت (آن روز) و درآمد نفت و آنهمه منابع زیرزمینی طبیعی دراثرفساد مالی و انحطاط اخلاقی دولت ها و کارگزاران مملکت، آیا ممکن است به وضعی

دچارشود که دربرابر احتیاج مبرم به سی میلیون یاپنجاه میلیون دلار، بیگانگان بتوانند نخست وزیر و دولت به آن تحمیل کنند ؟ درنتیجه به اتهام زنندگان نصیحت می کنم علیه من از این حربه استفاده نکنند چون بیشتر به زیان تمایلات خودشان است تامن. زیراعقل سلیم حکم می کند که کشوری باآن همه مواهب طبیعی نباید دارای چنین وضعی باشد . دستکم حکومت و کارگزارانش را اگر ورشکسته اخلاقی و بی لیاقت ننامیم پس چه می توان نامید ؟

درکارهای مختلف اداری همیشه اطرافیان دربار ارباب رجوع دائم بودند . بیشتر تقاضاهایشان هم به نظرمن مشروع و قابل قبول نبود که رد می کردم. درنتیجه همیشه دردربار واطراف شاه دعاگوی فراوان از میان غلامان و جان نثاران داشتم. روزی درزمان وزارت دارائی و پس از قرارداد نفت، دریك ملاقات خصوصی شاه مهربان شد . نشستیم و بعداز چای، سیگاری تعارف کرد که چون سیگاری نبودم نکشیدم. از هردرگفتگو می شد . درمیان گفتگو ها نگرانیش را حس کردم. عاقبت عقده را گشودم و گفتم نسبت به من بیهوده نگران نباشید . آخرین حد بلند پروازی و جاه طلبی من می تواند این باشد که روزی نخست وزیر شوم. گفت همین ؟ جواب دادم نگران قاجاریه ودعوی بازگشت به سلطنت هستید ؟ عوام می گویند هرکس فقط مادرش سیدباشد شبهای جمعه انگشت کوچکش سید می شود . من هم طبق همین مثل عامیانه شبهای جمعه انگشت کوچکم شاهزاده قاجار می شود . اگر به فرض محال سلطنت به قاجاریه برگردد طبق رسوم ایلی و سنتی شاهزادگان مقدم برمن وجود دارند که تازه باید بروم به دنبال نخست وزیری آنها . قضیه را باکمك لعابی از شوخی رفع و رجوع کردم و تصورم این بودکه رفع نگرانی کرده ام. اما این نگرانی هرگز رفع نشد . شایعاتی که دوسه بار پراکنده شد مبنی براینکه دکترامینی قصد کودتا داشته است ریشه اش ازهمین نگرانیها آب می خورد . ازجمله وقتی که درنیمهٔ مأموریت ازسفارت آمریکا احضارشدم به تهران که رسیدم دوستان

گفتند شایع شده است که می خواسته اید کودتا کنید وچندتن ازدوستانم ازجمله سرلشکرقرنی و یارانش را توقیف کرده بودند. حتی یکی از آنها به نام مسعودنیا راکه با من هم ارتباط داشت کتك مفصلی زده بودند تا اقرار بگیرند ولی چیزی عایدشان نشد و پس از سه چهار ماه همه را آزاد کردند.

پادشاه درطول ۱۵ماه نخست وزیری من سه باربه خارج سفر کردند. سفرسوم به فرانسه برای پنج روز بودکه بازگشت انجام نشد. روزششم یاهفتم غیبت ایشان بودکه سپهبدبختیاربازنشسته بافرستادن واسطه های مطمئن من وخانمم را به شام دعوت کرد و گفت چند تن از افسران بازنشسته و غیربازنشسته باخانم هایشان هم می آیند و می خواهیم ضمن خوردن شام دربارهٔ مسائل بااهمیتی گفتگو کنیم.

دعوت را پذیرفتم.او تلفنی باخانم تماس گرفته خواهش کرده بود که آشپزخود ما به آنجا برود که برغذاها نظارت کند. آشپز به آنجا رفته بود. این کار برای جلب اطمینان و اعتماد مابود.

عصر دیروقت ازنخست وزیری حرکت کردم که به خانه بروم تاهمراه خانم درمیهمانی شرکت کنم. درراهروی نخست وزیری یکی ازدوستان نزدیك باشتاب خود را به من رسانید وگفت می خواهید به میهمانی بروید؟ گفت هرگز نرویدکه مؤمنین برای شما خوابی دیده اند. باتعجب ازاینکه او ازکجا ازاین میهمانی خصوصی خبردار داردمنبع خبرش راخواستم مطمئن به نظرم رسید. یك لحظه حوادث تاریخی و ماجرای افشارطوس را درذهنم مرورکرده و علت خواستن آشپز را برای جلب اعتماد قرینه گرفته و به اتاق کارخود برگشتم و به سپهبد نقدی وزیرجنگ تلفن کرده خواستم همراه رئیس ستاد ارتش و روسای امنیت و شهربانی و سایر مسئولین درجه اول نظامی و انتظامی به نخست وزیری بیایند. گفتم میزبانان مهربان من یکی دوساعت دیگردرمنزل سپهبد بختیارهستند. خانه را بادقت محاصره کنید، پس از پایان شام وقتی به خانه هایشان رسیدند یك یك را محترمانه به نقاطی دورازتهران ببرید. یعنی بختیاررا به رامسر و آنرا

که اهل تبریزاست به اصفهان وسایرین رابه جاهای دیگرغیرازمنطقهٔ خودشان بفرستید. گمان می کنم سپهبدنصیری گفت اینها افسران عالیرتبه ارتش هستند وفرمانده عالی ارتش یعنی اعلیحضرت درسفر هستند. گفتم درغیاب اعلیحضرت من هستم که دستور می دهم و باید اجرا کنید. یکی دیگر خواست حرفی بزند که سپهبد نقدی باعصبانیت گفت درغیاب اعلیحضرت نخست وزیر دستور می دهند و وظیفهٔ شماهاست که بی چون و چرا اجراکنید. دستوردادم جلسه تعطیل شود تاهمه برای اجرای دستورات بروند.

کارانجام شد وشبانه آقایان به سفربرده شدند. عصرفرداروزنامه ها تلگراف مختصری را که به اعلیحضرت مخابره کرده بودم چنین منتشر ساختند: (اعلیحضرتا ـ سفرتان بیش از حداعلام شده طول کشیده است. مردم منتظر وچشم به راهند. خوشبختانه وجود والاحضرت ولیعهد درکشور مایه دلگرمی است. نخست وزیر)

بعداً شنیدم درمحافل تهران گفته شد که امینی شاه را تهدید کرده است. دوسه روزبعد پادشاه به تهران آمدند. درهمان ساعت اول باخونسردی داستان را برایشان تعریف کردم که اگر بی خبر باشند باخبرشوند. دستوردادم که تمام مسافرین را به خانه هایشان برگردانند وکسی کاری به کارشان نداشته باشد.با این طرز بلائی که رسیده بود به خیرگذشت و کودتای تیموربختیاررا خنثی کردم.

دکتر امینی و وزرایش



درکاخ نخست وزیری سالنی برای تشکیل جلسات هیئت دولت ساخته شده که عکس کلیه نخست وزیـران دوران مشروطیـت درآن نصب گردیده است. نخست وزیر درکرسی خود قرار می گیـرد و هر وزیری یك کرسی مخصوص به خـود دارد. چون اکثر اوقات نخست وزیران از بین وزرای کابینهٔ قبلی انتخاب می گردیدند خیلی از وزراء آرزو داشتند که صندلیشان تغییر کرده در صندلی نخست وزیر قـرار گیرند و عکسشان هم درصف نخست وزیران نصب گردد.

هویدا می گفت بعضی از وزرای من می خواهند عکس مـن در آنجا نصب شود تا خود نخست وزیر شوند. ولی خیال می کنم باید خیلی صبر داشته باشند.

ماجرای چك های ۵ میلیون و ۲ میلیون دلاری

درجلد هفتم کتاب مطالبی انتشاریافت که آمریکائیها یك چك پنج میلیون دلاری به نام سپهبد زاهدی و یك چك دومیلیون دلاری به نام دکترعلی امینی صادرکرده اند که آنچه مسلم است چك ۵ میلیون دلاری به خزانه مملکت رفته ولی از چك دومیلیون دلاری خبری دردست نیست. اما برای ثبت درتاریخ به مطالبی که دراین باره منتشر شده اشاره می گرددتا اگر مطلعین اطلاعاتی دارند دراختیار بگذارند که به موقع مورد استفاده قرار بگیرد.

ناصرملکی درکتاب سقوط ایران چنین می نویسد:

پس از پایان قرارداد کنسرسیوم دلالان نفت مبلغ دو میلیون دلار به حساب علی امینی لنگرودی دریکی از بانکها واریز کردند که معلوم شد اشتباهاً به حساب او ریخته اند و حاضربه استرداد آن نبود. گویا باتوسل به سپهبد بختیار فرماندارنظامی وقت و دادن مبالغی به علی امینی لنگرودی پول های مزبور مسترد گردید.

❁ ❁ ❁

موسی صبی وکیل دادگستری از حقوقدانان معروف ایران که درامر حقوقی ایران و کشورهای خارج اطلاعات عمیقی داشت و

سال ها مشاورحقوقی سفارتخانه های خارجی و اصل چهار بوده است قبل از فوتش به نویسنده کتاب چنین گفت: دردوران حکومت زاهدی شایعات زیاد دربارهٔ این ۵ میلیون دلار انتشاریافت. پرونده امر به جهاتی برای مطالعه نزد بنده فرستاده شد. بادقت دراسناد مندرج باید بگویم که جریان چنین بود: وقتی زاهدی نخست وزیرشد شرحی به آیزنهاور رئیس جمهورآمریکا نوشت که وضع مالی ایران به قدری بداست که حتی قادر به پرداخت حقوق جاری کارمندان نمی باشد و اگر ۳۰۰ میلیون دلار به ایران کمك نشود ادامه کار بسیارمشکل خواهد بود. آیزنهاور که علاقه زیادی به ثبات اوضاع ایران داشت پس از مشاوره با کارشناسان مالی و اقتصادی و سیاسی خود دستور می دهدکه مبلغ ۳۰۰ میلیون دلار کمك بلاعوض تدریجاً به ایران داده شود تا باردیگرصنعت نفت ایران به راه افتاده و وضع کشور سروصورتی بگیرد. ضمناً رئیس جمهورآمریکا مبلغ پنج میلیون دلاربرای شخص زاهدی فرستاده بودتا به هرصورتی که مصلحت می داند به مصرف برساند و یادآورشده بود که ازاین بابت هیچگونه سند و مدرکی هم لازم نیست فقط دستورنخست وزیرایران کافی می باشد. زاهدی که اکنون زنده نیست و نمی تواند توضیحی بدهد من وظیفه خود می دانم که این حقیقت را بگویم که طبق دستور زاهدی این مبلغ به خزانهٔ کشور پرداخت شد.
مخالفین این مبلغ ۵ میلیون دلاررا وسیلهٔ حمله به زاهدی و امینی قرار داده اند درحالی که کلاً به خزانهٔ دولت رفته و اسناد آن را هم شخصاً دیده ام.

❁ ❁ ❁

یکی از اعضای وزارت خارجه می گفت دردولت زاهدی من عضو کنسولگری ایران درنیویورك بودم که درهمان موقع علی امینی لنگرودی درنیویورك به سر می برد وخانه و زندگی مرتبی برای خود ترتیب داده بود. یکبار ازطرف یکی ازبانکهای نیویورك که درآن حساب جاری داشت به او اعلام شد که دومیلیون دلار به حساب

شما ریخته شده است. او باعجله خودرابه بانك رسانیده که ازماجرا مطلع گردد. دربانك گفته شد که این مبلغ اشتباهاً به حساب شما ریخته شده و علت آن تشابه اسمی بوده و فقط دوروز به حساب شما بود که به حساب صاحب اصلی آن منتقل شد. این موضوع درکنسولگری انعکاس زیادی داشت ولی حقیقت امر هیچگاه روشن نگردید چون بانك دیگر به هیچکس دربارهٔ این مبلغ دو میلیون دلار توضیحی نداد. دکترامینی هم هرگز درباره این شایعات حرفی نزده است.

❊ ❊ ❊

در جلدهفتم کتاب مطلبی از قول ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار و برادر دکتر امینی چاپ شده که آمریکائیها دو چك (یکی ۵ میلیون دلار و دیگری ۲ میلیون دلار) داده اند که سپهبد زاهدی و دکترامینی ازآن اطلاع دارند. چك ۵ میلیون دلاری به خزانه رفته ولی ازچك دومیلیون دلاری هیچ خبری داده نشده و دکترامینی در خاطرات خود هم به آن اشاره ای نکرده است. هیچ مقام مطلع دیگری هم مطلبی نگفته است. بسیاربه موقع می باشدکه دکترامینی دراین آخر عمری دراین باره توضیحی بدهد تاحقیقت روشن شود.

شاه و فرح درکاخ سفید واشنگتن



عده زیادی معتقدند که کندی به شاه فشارآورد تا دکترامینی نخست وزیر شود. وقتی شاه به آمریکا به دیدار کندی رفت با مذاکراتی به رئیس جمهورآمریکا گفت امینی نمی تواند برنامه های انقلاب سفیدراپیاده کند و موجبات برکناری اوفراهم شد. دکترامینی هم می نویسد کندی به جای اینکه موجبات روی کارآمدن مرا فراهم کند نقشی دربرکناری من داشت.

دکترامینی چگونه ازنخست وزیری برکنارشد

دکترامینی از بازیگران ماهرعصرپهلوی بود که باوجود مخالفت شاه به نخست وزیری رسید. آن قدرپرحرف بود که هرروز با ایراد نطقی دسته گلی به آب می داد. یك روزبااعلام (ورشکستگی کشور) همه سازمان های مالی و اقتصادی کشوررا دچارتزلزل می کرد. روز دیگر بااین گفته (باید همهٔ مخالفین رابه دریا ریخت) موج مخالفت باخودراراه انداخت. تحریکات باشروع اصلاحات ارضی ونطق های پرحمله و انتقامجویانه دکترارسنجانی شدت یافت. روحانیون و مالکین دوش به دوش هم درصدد سقوط حکومت امینی برآمدند. اقدامات علیه امینی ازشاه گرفته تا بازاریها و اعضای جبههٔ ملی و حزب توده و سازمانهای نظامی و روزنامه نگاران موجب شدکه روزبه روز زمینه سقوط حکومت امینی فراهم تر شود.

❁ ❁ ❁

یوسف مازندی می نویسد: بعضی ها مدعی هستندکه خبرکمك های مالی شاه به نیکسون درانتخابات آمریکاوسیلهٔ اطرافیان دکتر امینی سفیر آن وقت ایران درآمریکا به اطلاع کندی رسیده بود.

خانمی از بستگان نزدیك امینی با خواهرکندی روابط دوستانه داشته و اورامطلع ساخته بود. به نظرمی رسد یکی از عوامل سردی روابط شاه وکندی همین موضوع بوده است. به همین جهت پاسخ تلگراف تبریك شاه به کندی باسرعت متعارف نرسید. شاه میخواست بداند که این اطلاعات از کجا درز کرده است. گفته می شد که سرلشکر حاج علی کیا رئیس رکن دوم را بی سروصدا به آمریکافرستاد که درمراجعت گزارش داد که شایعه ازمنابع دکترامینی درز کرده است. نتیجه نهائی این گزارش منجربه عزیمت دکترامینی و توقف او در پاریس شد. چون دوستی و حمایت آمریکا برای شاه جنبه حیاتی داشت از ایوب خان رئیس جمهور پاکستان طلب یاری کرده بود. به همین جهت هریمن فرستاده ویژه کندی به تهران آمد وباشاه مذاکره کرد وقویاً شایع شد که امینی رابرای نخست وزیری توصیه کرده بود. برخی کسان اظهار نظر می کنند که اگرشاه توصیه کندی را برای انجام اصلاحات ارضی نمی پذیرفت انقلاب ایران به جای دورهٔ کارتر درزمان کندی درسال ۱۳٤۰ اتفاق می افتاد.

شایداگرشاه درمقابل کندی می ایستاد و با صداقت از ملت خود یاری می خواست مردم اورا یاری می کردند.

اواخر فروردین ۱۳٤۱ شاه به آمریکاسفرکرد. کندی برای نشان دادن احترام خودبطورکم نظیری (نسبت به گذشته) شخصاً درفرودگاه به استقبال شاه رفت. دراین سفر مطبوعات و رادیو و تلویزیونهای آمریکائی واکنش بسیار گرمی از حضورشاه درکشورخود نشان دادند. شاه بعداز آن بایك سفر کوتاه وغیررسمی به انگلستان و مذاکره با رهبران آن کشور موفق شد درمورد اوضاع سیاسی منطقه و همچنین بیان آمادگی خود دررفع بحرانهای محلی بارهبران دوکشور به توافق برسد.

وقتی هم امینی کشوررا ورشکسته اعلام کرداختلاف شاه وامینی تشدید شد.

حدود دوماه پس از بازگشت شاه ازسفر موفقیت آمیز خود به

آمریکا دکترامینی کنار گذارده شد و بلافاصله امیراسدالله علم مرید (وفادار ونزدیك شاه) مأمور تشکیل کابینه گردید.

وقتی کندی رئیس جمهورآمریکاشددرصدد برآمدکه به کشورهای دوست توصیه کند که با انجام اصلاحاتی سطح زندگی مردم رابالا ببرند تا اثرتبلیغات کمونیستی خنثی گردد. ضمناًاصلاحات به دست دولتمردانی انجام شود که از کاردانی و محبوبیت بین مردم برخوردار باشند. براساس چنین سیاستی برای شناسائی شخصیتهای مطلوب از سوی کارشناسان آمریکائی مطالعاتی شروع شد. ایران از کشورهائی بود که باتوجه به موقعیت استراتژیکی خود می بایست به سرعت برای اجرای سیاست کندی آماده می شد. سپهبد تیمور بختیار طی گزارشی به سفارت آمریکا پیشنهاد کرده بود که درایران کودتا کند و قدرت اجرائی را به دست بگیرد ولی به علت رفتار خشونت بارش پس از ۲۸ مرداد محبوبیت لازم را نداشت. بدین لحاظ ازسوی آمریکا پذیرفته نشد. گویا کارشناسان نام ارتشبد عبدالله هدایت و دکترعلی امینی رابرده بودند. ارتشبدهدایت افسر خوشنامی بود و لکه سیاهی نداشت و شخصیت مطلوب سیاست آمریکا بود تا به عنوان نخست وزیر اصلاحات مورد نظر واشنگتن را انجام دهد بی آنکه شخص ارتشبد هدایت ازاین چنین انتخابی آگاه باشد. وفاداری ارتشبد هدایت به شاه و رژیم سلطنت سالهای متمادی به محك آزمایش زده شده بود. اماهمین شایعه سبب نابودی وی درارتش شد. چون هیچ مقام لشکری و کشوری حتی فدائیان شاه نمی بایستی مورد تمجید ومورد پسندابرقدرتی چون آمریکاقرار گیرند.

گویا یکی از سودجویان درباری هم دررابطه باخانه های پیش ساخته ارتش به املاك وسیع خاندان هدایت درشمال شرقی چشم طمع داشت که ایستادگی ارتشبد دل نازك اورا از کینه انباشته نموده بود ولی شاه وقعی به سعایت هانمی گذاشت تااین که سفیر آمریکا درمحلی تلویحاً از ارتشبد هدایت درحضورهمان شخص تمجید کرد

که وقتی به گوش شاه رسید سبب سوء ظن گردید وچندی بعد ارتشبدهدایت به اتهام اختلاس به دادگاه کشیده شد. پس از آزادی از زندان اورا درصف اتوبوس دیدم ووقتی خواستم اورا برسانم گفت ترجیح می دهد که با وسایل عمومی برود. هنگامی که از او دور می شدم به مردی که درنهایت پاکدامنی متهم به فساد شده بود احساس احترام عمیق کردم.

روابط شاه ایران بارؤسای جمهوری حزب دموکرات خوب نبود. هروقت رئیس جمهوری ازحزب دموکرات می آمد تشنجات ایران افزوده می شد. شدیدترین این وضع وقتی بود که کندی روی کار آمد و به دنبال آنهم دکترامینی به صدارت رسید. ولی شاه کوشش فراوان کرد تا کندی را هم نظیر سایررؤسای جمهور آمریکا رام کند. وقتی شاه به آمریکا رفت برخوردهای اولیه با کندی سردبود ولی سرانجام اورا آماده ساخت که ازرژیم ایران حمایت کند.

* * *

مسعود بهنود می نویسد:

شاه درمذاکرات خصوصی و سه ساعته ای که با کندی داشت خودرا با همهٔ پیشنهادات کندی موافق نشان دادوازهمین پیشنهادات اصول ششگانه انقلاب سفید بیرون کشیده شد. به دنبال همین جریانات روزنامهٔ اطلاعات نوشت (شاهنشاه اطمینان یافتند که آمریکا پشتیبانی سیاسی و نظامی خودرا از ایران ادامه خواهد داد. کندی اطمینان یافت که شاهنشاه یك متحد استوار است که تصمیم قاطع به اصلاحات اقتصادی و اجتماعی دارند). این چهارمین بحرانی بود که شاه از آن سالم جست (قوام - رزم آرا - مصدق - امینی).شاه درگفتگوی خود باکندی براحتمال مقاومت انگلستان دربرابراصلاحات مطلوب دموکراتها انگشت گذاشت ولی کندی به او قول داد که از او وتاج و تختش حمایت خواهد کرد. تنها مشکل باقیمانده حکومت امینی بود. شاه می خواست انتخابات انجام بشود ولی امینی نمی خواست و اختلافات دیگری هم وجود داشت که

لیندن جانسن معاون کندی به ایران آمد و درمراجعت به نفع شاه رأی داد. با این طرز کارامینی تمام بود و از نخست وزیری کناره گیری کرد.

* * *

ویلیام دوگلاس درخاطراتش می نویسد:

درمورد اوضاع ایران و فسادی که درآن کشورشایع است با (کندی) صحبت کردم. وقتی شاه ایران به آمریکا آمده بود تا کندی راملاقات کند کندی به این نتیجه رسیده بود که شاه قابل اعتماد نیست و فساد درایران هست. پس ازگفتگوهای من و ملاقات ناصر قشقائی با رابرت کندی که آن وقت وزیردادگستری آمریکا بود نظر کندی این شد که حمایت خودرا از شاه قطع کند و بدین وسیله اورا وادارد که استعفا کرده پسرش به سلطنت برسد. درآن هنگام اعضای شورای سلطنت هم انتخاب شده بودند. من نمی دانم کندی تا چه حد مصمم بود چنین پیشنهادی رابه موقع اجرا بگذارد ولی تاهنگام مرگش موضوع را تحت مطالعه قرار داده بود.

* * *

ویلیام شوکراس می نویسد: هنگامی که جان کندی درژانویه ۱۹۶۱ رئیس جمهورآمریکا شد اوضاع ایران دلگرم کننده نبود. شاه مانند یك فرمانروای خودکامه رفتار می کرد. حکومت نظامی که از زمان دکتر مصدق به ارث رسیده بود تنها درسال ۱۹۵۶ لغوشد. جبههٔ ملی که قادرنبود درداخل فعالیت کند درخارج مجدداً تشکیل شد. حزب توده نیز تشکیلات خودرا دراروپای شرقی توسعه داد. هنگامی که کندی و خروشچف در وین ملاقات کردند رهبرشوروی گفت شاه ایران می گوید که قدرتش از خدا ناشی شده اما همه می دانند که پدرش تاج و تخت را ربوده و پدرش که خدا نبود بلکه یك قزاق بود. خروشچف گفت ایران دستخوش تحولات سیاسی شده و مثل سیب گندیده دردامان شوروی خواهد افتاد. بدون تردید همه مسکورا سرزنش خواهند کرد وحال آنکه مسئولیتی

دراین خصوص ندارد.

کندی احساس خطرکرد و همین که از وین برگشت دستورداد وزارت خارجه آمریکا گزارشی دربارهٔ ایران برایش تهیه کنند. این گزارش با ارزیابی خروشچف تطبیق می کرد ونتیجه این بود که تحولات عمیق سیاسی واجتماعی درایران اجتناب ناپذیر می باشد. از آن به بعد سیاست کندی دربارهٔ ایران بدون هیچ شرم و حیائی مداخله جویانه بود. شاه از این امر متغیر شد و بعدها نوشت که درزمان کندی توطئه های گسترده ای ازجانب آمریکا علیه ایران وجود داشت.

کندی شاه را تشویق کرد که اصلاحاتی را شروع کند و وقتی شاه امینی را نخست وزیرکردکندی خوشحال شد. امینی که درکابینه های مصدق و زاهدی وزیربود و به خاطر مذاکره دربارهٔ قرارداد با شرکتهای نفتی شهرت یافت از طرف شاه به واشنگتن تبعید شده بود. امینی به این نتیجه رسید که شاه باید زمینهایش را تقسیم کند یا با انقلاب و نیستی روبرو شود. این نظریه کندی راتحت تأثیرقرار داد. هرچندشاه امینی را منصوب کرده بود ولی از دخالت های آمریکا بیزاربود واز افزایش نفوذ امینی می ترسید. درتاریخ ۲۲ اکتبر ۱۹۶۱ وزارت خارجه آمریکا طی شماره ۱۳۸۲۷ به سفیر آمریکا درتهران چنین تلگراف کرد: (همه متفقند که بدون انجام اصلاحات درایران همانطوریکه خروشچف پیش بینی کرده احتمالاً ایران مثل سیب گندیده ای دردامن شورویها خواهد افتاد). گروه کار دفترریاست جمهوری آمریکا درگزارش ۵ ژوئن ۱۹۶۱ به رئیس جمهوری چنین گزارش داد:

(شاه شخصیت بسیار پیچیده ای است. گاهی با هوش و با اراده و لی بیشتر اوقات دمدمی مزاج و سردرگم و نامصمم. او همیشه دچاراین نگرانی است که مبادا آمریکا به هردلیلی اورارها کند و به خصوص درباره نظر دستگاه اجرائی آمریکا نسبت به خودش ناراحت است)

شاه درآوریل ۱۹۶۲ به آمریکا رفت و به کندی اظهارداشت که بسیاری از افسرانش از اینکه آمریکا به دیگر کشورها کمك نظامی بیشتری می کند ناراحتند وبیش ازهرچیز ایران به یك ارتش وفادار درجه یك باسطح زندگی خوب نیاز دارد تادربرابر فشارکمونیستها مقاومت کند وکشوررا به صورتی درآورد که سایرملت ها مشاهده کنند همکاری با غرب امکان پذیر است.

کندی پاسخ داد که آمریکا احساس می کند مسئله اساسی درایران مسائل داخلی است که نیاز به اصلاحات جدید دارد تا وضع رو به بهبود برود.

شاه گفت من ذاتاً دیکتاتور نیستم ولی اگر ایران می خواهد موفق گردد باید مدتی حکومتش محکم عمل کند و یقین دارد که آمریکا اصرار نخواهد ورزید که درایران هرکاری را مطابق مقررات انجام دهد.

درآن هنگام این طرز فکر درآمریکا خریدارنداشت. رابرت کندی که دررأس وزارت دادگستری آمریکا قرارداشت با تقاضای استرداد دانشجویان ایرانی به اتهام کمونیستی مخالفت می کرد.

جان کندی گفت ما از این که شاه ستون نگهدارنده ایران است اطلاع داریم ولی درعین حال از دکتر امینی اصلاح گر ستایش کرد. شاه به ایران بازگشت و سه ماه بعد امینی را از نخست وزیری برکنار ساخت. زیرا پس از تجربهٔ مصدق حاضرنبود اجازه دهد یك ایرانی دیگر درداخله یا درواشنگتن طرفدارانی پیدا کند. به علاوه شاه معتقد بود اصلاحات امینی بیش از اندازه تند و افراطی است.

با این طرز امینی همانند بسیاری از سیاستمدارن برجسته از اوایل دههٔ ۶۰ از هرگونه مسئولیتی برکنارماند. شاه فکر اصلاحات را متعلق به خودش می دانست و آنچه را به (انقلاب سفید) مشهور شد آغاز کرد که بدون خونریزی بود. درواقع اصلاحات شاه به مراتب کمتر ازآنچه امینی درنظر داشت انقلابی بود.

درنتیجه این اصلاحات، درنیمهٔ دوم دههٔ ۱۹۶۰ تصویر بسیار

خوبی ازشاه درجهان غرب پیدا شد. از او به عنوان یك دیکتاتور روشنفکر که دربرابر مرتجعین سیاست لیبرالی را دنبال می کند نام برده می شد. حتی روزنامه نیویورك تایمز نوشت (شاه درانقلاب سفید، خودش را باکارگران و کشاورزان دریك صف دربرابر محافظه کاران و سنت گرایان قرارداده است).

❁ ❁ ❁

مؤسسهٔ پژوهشهای سیاسی وابسته به جمهوری اسلامی چنین می نویسد:

اسناد و مدارك نشان می دهد که به مقامات واشنگتن گزارش داده شد که فروپاشی اوضاع ایران زمینه را برای روی کارآمدن کمونیستها فراهم می سازد. یاتسویج رئیس سیا نقش اساسی دراین کارداشت.

درنتیجه امینی در۲۷ تیرماه ۱۳٤۱ استعفا کرد. از آن موقع آمریکائیها وکندی از تشدید وخامت اوضاع ایران به این نتیجه رسیدند که درایران تنها سلطنت شاه مانع سقوط کشور به دامان کمونیزم خواهد شد. ثمرهٔ این اقدامات شاه درسفر ۲۵ فروردین ٤۱ و دیدارباکندی موجب گردیدکه آمریکائیها قبول کردند که اصلاحات باید به دست شاه و بانام (انقلاب شاه و ملت) انجام شود.

امینی پس از کناره گیری از نخست وزیری تاسال ۱۳٤۷ به حیاتی بی رمق ادامه داد. امینی گفته بود که دیگر کارسیاسی من پایان گرفته است ولی روزی با قدرت بیشتری روی کارخواهم آمد یعنی با سمت ریاست جمهوری... به هرصورت نقش امینی با روی کار آمدن جمهوری خواهان آمریکا مخصوصاً نیکسون پایان یافت. تلفن های او تا اوایل سال ۵۰ درکنترل ساواك بود.

❁ ❁ ❁

دربارهٔ انتصاب دکترامینی به نخست وزیری و برکناری او درمحافل سیاسی تهران درهمان موقع انتشاریافت که وقتی کندی رئیس جمهورآمریکا شد برخلاف سنت معمول تا مدتی به تلگراف

تبریك شاه پاسخ نداده بود، که این عمل موجب ناراحتی شاه گردید. مارشال ایوب خان رئیس جمهور پاکستان درمراجعت از آمریکا درتهران باشاه ملاقات کرد و پیغام کندی را داد که اگرمی خواهد روابط با آمریکا خوب شود دکتر امینی را نخست وزیرکند. وقتی این کارصورت گرفت و برنامه اصلاحی ٦ ماده ای از طرف شاه به دولت امینی ابلاغ شد و با انجام اصلاحات ارضی روابط شاه و کندی قدری بهبود یافت سرانجام رئیس جمهور آمریکا از شاه و شهبانو برای سفر به آمریکا دعوت کرد و درآنجا با اینکه روزهای اول ورود روابط شاه و کندی خیلی گرم نبود بعداز مذاکره و دیدارهائی حسن رابطه برقرارشد. شاه درمراجعت به ایران سفری به پاکستان کرد و ایوب خان را درجریان گذاشت که امینی اوضاع را بهم ریخته و نمی تواند اصلاحاتی انجام دهد و شخصاً می خواهم برنامه اصلاحاتی را پیاده کنم و ایوب خان هم با حسن رابطه ای که با کندی داشت و درتحکیم روابط دوستی شاه و کندی موثر بود اقداماتی نمود که امینی کنار گذارده شد و شاه شخصاً برنامه های اصلاحی را پیاده کرد که منتهی به انقلاب شاه و مردم و سایر برنامه های شاه گردید.

* * *

گاهنامهٔ شاهنشاهی دراین باره خبرهائی منتشرساخته که عیناً نقل می گردد.

شاهنشاه درروز ۲۰ آبان ۱۳٤۰ طی فرمانی که به علی امینی نخست وزیرابلاغ شد دستورفرمودند که دولت دررسیدگی به امور استخدامی و اداری کشور ـ تدوین قانون جدید استخدام ـ تأمین زندگی و رفع نیازمندیهای مستخدمین و عائلهٔ آنها ـ اصلاح امور کشاورزی و قانون اصلاحات ارضی و تحدید مالکیت ـ بهبود امور کارگری ـ وصول مالیاتها ـ تجدید نظر دربرنامه های فرهنگی ـ قلع و قمع ریشه فساد باکمال جدیت و سرعت اقدام نماید.

دکترامینی دراجتماع کارمندان دولت گفت: برنامه های اصلاحی

که این دولت تنظیم کرده به تصویب شاهنشاه رسیده است. معظم له نه تنها آنهارا تأییدفرموده وطی فرمانی اجرای سریع مواد مشخصی از برنامه را به دولت تأکید فرمودند که قطع نظر ازاصلاحات ارضی محتاج یك سلسله اصلاحات دیگر می باشدکه یکی از آنها اصلاح تشکیلات اساسی کشور می باشد.

روز ۲۲ بهمن ۱۳٤۰ شاهنشاه (چسترپاولز) مشاورکندی رئیس جمهورآمریکارا به حضورپذیرفتند. دراین شرفیابی (پاولز) درودهای گرم کندی رئیس جمهور آمریکارا به عرض رسانیده و سپس دربارهٔ توسعه روابط دوستانه ایران و آمریکا مذاکراتی صورت گرفت.

روز ٦ فروردین ۱۳٤۱ وزارت دربارشاهنشاهی چنین اعلام کرد.:

شاهنشاه و علیاحضرت شهبانو به دعوت پرزیدنت کندی رئیس جمهور آمریکا روز ۲۱ فروردین ماه به آمریکا عزیمت خواهند فرمود.

بااعلام انتشار تاریخ سفر شاهنشاه وشهبانو مطبوعات آن کشور مقالات مفصلی دربارهٔ نقش شاهنشاه درتحولات سازنده ایران انتشار داده اند.

روزنامه نیویورك تایمز نوشت که شاهنشاه ایران موقعی به آمریکا سفر می کنند که برا ی مبارزه باکمونیسم بین المللی اقدامات مهمی رادرایران آغاز کرده اند.

مجله (ژور دوفرانس) با چاپ عکس شاه وشهبانو و ولیعهدروی جلدخودنوشت شاهنشاه وشهبانوی ایران خدمت به مردم را بزرگترین لذت زندگی خود می دانند.

سناتورهمفری عضو کمیته روابط خارجی سنای آمریکا درجلسه کنگره از نقش شاهنشاه ایران درثبات منطقه خاورمیانه ستایش کرد.

شبکه تلویزیونی سی - بی - اس دریکصدو پنجاه فرستنده درسراسر امریکا گفتگوی ویژه باشاهنشاه ایران را پخش نمود.

روز ۲۲ فروردین شاهشاه و شهبانو به واشنگتن تشریف فرما شدند. ازطرف پرزیدنت کندی و ژاکلین کندی وعده ای از مقامات برجسته آمریکا مراسم استقبال رسمی به عمل آمد.

پرزیدنت کندی درفرودگاه گفت: شاهشاه ایران زمامداری هستند که وظایف و مسئولیت بس خطیر و مهمی رابرعهده دارند. ما نه تنها به گذشتهٔ تاریخ ملت ایران بلکه به آیندهٔ ایران با رهبری خردمندانه شاهشاه با نظر تحسین می نگریم. هدف دوکشور ما مشترك است و این هدف همان حفظ آزادی و صلح و میسرساختن زندگی بهتر برای ملت های ایران و آمریکاست.

شاهنشاه درپاسخ چنین گفتند: امروز کلمه آمریکا برای افراد دورافتاده ترین نقاط مهم جهان هم مفهوم خاصی دارد. به طوری که طنین این کلمه درگوشهاطنین آزادی، آبادانی، پیشرفت، نوعدوستی، جوانمردی و دفاع از حق و عدالت است.

درضیافت شامی درکاخ سفید پرزیدنت کندی اظهارداشت: ما ازشاهنشاه ایران به عنوان یك دوست مبارز و سلحشور استقبال می کنیم ومعتقدیم که بدون وجود شاهنشاه شیرازهٔ اموراین کشور مدتها پیش گسسته بود. ایرانیان در طول تاریخ پیوسته استقلال خودرا در برابر روسها، عثمانیها و سایردشمنان درشمال و جنوب کشور حفظ کرده اند. امروز شاهنشاه ایران تنها قدرت و نیروی اصلی و اساسی برای بقای استقلال و آزادی ایران به شمار می روند.

درجلسه مشترك کنگرهٔ شاهنشاه طی نطقی گفتند: ایران با انجام انقلاب ملی خود اینك با عزمی راسخ از حقوق و منافع خود دفاع می کند و از لحاظ بین المللی همکاری با غرب را درپیش گرفته است.

شاهنشاه ایران و رئیس جمهور آمریکا درکاخ سفید واشنگتن درباره مسائل مهم جهانی گفتگو کردند.

شاهنشاه درباشگاه مطبوعات آمریکا طی بیاناتی ایران را پل پیروزی و کلید اصلی خاورمیانه دانسته و اصلاحات ایران را برای روزنامه نگاران تشریح کردند. درپایان این سفراعلامیه رسمی رهبران دوکشور انتشاریافت که طی آن ازتبادل نظر دوجانبه درباره اوضاع سیاسی و نظامی جهان و پیشرفتهای ایران و مساعی دفاعی

دوکشور و روابط بسیار صمیمانه ایران و آمریکا مطالبی گفته شد.

روز۹ تیرماه ۱۳٤۱شاهنشاه به ملاقات ایوب خان رئیس جمهوری پاکستان به آن کشور سفرکردند و اعلامیه مشترکی درتوسعهٔ روابط دوستانه دوکشور منتشر شد.

روز ۲٦ تیرماه ۱۳٤۱ به دنبال مشکلاتی که درجریان رسیدگی به بودجهٔ کل کشور پش آمده بود دکتر امینی نخست وزیر از مقام خود استعفاده داد و شاهنشاه با پذیرش این استعفا، دکتر امینی را مأمور فرمودند تا تشکیل دولت آینده به اتفاق معاونان امورجاری مملکت را اداره کنند.

روز ۲۸ تیرماه ۱۳٤۱ امیراسدالله علم درکاخ سعدآباد شرفیاب و مأمور تشکیل کابینه گردید.

نخست وزیرجدید طی مصاحبه ای گفت:دولت تازه همان برنامه شش ماده ای را که ۱٤ ماه پیش هنگام روی کارآمدن دولت امینی از طرف شاهنشاه اعلام شده بود اجرا خواهد کرد.

* * *

یکی از روزنامه های خارجی دربارهٔ روابط شاه و امینی چنین نوشت:

شاه درفروردین سال ۱۳٤۱ به آمریکا رفت و درمصاحبه ای چنین گفت: مدتهاست که پیش بینی می شود به زودی درایران اتفاقاتی می افتد چون وضع قابل انفجاری دارد. سال هاست که این غیبگوئیهارامی شنویم ولی درعمل می بینیم که همه جا اتفاقاتی افتاده ولی درایران ثبات و امنیت کامل برقرار می باشد. شرط می بندم و غیبگوی بهتری هستم ومی گویم که ایران باپشتیبانی دوستان خارجی خود که کشور بزرگ آمریکا دررأس آن قراردارد راه خودرا به سوی ترقی همچنان دنبال خواهد کرد و هیچ اتفاق غیرمترقبه ای درایران روی نخواهد داد.

* * *

پس از مراجعت شاه ازآمریکا وانتشاراعلامیه ای مبنی برتحکیم

مناسبات دوستانه دوکشور شایع گردیدکه شاه درآمریکابه طور ضمنی تغییر دولت امینی را مورد اشاره قرارداده که درنتیجه درتیرماه همان سال دکتر امینی مستعفی و علم مأمورتشکیل کابینه شد.

❁ ❁ ❁

دکترامینی دربارهٔ استعفای خود چنین می نویسد:

پادشاه درنیمهٔ دوم فروردین ۱۳٤۱ بنابه دعوت دولت آمریکا به آن کشور سفرکرد. سفرآمریکا بیست روز طول کشیدو سپس به انگلستان رفتند. کلیات مذاکرات سیاسی دراین دو کشور را می توانستم حدس بزنم ولی کم و بیش ازجریان آن اطلاع پیداکردم. پادشاه دربازگشت روحیهٔ مطمئن تری پیداکرده بودند. حتی دریك مصاحبه اصلاحات ارضی را (که هنوزگرفتارمرحلهٔ اولش بودیم) کافی ندانسته و به اصلاح وضع کارمندان دولت و سهیم کردن کارگران درسود کارخانه ها اشاره کردند. این کار معنی داشت یعنی دخالت دوباره درکارقوهٔ مجریه و پیش افتادن از دولت درشعارها و اعلام برنامهٔ اجرائی بود.

رابطهٔ ایشان بامن پس ازبازگشت گرچه ظاهراً تغییری نکرده بود ولی بردوکار پافشاری زیادی کردند که سابقاً چنین نبود. یکی اضافه کردن بودجهٔ ارتش که سابقاً توافق کرده بودیم که اضافه نشود و دیگری سرعت گرفتن آهنگ اصلاحات ارضی که آنهم سابقه نداشت.

از مجموع اوضاع و حرکات تازه اطرافیان و مخالفان دولت دانستم که یا باید سرسختی کرد و ماند که این یك ریسك حساب نشده و غیرسیاسی بود و چون دولت وسایل کافی برای پافشاری و ماندن و ادامهٔ برنامه هارا نداشت ویادست وپاراجمع کرد و سلامت ازمعرکه جست که شق دوم عملی تر و عاقلانه تر بود. این رازی نبود که بتوان باکسی مشورت کرد حتی وزیران و نزدیکان که وضع راحس کرده بودند جواب می شنیدند که وضع دولت محکم است. تمام این صحنه دوماهی بیشتر طول نکشید. مخالفان درتبلیغات

خود به مشروطیت چسبیده بودند و می گفتند که مشروطیت را تعطیل کرده و باید انتخابات انجام شود. شروع انتخابات هم درآن موقع نقض غرض بود. درجواب سئوالها می گفتم که انجام یك انتخابات سالم هنوز مدتی وقت لازم دارد. از اواخرخرداد اطلاعات محرمانه رسیدکه مخالفان درنظردارند روز ۱٤ مردادکه روز مشروطیت است به عنوان مشروطه خواهی عده ای رابه حرکت درآورندوآنچه را که تیمور بختیارنتوانسته بودروزاول بهمن انجام دهدبه انجام برسانند.

عاقبت روز۲۲ تیرماه استعفای خودراتقدیم پادشاه کردم. ایشان نپذیرفتند و اصرار به ماندن کردند و عذرخواستم. شب آن روز به خبرنگاران گفتم امروزاستعفاء کردم که عده ای مبهوت شدند. خبرنگاران ازنخست وزیرآینده پرسیدند. می دانستم که' با برهمزدن برنامهٔ مخصوص ۱٤ مرداد شخص مخصوصی کاندیدانیست. راه حل عاقلانه را نخست وزیری عبدالله انتظام و امیراسدالله علم دانستم و ازهردو به عنوان احتمالات نام بردم.

علم و عده ای ازدوستان اصرار می کردند به کار برگردم. گویا می خواستند ازنمایش ۱٤مرداد محروم نشوند. عاقبت روز ۲٦ تیرماه جواب قبولی استعفارا که با تعارفات و قدردانی درمتن آن بود برایم آوردند و ۱٤ ماه نخست وزیری مملو از وقایع و حوادث تمام شد.

علم نخست وزیر شد. درنظربود وزیران و کارکنان درجه اول مرا ابقا کنند. هشت تن از وزراء درکابینهٔ علم ماندند ولی دوستان قدیم من جز ارسنجانی ازمشاغل خودکنار رفتند. پادشاه اعلام کردند ۱۵ درصد ازبودجهٔ ارتش را کم خواهندکرد. یعنی کاری که من ۱٤ ماه چانه می زدم و قبول نمی شد.

اعلام جرم علیه دکترامینی و احضار به دادگستری

بابرکناری دکترامینی بااین که دوست بسیارنزدیك او امیراسدالله علم نخست وزیرشده بود و باروابط نزدیك باشاه درحفظ امینی اقدام می کرد با این حال توسط مخالفین، علیه دکتر امینی و همسرش بتول امینی و بعضی از وزرایش اعلام جرمهائی شد که پرونده های او دردادگستری روزبروز قطورتر می گردید.

موسسهٔ مطالعات و پژوهشهای سیاسی که از طـــرف جمهوری اسلامی منتشر می شود دراین باره چنین می نویسد:

گزارش مورخ ۴۲/۵/۲۰ ساواك چنین است: دکترامینی برای دکترباهری وزیر دادگستری پیغام فرستاد که دنیا به آخر نرسیده گذرپوست به دباغخانه می افتد. او ـ امینی ـ معتقد است که برای او پرونده می سازند. از قبیل پرونده خرید ۱۵۰ دستگاه کامیون جمس درزمان وزارت دادگستری امینی که بدون مناقصه خریداری شده بود. پرونده هزینه های سفارت ایران درآمریکا، پرونده خرید برنج از اندونزی.

باردیگر ساواك درتاریخ ۴۶/۱۲/۱۶ چنین گزارش داده است:

اقدامات دکترامینی از نظر سوءاستفاده از مقام و موقعیت و

ارتباط باییگانگان قابل تعقیب می باشدکه عبارتند از

۱ ـ پرونده موجود دروزارت اصلاحات ارضی دربارهٔ اعمال نفوذ درثبت رسانیدن اراضی که براثر شکایت سرتیپ باز نشسته محمود امینی برادراو تشکیل شده است.

۲ ـ دخالت همسر علی امینی درفرارحسینقلی کیانی مقاطعه کار ساختمان مجلس سنا که درقبال آن قطعه زمینی درالهیه دردفتر ۵۲ به شماره ثبتی به مبلغ گزافی فروخته شده است.

۳ ـ درزمان وزارت دارائی امینی، خانم عضدی خواهر زنش قراردادی منعقد که روزانه بین ۷۰ تا ۸۰ تن شکر قرمز به کارخانه شاهرود تحویل شود درحالی که کارخانه قند ورامین که متعلق به دولت بود کاری نداشت و روزانه مبالغی به کارگران پرداخت می شد.

٤ ـ پرونده اراضی سلیمانیه و تهران نو با همکاری نورالدین الموتی وزیر دادگستری درمورد ثبت آن اقداماتی شده و مسیل اراضی سلیمانیه و تهران نو که متعلق به شهرداری است جزواراضی مزبورثبت شده است وبه شرکت وثوق که گردانندگان حقیقی اش آنها بوده اند اشاره شده است.

۵ ـ هنگام تصدی وزارت دارائی دستور داده شرکت بیمه مقداری از اراضی مسعود کیهان را درمیگون خریداری کند. موضوع درموقع محاکمه دکتر صیرفی مدیرعامل وقت بیمه مطرح شده است.

٦ ـ درزمان نخست وزیری دکترامینی آلمانیها ۸۰ میلیون مارك به بانك صنعتی اعتبارمی دهند که دستور میدهد به اشخاص معینی این وامها داده شود. ولی شاهرخ فیروز دستور شفاهی را نپذیرفته نخست وزیر دستور کتبی می دهد که از جمله خانم نمازی از این وام استفاده کرده است.

۷ ـ به علت سوء استفاده معاونین نخست وزیر خوددکتر امینی در۲٦ خرداد اعلامیه ای منتشر ساخت.

۸ ـ درسال ۱۳۳۳ برزن قلهك ازخانم فخرالدوله صد هزارتومان بابت عوارض که بدهکاربوده مطالبه می کندکه کاظمیه معاون وزارت

بازرگانی از برزن قلهك مفاصا حساب می گیرد.

۹ ـ هنگامی که خانم عضدی برای کار تصفیه شکر تقاضای وام کرد املاك همسرش تا ۱۶۰ میلیون تومان قیمت گذاری شد که ۳۶ میلیون تومان وام گرفت. هنگام نخست وزیری دکتر امینی که عضدی فوت کرددراثراقدامات دکترامینی مالیات برارث اورا دومیلیون تومان ارزیابی کردند.

مواردی دیگر از اینکه در دوران نخست وزیری امینی تصویبنامه ای از هیئت دولت گذشت که بدهی مالیاتی از سال ۳۱ درصورت توافق بخشوده خواهند شد. درنتیجه مالیات شرکت آسوان از ۸ میلیون تومان به یك میلیون تومان تخفیف یافت. پسر ابوالقاسم امینی از عموی خودکمك گرفته که ایران ۵۰ میلیون دلاراز کنسرسیوم سویسی قرض بگیرد که این کار صورت گرفته است. شخصی به نام علی امینی لنگروی مقیم نیویورك فیش (جیمزنانشنال بانك) را درجراید منتشر کرده که به حساب او چندمیلیون دلار ریخته اند که متعلق به علی امینی بوده است.

علیه دکتر امینی از طرف دکترمهدی پیراسته، نصرالله اهورهوش و دکتر مصاحب جزواتی منتشر شده است.

* * *

یکی از دوستانی که درنخست وزیری کارمی کرد می گفت درتمام مدتی که نخست وزیران تغییر می کردند فقط یکبار شاهد بودم که نخست وزیر مستعفی به نخست وزیری آمد و کارهارا اداره کرد تا نخست وزیربعدی به کاخ نخست وزیری وارد شد و او هم دکترعلی امینی بود. (دکترامینی ـ امیراسدالله علم ـ نصرالله انتظام) از دوستان خیلی نزدیك بودند که بعضیها آنها را (سه قلوی سیاسی) می گفتند. وقتی هم امینی ازنخست وزیری استعفا می کردخوشحال بود که دوست نزدیکش علم به این سمت منصوب گردیده و انتظام درکابینه او وزیر مشاور شده است.

اعلام جرمهائی هم علیه او و چندتن از اعضای کابینه اش شد

وپرونده ای هم دردیوان کیفر تشکیل یافت و حتی دکترامینی به دادگستری به عنوان مطلع احضارگردیدتا دربارهٔ زمین های تهران نو متعلق به وثوق الدوله وهمسرش بتول امینی توضیحاتی بدهد. روزحضوردردادگستری، دوستان دکتر امینی مقداری سند مالکیت با خودآورده بودند. ولی بازپرس دیوان کیفر با مطالعهٔ پرونده چند سئوال از دکتر امینی کرد و باقید التزام و بااحترام اورارها ساخت. اگردرآن زمان دولت دیگری درکاربودهمان طوری که درنخست وزیری دکترامینی عده ای به زندان افتادند درکابینه بعداز امینی هم عده ای ظاهراً به عنوان مسائل مالی ولی باطناً به ملاحظات اختلاف نظرهای سیاسی بازداشت می گردیدند.

❊ ❊ ❊

یك مقام قضائی برایم نقل کردکه دردوران وزارت دکتر عاملی که حسین نجفی دادستان دیوان کیفربود به علت اعلام جرمهائی که علیه دولت امینی شده بود پرونده ای به جریان می افتد. دادستان چون می دانست این پرونده باسروصدای فراوان توأم خواهدبود قاضی بی طرف و متینی را مأمور رسیدگی به این کار می کند. بازپرس مزبور بلافاصله برای دکترامینی ـ نظام امامی ـ عضدی دامادهای وثوق الدوله و همسران آنها به عنوان مطلع احضاریه می فرستد. موضوع اعلام جرم این بود که دردولت امینی تصویب نامه ای از هیئت وزیران گذشته و اراضی اطراف تهران از پرداخت عوارض معاف شده است که طبیعتاً اراضی تهران نو را که متعلق به وثوق الدوله بود شامل می گردید.

دکتر امینی که خود وزیردادگستری بوده و می دانست شاه با او روابط خوبی ندارد به عده ای از دوستان خود خبر می کند که بااسنادمالکیت فراوان به دادگستری بیایند. بازپرس نهایت احترام را به دکترامینی می گذارد و ازاو توضیحاتی می خواهد و امینی هم می گوید این تصویبنامه ربطی به کاروثوق الدوله نداردو از مدتها قبل مطرح بوده و باید به سوابق امر مراجعه شود. بازپرس هم از

او التزام می خواهد که از تهران خارج نگردد و هیچگونه وثیقه ای هم لازم نیست. با این طرز تقریباً پرونده مسکوت می شود. چون باسروصدائی که دربارهٔ احضار دکترامینی به دادگستری در مطبوعات داخل و خارج بلند شده بود موقتاً موضوع نخست وزیری مجدد دکترامینی مسکوت ماند. این پرونده ها هرگزتعقیب نگردید.

❁ ❁ ❁

گزارش مورخ ۴۲/۶/۱۷ ساواك و چند گزارش دیگر چنین حاکی است:

دکترامینی اسنادو مدارکی ازاعمال نفوذ اعضای خاندان سلطنت تهیه کرده و آن را دریکی ازبانکهای اروپائی به امانت سپرده که اگر قرارشوددرایران مبارزه ای راعلیه او آغاز کنند اووسیلهٔ همسر وایادی خوداسنادومدارك را دراختیارجراید مهم دنیا و سازمان ملل قراردهد.

دکتر مهدی امینی پسرابوالقاسم امینی دریك شرکت مواد غذائی با والاگهر شهرام پهلوی شریك است و بدین وسیله اخبار دربارا دراختیار امینی می گذارد.

دکتر امینی درسال های اخیر وسیلهٔ مینا همسر درخشش که درسفارت آمریکا کار می کرده بامقامات سفارت تماس داشته است. همچنین علی مقتدر شفیعیها کارمند سفارت آمریکا درطبقه فوقانی مطب دکترایران اعلم باعلی وثوق برادرخانم امینی ملاقات می کند. همچنین ژاکلین کندی با خانم بتول امینی خیلی دوست است و دکترامینی خودرا مجری برنامه های کندی ها درایران می داند.

❁ ❁ ❁

بدون تردید شاه نه تنها با نخست وزیری امینی بلکه حتی باوزارت دارائی او درزمان سپهبد زاهدی هم موافق نبود.

اسناد منتشرشده سفارت آمریکاووزارت خارجه امریکا که اخیراً انتشاریافته ازجمله تلگراف محرمانه مورخ ۲۳اوت ۱۹۵۴ (اول شهریور ۱۳۳۲) که ازطرف هندرسن سفیرآمریکا درتهران به واشنگتن مخابره شده ومذاکرات خودرا باشاه چنین گزارش می دهد:

شاه گفت از دولتی که پیش از ورودش به ایران ازطرف زاهدی به اومعرفی شده است کاملاً راضی نیست وبعضی ازآنهاهمان کسانی هستند که سالها دردولتهای مختلف قبلی شرکت داشتند. درصورتی که وی امیدواربوده دولتی تشکیل شود که دلگرمی مردم به خصوص طبقه جوان را به وجود آورد. شاه گفت شنیده است که آمریکائیها اصرارداشته اند امینی به عنوان وزیردارائی منصوب شود. به هرحال وی درمقابل عمل انجام شده قرار گرفته است.

درجواب گفتم این مطلب صحیح نیست. من نمی دانم چه کسی امینی را انتخاب کرده و مسلماً آمریکائیها درانتخاب اونقشی نداشته اند. درسفارت آمریکا این عقیده وجودداشت که اعضاء کابینه باید بلافاصله تعیین شوند تا دولت بتواند هرچه زودتر وظایف خودرا به عهده بگیرد و هیچ نظری مبنی براین که هیئت دولت با مشورت او انتخاب شود درکارنبوده است.

شاه گفت از شنیدن این حرف احساس آرامش می کند و ادامه داد که مسلماً آمریکائی ها سعی خواهندکردکه درتعیین هیئت دولت دخالت نکنند زیرا ازتجربیات گذشته خود مسلماً آموخته اندکه این عمل جز آنکه دوستی ها منجربه سوءظن شودنتیجه دیگری نخواهد داشت و آنچه واجد کمال اهمیت است آنکه درآینده نبایدهیچگونه دخالتی درامرنظارت برنیروهای مسلح صورت گیردیعنی هیچ خارجی یا ایرانی نباید به خود اجازه دهد بین او و نیروهای مسلح فاصله ایجادکند. رزم آرا کوشش کرد که چنین کاری کند ودراین راه توفیق نیافت ولی مصدق توانست درارتش شکافی ایجادکندواکنون وظیفهٔ او (شاه) است که کار مشکل و حساس بازسازی ارتش رابه نحوی که به طور یك پارچه نسبت به اووفادارباشندبرعهده بگیرد و درغیراین صورت ثبات کشور متزلزل خواهد شد.

* * *

درسفریوگوسلاوی یك روز شاه به میان روزنامه نگاران ایرانی که ملتزم رکاب بودند آمد ومذاکراتی درباره وضع کشور صورت گرفت و

شاه اطلاعاتی از اوضاع کلی جهان وایران به اطلاع ماروزنامه نگاران رسانید وناگهان صحبت را به دولت امینی کشیدکه خیلی به مملکت صدمه زده است. اعلام ورشکستگی او موجب شد که همهٔ کارها تعطیل گردد. گفته شد ده سال کار مملکت را عقب انداخت. شاه گفت این طور نیست با کارهائی که امینی کرد اقلاً ۳۰ سال کارهارا به عقب انداخت و اگر او را برکنار نمی کردم لطمات زیادتری هم وارد می کرد.

❁ ❁ ❁

درسال ۵۷ دردولت آموزگارناگهان در روزنامه های تهران انتشار یافت که (آرمین مایر سفیرسابق آمریکا درتهران گفته که کندی از مشاورین خود خواسته بودکه برای کمك ووام به ایران شرایطی درنظر بگیرند و آن اینکه شخص دکتر امینی نخست وزیرشود).

این مطلب دوماه و نیم بعداز استعفای هویدا از نخست وزیری منتشر شد که دکتر امینی به مطبوعات چنین نوشت:

همه می پرسند چه شد که پس از ۱۶سال روزنامه ها به یاد من افتاده اند آنهم به این صورت؟ آنچه روز شنبه ۳۰ مهرناگهان درباره علت نخست وزیری من نوشته شد جنبه شخصی داشت و عمومی. خدارا شکر وهم او شاهد است که قدرت چشم پوشی از غرض ورزیهای شخصی نسبت به خودم را دارم ولی درباره آنچه عمومی است و غرض ورزی نسبت به مملکت می شود اگرخاموش بنشینم گناه است. اینجاکه من نشسته ام جای جواب دادن به خرده بینی ها نیست که هرخواننده یا شنوندهٔ عادی جواب را از تناقض گزافه ها درمتن خبری که ساخته اند دریافته است. نخست وزیری واستعفای من طبق دو فقره دستخط شاهانه است که فتوکپی آنهارا ضمیمهٔ همین نامه کرده ام (فرمان نخست وزیری ـ جناب دکترامینی نخست وزیر ـ نظر به اعتمادی که به حسن کفایت شما داریم، به موجب این دستخط به سمت نخست وزیر منصوب می شوید و مقرر می داریم درتعیین هیئت وزیران مطالعات لازم به عمل آوریدو نتیجه

را به اطلاع ما برسانید کاخ مرمر ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۰ ـ شاه)

استعفاء از نخست وزیری ـ جناب دکترعلی امینی نخست وزیر

گزارش مورخه ۲۶ تیرماه که مربوط به بودجه کشور بود و زحماتی که درمدت زمامداری تحمل نموده اید ملاحظه و مورد بررسی قرار گرفت. از زحمات خستگی ناپذیر و صمیمیتی که درکارها همیشه داشته اید کمال قدردانی خودمان را اظهار می داریم و با نهایت تأسف استعفای دولت را پذیرفتیم. تا تعیین دولت جدید خودتان با تشریك مساعی معاونین وزارتخانه ها مراقب کلیه اموریاشید.

۲۷ تیرماه ۱۳۴۱ ـ کاخ مرمر. شاه

چنین پیداست نه انتصابم به میل وخواست یك مشاور بیگانه بوده است آنهم با گروکشی ۳۵ میلیون دلارو نه استعفایم با آن مایهٔ قدردانی وتأسف و ناچار و دربرابراعتراض شدیدمردم. پس سازنده آن خبررا و کسی را که دستور انتشارداده است به حق باید به جرم جسارت و توهین به مقام سلطنت قابل تعقیب دانست. اماهنوزکسی درباره این شایعه که من مملکت را ورشکسته اعلام کردم بیان مستندو متینی نکرده است تاجواب بشنود. درحالیکه خبر روز شنبه ۳۰ مهر مغرضانه اوضاع مملکت را درآن روزهای ۱۶سال پیش چنان تصویرکرده است که وام دهنده درمقابل ۳۵ میلیون دلارمی توانسته به من اعتماد کندو به مملکتی نخست وزیر تحمیل نماید. سی و پنج میلیون دلاری که می دانیم امروز که دوران شگفتگی اقتصادی است هرمعامله گر ایرانی به سادگی توانائی خرج کردن آن را دارد.

حدیث نیك و بد ما نوشته خواهد شد

زمانه را ورقی و دفتری و دیوانی است.

❁ ❁ ❁

دکترامینی به روزنامه نگاران گفت همانطوریکه بعدازحکومت دکتراقبال وشریف امامی من روی کارآمدم حالابعدازآموزگارهم من خواهم آمد. براساس همین طرزتفکرداریوش همایون وزیر اطلاعات به برادرزنش اردشیرزاهدی با ارسال کادو و خاویار (آرمین مایر) را

وادار کرده اند که چنین بیاناتی را بکنند و خودشان هم خبررا به روزنامه ها داده اند.

❁ ❁ ❁

دکترامینی که بعداز استعفا از نخست وزیری سالها فعالیتی نداشت باردیگر دربحران سال ۱۳۵۷ وارد کارهای سیاسی دامنه داری شد. پیشنهادنخست وزیری را نپذیرفت ومرتب به دیدار شاه می رفت. پس ازسقوط رژیم ازکشورخارج گردید وسازمانی به نام (جبههٔ نجات ایران) برای مبارزه بارژیم خمینی تأسیس کرد وطی اعلامیه ای بارضاشاه دوم ودکترشاپور بختیارهمکاری نمود وسرانجام ازسیاست کناره گرفت وآخرین روزهای عمررا درجنوب فرانسه با کهولت می گذراند.

دکترامینی درسال ۱۳۷۰ خاطرات خودرا در کیهان لندن منتشر منتشرساخت.

دربارهٔ فعالیت دکتر امینی درسال ۱۳۵۷ وخارج ازکشور درفرصت مناسب مطالبی انتشارخواهدیافت.

❁ ❁ ❁

انتشار خاطرات دکترامینی درکیهان لندن با واکنش شدید گروهها و افراد روبرو شد که کتباً به آن پاسخ داده اند واعتراضاتی شده است ازجمله دکترسمسار سردبیرسابق کیهان درماهنامهٔ روزگارنو دربارهٔ خاطرات دکترامینی ومطبوعات چنین می نویسد:

سیاست مطبوعاتی دوران نخست وزیری دکترامینی این بود که ازیکسو خودشان باروزنامه ها وروزنامه نویسان میانهٔ خوبی نداشتند و ازسوی دیگرمی خواستندخودشخصاًتبلیغات دولت را اداره کنند وازعهده هم برنمی آمدند ودراین میان مطبوعات نیزنمی دانستند که بالاخره حدودآزادی های مورد ادعای دولت تاکجاست؟ کلاف سردرگمی پدیدآورده بود وسرانجام آن آزادی مطبوعات چنان تغییرصورت وماهیت داد که اتفاقاً درست در دوران حکومت ایشان همین روزنامهٔ کیهان که امروزدرچاپ لندن آن خاطرات خودرا منتشر

می کند یك روزتوقیف شد. (امری بکلی بی سابقه) به این دلیل که چرا از وزیر دادگستری (نورالدین الموتی) نقل قول کرده که سپهبد آزموده (آیشمن ایران است)

یاروزنامه نگارآزاده ای مانند دکترامیرهوشنگ عسکری مدیر مجله خوشه چنان به جان آمد که خطاب به عباس مسعودی رئیس انجمن روزنامه نگاران اعلامیه داد و درآن اخطارکرد که آزادی مطبوعات برخلاف ادعای دولت چنان درخطرنابودی قرار گرفته که سازمان امنیت (یاخوددولت) اینك رسماً مقدمات تغییر وتعویض یك سردبیرمشهور بزرگ عصررا فراهم می کند و علاوه قصددارد نظام انتصابی را در مطبوعات برقرارکند. سرانجام دامنهٔ این بلاتکلیفی به آنجارسید که خوددولت نیز ظاهراًجان به سرشده و ادارهٔ تبلیغات دولتی رسماً مأمور نظارت درکنترل مطبوعات گردید.

❁ ❁ ❁

شمس الدین امیرعلائی نیزدر پاسخی که به نوشته های دکتر امینی درکیهان لندن داده مطالب او راغرض آلود دانسته ونوشته است مطالب مربوط به من به هذیان بیشتر شبیه است تاواقعیت.

چون غرض آمد هنر پوشیده شد
صد حجاب از دل به روی دیده شد

دکترامینی چون بامن دشمنی داشت ٤٠ سال بعد این مطلب را علیه من نوشته است. درحالی که من طرفدار دکترمصدق هستم و از امثال دکترامینی نفرت دارم. علل دشمنی او بامن زیاد است. یکی اینکه دکترامینی قرارداد خدمت مستشاران آمریکائی را به هیئت دولت آورد که مخالفت کردم. دیگر اینکه انگلیسها درشرکت نفت جنوب مدت ۲۰ سال از یك لوله نفت بنزین هواپیما به طور مخفی می بردند به دکترامینی نوشتم که هنگام مذاکرات نفتی دربارهٔ غرامت مطرح کند که ترتیب اثر نداد.

نشریات زیادی هست که (دکترامینی را وابستهٔ آمریکائیها می دانند) از جمله آلن دالس درکتاب خود می نویسد: (دکتر امینی

دست نشاندهٔ ما است و باماراه می آید)

امیرعلائی سپس به نامهٔ ابوالقاسم امینی و ماجرای چکهای ۵ میلیون و ۲ میلیون دلاری اشاره کرده که بـــه نام امینی لنگرودی به حساب رفته بود و می نویسد که ساواك آن را مسترد داشت و به علی امینی داد. هم چنین به دو میلیون دلار چکی که مجلهٔ نیشن نوشته دررابطه باخیبرخان به دکتر امینی داده شده است.

درمورد دکترحسابی نیز نوشته که او دکترمجتهدی رئیس مدرسهٔ البرزرا منتظرخدمت کرده بود و شاگردان مدرسه البرز اعتصاب کرده بودند که دستور لغو آن از طرف دولت داده شد. این امر منـجر به استعفای دکترحسابی شده بود.

* * *

همچنین سیاوش بلالی طی نامه ای درباره ماجرای میرزاکریم خان رشتی و لشت نشاء مطالبی نوشته و طی آن نوشته های امینی را تکذیب کرده است.

مطلعی به نویسنده کتاب گفت: این لشت نشاء که امینی و مادرش فخرالدوله به آن اشاره کرده اند گویا از املاك خالصه بوده که نصیب خاندان امینی شده است. پدردکترامینی این ۴۲ پارچه آبادی را به میرزا کریم خان رشتی اجاره داده بود. وقتی میرزاکریم خان به یزد تبعید شد فخرالدوله درصددبرآمد که اجاره نـامه را فسخ کند وباوسایلی لشت نشاء رادراختیارگرفت. میرزاکریم خان بـه دادگستری شکایت کرد وتادیوان کشور نیزرفت وحکم گرفت و خانم فخرالدوله محکوم شد که بابت زیان وضرر۸۱ هزارتومان بپردازد و مبلغ مزبوررا درداد‌گستری تودیع کرد. این اصلاً ربطی به جنگـلی هانداشت. خانم فخرالدوله می خواست اجاره نامه امضای شوهرش را لغوکند بهمین جهت از فرصت تبعید میرزاکریم خان استفاده کرد.

وقتی دکترامینی دربارهٔ اصلاحات ارضی دادسخن می داد حسن ارسنجانی نیز درصدد تقسیم اراضی لشت نشاء بین زارعین برآمد وچون خانم فخرالدوله مالیات زیادی نداده بود تمام ۴۲ پارچه آبادی

را یك میلیون و هشتصدهزارتومان براساس مالیات پرداختی محاسبه کرد که خیلی بیشترازآن می ارزید و بااین طرز لشت نشاء از تصرف خاندان امینی خارج گردید.

***

حسن عرب نیز درکیهان لندن چنین توضیح داده است:

دکترامینی می نویسد (دولت من دولتی نبود که پول بدهد و جمعیت جمع کند یا اتحادیه و حزب و صنف بسازد) باید بگویم دکترامینی همراه هادی اشتری به دعوت طیب حاج رضائی به جنوب شهرآمد که من هم حاضربودم. حسن صمیمی به عنوان سخنگو خیرمقدم گفت چون طیب اهل حرف زدن نبود. این دعوت راطیب حاج رضائی به پاس امتیازی که برای ورود موز به طورانحصاری ازدکترامینی نخست وزیرگرفته بود درمنزل خودبرپاداشت.

ارباب زین العابدین تهرانی و حاج خداداد ازبارفروشان میدان وسیلهٔ سلیمان بهبودی به شاه شکایت می کنند که چرا امتیاز موز فقط به یك نفر داده شده است. به دستورشاه رفع تبعیض شد وورود موز آزادگردید و منافع سرشار طیب قطع گردید. درنتیجه طیب به آخوندها جذب شد و درواقعهٔ ۱۵ خرداد ٤۲ جمعیتی را ازجنوب شهر رهبری کرد.

درمورد آتش زدن اتومبیل دکتراقبال دردانشگاه بایدبگویم که این کار از غیرقانونی کردن حزب توده توسط دکتراقبال پس ازواقعهٔ ۱۵ بهمن ۱۳۲۷وسوءقصد به جان شاه بود. آن روز من ویارانم دراشغال حزب توده درخیابان فردوسی اقدام کردیم. به توصیهٔ یکی ازدوستان قراربود که مواظب هیئت تحریریه باشم،ازآنها مراقبت کردیم که صدمه نبینند. روزبعد مصطفی فاتح ازمقامات شرکت نفت ازمن تشکرکرد.

وقتی دکتراقبال لایحهٔ غیرقانونی شدن حزب توده را به مجلس برد این کاردرآن شرایط فقط ازشجاعت و شهامت و وطنپرستی دکتراقبال میسر بود. بهرجهت آنها کینهٔ دکتراقبال را به دل گرفتند و آن روز اتومبیل اورا آتش زدند. من چون خبرهائی داشتم آن روز صبح به دکتراقبال تلفن کردم و گفتم توده ایها برنامه هائی برای انتقامجوئی ترتیب داده اند. دکتراقبال که مردی سلیم النفس و ناسیونالیست بود گفت خدا باماست. ولی همراه گروهی مقابل دانشکده پزشکی رفتیم و وقتی توده ایها حمله کردند اورا احاطه کرده و از درعقب دانشگاه خارج ساخته به منزل رسانیدیم.

این هامطالبی بود که برای ثبت تاریخ و تکمیل خاطرات دکترامینی لازم به نظر می رسید.



بانوفخرالدوله دختر مظفرالدین شاه ،
خواهر محمدعلی شاه و مادر علی امینی



علی امینی با مادر ،خواهر و برادرانش

خیلی افراد را می شناسم که به (پدر) خود افتخار می کنند ولی دکتر امینی از افرادی است که به (مادر خود فخرالدوله) افتخار می کند .



فرود　　آجودانی　　خرازی　　جواد طباطبائی　　دریانی

این افراد در آغاز حکومت امینی هرکدام به‌اتهامی زندانی شدند و چندی بعد آزاد گشتند ...





نقش (علم) در دوران آریامهر

بدون تردید یکی ازکسانی که دردوران سلطنت محمدرضاشاه پهلوی نقش بسیارمهمی داشت امیراسدالله علم فرزند شوکت الملك علم (خان قائنات) بود که درسمتهای مختلف از وکالت و وزارت و نخست وزیری و سرپرستی بنیاد پهلوی و رئیس دانشگاه پهلوی و وزارت دربار و دبیر کلی حزب مردم همواره درکنارشاه قرارداشت.

علم مردی متنفذ و خان زاده ای مقتدر درمناطق خراسان و بلوچستان و کرمان و فارس بود و با نزدیکی به شاه توانست خیلی از افراد را که به علت فعالیت های سیاسی مخالف، نزدشاه و ساواك مردود بودند به مقامات مهمی برساند و آنهارا درردیف خدمتگذاران شاه دربیاورد.

* * *

پارسون سفیر انگلیس درایران می نویسد: علم از نزدیك ترین افراد به شاه بود و شهرت (آنگلوفیلی) داشت. میس لمبتون هم می نویسد: (درزمان سلطنت ناصرالدین شاه کاراردوکشی و سرکوبی

رفیع خان به میرعلم خان واگذارشد. وی دراین کار توفیق یافت و درضمن به تحکیم موقعیت خود پرداخت و خودرا امیرقائنات نامید. از آن پس متنفذترین خاندان قائنات خانواده علم بودند تا اینکه بیرجند و حوالی آن مقر فرمانفرمائی شوکت الملك شد و املاك ناحیه زابل به برادران او حسام الدوله وصمصام الدوله رسید. شوکت الملك که درسراسر عمر، بزرگ خاندان به شمار می رفت نفوذ خودرا وسیله دقت درانتخاب ماموراني که به او وفادار و غالباً بیرجندی بودند درناحیه بلوچستان به کار برد و حال آنکه شعبه دیگر این خاندان درصدد برآمدند که بیشتر ازراه ملك داری متنفذ شوند و به بسط نفوذ خود بپردازند.)

* * *

شوکت الملك بارضاشاه خیلی نزدیك بود و از کسانی بود که درخیلی از سفرها همراه رضاشاه مسافرت می کرد. مدتی والی فارس و وزیرپست و تلگراف شد. به امور فرهنگی و خیریه درمنطقهٔ خراسان و بیرجند خیلی علاقه داشت. با این طرز می توان گفت خاندان علم و خزیمه علم نقش مهمی درتمام دوران سلطنت پهلوی داشته اند.

* * *

مهدی فرخ درباره خانواره علم چنین می نویسد:

امیرشوکت علم امیرسیستان و قائنات واقعاً بزرگوار وقابل احترام بود. زندگیش ازراه اداره املاك پهناور و موروثی اش می گذشت و نسبت به زیردستان نهایت مساعدت را می نمود. نه فقط از حکمرانی استفاده ای نداشت بلکه اموال و املاك او همیشه دراختیار رعایا و زیردستانش بود. از وجوه املاك شخصی و موقوفات (میرعلم خان) و (محمداسمعیل خان) درحدود ٤٠ هزار تومان خرج کرد تا آب (کلاته) را به بیرجند آورد وشهررا لوله کشی کرد. مدارس و بیمارستانهائی ساخت. حتی مدرسه دخترانه ساخت و دختر شیخ هادی مجتهد را به مدرسه فرستاد تا دیگران تشویق شده و دختران خودرا برای کسب علم و هنر به مدرسه

بفرستند .

❁ ❁ ❁

مهدی بامداد می نویسد: امیرمحمدابراهیم خان ملقب به شوکت الملك پسر میرعلم خان حشمت الدوله پدر امیراسدالله علم بود که درسال ۱۲۵۹ شمسی متولد شد . درمحل حکمرانی خود درقائنات مدارسی تأسیس نمود و نفاق داخلی خانوادگی را برطرف کرد . مورد توجه رضاشاه قرارگرفت و مدتی والی فارس شد و در دولت های جم و متین دفتری و رجبعلی منصور وزیرپست و تلگراف بود . درسن ٦٤ سالگی درگذشت که درحرم امام رضا مدفون گردید . نامبرده طبع شعر داشت و تخلص او (شوکت) بوده است .

❁ ❁ ❁

محمدعلی منصف درکتاب (امیرشوکت الملك علم ـ امیرقائنات) چنین می نویسد:

شوکت الملك علم همیشه ازسلامت مزاج برخورداربود ولی دراواخر عمرحالت نفس تنگی داشت که به اصرار فرزندش قراربود به خارج ازکشور برود . چون زمان جنگ بود موجبات سفراو به هندوستان فراهم گردید . درشب عیدغدیر (درسال ۱۳۲۳) علی منصور استاندارخراسان، دکتر حسین فاضل و دکترمحمود ضیائی را درییرجند میهمان کرده بود . موقعی که برای صرف شام به سالن غذاخوری می روند به علت کسالت قلبی روی زمین می نشیند . با اینکه دوپزشك مزبور تلاش فراوان می کنند مؤثر واقع نمی شود و دردامان فرزندش امیراسدالله علم فوت می کند که بعداً درحرم حضرت رضا به خاك سپرده شد .

درهمین کتاب نامه ای از امیراسدالله علم درباره پدرش چاپ شده که قسمتی ازآن چنین است:

درفاصله سال های ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۳ که درییرجند با پدرم بودم به او گفتم شما که ازکارهای دولتی احتراز داشتید چطورشد که

دراوایل جوانی برای حکومت قائنات و سیستان علاقه نشان دادید ؟ پدرم گفت زرق و برق حکومتی چنگی به دل نمی زد ولی دروضعی گیر کرده بودم که ناچار ازقبول این سمت شدم و این شعر حافظ را خواند :

چرخ برهم زنم ار جز به مرادم گردد
من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلك

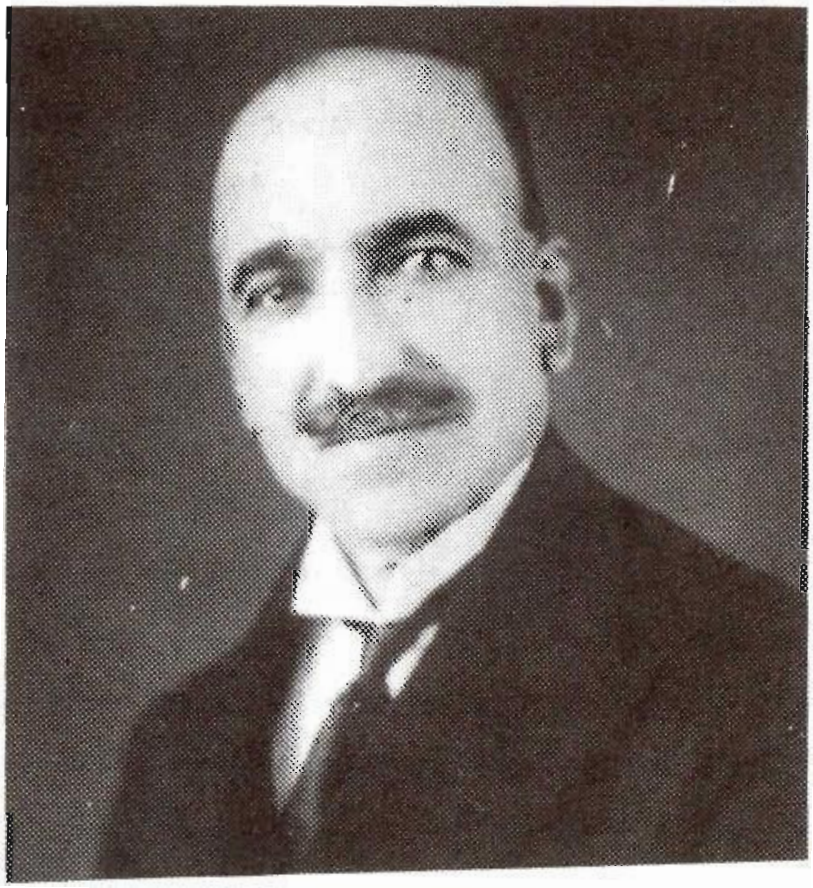

درباره همکاری با سردارسپه باید بگویم وقتی قوای محلی خودرا دراختیار او گذاردم چندمامور برای اداره آنها فرستاد که احمق ها به فکر کودتاافتادند و می خواستند مراهم منحرف کنند به همین جهت مجدداً خودم قشون را دراختیار گرفتم و به سردارسپه گفتم آنها قصد فضولی داشتند که جلوی آنهارا گرفتم و عده ای دیگررا برای اداره قشون به این منطقه فرستاد . تو نمی توانی تصور کنی که ایران قبل ازطلوع پهلوی چه بود ؟ شکسته

استخوان داند قدرمومیائی را... دراواخر جنگ بین الملل اول عده ای آلمانی و عثمانی می خواستند از طریق قائنات به افغانستان بروند که وضع آنجارا بهم بزنند. انگلیسها هم ازمن که حاکم قائنات بودم خواستند که جلوی آنهارا بگیرم. گفتم کشور ایران بی طرف است باید دولت مرکزی این امررا بدهد. درزمان نخست وزیری مستوفی الممالك بود دولت امریه ای صادرنکرد ولی آنها تلگرافی به امضای وزیرکشور ارائه دادند که من نپذیرفتم تا اینکه وزیرکشور مرا معزول کرد. با این که انگلیسها بعدها خواستند عمل غیر منطقی خودرا جبران کنند نپذیرفتم چون مداخله اجنبی برای من طاقت فرسا بود.

پدرم می گفت با اینکه خودم فئودال و صاحب نفوذ بودم ولی ازتجزیه ایران و زورگوئی خارجیها زجر می کشیدم. موقع طلوع پهلوی سالیان دراز به کارهای کشاورزی خود می رسیدم وسالی یکی دومرتبه به تهران می آمدم و مورد مرحمت شاه بودم و درسفرها افتخار همراهی را داشتم. یکبار امرکردند که وزارت پست و تلگراف را بپذیرم. نمی توانستم اوامر رضاشاه را نپذیرم. درشرایط سخت هم عرایض مهمی به شاه کردم. درتابستان سال ۱۳۲۰ درمنزل خودت باقوام الملك پدرزنت مشورت کردم و قرارشد آنچه به نظرم می رسد به عرض رضاشاه برسانم. هیچکس جرئت نداشت چنان مطالبی را به شاه بگوید. بعداز رفتن رضاشاه هرکس به او اسائه ادب کرد با او قطع رابطه کردم. تقاضای فروغی را برای شرکت درکابینه نپذیرفتم. به فروغی گفتم اگرمجلس را منحل کنید و قرارداد بامتفقین را فقط دولت قبول کند وارد کابینه می شوم تا اگرآلمانها فاتح شدند فقط دولت مقصر باشد ولی مجلس اگر تصویب کند ملت هم مسئول شناخته خواهدشد. فروغی معتقد بود که آلمانها شکست خواهند خورد و اگرقراردادرا مجلس تصویب نکند متفقین برای قرارداد ارزشی قائل نخواهندبود.

پدرم می گفت بعدازرضاشاه مدت زیادی زنده نخواهدبود و

اتفاقاً چندماه بعد از رضاشاه فوت کرد. پس ازدرگذشت رضاشاه دچار سکته قلبی شد و درحالیکه عازم سفرکراچی بود یك شب درمیهمانی دربیرجند ازیك حکایت شوخی آمیز دکترفاضل که دوست صمیمی اش بود قهقهه زد که ناگهان سکته کرد و درگذشت.

❊ ❊ ❊

ارتشبد فردوست درباره (قوام الملك شیرازی) پدر همسرعلم چنین می نویسد:



پدر و جد قوام الملك شیرازی مأمور انگلیسها و حاکم خطه شیراز و حومه بودند. قوام الملك تحصیلات کلاسیك نداشت ولی بیسوادهم نبود. هوش خاصی داشت. درتهران درخانه بزرگش طوری غذا درست می کردند که اگر ۲۰ نفر میهمان می رسید اشکالی نبود. خیلی ثروتمند بود و بیماری نقرس داشت. یك بطری آبغوره که دوای نقرس بود کناردستش قرارداشت که مرتب ازآن می نوشید. درفارس حدود ۳۵۰ پارچه ملك داشت. کارمندان سفارت انگلیس مرتب به خانه اش می آمدند. انگلیسها برای خانوادهٔ قوام الملك احترامی قائل بودند. او شخصاً به انگلیسها اخباری نمی داد واگرلازم بود وسیلهٔ مأمورین ایرانی که به خانهٔ قوام می آمدند این کار انجام می شد. ولی قوام الملك درکارهای بزرگ با انگلیسها

مستقیماً صحبت می کرد. روز چهارم شهریور۱۳۲۰ که قرارشد رضاشاه ایران را ترك کند درصدد آزمایش مجدد شانس خود برآمد و از قوام الملك خواست که از نماینده انگلیس بپرسد.اوهم به خانه سرریدرد بولارد رفت که بولارد هم گفت رضاشاه باید برود و هیچ کاری نمی شود کرد. بعدها انگلیسها وسیلهٔ قوام الملك به منزل ملکهٔ مادر (تاج الملوك) راه یافتند و اخباررا جمع می کردند.

قوام الملك دوپسر داشت (علی قوام) که مدتی همسر اشرف پهلوی بود و بعد ازهم جداشدند. فرزند دیگر قوام الملك مدتی استاندار همدان وکردستان شد.

قوام الملك دودختر داشت که یکی همسر دکترنفیسی (پزشك اطفال) و دیگری همسر امیراسدالله علم شدند.همسر و دختران قوام الملك شیرازی هم با انگلییسها خیلی خودمانی بودند.

امیراسدالله علم از همسر خود نیز دو دختر دارد که یکی با یك انگلیسی ازدواج کرد و دیگری همسری از خانوادهٔ غفاری داشت (ازقرار معلوم هردو ازهمسران خودجدا شده اند که مدتی شایع بود شهرام پهلوی با یکی از آنها قصدازدواج دارد. شهرام پسر علی قوام می باشد که درحقیقت شهرام و دخترعلم هردو نوه های قوام الملك هستند)

پدرعلم و پدرزن علم هردو با انگلیسها رابطهٔ نزدیك داشتند.

فردوست می نویسد: امیراسدالله علم از جوانی مشاغل مهمی درحدوزارت داشته است. نقش اصلی علم پس از کودتا شروع شد که به عنوان رابط شاه و سفارتخانه های انگلیس و آمریکا توانست نقش اول را درتحکیم قدرت او ایجاد کند و تا هنگام مرگ در زندگی شاه رل مهمی ایفا نمود. درتمام دوران زندگی خود فقط یك نفررا دیده ام که واقعاً محمدرضاشاه برای روابط خارجی اش به او احتیاج داشت که او هم علم بود. اردشیرزاهدی تلاش فراوان داشت که پس از علم جای اورابگیرد ولی نتوانست.

علم مهمترین فردی بود که درمسائل داخلی کشور شاه را

هدایت می کرد و برای تغییرات مهم به او خط مشی می داد و مشیرو مشار اصلی شاه بود و دراین کارپختگی لازم را داشت. درسیاست خارجی علم مهمترین عامل روابط شاه با انگلس و آمریکا بود و از سوی آنها عامل مطمئن و درجه اولی محسوب می شد. علم بهترین نمونه ای است که انطباق سیاستهای انگلیس و آمریکا را درایران و استفاده آنهارا از مهره های واحد نشان می دهد. سرشاپورجی که با همه رسمی بود خانه علم را مانند خانه خود می دانست. درآنجا می خوابید و حتی با دختران علم تنیس بازی می کرد و باخانواده وهمسرعلم به بازی ورق می پرداخت. علم محرم شاه بود و سالها به عنوان وزیردربار کنترل کامل دربارارا به دست داشت و درزندگی خصوصی شاه هم دخالتهائی می نمود. علم مهمترین باندرا درکشورایجاد کرده بود و درهمه استانها دارای مهره های مهمی بود که آنهارا به وکالت و مقامات عالی می رسانید. مهمترین پایگاه علم درخراسان و سیستان و بلوچستان و فارس بود.

علم هرسال ده روز شاه را به بیرجند دعوت می کرد و برایش خیمه وخرگاه مثل زمان ناصرالدین شاه برپا می ساخت و مهمترین رؤسای قبایل سیستان و بلوچستان و خراسان را دعوت می کرد تا باشاه تجدید دیدارکنند. ایادی علم درفارس خویشاوندان همسرش بودند. خانواده های اشرافی و ملاکین درجه اول فارس همه وابسته به علم بودند. به علاوه سران سابق حزب توده درفارس ازقبیل دکترباهری - رسول پرویزی - فریدون توللی را درخدمت داشت که افراد معروفی بودند. علم برای اینکه قدرت خودرا نشان دهد پس ازشورش عشایر درفارس (درسال های ٤١ و ٤٢) و درپی تیرباران کردن سران عشایر برای اینکه وفاداری عشایررا به شاه نشان دهد شاه و فرح و پادشاه بلژیك و همسرش را به فارس برد و درچادرهای مجللی ازآنها پذیرائی کرد و تعدادی از خوانین از جمله قشقائیهارا به دیدن شاه آورد.

دوران قدرت علم که درواقع مهمترین سالهای سلطنت شاه بود نمایندگان مجلس با نظر او تعیین می شدند.

علم از ثروتمندترین افراد کشور بود که املاك وسیعی درخراسان و سیستان و بلوچستان و فارس داشت و املاك قوام شیرازی را هم درفارس سرپرستی می کرد. ازنظر مستغلات و پول و جواهرات و موجودی دربانکهای داخل وخارج، ثروت علم و پدرزنش بی حساب بود. علم حوصلهٔ کارهای اداری و این قبیل کارهارا نداشت و معاونین او ازجمله دکترباهری این وظایف را انجام می دادند و مطالب مهم ونتیجهٔ اجرای دستورات شاه را به اطلاع علم می رسانیدند. یکی از دستیاران علم دروزارت دربار نصرت الله معینیان بود. علم اورا رئیس دفترمخصوص شاه کرد که بعداً رئیس کمیسیون شاهنشاهی شد وچگونگی تشکیل جلسات آن درتلویزیون نشان داده می شد.

* * *

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی دربارهٔ امیراسدالله علم چنین می نویسد:

امیراسدالله علم فرزند محمدابراهیم خان شوکت الملك می باشد. درسال ۱۹۲۸ دربیرجند متولد شد. تحصیلات او را مهندس کشاورزی ذکر کرده اند. به توصیهٔ پدرش درسال ۱۳۱۸ با ملك تاج دومین دختر قوام شیرازی ازدواج کرد. از این ازدواج پسری پیدا نشد که جانشین پدر شود ولی دارای دودختر گردید.

امیراسدالله علم مرد قدرتمند دربارپهلوی قریب به ۵ ماه پس از مرگ رقیب دیرین خود دکترمنوچهراقبال در۲۵ فروردین ۱۳۵۷ درسن ۵۸ سالگی به بیماری سرطان درگذشت.

شوکت الملك امیرقائن درحساس ترین موقع، حکومت خودمختار شرق ایران را به دست گرفت. سرکلارمونت اسکرین کارمند وزارت خارجه بریتانیا می نویسد: (تازمانی که یك یا دومرد نظیر شوکت الملك علم درایران وجود دارند نباید نسبت به این

کشور نا امیدشد). دوران اقتدار ابواهیم خان علم تا صعود رضاخان به قدرت تداوم داشت. درسال ۱۳۰۰ شمسی امیرقائنات به تهران رفت و در ملاقات محرمانه بارضاخان، اقتدارونفوذ خودرا دراختیار او گذارد. در دورهٔ رضاشاه او از نزدیك ترین محارم و مورد اعتماد کامل شاه بود. پیوند امیرقائنات با بریتانیا درسطحی بود که نه تنها مغضوب نشد بلکه مورد احترام و تکریم پهلوی هم بود. با درگذشت او درسن ٦٤ سالگی تنها پسراو امیراسدالله علم قدرت یافت. علم درسن ۲٦ سالگی درسال ۱۳۲٤ فرماندارکل بلوچستان شد. در۲۹ سالگی درکابینهٔ ساعد وزیرکشاورزی گردید. درماجرای ۲۵ و ۲۸ مرداد نقش فعالی به نفع محمدرضاشاه داشت. بعداز کودتای ۲۸ مرداد این علم بود که به عنوان رابط شاه با مقامات آمریکائی و انگلیسی دربرکناری سپهبد زاهدی اقدام کرد. علم از راهنمائی سرشاپور ریپورترنیز برخورداربود. قدرت او تادم مرگ دوام داشت.

اسدالله علم به عنوان وارث شوکت الملك نقش (کدخدامنشی) را درطول حیات خود ایفاءمی کرد و قدرت زیادی داشت. او همانطوریکه طی دوران صدارت خود مجری طرح آمریکائی (انقلاب سفید) کندی و (دموکراتهای) آمریکا شد بعد دلارهای نفتی دربارپهلوی را به پای چهرهٔ آینده دارحزب جمهوریخواه آمریکا ریخت و درانتخاب دوست خود نیکسون ایفای نقش نمود. علم دردورهٔ نیکسون عالی ترین پیوندهای سیاسی را با هیئت حاکمه آمریکا برقرارساخت. علم با ادوارد هیث نخست وزیر محافظه کار و هارولد ویلسون نخست وزیرکارگر انگلیس روابط نزدیك برقرار نمود و این شیوهٔ بندبازی سیاسی را خوب می دانست. بی تردید مشیرو مشاور مخصوص شاه بود. به هرحال باید گفت علم از آغاز دههٔ۱۳٤۰ بزرگترین بازیگر دربار پهلوی شد. او دررأس دانشگاه پهلوی قرارگرفت تا جای پای رژیم پهلوی را پس از سرکوب عشایرفارس محکم سازد. علم به عنوان وزیردربار دررأس

دربارپهلوی قرار گرفت و تا زمان مرگ حتی پس از مرگ دراین جایگاه بی رقیب بود. همه می دانستند که این اقتدار سیاسی ربطی به پست و مقام ندارد. علم، علم است.

مشاغل او عبارت بودند از: سرپرست املاك پهلوی - آجودان مخصوص شاه - نماینده شاه درهیئت منتخب بنیاد پهلوی - دبیرکل حزب مردم - نخست وزیر - رئیس دانشگاه پهلوی شیراز - مدیرعامل کمیتهٔ پیکار باییسوادی و تعدادی مشاغل جنبی دیگر.

علم از توسعهٔ شهرت به (انگلیسی بودن) خود باکی نداشت و این شهرت را عامل مهمی درارعاب رقبا و تحکیم قدرت خود می دانست.

* * *

ساواك دردوسند علم را چنین معرفی کرده است:

سند اول - اوقات بیکاری را به عیاشی می گذراند. به زن خیلی علاقمند است. مردم اورا با انگلیسها می دانند. درفامیل خود نفوذ دارد. ازتحصیلات عالی بهره مند نیست.

سند دوم - دردانشکدهٔ کشاورزی به درجه مهندسی نائل شده و برای تکمیل همین رشته به اروپا و آمریکا رفته است. از خدمتگذاران و ازدوستان صمیمی شاهنشاه است. خانوادهٔ او درمناطقی از ایران مورد احترام خاصی هستند. (درسیستان وبلوچستان وخراسان وقائنات) توانائی خاص درحل مشکلات سیاسی و اجتماعی دارد. به ورزش و مطالعه علاقمند است. به علت حسن سلوك و دوراندیشی مورد احترام طبقات مختلف بوده و وی را سیاستمدار جوان و صادقی می دانند.

* * *

وقتی علم نخست وزیرشد، رویتر از تهران چنین گزارش داد:

شاه ایران دوست و مقرّب خاص خودرا که ۴۳ سال دارد به جای دکترامینی ۵۵ ساله برای نخست وزیری تعیین کرد. علم از طرفداران غرب است و مالك متمولی می باشد که به شاه تأسی

نموده و به طیب خاطر املاك خودرا بین زارعین تقسیم نموده است. او دررأس بنیاد پهلوی قرار دارد.

❁ ❁ ❁

امیراسدالله علم خان زاده ای بود که همواره درناز ونعمت به سربرده وقبل از رسیدن به سن قانونی به وزارت رسید. تنها مدت کوتاهی درزمان دکترمصدق محترمانه از ایران به خارج از کشور رفت که صورت تبعیدرا داشت.

دکترعالیخانی که به طورناگهانی درزمان نخست وزیری علم به وزارت اقتصاد منصوب شد و مدتی هم از وزرای مقتدر اقتصاد کشوربود و بعدهم بدون داشتن سابقهٔ استادی دانشگاه به ریاست دانشگاه تهران منصوب گردید می گفت: چندبار شاهد بودم که نخست وزیر بایکی از رؤسای اصل ٤ خیلی خصوصیت به خرج می دهد. جریان را پرسیدم. علم گفت وقتی درزمان دکترمصدق مجبورشدم درخارج از کشور به سربرم با این خانواده آشنا شدم که خیلی به من محبت کرده اند از این جهت من هم با او حسن مناسبات دارم. جریان چنین بود که چون به علت بحران مالی و ارزی کشور ارسال پول به خارج خیلی مشکل شده بود درآن وقت درآمریکا دچارمشکل مالی شدم. روزی که دکترمصدق برای شرکت درجلسات سازمان ملل به نیویورك آمده بود به دیدارایشان رفتم و با توجه به سوابقی که داشتم و محبتی که خانوادهٔ ما درهنگام تبعید دکترمصدق به بیرجند به او کرده بودند مرا به ناهار دعوت کرد. وضع مالی خودرا مطرح کردم و گفتم یا موافقت کنید به ایران برگردم و یا اجازه دهید برایم مقداری پول ازطریق حوالهٔ ارزی فرستاده شود. دکترمصدق گفت ترتیبی خواهم داد که از تهران برای شما پول فرستاده شود. مدتی ازاین جریان گذشت و هیچ اقدامی نشد. پس از این ملاقات ابوالفتح محوی که بعداً رئیس هیئت مدیرهٔ پان امریکن شد به دیدارم آمد و جریان ملاقات مرا بادکترمصدق سئوال کرد و ازجمله مطالبی که دربارهٔ نفت بامن

صحبت کرده بود به او گفتم. پس از مدتی محوی ده هزار دلار برایم فرستاد و گفت اطلاعات شما دربارهٔ نفت از مذاکرات با مصدق برایم خیلی مفید واقع شد به نحوی که توانستم با توجه به آن اطلاعات معاملاتی انجام داده و یکصد هزاردلار سودکنم که ده هزاردلار آن را برای شما فرستادم.

❁ ❁ ❁

ابوالفتح محوی از جمله ایرانیان موفق درامر تجارت می باشد که دردوران اقتدارشاه تشکیلات مفصلی درایران داشت و دررشته های مختلف به تجارت مشغول بود و صاحب ثروت سرشاری گردید. بعداز سقوط رژیم برای اقامت کشور سویس را انتخاب کرد و به تجارت ادامه داد و علاوه برتشکیلات تجاری که عده ای از ایرانیهارا به کار مشغول ساخته بود یك بنیاد فرهنگی هم تأسیس نمود که ازطرف بنیاد مزبور جلسات سخنرانی منظم درکشورهای مختلف ازجمله درلندن تشکیل می گردد که آخرین آن (کنگرهٔ حکیم نظامی) دردانشگاه لندن بود که عده ای از اساتید ایرانی ازداخل وخارج درآن شرکت کرده و سخنرانیهائی ایراد کردند. هم چنین بورسهای تحصیلی به دانشجویان و جوایزی به بهترین رساله های تحصیلی می پردازد.

❁ ❁ ❁

همایون کاتوزیان در کتاب خاطرات خلیل ملکی چنین می نویسد: شاه پس از برکناری امینی، دولت علم را روی کارآورد. سران جبههٔ ملی فکر می کردند نوبت آنهاست. شاه هم می خواست جبههٔ ملی دوم ساکت باشد. پیشنهادنخست شاه از طریق علم این بود که جبههٔ ملی دوشخصیت سرشناس و باسابقه کشوررا که نه از عوامل شاه و نه از عوامل جبههٔ ملی باشند معرفی کنند تا شاه یکی را مأمور تشکیل کابینه کند. جبههٔ ملی سروری و نجم الملك را معرفی کرد که مذاکرات به جائی نرسید. با این طرز شاه به دنبال انقلاب سفید و کنگرهٔ آزادزنان و آزاد مردان رفت.



جهانگیر تفضلی

تعطیل روزنامه ها

ازجمله برنامه هائی که دردولت علم اجرا شد تعطیل بیش از پنجاه روزنامه و مجله بود.

درسال ۱۳٤۱ هنگامی که جهانگیرتفضلی مدیرروزنامهٔ ایران ما وزیراطلاعات بود باصدور تصویبنامه ای به عنوان کم بودن تیراژ، ازانتشار۵۰ روزنامه و مجله جلوگیری شد و تعداد مطبوعات کشور به ۱۵٦ عدد تقلیل یافت. قسمتی ازاین تصویبنامه دولت چنین است:

ملاك انتخاب روزنامه هائی که از این پس درتهران منتشر می گردد تیراژآن می باشد. هرروزنامه ای که کمتر از سه هزار و هرمجله ای که کمتراز پنج هزار تیراژ دارد امتیازش لغو می گردد.

از این رو هرنشریه ای را که مردم می پسندند خواه مخالف دولت وخواه موافق، ادارهٔ انتشارات امتیاز آن را طبق قانون محترم شمرده و آزادانه می توانند به نشر عقایدخود بپردازند ولی روزنامه و مجلاتی که مجموع تیراژ آنها به سه و یا پنج هزار شماره نمی رسد

و نشر آنهم هزینهٔ سنگینی را برصاحب امتیازش تحمیل می کند لغو می گردد.

طبق این تصویبنامه جهانگیر تفضلی که خود از روزنامه نگاری به وزارت و سفارت رسیده بود جلوی انتشار روزنامه هاراگرفت. درحالیکه روزنامه ایران ما هم دارای چنین تیراژی نبود. سال ها بعد وقتی این نشریات مجدداً انتشار یافتند لبهٔ تیز حملهٔ آنها متوجه جهانگیر تفضلی گردید که آنهارا تعطیل کرده بود.

جهانگیرتفضلی از خانواده های سرشناس خراسان بود که خانواده های اقبال و تفضلی وصلت کرده و هردو از خانواده معروف خراسان به شمار می رفتند.

جهانگیرتفضلی دررشتهٔ ادبیات از دانشسرایعالی فارغ التحصیل شده بود و مدتی کتابدار دانشسریعالی گردید و دردبیرستانها زبان فرانسه تدریس می نمود.

بعداز شهریور ۱۳۲۰ وارد سیاست شد وبا همکاری خسرو اقبال وجلال شادمان و چندتن از روزنامه نگاران و نویسندگان حزب پیکاررا تأسیس نمود و از امتیاز روزنامهٔ بهار که صاحب امتیازش شیخ احمد بهار ازآزادیخواهان به نام خراسان بود استفاده کردند.

وقتی خسرو اقبال امتیاز روزنامه (نبرد) را گرفت گروهی از روشنفکران و نویسندگان مطالبی دراین روزنامه می نوشتند که از مطبوعات معتبر وقت شده بود. درواقعهٔ ۱۷ آذر سال ۱۳۲۱ که همهٔ روزنامه ها توقیف شدند جلوی انتشار روزنامهٔ نبرد گرفته شد و خسرو اقبال وجهانگیرتفضلی نیز بازداشت گردیدند.

مقالات جهانگیرتفضلی ـ حسن ارسنجانی ـ محمود تفضلی ـ خسرو اقبال ـ اسمعیل پوروالی و دیگران موجب شده بود که روزنامهٔ نبرد طرفدا ران زیادی پیداکند. درروز ۱۳ فروردین با انتشار دو دروغ بزرگ (۱ ـ عقد قرارداد محرمانه روس و انگلیس برای تقسیم ایران. ۲ ـ فوت حاج محتشم السلطنه اسفندیاری رئیس مجلس.) این روزنامه سروصدای زیادی ایجاد کرد.

سرانجام خسرو اقبال و جهانگیر تفضلی به عنوان طرفداری ازآلمانها با سایر مقامات ایرانی بازداشت و تبعید گردیدند. بعداً جهانگیر تفضلی امتیاز روزنامهٔ ایران مارا گرفت که مطالب خوبی داشت ومورد توجه مقامات و طبقات مختلف بود. یکبار جهانگیر تفضلی به دعوت پیشه وری به آذربایجان رفت و همچنین به عنوان روزنامه نگار باقوام السلطنه عازم مسکو گردید.

جهانگیر تفضلی از مسکو بازنگشت و از همانجا به پاریس رفت و با تکمیل زبان فرانسه خود تصمیم گرفت درمراجعت به ایران به دنبال شغل دولتی برود. به همین جهت بازرس دولت دربانک صنعتی شد.

جهانگیر تفضلی که قدرت بندو بستش بامقامات مملکتی خیلی زیاد بود درکوتاه مدت دردولت هژیردرسال ۱۳۲۷ معاون نخست وزیرشد. در زمان نخست وزیری دکترمصدق رابطهٔ نزدیکی باآیت الله کاشانی پیداکرد و درحضور روزنامه نگاران فرانسوی نقش مترجم اورا برعهده داشت.

بعد به علت نزدیکی باامیراسدالله خان علم اززابل به نمایندگی مجلس انتخاب شد وسرانجام دردولت علم وزیراطلاعات و بعد سفیر ایران درافغانستان و سفیرایران دریونسکو گردید و مدتی هم سرپرست محصلین ایرانی دراروپابود.

پس از این که هواپیمای مهندس ساعی مدیر کل بنگاه جنگلها سقوط کرد، جهانگیرتفضلی که زن و فرزند هم داشت با همسر او ازدواج نمود.

جهانگیرتفضلی پس ازکناره گیری ازکارهای دولتی و مطبوعاتی مدتی به دعوت مهندس مفرح عضویت هیئت مدیره بانك صادرات را پذیرفت و خیلی از اوقات دراتاقی دربانك صادرات حضور می یافت ونظیرجلال شادمان درتوسعهٔ کارهای بانك صادرات مورد مشاوره قرارمی گرفت.

جهانگیرتفضلی اشعارظریفی هم می سرود که نمونهٔ آن (شعر

زهره) است که داریوش رفیعی آن را خوانده و طرفداران زیادی هم داشت.

بعدازسقوط رژیم درایران ماند. با اینکه روز۱۵ خرداد ٤۲ سخنگوی دولت بود وشدیدترین حملات را به خمینی و دارو دسته اش کرده بود از هرگونه تعقیب و بازداشت مصون ماند. مطلعین می گفتند همکاری او با کاشانی موجب شد که خمینی از تعقیب او صرفنظرکند ولی اموالش را مصادره کردند.

دراواخرسال ۱۳٦۹ جهانگیرتفضلی درتهران درگذشت.حتی شایع شد که خودکشی کرده است زیرا آخرین روزهای عمر راخیلی بد گذرانیده و به دوستان و بستگانش گفته بود یك هفته بیشتر زنده نخواهدبود.

به طورکلی برادران تفضلی (جهانگیر - تقی - محمود - ابوالقاسم) تحصیل کرده و مطلع و اهل قلم بوده اند ولی جهانگیر دربین سیاست پیشگان مخالفین سرسختی داشت که اورا فرد مورد اطمینانی نمی دانستند. محمود تفضلی که درحادثهٔ اتومبیل درگذشت تألیفات بسیار مفیدی دارد. تقی تفضلی هم که مدتی کتابخانهٔ مجلس را اداره می کرد. ابوالقاسم تفضلی وکیل دادگستری است. یکبارهم ازکاشمر به نمایندگی مجلس انتخاب گردید.

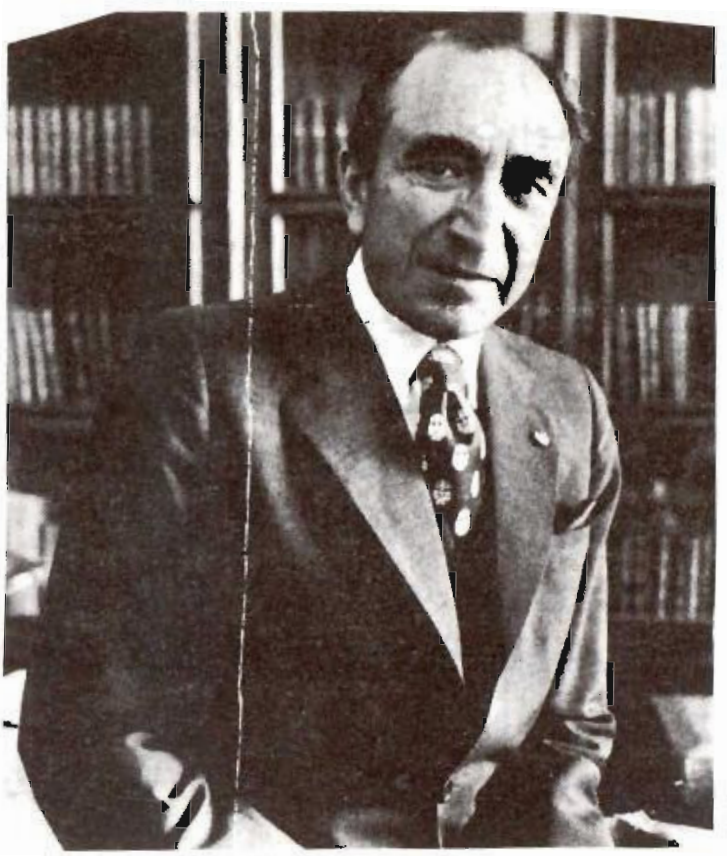

(خان زادهٔ قائنات)

و اجرای برنامه های (انقلاب شاه و مردم)

ازروزی که برنامهٔ اصلاحات ارضی درکشور شروع به اجرا گردید مخالفین رژیم (مالکین ـ فئودالها ـ روحانیون و موقوفه خواران ـ کمونیستها و چپ گراها ـ طرفداران جبههٔ ملی) به تدریج به هم نزدیك شدند تابتوانند با مقاومت دربرابر رژیم از اجرای برنامه های شاه که تدریجاً (انقلاب شاه و مردم) نام گرفته بود جلوگیری کنند و درصورت توانائی صدماتی به رژیم وارد سازند و اگر نمی توانند آنرا ساقط کنند لااقل متزلزل و ناپایدارسازند.

نخستین آزمایش درباره (اصلاح مقررات انجمن های ایالتی و ولایتی) بود که دردولت علم تصویبنامه آن از هیئت دولت گذشت.

* * *

روزنامه پیام انقلاب از نشریات جمهوری اسلامی دراین باره چنین می نویسد:

روز ۱۶ مهر ۱۳۴۱ روزنامه ها شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان را که به تصویب دولت رسیده منتشر کردند. برطبق این تصویبنامه قید اسلام از شرایط انتخاب کننده و انتخاب شونده برداشته شده و برای سوگند به جای قرآن کتاب آسمانی را گذاردند. بلافاصله اعتراضات شدیدی از طرف مردم و جامعهٔ روحانیت به عمل آمد و روحانیون طی تلگرافاتی ازشاه خواستار لغو تصویبنامه مزبورشدند که از جمله تلگرافات خمینی و پاسخ شاه می باشد.

تلگراف خمینی ازقم - حضور مبارك اعلیحضرت همایونی - تهران

پس از اداء تحیت و دعا به طوری که درروزنامه ها منتشر شده است دولت درانجمن های ایالتی و ولایتی شرط اسلام را دررأی دهندگان و منتخبین ذکر نکرده و به زنها هم حق رأی داده است و این امر موجب نگرانی علماء و سایر طبقات مسلمین است. مستدعی امرفرمائید این قبیل مطالب را از برنامه های دولتی وحزبی حذف نمایند تاموجب دعاگوئی ملت مسلمان شود.

قم - الداعی روح الله الموسوی الخمینی.

پاسخ شاه

جناب مستطاب حجت الاسلام خمینی دامت افاضاته - قم - تلگراف جنابعالی واصل شد و ازادعیه خالصانه ای که اظهار داشته اید خوشوقتی و امتنان داریم. پاره قوانین که ازطرف دولت صادرمی شود چیز تازه ای نیست و یادآورمی شویم که ما بیش از هرکس درحفظ شعایر دینی کوشا هستیم و این تلگراف برای دولت ارسال می شود. ضمناً توجه جنابعالی را به وضعیت زمانه و تاریخ و همچنین به وضع سایر ممالك اسلامی دنیا جلب می نمائیم.

توفیقات جناب مستطاب را درترویج مقررات اسلامی و هدایت افکار عوام خواهانیم ۲۳ مهرماه ۱۳٤۱ شاه).

خمینی بار دیگر به شاه چنین تلگراف کرد:

حضورمبارك اعلیحضرت همایونی - تهران

تلگراف مبنی برآنکه اعلیحضرت بیش از هرکس درحفظ شعائر مذهبی کوشا هستند و توفیق این جانب را درترویج مقررات اسلامی و هدایت عوام خواستارشدند موجب تشکر گردید. البته ملت مسلمان ایران از اعلیحضرت همین انتظاررا دارند و شغل روحانیت ارشاد و هدایت ملت است. مستدعی است دولت را موظف فرمائید که از قانون اساسی که ضامن اساس ملیت و سلطنت است تبعیت کند. قم - روح الله الموسوی الخمینی.

به دنبال آن خمینی تلگراف دیگری به شاه می کند که چنین است:

با آنکه به آقای علم دراین بدعتی که می خواهند دراسلام بگذارند تنبه دادم و مفاسدش راگوشزد کردم ایشان نه به امرخداوندقاهر گردن نهادند و نه به قانون اساسی اعتنا نمودند و نه به نصیحت علمای اعلام توجه نمودند و نه به خواست ملت مسلمان و نه به اجتماعات انبوه قم و تهران و شهرستانها احترام قائل شدند. آقای علم از نشر افکار عمومی درمطبوعات و انعکاس تلگراف مسلمین و اظهار تظلم آنان به اعلیحضرت و علماء جلوگیری کرده و می کند و برخلاف قانون اساسی مطبوعات کشوررا مختنق کرده وسیلهٔ مأمورین دراطراف، ملت مسلمان را که می خواهند عرضحال خودرا به اعلیحضرت و علمای ملت برسانند ارعاب و تهدید می کند. آقای علم تخلف خودرا از قانون اساسی و قانون اسلام اعلام و برملاء نموده و گمان کرده باتبدیل کردن قسم به قرآن مجید به کتاب آسمانی ممکن است قرآن کریم را ازرسمیت انداخت و اوستا و انجیل وبعضی کتب ضاله را قرین یا به جای آن قرارداد. این شخص تخلف ازقانون اساسی را به بهانهٔ

التزامات بین المللی سند خود دانسته وتشبث به التزامات بین المللی برای سرکوبی قرآن وملت جرم بزرگ و ذنب لایغفراست. اینجانب به حکم خیرخواهی برای ملت اسلام اعلیحضرت را متوجه می کنم به اینکه اطمینان نفرمایند به عناصری که با چاپلوسی و اظهارچاکری و خانه زادی می خواهند تمام کارهای خلاف دین و قانون را کرده به اعلیحضرت نسبت دهند و قانون اساسی را که ضامن ملیت و سلطنت است با تصویبنامهٔ خائنانه و غلط از اعتباربیاندازند تا نقشه های شوم دشمنان اسلام و ملت را عملی کنند. انتظارملت مسلمان آنست که با امراکید آقای علم را ملزم فرمائید ازقانون اسلام و قانون اساسی تبعیت کند و از جسارتی که به ساحت مقدس قرآن کریم نموده است استغفار نماید و الا ناگزیرم درنامهٔ سرگشاده به اعلیحضرت مطالب دیگری را تذکر دهم. از خداوند تعالی استقلال ممالك اسلامی و حفظ آن را از آشوب مسئلت می نمایم. روح الله الموسوی الخمینی ـقم

خمینی در ۱۵ آبان سال ۱۳٤۱ تلگراف تندی هم به علم می کند که قسمتی از آن چنین است:

معلوم می شود شما بنا ندارید به نصیحت علمای اسلام توجه کنید و گمان کردید که ممکن است درمقابل قرآن کریم و قانون اساسی و احساسات عمومی قیام کرد. علمای اسلام تذکردادند که تصویبنامهٔ غیرقانونی شما برخلاف شریعت اسلام و قانون اساسی وقوانین مجلس است. اگر شما گمان کردید می شود باسرنیزه چندروزه قرآن کریم را درعوض اوستای زرتشت وانجیل و بعضی کتب ضاله قرارداد به خیال ازرسمیت انداختن قرآن کریم افتاده اید و کهنه پرستی را می خواهید تجدید کنید بسیار دراشتباهید. اگر گمان کردید باتصویبنامه غلط و مخالف قانون اساسی می شود پایه های قانون اساسی را که ضامن ملیت و استقلال مملکت است سست کرد بسیار درخطا هستید. این جانب به شما نصیحت می کنم که به اطاعت خداوند متعال و قانون اساسی گردن نهید و

ازعواقب وخیمه تخلف ازقرآن و احکام علمای اسلام و زعمای مسلمین و تخلف از قانون بترسید وبدون موجب، مملکت را به خطر نیاندازید و الا علمای اسلام دربارهٔ شما از اظهار عقیده خودداری نخواهند کرد.

به دنبال آن هم علم نخست وزیرطی تلگرافی به روحانیون اطلاع دادکه (بدون تجدید نظر تصویبنامه مورخ ۴۱/۷/۱۴ انجمن های ایالتی و ولایتی قابل اجرا نخواهد بود.)

ولی چون تظاهرات مردم و روحانیون ادامه داشت سرانجام نخست وزیر طی مصاحبه مطبوعاتی چنین گفت: (هیئت دولت تصویب نمود که مقررات تصویبنامهٔ شانزدهم مهرماه ۱۳۴۱ مربوط به انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی قابل اجرا نخواهد بود و دولت از آقایان علما که درحفظ امنیت کوشیده اند و باصدوراعلامیه به دستجات مخرب که همیشه درپی فرصت هستند مجال سوءاستفاده نداده اند تشکر می کند.

سپس خمینی پیام تشکرآمیزی به این شرح انتشارداد.

(بسم الله الرحمن الرحیم ـ خدمت عموم برادران ایمانی ایدهم الله تعالی ـ با کمال توقیر معروض می دارد پس ازاهداء سلام وتحیت ازاحساسات پاك وعواطف عموم مسلمانان دراین امرحیاتی که برای همه پیش آمد کرده بود تشکر میکنم وتوفیق و سلامت وتأیید همه را ازخداوند تعالی خواستاریم. الحق دراین نهضت اسلامی خودرا درپیشگاه مقدس خداوند تعالی سربلند و نزد حضرت ولی عصر وسلطان دهر عجل الله تعالی فرجه روسفید نمودید. دست توانای خداوند تعالی باشمااست. امید است از ثمرات این نهضت دینی دردنیا وآخرت بهره مند شوید. قیام عمومی دینی شما موجب عبرت برای اجانب گردید. لکن لازم است متذکر شوید که باید مسلمین بیش از پیش بیدار و هوشیاربوده ومراقب اوضاع اسلام باشند و صفوف خودرا فشرده تر کنند که اگر خدای نخواسته دستهای نا پاکی به سوی مقدسات آنها دراز شود قطع کنند. والسلام علیکم و

رحمت الله برکاته

٤ رجب ١٣٨٢مطابق ٤١/٩/١١ روح الله الموسوی الخمینی)

روزبعد خمینی درمسجد اعظم قم مطالب تندی گفت که قسمتهائی ازآن چنین است:

همیشه علما و زعمای اسلام ملت را نصیحت به حفظ آرامش می کردند. به بنده درشبی که بنا بود آن روز درمسجد سیدعزیزالله دعا کنند خبرداده شد دولت بنای مقاومت دارد. من با اتکاء به خداوند متعال تصمیم آخررا گرفتم و به هیچکس هم نگفتم. خدا بردولت و شاه و ملت منت گذاشت که اگرخدای نکرده جسارتی به علمای تهران شده بود من یك تصمیم خطرناکی گرفته بودم. اما بعداز نیمه شب دولت متوجه شد که نمی شود درمقابل مردم مقاومت کرد. آقای علم هم متوجه شد ومطلب بدون خونریزی خاتمه یافت. اگر اقدام نمی شد انفجارظاهر می شد. چون با تمام قوا می خواهند روحانیت را که پشتوانهٔ استقلال مملکت است بشکنند. اگر روحانیت نباشد مملکت پشتوانه ندارد، چرا می خواهند پشتوانه را ازبین ببرند. با این سمپاشیها سلطان مملکت را منفور نکنید. شما سرنیزه را از سرمردم بردارید تاببینید ملت باکیست؟ من به شاه نصیحت می کنم که این قوه را ازدست ندهد. می گویند آخوند چیزی نیست، من با آخوند کاری ندارم. چطور چیزی نیست آخوند باتو کاردارد. ازشاه گرفته تا این آقایان آخرمملکت باید همه را روحانیون نصیحت و ارشاد کنند.

❁ ❁ ❁

شاه دراین باره چنین می نویسد: از ٢٥ شهریور ١٣٢٠ که من زمام امور کشور را به دست گرفتم قریب ٢٢ سال یعنی تابهمن ١٣٤١ من و کشورم نشیب و فرازهای عجیبی را گذرانیدیم و صحنه های ساختگی گوناگونی راشاهد بودیم که سرنخ غالب بازیگران آن چون عروسکهای خیمه شب بازی دردست خارجیها بود. بسیاری ازاین بازیگران که حربهٔ آنها فقط عوامفریبی داخلی و خوشرقصی

برای بیگانگان بود یا اصولاً هیچ هدفی غیراز خدمت به اجنبی نداشتند یا تمام منظورشان انتقامجوئی از من و دودمان من بود. اینها لیاقت کمترین کارمثبت و انجام خدمتی به مملکت را نداشتند فقط می توانستند ازراه تخریب و درهم ریختن شالودهٔ مملکت عرض وجود کنند و شعارهای واقعی ایشان این ضرب المثل معروف فارسی بود که یاعلی غرقش کن و منهم رویش.

شاید هیچکس غیرازمن و خدای من نداند که چه شبها را تاصبح به تأمل و تفکر گذرانیدم و با خضوع و خشوع تمام برای یافتن چاره از خدای خویش استعانت طلبیدم. فکر می کردم به چه علت مملکت بزرگ و ثروتمندی مثل ایران و ملتی دانا به این اندازه نجیب و خوش قلب وهوشمند با داشتن چنین سابقهٔ پرافتخار طولانی این طور دستخوش ماجراهای غیرعادی و غیرمترقبه بشود و این چنین اسیر زیروبالای حوادث گردد. پس از مطالعات و بررسیهای کافی به این نتیجه رسیدم که مملکت احتیاج به یك انقلاب عمیق و اساسی دارد و دریك زمان و بایك جهش به تمام تناقضات اجتماعی و همه عواملی که باعث بی عدالتی و ظلم و استثمار می شود وهم چنین به تمام جنبه های ارتجاعی که مایهٔ جلوگیری از پیشرفت می باشد خاتمه دهد. درتمام این طرح ریزیها و نقشه ها دو عامل می بایست برای ما مقدس و اساسی باشد. یکی اتکاء به اصول معنویت و اعتقادات مذهبی که درمورد ما مذهب اسلام است و دیگری حفظ آزادیهای فردی و اجتماعی وحتی تقویت آنها به طوریکه از هروقت دیگر درتاریخ ما قوی تر باشد. درسال ۱۳٤۱ بعداز طی فراز و نشیبهای گوناگون درموقعیتی قرارداشتم که اجازهٔ این کاررا به من می داد. ملت ایران به من اعتقاد کافی داشت و پیوند قلبی و روحی ازهروقت دیگر میان من و ملتم استواربود. ملت شاهد بود که با بخشیدن بیش از ۸۰ درصد ثروت شخصی خود به امورخیریه و یا برای پیشرفت کارهای مملکت درخدمت به مردم کوشیده بودم. درتمام مدت

سلطنتم برای حفظ استقلال مملکت مبارزات گوناگونی کرده بودم که یکی از آنها بازگرداندن آذربایجان به آغوش مام وطن بود .حاصل مطالعات خودرا دریك برنامه انقلابی به معرض افکارعمومی گذاشتم. روز ٦ بهمن ١٣٤١ مردم ایران این برنامه را با اکثریتی قاطع تصویب کردند و به همین ترتیب انقلاب اجتماعی عظیم ایران با دمکراتیك ترین صورت ممکن وارد عمل گردید. تمام آنچه مادر حال حاضر انجام می دهیم و تمام برنامه هائی که برای آیندهٔ کشورخویش طرح کرده ایم براصول همین انقلاب متکی است. ما نقشه های پنهانی برای توسعه وتجاوزنداریم. نه افکار جاه طلبانه به زیان دیگران درسرمی پرورانیم ونه شیوهٔ اختناق افکار و سلب آزادیهای فردی و اجتماعی را برای پیشرفت ظاهری خود برگزیده ایم. به عکس آنچه ما به عنوان اصول کارخویش برای آینده درنظرگرفته ایم اصلاحات وسیع اجتماعی توأم باسازندگی، بااقتصاد دمکراتیك، پیشرفتهای فرهنگی، همکاری بین المللی، احترام به معتقدات معنوی و آزادیهای فردی و اجتماعی است. تصورمی کنم کشور من اصولاً نمی تواند راهی به جز این برای ساختن آینده خویش درپیش گیرد. ما انقلابی را انجام دادیم که به قول آبراهام لینکلن بدخواه هیچکس نبود و درعوض خیرخواه همه بود. هدف انقلاب این بود که با بنای ایرانی نو و مترقی برپایهٔ اصول بسیارمستحکم و نیرومند، دیگر بود و نبود من درسرنوشت مملکت اثری نداشته باشد. زیرامسلم است که من ودیگران دیریازود خواهیم رفت ولی ایران وجامعهٔ باقی خواهد ماند. وظیفهٔ ماست که دردوران حیات خود بکوشیم تا این کشور و این جامعه هرقدرممکن است سعادتمندتر و پیشرفته تر و مرفه تر گردد. درهمان موقع پیش بینی می کردم که عوامل ارتجاع سیاه که به خاطر منافع خود مایلند ملت ایران درغرقاب مذلت و فقر و بیعدالتی بماند و قوای مخرب سرخ هم که هدفش اضمحلال مملکت است درتخریب این برنامه خواهد کوشید. این پیش بینی واقع بینانه بود. زیرا بلافاصله

اقدامات تخریبی فراوانی همراه باقتل و شرارت آغازشد که مهمترین آن بلوای جنوب و غائلهٔ نامیمون تهران درخرداد سال بعد بود آنهم به تحریك عوامل ارتجاع وتوسط شخصی که مدعی روحانیت بود ولی اصولاً معلوم نبود که خانوادهٔ وی ازکجای دنیا آمده است و ارتباط مرموزی باعوامل بیگانه داشت.

* * *



... سپاهی بهداشت

اعزام سپاهیان دانش و بهداشت به روستاهای کشور یکی از مهمترین خدمات به نفع مردم روستانشین بود.

دهقانان ایران که کمتر دسترسی به پزشك و دارو و معلم داشتند با استفاده از خدمات سپاهیان دانش و بهداشت حیات تازه ای یافتند و مرتباً تقاضای می کردند که سپاهیان اعزامی افزایش یابند ولی دولت توانائی زیادتری نداشت.

مراجعه به آراء عمومی (رفراندم)
برای تصویب ٦ ماده برنامهٔ (انقلاب سفید)

دکتر ارسنجانی دردولت علم با اختیارات بیشتری برای اجرای برنامهٔ اصلاحات ارضی می کوشید. چون از اعتماد شاه به نخست وزیرهم آگاه بود بانطق های تندخود مالکین را به شدت مورد حمله قرار می داد. بهمین جهت صف مالکین و روحانیون دربرابر دولت روزبه روز قوی ترمی شد.

روز۸ آبان ۱۳٤۱ شاه چنین گفت:

محال است که بعدازاین همه تجربیات ما بیائیم مثل افراد تازه کار و بدون تجربه دومرتبه فریب بخوریم. دومرتبه مملکت مادستخوش حوادث بشود. دستخوش امیال افرادی که بخواهند کسان دیگری را به نفع خودشان جلو بیندازند، آنها را به اصطلاح دم توپ بیاندازند وخودشان پشت دیوارهای مصنوعی یا پشت شیشه نگاه کنند و ته دلشان بخندند. این دوره ها گذشته است. اینگونه کارها خیانت است و مملکت ایران دیگرتاب خیانت را ندارد.

* * *

روز ۲۲ آبان۱۳٤۱ مهندس ملك عابدی رئیس اصلاحات ارضی فیروزآباد فارس هنگامی که برای اجرای برنامه های مزبور به منطقه ای می رفت توسط مخالفین به قتل رسید. کشته شدن ملك عابدی سروصدای زیادی ایجاد کرد. علم نخست وزیر گفت (تصمیم استواردولت درمورد اصلاحات ارضی با این قبیل اقدامات جنایتکارانه و تحریکات متزلزل نخواهد شد.) دولت ضمن اعلامیه ای روز۲۳ آبان را به مناسبت قتل ملك عابدی روزعزای ملی اعلام نمود و همچنین درسراسر فارس حکومت نظامی برقرارساخت و اجرای سریع برنامه اصلاحات ارضی را درآن استان اعلام داشت. روز۲۳ آبان ۱۳٤۱ شاه برای اعطاء سند مالکیت ۲٦ قریه به منطقهٔ هلیلان کرمانشاهان رفت و ضمن اظهار تأسف ازقتل ملك عابدی گفت (درگذشته شهرت داده بودند که ایران مملکت هزارفامیل است که البته صحیح نبود. با این حال اکنون می گوئیم دیگر ایران مملکت هزارفامیل نیست. مملکت کشاورزان است، کشور کارگران است، مملکت مال زحمتکشان است. اضافه می کنیم امروز ایران، مملکت همهٔ ایرانیها است. ما برای هیچ طبقه ای امتیاز قائل نیستیم.)

دکترارسنجانی که برای شرکت درمراسم یادبود ملك عابدی به شیراز رفته بود طی نطقی گفت (پرچم اصلاحات ارضی را شاهنشاه به دوش کشیده اند و اگر عمل مهاجمین تکرار شود به قیمت نابودی همهٔ آنان تمام خواهدشد.)

سخنگوی دربار شاهشاهی نیز اعلام کرد که شاهنشاه سرپرستی فرزند ۹ ساله ملك عابدی را شخصاً تقبل نموده اند. روز ۹ آبان نیز وزیرکشاورزی به اتفاق فرهاد ملك عابدی فرزند مهندس ملك عابدی شرفیاب شدند و شاه دستور داد که بنیاد پهلوی وسیلهٔ تحصیل اورا درداخل وخارج فراهم سازد.

درجامعهٔ تحصیل کرده های کشاورزی که برای تجلیل از ملك عابدی تشکیل شده بود وزیرکشاورزی گفت ملك عابدی قربانی

توطئهٔ عوامل داخلی گردید که درتهران علیه اصلاحات ارضی به طور پنهانی فعالیت می کنند ودرواقع گلولهٔ فیروزآباد ازتهران شلیك شد ولی آنها اشتباه می کنند زیرا برنامه های اصلاحات ارضی نه تنها متوقف نخواهد شد بلکه درسراسر مملکت اجرا می گردد.

روز ۵ آذر ۱۳٤۱ طرح واگذاری سهام کارخانه های دولتی به مالکان مشمول قانون اصلاحات ارضی به تصویب هیئت وزیران رسید.

روز ۲۳ آذر که شاه برای تقسیم اراضی به کرمانشاه سفرکرده بود طی بیاناتی چنین گفت (اگرقلب مرا به ۲۱ میلیون قسمت کنید هریك از افراد این مملکت یك سهم آن را خواهدبرد و با توجه به اینکه ۷۵ درصد مردم ایران دهقان و زارع هستند طبیعی است که نیمی بیشتر ازقلب من به این طبقه تعلق دارد. با اصلاحات ارضی رعیت تبدیل به زارع می گردد و روابط زارع باخورده مالك مثل سابق رابطه ارباب و رعیت نخواهد بود. آنها دریك محیط سالم بایکدیگر همکاری خواهند داشت.)

روز ٦ دی ماه ٤۱ شاه درشیراز نخست سنگ بنای یادبود ملك عابدی را نصب نمود و همان روز به فیروزآباد رفته ضمن توزیع اسناد مالکیت زارعین گفت (اگر یادی از ملك عابدی که درچند کیلو متری این شهر ازبین رفت نکنیم این مراسم کامل نخواهدبود. فداکاری این جوان سرمشقی برای تمام جوانان این مملکت خواهدبود.)

کنگرهٔ دهقانان

روز ۱۹ دی ماه ۱۳٤۱ کنگرهٔ دهقانان درتالار ورزشی محمدرضاشاه پهلوی گشایش یافت. دراین کنگره که حدود٤۲۰۰ نفراز دهقانان حضور داشتند گروهی از مقامات داخلی و خارجی و روزنامه نگاران شرکت کرده بودند که ارسنجانی ضمن گزارش مفصلی دربارهٔ اصلاحات ارضی ازشاه تقاضا کرد که برای دهقانان

صحبت کند. شاه هم طی نطقی پیشرفتهای اوضاع کشورو موفقیت دراجرای برنامهٔ اصلاحات ارضی و نقش مخالفین راییان داشته و آنگاه چنین اعلام کرد:

(به حکم مسئولیت پادشاهی و وفاداری به سوگندی که درراه حفظ حقوق و اعتلای ملت ایران یاد کرده ام نمی توانم ناظر بیطرفی درمبارزه قوای یزدانی با نیروی اهریمنی باشم. زیرا پرچم این مبارزه را خود بردوش گرفته ام. برای آنکه هیچ قدرتی نتواند درآینده رژیم بردگی دهقان را از نو درمملکت مستقر سازد وثروتهای ملی کشوررا به تاراج جماعتی قلیل بسپارد، به نام رئیس قوای سه گانه مملکت برای استقرار این اصلاحات ازطریق مراجعه به آراء عمومی مستقیماً به مردم ایران رجوع می کنم تا بعد ازاین منافع خصوصی هیچکس وهیچ گروهی قادر به محو آثار این اصلاحات که آزادکنندهٔ زنجیر اسارت رژیم ارباب رعیتی و تأمین کنندهٔ آیندهٔ بهتر و عادلانه تر و مترقی تری برای طبقهٔ شریف کارگر وبهبود زندگی کارمندان صدیق و زحمتکش دولت و رونق زندگی اصناف و پیشه وران است نباشد.)

شاه دراین کنگره باصدای بلند اصول ششگانهٔ انقلاب سفیدرا که به رفراندوم گذاشته شد اعلام نمود.

روز۲۲ دی ماه شاه به اقامتگاه دهقانان شرکت کننده درکنگره رفته و ضمن صرف شام با دهقانان گفتند:

هیچ مملکتی درروی زمین نیست و نخواهد بودکه بتواند بگوید قوانین اجتماعی آن ازقوانین اجتماعی ایران مترقی تراست. این افتخاری که نصیب ملت ایران شده از چیست؟ دراثرروح پاك و دست نخوردهٔ قاطبهٔ ملت ایران که شما ۷۵ درصدآن هستید. دراثر این است که شاه شما که فقط قلبش به خاطر شما می تپد، توانسته با پشتیبانی شما، بایکرنگی شما بگوید مملکت مال تمام ملت ایران است و اختصاص به هیچ طبقه ای ندارد و متعلق به هیچ فردی نیست. مال همه است و شما چون هفتاد وپنج

درصدمردم ایران هستید ۷۵ درصد آن متعلق به شماست.

کنگرهٔ ملی دهقانان درآخرین جلسهٔ خود پیشنهاد کرد که لقب (دادگستر) به شاه ایران داده شود. شاه گفت خدمت به مملکت براساس اعتقاداتی است ولی برای این نیست که بخواهند لقب بگیرند ویا به آخرنام ایشان چیزی اضافه شود. با این طرز لقب رانپذیرفتند.

درجلسهٔ تودیع که هیئت رئیسهٔ کنگره شرفیاب شدند شاه گفت (امیدوارم شما این بشارت را به همه بدهید که این تازه مقدمهٔ کاراست. شما جزو افراد آزاد و سربلند مملکت هستید و ازاین پس جزو مردان مرفه و خوشبخت خواهید بود.)

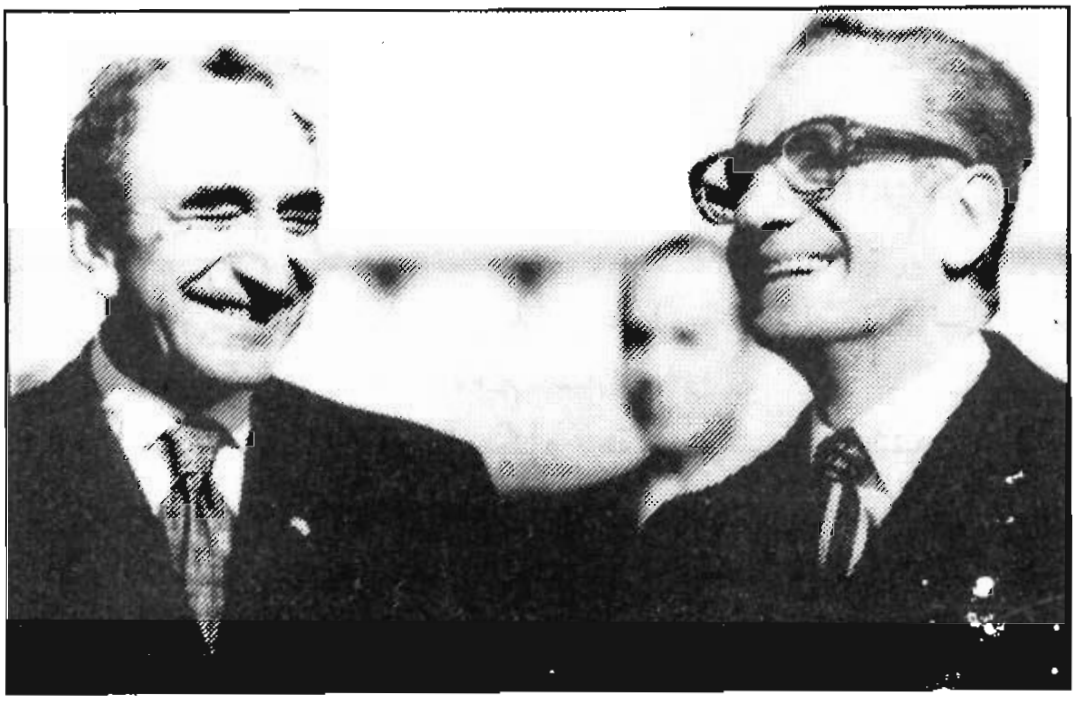

شاه و علم از نتیجهٔ (رفراندم) در روزششم بهمن سال ۱۳٤۱ بسیار خوشحال هستند.



دکترارسنجانی ادارهٔ کنگرهٔ دهقانان را در دولت علم بر عهده داشت. دراین کنگره شاه بایك نطق تندی برنامهٔ (انقلاب سفید) را اعلام داشت.

گاهنامه شاهنشاهی چنین می نویسد:

روز ششم بهمن ماه ۱۳٤۱ اخذرأی عمومی دربارهٔ لوایح ششگانهٔ پیشنهادی درصدحوزه برای رأی گیری درتهران آغاز شد و ده ها هزارنفر ازمردم پایتخت برای دادن رأی شرکت کردند. نکته جالب توجه درجریان اخذآراء شرکت بانوان بود که برای نخستین بار موفق شدند درحوزه های رأی گیری حضوریابند و آراء خودرا به صندوقها بریزند.

زنان ایران شرکت دراین وظیفهٔ ملی را برای خود پیروزی بزرگی به حساب آوردند و به همین جهت تظاهرات پرشوری ازطرف بانوان درکنار صندوقهای رأی گیری صورت گرفت.

وزارت کشور نتیجهٔ مراجعه به آراء عمومی شهرتهران را رسماً اعلام کرد. به موجب این اطلاعیه از ٦۰۰ هزارنفر واجدین شرایط رأی دهندگان درتهران، ۵۲۱۸۰۰ نفر رأی موافق داده اند. زنان نیز ۱٦٤۳۳ رأی موافق خودرا در ٦ صندوق که درسه حوزه تعیین شده بود ریختند.

شاهنشاه به مناسبت پایان مراجعه به آراء عمومی و تصویب لوایح ششگانه پیام زیررا خطاب به ملت ایران فرستادند:

ما در این منطقه ازدنیا به خواست خداوند و باهمت شما چنان مملکتی خواهیم ساخت که ازهرجهت باپیشرفته ترین ممالك جهان برابری کند. مملکتی خواهیم ساخت که کشورآزادگان و سرزمین آزاد مردان و آزاد زنان باشد و درآن نبوغ ایرانی بتواند درمحیطی بارور و منزه قدرت و خلاقیت جاودانی خویش را جلوه گر سازد. اضافه کنم که با تصویب ملی شما که احتیاج به توضیح بیشتری ندارد می توان گفت که برای نخستین بار بیش از ۲۱ میلیون زن و مرد این مرز و بوم به طورتساوی، همگان با پیشرفته ترین جوامع بشری حاکم به حقوق وسرنوشت خویش شده اند و اکنون که اصول کلی برمبنای صحیحی استوار گردیده و پایه های بنای اجتماعی ما پی ریزی شده است باید ازاین پس به کارآراستن

این انقلاب بزرگ تاریخی پرداخت. من توصیه می کنم که دراولین فرصت قبل از اینکه دولت اعلام خلع سلاح بکند افراد مسلح خود به اولین پست نظامی یاژاندارمری مراجعه کنند و اسلحهٔ نامبارکی را که به دست دارند تسلیم کنند. اسلحه رابایـد درراه دفاع از کشوربه دست آورد آنهم موقعی که وطن درخطرباشد. خدا نکند که چنین موقعی برسد. درآن موقع هرکس که خواست دراین راه قدم بردارد می تواند دوش به دوش برادران سرباز خود درنبرد شرکت کند و الا درایام صلح باید بیل به دست بگیرد و یا پشت ماشینهای کشاورزی بنشیند یا توی کارخانه کارکند و یك موجود مفید و مولد برای کشورباشد.



با تأییدات خداوند متعال

ما

محمدرضا پهلوی شاهنشاه ایران

نظر باصل بیست و هفت متمم قانون اساسی مقرر میداریم

ماده اول - لایحه اصلاحی قانون اصلاحات ارضی مصوب نوزدهم دیماه ۱۳۴۰

و ملحقات آن که براساس اصل بیست و ششم متمم قانون اساسی با تصویب ملی استقرار

و قطعیت یافته و منضم باین دستخط است بموقع اجرا گذارده شود

ماده دوم - هیئت دولت مامور اجرای این قانون میباشند تاریخ نهم بهمن ماه یکهزار و سیصد و چهل و یک شمسی



من قلباً احساس می کردم که به عنـــوان رئیس مملکت مسئول سرنوشت این تودهٔ عظیم محرومین کشور هستم و می باید آنهـا را از وضع ناگوارقرون وسطائی بیرون بیاورم.

به حکم مسئولیت پادشاهی و وفاداری به سوگندی که درحفـــظ حقوق واعتلای ملت ایران یادکرده ام نمی توانم ناظربیطرفی درمبارزهٔ قوای یزدانی بانیروی اهریمنی باشم. من پرچم این مبارزه را بردوش گرفته ام. بنام رئیس قوای سه گانه مملکـت برای استقرار اصلاحـات از طـریق مراجعه به آراء عمومی مستقیماً به مـردم ایران رجوع می کنم.

فرمان شاه دربارهٔ مواد برنامهٔ انقلاب سفید

با تأییدات خداوند متعال
ما
محمدرضاشاه پهلوی شاهنشاه ایران

نظر به اینکه اعتلاء کشور و ارتقاء اجتماعی و اقتصادی ملت ایران بزرگترین هدف و منظور ما درتحولات اخیربوده است و از آنجا که شایسته ترین طریق نیل به آن هدف راشریك و سهیم ساختن ملت ایران درسرنوشت خود تشخیص داده ایم و به این منظور با عنایت به اصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی قوانینی را که برای تمهید مبانی ترقی و تعالی ملت ایران لازم بود انشاء کرده و طبق اصل بیست و ششم آن قانون که مقررمی دارد قوای مملکت ناشی ازملت است، برای اظهار نظر ملت ایران به تصویب عمومی قراردادیم، اینك چون لوایح مزبور موردتأیید اکثریت قریب به اتفاق آراء رأی دهندگان ملت ایران واقع شده است مقررمی داریم که لوایح قانونی زیر:

۱ ـ لایحه اصلاحی قانون اصلاحات ارضی مصوب نوزدهم دی ماه ۱۳٤۰ و ملحقات آن.

۲ ـ لایحه قانون ملی کردن جنگلها.

۳ ـ لایحه قانونی فروش سهام کارخانجات دولتی به عنوان پشتوانهٔ اصلاحات ارضی.

٤ ـ لایحه سهیم کردن کارگران درمنافع کارگاههای تولیدی و صنعتی.

۵ ـ لایحه ایجاد سپاه دانش.

٦ ـ لایحه اصلاحی قانون انتخابات که با تصویب مجلس استقرار و قطعیت یافته و پس از توشیح ما به عنوان قانون مملکتی به موقع اجراء گذاشته شود.

❁ ❁ ❁

چون درقانون اساسی ما هیچ کجا از (رفراندم) ذکری نشده و تا آن وقت هم سابقه ای نداشت که قانونی ازطریق مراجعه به آراء عمومی تصویب شود، موضوع مورد بحث و گفتگو بود. تنها یکبار موضوع (رفراندم) مطرح شد که آنهم درزمان نخست وزیری دکترمصدق بود که برای انحلال مجلسین به رفراندم متوسل گردید که پس از مرداد۳۲ عمل او خلاف قانون اساسی اعلام و درجریان محاکمهٔ او نیز مطرح گردید.

با این طرز می توان گفت درطول دوران مشروطیت ایران، ما چهارنوع قانون داشته ایم:

۱ ـ قوانین مصوب مجلس شورایملی یا مجلسین که طی تشریفاتی انجام می شد.

۲ . قوانین ناشی از اختیارات که درزمان نخست وزیری دکترمصدق هرلایحه ای که تهیه می شد باذکر اینکه ناشی از اختیارات بود به اجرا می گذاردند.

۳ ـ تصویبنامه های قانونی که درزمان فترت مخصوصاً دردولت های امینی و علم از هیئت دولت می گذشت و زیرآن اضافه می شد که مجوز آن پس از افتتاح مجلسین گرفته خواهدشد.

٤ ـ تصویب قانون از طریق رفراندم که روزششم بهمن صورت گرفت و به اجرا گذارده شد و پس از افتتاح مجلسین هم دیگر این مصوبات مورد تصویب واقع نشد و چون گفته شد که ملت آن راتصویب کرده دیگر تصویب مجلسین لازم نیست. فقط دراجرای قوانین مزبور لوایحی به مجلسین داده می شد.

❁ ❁ ❁

مجلهٔ روزگارنو این مطلب را ازکتاب (حاشیه ای برتاریخ) چنین

نقل کرده است:

عبدالله ونصرالله انتظام از رجال وطن پرست و با هوش و فاضل دوران پهلوی بودند. هردونفر درسالهای آخر سلطنت پهلوی محمدرضا شاه طردشده و پس از انقلاب درتهران فوت کردند. نصرالله انتظام اغلب ناهار درکلوپ فرانسه بود که از قول او چنین نقل می کنند: درسال ۱۳٤۱ وقتی شاه تصمیم می گیرد که لوایح ششگانه را ازطریق رفراندوم به تصویب بگذارد جلسه هیئت دولت درحضور علم تشکیل می گردد. علم لزوم آن را یاد آور می گردد ولی انتظام که وزیرمشاوربوده می گوید درقانون اساسی ما به رفراندم اشاره نشده و بارویه ای که دکترمصدق عمل کرده وبارها شاه رفراندم را غیرقانونی دانسته و اگر لوایح ششگانه بارفراندم به مرحلهٔ اجراء گذارده شود کارصحیحی نیست، درحالی که می توان پس از تصویب آن ازمجلسین این لوایح را به مرحلهٔ اجراء گذارد. شاه که ریاست جلسه را به عهده داشت می پرسد چه کسی این نظرراتأیید می کند؟ سپهبد عظیمی ـ دکترجهانشاهی ـ دکترطاهر ضیائی تأیید می نمایند. بعداً شاه به علم دستور می دهد کابینه استعفاکند و کابینه جدید بدون این وزراء تشکیل گردد. جهانشاهی را والاحضرت اشرف به سازمان شاهنشاهی می برد. دکترضیائی باوساطت شریف امامی سناتور می شود ولی به انتظام کاری داده نشد. بعدازانقلاب انتظام با گذرنامه عادی به سویس رفت و برای معالجهٔ آسم و سینه دریکی از بیمارستانها بستری شد. گروهی آماده شدند کرایهٔ آپارتمان و هزینهٔ زندگی اورا بدهند که به ایران نرود ولی او قبول نکرد و به محض ورود به تهران از طرف جمهوری اسلامی درفرودگاه بازداشت و به زندان اوین برده شد. دکترعبدالعلی امامی نمایندهٔ سابق مجلس که ازدوستان نزدیك انتظام بود می گفت بااو دریك سلول بودیم که دچارانفاکتوس شد و هرچه تلاش کردم اورا معالجه نکردند. سه روز بعد وقتی دکترپویان اورادید و گفت حالش خیلی بداست وجریان را به رئیس زندان

گفت واظهارکرد او چندروز بیشتر زنده نمی ماند.اورا به بیمارستان جم منتقل کردند و دوپاسدار مراقبش بودند که روز ۲۸ آذر۵۹ فوت کرد .



نصرالله انتظام به علت مخالفت با (رفراندم) ازکاربرکنارشد .

❁ ❁ ❁

نصرالله انتظام که نویسندهٔ کتاب درآخرین سال های اقامت درتهران اکثراً بااو درکلوپ فرانسه حشرو نشر داشتم از انسانهای ارزندهٔ کشورمابود که توانست به ریاست مجمع عمومی سازمان ملل برسد. او از دیپلماتهای ورزیده ای بود که درمحافل بین المللی احترام خاصی داشت.

درزندان جمهوری اسلامی خیلی با او بدرفتاری شد. یکی از بستگانش می گفت پاسداری سراورا به شیر مستراح کوبید که دچارخونریزی شدیدی شد و این ضربه فوت اورا خیلی تسریع کرد.

❁ ❁ ❁

دکتر ضیائی نیز به نویسنده کتاب درلندن چنین گفت:

وقتی برنامهٔ رفراندم درکشور اجراء شد اعلیحضرت درجلسه هیئت دولت نظر وزراء را استفسار کردند که چندنفرازجمله نصرالله انتظام و اینجانب نظریات خودرا بیان داشتیم که موافق با رفرندام نبودیم. اعلیحضرت گفتند بنابراین کسانی که بااین برنامه موافقتی ندارند نمی توانند دردولت بعدی شرکت داشته باشند. بس از چند روز کابینهٔ علم ترمیم شد و آنها که با برنامهٔ رفراندم نظر موافق نداشتند به کابینه دعوت نشدند.

❁ ❁ ❁

دکترباهری می گوید: اجرای قانون اصلاحات ارضی باحرمتی که شاه میان مردم داشت مشکل نبود ولی ارسنجانی با اسلحهٔ بدگوئی وحمله و ناسزا به مالکان بزرگ کاررا شروع کرد و مالکیت را به صورت یك کارقاچاق درآورد. آن روزهم که شاه درقم اسناد مالکیت را توزیع می کرد ارسنجانی درمعیت او بود. بدون شك توضیحاتی که وی از موضعگیری روحانیت درمورد اصلاحات ارضی به شاه داده بود درروحیهٔ شاه برای ایراد آن نطق اثرگذاشته بود. ارسنجانی درکابینهٔ دکترامینی اجرای قانون اصلاحات ارضی را شروع کرده بود. وقتی علم مأمور تشکیل کابینه شد شاهد بودم که

مردی سالخورده و کارآزموده که به توفیق علم علاقمندبود اورا از دعوت ارسنجانی به کابینه برحذرداشت. علم به ملاحظه اینکه آن روزها برنامهٔ اصلاحات ارضی اسم ارسنجانی را تداعی می کرد فوراً توصیهٔ آن دوست را به کارنبست و گفت غیبت ارسنجانی تعبیر به تعطیل اصلاحات ارضی خواهدشد و آمریکائیها شاه را متهم خواهندکرد که اقدامات اصلاحی رامتوقف کرده است. البته چندماه بعد به ترتیب خاصی اورا مرخص کرد ولی نطق شاه و بدگوئی به روحانیون با زمینه چینی ارسنجانی مبدأ مبارزهٔ روحانیت بارژیم شد.

شاه درنطق خود درقم به روحانیت به شدت حمله کرده بود که علم قسمتی از آن را حذف کرد ولی به هرحال به گوش روحانیون رسید وموجب آزردگی شدید آنهاشد.

روحانیت اصولاً با اصلاحات ارضی مخالفت داشت و آن راخلاف شرع می دانست و مالکان بزرگ هم آنهارا تحریك به مخالفت بارژیم می کردند. به علاوه قانون اصلاحات ارضی درنهایت به تقسیم اراضی موقوفه می انجامید که روحانیت سهم بزرگی از موقوفات را به خوداختصاص داده است.

پیش از آن هرچند روحانیت درجنبش تجددخواهی مخالفت داشت و با وجودی که دردورهٔ رضاشاه درخفقان به سر می بردمعذالك مخالفتی بارژیم پادشاهی نداشت وشاه را مروج مذهب شیعه می دانست. دردورهٔ حکومت دکترمصدق هم وقتی شاه می خواست ازمملکت برود همین روحانیت و آخوندها با راه انداختن تظاهرات جلوی شاه را گرفتند ونگذاشتند ازکشورخارج شود.

❁ ❁ ❁

شاه بعداز رفراندم ششم بهمن خودرا از نیرو و قدرت فوق العاده ای بهره مند می دانست و معتقد بود که دهقانان و کارگران و بانوان و طبقهٔ روشنفکر از اندیشه های او حمایت می کنند به همین جهت به ایراد نطق های تندی علیه مخالفین این برنامه ها پرداخت و به شدت به روحانیون و کمونیستها حمله می کرد که

نمونه هائی از گفته های او چنین است:

روز۱۵ بهمن ۱۳٤۱ شاه درمصاحبه ای گفت: ایران ازمیان یك انقلاب بدون خونریزی و قانونی عبورمی کند که نظیرآن درجهان مشاهده نشده است. درجریان این انقلاب سفید فشاری برما اعمال نشده است و انقلاب را به ما تحمیل نکرده اند. بلکه این یك جنبش و تحول واقعی است. آیا می توان برای آماده ساختن ایران برای رساندن به کشورهای جهان بهتر، بیشتر اقدام نمود ؟ آیا شما برنامهٔ مطلوب تر وترقیخواهانه تری را درهیچ کشوری دیده اید ؟

روز ۱۷ بهمن شاه درمسجدسپهسالار به طلاب گفت (ما به اصطلاح معروف شمشیررا از رو بستیم وهرچه درقلب و روح خودمان داریم گفتیم و چیزی راپنهان نکردیم. عقاید و افکارمن ازهرلحاظ روشن است. من حاضرم که دراین راه هرقدمی که لازم است بردارم منتها دراین مؤسسه و درهرجای دیگر تمام اشخاصی که حقیقتاً به اصول اسلام معتقدند و بدان مقید هستند باید تکالیف خودرا دراین راه انجام دهند.)

روز ۸ اسفند شاه درکنگرهٔ اقتصادی درکاخ سنا گفت به زنان ایران حق رأی و حق انتخاب داده می شود و ازحقوق کامل برابر بامردان بهره مند می گردند. به همین جهت زنان برای تشکردرمقابل کاخ مرمر اجتماع کردند. شاه گفت:

(خداراشکر که اکنون آخرین ننگ اجتماعی مانیز برطرف شد و این زنجیر تحقیر و اسارت که برگردن نصف جمعیت این مملکت بود برداشته و پاره شده است. درمملکتی که زنان آن دوشادوش مردان به دبستانها و دبیرستانها و دانشگاهها می روند چطور می توان انتظار داشت که به یك زن بعداز طی تمام این مراحل گفته شود که درردیف محجورین و دیوانگان است. مطمئن هستم که اکنون زنهای ایرانی باحقوق مساوی بامردان خود را آماده خدمت به امورمملکت کرده اند. این انقلاب که باعث تحسین و اعجاب جهانیان شده است تکمیل نمی شد اگر ما نیمی ازجمعیت مملکت

را باز درحال خموشی وعقب ماندگی نگاه می داشتیم. افراد این مملکت که نصف آن را شما تشکیل می دهید و به خصوص به نسلهای آینده که شما مادران باید آنهارا درآغوش خود تربیت بکنید نه ازلحاظ روحی و نه از لحاظ تربیتی آمادهٔ درك انقلاب بزرگ ملی ما نمی شدند، اگر شما ازحقوق اولیه بشری امروزدنیا و تمدن امروزی ما محروم می شدید.

درروز۲۳ اسفند۱۳٤۱ شاه در دزفول گفت: می شنویم که بعضی عناصر مثل مارهای افسرده ای که کم کم اشعهٔ آفتاب به آنها برمی خورد فکر می کنند که موقع خزیدن دومرتبه رسیده است. این عناصر دزد وقاتل و راهزن با همفکران مرتجع خود اگرازخواب غفلت بیدار نشوند چنان صاعقهٔ عدالت درهرلباسی که باشند برسرآنها کوفته خواهد شد که شاید برای همیشه به زندگی ننگین و کثیف شان خاتمه داده شود.

روزاول فروردین ۱۳٤۲ شاه درمشهد گفت : باید احکام صحیح قرآن آنطورکه هست به ملت مسلمان ایران بازگو شود وحقایق اسلامی تشریح گردد. این ابداعاتی که عده ای به نفع جیب خودشان کرده اند برعکس حقایق اسلامی و برعکس اساس عدالت و اساس مساوات و مواسات است. اینها مانع پیشرفت وترقی مملکت هستند. بدیهی است که ملت هوشیار وبافراست ایران هیچوقت گول حرفهای این عناصرشناخته شده را نخواهد خورد و اگرلازم باشد بهترآنهارا معرفی خواهیم کرد.

روز ۱۳ فروردین ٤۲ شاه ضمن تقسیم اسناد مالکیت درخراسان گفت:یك عده چندصدنفری که مغز کوچك و فرسوده و کهنهٔ آنان اجازهٔ درك حقایق را نمی دهد مملکت را برای بیدادگری و چپاول دوست دارند. اگراین عده درجهت منافع ملت هدایت نشوند زهی بدبختی برای خودشان. زیرا چرخهای عظیم نهضت ما به گردش خود ادامه می دهد و هرمانعی که درمقابل آن و درراه پیشرفت ملت ایران به سمت جلو باشد اثرش از مقاومت یك مورچه

درمقابل یك لکوموتیو چند هزاراسبی کمترخواهدبود .

شاه درروز ۲۶ اردیبهشت ۴۲ چنین گفت:اشخاصی هستند که به هیچوجه منافع مملکت را تشخیص نمی دهند ، اینها افراد به اصطلاح خودشان چیزدارتر و ثروتمندترند ولی به عقیدهٔ من فقیرند . اینها فکر کرده اند که دنیا خراب شده و ازبین رفته است . برای اینکه به حدودثروتهای غیرعادلانه دستی برده شده و محدود به یك چیز عادلانه شده است . اینهانمی فهمند که اگرمحدودیت نمی شد نه فقط تمام ثروتشان از بین می رفت بلکه جانشان هم درخطربود .

روز۱۵ خرداد ۴۲ شاه درکرمان گفت:دودسته هستند که روی مرام و عقیدهٔ خودبا انقلاب سفید به خصوص اصلاحات ارضی مخالفند . یکی مرتجعین سیاه و دیگری خائنین سرخ . وسایل تحریك و تخریب از مخربین سرخ گرفته شده و زبانش لال و به کلی هاج وو اج شده نمی داند چه بکند ؟ غیراز اینکه یك مشت هذیان ازروی بیچارگی پشت سرهم ببافد و طوطی وار مثل بچه سه ساله تکرارکند . اما آن مرتجع سیاه هم دنیایش فروریخته برای اینکه دنیای او موقعی بود که ازجهل و نادانی مردم استفاده می کرد ،برای اینکه ازسواریهائی که به آن طریق از اکثریت مردم می شد گرفت موقوف شد وآن مرکب سواری دیگر وجودندارد .

شاه دربارهٔ زنان ایرانی یك بارچنین گفت:

قبل از انقلاب زنان جزو محجورین و ورشکستگان و دیوانگان بودند . درصورتیکه نصف دیگر افراد این مملکت را به دنیا آورده بودند . مگر می شود فردی که کوچکترین شرافتی دارد فکرکند که مادرش درردیف دیوانگان است .

البته دشمنان قسم خورده ایران (اتحاد نامقدس سرخ و سیاه) میل دارند که جمعیت مملکت نصف شود ونصفی که نه فقط به درد نمی خورد بلکه انگل اجتماعی باشد و مادرانی باشند که درروح و فکرفرزندانشان خاك مرده بپاشند .

ارتجاع سیاه می خواهد یکباردیگر زن ایرانی درچادرسیاه وچاقچور وروبنده دراجتماع ظاهر شود ولی زنان ایران نشان دادند که برای قبول هرنوع مسئولیت درسطوح مدیریت کفایت و لیاقت دارند. من ایمان دارم که زنان لیاقت و شایستگی خودشان را نشان خواهندداد.

* * *

نویسندهٔ کتاب که دردوران نمایندگی از برنامهٔ ۱۹ ماده ای انقلاب سفید حمایت کرده ام اکنون نیز معتقدم که این اقدامات برای توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی درکشورما بسیار مفید و ارزنده بود. اصلاحات ارضی از مهمترین کارهایی بود که درکشورما صورت گرفت، نه تنها دهقانان وزارعین صاحب اراضی زیرکشت خود شدند بلکه نظام فئودالیته از کشور برانداخته شد که گروهی متجاوز به جان دهقانان زحمتکش ایران چنگ انداخته بودند که از تجاوزات آنان نجات یافتند. سهیم کردن کارگران درسود کارخانه ها و اعزام سپاهیان دانش و بهداشت و ترویج آبادانی به روستاها از برنامه های جالبی بود که قسمت مهمی از نقاط فراموش شدهٔ کشوررا از مزایائی برخوردار می ساخت. دادن حقوق مساوی به بانوان خیلی اساسی بود و کشورمارا درردیف کشورهای مترقی جهان قرارداد و این ننگ بزرگ را ازجامعهٔ ایرانی زدود. نقش بانوان روشنفکر و تحصیل کرده درگردش چرخهای اجتماعی ما اثر مهمی داشت که قشریون مذهبی سرانجام آن را به طور غیرمستقیم ازبین بردند.

البته تردید نیست که این برنامه ها کامل وجامع و خالی از نقص و عیب نبود و زمانی طولانی می خواست تا نتایج شگرف آن حاصل گردد. ولی متأسفیم که جریانات سیاسی و اجتماعی بعدی تاروپود هرگونه اصلاحات را درجامعهٔ درحال رشد ما ازهم گسست و مارا به سیاهی قرون وسطی نزدیك ساخت که اکنون ملت ما درگردابی از معضلات داخلی وخارجی درغلتیده، آن چنان که نمی داند سرانجامش چیست؟!

واقعهٔ ۱۵ خرداد ۱۳۴۲
چگونه در دولت علم سرکوب شد ؟

یکی از مهمترین وقایعی که درعصرپهلوی روی داد واقعهٔ ۱۵ خردادبود که مخالفین رژیم به رهبری روحانیون با قدرت وقاطعیت سرکوب شدند . مطلعین می گویند اگردرآن روزها باشدت جلوی اقدامات آشوب طلبانه گرفته نمی شد جریاناتی نظیر وقایع بهمن ماه ۵۷ درکشور اتفاق می افتاد از این جهت لازم به نظررسید که بادقت رویدادهای آن روز مورد بررسی قرار گیرد تامسائل تاریخی بیش از پیش روشن گردد .

گاهنامهٔ پنجاه سال شاهشاهی پهلوی دربارهٔ وقایع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ چنین می نویسد :

روز ۱۳ خرداد شاهنشاه درمراسم عزای حسینی که ازطرف دربارشاهنشاه درکاخ گلستان برگذارشد شرکت فرمودند . به مناسبت عاشورای حسینی و حرکت دسته های مذهبی درخیابانها به منظورعزاداری بعضی ازگروههای سیاسی ومخالفان انقلاب سفید ایران ازموقعیت سوءاستفاده کرده به دادن شعارهای سیاسی و ضددولتی درخیابانها پرداختند . به این مناسبت شهربانی کل کشور اعلامیه ای مبنی برمنع تظاهرات سیاسی درخیابانهای تهران

صادرکرد و متذکر شد که قوای انتظامی ازحرکت دسته هایی که شعارهای سیاسی می دهند جلوگیری خواهد نمود ومخالفان و دشمنان اصلاحات کشوررا سرکوب خواهدکرد.

به علت تظاهراتی که روز۱۵ خرداد درتهران شد وزیرکشور گفت دراجرای فرمان شاهنشاه مخالفان اصلاحات ارضی اعم از زارع و مالك به شدت مجازات می شوند.

جریان چنین بود: گروهی از مخالفان انقلاب شاه و ملت از بامداد درقسمتی ازبازارتهران اجتماعاتی تشکیل دادند و کم کم دسته های دیگری به آنها پیوستند و اجتماع بزرگی به وجودآوردند که طبق نقشه قبلی درخیابانهای مرکزی شهر به تظاهرات و دادن شعارهای سیاسی و ضددولتی و ضداصلاحات پرداختند. تظاهرکنندگان اندکی بعد دست به عملیات تخریبی زدند و اتومبیلهائی که درکنارخیابانها قرارداشتند ازجمله چنداتوبوس را خردکردند و به آتش کشیدند. آنگاه خرابکاران به سالن ورزشی پارك شهرحمله کرده وآنجارا به آتش کشیدند. شیشه ها و پنجرهٔ بسیاری از بانکها و ادارات دولتی و مغازه ها و سینماهارا خردکردند. به خانم های بی حجاب حمله نموده و گروهی را مضروب و مجروح ساختند. به اتوبوسهای حامل دختران مدارس هجوم برده وجمعی را مقتول و عده ای را زخمی نمودند و براثر زدوخورد شدیدی که بین طرفین درگرفت عده ای کشته و زخمی شدند.

جلسه هیئت دولت به ریاست نخست وزیر تشکیل و برای سرکوب کردن ارتجاع سیاه و توطئه گران تصمیمات لازم اتخاذشد. همزمان با هرج و مرج و آشوب درتهران، آشوب طلبان درشهرهای قم، مشهد، شیراز، کاشان نیز دست به تظاهرات زدند و آرامش و امنیت عمومی را مختل کردند و ضمن دادن شعارهائی علیه اصلاحات ارضی و انقلاب اجتماعی ایران با مأموران انتظامی به زدوخورد پرداختند.

به منظورخاتمه دادن به اغتشاش و ناامنی پایتخت پس از ده سال باردیگر حکومت نظامی اعلام شد و آیت الله خمینی یکی از مسببین خونریزی و چند تن از فتنه جویان و آشوب طلبان بازداشت شدند .

مقامات انتظامی اعلام کردند که عده ای دیگر از هرج ومرج طلبان و آشوبگران که علیه مقامات امنیتی و آرامش عمومی درمصالح کشور دست به توطئه زده و به کشتار مردم بی گناه و غارت مغازه ها و تجاوز به اموال عمومی پرداخته بودند درتهران و شهرستانها دستگیر شدند .

باردیگر گروهی از آشوب طلبان ازساعت ۹ صبح روز ۱۶ خرداد درگوشه و کنار تهران دست به تظاهراتی زده و باچوب و سنگ ومیله های آهنی به مأمورین پلیس حمله ورشده و به شکستن درو پنجره و شیشه مغازه ها پرداختند . بلافاصله مأمورین انتظامی آشوب طلبان را سرکوب ساختند .

روز۱۸ خرداد شاهنشاه ضمن افتتاح سد شهناز درهمدان و اعطای اسناد مالکیت به کشاورزان چنین گفتند (روز ۱۵ خرداد ارتجاع سیاه چه کرد ؟ کتابخانه پارك شهررا آتش زد . زیرا هرچه مطابق علم و سواد و احتیاجات روزمره باشد به درد او نمی خورد . ورزشگاه را آتش زد . وسایل عبورو مرور و باجه بلیط فروشی اتوبوسهارا آتش زد . برای اینست که لابد فکر می کند دراین قرن که بشر به سوی فضا می رود مابابد سوارالاغ یا قاطر شویم. حرف آنها این است که شما دهقانان آزادشده دومرتبه بروید برده بشوید و این ملکی که به شما داده شده آن را پس بدهید . حرف آنها این است که نصف این مملکت یعنی زنهای ایران که بعداز قرنها مرارت امروز به حقوق مساوی بامردها مثل همهٔ ممالك مترقی دنیار رسیده اند دومرتبه توی لانه و سوراخ بخزند و مثل جانور زندگی کنند . حرف آنها این است که دختران دانش آموز دیگر به مدرسه نروند ومثل یك عضو بدبخت و بیمارو جذامی جامعه به

گوشه ای بخزند . ولی تمام این اقدامات و تمام این تلاشها یك میلیمتر از سرعت سیرترقی ما و انقلاب مارانمی تواند کند بکند بلکه آهنك پیشرفت ما سریع تر خواهد شد .)

به دنبال این جریانات سیدعبدالحسین دستغیب پیشنماز مسجد جامع شیراز بازداشت و به تهران منتقل و برادرش سید محمد مهدی دست غیب توقیف گردید . هم چنین شیخ بهاءالدین محلاتی درتهران و چندتن دیگر از محرکین اغتشاش و هرج و مرج اخیر بازداشت و به نقاط دیگر تبعید گردیدند .

نخست وزیر گفت آرامش درسراسرکشور برقرارشده و دولت کنترل اوضاع را دردست دارد و مسببین واقعه درداد‌گاه نظامی محاکمه خواهندشد .

روز۱۹ خرداد رسماً چنین اعلام شد : درچندروز اخیر۴۱۸ تن از مسببین بلوا و آشوب و همچنین مرتجعین سیاه درتهران دستگیرشدند . دراغتشاشات اخیر علاوه برقتل گروهی بی گناه و غارت مغازه ها و آتش زدن اتومبیلها و اتوبوسها و اماکن عمومی درحدود یکصد کیوسك تلفن عمومی وسیلهٔ آشوبگران ویران شد و بیش از سه میلیون ریال تنها به دستگاههای تلفن خسارت واردگردید .

درجلسه هیئت دولت مقررشد که کمیسیونی به خسارات وارده رسیدگی کرده و زیانهای وارده به کسبه و پیشه وران را جبران کند . همچنین به خانواده هائی که سرپرست خودرا درواقعه از دست داده اند به نحو مؤثری کمك شود .

روز۲۱ خرداد کمیسیون مأمور رسیدگی به کارخسارت دیدگان مرکب از وزرای کشور ـ اقتصاد ـ دادگستری و چندتن دیگر کارخودرا آغاز نمود .

روز ۲۵ خرداد اعلام شد که مأمورین انتظامی ضمن تعقیب محرکین واقعهٔ ۱۵ خرداد شخصی به نام (محمد القیسی) جاسوس لبنانی را که از طریق بیروت و دمشق به ایران آمدوشد می کرد

وپول و وسایل دیگر تحویل اشخاص معینی درتهران می داد دستگیر کردند. وی ضمن بازجوئی اعتراف نمود که چند میلیون دلار از عمال خارجی ومخالفین رژیم ایران دریافت کرده و درداخل کشور به مخالفان دولت ایران تحویل داده است.

ضمناً اسرار توطئهٔ ۱۵خرداد طی مصاحبه ای توسط معاون نخست وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشورفاش شد. در روزهای مختلف متینگهائی درشهرهای ایران درپشتیبانی ازبرنامهٔ انقلاب سفید و تقبیح اعمال آشوب طلبان برگذار گردید.

روز۲۹ خرداد کمسیون رسیدگی به کارآسیب دیدگان حوادث ۱۵ خرداد اعلام داشت که تاکنون ۲۶۲ نفر از آسیب دیدگان و خسارت دیدگان از کمیسیون مزبور تقاضای جبران خسارت کرده اند. ۲۶ نفر از آنها کسان مقتولین و مجروحانی بودند که سرپرست یا اعضای خانواده خودرا ازدست داده اند.

روز ۱۵ تیرماه اعلام شد که یکی از عاملان اصلی واقعهٔ ۱۶ خرداد به نام طیب حاج رضائی که برای ایجاد بلوا مبلغ دومیلیون ریال ازعمال خارجی پول گرفته وهفت دسته از هفت نقطهٔ پایتخت برای حمله به مأمورین پلیس و غارت مغازه ها وایجاد اغتشاش و هرج و مرج به راه انداخته بود دستگیرگردید. پولهائی که وی برای انجام آشوب و بلوا گرفته بود طی چکی از مشار ا لیه مسترد و به دولت منتقل گردید. از روز ۱۵ خرداد تاکنون ٤۰۰ تن ازآشوب طلبان دستگیر شده اند.

روز ٦ مرداد شاهنشاه درهنگام تقسیم اسناد مالکیت زارعین کرج چنین گفتند:

(فساد درجامعهٔ ما متأسفانه از دیرزمانی ریشه دوانیده و علت فساد نیز حکومت اقلیت بود. روی همین بردگی اکثریت مردم مملکت و عدم شرکت آنها درتعیین سرنوشت خود به عده ای شهری به عنوان سیاستمداران و کسانی که اهل نفوذ و زدوبند بودند این امکان را داده که کارها را بین خود تقسیم کنند. آنها به

هیچکس اجازه دخول به جمع خودرانمی دادند وتمام منافع را به نحوی بین خود تقسیم می کردند.)

شهردار تهران اعلام کرد که درواقعهٔ ۱۵ خرداد معادل ۱۲ میلیون و ۲۵۰ هزارریال به تأسیسات شهری خسارت وارد شد.

روز۲۶ خرداد ۴۲ اعلام شد که رأی دادگاه نظامی مأمور رسیدگی به پروندهٔ متهمان واقعهٔ ۱۵ خرداد صادر گردید. دوفقره چك نیز به مبلغ یك میلیون ریال که برای ایجاد آشوب و بلوا اختصاص داده شده و نزد یکی از متهمان بود به خزانهٔ دولت تحویل شد.

روز ۱۱ آبان ۴۲ طیب حاج رضائی و برادرش اسمعیل حاج رضائی که حکم اعدام آنها دردادگاه تجدید نظر نظامی تأیید شده بود اعدام شدند.

روز ۲۰ بهمن ۴۲ اعلام شد عده ای از عشایرفارس که به اتهام توطئه علیه امنیت کشور دستگیر و به تهران اعزام شده بودند ازجمله فتح الله حیات داودی ـ حسینقلی رستم ـ حبیب الله شهبازی ـ سهراب ضرغامی ـ ناصر طاهری ـ باباخان امیدی ـ امیربهمن صمصام بختیاری ـ ولی کیانی ـ فریدون جاویدی ـ محمد قشقائی مجدداً از تهران به شیراز منتقل گردیده تادردادگاه زمان جنگ محاکمه شوند.

روز۲۶ فروردین ۱۳۴۳ اعلام شد بهمن قشقائی با دستیاری عده ای از اشرار مسلح جنوب به پاسگاه ژاندارمری دهرم حمله ور شد و پس از زدوخورد شدید پنج ژاندارم به قتل رسید و این گروه سپس به پاسگاه آبگرم قیرحمله کرده و با افراد پاسگاه به زدوخورد پرداختند. بارسیدن نیروی کمکی متجاسرین به محاصره افتاده و بهمن قشقائی به ناچار خودرا تسلیم کرده و به دادرسی سپاه فارس تسلیم شد.

شاهنشاه به روزنامه نگاران خارجی چنین گفت (اصلاحاتی که در ایران صورت می گیرد از موفقیت های ملل مترقی جهان در کلیه

زمینه ها الهام گرفته است و این اصلاحات امروزبرای آنکه ایران جامعه ای خوشبخت و کشوری پیشرفته شود بسیارضروری و لازم است. درایران شاه و مردم ازهم جداشدنی نیستند و من با ملت خویش همیشه تماس نزدیك دارم زیرا من پیوسته مصالح عالیه مملکتم را برهمه چیز وحتی جان خود ترجیح داده ام.)

❁ ❁ ❁

اسلام کاظمیه در روزنامه جنبش مورخ ۱۹ اسفند ۱۳۵۸ چنین می نویسد:

دکترامینی یك بار ازمن استمداد کرده بود آنهم درروزهای تاریك پس از ۱۵ خرداد ٤۲ که شاه خیال خطرناکی دربارهٔ خمینی داشت. ازمن خواست تا می توانم به روحانیون مراجعه و اشخاص را برانگیزم تا امضاهائی درمرجعیت خمینی بدهند تاخطر رفع شود. از این جهت با بسیاری حتی گروهی از طرفداران شاه ملاقات و مذاکره کردم تاروحیهٔ آنان را ضعیف کنم و ازشرکت درفعالیت به طرفداری ازشاه بازدارم. ما آن کارهارا کردیم تا شاه بیفتد و رژیم شاهنشاهی ازهم بپاشد. ازخلیل الله رضائی و حاجی شانه چی کمك خواستم و مصاحبه باخبرنگاران خارجی را دربارهٔ زندانیان سیاسی راه انداختیم. همراه حاجی شانه چی به فکر تشجیع روحانیون و زنده کردن نماز جمعه افتادیم. کیفیت تمام ارتباطات و فعالیت های ما طوری است که از تشریح آن شرمگین نمی شوم.

❁ ❁ ❁

سیدحمید روحانی درکتابی که از طرف جمهوری اسلامی منتشرشده است چنین می نویسد:

وقتی شاه درروز ۱۹ دی ماه ۱۳٤۱ اصول ششگانه انقلاب رااعلام داشت خبرگزاریهای جهان اعلام کردند که ملت ایران با اکثریت عظیمی به ندای شاه پاسخ مثبت خواهدداد. درنظربود باشعارهای پرزرق وبرق اصلاحات و انقلاب ازشاه قهرمان افسانه ای (نظیر گاندی ـ نهرو ـ عبدالناصر ـ سوکارنو) بسازند. نخست

وزیراعلام کرد (هرکس بایك ماده از مواد ششگانه مخالف است باید به تمام آن رأی مخالف بدهد). آیت الله خمینی دریافت نقشه خطرناکی درپیش است و با مشاوره با روحانیون به مقابله پرداخت. درجلساتی که تشکیل شد قرارشد نماینده ای بخواهند که سلیمان بهبودی به قم آمد



سلیمان بهبودی از محارم رضاشاه بود که با محمدرضاشاه همکاری نزدیك داشت. خاطراتی از رضاشاه منتشرساخته است. درجریان ۱۵ خرداد نیز چندین بار بین شاه و روحانیون واسطهٔ مذاکره بود.

اوچندبار بین تهران به قم رفت و آمد نمود ولی از مذاکرات نتیجه ای حاصل نشد. دراین میان آیت الله کمالوند ازعلمای خرم آباد که نفوذ زیادی درآن منطقه داشت به قم وارد و پس از گفتگو باعلمای قم به دیدار شاه رفت. شاه نصایح آیت الله کمالوند رانپذیرفت و گفت اگرآسمان به زمین بیاید و زمین به آسمان برود این برنامه را اجرا خواهم کرد، اگرنکنم من ازبین می روم وکسانی روی کارمی آیند و به این کاردست می زنند که نه تنها هیچ اعتقادی به شما ندارند بلکه این مساجدرا به سرشما خراب خواهندکرد و شمارا ازبین خواهندبرد، روحانیون باید موافقت کنند ومن هم اطمینان می دهم و موافقت می کنم که پیشنهادات روحانیون به صورتی عملی شود، روحانیون باید شاهدوستی را ازعلمای اهل تسنن بیاموزند که بعدازانجام هرفریضه به پادشاه کشورشان دعا می کنند ولی علمای ما چه می گویند. آیت الله کمالوند میگوید آنها مأموررسمی دولتهایشان هستند و دعاکردن آنها به شاه روی مأموریت شان است ولی علمای شیعه درتاریخ هزارساله خودهیچگاه مأمورحکومتها نبوده اند وباید حسابهارا ازهم جداکرد. اما درمورد رفراندم چون درقانون اساسی پیش بینی نشده وشماهم به جرم انجام رفراندم مصدق را تحت تعقیب قرارداده اید اکنون چگونه خودبه آن دست می زنید؟ شاه می گوید ما رفراندم نمی کنیم بلکه (تصویب ملی) می خواهیم. به دنبال این مذاکرات باردیگر علمای قم اجتماع کردند. برخی معتقد به مقاومت بودند تانظیر تصویبنامه انجمنهای ایالتی رژیم را وادار به عقب نشینی کنند. عده ای می گفتند اگر رژیم عقب نشینی نکرد چه می توانیم بکنیم، مشت بادرفش تناسب ندارد. آیت الله خمینی گفت اکنون شاه روبروی ما قرار دارد و می خواهد این برنامه را به هرقیمتی است اجرا کند نباید منتظرعقب نشینی باشیم مبارزه با این برنامه از وظایف حتمی ماست زیرا خطری که اکنون مارا تهدید میکند بزرگترازآنست که بتوان از آن چشم پوشی کرد، ماکه نمی خواهیم به جنگ توپ و تانك برویم وظیفهٔ ما

بیدارکردن مردم است، آن وقت خواهید دید تانك و توپ حریف نمی شود. یکی از علما که درمجلس حضورداشت زیرلب گفت مثل اینکه خمینی هم وحشت کرده و جرأت رفتن به میدان را ندارد. به دنبال این اقدامات قرارشد روحانیون اعلامیه بدهند و مخالفت خودرا بارفراندم اعلام و آن را تحریم کنند.

آیت الله خمینی درپاسخ جمعی از بازاریان نظریهٔ خودرا چنین اعلام نمود: (مصالح و مفاسدرا توسط آقای بهبودی به اعلیحضرت تذکردادم و انجام وظیفه کردم مقبول واقع نشد اینك باید به تکلیف شرعی عمل کنم. اساساً رفراندم یا تصویب ملی درقبال اسلام ارزشی ندارد. درقوانین ایران رفراندم پیش بینی نشده و تاکنون سابقه نداشته جز یك مرتبه که آنهم غیرقانونی اعلام شد، به جرم شرکت درآن جمعی گرفتارشدند. معلوم نیست چرا رفراندم آن روز غیرقانونی بود ولی امروز قانونی است. بایدرأی درمحیط آزاد باشد و بدون هیچگونه فشار و تهدید که درایران عملی نیست و اکثر مردم راسازمانهای دولتی ارعاب کرده و درفشار ومضیقه قرار می دهند. اساساً رفراندم برای اینست که تخلفات قابل تعقیب که ناچاراً مقامات مسئول گرفتارآن می شوند لوث شود و کسانی که درمقابل قانون و ملت مسئول هستند اعلیحضرت را اغفال کرده اند که به نفع آنها این عمل را انجام دهد. مقامات روحانی برای قرآن ومذهب احساس خطر می کنند و به نظر می رسد این رفراندم اجباری مقدمهٔ ازبین بردن مواد مربوط به مذهب است. علمای اسلام وظیفه دارند هروقت برای اسلام و قرآن احساس خطر کردند به مردم گوشزد نمایند تادرپیشگاه خدا مسئول نباشند.)

به دنبال صدور اعلامیهٔ روحانیون دربارهٔ تحریم رفراندم روز دوم بهمن ماه ۱۳٤۱ گروهی از بازاریان و اهالی جنوب شهر درمنزل آیت الله خونساری اجتماع کرده و ازایشان خواستند دربرابر رفراندم شاه موضعگیری کنند و ایشان هم قبول کرده و همراه جمعیت که شعارمی دادند (رفراندم مخالف اسلام است) به سوی خانهٔ آیت الله

بهبهانی رفتند. درآنجا فلسفی واعظ گفت: اگربدانید زیرسرپوش این رفراندم چه جنایتی می خواهند مرتکب شوند دیوانه می شوید. با این رفراندم باردیگر می خواهند حسین را بکشند، زینب را اسیر کنند، صحرای کربلائی برپاکنند. شماوظیفه دارید درسراسر تهران فریاد بزنید ایران کشورخفقان است. مرگ برخفقان، از امروز بازار برای سه شبانه روز به نشانهٔ اعتراض به رفراندم غیرقانونی تعطیل خواهدبود. سپس متن اعلامیهٔ تحریم رفراندم به امضای آقایان خونساری و بهبهانی توسط فلسفی خوانده شد و قرارشد مردم بعدازظهر درمسجد سیدعزیزالله اجتماع کنند. هنگام خروج از منزل بهبهانی با مأمورین زدو خوردی صورت می گیرد. آیت الله خونساری هنگام شرکت درمسجد سیدعزیزالله درمیان جمعیت مورد حملهٔ مأمورین قرار می گیرد وبه خانه برمی گردد. آیت الله بهبهانی درمسجد شرکت نمی کند و طی پیامی می گوید علت نیامدن را فشار پلیس دانسته که گفته اند اگر بخواهید ازخانه خارج شوید باید ازروی جنازهٔ ما عبورکنید.

به دنبال این جریانات علم نخست وزیر چنین گفت: امروز دربازار تحریکاتی می شد که هنوز واقعاً نمی دانم ریشهٔ آن از طرف کیست؟ اعلامیه هائی علیه اصلاحات ارضی آمده و ما که درجریان دقیق اوضاع هستیم و می دانستیم که موضوع ازچه قرار است؟ دراین اثنا قضیهٔ قتل ناگوار ملك عابدی درفارس پیش آمد و درآن موقع نامه ای به دست ما افتاد که این نامه به اسم یك نفری است که نمی خواهم اسم اورا ببرم که متأسفانه درلباس روحانیت است با صدو ده هزارتومان پول ازیکی از ولایات که یك کاری بکنید. پول ها درکشو میز بنده است که برای امورخیریه تقدیم می کنم.

روزنامهٔ اطلاعات هم چنین نوشت: دیروز عده ای از وعاظ و طلاب و معممین، اجتماعی تشکیل داده و موجب شدند بازار بسته شود و بالاجتماع به منزل آیت الله بهبهانی رفته و منظورشان این بود که املاك موقوفهٔ مشمول اصلاحات ارضی نگردد. عواملی ازجبههٔ

ملی دراین جریان دخالت داشته اند. عده ای از کارگران و کشاورزان و فرهنگیان قصد مقابله با آنان را داشتند که مقامات انتظامی گفتند حفظ نظم بادولت است. علیرغم این نظر عده ای از کارگران و کشاورزان به شهرآمده و تظاهراتی علیه مخالفین (تصویب ملی) انجام شد.

درهمان روز گروهی درقم با بلند کردن قرآنی درپیشاپیش جمعیت فریاد می زدند (ما تابع قرآنیم. ما رفراندم نمی خواهیم) وبه طرف صحن می رفتند که موردحمله دستهٔ دیگرقرارگرفتند. فرماندارقم درنشستی به روحانیون گفت: برای حل مشکلات و اختلافاتی که بین دولت و روحانیون پیش آمده لازم است باشخص اعلیحضرت که به قم می آیند ملاقات نموده و اختلافات را باشخص اول مملکت درمیان بگذارند. خمینی گفت با حملهٔ مأمورین به مردم و هتك حرمت روحانیون دیگرجای تفاهم و حسن مراوده باقی نمانده مگرآنکه شاه علم را از نخست وزیری عزل کرده و به این بگیر و ببندها خاتمه دهد تاراه برای مذاکره هموارگردد.

روز٤ بهمن ١٣٤١ شاه به قم آمد. شهرقم به صورت یك پایگاه نظامی درآمده بود. عده ای به نام اهالی شاهدوست قم شعار(جاوید شاه) می دادند. روحانیون استقبال ازشاه را تحریم کرده بودند. خیلی ها از خانه بیرون نیامدند. از جمله تولیت متصدی آستانه. شاه پس اززیارت درجلوی حرم طی نطقی چنین گفت:

همیشه یك عده قشری که مغز آنها تکان نخورده درراه ما سنگ می اندازند. ارتجاع سیاه اصلاً نمی فهمد و ازهزارسال پیش تا به حال مغزش تکان نخورده است، فکرمی کند زندگی عبارت از این است که مالی به ظلم و بیکاری و بطالت به دست آورد وسربه بالین بگذارد، ولی مفتخوری دیگر ازبین رفته و دراصول ششگانه برای همه فکری شده است، این مقررات اگر از مقررات سایر ملل جلوتر نباشد عقب ترنیست. اما چه کسانی با این برنامه ها مخالفت می کنند، ارتجاع سیاه از افراد نفهمی که درك ندارند و

بدنیت هستند حمایت می کنند. مخربین سرخ که تصمیم شان روشن است و اتفاقاً کینهٔ من نسبت به آنها کمتر می باشدزیرا علناً می گویند که ما می خواهیم مملکت را تحویل بیگانه بدهیم، دروغ وتزویر درکارشان نیست ولی کسانی که غیرازاین می کنند یعنی به دروغ دم از وطن پرستی می زنند ولی درعمل به این مملکت پشت پا می زنند منظورمن از (ارتجاع سیاه) آنها هستند. دراین ۲۲ سال سلطنت من آنها چه کرده اند؟ درواقعهٔ آذربایجان کجا بودند؟ من می دانم کجا بودند رفته بودند با پیشه وری ائتلاف کرده بودند. به این مملکت خیانت کردند. همین ها بودند که چندروزپیش درتهران جمعیت کوچکی ولی مضحك از مشتی بازاری ریشو راه انداخته که سروصدابکنند. همین ها بودند که رفتند با پیشه وری شراب خوردند و ائتلاف کردند. امروز این آقایان ادعای وطن پرستی دارند. اینها نمی خواهندمملکت آباد شود، اینها به منافع خودفکر میکنند. سرمشق این بدبختها حکومت مصراست که برخلاف ماست. میگویند ما ارتش نمی خواهیم ولی حکومت مصر متجاوز ازهزارمیلیون دلار اسلحه خریده ولی به قول این آقایان مابابد ارتش رامنحل کنیم. ما ۱۵ میلیون دهقان را صاحب زمین کرده ایم ولی لیدرآقایان عبدالناصر مصری حداقل ۱۵ هزارزندانی سیاسی دارد. نه مجلسی، نه انتخاباتی، آن وقت عبدالناصر مصری ایده آل این آقایان است. ما اینجا آزاد نیستیم ولی آنها آنجا آزاد هستند. اینها البته مخالف اصلاحات هستند ولی دیگر نمی توانند کسی را اغوا کنند، اینها صدبارخائن تر ازحزب توده هستند.

درهمان ایام درتهران انتشار داشت که علم نخست وزیر قسمتی از نطق شاه را حذف کرده که درradیو و مطبوعات منتشر نگردد. ولی سیدجلال مدنی این قسمت از نطق شاه را چنین نقل کرده است:

(یکی دوهفته است میبینم و میشنوم عده ای مثل مارهای افسرده درحرکت هستند وچون اینها درکثافت خودشان غوطه

ورهستند باید گفت مثل شپش های افسرده ای که دارند کم کم اشعهٔ آفتاب به آنها می خورد، مثل اینکه این بدبختها فکرمی کنند موقع خزیدن درکثافت خودشان دومرتبه رسیده است. این عناصر فرومایه با همفکران ارتجاعی خوداگرازخواب غفلت بیدارنشوند صاعقه ای چون مشت عدالت برسرآنها درهرلباسی که باشند فرو کوفته خواهد شد که شاید به این زندگی ننگین و کثافتشان خاتمه داده شود.)

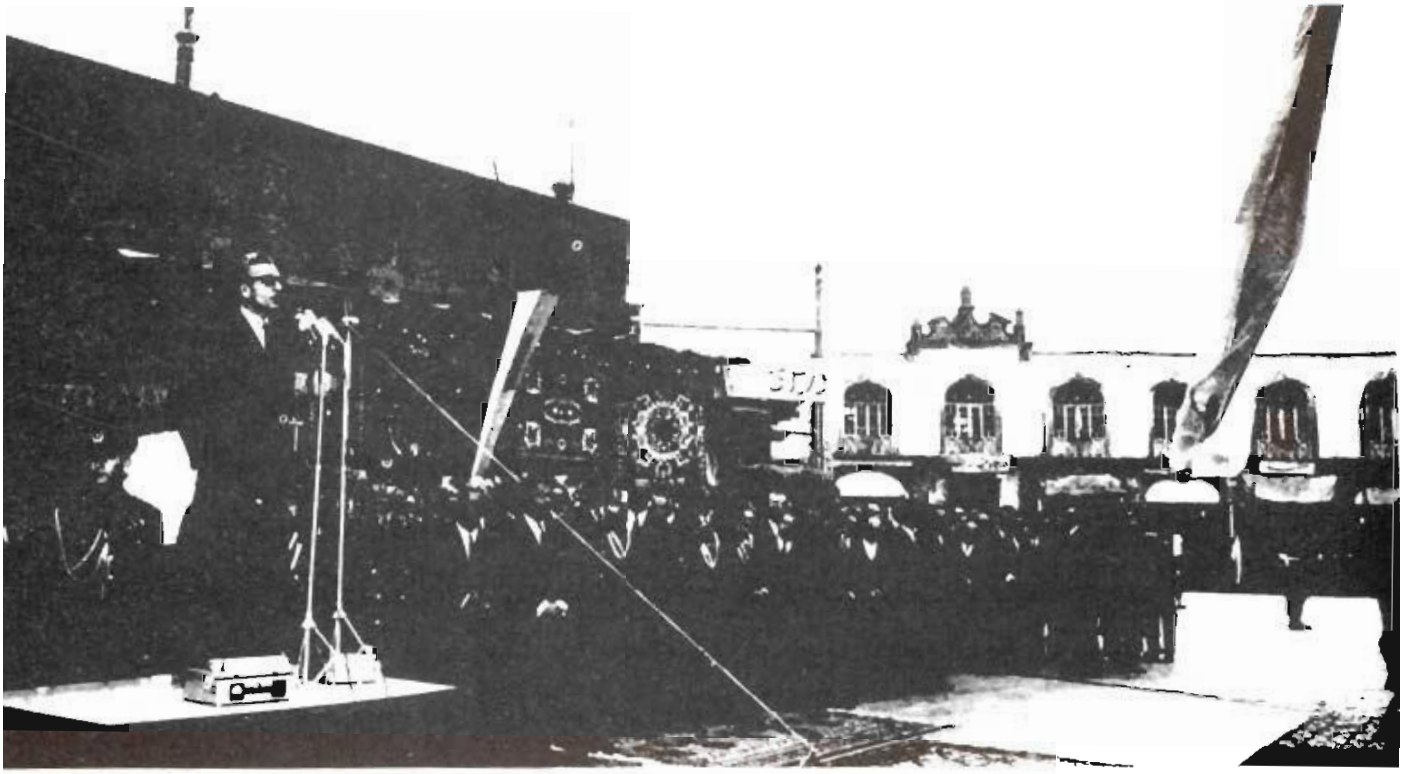

نطق شاه درقم به قدری تندبودکه علم به عنوان نخست وزیر قسمتی از نطق شاه را سانسور کرد که درراديو و روزنامه ها پخش نشود.

❁ ❁ ❁

سرانجام درمیان این مخالفتها درروز ششم بهمن رفراندوم برگذارشد.

مطبوعات و خبرگزاریهای مهم دنیا اقدام شاه را ستودند و گفتند جبهه های مخالف دربرابر سیاست قاطع شاه ایران مثل برف دربرابر آفتاب ذوب شدند. شاه ایران قائد بزرگی است که درردیف شاهنشاهان بزرگ ایران مقام شایسته ای را احراز خواهدنمود. آمریکا و شوروی اقدام شاه را موردتأیید قرار دادند.

کندی رئیس جمهور آمریکا به شاه چنین تلگراف کرد:

بیش از پیش مایهٔ خوشوقتی است که اکثریت عظیم ملت ایران رهبری آن اعلیحضرت را درراهی که کاملاً منعکس کنندهٔ خواسته های آنان است موردتأیید قاطع قرار داده اند. مسلم است که این پشتیبانی ملی اعتماد آن اعلیحضرت را به درستی راهی که برگزیده اند تقویت کرده و عزم شمارا دررهبری کشور به جانب پیروزی درمبارزه ای که برای بهبود زندگانی ملت خود درپیش گرفته اید راسخ تر خواهدساخت.

رادیو مسکو نیز این اقدام اصلاحی شاه را ستود وگفت مردم ایران باتأیید این اصلاحات نظرموافق خودرا نسبت به ایجاد تحولاتی درشئون کشور اظهارداشتند. اقدام ایران به منظور ازبین بردن مالکیت های بزرگ بامخالفت شدید فئودالهاو سران بعضی ازقبایل مواجه شد و آنها برای حفظ امتیازات قرون وسطائی خود ملك عابدی را درفارس ترورکردند ولی شاه گفته است که هیچ نیروئی قادرنیست جلوی اصلاحات اورا بگیرد. آنگاه رادیو مسکو به مرتجعین مخالف اصلاحات ارضی حمله کرد.

❁ ❁ ❁

روحانیون که دراین جریان دچارشکست شده بودند یك اجتماع ۹ نفره مرکب از گلپایگانی ـ شریعتمداری ـ خمینی ـ شیخ مرتضی حایری ـ علامه طباطبائی ـ سیدمحمد موسوی داماد ـ سیداحمد

زنجانی ـ سید مرتضی لنگرودی ـ میرزاهاشم آملی تشکیل داده به مخالفت با رژیم ادامه می دادند.

یك اعلامیه به امضای آنان صادر شد که مضمون آن چنین بود: (تصویبنامهٔ اخیر دولت راجع به شرکت نسوان درانتخابات از نظر شرع بی اعتبار و از نظر قانون اساسی لغو است و با اختناق مطبوعات وفشارهای قوای انتظامی وجلوگیری ازطبع و نشر امثال این نصایح اقدام به نشر آن به مقداری مقدور می شود تا دولتها نگویند ما تصویبنامه صادرکردیم و علما مخالفت نکردند و به خواست خداوند متعال درموقع خود اقدام برای جلوگیری می کنند.)

❁ ❁ ❁

روزنامهٔ اطلاعات هم درتأیید اقدامات رژیم و دولت چنین نوشت:

مذهب امری است جدا ازسیاست. سیاست سخن روز است و مذهب سخن ابدی. سیاست امروز یك چیز می گوید و فردا چیز دیگر. ولی مذهب امروز و دیروز و فردا یك چیز میگوید وبس. مظاهر سیاست با تغییر زمان عوض می شود ولی مظاهر مذهب لایتغیراست. باید دانست که دولت و روحانیت درایران به حکم مواریث کهن و اصول قانون اساسی قدرتشان دروحدت نظر و هم آهنگی و همکاری است. به قول خواجه نظام الملك این عمامه به آن دیهیم پیوسته است.

❁ ❁ ❁

بافرارسیدن نوروز ۱۳٤۲ آیت الله خمینی پیشنهاد کردکه عید نوروز ٤۲ را به عنوان عزای عمومی اعلام دارند ودرنامه ای که به روحانیون شهرستانها نوشت چنین یادآور شد: (دستگاه حاکمه می خواهد احکام اسلام را از بین ببرد لذا این جانب عید نوروزرا به عنوان عزا و تسلیت اعلام ومقتضی است حضرات آقایان نیز همین رویه را اتخاذ فرمایند.)

دربسیاری ازمحافل مخصوصاً درقم پارچه سیاهی آویخته شده

بود که این شعار به چشم می خورد (امسال مسلمین عید ندارند). هنگام تحویل سال که جمعیت انبوه درصحن و مساجد اطراف موج میزد اعلامیهٔ مخالفین پخش شد.

به دنبال آنهم جمعی از روحانیون اعلام داشتند (عید امسال مصادف باشهادت امام جعفر صادق می باشد به همین جهت امسال جامعهٔ روحانیت عزادار بوده و عیدنخواهندداشت).

درهفتهٔ اول فروردین سال ۱۳٤۲ درمدرسهٔ فیضیه قم تظاهراتی به عمل آمد که بین مردم و مأمورین زدوخورد درگرفت که شایع شد چندتن کشته و مجروح شده و یکی از طلاب را هم از پشت بام به زمین افکنده اند. به همین جهت خمینی درمنزل خود ضمن نطقی حادثهٔ فیضیه قم را نمونه ای از اهانت ضد اسلامی رژیم شاه دانست و یکی ازحاضران شعری خواند که یك بیت آن چنین بود (برخاك و خون کشیدند طلاب بی گناه را ـ آتش زدند زکینه عبا وعمامه را)

دراین ضمن اعلامیهٔ خمینی با شعار شاه دوستی یعنی غارتگری، یعنی تجاوز به احکام اسلام یعنی کوبیدن روحانیت انتشاریافت و تلگرافی به آیات عظام تهران مخابره شد به این مضمون: (حملهٔ کماندوهای دولتی ومأمورین انتظامی با لباس مبدل به مرکز روحانیت خاطرات مغول را تجدید کرد و درروزوفات امام صادق باشعارجاوید شاه مدرسهٔ فیضیه را درمحضر قریب ۲۰ هزار مسلمان غارت نموده و شیشه های تمام حجرات را شکستند. طلاب از ترس جان، خودرا از پشت بامها به زمین افکندند. عمامهٔ طلاب را آتش زدند. کتابها و قرآنها را پاره پاره کردند. اکنون روحانیون دراین شهر مذهبی تأمین جانی ندارند. طلاب از ترس مأمورین لباس های روحانیت راتبدیل نموده اند ومأمورین تهدید می کنند که سایر مدارس را به صورت فیضیه درخواهند آورد. دستورداده اند که طلاب را به اتوبوس و تاکسی سوارنکنند. درمجامع عمومی مأمورین به روحانیون اهانت می کنند و فحش های

رکیك می دهند. شاهدوستی یعنی غارتگری و ضربه زدن به پیکراسلام و قرآن. من به نام ملت از آقای علم شاغل نخست وزیری استیضاح می کنم. باچه مجوزقانونی دوماه قبل به بازار تهران حمله کردند؟ با چه مجوزی علماء و سایر طبقات رابه حبس کشیدند؟ با چه مجوزی بودجهٔ مملکت را خرج رفراندم کردند؟ درصورتی که رفراندم ازشخص شاه بود وبحمدالله ایشان ازغنی ترین افراد بشرهستند. من اکنون قلب خودرا برای سرنیزه حاضرکرده ام. ولی برای قبول زورگوئیها و خضوع درمقابل خارجیهاحاضرنخواهیم کرد. من به خواست خدا احکام خدارا درهرموقع مناسبی بیان خواهم کرد. حکومت چندماههٔ علم اقتصاد، زراعت، صنعت، فرهنگ، دیانت مملکت را به خطرانداخته و مملکت درشرف سقوط است.

* * *

به دنبال این قبیل اعلامیه ها وتلگرافات برنامه هائی درسراسر کشور برای تعطیل و اعتصاب عمومی تنظیم گردید که جهانگیر تفضلی وزیراطلاعات طی مصاحبه ای چنین گفت:

(دولت اطلاع داشت که مخالفین اصلاحات ارضی و شرکت زنان درانتخابات، از مدتها قبل خودرا آماده کرده بودند که بازارتهران، قم، مشهد و شیرازرا به تعطیل بکشانند. برای این کار مقداری زیاد پول خرج کرده اند. اما کسبه واصناف حاضرنشدند این نقشهٔ مخالفین را عملی کنند و تمام مراکز بازرگانی و تجاری وبانکها سرگرم کاربودند. گزارشهای شهرستانها نیز نشان داد که نقشهٔ مخالفین بهم خورد. بعضیها شکایت داشتند که مخالفین اصلاحات ارضی پنجره های مارا شکسته اند. ولی پلیس نخواست دخالت کند. با اینکه مخالفین قوی هستند اما افکارعمومی ۱۵ میلیون دهقان و سه ملیون کارگر و حمایت شدید از لوایح ششگانه و طرفداری شدید ازآن موجب شده که مخالفین بهیچوجه جرأت نکنند دست به مبارزهٔ مثبتی بزنند. به تقاضای مردم برای پخش برنامه های رادیو ایران اکنون ۱۲ بلند گو درمیادین این شهر نصب

شده که برای مردم برنامه پخش می کنند. به طورکلی حتی یك نفرکاسب هم درمشهد و قم به همراهی فئودالها و مخالفین اصلاحات ارضی دکانش را نبسته است و اکثریت علمای حقیقی عراق هم طرفدار انقلاب هستند. شنیده ام بعضی ها درلباس روحانیت ازجانب عبدالناصر سودهای مادی برده اند و تشویق شده اند تاخلیج فارس راخلیج عربی بنامند وباانقلاب مقدس ایران ناجوانمردانه مبارزه کنند.)

❁ ❁ ❁

درهمان موقع آیت الله حکیم به علمای ایران چنین تلگراف کرد: (حوادث مؤلمهٔ پی در پی و فجایع مخربه به ساحت علمای اعلام روحانیت قم قلوب مؤمنین ومتدینین را جریحه دارساخته و موجب تأثر شدید اینجانب گردیده است. حضرات آیات عظام دسته جمعی به عتبات عالیات مهاجرت نمایند تابتوانم رأی خودرا دربارهٔ دولت صادرکنم).

خمینی چنین پاسخ داد: ما می دانیم که باهجرت مراجع و علمای اعلام مرکز بزرگ تشیع درپرتگاه هلاکت افتاده و تغییرات و تحولات عظیم رخ خواهد داد که ما از آن بیمناکیم. عجالتاً دراین آتش سوزان به سربرده و با خطرهای جانی ازحقوق اسلام و تحریم قرآن کریم و استقلال مملکت اسلام دفاع می کنیم و تاسرحد امکان مرکز روحانیت را حفظ نموده امر به آرامش و سکون می کنیم. مگر دستگاه جبارراهی را بخواهد طی کند که ما را ناگزیر به مطالبی کند که به خدای تبارك و تعالی از آن پناه می بریم).

به دنبال این اقدام دراول اردیبهشت ۴۲ فرمان اعزام روحانیون مشمول قم برای رفتن به خدمت سربازی صادرشد که گروهی از آنان رادرکوچه و خیابان دستگیرکرده و به سربازخانه ها اعزام می داشتند که از جمله اکبرهاشمی رفسنجانی بود. خمینی هم اعلام کرد که شماهرکجا باشید سربازان امام زمان هستید وباید به وظیفهٔ سربازی خودعمل کنید. وظیفهٔ سنگین شماآماده کردن سربازان و درجه داران است. تعلیمات نظامی را باکمال جدیت دنبال کنید

شایددربین سربازان افراد روشن ضمیر و آزادمنش باشند تا بلکه به خواست خدا ایران به استقلال و سربلندی نایل گردد. همچنین درچهلم روز واقعهٔ فیضیه چنین اعلام نمود:

مأمورین تمام قانون شکنیهارا به شاه نسبت می دهند. اگر اینها صحیح است باید فاتحهٔ اسلام و ایران را خواند. اگر صحیح نیست و اینها به دروغ جرمها و قانون شکنیها و اعمال غیرانسانی را به شاه نسبت می دهند پس چرا ایشان ازخود دفاع نمی کنند تا تکلیف مردم با دولت روشن شود و عمال جرم رابشناسند و درموقع مناسب به سزای اعمال خود برسانند. دستگاه جبار درگذشته به اسلام و قرآن اهانت کرد و خواست قرآن را دردیف کتب ضاله قرار دهد. اکنون بااعلام تساوی حقوق چندین حکم ضروری اسلام محو می شود. اخیراً وزیردادگستری شرط اسلام و ذکوریت را ازشرایط قضاوت لغو کرده است. از چیزهائی که سوء نیت دولت حاضررا اثبات می کند تسهیلاتی است که برای مسافرت دوهزارنفر یا بیشتر از فرقهٔ ضاله قائل شده و به هریك ۵۰۰ دلار ارز داده و قریب ۱۲۰۰ تومان تخفیف بلیط هواپیما داده اند به قصد اینکه این عده درمحفلی درلندن که تشکیل می شود صد درصد ضد اسلامی است شرکت کنند. درمقابل برای حجاج بیت الله مشکلاتی ایجاد می نمایند. بسیاری ازپستهای حساس به دست این فرقه است که حقیقتاً عمال اسرائیل هستند، بااسرائیل پیمان درمقابل دول اسلامی بسته می شود. من مصمم هستم که ازپا ننشینم تادستگاه فاسدرا به جای خودبنشانم و شما ای علمای اسلام مصمم شوید و بدانید که پیروزی باشماست. دستگاه حاکمه گمان نکند که ما درمقابل سرنیزه و تانك وتوپ خلع سلاح می باشیم و کاری نمی توانیم بکنیم. باید بداند من با این نیش قلم استخوان ارتش را به لرزه درخواهم آورد.

* * *

به دنبال این اقدامات دادسرای قم اخطاریه ای برای خمینی به

جرم اهانت فرستاد که مصطفی خمینی اخطاریه را نپذیرفت. دراین موقع شایع شد شخصی که خودرا دیپلمات مصری معرفی می کرد به دیدن خمینی رفت وگفت عبدالناصر آماده است که هرمقدار پول و اسلحه که می خواهید دراختیار شما بگذارد تا دراین راه به پیروزی برسید. خمینی گفت نیازی به این کمکها نیست فقط مطالب مارا از دستگاههای تبلیغاتی خود منعکس سازید.

❁ ❁ ❁

(شاه در۲۶ اردیبهشت ٤۲ درکنگره لاینز چنین گفت:

ما خواسته ایم که اجتماع ایران ازتمام فسادهای مادی و اخلاقی پاك شود و نادرستی و بدفکری و ناپاك فکرکردن ریشه کن شود. افراد زیادی را از راه قانون تعقیب کردیم که باید تنبیه شوند و متأسفانه جامعه باید این قربانیهارا بدهد، اگرانقلاب ما بدون خونریزی پیش رفت متأسفانه باید بگویم با خون یك عده مأمور دولت و افراد بیگناه آغشته شده و اینکاری است که چاره ای نیست وخواهد شد).

❁ ❁ ❁

همین جریانات موجب گردید که خمینی تصمیم گرفت درروز عاشورا که مصادف باشب ۱۵ خرداد ۱۳٤۲ بود درمدرسهٔ فیضیه به ایراد نطق بپردازد و چنین گفت:

در وقایع عاشوراپس از کشتن مردان دیدیم بنی امیه بچه های کوچك را اسیرکرده و زنهارا اذیت می کردند. زیرا آنها با خاندان پیغمبر مخالف بودند، نمی خواستند این اصل و نسب وجود داشته باشد.

همین فکر امروز درایران وجود دارد. دستگاه جبار اگربامراجع سرجنگ داردبه قرآن دیگر چه کاردارد؟ به طلاب چه کاردارد؟ سید ۱۷ ساله به شاه چه کرده بود؟ این فکر پیش می آید که آنها با اساس دین مخالف هستند. اینها نمی خواهند که قرآن دراین مملکت حکومت کند و می خواهند اساس دین را دراین مملکت

ریشه کن کنند. لذا عمال اسرائیل به دست ارباب خود مدرسه مارا کوبند و مارا می کوباند. آنها می خواهند اقتصاد ماراقبضه کنند و تجارت و صنعت را ازبین ببرند، می خواهند دراین مملکت صاحب ثروتی نباشد. دراین راه تنها چیزی که مانع آنهاست قرآن و روحانیت می باشد که باید ازمیان برداشته شود. دولت وقت به تبعیت ازاسرائیل به ما اهانت می کند. روزی که رفراندم غلط و مفتضح انجام شد یك عده اراذل درقم فریاد می زدند (مفت خوری تمام شد - پلوخوری تمام شد) افرادی که درفیضیه درس می خوانند با ماهی بین سی تا صد تومان بیشتر شهریه ندارند مفتخور هستند ولی اشخاصی که میلیونها مخارج بی جای آنهاست مفتخور نیستند؟ آقای شیخ عبدالکریم حائری وقتی فوت کردآقازاده هایشان شام نداشتند. ما مفتخوریم؟ آقای بروجردی وقتی از دنیا رفت بابت مخارج حوزهٔ علمیه ششصد هزارتومان مقروض بود. ما مفتخوریم ولی آنهائیکه بانکهای دنیارا پرکرده اند و کاخ های عظیم ساخته اند و بازهم ملت رارها نمی کنند مفتخور نیستند؟ من چقدر به این مرد گفتم رفراندم نکن به صلاح خودت نیست گوش نکرد. آقا من به شما نصیحت می کنم که از این کارها دست بردار، دارند تورا اغفال می کنند. کاری نکن روزی که بخواهی از این مملکت بروی همه خوشحال بشوند. وقتی پهلوی رفت مردم خوشحال شدند. من نمی خواهم تو مثل او باشی. میل ندارم مثل پدرت باشی.

اینقدرباملت بازی نکن. با روحانیت مخالفت نکن. تو می گوئی روحانیون نجس هستند اگر نجس هستند چرا مردم دست آنهارا می بوسند. خدا کند جملهٔ تو (مرتجعین سیاه مثل حیوان نجسی هستند و ملت از آنها اجتناب دارد) منظورتو علما نباشد و گرنه تکلیف ما مشکل می شود و تکلیف تو مشکل تر.

ما نمی گذاریم دراین مملکت زندگی کنی، ملت نمی گذارد، نکن این کارهارا، نصیحت مرا بشنو، از وضع پدرت عبرت بگیر.

از من و علمای مذهبی بشنو، اینها صلاح مملکت و ملت را می خواهند.

ما مرتجع هستیم و اطرافیان تو ترقیخواه؟ تو انقلاب سیاه و سفید درست کرده ای؟ چرا این قدر مردم را اغفال می کنی؟ والله اسرائیل به درد تو نمی خورد. قرآن به درد تو می خورد. شنیده ام که اهل منبررا برده اند به سازمان امنیت و گفته اند به سه موضوع کاری نداشته باشید. (باشاه کاری نداشته باشید - همچنین با اسرائیل و دیگراینکه نگوئید دین درخطر است). تمام گرفتاریهای ما مربوط به این سه موضوع است. به هرکه می گوئیم می گویند شاه گفته مدرسه را خراب کنید. شاه گفته علما را بکشید. آن مردك که حالا اسمش را نمی برم بماند، آمد و فرمان داد درفیضیه تمام حجرات را خراب کنید واینهاراازبین ببرید که دشمن اعلیحضرت هستند. وقتی اعتراض می کنیم می گویند اعلیحضرت فرموده اند. آیا اینهادشمن اعلیحضرتند و اسرائیل دوست اعلیحضرت، مگر شما اسرائیلی هستید؟

هروقت دادم گوش آن مردك را که فرمان داد بریدند اسمش رامی برم.

شاید به نظرسازمان امنیت شاه یهودی باشد. این که ادعای اسلام می کند ظاهری است. شاید سرّی درکارباشد. سازمان امنیت می خواهد شاه را ازنظرمردم بیاندازد و می خواهد شاه را ازمیان بردارد. این مطالب را برسانید به این آقا، شاید از خواب بیدار شود. چرا همه چیز را به گردن شاه می اندازید؟ اگر روزی اتفاقی برای شاه بیفتد یك نفر از اینها که اطراف توراگرفته اند با تو نمی مانند و باتو نیستند. اینها نوکر ودلال هستند. اینها وفا ندارند. اینها نوکر لیره اند. از وضع ایران و ملت بسیار متأسفم، همچنین از اوضاع خراب مملکت ووضع هیئت دولت.

❊ ❊ ❊

درهمین ایام یعنی درشب عاشورا مطابق با ۱۲ خرداد فلسفی درمسجد سیدعزیزالله چنین می گوید:

من دراین شب عاشورا دراین منبر دولت را استیضاح می کنم. می دانم که استیضاح باید از طرف وکیل مجلس صورت گیرد ولی چون قدرت وکیل بسته به موکلین دارد که شما مردم هستید و من از طرف شما دولت علم را استیضاح می کنم. قانون اساسی ما مذهب را آئین جعفری دانسته و اگر علمای شیعه طبق قانون اساسی با هرقانونی مخالفت کردند دیگر جنبهٔ قانونیت ندارد. درقانون اساسی هیچ قدرتی به اندازهٔ قدرت روحانیت نیست که یك مجتهد می تواند مصوبه مجلسین را بشکند. استیضاح من در ۱۰ مورد می باشد:

۱ ـ تخلف ازقانون ـ چرا دولت تصویبنامه های خلاف شرع می گذراند. به چه مجوز شرعی و قانونی مراعات قانون را نمی کند؟

۲ ـ کوتاهی دستگاههای فرستنده ـ چرا دولت اجازه نمی دهد نظریات علماء درجراید و رادیو منعکس گردد؟

۳ ـ کنترل چاپخانه ها ـ چرا مطابع اجازه ندارند نظر علماء را چاپ کنند؟

٤ ـ جرم پخش اعلامیه مراجع عالیقدر ـ دولت به چه مجوزی آنهائی را که اعلامیه چاپ کرده و پخش نموده اند کتك می زند؟

۵ ـ مدرسهٔ فیضیه ـ چرا مدرسهٔ فیضیه قم را خراب کردند و طلاب را مجروح نمودند و طلبه هارا ازبام به پائین انداختند؟ چرا دولت از قدرتهای نظامی و انتظامی درمجرای غلط استفاده می کند؟ آنها دربی سیم می گفتند ما برقم مسلطیم. قم تسلیم شد. ما غلبه کردیم.

٦ ـ سربازی طلاب ـ دولت باید جواب بدهد که چرا طلاب را بدون موازین قانونی به سربازی برده اند؟ این جنگ با امام صادق است.

۷ ـ ایجاد محیط رعب و وحشت درقم ـ آنهائی که ازقم آمده اند می گویند مردم قم مثل مردمی بودند که لشگر اجنبی با تانك و زره پوش به آنها حمله بردند. قدغن کردند تا ٤٨ ساعت اتوبوسها و تاکسی ها طلاب را سوارنکنند. طلاب زخمی را ازبیمارستان بیرون ریختند. وای برمملکتی که این قدر زیر چکمهٔ شکنجه و قانون شکنی و نادرستی و تجاوزگرفتار باشد.

۸ ـ دیکتاتوری بربازاریان ـ چرا بعداز این که به پشتیبانی از روحانیت سه روزبازار بسته شد نمی گذارند مردم مغازه هایشان را بازکنند؟

۹ ـ جلوگیری از عزاداری ـ چرا دراکثر ولایات اجازهٔ عزاداری نمی دهند؟

۱۰ ـ زندانیان بی گناه ـ چرا یك عده مردم محترم و بیگناه و بدون تعیین تکلیف درگوشهٔ زندان هستند. مگر قانون اساسی نمی گوید نمیشود از کسی سلب آزادی کرد؟ موارد زیادی هست ولی من این ده ماده را نوشته ام و شما سه بار بگوئید (صحیح است) که معلوم شود ملت دولت را استیضاح کرده است.

پس از این بیانات خمینی به فلسفی چنین نوشت: (از بیانات حساس جنابعالی دراین وقت اختناق تشکر می کنم. امروز روزی است که مبلغین و خطبا باید دین خودرا ادا کنند. ازقرار معلوم اغلب گویندگان باهم هم آواز هستند. امیدوارم آنهائی را که از حبس و زجر خوف دارند بیدار فرمائید. ضمناً برای تجدید ساختمان فیضیه قم حسابی دربانك صادرات قم بازشده تذکری به مسلمین بدهید که کمك کنند).

آیت الله شریعتمداری نیز به فلسفی چنین نوشت: از بیانات مفید و مؤثر جنابعالی دراین شرایط که متدینین درزحمت و جامعهٔ روحانیت درشرایط بسیارمشکل به سر می برند و آزادی اظهار عقیده و دفاع از اسلام را ندارند تشکر می کنم. امروز روزی است که اسلام به مساعدت جمیع طبقات و تمامی افراد احتیاج دارد و

دوران غفلت و سستی منقضی شده است.

❁ ❁ ❁

نشریات جمهوری اسلامی چنین نوشته اند: به علت همین اقدامات سرانجام دولت علم تصمیم گرفت گروهی از مخالفین را که فعال ترین آنها خمینی بود دستگیر کند. شب ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مأمورین برای دستگیری او به قم رفتند. گزارش مطبوعات مختلف حاکی است که ساعت ۳ بعداز نیمه شب ۱۵ خرداد چندکامیون نظامی دربیرون شهر قم توقف نموده و عده ای سرباز و کماندوهای مسلح به سمت خانه او می روند. از سرکوچه تا درب منزل که صدمترفاصله داشت تحت کنترل قرار گرفت و دراطراف منزل و باغ اناری که پشت منزل قرار داشت مأمورین سنگر گرفتند. به سرعت منزل اشغال گردید. ولی خمینی در خانهٔ فرزندش مصطفی بود که کماندوها به آنجا رفتند که وقتی با او روبرو شدند درحیاط منزل خوابیده بود و گفت مصطفی بلند شو مثل این که مأمورین آمده اند. چون صدای گفت و گو درخارج از منزل شنیده می شد به مأمورین گفت (خمینی من هستم. چرا مردم را کتك می زنید؟ کتك زدن عمل وحشیانه است) چون کوچه تنگ بودآنها با فولکس واگن وارد کوچه شده و خودرا به منزل رسانیده بودند که خمینی را سوار فولکس واگن کرده می خواستند ببرند. مصطفی خمینی که از بالای بام خانه ناظر جلب پدرش بود می خواست خودرا از ارتفاع ۵ متری به داخل کوچه پرت کند و مانع بردن پدر بشود که با اشاره پدرمنصرف شد. یکی از کماندوها هفت تیر خودرا درآورد و به او گفت اگر تکان بخوری آتش می کنم. با این طرز خمینی را دستگیر کرده با اتومبیل بنز ازقم به تهران آوردند که ساعت ۵ صبح به باشگاه افسران رسید وعصر روز ۱۵ خرداد اورا به پادگان قصربردند.

صبح زود مصطفی خمینی به صحن آمد و به مردم گفت: (خمینی را دستگیرکرده به تهران بردند) با این طرز تظاهرات درقم

شروع شد . عده ای به منزل گلپایگانی و شریعتمداری و مرعشی رفته قصد تظاهرات داشتند .

یك شاهد عینی ازقم می گوید: ساعت ٦ صبح وقتی از توقیف آقا مطلع شدیم به خیابانها ریختیم. گروهی باکفن سفید آمده بودند وعده ای هم پیراهن سیاه ساده به تن داشتند که بین آنها بامأمورین زدوخورد درگرفت و شیشهٔ چند مغازه و بانك شکسته شد . مردانی خنجر به کف داشتند و زنها هم گریه می کردند . دراثر زدوخورد و تیراندازی مأمورین عده ای کشته شدند و نام آنها چنین است . حسین روزنامه فروش ـ قاسم نجار ـ حسین سقط فروش ـ رحیم بنا ـ محمد آهنگر که سنشان از ۳۰ سال زیادترنبود .

❁ ❁ ❁

درتهران نیز تظاهرات دامنه داری صورت گرفت که روزنامهٔ اطلاعات چنین نوشت: روز ١٤ خرداد شهربانی کل کشور اخطار کرد که چون بعضی از دستجات که برای عزاداری حرکت می کنند شعارهائی می دادند که جنبهٔ سیاسی داشت از این جهت تظاهرات درخیابانها ممنوع شد و قوای انتظامی ازحرکت دستجاتی که شعار سیاسی می دهند جلوگیری می کند .

روز ۱۵ خرداد یك گروه ۲۰۰ نفری با پاره آجر از گلوبندك به طرف سرباز ها حمله کردند که چون آنها دستوری نداشتند اقدام به تیراندازی هوائی کردند . افراد نیروهای انتظامی ازسه طرف (گلوبندگ ـ سبزه میدان ـ بازار) درمحاصره قرار گرفتند که دراثر زدو خورد یك افسر و چند سرباز مجروح شدند . حدود ساعت ۱۲ یك دسته ۱۵۰۰ نفری وارد دادگستری شده بایگانی دیوان کیفررا آتش زدند . عده ای از تظاهر کنندگان درپارك شهر بانفت و بنزین سالن ورزشی را آتش زدند . مهاجمین که پیراهن سیاه به تن وچماق به دست داشتند پس ازشکستن دروپنجره وزارت کشور به سوی ادارهٔ تبلیغات درمیدان ارك حمله کردند ولی دراثر مقاومت مأمورین عقب نشستند . سپس مهاجمین باجه های تلفن و

کیوسکهای فروش بلیط اتوبوس و یك اتومبیل آبپاش راآتش زدند. کلیهٔ اتومبیلهای دوطرف خیابان که پارك شده بود آتش زده و یا درهم شکسته شد. دسته ای از تظاهرکنندگان می خواستند پمب بنزین جلوی مجلس را آتش بزنند. تظاهرکنندگان باچوب وچماق شیشهٔ ساختمان ها و سینماهارا شکسته و چند مغازه را غارت کردند. از نحوهٔ عملیات معلوم بود که مرکز ستاد سرچشمه است. مقارن ظهر یك اتوبوس حامل افسران و سربازان نیروی هوائی درسرچشمه مورد حمله قرارگرفت و ستوان یکم مستوفیان باسنگ و چوب به قتل رسید. درپارك شهر یك اتومبیل حامل دوشیزگان مورد حمله قرارگرفت ولی پلیس آنهارا نجات داد. دراثراین وقایع عدهٔ بیشماری به قتل رسیدند.

رویترگزارش داد که هواداران خمینی رهبرمذهبی ایران که به علت بازداشت او قیام کرده اند به مسلمانان اطمینان داده اند که اگر دراین راه کشته شوند یکسر به بهشت خواهند رفت.

یونایتدپرس از تهران گزارش داد که افراطیون مذهبی به مردم توصیه می کردند که اقدام به جهاد نمایند. حدود ۱۵۰ نفر از روحانیون و تظاهرکنندگان توقیف شده اند که درداگاه نظامی محاکمه خواهند شد.

روزنامهٔ ایزوستیا ارگان دولت شوروی نوشت که روحانیون مرتجع آشوب وبلوا بپا کردند. آنها برای مبارزه با اصلاحات ارضی ازایام سوگواری استفاده نموده و جوانان متعصب را به تظاهرات وادار نمودند.

رادیو مسکو گفت عناصر ارتجاعی که از اصلاحات ارضی و تساوی حقوق زنان بامردان ناراضی هستند درتهران و قم و مشهد تظاهرات خیابانی برپا کردند. عناصر ارتجاعی شهررا به آتش کشیده و مغازه ها و اتومبیلهارا درهم شکستند.

روزنامهٔ لوموند نوشت خمینی شاه را به قاتلین امام حسین تشبیه کرده که پلیس حرف اورا قطع کرد. خمینی از مردم خواست

که مأمورین شاه را خفه کنند و مردم هم حمله کردند که پلیس عقب نشینی کرد. سپس خمینی رادستگیر کردند. بر روی پرچم های عزاداری عکس خمینی بود. مردم فریاد می زدند (خمینی امام ماست ـ مصدق رهبرماست) دراینکه بعضی ازتجاروملاها که وابسته به مالکین هستند دراین تظاهرات شرکت داشتند شکی نیست. تظاهرکنندگان می خواستند رادیو دولتی را بگیرند که موفق نشدند. دادگستری تعداد تلفات را ۷٤ نفراعلام کرد که ٦۰ نفر درتهران و ۱٤ نفر درقم بوده ولی به نظر می رسد که تعداد کشته شدگان زیادتر باشد.

❁ ❁ ❁

هاشمی رفسنجانی پس از سقوط رژیم درباره حادثه ۱۵ خرداد چنین می گوید: وقتی امام رادستگیرکردند ما ۵۰ نفرازطلبه های قم درباغشاه سرباز وظیفه بودیم. چون لشگر گارد اینجا بود ما خیلی ازجریانات را می فهمیدیم. دردههٔ محرم به قم خدمت ایشان رفتم گفتند برای شما وظیفه تعیین نمی کنم اما برنامه ای داریم که به همین زودیها ازآن مطلع خواهید شد. آن روزها باغشاه تبدیل شده بود به یك مسجد که وقتی فرمانده نیروی زمینی وارد شد دید که پنجاه دسته روضه خوانی تشکیل شده است که هریك از ما ۵۰ طلبه یك دسته را اداره می کردیم. یکی ازواحد ها چتربازها بودند. برای تیراندازی به چیتگر رفته بودیم. روی بعضی چادرها شعارهائی به نفع امام و علیه شاه نوشته شده بود. آن را به حساب ماطلبه ها گذارده بودند. به همین علت جلسات تعطیل شد. ما فهمیدیم حوادث مهمی درپیش است. تمام مرخصیها لغو شد. دولت مقدار زیادی نیرو درروز ۱۵ خرداد برای سرکوبی فرستاد که حتی سربازکم آمد که نوبت مارسید که فقط دوماه خدمت کرده بودیم. زیرا مارا ۲۱ فروردین به سربازی آورده بودند. تعلیمات سطحی و تیراندازی راهم دیده بودیم. برای تفنگهایمان خشاب هم داده بودند و مارا سوار کامیون کردند. ماقصد داشتیم اگرآمدیم جور دیگر عمل کنیم.

ولی وقتی متوجه شدند که ما طلبه هستیم مارابرگرداندند وبرای هرکدام ما دونگهبان گذاردند که به پمب بنزین و زاغه های مهمات نزدیك نشویم.

بعداز انقلاب از صورتجلسات دولت علم فهمیدیم که علم درجلسه دولت گفته بود ما پیش ازمحرم می خواستیم خمینی را دستگیر کنیم فکر کردیم شاید روزهای محرم مارا دچار مشکل کند گفتیم باشد بعداز محرم.

* * *

علم نخست وزیر بعداز دستگیری گروهی از روحانیون گفت: (ملاها مانند موش دردست ما هستند. همهٔ ملاها معیوب نیستند ولی بسیاری از آنها فاسد و کثیف می باشند)

اسامی دستگیرشدگان چنین بود:

آیت الله خمینی ـ آیت الله قمی ـ شیخ مرتضی مطهری ـ محمدتقی فلسفی ـ مکارم شیرازی ـ شیخ حسین غفاری ـ شیخ عباسعلی اسلامی ـ شیخ حسین خندق آبادی ـ سید عزالدین زنجانی ـ شیخ علی اصغر اعتمادزاده ـ سید عبدالکریم هاشمی نژاد ـ شیخ فرج الله واعظی ـ سیداحمد حسینی ـ شیخ علی موحدی ساوجی ـ شیخ علی اکبر مهدوی خراسانی ـ شیخ محمدحسین بکائی ـ شیخ محمود وحدت ـ شیخ عیسی اهری ـ شیخ محمود صالحی ـ سید محمد صدری.

آیت الله خونساری از طرف علما به.دیدن زندانیان می رود و خطاب به افسران می گوید به رؤسایتان به گوئید امروز نوبت ماست ولی فردا نوبت شما خواهد بود، تاسرکارهستید وضع زندان را سرو صورتی بدهید تاوقتی خودتان به اینجا آمدید مانند ما دچار ناراحتی نگردید. آیت الله گلپایگانی هم طی تلگرافی اظهار تأسف می کند. درشیراز نیزآیت الله دستغیب و فرزندش سیدهاشم و مصباحی واعظ دستگیر و باهواپیمای نظامی به تهران آورده شده وبه زندان قزل قلعه منتقل می گردند.

آیت الله شریعتمداری چنین اعلام کرد: خبر دستگیری آیات عظام خمینی ـ قمی ـ محلاتی ـ دستغیب تولید تأسف فراوان کرده است. دستگاه دولتی شروع به نشراکاذیب و افترا نموده اند لذا نکات زیررا یادآور می شوم:

اعتراضات روحانیون موردتأیید عموم مسلمانان جهان و علمای شیعه است و آنها با هیچیك ازدول خارجی و عمال آنها ارتباطی ندارند. اعتراض علما این است که نباید اجازه داده شود مملکت ما مورد نفوذ اسرائیل باشد. کشتارقم و تهران و تبریز و شیراز را تقبیح می کنم. اقدام دستگاه تبلیغاتی دولت که این کارها به تحریك مالکین بزرگ بوده وعمل ارتجاعی است صحت ندارد. علما از اینکه رعایا صاحب زمین و ملك باشند مخالف نیستند زیرا علما با دهقانان بیشتر درارتباط هستند تا با مالکین. علما با آزادی زنها مخالف نیستند ولی این آزادی که منظور نظردولت می باشد ضدآزادی است. علمای شیعه هدف ارتجاعی ندارند و ضد آزادی و ضدترقی هم نیستند و با هراصلاحی موافقت دارند. اعتراض علما این است که چرا قانون اساسی اجرا نمی گردد؟ چرا روزنامه ها درسانسور است؟ دوران زور و سرنیزه گذشته است. ماخواستار آن هستیم که نماینده ای ازطرف دولت و نماینده ای از طرف ما تعیین شود و درمحکمه ای خارج از نفوذ دولت محاکمهٔ قانونی کنیم. اگر محکوم شدیم قول می دهیم که رفع ید کنیم یا اینکه دولت موافقت کند افکار ما ازرادیو ها و روزنامه ها منتشر شود. مطابق قانون اساسی علماء طراز اول مصونیت داشته و حبس و تبعید و توقیف آنها مخالف قانون است و باید بدون قیدو شرط آزاد شوند. روحانیت شیعه ازتمام تهمتها مبری هستند با هیچ دولت و هیچ حزبی و مالکین بزرگ ارتباط ندارند، خود حزب بزرگی هستند. به همین جهت روحانیون بزرگ شهرستانها برای پشتیبانی از مراجع دینی به تهران آمده اند ولی آنهارا ملزم کرده اند که باز گردند. کلیهٔ روحانیون با انتشار اعلامیه های مکرر خواستار آزادی

آقای خمینی و سایر روحانیون هستند.

سایر جمعیتها از قبیل نهضت آزادی به رهبری مهندس بازرگان و حزب زحمتکشان به رهبری دکتربقائی اعلامیه های انتشارداده که ازجمله دکتربقائی چنین اعلام داشت:

کمیتهٔ مرکزی حزب زحمتکشان مرجعیت تامهٔ آیت الله خمینی را رسماً اعلام و هرتصویبنامه یا آئین نامه دولت را که منطبق با قانون اساسی و قوانین موضوعه نباشد باطل و بلااثر می داند.

* * *

یکی از کارمندان نخست وزیری خاطرهٔ خودرا برایم چنین نقل کرده است:

آن روز برحسب عادت پیش از آغاز وقت اداری به نخست وزیری رفتم. دفترکارم درسالن بزرگی مجاور اتاق نخست وزیر بود و هرکس برای ملاقات نخست وزیر می آمد درآنجا به انتظار می نشست.

آن روز علم برخلاف معمول خیلی زود وشاید هنوز وقت اداری شروع نشده بود به نخست وزیری آمد. بلافاصله آرام وزیرخارجه هم رسید که مستقیم به اتاق نخست وزیررفت.

درهمان موقع یکی از پیشخدمت های نخست وزیری با نگرانی و اضطراب آهسته گفت: می گویند درشهر بلوا شده و جمعیت ازجنوب شهر حرکت کرده به شمال می آیند. درهمین موقع پاکروان رئیس ساواك آمد و از پیشخدمت مخصوص نخست وزیرخواست که حضور اورا اطلاع دهد. پیشخدمت برگشت و گفت (عرض کردم) منظور این بود که اجازهٔ حضور داده نشده باید منتظر بنشینید. به فاصلهٔ کمی نصیری رئیس شهربانی آمد. پیغام را داد و او هم همان جواب را گرفت. پاکروان دراتاق کارمن نشست ولی نصیری به اتاق محل تشکیل هیئت دولت رفت که درآن ساعت کسی آنجا نبود.

چندساعت گذشت. کم کم صدای همهمهٔ جمعیت که به کاخ های سلطنتی و نخست وزیری نزدیك شده بودند شنیده می شد.

علم با آرام خلوت کرده بود و اجازهٔ ورود حتی به رئیس ساواك و رئیس شهربانی درآن دقایق حساس داده نمی شد. ساعت از ۱۱ گذشته بود که پیشخدمت آمد و پاکروان و نصیری را خواست که متفقاً وارد اتاق نخست وزیر شدند و بلافاصله همراه علم و آرام خارج گردیدند. معلوم شد آنان رابرای مذاکره ومشاوره وحتی کسب خبر نخواسته بودند. نخست وزیر و وزیرخارجه کارشان تمام شده بود و درحال بیرون آمدن از اتاق رؤسای ساواك و شهربانی را خواسته بودند.

معمولاً علم روزها با اتومبیل شخصی خود که یك مرسدس بنز شکاری بود و خودش می راند به نخست وزیری آمدو رفت می کرد. ولی آن روز دستور داد که اتومبیل مخصوص نخست وزیررا که کادیلاك بزرگی بود آوردند وشمارهٔ یك پرچم را هم به جای پلاك شخصی که به آن زده شده بود نصب کردند. آن روزها به علت تهدید ها و ترور ها همه مقامات عالی دولتی بااتومبیل دولتی ولی با نمره شخصی حرکت می کردند که شناخته نشوند. همان روز پاکروان با یك مرسدس بنز خاکستری مستعمل و نصیری بایك جیپ دربسته که داخل آن از خارج دیده نمی شد با نمرهٔ شخصی و آرام وزیرخارجه هم با بیوك سیاه رنگ وزارت و پلاك شخصی به نخست وزیری آمده بودند.

علم و پاکروان با اتومبیل نخست وزیر وپلاك شماره یك پرچم و نصیری با جیپ خود به شهربانی رفتند. از آنجا وسیلهٔ ارتباط با نقاط مختلف شهر تهران برقرارشد. نخست وزیر دستور تیراندازی ومقابله با تظاهر کنندگان را صادر کرد و درپایان کار درهمانجا ماند و برجریانات دقیقاً نظارت نمود.

پس از متفرق نمودن تظاهرکنندگان علم به نخست وزیری برگشت و درهمان اتاق کارش یك تختخواب سفری زده شد و بالباس استراحت کرد. دویا سه شب دیگر وضع به همین منوال گذشت و بیش از ۴۸ ساعت دردفتر کارش حضور داشت.

آن روز این سئوال درذهن من مطرح شده بود که چرا نخست وزیر به جای مذاکره ومشاوره با مسئولان امنیتی که رئیس ساواك و رئیس شهربانی و فرماندهان نظامی بودند فقط باوزیر خارجه خلوت کرده بود ؟ وچراساعتها مذاکرات با وزیرخارجه درخلوت ادامه یافت؟ حال آنکه درآن دقایق حساس با آن تظاهرات دامنه دار هرلحظه برای دولت اهمیت حیاتی داشت. واقعیت این است که نتوانستم جوابی بیابم.

بعداز انقلاب وقتی کتابهای سولیوان و پارسون سفرای آمریکا و انگلستان درایران را که دربارهٔ انقلاب نوشته اند مطالعه کردم و هم چنین کتابی را که کرومیت روزولت دربارهٔ کودتای ۲۸ مرداد نوشته است خواندم متوجه شدم که روحیهٔ شاه طوری بود که درمواقع بحرانی خیلی متزلزل می شد و قادر به تصمیم گیری نبوده است. به جای مقابله با حوادث ترجیح می داده که از کشورخارج گردد که مقامات انگلیس و آمریکا از او حمایت کنند و اگر می باید اقدامی هم برای مقابله با بحران به عمل آید از طرف نمایندگان سیاسی دوکشور مورد تأیید قرار گیرد.

تصور می کنم که در۱۵ خرداد ۱۳٤۲ شاه دچار همان تزلزل درتصمیم گیری شده بود و احتمالاً بیشتر درمورد خارج شدن از کشور فکر می کرد تا مقابله با تظاهرات. اما علم اصرار داشته که مقابله و مقاومت شود و برای تقویت روحیهٔ شاه درآن چندساعتی که با آرام خلوت کرده بود درتماس باسفارتخانه های انگلیس و آمریکا بوده و احتمالاً تماسهائی بین تهران و لندن و تهران و واشنگتن برقرارگردیده و تأیید و پشتیبانی هائی به شاه داده شده بود که موافقت کرد تظاهرات سرکوب گردد. شایعاتی هم دربارهٔ وقایع آن روز انتشار یافت که گفته می شد شاه با تیراندازی و مقابله با حوادث و خونریزی موافق نبوده است.

❊ ❊ ❊

علم درخاطراتش چنین می نویسد:

من به شاه یادآورشدم که باید درمقابل ملاها مقاومت کرد. اگر به خاطرداشته باشید درواقعهٔ ۱۵ خرداد که من نخست وزیربودم گفتم باید با تمام قوا این شورش را سرکوب کرد. من مسئولیت این کاررا قبول می کنم. اگر موفق شدم که انجام وظیفه بوده است ولی اگر شکست خوردم مسئولیت را بعهدهٔ من بگذارید و مرا اعدام کنید. شاه گفت به خاطردارم و موافقت کرد. با تمام قوا شورش را سرکوب کردم و حدود ۹۰ نفرهم کشته شدند ولی کشور از هرج ومرج نجات یافت. اگر قدری عقب نشینی می کردیم شورش سراسر کشوررا می گرفت و رژیم سقوط می کرد. تنها اعلیحضرت بود که از اقدام من حمایت کرد نه کسی دیگر.

❁ ❁ ❁

عده ای معتقدند که اگرآن روز علم برای مقابله با آشوبگران شاه را متقاعد نکرده و مسئولیت اموررا شخصاً به عهده نمی گرفت و دستورات صریح و اکید به مأمورین انتظامی نمی داد شاید واقعهٔ بهمن ۵۷ درهمان ایام صورت می گرفت و یا لااقل دامنهٔ تظاهرات خیلی وسعت می یافت. ولی همکاری و هم آهنگی سازمانهای انتظامی موجب گردید که شورش ۱۵ خرداد ۴۲ سرکوب شد و تاسال ها از خمینی و مخالفین رژیم غیراز صدور چند اعلامیه مخالف خبری نبود.

❁ ❁ ❁

سرلشگر پاکروان هم گفت تودهٔ مردم با این تظاهرات موافق نبوده اند. دستگیری عده ای از محرکین برای حفظ مصالح عالیه کشور بوده است. اخیراً روش بعضی از روحانیون طوری بوده که اشکالات قابل ملاحظه ای ایجاد کرده است. آنها خواسته اند با استفاده از نفوذ معنوی خود تلاش مذبوحانه ای به کار برند و برخلاف ارادهٔ ملت جلوی اقدامات آزادی بخش اعلیحضرت را گرفته و امیال پلید خودرا ارضاء نمایند. چون ضامن ثبات و امنیت و حفظ تمامیت ارضی و استقلال ایران با شخص شاهنشاه می

باشد آنها حملات خودرا متوجه مقام سلطنت نموده اند زیرا اطمینان دارند که باتضعیف سلطنت پایه واساس ایران را متزلزل می نمایند. پاکروان پس ازحملهٔ شدید به خمینی و اشاره به اینکه باوجود رأفت و نوعدوستی اعلیحضرت عدم اقدام به شدت عمل را اشتباه می دانم و تصور می شد باصبر وحوصله و باکمك روحانیون حقیقی می شد جلوی عملیات خائنین را گرفت ولی حال معلوم شده که این عمل اشتباه است وباید شدت عمل به خرج داد، دیگر گذشت مورد ندارد، چنانکه آقایان خمینی و قمی دستگیرشده اند. با اینکه اینها مقام ارجمندی درعالم روحانیت پیداکرده اند ولی می خواستند بلوائی راه بیاندازند. اینها بدون درنظرگرفتن مصالح کشور باعناصر مرتجع همدست شده و ازهراقدام و تهمتی کوتاهی نکردند، حتی کاربه جائی رسید که باعوامل خارجی تماس گرفته و نقشه هائی داشته اند. درتظاهراتی که درقم و شهرری و تبریز روی داد ثابت شده که تودهٔ مردم موافق این جریانات نیستند.

❁ ❁ ❁

علم نخست وزیر گفت: پانزده نفر از پیشوایان مذهبی که درآشوبهای ضددولتی اخیر شرکت داشته اند تسلیم دادگاههای نظامی خواهندشد که ممکن است حکم اعدام داشته باشند. ما کلیه رؤسای آشوبگران را دستگیر کرده ایم.

❁ ❁ ❁

شاه طی مصاحبه ای چنین گفت: متأسفانه کسانی که بساط ۱۵ خرداد را به راه انداختند بعضی شان از خارجیها پول گرفته بودند. یك نفر شیعه پول بگیرد ازیك نفرغیرشیعه و برضد جامعهٔ خودش اقدام کند. بعضی از دستگیرشدگان می گفتند به ما ۲۵ ریال دادند و گفته اند درخیابانها بدوید و بگوئید زنده باد فلانی... این خونهائی که ریخته شده به گردن آنهاست. کسانی که این بساط را راه انداخته اند به زودی به سزای اعمال خودخواهند

رسید. این بهترین نمونهٔ اتحاد نامقدس دوجناح ارتجاع سیاه و قوای مخرب سرخ بود که با پول دسته ای از ملاکین مشمول اصلاحات ارضی و خارجیها انجام گرفت. این غائله به تحریك شخصی صورت گرفت که مدعی روحانیت بود و ارتباط مرموزی با عوامل بیگانه داشت و رادیوهای حزب توده یعنی حزبی که باخداشناسی مخالف است از او تجلیل کردند و او را به عرش رسانیدند ولو اینکه تحریکات این شخص ازجای دیگرآب می خورد.

❊ ❊ ❊

سفارت ایران دربغداد چنین اعلام کرد: درتاریخ ۱۱ خرداد ۴۲ شخصی به نام عبدالقیس جوجو معروف به محمد توفیق القیاسی از بیروت با هواپیما به تهران وارد شد که یك میلیون تومان ارزهای مختلف همراه داشت که مورد سوءظن مقامات قرارگرفت و اعتراف کرد که مبلغ مزبور از طرف عبدالناصر برای افراد معینی به تهران فرستاده شده که این اسناد درردادگاه محاکمه متهمین ۱۵ خردادارائه خواهدشد.

❊ ❊ ❊

مجلهٔ (اخبارروز) به قلم یکی از کسانی که آن روزهادرجریان کارهای مملکت بود مطالب زیررا منتشر ساخته است:

مقارن با شورش خرداد۱۳۴۲ مقامات کنسرسیوم نفت ایران برای تجدید قرارداد به تهران آمدند و پیش نویس قراردادی را هم همراه داشتند که ایران باآن موافق نبود. انگلیسها که می دیدند وضع با اصلاحات ارضی دچارتشنج شده و مالکین بزرگ هم با آنها درارتباط بودند به فکر افتادند که ملاهارا علیه دولت به فعالیت وادارند. به همین جهت به دنبال خمینی رفتند. تصادفاً درهمین موقع هم ارسنجانی دستور می دهد که مأمورین اصلاحات ارضی به خمین بروند وملك متعلق به خمینی وخانواده اش را هم تقسیم کنند. خمینی دستور می دهد که مأمورین اصلاحات ارضی را به ده راه ندهند. مأمورین به کمك ژاندارمها قانون را اجرا و از

خمینی و بستگانش خلع ید می کنند. خمینی درقم از روحانیون علیه اصلاحات ارضی فتوا می خواهد که زیربار نمی روند. یکی از دوستان می گفت روزی درمحضرآیت الله بروجردی بودم که ملائی وارد شد و زیرگوش آیت الله مطلبی گفت که خیلی عصبانی شد و گفت آقا سیدروح الله می ترسم تو با این کارهایت حوزهٔ علمیه قم را تعطیل کنی و سپس دستور می دهد که خانه اش را ترک کند. خمینی دنبال کاررا گرفت تا واقعهٔ خرداد پیش آمد و حدود دوهزارکفن پوش برای جهاد علیه اصلاحات ارضی به تهران آمدند. مقامات کنسرسیوم که می دیدند مقامات ایران دارند ازپای درمیآیند مبالغی پول توسط شخصی که می شناسم دراختیار آنها قرار دادند و حتی قول دادند که مقداری اسلحه هم خواهند داد. قراربود غروب روز۱٤ خرداد این اسلحه ها تحویل شود. واسطه امر به سفارت انگلیس برای دریافت اسلحه مراجعه می کند که به روز بعد موکول می کنند ولی دراین زمان مذاکرات ایران و کنسرسیوم به نتیجه می رسد و شورش سرکوب می گردد. وقتی انگلیسها به نتیجه رسیدند خودرا کنار می کشند. آن وقت شایع می گردد که تیموربختیار از عراق به شورشیان کمك کرده و نقش مهمی دراین واقعه داشته است.

* * *

روزنامه دی ولت چاپ آلمان نوشت: برخلاف گزارشهای سابق که خبر داده بود شاه روز ۱۵ خرداد همراه شهبانو و فرزندان به کاخ سعدآباد رفته اند درکاخ سلطنتی تهران مانده و همراه نخست وزیر و دولت و سازمانهای انتظامی به سرکوب و شورش پرداخته و به مأمورین انتظامی دستور داده شده بود که هرگونه اغتشاش را در نطفه خفه کنند. تظاهر کنندگان درمقابل گلوله سینه های خودراسپر کرده بودند ولی نظامیان باشلیك جلوی آنهارا گرفته واداربه فرار می کردند. علم گفت قرار بود این شورش ۱۵ روز دیگر صورت بگیرد ولی دولت به موقع از توطئه آنها مطلع شد و توانست جلوی شورشیان را با اقدامات شدید امنیتی سد کند.

❁ ❁ ❁

به دنبال این جریانات و شایعهٔ محاکمه و اعدام عده ای از مسببین وقایع ۱۵ خرداد که نام خمینی هم دررأس آنها قرار داشت عده ای از روحانیون تصمیم می گیرند که از نقاط مختلف ایران به تهران بیایند و درحرم حضرت عبدالعظیم متحصن گردند. درنتیجه این عده به تهران می آیند.

از قم شریعتمداری - نجفی مرعشی - حایری یزدی - از مشهد میلانی.از نجف آباد منتظری . از اصفهان خادمی.از اهواز سیدعلی بهبهانی - از خمین مرتضی پسندیده - از همدان بنی صدر همدانی - از تبریز خسروشاهی - از خرم آبادحاج آقا روح الله کمالوند - از رشت بحرالعلوم - از زنجان عزالدین حسینی - از شیراز فالی وحائری - ازقزوین سیدعبدالحسین قزوینی - از یزد محمد صدوقی - از اردکان روح الله خاتمی - از کرمان صالحی کرمانی.

پس از مذاکراتی تصمیم می گیرند که حاج روح الله کمالوند را که مورد احترام طرفین بوده نزد شاه بفرستند. ایشان هم هنگام ملاقات باشاه نگرانی علمارا به اطلاع رسانیده شاه می گوید مطمئن باشید ما خمینی را نمی کشیم تا امامزاده درست شود. سپس به مسئلهٔ پول گرفتن یك نفر شیعه از غیرشیعه و تماس با عبدالقبیس جوجواشاره می شود وموافقت شاه رامی گیرد که یك نفر از روحانیون با خمینی درزندان ملاقات کند. چند روز بعد نصیری اتومبیل خودرا می فرستد وآیت الله خونساری را به پایگاه نظامی برای ملاقات باروحانیون می برد که درمراجعت ایشان به روحانیون اطلاع می دهد که همه سلامت هستند و وضع جا و مکان آنها نیز رضایت بخش می باشد.

خمینی تا مدت ۱۹ روز درپادگان نظامی قصر زندانی بود و روز ۱۹ تیر به پادگان عشرت آباد منتقل گردید وشایع شد که خمینی وقمی ومحلاتی تبعید خواهندشد که آیت اله میلانی ضمن

اعلامیه ای چنین اعلام داشت:

اکنون به نظر می رسد که حکومت قصد تبعید آیات عظام را دارد و به شکنجهٔ جوانان ادامه می دهد و می خواهد انتصابات دوره های ۱۹ و ۲۰ را تجدید کند. می خواستم بانشان دادن بدن شکنجه شدگان به کسانیکه به نام دادستان خوانده می شوند اعلام جرم کنم ولی همه گفتند یك قانون حکومت می کند (المأمور معذور) ولی ازطرف ملت ایران چنین اخطار می کنم:

۱ ـ ملت ایران به تبعید علمای بزرگ اعتراض می کند.

۲ ـ ملت ایران ادامه شکنجه و توقیف افراد صالح را تحمل نمی کند.

۳ ـ ملت ایران درمقابل انتخابات قلابی مقاومت می نماید. من شکایت ملت مظلوم را به خدا می برم.

آیت الله شریعتمداری هم چنین اعلام نمود:

بعدازواقعهٔ ناگوار ۱۵ خرداد و توقیف آیات عظام و حجج اسلام موقتاً درحضرت عبدالعظیم وظایف شرعی را تعقیب مینمایم و برای مذاکره ازطرف روحانیون دوشرط پیشنهاد می شود.

۱ ـ تغییر دولت به یك دولتی که روحانیت بتواند باآن مذاکره کند.

۲ ـ آزادی محبوسین سیاسی و معمم بالاخص حضرت آیت الله خمینی که محبوسین هم درمذاکرات شرکت کنند.

❊ ❊ ❊

رهبری علمائی را که درتهران اجتماع کرده بودند آیت الله میلانی برعهده داشت. چون شایع بود امکان اعدام خمینی به عنوان محرك اصلی واقعهٔ ۱۵ خرداد می باشد این طور اظهار نظرشد که چون روحانیونی که به درجهٔ اجتهاد برسند مصونیت دارند و نمی توان آنهارا اعدام کرد آیت الله میلانی متنی تهیه کرد و خمینی را به درجهٔ اجتهاد ارتقاء داد که به امضای آیت الله شریعتمداری و آیت الله مرعشی رسید. همچنین گفته شد که آیت

الله میلانی ازسیدجلال تهرانی استاندار ونایب التولیه خراسان خواسته نزدشاه وساطت کرده مانع اعدام خمینی گردد. اوهم ازسرلشگر پاکروان کمك خواست و انتشاریافت که سیدجلال به عرض رسانید : (قربان مراقبت فرمائید که خون این سید ریخته نشود. چون ریختن خون سادات شوم است.) همچنین سرلشگر پاکروان خودرا روی پای شاه انداخته و ازشاه خواسته است که از اعدام خمینی صرفنظر شود. بدواً صحبت از این بود که خمینی محکوم به حبس ابد شده در زندان بماند.سرانجام فکر تبعید به میان می آید ولی این ماجرا تادوران حکومت منصور به طول می انجامد که روحانیون درتهران تحت نظر بودند.

* * *

آیت الله میلانی از روحانیون مبارز و سرسختی بود که درکشور به خصوص درخراسان و آذربایجان نفوذ زیادی داشت.

یکبار وقتی همراه کمیسیون نظام مجلس شورایملی درایام میلاد حضرت رضا به عنوان رهبرفراکسیون پارلمانی به مشهد رفته بودم سپهبد کاتوزیان معاون وزارت جنگ که مردی بسیار مذهبی و نمازخوان بود به من گفت حال که درمشهد هستیم خوبست به دیدار آیت الله میلانی برویم. همراه سرلشگر همایونی رئیس کمسیون نظام مجلس و اعضای کمیسیون باسپهبد کاتوزیان به دیدار ایشان رفتیم. دریکی ازکوچه پس کوچه های مشهد درخانه ای وارد شدیم و به کتابخانهٔ آیت الله رفتیم. ایشان درآنجا نشسته بود و بنا به سابقهٔ آشنائی که باسپهبد کاتوزیان داشت ضمن ابرازخوشوقتی ازدیدار نمایندگان مجلس به ما گفت سعی کنید درمجلس اصول اسلامی رعایت شود، درکشور ایران اکثر مردم شیعه هستند و باید اصول فقه شیعه درکشور مورد عمل قرارگیرد. او گفت توقع ما به عنوان مراجع روحانی از مقامات مملکتی این است که به اصول اسلامی پای بند باشند و ازبروز فساد اخلاق درجامعه جلوگیری شود. درآن جلسه هیچ مطلبی که نشان بدهد او مخالفتی با رژیم

دارد دیده نشد. اورا مردی مطلع و منطقی شناختم. درهمان ایام آیت الله کفائی هم درمشهد درگذشت که همگی درتشییع جنازهٔ او شرکت داشتیم. او ازروحانیونی بود که باشاه و مقامات مملکتی حسن تفاهم داشت. فرزندانش اکثراً درخارج از کشور تحصیل کرده بودند که یکی ازفرزندان او دکتر کفائی نمایندهٔ مشهد می باشد که دراروپا دررشتهٔ دندان پزشکی فارغ التحصیل شده و اکنون هم درلوکزامبورك مطب پررونقی دارد.

به طورکلی هنگام قدرت و اقتدارشاه بعضی از روحانیون رابطهٔ نزدیك باشاه داشته و بستگانشان شاغل مقاماتی بودند وبرخی نیز خودرا کنارنگاه داشته روش محافظه کارانه پیش گرفته بودند. اما هروقت ازقدرت شاه و رژیم کاسته می شد همه و یا اکثر آنها علیه رژیم مطالبی می گفتند واعلامیه می دادند. سعی رژیم هم این بود که حتی المقدور روحانیون را ساکت نگه دارد تا بتواند برنامه های خودرا به مرحلهٔ عمل برساند. آیت الله میلانی هیچگاه بادستگاه ورژیم سرسازش نداشت و درعین حال مقامات مملکتی رعایت احترامات اورا می کردند، درمیان روحانیون هم وضع ممتاز و برجسته ای داشت، هم او بود که توانست به هرحال خمینی رادرماجرای ۱۵ خرداد نجات دهد.

❁ ❁ ❁

سرانجام روز ۲۹ تیر اکثربازداشت شدگان آزاد شدند ولی خمینی و قمی و محلاتی و دستغیب به منزل عباس نجاتی برادرقمی درقلهك منتقل و منزل روغنی درقلهك به خمینی اختصاص داده می شود.

به دنبال آنهم محاکمهٔ طیب حاج رضائی و ۱۶ نفر دیگر درردادگاه نظامی آغاز می گردد که متهمین عبارت بودند از:

طیب حاج رضائی ـ حاج اسمعیل رضائی ـ حسین شمشادی ـ سیدعلی بوریاباف ـ محمود ذوقی تبار ـ عنایت الله ذوقی ـ عباس شیرزاد ـ اسمعیل خلج ـ محمدرضا تقی زاده ـ سیدمجتبی

طالاری ـ محمدباقر باقریان ـ امیرکریمخانی ـ حسین صالح نیا ـ فضل الله سلحشور ـ حاج محمد مظلومی ـ غلامرضا قائنی ـ عبدالله صادق تهرانی.

طبق نوشتهٔ نشریات جمهوری اسلامی طیب درردادگاه گفت دستگاه حاکمه با کشیدن ناخن ازمن خواست که بگویم برای واقعهٔ ۱۵ خرداد ازیك مرجع تقلید پول گرفته ام تا آشوب به پا کنم. حقیقت این است که من درواقعهٔ ۲۸ مرداد پول گرفتم و بلوا راه انداختم ولی درواقعهٔ ۱۵ خرداد پول خرج کردم. من درزندگی خودجنایات زیاد مرتکب شده ام ولی حاضر نیستم برای چندروز زندگی بیشتر به یك مرجع تقلید تهمت بزنم.

علی اصغر حاج رضائی فرزند طیب که درردادگاه پدرش شرکت می کرد گفت پدرم در ۲۸ مرداد بین کمونیستها وشاه تشخیص داد که شاه بهتر است و ازاو دفاع کرد. در۱۵ خرداد از میان شاه و اسلام به تشخیص خود اسلام را انتخاب کرد و جانش را از دست داد.

* * *

دریکی از نشریات خواندم که طیب درردادگاه گفته بود هروقت درتهران قصد تظاهراتی بود از ما کمك می خواستند و افرادی واسطهٔ ما بودند و پیغام می آوردند. شخصی که برای ۲۸ مرداد پیغام آورده بود و به نفع شاه تظاهراتی کردیم و شاه هم موفق شد همان شخص این بار به ما مراجعه کرد و ماوارد تظاهرات شدیم. نمی دانستیم که این دفعه اشتباهاً شرکت کرده ایم (ازقرارمعلوم یکی از نزدیکان سپهبد بختیار درهردومورد واسطهٔ این مذاکرات بوده است).

سرانجام طیب حاج رضائی و حاج اسمعیل رضائی روز ۱۱ آبان ۴۲ اعدام گردیدند و سایرمتهمین به حبس محکوم و تعدادی هم آزاد شدند.

روزنامه های طرفدار خمینی می نویسند: درمسجد فیضیه قم برای آنها ختم گذارده شد و از آنها تجلیل به عمل آمد و هیئت

های مؤتلفه اسلامی هم آنهارا شهدای جانگذار عالیقدر اسلام نام نهادند. قبل از اعدام هم عده ای از روحانیون از مقامات رژیم خواستند که از اعدام آنها خودداری شود.



دربارهٔ تغییر محل بازداشت روحانیون مسبب واقعهٔ خرداد روزنامه ها چنین نوشتند:

طبق اطلاع رسمی که ازسازمان امنیت رسیده چون بین مقامات انتظامی و آقایان خمینی - قمی - محلاتی تفاهمی حاصل شده که درامورسیاسی مداخله نخواهندکرد و ازاین تفاهم اطمینان حاصل گردیده است که آقایان برخلاف مصالح و انتظامات کشور عملی انجام نخواهند داد علیهذا آقایان به منازل خصوصی منتقل شدند.

این خبرمورد اعتراض روحانیون قرارگرفت و آیت الله مرعشی نجفی چنین اعلام نمود: (اولاً چون این اطلاعیه بدون امضاء بود ارزش ندارد و باید ناشر تحت تعقیب قرارگیرد. ثانیاً درتنظیم خبررعایت احترام آیات عظام نشده است. ثالثاً اینکه گفته شد تفاهم شده درامورسیاسی مداخله نگردد خیلی مضحك و شرم آور می باشد. امروز درقبیلهٔ آدمخواران هم زیربار چنین قیدی نمی روند علی الخصوص مراجع دینی. این محال است، محال، رابعاً راجع به اینکه آقایان خلاف مصالح کشور و انتظامات عملی نخواهند کرد مثل اینست که آقایان اشخاص شروری بوده و کلانتری ازآنها تضمین گرفته که دیگر امنیت محله را برهم نزنند و دیگر اینکه منزل خصوصی آقایان چه معنی دارد. خواستند این آزادی تصنعی را به همه بفهمانند. باید گفت متن اطلاعیه ساختگی و بی اساس بوده مقرون به حقیقت نمی باشد. انشاءالله به زودی پرده ازروی این صحنه سازیها برداشته می شود.)

روزنامهٔ جمهوری اسلامی می نویسد: روز جمعه ۱۱ مرداد۴۲ پاکروان به پادگان عشرت آباد رفته ضمن ملاقات با آیت الله خمینی که آیت الله قمی هم حضور داشت چنین می گوید: با رسیدگی هائی که شده مراجع روحانی با عوامل بیگانه ارتباط نداشته و شاهنشاه دریافتند که نظر مراجع ازاین مخالفت ازنظردینی بوده و با اساس سلطنت مخالف نیستند. ولی می فرمایند با نطق عاشورای ایشان چه کنم که به سلطنت اهانت شده است، حضرتعالی تصدیق می فرمائید که این نطق تند بود. درسایر ممالك چه جمهوری وچه سلطنتی و چه استبدادی سابقه ندارد که با این لحن علیه رئیس مملکت صحبت بشود. ایشان گفتند ممکن است درآن نطق تندرویهائی شده باشد ولی هرچه بود نصیحت بود و آن نصایح برای شاه لازم بود و شماهم شاه را نصیحت کنید. پاکروان گفت روحانیون نباید درسیاست دخالت کنند سیاست یعنی نیرنگ وتزویر و دروغ و این شأن روحانیت نیست. آیت الله گفت

درسیاستی که شما می گوئید دخالتی نداریم. پاکروان گفت اکنون حضرتعالی آزاد هستید و به سرهنگ مولوی می گوید وسایل آنان را به خانه ای که درنظر گرفته شده منتقل سازند. ❊ ❊ ❊

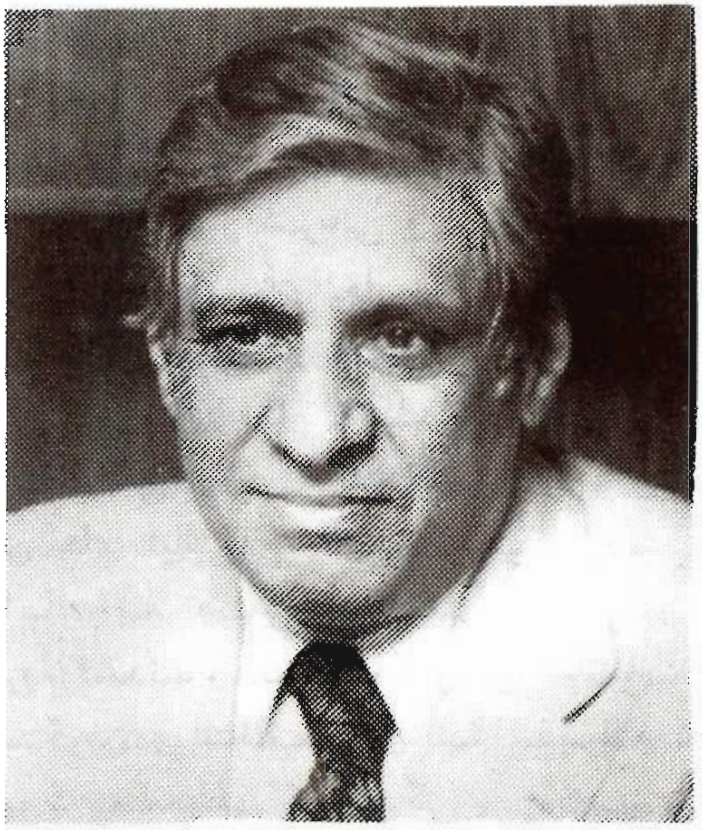

دکترباهری درکیهان لندن دربارهٔ ریشه واقعه ۱۵ خرداد چنین می نویسد:

برای روحانیت و آخوندها درمبارزه بارژیم، تقویت تعصبهای مذهبی جنبهٔ استراتژیك داشت. شخص شاه به مبانی مذهبی احترام خاصی داشت. رژیم هم حقیقتاً به میزان احساسات مردم به مذهب توجه داشت و جانب آن را رعایت می کرد. به یاد دارم که یکبار والاحضرت اشرف درمورد سهم الارث بانوان اظهاراتی کرد و قانون مدنی را بدین جهت که حصهٔ زنان را درارث معادل نصف مردان مقررداشته ظالمانه تلقی و اصلاح آن را لازم دانست. این بیان والاحضرت، شاه فقید را ناراحت کرد. حضور داشتم که علم وزیردربار به عبدالرضا انصاری قائم مقام والاحضرت نارضایتی شاه را ابلاغ کرد، حتی گفت که اگر تکرارشود مؤاخذه خواهندشد.

درحالی که سعی می شد مقررات حمایت از خانواده با تدابیری تنظیم و اجرا شود که مغایرتی با قواعد مذهبی نداشته باشد.

به طورکلی رویهٔ آخوندها درضدیت بارژیم منصفانه و معقول نبود. سعی می کردند بهانه ای یافته ضدیت رژیم را بامذهب جلوه گر سازند. آنها قانون اصلاحات ارضی را نقض حرمت مالکیت می شناختند درحالی که فقهای بی غرض و درستکار آن را مطابق اصل فقهی از جمله اصل لاضرر شرعی و اسلامی می پذیرفتند. درحقیقت مالکیت های بزرگ برای جامعه و کشاورزان زیانبخش بود و باید محدود گردد. رویهٔ امروزی آخوندها درجمهوری اسلامی غرض و دشمنی آنهارا درآن ایام ثابت می کند. بعداز ضدیت باقانون اصلاحات ارضی،آنها ضدیت بارژیم را درمشارکت بانوان درانتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی ظاهر ساختند. درمقرراتی که برای انتخابات به تصویب رسید دیگر زنان از شرکت درانتخابات محروم نشدند. یعنی محجور به حساب نیامدند و صلاحیت انتخاب کردن و انتخاب شدن آنها پذیرفته شد. شرکت زنان درامور مربوط به محیطی که زندگی می کنند ممکن نیست خداپسندانه نباشد و به وجهی بااسلام مغایرت داشته باشد. اما بنای آخوندها مبارزه با رژیم بود و توانستند با تکیه برتعصب مردم شرکت زنان را درامور اجتماعی ضد اسلام تعبیر کنند و مردم را برضد دولت برانگیزند. درآن موقع چون قرار بود تعطیل و اعتصاب عمومی بشود نخست وزیر برای پرهیز از هیاهو از اجرای تصویب نامه شرکت بانوان درانتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی منصرف شد و همان شب تلگرافی به مراجع قم اطلاع داد. آن شب من از این تصمیم متأثر شدم ولی روز ۸ اسفند همانسال شاه فقید درتالار مجلس سنا ضمن افتتاح کنفرانس اقتصادی گفت ماقبول نمی کنیم که درجامعهٔ ما زنان مثل دیوانگان، محجور و محروم از حقوق سیاسی باشند و به دولت تکلیف کرد که درقانون انتخابات مجلسین صلاحیت زنان برای انتخاب کردن و انتخاب شدن گذارده شود.

بعدازاین نطق، علم دست مرا گرفت و گفت آنشب یك قدم عقب نشینی کردیم ناراحت شدی... آن عقب نشینی برای جهش امروز بود.

درواقعهٔ ۱۵ خرداد بهانه همان اصلاحات ارضی و آزادی زنان بود. درواقع می توان گفت این واقعه توطئه ای بود از ترکیب جاه طلبی تیموربختیار وخمینی و بازی آمریکائیها باشاه که آن را رونق داد.

دربلوای ۱۵ خرداد سهم عمّال تیموربختیار بیشتر و شرکت متعصبین پیرو روحانیت کمتر بود. هرچند بهره برداری ازآن فقط درانحصار آخوند ها قرارگرفت. وقایعی که روی داد از جمله حمله به وزارت کشور، هجوم به سازمان رادیو و انتشارات، آتش انداختن دربایگانی دیوان کیفر کارکنان دولت دروزارت دادگستری، حمله به زنان، به آتش کشیدن مدارس دخترانه، سینماها، کتابخانه ها و مغازه های مشروب فروشی حساب شده و به قصد واژگون کردن رژیم بود. سلاح وچماق و چوب ها ازپیش تهیه شده بود که درجعبه های میوه آن روز صبح درمیدان فروش میوه و سبزی دردسترس کسانی که نامزد بلوا و شورش بودند گذاشته شده بود.

دولت تاوقتی که مملکت را درمخاطره نمی دید مدارا می کرد ولی به محض اینکه احساس کرد آشوب و غوغا امنیت و آسایش را از مردم سلب می کند تردیدی نکرد و بلوارا قاطعانه خاموش ساخت و باکمال تأسف دراین درگیری که جاه طلبی های تیموربختیار و خمینی روی دست دولت گذاشت کسانی شاید بی گناه کشته شدند.

درتهران ۸۲ نفر و درشهرستان های کاشان و سبزوار ۱۲ نفرتلف شدند و همان روز دولت، پس از برقراری نظم، ترتیب جبران خسارات و کمك به بازماندگان را داد.

بهانه جوئی آخوندها، بعد از واقعه، به موازات تقویت تعصب مذهبی ادامه داشت ولی بهانه جوئی هائی که متوجه رژیم می شد

دروغ وغلط و تحریف واقعیت بود تا اینکه درحکومت منصور قانون سلب صلاحیت دادگاههای ایران دررسیدگی به جرائم مستشاران آمریکائی به تصویب مجلس رسید. بهانهٔ درستی به دست خمینی افتاد و ازآن درضدیت بارژیم حداعلای استفاده را برد. مسئول این قانون به واقع شخص منصور بود زیرا شاه اصراری نداشت. امریکائیها درخواست تصویب این قانون را داشتند ولی مقاومت درمقابل این درخواست را که مصلحت ملت ایران نبود تحمل می کردند و معقولانه می پذیرفتند. منصور غیراز این بهانه، بهانهٔ دیگری هم به آخوندها داد و آن تبعید خمینی به خارج از کشور بود. تبعید خمینی که بهانه ای شد برای تحریك تعصب مردم و عملاً پاداشی به خمینی به ازاء مشارکت او درحوادث ۱۵ خرداد داد. خمینی بنا به سوابق ناسازگاری که از وی دردست بود هرگاه درایران می ماند ضرورتاً گرفتارمحدودیت هائی می شد ولی درخارج از ایران محدودیتی برای او نبود و دوری از وطن اورا رنج نمی داد.

آخوندها درمیان بهانه جوئیهائی که درضدیت بارژیم داشتند به دوبهانهٔ خمینی تکیه داشتند و بدان ها اهمیت می دادند. یکی از دوبهانه جشن های تاجگذاری و دیگری جشن های دوهزاروپانصدساله شاهنشاهی ایران بودکه درزمان وزارت دربارعلم برگذارشد و من هم معاونت وی را داشتم. تصمیم به برگذاری این دوجشن قبل از این که علم به وزارت دربار منصوب شود اتخاذ شده بود. برگذاری هیچ یك ازاین جشن ها مغایرتی با اسلام نداشت. تاجگذاری درفرهنگ ایرانی رسمی کهن بود مثل خیلی از رسوم دیگر. جشن های دوهزاروپانصدساله هم برای معرفی و بزرگداشت فرهنگ ایران برگذار می شد. فرهنگ ایران که بیشتر محتوای آن معارف اسلامی است معذالك علم موافق با برگذاری هیچیك از جشن ها نبود و آن را مناسب نمی دانست. درمورد جشن تاجگذاری برای من نقل کرد که به شاه گفته است بعداز ۲۶ سال پادشاهی، تاجگذاری اعلیحضرت مثل این است که من

بعدازسی سال زندگی زناشوئی عروسی خودم را جشن بگیرم. تذکرعلم شاه را ازتصمیمی که برای تاجگذاری گرفته بود بازنداشت. شاید ملاحظات خانوادگی سبب شده بود که شاه درتصمیم خود استوار و پابرجا بماند. جشن تاجگذاری به خوبی برگذارشد. فرصتی بود برای آبادی ها، کاخ گلستان نمونهٔ برجسته معماری دردورهٔ قاجاریه که رو به ویرانی می رفت مرمت یافت ویکی دوبزرگراه افتتاح شد.

شرکت ولیعهد در جشن تاجگذاری که درآن موقع هفت ساله بود به احساسات ملی شور و شعف بخشید. حنای آخوندها دربهانه جوئی ازجشن تاجگذاری رنگی نداشت.

* * *

سپهبداسکندرآزموده درلندن به نویسندهٔ کتاب چنین گفت:

درواقعهٔ ۱۵ خرداد ۴۲ من فرمانده لشگر آذربایجان بودم. اطلاع یافتم که دکترپیراسته وزیرکشور به تبریزآمده و قصددارد به رضائیه برود. برای بدرقه او به فرودگاه رفتم. خطاب به رؤسای شهربانی و ساواك گفت امروز در تهران واقعهٔ خیلی مهمی اتفاق افتاده که معلوم نیست کار به کجا بکشد باید خیلی مراقب اوضاع بود. من از این هشدار وزیرکشور توجه یافتم که اوضاع خیلی وخیم است. به پادگان رفته همه افسران را خواستم و گفتم باید (طرح شیر) پیاده گردد که درمواقع خیلی خطرناك مورداستفاده قرار می گیرد. یك حالت آماده باش درواحد ها به وجود آمد و باتمام دقت مراقب کوچکترین حرکت درمنطقه بودیم. ارتشبد عظیمی فرمانده نیروی زمینی تلفن کرد که اعلیحضرت ازوضع آذربایجان خیلی نگران هستند و می خواستند ازوضع مطلع شوند. گفتم به عرضشان برسانید اقدامات لازم شده و هیچ خطری دراینجا وجود ندارد. بعداً آقای علم نخست وزیرصحبت کرد. به ایشان گفتم همانطوری که به عرض رسانده ا م هیچ خطری متوجه آذربایجان نیست و من هم طرح شیررا پیاده کرده ام. سرانجام با مقاومت و ایستادگی

خاص علم که به شهربانی رفته و شورش را مهارکرده بود واقعهٔ ۱۵ خرداد ۴۲ سرکوب گردید. به همین مناسبت درفرمان ارتش تقدیرنامه ای برای لشگر آذربایجان درج گردید.

با اطلاعاتی که من ازاوضاع داشتم اگرعلم مقاومت نمی کرد احتمال واقعهٔ نظیر بهمن ۲۲ حتمی بود. روز بعد که اوضاع ازهرجهت قرین آرامش گردید امام جمعهٔ تبریز که از خانوده های مجتهدی بود و از زمان استانداری دکتراقبال درتبریز دارای این سمت گردیده بود همراه جمعی نزد من آمد و ضمن تبریك اوضاع و جلوگیری از خونریزی گفت برای آذربایجان طرفداران خمینی برنامهٔ وسیعی داشتند که به موقع ازآن جلوگیری شد ولی صریحاً بگویم این وضع خاتمه نیافته بالاخره روزی خمینی این کشوررا به خاك و خون خواهدکشید. او گفت من می دانم او ودارو دسته اش چه نقشه ای برای این مملکت دارند. من که تاآن وقت نام خمینی را نشنیده بودم تصور می کردم روی رقابت آخوندی این حرفهارا می زند ولی معهذا جریان را به مرکز گزارش دادم و عین نظریات امام جمعه تبریز را برای تهران فرستادم. حالا می فهمم که او چه خوب خمینی را شناخته بود. ولی خیلی ازسازمانها به این امر و نقشه های خمینی بی اعتنا بودند.

❁ ❁ ❁

شاه دربارهٔ واقعهٔ ۱۵ خرداد درسال ۱۳۵۱ چنین گفت:

دراین روز ارتجاع سیاه با همدستی توده ای های بی وطن کاری کردند که ننگ آن هرگز پاك نخواهدشد. آتش زدن اتوبوسی که پرازمحصل مدرسه بود، آتش زدن کتابخانه و کارهای وحشیانه دیگری که کردند همیشه به خاطر خواهد ماند. ولی این حرکات محتضرانه به شب نکشید که خاموش و خفه شد. بعداز آن روز ارتجاع سیاه ازبین رفت. امروزهمان توده ایهای بی وطن، ماسك ارتجاع قشری به خود می زنند ولی دروغ است. چون ارتجاع سیاه درموقعی که ازبین رفت دیگر سایرین به هیچوجه مزاحم کارما

نشدند و با جنبش ملی نیز همکاری کردند. این حملات وحشیانه درواقع علیه ملت ایران بود که به شدت سرکوب شد.

❁ ❁ ❁

درکتاب نهضت روحانیت دربارهٔ تعقیب روحانیون ازسال ۴۲ به بعد چنین نوشته شده است:

به علت حملات علامهٔ وحیدی و پروفسور جمشید اعلم درمجلس سنا به اقدامات آیت الله خمینی واینکه هنگام خروج ایرانیان شیعه ازعراق سکوت کرده فلسفی درختم حاج میرزاعبدالله چهل ستونی به این دوسناتور حمله کرد و به نمایندگی روحانیون به عنوان نشراکاذیب علیه آنها اعلام جرم نمود. به همین جهت فلسفی ازآن تاریخ ممنوع المنبر شد. (پس از انقلاب طبق دستور امام که منبر فلسفی از امروز فتح شده و ایشان باید منبررا ادامه دهد باردیگر سخنرانیهای خودرا شروع کرد) همچنین روحانیون زیربازداشت و تبعید شدند.

شیح محیی الدین انواری - شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی - حاج شیخ حسین غفاری - شیخ حسن لاهوتی - نورالدین طباطبائی - شیخ محمد رضا فاکر - سیدهادی خامنه ای - بیات زنجانی - شیخ محمد گرامی - شیخ مجتبی حاج آخوند - سیدمهدی طباطبائی - شیخ عبدالمجید معادیخواه - شیخ محمد جوادحجتی کرمانی - شیخ جعفر شجونی - مولوی زنجانی - شیخ هادی غفاری - شیخ علی موحدی ساوجی

شیخ حسینعلی منتظری محکوم به ده سال حبس و تبعید به طبس و خلخال و سقز- شیخ صادق خلخالی تبعید به انارك و رودبار - شیح علی مشکینی تبعید به ماهان و گلپایگان - شیخ احمد آذری قمی تبعید به برازجان و نائین- شیخ محمد یزدی تبعید به رودبار - شیخ احمد جنتی تبعید به همدان - شیخ مهدی ربانی املشی تبعید به شوشتر و فردوس - شیخ ابوالقاسم خزعلی تبعید به گناوه و دامغان - معادیخواه سه سال زندان - شیخ محمد

جعفر گیلانی تبعید به یزد. شیخ حسن صانعی تبعید به مشگین شهر و شهر مرند ـ فتح الله امید نجف آبادی تبعید به بندرشاه ـ سیدعلی خامنه ای تبعید به جهرم و ایرانشهر ـ سید اسدالله مدنی تبعید به جهرم ـ شیخ علی تهرانی تبعید به شهربابك و سقز ـ هادی باریك بین تبعید به سردشت ـ اکبر حمیدزاده تبعید به سنندج ـ راشدی یزدی تبعید به ایرانشهر.

ازجمله کسانی که درزندان درگذشت شیخ حسین غفاری پدرهادی غفاری می باشد. که فرزند روستائی از توابع دهخوارقان بوده و دربارهٔ پدرش چنین می گوید: او دارای پنج فرزند بود که سه نفر آنان به علت بیماری و فقر و گرسنگی درگذشتند. پدرما پول خرید برای شیر جهت فرزندانش نداشت. نان سنگك راخشك می کرد و باآب وقند مخلوط می نمود و این اغلب غذای بچه هابود. او زندانی شماره ۱۰۹۰٤۵ بود که درزندان درگذشت ولی جنازه اش را به ما نمی دادند که دربهشت زهرا تحویل گرفتیم.

❁ ❁ ❁

پس از سرکوبی واقعهٔ ۱۵خرداد شاه گفت: بلوای مزبور ارمغانی بود که ارتجاع سیاه برای ما آورده بود. بی وطنان حزب توده هم ازآن تجلیل می کردند. این بهترین نمونه اتحاد نامقدس دوجناح ارتجاع سیاه و قوای مخرب سرخ بود که با پول دسته ای از مشمولین اصلاحات ارضی انجام گرفت. درواقع این تکرار همان ماجرای غم انگیزی بود که درزمان پدرم درخراسان به هنگام آغاز نهضت متحدالشکل کردن لباس مردان به تحریك فرد ماجراجوئی صورت گرفت که هیچکس اورا نمی شناخت و بعداً هم از کشورگریخت و از کشوری دیگر سردرآورد. آنها باید بدانند که چرخ اصلاحات با قاطعیت و کوبندگی کامل به کارافتاده و نیروهای اهریمنی ازهرکجا که سرچشمه گرفته باشد خواه و ناخواه سرنوشتی جز خردشدن زیر این چرخها نخواهند داشت.

❁ ❁ ❁

به دنبال همین جریانات بود که درخرداد ۴۲ علاء وزیردربار ازچند شخصیت ازقبیل سردارفاخر حکمت ـ محمد سروری ـ عبدالله انتظام ـ سپهبد یزدان پناه ـ محمد علی وارسته ـ علی اصغر حکمت دعوت می کند که دردربار دورهم جمع شوند. دراین جلسه علاء می گوید: ازآقایان دعوت کرده ام که ببینم چگونه می توان آرامش را به کشور بازگرداند و جلوی تشنجات را گرفت. انتظام می گوید به عقیدهٔ من رفتن شاه به قم و ایرادآن سخنرانی تندکاردرستی نبود. وارسته پیشنهاد می کند که دولت علم استعفا کند و دولت جدیدی روی کاربیاید و ازروحانیون هم دلجوئی شود. سپهبد یزدان پناه از آنجا مستقیماً حضور اعلیحضرت رفته می گوید اعلیحضرت چه نشسته اید که حتی درکاخ خودتان هم توطئه می شود و جریان جلسه و مذاکرات را می گوید. شاه خیلی عصبانی شده می گوید با این رجال پوسیده و افکارکهنه و قرون وسطائی نمی شود اصلاحات را انجام داد و آنان را برکنار می کند. علاء پس از برکنارشدن از کار می گوید دراین جریان یك نفررا اشتباهاً دعوت کردم که منظور سپهبد یزدان پناه بود.

❊ ❊ ❊

شاه دراوایل سلطنت خود خیلی علاقه داشت که با رجال و اشخاص معمر و بصیر مشورت کند و از نظریات آنها برای کارهای مملکت مطلع باشد. چنانکه دکترغنی درخاطرات خود می نویسد:

اعلیحضرت به علاء می فرمایند میل دارم هر هفته نصف روز خودرا صرف هم نشینی باچندتن از رجال سیاست واهل علم ودانش بکنم، به خصوص مسائل ادبی یك غذای روحی برای من محسوب می شود که افرادی نظیر علامهٔ قزوینی ـ حاج سید نصرالله تقوی ـ حاج محتشم السلطنه اسفندیاری ـ علی اکبر دهخدا ـ حسین شکوه ـ سپهبد یزدان پناه ـ دکتر شفق ـ ادیب السلطنه سمیعی و دکتر غنی دراین جلسات حاضر می شدند. بعداز ظهر هرسه شنبه اتومبیل های درباری می آمد و همه را می برد. مجلس اول درکاخ

سعدآباد بود. اعلیحضرت باحجب و ادب می گفتند می خواهم دراین مجلس مستمع باشم و از نظرات آقایان استفاده ببرم. مرحوم علامهٔ قزوینی می گفت چقدر این جوان باهوش است، مهرو محبت این جوان را درقلب خودم منقوش می بینم.

❁ ❁ ❁

سرانجام شاهی که این قدر به مذاکره و مشاوره و استفاده از نظرات رجال و شخصیتهای معمر کشور علاقه داشت به علت تلقین اطرافیان و درباریان متملق به صورتی در می آید که وقتی گروهی از شخصیت های مملکت به دعوت علاء دردربار دورهم گرد می آیند به صورت زننده ای از کاربرکنار می گردند.

یکی از دوستان می گفت به دکتر امامی (امام جمعه تهران) گفتم شما که هفته ای یك روز شاه را می بینید و مورد احترام خاص او هستید چرا مطالب را به ایشان نمی گوئیدکه جلوی اشتباهات گرفته شود؟ امام جمعه گفت ایشان به هیچکس اجازه نمی دهد غیراز کارخود درباره مطلب دیگری صحبت کند. هنگام شرفیابی باید خیلی مراقب حرفها بود. اگرازییان مطالب راهنمائی و یامسائلی خارج ازفکرایشان باشد طوری عکس العمل نشان می دهند که گوینده ناچار است بیان خودرا تغییر دهد. حتی گاهی به صورت اعتراض از اتاق خارج می گردند و دیگر هم اجازه شرفیابی به آن شخص نمی دهند. به همین جهت کسانی که شرفیاب می شوند باید خیلی مراقب بیانات خودباشند.

❁ ❁ ❁

دکترپرتواعظم به نویسنده کتاب چنین نوشته است:

امیرعباس هویدا ارادت خاصی به عبدالله انتظام داشت. این حسن مناسبات از زمان مأموریت درسفارت ایران درآلمان پیداشد. روزی که به علت اظهارات او دربارهٔ واقعهٔ خرداد ۴۲ انتظام و علاء ازکاربرکنارشدند هویدا از خبربرکناری انتظام از ریاست و مدیریت عاملی شرکت نفت ایران خیلی متأثرشد و گفت این چه مملکتی

است که مردی مثل انتظام را پس از آن همه خدمت به این صورت کنار می گذارند و تصمیم داشت ازسمت خود که قائم مقام مدیر عامل شرکت نفت بود استعفا کند ولی دوستانش و شاید خود انتظام مانع شدند. انتظام دردواتاق نزدیك میدان ۲٤ اسفند زندگی می کرد. چندبارخواستند اورا باشاه آشتی دهند که قبول نکرد. اما هویدا به او ارادت خاصی داشت.سه سمت برای انتظام درست کرد که از هرکدام آن حق حضور مختصری دریافت می نمود.

۱ ـ عضویت درشورایعالی سازمان برنامه.
۲ ـ ریاست شورای مشورتی شهر تهران.
۳ ـ ریاست یك مؤسسهٔ تحقیقاتی.

شورای مشورتی شهر تهران که انتظام ریاست آن را داشت با حضور علی وکیلی ـ اعزاز نیك پی ـ مهندس شالچیان و این جانب و چند نفر دیگر تشکیل می شد که وقتی عبدالرضا انصاری وزیر کشور شد یکی دوجلسه شرکت کرد و بعداً معاونش شهمیرزادی درجلسه حضور می یافت. به تدریج جلسات شورا دیگر تشکیل نگردید. از هویدا پرسیدم که چرا جلسات شورای شهرداری تشکیل نمی گردد؟ گفت چه کنم دیگراز مشورت خوششان نمی ـ آید.

❁ ❁ ❁

ابتهاج درخاطراتش می نویسد:

پس ازواقعهٔ پانزده خرداد ۱۳٤۲ (یاتسویچ) از اعضای ارشد سفارت آمریکا نزد من آمد وگفت آمده ام از شما سئوال کنم که آیا حاضرید نخست وزیری راقبول کنید؟ گفتم شما ازطرف چه کسی صحبت می کنید؟ گفت واشنگتن ازمن خواسته موضوع را باشما درمیان بگذارم. گفتم اگرموفق شوم دراین وضع بحرانی خدمتی انجام دهم قبول می کنم ولی شرایطی دارم. اول این که هیچیك از وزراء حق ندارند مستقیماً پیش شاه بروند و دستور بگیرند. دوم

این که نباید قسمت عمده درآمد مملکت خرج ارتش و اسلحه شود. همچنین نباید دولت های همسایه را ترساند که این موجب خرید اسلحه از طرف همسایگان شود. شرط سوم این است نحوهٔ اصلاحات ارضی را تغییر دهم. درخاتمه گفتم شرط دیگر این است که ایران بایدازپیمان سنتو خارج شود که یك سرسوزن برای ایران مفید نیست. آن روز به یاتسویچ نگفتم که چه قصدی داشتم ولی عضویت ایران را درسنتو یك جانبه لغو نمی کردم بلکه قبلاً از روسها تعهداتی می گرفتم. من باب مثال سعی می کردم مادهٔ ٦ قرارداد ۱۹۲۱ را که به موجب آن شوروی حق دارد درصورت احساس خطرازناحیه ایران با اعزام ارتش خود، خاك ایران را اشغال کند حذف کنم.

یاتسویچ پس از شنیدن شرایط من رفت و چون هیچیك از شرایط من مطابق سلیقه آمریکائیها نبود دیگر از اوخبری نشد.



علم هنگام رهبری حزب مردم بادکتر اقبال درافتاد که علیه او مطالبی در روزنامهٔ ملیون چاپ می شد. به همین جهت همیشه کینهٔ دکتراقبال را دردل داشت که حتی در خاطراتش به دکتراقبال (نیش) زده است.

کنگرهٔ (آزاد زنان و آزادمردان ایران)

نامزدهای نمایندگی بیست ویکمین دورهٔ قانونگذاری را معرفی کرد



«آزاد زنان و آزاد مردان»

تشکیل مجلس انقلاب با چهره های جدید

بعداز کناره گیری دکترامینی که مخالف تشکیل مجلس بود و تاروزی هم که نخست وزیر بود هیچ گامی برای انجام انتخابات وحتی اصلاح قانون انتخابات برنداشت باروی کارآمدن دولت علم و بعداز واقعهٔ ۱۵ خرداد که شاه مخالفین را سرکوب کرد به فکرافتاد که انتخابات را انجام داده تابا افتتاح مجلسین قوانینی درجهت اجرای برنامهٔ انقلاب سفید به تصویب برسد.

شاه درپیام ۱٤ مرداد ۱۳٤۱ خودچنین گفت: وجود مجالس مقننه برای مشروطیت لازم است ولی باید متوجه بود که هیچ مملکتی به صرف داشتن این دومجلس نمی تواند ادعا کند که حقیقتاً از رژیم دموکراسی برخوردار شده است زیرا داشتن چنین رژیمی به مفهوم واقعی آن مستلزم رشد فکری و اجتماعی است و چنین رشد و پختگی اجتماعی جز با حکومت قانون که اساس دموکراسی حقیقی است استقرار نمی تواند یافت.

❊ ❊ ❊

یوسف مازندی می نویسد: همزمان با نخست وزیری دکترامینی درسال ۱۳٤۰ مجلسین منحل گردید. یکی از ایرادات مخالفین به

شاه همین عدم وجود مجالس قانون گذاری بود که شاه برای خاموش کردن صدای مخالفان درصددبر آمد (مجلس یك پارچه موافق) به وجود آورد. دراجرای چنین تصمیمی بود که اجتماع بزرگی از نمایندگان کارگران و دهقانان و زنان و اصناف و کارکنان دولت به نام (کنگرهٔ آزاد زنان و آزاد مردان) دراواسط تابستان سال ۱۳٤۲ درتهران تشکیل شد. حدود دو هزارنفر درآن شرکت داشتندکه کاندیداهای نمایندگی درآن معرفی شدند تادرمبارزات انتخاباتی شرکت کنند. با این تدبیرشاه،پس از دوسال که از تعطیل مجلسین گذشته بود درمهرماه ۱۳٤۲ مجلسین به طور رسمی کارخودرا آغازکردند.

گفته می شد که شتاب شاه برای تشکیل مجلسین باسفر ژنرال دوگل به ایران بی ارتباط نبوده است زیرا دوهفته بعد دوگل وارد ایران گردید وبه نظر می رسید که شاه مایل بود از رئیس جمهور یکی از بزرگترین کشورهای دموکراتیك به عنوان یك پادشاه مشروطه استقبال کند.

هنوز یك ماه از تشکیل مجلسین نگذشته بود و درست هنگامی که برژنف رئیس دولت اتحاد جماهیر شوروی درتهران میهمان شاه بود جان کندی رئیس جمهورآمریکا درشهردالاس ترورشد و فردای آن روز برژنف تهران را به قصد مسکو ترك گفت. مرگ کندی می توانست برای شاه بسیار با اهمیت باشد زیرا روابط شاه و کندی به نحو چشمگیری بهبود یافته بود تا آنجا که کندی پس از رفراند م ششم بهمن با ارسال تلگرافی پیروزی شاه را تبریك گفته بود. شایعات بسیار قوی حاکی ازآن بود که هنگام واقعهٔ ۱۵ خرداد اقدامات دولت درخاموش کردن شورش ازحمایت آمریکا برخورداربوده است.

نخستین انتخابات با (کارت الکترال)

برای انتخابات دورهٔ بیست و یکم قانونگذاری ترتیب خاصی

داده شد. درادوار قبلی روزاخذ رأی افراد به پای صندوقها می رفتند و با ارائه شناسنامه رأی خودرا مخفیانه به صندوق می ریختند و انجمن نظارت پس از قرائت آراء نتیجه را اعلام می داشت.

دراین دوره آئین نامه ای تهیه شد که همه افراد واجد شرایط از زن و مرد به محل توزیع کارتهای الکترال مراجعه و با ارائه شناسنامه خود کارت الکترال را دریافت داشته تاروز اخذرأی به پای صندوقها بروند و به نامزدهای مورد علاقه خودرأی بدهند. همچنین برای هردومجلس (سنا و شورا) دریك روز اخذ رأی صورت می گرفت که معمولاً روزجمعه انتخاب می شد که تعطیل عمومی بود تاهمه بتوانند به پای صندوقها بروند. البته انجمن نظارت مثل گذشته تشکیل می شد و بازهم موضوع فعل و انفعالات و اعمال نظر دولت درامر انتخابات به صور گوناگون درجریان انتخابات مشاهده می شد.

هیئت وزیران تصویب کرد که انتخابات مجلسین دریك روز انجام شود و کلمات (اعیان و اشراف) از متن قانون انتخابات حذف گردید.

* * *

چون احزاب سابق یعنی دوحزب ملیون و مردم هم تقریباً از هم پاشیده شده بودند برای نحوهٔ معرفی کاندیدا فکر تشکیل کنگرهٔ آزادزنان و آزاد مردان پیداشد. شاه معتقد بود که باید مجلس شورای ملی از چهره های تازه ای تشکیل شود که بتواند کمك مهمی برای اجرای برنامه های انقلاب سفید باشد. به همین جهت قرارشد هریك از سازمانهائی که دراین امرنقشی داشته اند کاندیداهائی را معرفی کنند. چندتن ازدست اندرکاران آن روز از قبیل ارسنجانی و سالور ازطرف وزارت کشاورزی و اصلاحات ارضی، عطاءالله خسروانی از طرف وزارت کار وکارگران، حسنعلی منصور ازگروه اقتصاددانها و تحصیل کرده با همکاری منصور

روحانی وزیر نیرو، معینیان وزیراطلاعات، احمد نفیسی شهردار تهران دربارهٔ کاندیداها و تشکیل کنگره مطالعاتی به عمل آوردند که سرانجام کنگره به ریاست احمد نفیسی تشکیل یافت و کاندیداها با نظر این اشخاص و اظهار نظر مقامات انتظامی و امنیتی معرفی گردیدند. همچنین تعدادی از روزنامه نگاران کشور که درامرانقلاب سفید مدافع بودند معرفی شدند که نویسنده هم از حوزهٔ انتخابیهٔ رودبار و الموت که در دو انتخابات قبلی حائز اکثریت شده بودم معرفی گردیدم که به سرعت این انتخابات انجام گردید.

درمجلس بیست و یکم گروه مترقی و گروه مهندسین کشاورزی و اصلاحات ارضی وکارگران و بانوانی که برای نخستین باردرتاریخ مشروطیت به مجلس شورایملی راه یافته بودند وگروه روزنامه نگاران نقش مهمی داشتند.

از صورت منتشره از طرف کنگره غیراز تغییرات کوچکی اکثراً انتخاب گردیدند. از جمله به یاد دارم از پل دختر در استان لرستان که گودرزی معرفی شده بود ضمن جریان انتخابات علی کمالوند که ازخانواده های سرشناس محلی بود انتخاب گردید.

سرانجام مجلسین روز ۱۴ مهرماه ۱۳۴۲ پس از دوسال ونیم فترت افتتاح گردید.

روحانیون با انجام انتخابات دورهٔ بیست و یکم به شدت مخالفت کردند. وقتی هم اعلام شد که مجلسین افتتاح می گردد ازطرف جامعهٔ روحانیت اعلام شد که روز ۱۳ مهر به عنوان اعتراض بازار و دکاکین تعطیل و دست به تظاهراتی زده شود. ضمناًطی اعلامیه ای چنین اعلام داشتند:

به منظور اعتراض به ادامهٔ توقیف آیت الله خمینی و سایر آیات عظام و محاصرهٔ خانهٔ آیت الله میلانی و همچنین اعتراض به انتخابات، روز ۱۳مهر اعتصاب عمومی خواهد شد. ضمناً دراین موقع روزنامه فریاد به طور مخفی انتشاریافت و درشعری لقب (خمینی بت شکن) را به او داد که مضمون شعر چنین بود:

برعلی سوگند و برجان شهیدانش قسم
شاه را ما عاقبت روزی غلامت می کنیم.

❁ ❁ ❁

درمجلس بیست و یکم خیلی از افراد تحصیل کرده و خوشنام شرکت داشتند که برای اولین بار به مجلس راه یافته بودند متأسفانه چند تن هم که حسن شهرت نداشتند به این مجلس راه یافته بودند که یکی از آنها پاکذات نمایندهٔ بهشهربود که از گروه کارگر به مجلس راه یافته بود. یك روز دکتراقبال ازمن پرسید این پاك ذات کیست؟ گفتم از سوابق او بدگفته می شود. دکتراقبال گفت دیروز که درحضور اعلیحضرت بودم می گفتند باتمام دقتی که برای انتخاب وکلای این دوره شده معهذا چندتن بدنام از قبیل پاکذات به مجلس راه یافته اند و این نشانهٔ بی دقتی بعضی ازمقامات می باشد.

درنخستین روزهای مجلس بیست و یکم که انتخابات داخلی انجام شد مهندس ریاضی که برای نخستین بار به نمایندگی مجلس انتخاب شده و نامزد ریاست مجلس بود هیچگونه رقیبی نداشت ویه اتفاق آرا به ریاست انتخاب گردید. دکترباقرعاملی که مورد حمایت دوستان حسنعلی منصوربود و دکترشفیع امین کاندیدای سایر نمایندگان به سمت نواب رئیس و نویسنده کتاب و چندتن ازمهندسین اصلاحات ارضی و گروههای دیگر از جمله خانم فرخ رو پارسا به عضویت هیئت رئیسه مجلس انتخاب شدند.

ششصدتصویب نامه دولت

از جمله نخستین کارهای مجلس بیست و یکم بررسی حدود ششصد تصویبنامه ای بود که درزمان فترت دردولت های امینی و علم تصویب شده بود که مجلسین باید آنهارا رسیدگی می کردند. چون هنگام تصویب درهیئت دولت درآن قید شده بود که مجوز تصویبنامه ها پس از افتتاح پارلمان باید از مجلسین گرفته شود.

هنگام تقدیم تصویبنامه ها مادهٔ واحده ای از مجلس گذشت تازمانی که مجلسین مشغول رسیدگی به این تصویبنامه ها هستند قابل اجرا بوده ولی پس از تصویب و اظهار نظر مجلسین به صورتی که آن را تصویب نمودند قابل اجرا می باشد. با این طرز مجلس به سرعت شروع به رسیدگی به این تصویب نامه ها کرد که همین عمل موجب شد که مطبوعات به خصوص نشریات فکاهی بنویسند که مجلس به صورت جمعی لوایح را تصویب می کند. حتی روزنامه توفیق نوشت: (اوس عباس خطاب به شاگردش گفت: من به مجلس رفتم و برگشتم و ۶۰۰ تصویبنامه را تصویب کردم ولی تو هنوز یك دکمه را ندوختی؟) منظورعباس روستا رئیس صنف خیاط بود که درآن مجلس عضویت داشت.

درهمان ایام انتشاریافت که احمد نفیسی شهردارتهران که رئیس کنگره شده بود به علت انجام انتخابات و دوستی نزدیکی که با بعضی از منتخبین داشت به فکر نخست وزیری افتاده و چون روابط او ودکتر پیراسته وزیر کشورهم تیره بود، بانفوذی که پیراسته دردادگستری داشت موجبات بازداشت شهردار تهران فراهم گردید. نفیسی چهارسال درزندان ماند. اختلاف وزیرکشور و شهردار تهران به صورتی بود که وقتی وزیرکشور درمجلس صحبت می کرد نزهت نفیسی همسر شهردارتهران که از بافت کرمان به نمایندگی مجلس انتخاب شده بود بین مطالب وزیر کشور مطالبی گفت که پاسخ وزیرکشور به او موهن تلقی شد.

از مخبر بازپرس دیوان کیفر که قرار توقیف احمد نفیسی را صادر کرده بود درلندن پرسیدم که آیا دراین امر سیاست هم دخالت داشت؟ او می گفت صرفا باببررسی اسناد و مدارك پرونده قرار توقیف شهردار تهران را صادرکرده ام و شاید اقداماتی هم می شدکه بازداشت نشود ولی زیربارنرفتم.

امادرمحافل سیاسی توقیف احمد نفیسی به مسائل سیاسی ارتباط داده شده بود و سرانجام هم محاکمه ای صورت نگرفت و

احمد نفیسی بدون محکومیت اززندان آزاد گردید.

نفیسی شهردار مقتدری بود و پس از آزادی از زندان چون ثروت و مکنتی نداشت با انجام کار آزاد امرار معاش می کرد. این طرز اقدام درباره او روحیه اش را خیلی خراب کرده بود و نمی دانست که چه چیز موجب گردیده که چهارسال از عمر خودرا درزندان گذرانیده است.

درمیان تصویبنامه های دورهٔ فترت بعضی تولید اشکال کرده بود و مجلس به شدت مخالفت می کرد. یکی دادن (مجسمهٔ گاو بالدار) از موزهٔ ایران باستان به یك لرد انگلیسی بود که وقتی تصویبنامهٔ آن رسید همهٔ وکلا مخالف بودند ولی چاره ای نبود چون به هرصورت این مجسمه که قیمت زیادی هم نداشت دریکی از مراسم باصدور تصویبنامه ای واگذار شده بود که وکلا می گفتند دولت حق این کاررا نداشته است. سرانجام با استدلال مقامات دولتی به تصویب رسید. دیگری موضوع ورود دونفر از جوانان تحصیلکرده کشور به کادر وزارت امورخارجه به اسامی (مصطفی علم و هوشنگ باتمانقلیچ) بود که مجلس زیربار این تصویبنامه نمی رفت. گرچه وجود این دونفر برای وزارت امورخارجه لازم بود و بعداً هم هر دونفر به مقام سفیری رسیدند ولی وکلا می گفتندچون ورود کارمندان به وزارت خارجه باید ازطریق مسابقه ورودی صورت گیرد و این دونفر به علت بستگی با مقامات مملکتی و به صورت (نورچشمی) وارد کادر وزارت خارجه شده اند کارغلطی بوده است. پس از استدلال فراوان درکمیسیون خارجه مجلس دربارهٔ سوابق تحصیلی آنها بالاخره به تصویب رسید. یکی دیگر مقررات مربوط به دریافت وام ازخارج بود. مقامات دولتی می گفتند ما برای انجام کارهای عمرانی مملکت احتیاج به وام واعتبار از خارج داریم. هروقت مذاکره می کنیم و موافقت نامه ای تنظیم می نمائیم باید آن را به مجلسین بیاوریم و زمان زیادی طول می کشد تا تصویب شود و این طول زمان موجب می گردد که به علت تغییر نرخ بهره

دربازارهای دنیا و شرایط دیگر نتوانیم به موقع از این وامها و اعتبارات استفاده کنیم. سرانجام لایحه ای به این صورت تصویب شد که به دولت اجازه داده شود وام و اعتبار از خارج تحصیل و قرارداد آن رابه مجلسین تقدیم و با تصویب کمیسیونهای مربوط مجلسین اقدام و گزارش امربرای تأیید وتصویب به جلسه علنی مجلس آورده شود. با این طرز تسهیلات زیادی برای دریافت وام و اعتبار از خارج فراهم شد، درغیراین صورت امکان دریافت اعتبار و کمکهای فنی و وام ازخارج عملی نبود. سازمان برنامه و وزارت نیرو برای توسعهٔ کارهای عمرانی از این اعتبارات زیاد استفاده می کردند که قراردادهای آنهم مرتب به مجلس آورده می شد.

دردومورد هم آهنگی کامل بین کلیهٔ نمایندگان موجود بود. آن هم مربوط به لوایح ارتش و قراردادهای نفتی بود و با مطالعات زیادی که به خصوص دربارهٔ نفت صورت می گرفت همیشه نمایندگان به این دوسری لوایح رأی موافق تقریباً (اتفاق آراء) می دادند. دربارهٔ لوایح نفتی بحث های فراوان می شد ولی لوایح مربوط به تقویت ارتش به سرعت و سهولت به تصویب می رسید. اکثر نمایندگان معتقد بودند که سرعت درتصویب این لوایح که یکی موجب افزایش درآمد کشور وتأمین اعتبارات مالی مملکت می گردد و دیگری برای استقرار و ثبات امنیت کشور می باشد ضروری است به همین جهت می توان گفت نمایندگان مجلسین از اقدامی که درارتش صورت می گرفت به خصوص درموردخریدسلاحها ونحوهٔ مصرف اعتبارات آن بی اطلاع می ماندند.

❊ ❊ ❊

با تشکیل مجلس دورهٔ بیست و یکم چندگروه دامنهٔ فعالیت سیاسی خودرا افزایش دادند که از جمله حسنعلی منصور بود که به نمایندگی مجلس از تهران انتخاب شده بود و توانست گروهی از اعضای کانون مترقی را به مجلس بیاورد که به فکر تشکیل یك سازمان سیاسی افتاد. رهبری گروه مهندسین کشاورزی و اصلاحات

ارضی بامهندس حیدرعلی ارفع بود. گروه کارگران ازخارج وسیلهٔ عطاءالله خسروانی وزیرکاراداره می شد. حسنعلی منصور بدواً باتشکیل این سه گروه و تعدادی از نمایندگان مجلس (فراکسیون ششم بهمن) را به وجود آورد، درمقابل هم گروهی از نمایندگان ازقبیل دکترخطیبی - رامبد - پاینده - نگارنده و گروه روزنامه نگاران مجلس که حدود ۶۰ نفر را تشکیل می دادیم به فکرفراکسیون جدیدی به نام (فراکسیون مستقل) افتادیم که بین این دوفراکسیون کشمکشی درداخل مجلس درگرفت. بعداً منصور نام فراکسیون را تغییر داد و با تشکیل حزب ایران نوین نام آن را به فراکسیون ایران نوین تبدیل نمود. منصور درحالی که به عنوان نماینده به مجلس می آمد، هیچ شغلی را درداخل مجلس قبول نکرد و سعی داشت موجبات نخست وزیری خودرا فراهم سازد. اوتنها کسی بود که دوماه قبل از نخست وزیری اش از سمت آیندهٔ خود مطلع بود. روزها وقتی به مجلس می آمد بایکایك وکلا صحبت می کرد که وارد فراکسیون ایران نوین شوند. یك روزهم بانویسنده صحبت کرد. به علت رابطهٔ نزدیکی که دردولت اقبال باهم داشتیم ومی خواستند دربارهٔ معاملاتی باژاپن برایش پرونده ای بسازند و بازرسی نخست وزیر به جریان امررسیدگی نمود ومعلوم شد موضوع صحت نداردو گزارشی برای شاه فرستاده شد ازهمان زمان رابطهٔ خوبی باهم داشتیم. یك روز درمجلس به طور خصوصی به من گفت اعلیحضرت دستورداده اند که خودرابرای نخست وزیری آماده کنم، من هم مشغول تهیهٔ برنامهٔ دولت و وزراهستم. می خواهم شما وزیرکابینه باشید و بارابطه ای که با روزنامه نگاران دارید موجبات همکاری دولت و مطبوعات رافراهم سازید. به ایشان گفتم از لطف و حسن نظرشما متشکرهستم ولی به علت کار روزنامه نگاری، کارنمایندگی مجلس را برکارهای دولتی ترجیح می دهم و سعی خواهم کرد که درموقع تشکیل دولت، شمارا یاری کنم. ازمن خواست که با دوستان روزنامه نگار صحبت کنم که اگرواردفراکسیون ایران

نوین نمی شوند بی طرف بمانند ، چون صحیح نیست که روزنامه نگاران درمقابل حزب ایران نوین قرار گیرند که می خواهد دولت را تشکیل دهد . با دوستان روزنامه نگار مجلس صحبت کردم ومثل اینکه از طرف مقامات دیگرهم با آنها صحبت شده بود و سرانجام روزنامه نگاران داخل مجلس به صورت یك گروه مستقل باقی ماندند و درهیچیك از فراکسیونها شرکت نکردند . ولی چون بعداً فراکسیون پارلمانی حزب مردم تشکیل شد آنها ئی که قبلاً عضویت آن حزب را داشتند از قبیل مهندس والا - رحیم زهتاب فرد - محسن موقر وارد فراکسیون مردم شدند ولی بقیه به صورت منفرد درمجلس باقی ماندند . درهمان ایام یك شب محسن موقر درمنزل خود ضیافتی داده بود که درآن منصور به عنوان لیدر فراکسیون پارلمانی ایران نوین - دکترپیراسته وزیرکشور و تعدادی از روزنامه نگاران شرکت داشتند وبین منصور و دکترپیراسته گفتگوی تندی درگرفت و معلوم شد که کناره گیری دولت علم و روی کارآمدن دولت منصور خیلی نزدیك شده است .

فراکسیون حزب مردم را ازهمان ایام هلاکو رامبد رهبری می کرد که تاهنگام تشکیل حزب رستاخیز به این رهبری ادامه داد . با تشکیل فراکسیون مردم و گروه روزنامه نگار تاحدودی فراکسیون مستقل ضعیف شد ولی تاچند سال دوام یافت ولی نقش مهمی درپارلمان نتوانست بازی کند . درآخردوره هم گروهی از اعضای آن به حزب ایران نوین پیوسته و گروهی هم دیگر درانتخابات بعدی شرکت ننمودند . دراین دوره قانونگذاری جعفر ابطحی نمایندهٔ شیراز از نمایندگی مجلس استعفاداد . چون وکلای دادگستری هنگام نمایندگی مجلس نمی توانستند به کار وکالت دادگستری اشتغال داشته باشند .

* * *

درسال سوم این دوره قانونگذاری که هنوزهم جزو منفردین بودم با توافق دو فراکسیون ایران نوین و مردم به ریاست کمیسیون برنامهٔ

مجلس شورایملی انتخاب شدم. قبلاً دکترمصباح زاده رئیس این کمیسیون بود که به علت اشتغال به کارروزنامه کیهان کمتر می توانست به مجلس بیاید. اوهمین روش را هنگام عضویت درمجلس سنا هم داشت.

وقتی به ریاست کمیسیون برنامهٔ مجلس انتخاب شدم به این فکر افتادم که بین دولت و وکلای مجلس برای انجام کارهای حوزه های انتخابی رابطه ای برقرارسازم که خواسته های مردم از طریق نمایندگانشان دربرنامه های عمرانی منظور گردد. به همین جهت باکمك مهندس ریاضی و مهندس اصفیا که آن وقت وزیرمشاور و سرپرست سازمان برنامه بود این کارصورت گرفت و هفته ای یك روز نمایندگان و سناتورهای یك استان و مقامات برنامه ریزی مملکت به مجلس دعوت می شدند و درکمیسیون برنامه مطالب را مطرح می ساختند و از این راه توفیق حاصل شد که اقدامات عمرانی مهمی درحوزه های انتخابی نمایندگان انجام شود. مهندس اصفیا که از شخصیتهای ارزندهٔ کشور می باشد دراین راه نهایت حسن نیت را به خرج داد و به دنبال اوهم دکتر مجیدی با بی نظری کامل کمك کردند و خیلی ازکارهای عمرانی که درطی چند سال درسراسر مملکت به خصوص درحوزه های انتخابی نمایندگان انجام می گرفت از همین راه بود و مقامات برنامه ریزی هم معتقد بودند که اطلاعات نمایندگان که قسمت های مهمی ازآن به صورت کتبی تهیه شده و دراختیار آنان گذارده می شد بسیار مفید بوده است. غیراز مواردی که بعضی ازنمایندگان روی احساسات منطقه ای و محلی پافشاری بی جهت داشتند درمجموع این اطلاعات و این جلسات مشترك نمایندگان مجلسین و مقامات برنامه ریزی مفید و باارزش تشخیص داده شد که درنطق های نمایندگان درمجلسین و گزارشات دولتی منعکس بود. ازکمیسیونهای دیگر مجلس هم که به خصوص درسال های آخررژیم خیلی فعال شده بود و به همهٔ کارهای مملکت رسیدگی می کرد و ازنظر بودجه دقت فراوان می کرد

کمیسیون بودجه بود که با پشتکار دکتردادفر به تدریج همهٔ مقامات مسئول را به کمیسیون می خواست و بحث فراوان بین وکلا و مقامات دولتی درمی گرفت.

* * *

بی تردید درمجلس دورهٔ بیست و یکم دراجرای مواد ششگانه انقلاب سفید قوانین مفیدی به نفع کشاورزان و کارگران و بانوان از تصویب گذشت که چهرهٔ جامعه را دگرگون ساخت. هیچ انسان منصف و بشر دوستی نمی تواند منکر شود که با اجرای قانون اصلاحات ارضی میلیونها زارع ایرانی صاحب اراضی زیرکشت خود شدند و تعدادی خان و فئودال و مالك که تجاوزات و تسدیات فراوان به زارعین می کردند و رعایارا به صورت برده های قرون وسطائی درآورده بودند، ازدهات و اراضی بیرون رانده شدند.

حوزهٔ انتخابیهٔ نگارنده که از ٤٠٠ قریه تشکیل می شد یکی از مراکز مهمی بود که چند فئودال سالیان دراز اختیار جان و مال و همه چیز مردم را دراختیار گرفته زارعین معصوم راچنان مورد استثمار قرارداده بودند که شرح تجاوزات آنها خود داستانهای غم انگیز فراوان به همراه دارد. دریکی از روستاها انباری را به من نشان دادند که می گفتند: دردوران فئودالیته مباشر خان درانبار را مهروموم می کرد و رعایا مکلف بودند که گندم و جو رادرو کرده و ازسوراخ سقف ساختمان به داخل انبار بریزند وحق کوچکترین برداشت هم حتی بابت سهم خودنداشتند. یکی ازدهقانان که مدتها درانتظار مباشر بود تاسهم بابت دسترنج خودرا بگیرد ازفرط گرسنگی و استیصال یکی ازفرزندان خودرا وادار می کند که ازسقف بام واردانبار شده سهمی ازگندم و جورا برداشت کند. به این صورت که طنابی به کمرفرزند خود بسته و اورا از سقف وارد انبار می کند. تصادفاً طناب پاره شده فرزند دهقان درمیان محصول دسترنج پدرخود درمیان خروارها گندم می افتد و می میرد. وقتی مباشر ارباب سر می رسد واز اقدام دهقان مطلع می گردد

اوراتحویل دادگاه داده به اتهام سرقت و آدمکشی تعقیب و زندانی می سازد.

از نکات باورنکردنی این بود که می گفتند یکی از مالکین به قدری دهقانان را مرعوب کرده بود که جرأت نداشتند از تجاوزات او به دختران خود شکایتی بکنند. یا اینکه بین دوفئودال منطقه به علت اختلافاتی که همیشه وجود داشت از زارعین و دهقانان به عنوان نیروی مسلح خود استفاده کرده آنهارا به جان هم می انداختند و درهریورشی خانه و مزارع و باغات کوچك دهقانان به غارت می رفت. متأسفانه نیروهای انتظامی و امنیتی و قوهٔ قضائیه و وکیل محل هم همیشه تحت تأثیر قدرت ونفوذخوانین ازآنها حمایت می کردند که با این طرز می توان گفت رعیت درخیلی از دهات ایران حالت برده راداشت. البته تعدادی از مالکین هم بودند که خیلی به زارعین کمك می کردند و ازآنها مثل فرزند خود نگهداری می نمودند و زارعین را عضو خانوادهٔ خود می دانستند. وقتی برای سرکشی به حوزهٔ انتخابیه می رفتم و بازارعین صحبت می کردم خیلی ازآنها ضمن شادمانی از این اقداماتی که به نفع آنها صورت گرفته بود می گفتند آیا بازهم امکان دارد که مالکین به دهات برگردند؟ می گفتم امکان ندارد و تا این شاه زنده است چنین وضعی پیش نخواهد آمد وبعد از آن هم وضع مملکت به صورتی خواهد بود که این برنامه ها جا افتاده و دیگر چرخ زمانه به عقب برنمی گردد.

درسفر یوگوسلاوی وقتی درحضور چندتن از همکاران روزنامه نگار نمونه هائی از تعدیات خوانین حوزهٔ انتخابی خودرا درگذشته و اقداماتی را که به نفع زارعین صورت گرفته به عرض شاه رساندم از فرط خوشحالی چشمانش پراز اشك شد و گفت آرزو دارم زنده باشم و این برنامه های انقلابی به ثمر برسد و مردم ایران را پا به پای مردم مترقی اروپا به درجات عالی تمدن برسانم.

❁ ❁ ❁

من معتقدم که اصول ۱۹ گانه ای که از طرف شاه به عنوان برنامه انقلاب سفید اعلام گردیدو به مرحله اجرا گذارده شد تأثیر بسیارمهمی درپیشرفت کشور و ملت ایران داشت. حال لازم است اصول ۱۹ گانه دراینجا ذکر شود.

۱ ـ اصلاحات ارضی ۲ ـ ملی کردن جنگلها و مراتع ۳ ـ فروش سهام کارخانه های دولتی جهت تضمین اصلاحات ارضی ٤ ـ مشارکت کارگران درسود خالص کارخانه ٥ ـ اعطای حقوق کامل و برابرِ سیاسی به بانوان ٦ ـ ایجاد سپاه دانش به منظور اشاعهٔ فرهنگ درروستاها ۷ ـ ایجاد سپاه بهداشت به منظور تأمین نیاز بهداشتی و درمانی روستاها ۸ ـ ایجاد سپاه ترویج و آبادانی به منظور نوسازی روستاها و شهرها ۹ ـ ایجاد خانه های انصاف درروستاها به منظور تعمیم عدالت درروستاها و تأسیس شورای داوری درشهرها ۱۰ ـ ملی کردن منابع آبهای زیرزمینی کشور ۱۱ ـ نوسازی شهرها و روستاها ۱۲ ـ انقلاب اداری و آموزشی ۱۳ ـ تأمین امکان فروش سهام واحدهای بزرگ صنعتی به کارگران «مقررشد دولت اعتبارات لازم را به صورت وام دراختیار کارگران بگذارد و بازپرداخت وامها از طریق سود سهام تأمین گردد» ۱٤ ـ مبارزه با تورم و گرانفروشی و دفاع از مصرف کنندگان ۱٥ ـ آموزش رایگان و اجباری در۸ سال اول تحصیل ۱٦ ـ تغذیهٔ رایگان برا ی کودکان خردسال درمدارس ، شیرخوارگان تا ۲ سالگی و مادران نیازمند ۱۷ ـ تعمیم بیمه های اجتماعی به همهٔ ایرانیان ۱۸ ـ مبارزه با معاملات سوداگرانه اراضی و اموال غیرمنقول به منظورجلوگیری ازافزایش نامعقول قیمت منازل مسکونی و آپارتمانها و مال الاجاره ها ۱۹ ـ مبارزه بافساد و رشاء و ارتشاء.

دراجرای مواد ۱۹ گانه انقلاب تا سقوط رژیم گامهای اساسی برداشته شد و اگر دقیقاً به مرحلهٔ اجرا درمی آمد مسلماً کشور ما خیلی به جلو می رفت ولی باید منصفانه قبول کرد که درموارد

متعددی این اصول با ناکامی روبرو گردید. با اینکه یکی از مواد مبارزه با فساد بود ولی متأسفانه فساد درکشور ما زیاد وجود داشت. درگرفتن اراضی جنگلی ازمردم و واگذاری آن به متنفذین و درباریان و امرای ارتش باید گفت نه تنها کار انقلابی صورت نگرفت بلکه عملاً به حالت یك حرکت ضد انقلابی درآمد که از گروهی از صاحبان اصلی اراضی جنگلی که مالك واقعی آن بودند سلب مالکیت کردند و درعوض گروهی که هیچگونه صلاحیتی نداشتند بافعل و اتفعالاتی مالك این اراضی شدندکه باقیمتهای گزاف معامله می کردند. دربرنامهٔ تغذیه رایگان دامنهٔ سوءاستفاده خیلی توسعه یافت که صدای همه را درآورده بود. با وجود این کارهای غلط می توان گفت که برنامه های انقلابی فوق العاده به نفع اکثریت تودهٔ مردم و طبقات گوناگون جامعه و به خصوص کارگران و کشاورزن و بانوان بود. این مطلب که گروهی از مالکین می گفتند پایه های سلطنت بردوش مالکین بود و اگر شاه مالکین را ناراضی نمی کرد بساط سلطنت فرو نمی ریخت دور از واقعیت است. شاه می خواست پایه های سلطنت بردوش کشاورزان و کارگران و تودهٔ مردم باشد که پشتوانهٔ اساسی داشته باشد ولی این اقدام شاه به ثمر نرسید و این مالکین و طبقهٔ روحانی ومذهبی وروشنفکران وگروههای مخالف رژیم بودند که دست به دست هم دادند و اساس کشوررا برهم زدند. در نتیجه امروز خیلی ها ازوضعی که برای ایران پیش آمده متأسف و متأثر هستند غیرازگروهی که در این رژیم منافع سرشاری دارند وخود را مالك جان و مال و ثروت و همه چیزمردم و مملکت می دانند. باید گفت که مقایسهٔ این دو رژیم باهم قیاس مع الفارق است.



استعفای علم از نخست وزیری و نقش او در وزارت دربار

امیراسدالله علم دوستان صمیمی ومخالفین زیادی داشت ولی بانزدیکی به شاه گره گشای مشکلات خیلی از شخصیت ها و مقامات کشور بود.

دکترباهری که وفاداری خودرا به علم چه هنگام حیات و چه پس از فوتش هم در داخل و هم درخارج از کشور نشان داده است می گفت اگر قدرت اتخاذ تصمیم و قبول مسئولیت او در خرداد ۱۳٤۲ نبود و شخصاً رهبری مقاومت در برابر خرابکاران را نمی پذیرفت وضع کشور طور دیگری می شد. کراراً مطلبی را به ایشان می گفتم که به عرض برسانیدمی گفتند (شاه یعنی من) آنقدرخودرا مورد اعتماد و صاحب اختیار می دانست که درمواردی دیدم که از طرف اعلیحضرت دستور می دادند و روی کاغذ می نوشتند که (دستور فرمودند انجام شود) درحالی که خودشان تصمیم

می گرفتند. شاه هم کمال اعتماد را به ایشان داشت. ولی باید صریحاً بگویم متأسفانه دردربار افرادی هم داشتیم که دستهای آلوده ای داشتند و مشکلات فراوان هم ایجاد کردند که ازجمله امیرهوشنگ دولو بود که نمونهٔ آن قاچاق تریاك دراروپا و پی آمد های آن می باشد. یا اینکه شوفر امیرهوشنگ به علت قاچاق تریاك درداخل کشور گرفتارشده بود که با کمك دربارررفع مشکل شد. این کارها خیلی به ضررشاه و دربارود و علاقهٔ شاه به این قبیل افراد لطمهٔ زیادی به مقام سلطنت می زد.

دکترباهری می گفت با قاطعیت می گویم که دست شاه درامور مالی آلوده نبود ولی خیلی ازافراد خاندان سلطنت گرفتاریهای مالی فراوانی داشتند اما من شخص شاه را مبری می دانم، اگر ثروتی هم درخارج وجود دارد قاعدتاً نمی تواند خیلی زیادباشد و این اقلام نجومی جنبهٔ افسانه ای دارد. شاه روابط مالی باکسی نداشت ولی در دربار و خاندان سلطنت افراد مادی فراوانی داشتیم.

❁ ❁ ❁

مسعود بهنود می نویسد:

امیراسدالله علم بالاخره آماده شد که حکومت را به (گروه وارن) بسپارد. با مرگ کندی شاه نفس راحتی کشید. ولی (راکول) کاردار سفارت آمریکا طرح نخست وزیری حسنعلی منصور وگروه مترقی رامی ریخت. درمدت ۲۰ ماه صدارت علم حوادث مختلفی آفریده شد. استعفای علم دراسفند ۱۳۴۲ مورد قبول قرارگرفت وحسنعلی منصورلباس صدارت پوشید.

❁ ❁ ❁

دراسفندماه سال ۱۳۴۲ دولت علم مستعفی شد ونخست وزیر طی یك مصاحبه مطبوعاتی چنین گفت: استعفای کابینه از آن جهت بود که اجرای لوایح ششگانه شاهنشاه که توسط دولت او تهیه و به طور پیروزمندانه ای آغازشده بود احتیاج به مردان جدید و سازمانهای تازه و ایده های نوئی داشت به همین جهت دولت تازه

ای روی کارخواهد آمد.

متن استعفای علم را دردسترس ندارم ولی پاسخ شاه چنین بود:

جناب اسدالله علم ـ استعفای شما از نخست وزیری ملاحظه و پذیرفته شد. خدمات پرارزشی که دردورهٔ نخست وزیری انجام داده اید بزرگترین افتخارشما خواهد بود زیرا مصادف بوده است با انقلاب بزرگ ٦ بهمن ماه ١٣٤١ و تمام اقدامات دیگری که درتکمیل انقلاب درسال ١٣٤٢ انجام گرفت. عواطف مخصوص خودمان را به شما و همکاران شما ابلاغ می نمائیم. خدمتگذاری و صمیمیت و فداکاری شما راهرگز فراموش نخواهیم کرد. شاه.

علم مدتی رئیس دانشگاه پهلوی شیراز بود. درسال ١٤٣٨ به وزارت دربار منصوب گردید و مدت ٩ سال در این سمت قرارداشت که چند ماه قبل از فوت استعفا کرد. اویکی ازمقتدرترین شخصیت های ایرانی و ازنزدیکترین افراد به شاه به شمار می رفت. علم به سرطان خون مبتلا شد و سالها به معالجه مشغول بود که مدتها دربیمارستان نیویورك بستری گردید. تااینکه روز شنبه ١٥ مرداد ١٣٥٦ هویدا پس از ٤٢٠٣ روز نخست وزیری از بهمن ٤٣ تا ١٥ مرداد ٥٦ ازمقام خود مستعفی گردید و به وزارت دربار منصوب شد.

متن استعفای علم از وزارت دربار و پاسخ شاه:

١٤مرداد ـ ٢٥٣٦ ـ پیشگاه مبارك اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریا مهر ارواحنا فداه

چنانکه خاطرمبارك ملوکانه مسبوق است فدوی مدتی است درحال ناخوشی و نقاهت به سر می برد و از عهدهٔ انجام وظایف خطیر درباریاعظمت شاهنشاهی چنانکه باید و شاید برنمی آید. بنا براین از خاکپای مبارك استدعا دارد درصورتیکه اراده فرمایند از این مقام پرافتخار کناره جوید و درعین حال افتخار غلامی شاهنشاه را درصورتی که ارادهٔ سنیه ملوکانه تعلق داشته باشد برای خویش حفظ کند. با تمام قلب پابوس است. غلام جان نثار ـ علم

پاسخ اعلیحضرت چنین بود:

جناب امیراسدالله علم - نامهٔ مورخ چهاردهم مرداد ۲۵۳۶ شمارا ملاحظه کردیم. از این که عارضهٔ کسالت اجازه نمی دهد که به خدمت خود دروزارت دربارشاهنشاهی ادامه دهید متأسف هستیم و استدعای شمارا دایر به برکناری می پذیریم. خدمات بی شائبهٔ شما چه دردربار شاهنشاهی و چه درسایر مشاغل مملکتی همیشه ملحوظ نظر و مورد قدردانی مابوده است و درآینده نیز شمارا به عنوان یکی از خدمتگذاران صدیق و صمیمی خودمان می شناسیم.

نوشهر به تاریخ هیجدهم مرداد ۲۵۳۶ شاهنشاهی - محمدرضا پهلوی

❁ ❁ ❁

دکترمحمد باهری دراین باره چنین گفت:

علم کراراً از اعلیحضرت استدعا کرده بود که از وزارت دربارکناربرود. اعلیحضرت می فرمودند کناره گیری مورد ندارد اگر قرار است برویم باهم می رویم، با وجود کسالت بهتراست به کارادامه دهید. علم چون با هویدا مخالف بود و ادامهٔ نخست وزیری اورا به زیان کشور می دانست به اعلیحضرت پیشنهاد کرده بود که بهتراست او ازوزارت دربارکناربرود و هویدا وزیردربار شود تا شخص دیگری به نخست وزیری برسد ولی اعلیحضرت اظهارنظری نکردند. به تدریج علم آگاه شد که هویدا از نخست وزیری کنار می رود وآموزگارنخست وزیر می شود و این موضوع را مدتی قبل از وقوع به من گفت ولی جای تعجب است روزی که هویدا کناررفت و درروزنامه های خارج نوشتند وزیردارائی نخست وزیرشده علم به تصور اینکه هوشنگ انصاری نخست وزیر شده برای او دسته گل فرستاد. زیرا آموزگار وانصاری هردو وزیردارائی بوده اند و هردو هم شانس نخست وزیری داشته اند. به هرحال علم درییمارستان از تغییر شغل خود مطلع گردید درحالی که از مقام خود استعفا نکرده بود ولی بعداً استعفانامه خودرا به تاریخ قبل از انتصاب هویدا از بیمارستان ارسال نمود. پس از این که قدری حال

علم بهترشد به تهران آمده شرفیاب گردید وتقاضا داشت که برای استراحت به ییرجند برود. نظرش این بود که با کمك رسول پرویزی کتابی دربارهٔ (چهره شاه) تنظیم کند ولی این فرصت حاصل نشد. پس از مدتی اقامت درییرجند باردیگرکسالت شدت یافت که اعلیحضرت دستور فرمودند یك فروند هواپیمای نظامی پروفسورعدل را به ییرجند ببرد و پس از معالجات مقدماتی باهمان هواپیما ایشان را به تهران آورد و سپس به پاریس برد و سرانجام به بیمارستان نیویورك منتقل شد. وقتی حال علم قدری بهبود یافت کاغذی برای اعلیحضرت فرستاد که مطالب مهمی درآن نوشته شده بود. علم به حامل نامه که از محارم اوبود دستورداد که دراتاق اعلیحضرت می ماند یا جواب بگیرد یا اعلیحضرت اورا ازاتاق بیرون کنند. وقتی اعلیحضرت نامه را خواندند ناراحت شده آورنده نامه را ازاتاق خارج نمودند و به مطالب آن کاغذ هم توجهی نشد که مضمون آن نمی دانم چه بوده است؟

علم به طور کلی عاشق شاه و ازهرجهت مورد وثوق واعتماد شاه بود و همیشه سعی داشت مطالب را خیلی صاف و صریح و ساده به شاه بگوید. درروزهای آخرعمر قدری ناراضی شده بود ولی همیشه می گفت به این شاه کمك کنید تابتواند کشور را ازخطرات فراوانی که وجود دارد حفظ کند.

* * *

یکی از بستگان علم به نویسنده کتاب می گفت که علم درآخرین روزهای عمرازشاه گله مند بود. وقتی چندبار ابراز تمایل به استعفا کرده بود شاه نپذیرفت. روزی که خبر انتصاب هویدا درراديو تهران منتشرشد علم خبرنداشت و ازراديو خبررا شنید که از این جهت ناراحت به نظر می رسید. از قرارمعلوم استعفای هویدا از نخست وزیری و انتصاب او به وزارت دربار چنان باسرعت صورت گرفت که فرصت اینکه در خارج از کشور به علم اطلاع داده شود نبوده است ولی با توجه به این که چندبار ابراز تمایل

کرده بود که می خواهد کناربرود به این علت مثل اینکه ضرورتی دیده نشد که به او اطلاع بدهند. ولی به هرحال تاریخ استعفا یك روز زودتراز انتصاب هویدا است که بعدا ترتیب کارداده شده است.

❁ ❁ ❁

علم درخاطرات خود چنین می نویسد:

روز سوم اوت ۱۹۷۷ که چند هفته بود در جنوب فرانسه به سر می بردم اطلاع یافتم که شاه چندبار خواسته با تلفن با من صحبت کند ولی من نبودم. خواستم با تلفن تماس بگیرم میسر نشد. خیلی تعجب کردم زیرا مطلب قابل بحث مهمی نداشتیم. روز بعد شاه با تلفن بامن صحبت کرد و گفت حالا می خواهم استعفای شمارا از وزارت دربار قبول کنم. کاغذی فرستادم و از محبت های شاه تشکر کردم. قبلاً چندبار خواستار استعفا بودم ولی موضوع را تغییر می دادند ولی آن روز توجه یافتم که می خواهند تغییر مهمی در وضع حکومت بدهند.

روز ششم اوت مطلع شدم که جمشید آموزگار نخست وزیر و هویدا به جای من وزیر دربار شده است. ولی انتخاب هویدا به وزارت دربار انتخاب خوبی نبود. من افتخار می کنم که ۳۷ سال باشاه همکاری کرده ام. من می خواهم جان خودرا فدای شاه کنم آنهم حتی در وضع وشرایط فعلی

❁ ❁ ❁

به هرحال وقتی علم در ۲۵ فروردین ۱۳۵۷درییمارستان درگذشت، جنازهٔ او به تهران حمل و به مشهد برده شد و در صحن حرم حضرت رضا درکنار مقبرهٔ پدرش شوکت الملك به خاك سپرده شد.

پس از فوت او درروزنامه ها نوشتند که علم وصیت کرده حدود یك میلیون دلار از ثروت او به یك بنیاد علمی اختصاص داده شود که به مصرف هزینه تحصیل برای جوانان با استعداد بیرجند و قائنات برسد. علم در وصیت نامه خود یکی از بانکهای سویس را

برای این کارانتخاب کرده بود که ازسال ۱۳۵۲ کارخودرا آغازکند. بعداً صحبت از ۶۰۰ هزار و ۳۰۰ هزاردلار شد که هیچکس از وضع چنین بنیادی باخبرنیست.

اما دربیرجند علم با ثروت خود بنیاد (شوکت الملك علم) را تأسیس کرد تا کارهای فرهنگی انجام دهد. علم به شاه گفته بود که او مقداری از املاك خودرا فروخته که حدود ۵ میلیون دلار می باشد. بهرحال علم هنگام فوت ثروت قابل توجهی داشته است.

❁ ❁ ❁

سردینس رایت سفیرسابق انگلیس درایران درروزنامهٔ تایمز دربارهٔ علم چنین نوشت:

من برای اولین بار ۲۵ سال پیش اورا دیدم که از نزدیك ترین دوستان ایرانی من شد. امیراسدالله علم مانند پدرش شوکت الملك علم دوست واقعی انگلیس بود. او درآخرین نامه اش که چند ماه پیش از بستر بیماری برایم نوشت چنین خاطر نشان ساخت (برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی مان هیچ راه دیگری جز حفظ روابط محکم و دوستانه با متحدانمان نداریم.)

درنامهٔ دیگری از فرانسه به من نوشت: (متأسفانه هیچکس باور نمی کند که وقتی ما بایکدیگر ملاقات می کنیم دوست هستیم و یکدیگررا دوست داریم. زیرا دوستی باانگلستان گاه موردانتقاد قرارگرفته و سوء تفاهم به وجود می آورد. من می دانم که دوستی انگلستان برای ایران نافع است.)

درتمام سالهائی که اورا می شناختم هرگز برای کارشخصی ازمن تقاضائی نکرد. او به بزرگداشت و دریافت نشان توجهی نداشت ولی درنوامبر سال گذشته به دریافت نشان عالی انگلیس مفتخر گردید. اوازگرفتن نشان بسیار خوشحال شد زیرا دیگر شغل رسمی نداشت. این نشان به این علت بود که او به ارزش دوستی با انگلستان معتقد بود و آنچه درقوّه داشت انجام می دادتاراه مناسبات مزبوررا هموار سازد. دلیل علاقهٔ من به او معتقد

بودن او، مردم داری و تواضع او می باشد. وفاداری به شاه تا حدی که کمتر فرصت برای زندگی خود وخانواده اش داشت.

بافوت علم، ایران شخصی وطن پرست و انگلستان دوست صمیمی خودرا از دست داده است. او قدیمی ترین دوست مورد اعتماد شاه بود. هیچ ایرانی دیگر به اندازه او به شاه نزدیك نبود. با نفوذترین چهره درپشت تاج و تخت ایران بود. هرزمان که شاه در رویاروئی با کنسرسیوم نفت با اشکالاتی روبرو می شد به علم دستور می داد که از طریق سفرای انگلیس و آمریکا میانجیگری کند. من موقعیت های بسیاری رابه خاطردارم که علم شخصاً تلفن می کرد ومرا به اسب سواری دعوت می نمود وضمن آن نظرات شاه رابه اطلاع من می رساند تا به اطلاع دولت انگلستان برسانم. اعطای نشان برای ادای احترام نسبت به مردی بود که درروزهای خوب و بد به ارزش دوستی بریتانیا معتقد بود. درخرداد ٤٢ علم نه تنها برنامه های اصلاحی رانجات داد بلکه نقطهٔ عطفی درتاریخ ایران بود. بامرگ او تنها شاه نبود که یك دوست وفادار را از دست داد.



خاطرات امیر اسدالله علم

هنگامی که صفحات کتاب زیر چاپ بود کتابی به زبان انگلیسی با عنوان (شاه ومن) توسط مؤسسه (ای بی توریس) درلندن منتشر شد که دکتر علینقی عالیخانی وزیراقتصاد کابینه علم آن را برای انتشار آماده کرده و دردسترس قرار داده است.

پس از مطالعهٔ کتاب به دکتر عالیخانی گفتم این کتاب به صورت خوبی تنظیم گردیده و زیرنویسها خیلی از مسائل را روشن ساخته است ولی خیلی ها عقیده دارند که علم با آنهمه کارو گرفتاری چگونه توانسته این مطالب را مرتب بنویسد ؟

دکتر عالیخانی گفت این نوشته ها حدود ۵ هزار صفحه است و هرشب که علم از کار برمی گشت تا پاسی بعدازنیمه شب در دفتر خود می نشست و این مطالب را می نوشت. خوشبختانه به خط او هم می باشد که هنگام انتشار خاطراب مزبور به زبان فارسی که اصل خاطرات است و در٤ جلد منتشر خواهد شد چند صفحه از دستنوشته های علم نیز منتشر می گردد تا همه به اصالت این خاطرات آگاه گردند.

علم این خاطرات را تنظیم کرد و دراختیار همسر و دو دخترش گذاشت تا درسویس دربانکی به امانت بگذارند و ۱۵ سال بعد آن را منتشر سازند که اکنون موقع انتشار آن می باشد.

هنوز متن فارسی انتشار نیافته که بتوان از جزئیات آن مطلع شد ولی درخاطرات انگلیسی مطالبی هست که به نکاتی چند از آن اشاره می شود.

این وقایع مربوط به سالهای ۱۳٤۸ ـ ۱۳۵٦ شمسی (۱۹٦۹ تا ۱۹۷۷ میلادی) یعنی ۹ سال خدمت در وزارت دربار می باشد. علم درخاطراتش نشان می دهد که نفرت زیادی نسبت به هویدا داشته و کراراً به شاه گفته که خوب است هویدارا وزیر دربار کند تا شخص دیگری به نخست وزیری برگزیده شود. وقتی هم شاه اورا وزیر دربار کرد علم می نویسد انتخاب بسیار بدی بود.

علم دراین یادداشتها خودرا شیفته شاه و فرزندان او می داند و آرزو داشته که قبل از شاه جهان را ترك کند که همینطور هم شد. ولی درگفتگوی شاه با او گاهگاهی یك حالت عصبانیت از کارهای شاهدخت اشرف ـ ارتشبد خاتم ـ شاپور غلامرضا ـ فریده دیبا وجود داشته است.

علم می نویسد یکبار هم وقتی مادر شاه او را از سوار شدن بر هلیکوپتر منع می کند شاه عصبانی می شود و می گوید کسانی که اطلاعی از کاری ندارند بی جهت اظهار عقیده می کنند. مادر شاه به گریه می افتد. روز بعد ازشاه خواستم که از مادرش رفع

کدورت کند، به او تلفن کرد ولی مادر شاه جوابی نداد. وقتی هم شاپور عبدالرضا به عنوان رئیس هیئت امنای دانشگاه ملی خواست دکتر صفویان را برکنار سازد شاه مخالفت کرد ولی عبدالرضا گفت استعفا می دهم. شاه گفت به جهنم. درنتیجه صفویان ماند و به کارش ادامه داد. (صفویان پزشکی بود که علم و شاه را معالجه می کرد و پزشکان فرانسوی رابرای معالجه شاه آورده بود و از سرطان شاه آگاه بود.) علم می نویسد به شاه گفته بود که بیماریش خطرناك نیست.

علم می نویسد یکبار با شاه دربارهٔ وصیتامه صحبت می کردیم. شاه گفت ثروت من متعلق به ملت است فقط مبلغ کمی برای بچه ها می خواهم. گفتم خدا کند همیشه درکشورباشید ولی وقایع مرداد ۳۲ را هم به خاطر بیاورید. شاه گفت ولی دیدید که ملت مرا برگرداند. گفتم هیچکس ازآینده خبرندارد. پدرشما برای شما ۲۰ میلیون دلارثروت گذاشته که به پول امروز یکصد میلیون دلار می شود. شاه گفت آرزو دارم چندسال اول سلطنت ولیعهد درایران باشم و بعد به خارج بروم. این گفتهٔ شاه موجب شد که اشك از چشمانم جاری شود.

فریده دیبا می خواست عنوان پرنسس و دائی فرح هم می خواست عنوان سفیر داشته باشند که شاه موافق نبود. شاپور غلامرضا موی سرخودرا بلند کرده بود شاه به او گفته بود تو بازرس ارتش هستی موی خودرا کوتاه کن.

شاه از ازدواج خسرو جهانبانی با دخترش شهناز خیلی ناراحت بود. می گفت این شخص (هیپی) است و مدتی هم درزندان بوده چگونه اورا به عنوان داماد قبول کنم. بالاخره ازشاه کراراً خواستم و به آنها کمکهائی کرد. شاه علاقه داشت که شهناز با محمود زنگنه ازدواج کند.

شاهدخت اشرف یکبار به شاه نامه نوشت با این مضمون: مثل اینکه دیگر اورا دوست ندارد به همین جهت دراروپاخواهد ماند.

شاه گفت بگوئید مورد اعتماد است و به ایران باز گردد. اشرف و اردشیرزاهدی پشت سرهم بد می گفتند. شاه به هردو پیغام داد که ساکت باشند.

علم می نویسد: برای شهبانو فرح جشن تولد درپیرجند گرفتم و آشپز از ماکسیم پاریس آوردم و چهل هزاردلار خرج کردم. یکبار هم یك (رولزرویس) به ولیعهد بخشیدم. شاه علت را پرسید گفتم من املاك خودرا به مبلغ ۵ میلیون دلار فروخته ام و می خواهم به ولیعهد کادو بدهم. (مطلعین می گویند بهای املاك مورد فروش علم هرگز ۵ میلیون دلار نبوده است و این رقم اغراق آمیز به نظر می رسد.)

دکتر غلامحسین مصدق ازشاه تقاضاکرده بودکه اتومبیلش از طریق دربار وارد شود و حقوق گمرکی ندهد. شاه هم موافقت کرد. وقتی فلسفی هم به زندان افتاد خواست که برای او مشروب و تریاك به زندان بفرستد که موافقت شد.

وقتی ولیعهد می خواست با هواپیما به کرمانشاه پروازکند گفتم کوهستانها مرتفع است و خطرناك می باشد. شاه گفت برای تمرین اولازم می باشد. او فرزند من است نه شما. باید این کاررا انجام دهد. من می دانم چه می کنم. به ولیعهد اجازه داده ام که شخصاً پرواز کند و آن را هم لغو نخواهم کرد.

ثریا از شاه تقاضا کرده بود که برای خرید آپارتمانی درپاریس به او کمك کند که شاه قبول کرد. به پادشاه برکنارشده افغانستان ماهی ده هزاردلار و به همسرو فرزندان او ماهیانه مبالغی کمك می کرد و یك خانه هم برای او دررم خریده بود. فرزند پادشاه افغانستان در هواپیمائی ملی خلبان بود که شاه یك خانه هم برای او خرید.

یکبار آمریکائیها اشاره کرده بودند که اگر برای شاه حادثه ای پیش آید بهترین جانشین ارتشبد خاتم می باشد. بدون اینکه ارتشبد از این موضوع آگاه باشد. شاه ازشنیدن این خبر ناراحت

شد ولی تصادف مرگ او شاه را خیلی ناراحت کرد. شایعات حاکی بود که ارتشبد خاتم یکصد میلیون دلار ثروت دارد.

علم در خاطرات خود دربارهٔ معشوقه های شاه و خودش مطالبی دارد و می گوید یکبار از دکتر صفویان خواستم برودیکی از معشوقه های شاه را معالجه کند او اشتباهاً سراغ معشوقهٔ من رفت و گفت صحیح و سالم است. شاه ازشنیدن ماجرا خیلی خندید.

شاه می گفت وضع تو و دکتر اقبال که مورد اعتماد من هستید با دیگران تفاوت زیادی دارد.

علم دربارهٔ اتهام قاچاق تریاك که درسویس برای دولو مشکلاتی فراهم ساخته بود اشاراتی کرده می نویسد: وقتی دولو تبرئه شد شاه را خوشحال دیدم ولی گفت به شهبانو موضوع را نگوئید که ناراحت می شود چون با دولو خوب نیست.

یکبار شاه هنگام افتتاح مجلسین نطقی کرد که شهبانو گفت به حد کافی انقلابی نبود. شاه گفت اگر شما هم انقلابی شده اید و با افکار انقلابی می خواهید کشور را اداره کنید پس این جواهرات و لباسهای قیمتی چیست که مورد استفاده قرار می دهید؟

علم می نویسد دچار تعجب شدم که وقتی مشاهده کردم اسدالله رشیدیان با خانم گاندی دربارهٔ روابط ایران با هند و پاکستان صحبت کرده است. شاه گفت به دستور من بوده است.

دراین جلد کتاب نامه ای از خان کارلوس پادشاه اسپانیا به شاه ایران منتشر گردیده که طی آن پادشاه اسپانیا از شاه ایران تقاضا کرده که ۱۰ میلیون دلار کمك کند تا او درانتخابات اسپانیا به مصرف برساند که نخست وزیر مورد علاقه اش انتخاب گردد و سوسیالیستها برنده انتخابات نگردند. شاه گفت به او نامه ای بنویسید و به گرمی پاسخ بدهید من هم مذاکره خواهم کرد. مثل این که چنین پولی ارسال نگردیده است.

علم می نویسد دربارهٔ استعفای عالیخانی از وزارت اقتصاد به علت گزارش مخالفی که دربارهٔ افزایش بهای آهن آلات داده بود

تصمیم به استعفا گرفت. به او پیشنهاد شد سفارت ایران در فرانسه یا ریاست دانشگاه را بپذیرد ولی عالیخانی گفت چون می خواهم فرزندانم درتهران باشند و به تحصیل ادامه دهند ریاست دانشگاه را قبول کرد.

درکتاب مزبور نکات فراوانی از روابط شاه و علم وجود دارد. نشان می دهد که خیلی باشاه محرم بوده و شخص دیگری باشاه تا این اندازه نزدیك نبوده است. علم در حقیقت رابط شاه با اعضای خاندان سلطنت هم بوده و پیغام هارا می داده و با سلیقهٔ خود کارهارا حل و فصل می کرده است. هم چنین واسطهٔ مذاکره بین سفرای انگلیس و آمریکا و سایر سفرا بوده است.

❁ ❁ ❁

دراین کتاب کلمات توهین آمیزی نسبت به بعضی از رجال کشور دیده شده که علم می نویسد بین شاه و او رد و بدل گردیده است که انتشار آن سوء اثر داشت و موجب اعتراضاتی گردید که انتظار می رود درچاپ فارسی کتاب از هرگونه اهانت به شخصیت ها و مقامات و افراد خودداری شود.

اینها چند نکته از کتاب خاطرات علم بود و باید منتظر انتشار چهار جلد کتاب فارسی شد و درآن صورت سعی خواهم نمود قسمتی از آن را برای خوانندگان گرامی نقل کنم.

نامه های رسیده

خوشبختانه به علت استقبال ازکتاب های «ایران درعصرپهلوی» و ارسال مطالبی ازطرف دوستان بزرگوار و خوانندگان ارجمند وضع به صورتی درآمده که نمی دانم آیا موفق به انتشار همه آنها خواهم شد یانه؟

به دوستانی که با نامه و تلفن یادآور می شوند که مطالبشان چرا چاپ نمی شود بایدبگویم که متأسفانه به علت کمبودجا انتشار همهٔ آن مطالب مقدورنیست. البته کوشش فراوان دارم که درچندجلد بعدی تا حد امکان قسمتی از نامه ها منتشر گردد. اکنون خلاصه ای از چند نامه رسیده به نظرتان می رسد.

یادآوری چندنکته تاریخی

دوست بسیار گرامی و مهربانم

بادرود فراوان می خواهم بگویم کاری را که شروع کرده اید شاید به جلدهای ۱۵ و ۱۶ هم برسد. ای کاش مطالب مفید و

آموزنده و خواندنی آن قدر به دست آورید که بیش ازاین هم پیش برود. کاری است بسیار ارزنده و درخور ستایش به ویژه این که خودتان به تنهائی و باسرمایهٔ شخصی این کار خطیررا پیگیری نموده اید. اطمینان دارم و امیدوارم با مهرخداوندی افتخار انجام آن تا پایان کار نصیب خودتان گردد.

تکلیف خود می دانم که ازمیان یادداشتهای خود برخی مطالب تاریخی رابرای شما بفرستم تاشاید ازلابلای آن مطالب سودمندی باشد که مورد استفاده قرار گیرد.

باپاکدلی و درود فراوان - حسین دفتریان ٦ آبان ١٣٧٠ - نیس

١ - نریمان مرا ازتبعید به شوروی نجات داد

دربارهٔ محمودنریمان مطالبی نوشته اید که یادش به خیر، چه انسان نازنینی بود. هنگامی که وزیرراه بود خاطره ای ازاو دارم که برای اطلاع شما می فرستم که ازیك نمونه کارنیك اوآگاه باشید. مطمئن هستم شمانیز بامن هم رأی هستید.

وقتی اداره کل خط و ابنیه راه آهن دولتی تقاضای استخدام یك مهندس سیویل کرده بود رئیس کارگزینی مرا به رئیس ادارهٔ مزبور (کاروزه) از اهالی استونی تبعه روسیه معرفی کرد. او بارویت حکم من گفت (ما به مهندس نیازنداریم، ما محاسب فنی می خواهیم) گفتم من محاسب فنی هم هستم. گفت تورا آزمایش می کنیم. موردآزمایش قرارگرفتم نتیجه آزمایش خیلی خوب بود. (کاروزه) مراخواست و گفت شما محاسب خوبی هستید ولی ما جا برای نشستن یك فرداضافی نداریم. گفتم من برای خود جاپیدا می کنم. چون به حمایت رئیس کارگزینی (کلنل داوسن) اطمینان داشتم پافشاری کردم. درسالن بزرگ ادارهٔ ابنیه ٤٠ نفر مهندس و نقشه کش ایرانی و خارجی نشسته بودند و هیچ جای خالی نبود. از شابکی که مردی فهمیده و تحصیل کرده فرانسه بود خواستم

کنارمیزش یك صندلی بگذارد که من آنجا بنشینم. او هم با احترام قبول کرد و مشغول کارشدم.

روزی (کاروزه) مراخواست ونقشه ای که درسازمان فنی شوروی مقیم ناحیه راه آهن شمال برای جلوگیری ازآب بردگی خاکریز راه آهن درمنطقهٔ حبله رود تهیه کرده بود به من داد و گفت اگر درست است آن را امضاء کنید و بفرستید شمال. پس از مطالعه تشخیص دادم که از نظرفنی غلط است و به کاروزه نظرخودرا گفتم. پس ازچندروز مهندس مولائی از سرمهندسین وزارت راه به من گفت کاروزه نظرمرا که با اجرای طرح موافق نبوده ام نزد رئیس شورویهای مقیم ایران برده و گفته مهندس دفتریان با نقشهٔ شما برای رفع مشکل حبله رود مخالفت کرده برای اینکه وقتی قطارهای حامل مهمات از جنوب ایران به شمال می روند پرت شوند زیرا او عضو ستون پنجم آلمانهاست. او هم بدون بررسی طرح نزد نریمان وزیر راه رفته و گفته مهندس دفتریان را تحویل ما بدهید. وزیرراه می پرسد با دفتریان چه کار دارید؟ می گوید او جاسوس و نمایندهٔ آلمانها درایران است و با اجرای طرح حبله رود مخالفت کرده تا قطارهای حامل مهمات پرت شوند، ما می خواهیم اورا به سیبری تبعید کنیم.

نریمان می گوید بدون بررسی نمی توان قضاوت کرد. من یك سرمهندس می فرستم شما هم یك مهندس تعیین کنید که طرح را بررسی کنند و هردونفر همراه دفتریان به محل بروند،اگر طرح شما غلط بود با او کاری نداشته باشید ولی اگر او نتوانست درست بودن نظرخودرا ثابت کند اورا دراختیار شما می گذاریم.

روسها هم این پیشنهاد منطقی را می پذیرند. روسها مهندس سازوف و وزیر راه هم مهندس مولائی را تعیین می کنندکه متفقاً به شمال رفتیم. من تا آن روز نریمان را ندیده بودم ولی توجه یافتم که وزیرمقتدری است.

مهندس پیرداوری رئیس خط ناحیهٔ شمال به اتفاق علی آذری با

درزین تا پل سفید به استقبال ما آمده بود. درپل سفید افراد ادارهٔ جریه (لکوموتیورانان و همکارانشان) که همه عضو حزب توده بودند اعتصاب کرده و راه را برما سدکردند. سرانجام به دستور (سازوف) روسی که همراه ما بود یك سرباز روسی مسلح به درزین ما آمد تا بتوانیم بدون مزاحمت اعتصابیون به راه خود ادامه دهیم.

پس از بررسی طرح از نزدیك معلوم شد طرح پیشنهادی روسها غلط بوده که اگر اجراء می گردید خاکریز زیرخط آهن خالی می شد. نظرمن صددرصد موردتأیید هیئت اعزامی قرارگرفت و آن را تنها راه طرح حفاظت منطقه دانستند. روزبعد رئیس روسهای مقیم شمال به دیدارمن آمد و با احترام گفت سرمهندس سازوف نظر شمارا به نظرمن رسانید و ما ازشما ممنونیم، طرح را بدهید که اجراء کنیم.

شاید اگر آن روز یك انسان فهمیده و وزیرمقتدری مثل نریمان دررأس وزارت راه نبود اکنون استخوانهای من درخاك روسیه پوسیده بود. زیرا درزمان اشغال ایران روسها قدرت زیادی داشتند و از هیچکس هم درمقابل آنها کاری ساخته نبود. درنتیجه روسها مرا به عنوان مشاورفنی خود درامور فنی راه آهن برگزیدند و تاپایان جنگ مورد احترام آنها بودم. ضمناً (کاروزه) ازخدمت برکنار و مهندس جهانگیری به جای اورئیس ادارهٔ کل خط و ابنیه شد و من هم رئیس ساختمان ادارهٔ خط و ابنیه گردیدم. سرانجام چندماه بعد جانشین (کاروزه) مدیرکل خط و ابنیه راه آهن شده و تا ٦ سال به خدمت ادامه دادم.

۲ - من هم جزو گروه «عامیون» بودم

درجلد هشتم دربارهٔ «گروه عامیون» مطالبی انتشاریافته که برای تکمیل آن توضیحات زیر لازم به نظررسید.

جمعیت عامیون قدیم سومین دورهٔ فعالیت سیاسی خودرا با نام (حزب دمکرات) آغاز کرد و مرا هم که برای دومین بار درعمرم

خواستم دریك سازمان سیاسی عضوباشم درآن حزب پذیرفتند. رهبران گروه مزبور عبارت بودند از اسماعیل امیرخیزی ـ ابوالقاسم فیوضات ـ لقمان الملك ـ ساعتساز ـ نجم الملك ـ یکانی ـ زرین کفش ـ زرنگار و عده ای دیگر که رهبری با تقی زاده بود که درمحلی درخیابان شاه آباد جمع می شدند.

درمرداد ماه سال ۱۳۲۶ قوام السلطنه نخست وزیر (حزب دمکرات ایران) را تشکیل داد. سران گروه عامیون تصمیم گرفتند کار قوام را درمورد انتخاب نام حزب نادرست اعلام کنند ولی فردای آن روز حکیم الملك ـ یکانی ـ امیرخیزی ـ ساعتساز و خودمن و چندتن دیگر به خانهٔ تقی زاده رفتیم و گفتیم که اکنون قوام السلطنه دربرابر حزب توده یك حزب قوی دولتی تشکیل داده صلاح مملکت نیست که با او مخالفت کنیم. بالاخره قرارشد که نام گروه سیاسی خودرا (حزب عامیون دمکرات) بگذاریم و من مأمورشدم که کارتهای عضویت را بانام جدید تغییر دهم.

۳ ـ تغییر رئیس راه آهن

درزمان نخست وزیری قوام السلطنه موقعی که غلامحسین فروهر وزیرراه و مهندس عزت الله هدایت رئیس راه آهن بودند شهرت یافت که دولت تصمیم دارد رئیس راه آهن را تغییر دهد. چون مهندس هدایت محبوب اکثریت کارکنان راه آهن بود آنها تصمیم گرفتند مانع تغییر رئیس خودشوند. مدیران راه آهن به مهندس هدایت تکلیف کردند که از دفتر راه آهن خارج نشود و حتی شبها درراه آهن بخوابد. ضمناً چندلکوموتیوران پرقدرت را هم درپله کان راه آهن گذاردند که به نوبت پاس دهند و غیراز اعضای راه آهن کسی را راه ندهند.

یك روز تقی فداکار (که خودرا سرباز وطن می نامید) ازپله های دفتر راه آهن بالاآمد که از او پرسیدند باکی کار دارید؟ بلافاصله حکمی ارائه داد به امضای قوام السلطنه که رئیس راه آهن

شده است. آنها حکم را گرفته پاره کردند و گفتند راه آهن رئیس دارد و احتیاجی به شما نیست. فداکار ازراه آهن بازگشت.

دو روز بعد شنیدیم حکم دیگری به نام غلامعلی میکده صادر شده است. من دردفتر مهندس هدایت بودم که تلفنی به مهندس میکده می گفت شنیده ام حکمی به نام شما صادرشده است. با سابقهٔ دوستی که باهم داریم صلاح نمی دانم به راه آهن بیائید تا به شما توهین شود. درنتیجه میکده از آمدن به راه آهن صرفنظر کرد.

درآن زمان که پایان جنگ دوم بین المللی نزدیك می شد یکپارچگی راه آهن اهمیت زیادی داشت و مهندس هدایت چند شب درسالن وزراء جنب پاسگاه پلیس راه آهن به سر برد و ازبنای راه آهن خارج نشد. این کارسروصدای زیادی تولید کرد و عمیدی نوری مدیرروزنامهٔ داد هم به طرفداری ازکارکنان راه آهن مطالبی نوشت وموضوع را بزرگترازآنچه بود جلوه داد. درنتیجه قوام السلطنه مجبور شد توسط قزلباش لیدر کارگران راه آهن که به منزل قوام رفت و آمد داشت پیغام دهد که نظری بر تغییر رئیس راه آهن ندارد. ولی کارکنان راه آهن قبول نکردند و گفتند اگر نخست وزیر نظری ندارد موضوع را درراديو شخصاً اعلام کند که قوام هم درراديو گفت: (شایعهٔ تعویض رئیس راه آهن تکذیب می شود و دولت از رئیس راه آهن فعلی رضایت دارد) وبا این طرز موضوع خاتمه یافت.

٤ ـ داماد فروغی

درجلد هشتم دربارهٔ علی اکبرخان اسدی داماد فروغی نوشته شده که فرمانداریجنورد بود. باید عرض کنم که ازسال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ که من درنیشابور مشغول نظارت درساختمان راه آهن بودم علی اکبرخان اسدی فرماندار نیشابور بود. موقعی که درتهران به سر می برد فروغی فوت کرد و علی اکبرخان از تهران به من خبرداد که

فوت فروغی را به نحوی به اطلاع همسرش که دوست همسر من بود برسانم که این کار انجام شد. نمی دانم چه موقع ایشان فرماندار بجنورد بوده است؟

درباره جلد هفتم کتاب

دوست گرامی

با آرزوی توفیق شما درخدمت ارزنده ای که با نشر کتابهای تاریخی بدان دست زده اید ازآنجا که علاقمندی شمارا دراصلاح مطالب این مجموعه احساس کرده ام برآن شدم درباره جلد هفتم نکات زیر را یادآورشوم:

۱ ـ درمورد نحوه مرگ کریم پورشیرازی مطالبی اززبان عمادالسلطنه فاطمی شنیده ام که قبلاً در روزنامه پرخاش چاپ شده است (خلاصه اش چنین می باشد) پس از کودتای ۲۸ مرداد نگارنده هم مانند دیگر همکاران مطبوعاتی خود هرروز درگوشه ای پنهان بودم. دکتر فاطمی و کریم پور هردو از یك شیوه استفاده کردند و آنهم نتراشیدن ریش بود درحالی که بنده با تراشیدن موی سر وسبیل تغییر شکل داده بودم. بعد از دستگیری کریم پور که عکس اوبا ریش انبوه درجراید چاپ شد عمادالسلطنه فاطمی مرا خواست و گفت که همراه اعلیحضرت برای افتتاح سدکوهرنگ رفته بودیم که سپهبد زاهدی با خواندن تلگرافی گفت مبارك است و متن تلگراف رئیس شهربانی را خواند که با کمال مسرت کریم پور شیرازی دستگیر شده است. حاضرین شاد شدند و زاهدی شرفیاب گردید و مطالب را بعرض رسانید. وقتی شب هنگام شاه به سالن باشگاه افسران آمد هریك ازحضار پیشنهاداتی درباره مجازات کریم پور داشتند که شاه گفت خودش بمیرد چطوراست؟

یکی ازحضار گفت کریم پور تنها نبود اصفهان هم کریم پورداشت که او هم احمد انواری مدیر روزنامه پرخاش است.

سرلشگر مظهری گفت انواری بدتر ازکریم پوراست. اعلیحضرت ازعمادالسلطنه پرسیدند همینطوراست؟ گفتم چه عرض کنم. اعلیحضرت فرمودند پرونده انواری را هم ازاصفهان جمع کرده به تهران بفرستید. موضوع را توسط دوستان به اطلاع کریم پور که برای بازپرسی به دادرسی ارتش می بردند رساندم که می خواست خودرا ازطبقه سوم دادرسی ارتش به خیابان پرتاب کند. درصدد فرار برآمد که توسط ستار دلیری شوهرعمه تیموربختیار و بهمن پور کارمند آگاهی دستگیر گردید. بعداً روزنامه های اطلاعات و کیهان نوشتند که کریم پور درزندان خودرا با بنزین آتش زد.

۲ ـ در مورد دکترفاطمی باید بگویم که او روزنامه باختـرامروز را درتهران اداره می کرد ولی روزنامه و مجلهٔ باختردر اصفهان توسط سیف پور و حسین فاطمی منتشر می شد. راجع به دکترفاطمی هم روزنامه جبهه ۱۴ آذر ۱۳۶۰ چنین نوشته است: (خسرو قشقائی گفته است که تیموربختیار به من گفت که شاه وسیله او برای خارجیها پیغام داد که برای فاطمی چه نظری دارید آنها گفته بودند که باید اعدام شود. من روز ۳۰ تیر می گفتم باید اول کلك شاه را کند شایع ساختند که چون ما با شاه اختلاف داریم این عقیده شخصی است. وقتی اختیارات نظامی را درمجلس برای دکترمصدق مطرح کردم خود دکترمصدق به من گفت آقاجان شمارا می کشند من خواب نمیدیدم که وزیرجنگ شوم. من درجواب گفتم شبی نباشد که شما بخوابید و بفکر بدست آوردن قدرت نظامی نباشید. این خبرمثل بمب منفجرشد بطوریکه خبرگزاریها نوشتند بعد از بدست آوردن قدرت نظامی توسط رضاشاه، گرفتن قدرت نظامی ازشاه و دادن به دکتر مصدق از بزرگترین رویدادهای تاریخ ایران بود).

۳ ـ درباره بازداشت عمیدی نوری که اعدام ایشان موجب تأسف است من با ایشان اختلاف عقیده داشتم ولی هنگام بازداشت او دردولت دکتر مصدق روزنامه داد مرتب منتشرشد و مقالاتی با قید (تحریر درزندان) درروزنامه داد چاپ می گردید. این مزیت

دولت مصدق بود که حتی بازداشت شدگان می توانستند از زندان علیه دولت مقاله بنویسند.

٤ ـ درمورد دکتر سنجابی که نوشته شده دارالوکاله پر رونقی داشت باید بگویم ایشان هیچوقت دارالوکاله نداشته ولی با دکتر کاظم زاده وزیربرجسته علوم همکاری داشت. کاظم زاده قبل از مسافرت به آمریکا جزء طرفداران نهضت ملی بود و به نگارنده با وجود مخالفت ساواك اجازه تأسیس مدرسه عالی کوروش کبیر را دراصفهان داد.

٥ ـ درمورد داریوش فروهر ازاسناد سفارت امریکا نقل شده که (فروهر درکودکی یتیم شده) این مطلب بی مایگی مامورین سفارت را می رساند. پدر داریوش فروهر سرهنگ صادق فروهر بود که از احرار زمان مشروطیت میباشد و در زمان سلطنت رضاشاه فرماندار یزد و چهارمحال بختیاری بود. بعدازشهریور ۲۰ به اتهام همکاری با آلمانها به اتفاق زاهدی دستگیر شد و بعلت روابط نزدیکی که با سپهبد زاهدی داشت پس از ۲۸ مرداد توانست از عصبانیت علیه داریوش فروهر بکاهد. سرهنگ فروهر با همسرش اقدس جابرانصاری و فرزندشان داریوش باهم زندگی می کردند که بعداز ۲۸ مرداد درگذشت.

این مزاحمت به سابقه ارادت برای پالایش کتابها ازاشتباهات می باشد.

ارادتمند ـ احمد انواری

سرهنگ پژمان از علاقمندان به نشر کتاب های (ایران درعصر پهلوی) شرح مفصلی دربارهٔ نامه سرتیپ قدر ارسال داشته که خلاصه ای از آن نقل می گردد:

دوست فاضل و ارجمندم درود فراوانم را بپذیرید. با مطالعهٔ جلد دهم حقیقتاً باید معتقد بود که (هردم ازاین باغ بری می رسد - تازه تر از تازه تری می رسد). زحمات پیگیر و پشتکار و استقامت درتألیف و تنظیم و بالاخره انتشار این دسته گلهای رنگارنگ و خوشبو ازباغ سبز و خرم دانش و فضل آن دوست گرامی که با همکاری ایرانیان عزیز به هم میهنان می رسد جای هرگونه تجلیل و سپاسگزاری است و پیروزی شمارا درادامهٔ خدمت فرهنگی که درفش آن را به دوش گرفته اید خواستارم.

همیشه یادآوری کرده اید که هرایرانی باید اطلاعات خودرا دربارهٔ وقایع گذشتهٔ ایران دردسترس بگذارد و زوایای تاریك و گوشه های غبارآلود تاریخ معاصر ایران زمین را روشن سازد تا مورد استفادهٔ مورخان چیره دست و حقیقت گو قرار گیرد. من از این راهنمائی ها پند گرفته تا به امروز هرآنچه درچنته داشته ام گفته و نوشته ام و به یاری پروردگار به این کار ادامه خواهم داد.

درجلد دهم دربارهٔ ترور شهریاری عامل ساواك وسیلهٔ چریکهای فدائی خلق مطالبی درج شده است که (این اظهار نظر من نیست) همانطوری که درنشریهٔ اسرار قتل سپهبد تیمور بختیار مطالعه فرموده اید ترور شهریاری وسیلهٔ عوامل اطلاعاتی صدام حسین درتهران صورت گرفته است.

موضوع دیگر که درجلد هفتم درج گردیده (جریان ۳۰ میلیون دلار کمك پادشاه ایران به سید موسی صدر) است که توسط منصور قدر آخرین مسئول ساواك با پوشش سفیر ایران درلبنان نگاشته شده است که با توجه به موقعیت موسی صدر امام جمیعت شیعیان

در صور و بعداً لبنان و تأثیر اقدامات او لازم است توضیحات زیادتر داده شود.

من هیچوقت مسئول اموراطلاعاتی لبنان نبوده ام ولی لبنان جزو کشورهائی بود که درقلمرو مسئولیت و اداره ای که بعد از مأموریت عراق به عهدهٔ داشته ام قرار گرفته به همین جهت به امور آن آشنائی دارم.

بنا براین از پرونده های به کلی سری ساواك که به نام (شیعیان لبنان) بایگانی گردیده می توان مسائلی راعنوان کرد که موجب رفع اشتباه شود.

قبلاً باید به اطلاع برسانم که درطول خدمتم هیچگاه با آقای قدر کوچکترین برخورد نامناسبی نداشته بلکه تفاهم مشترکی داشته ایم و برای روشن شدن وقایع ناچار به توضیحاتی هستم.

مسئله ای را که ایشان درجلد دهم کتاب مطرح کرده اند تأثیر شگرفی برسیاست ایران درمناسبات با مصر در زمان عبدالناصر و بعد برروی انقلاب ایران داشته است.

مسئله شیعیان لبنان جزئی از کل هدف سیاسی رژیم سابق ایران است و موضوع و موافقت یا مخالفت سید موسی صدر جزئی از مسئله شیعیان لبنان می باشد.

درتصدی من دربخش اکراد ادارهٔ اطلاعات خارجی درسال ۱۳۳۶ منصور قدر تصدی بخش نظامی را عهده دار بود و همانطوریکه درکتاب (اسراربستن قرارداد ۱۳۵۷ الجزیره) به تفصیل نگاشته ام ماموریت جنبی مهمی تحت نظارت استادم دکتر پاشائی به نام (طرح سبز) داشتم که عبارت بود از (اقدامات دولت شاهنشاهی ایران به منظور بازگرداندن رژیم سلطنت عراق). به همین جهت هرچندماه یك بار به بیروت سفرکرده و باشخصیت های سابق رژیم عراق از نظامی و غیر نظامی و شیعه و سنی ملاقات نموده و مذاکراتی درزمینهٔ همکاری به عمل می آوردم. مسئولیت ساواك درلبنان درآن موقع برعهدهٔ سرتیپ هوائی ناصری بود که به

علت حساسیت موضوع ایشان در جریان (طرح سبز) گذارده نشد.

گاهی اتفاق می افتاد که درمعیت بختیار و علوی کیا و دکتر پاشائی به بیروت سفر می کردیم. درطرح عملیاتی عراق با اکراد و موضوع امام موسی صدر مسائلی توسط دکتر پاشائی مطرح و به دست سرتیپ ناصری اقدام می شد.

درسفری همراه سرتیپ علوی کیا قائم مقام ساواك که از برجستگان امرای اطلاعاتی و شخصی نیك نفس می باشد برای مذاکره با چند تن از سران اعراب و کرد زبان رژیم سابق عراق و سوریه به بیروت رفتیم. عوامل عبدالناصر در اثرخیانت یکی از عوامل نفوذی ما قصد ترور مارا درهتل محل اقامت مان داشتند که توسط یکی از اکراد وفادار ازآن مطلع شدیم و شبانه با هواپیمای سویس ایر به تهران مراجعت کردیم. این مطلب را به آن جهت یادآورشدم که درجریان مسائل بودیم واز نزدیك دستی برآتش داشتیم.

اولین برگ پرونده (شیعیان لبنان) یادداشتی به خط شهید جاوید پاکروان می باشد که به سرگرد دکترپاشائی دستور تشکیل جلسه ای را دربارهٔ مسائل لبنان داده است. این طرح شروع عملیاتی است که از سال ۱۳۳۶ آغاز و در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ خاتمه یافت.

جلسهٔ مزبور با حضور بختیار ـ پاکروان ـ علوی کیا ـ عظیما و دکترپاشائی تشکیل گردید.دراین جلسه دکترپاشائی مأموریت می یابد که طرحی براساس مقدورات و امکانات موجود به منظور حفظ استقلال و یکپارچگی لبنان دربرابر وحدت اعراب و جلب ملت لبنان در دوستی با ایران تهیه نماید. دکتر پاشائی معتقد بود که مرکز ثقل لبنان شیعیان باید باشند که مسیحیان و ملیون لبنان به آنها گرایش یابند. ایران نباید به دنبال قدرتی برود که دردست مسیحیان است و کامیل شمعون رئیس جمهور هم مورد حمایت انگلستان می باشد. ایران نباید به دلیل روابط دوستانه اتابکی سفیر ایران درلبنان با کامیل شمعون به دنبال مسیحیان برود بلکه

باید به تحبیب شیعیان بپردازد. با اعزام آموزگار و دبیر درمدارس آنها فارسی تدریس گردد، باید باسیاستمداران شیعه رابطه برقرار کرد، باید با اعزام یك نماینده مخصوص دامنهٔ قدرت را درلبنان توسعه داد. درهمان جلسه تصمیم گرفته شد که سرتیپ ناصری باسمت وابستهٔ نظامی و مسئول ساواك به لبنان اعزام گردد.

درآن موقع چون کامیل شمعون از مخالفان عبدالناصر بود و ناصر می خواست یکی از طرفداران خودرا به ریاست جمهوری لبنان برساند درچنین موقعیتی ایران با اقدامات خود و حمایت از شیعیان موجباتی را فراهم ساخت که این اختلاف داخلی به نفع دولت ملی لبنان خاتمه یافت و ژنرال فواد شهاب به ریاست جمهوری انتخاب شد. این خدمت مهمی بود که نفوذ عبدالناصررا از کشورهای عربی دورساخت و خوزستان مارا هم از تشنج رهائی بخشید و فکر وحدت اعراب هم به گور سپرده شد. تیموربختیار - پاکروان - عظیما - سرتیپ ناصری - دکترپاشائی و دکتر عالیخانی این خدمت را به ایران زمین کرده اند.

چندی بعد منصور قدر به سمت مسئول امور ساواك در دمشق منصوب شد. بعداً به علت این که سرتیپ ناصری ترفیع درجه اش وجه المصالحهٔ ساواك و ادارهٔ دوم ارتش قرار گرفت تلگراف تندی به ستاد بزرگ ارتشتاران مخابره کرد و وسیلهٔ بازنشستگی خودرا فراهم ساخت. اوهیچوقت به پاداش خدمت صادقانه اش نایل نشد.

دکتر پاشائی درآذر ۱۳۳۹ به سمت وابستهٔ نظامی و مسئول ساواك در لبنان منصوب گردید و موجبات اجرای طرح خودرا فراهم ساخت. اینکه سرتیپ قدر، سرتیپ ناصری را مسئول تیرگی روابط با موسی صدر قلمداد کرده اشتباه عمدی است.

ضمناً دراینجا هرگونه ارتباط مستقیم بین موسی صدر و سرلشگر بختیاررا که منصور قدر مدعی آن است رد می کنم. زیرا چنین ارتباطی وجود نداشته است و درخواست مالی سید موسی صدر هم صحت ندارد. تا روزی که بختیار از زندان لبنان آزاد

نشده بود هیچگاه موسی صدر را ندیده و نشناخته بود.

درتابستان سال ۱۹۶۰ انتخابات مجلس لبنان شروع شد. سرلشگر تیموربختیار و سرتیپ پاکروان و سرتیپ علوی کیا از دکتر پاشائی خواستند که طرح مداخله درانتخابات لبنان را تهیه کند. او هم ضمن تهیه طرح یادآور شد که اجرای چنین طرحی مستلزم هزینهٔ زیادی است. علوی کیا به او پاسخ می دهد برای نیل به این هدف که متضمن مصالح و منافع کشورمان می باشد به هر ترتیبی است هزینهٔ آن را تأمین می کنم ولو از حقوق کارکنان ساواك باشد. درنتیجه سرتیپ ناصری و دکتر پاشائی دست به کار شدند که تعداد ۱۱ نفر که طرفدار سیاست ایران بودند به نمایندگی مجلس لبنان انتخاب می گردند. نمایندگان کامیل شمعون نیز از کمك مالی ایران درامر انتخابات استفاده کردند.

برای نفوذ درحزب (فالانژ) که رهبر آن پی یر جمایل بود سرتیپ ناصری و دکتر پاشائی تصمیم می گیرند که با او ملاقات کرده و حمایت دولت ایران را از استقلال لبنان و دوستی با او اعلام و حتی پیشنهاد کمك مالی به حزب اورا می نمایند. پی یر جمایل با تشکر می گوید برای تبلیغات حزب به یکصد هزار دلار احتیاج دارد و لی قبلاً باید ازدفتر سیاسی حزب اجازه بگیرد. بعد از سه روز سرتیپ ناصری بابسته محتوی یکصد هزاردلار به ملاقات پی یر جمایل می رود ولی او درپاسخ می گوید پول مورد احتیاج تأمین شده و احتیاجی به این پول نیست و پی یر جمایل که بعداً وزیر دارائی شده بود درتمام ضیافتهای سفارت ایران شرکت می کرد و آنچه دولت ایران از او و حزبش می خواست انجام می داد. به طور کلی ۷ وزیر از ۱۶ وزیر و ۷۰ نماینده مجلس لبنان موافق سیاست دولت ایران درلبنان بودند.

هنگام تصدی دکترپاشائی به سمت وابستهٔ نظامی و مسئول ساواك درلبنان دراوایل آذرماه ۱۳۳۹ آیت الله شرف الدین امام جماعت صور فوت کرد. به پیشنهاد پسر او که درقم درمحضرآیت

الله بروجردی درس خوانده بود و به احترام آیت الله صدر سرانجام سید موسی صدر برای امامت جماعت شیعیان صور انتخاب گردید. آیت الله صدر پدر موسی صدر اهل صور و از خاندان شرف الدین و از همکلاسی های آیت الله قمی و علی دشتی بود. موسی صدر در دانشگاه تهران تحصیل حقوق کرده و ضمناً به درجهٔ اجتهاد هم رسیده بود. درسی و چندسالگی استاد علوم دینی بود. فارسی و عربی را خوب می دانست و احتیاجی به توصیهٔ آقا احمد طباطبائی یا سرلشگر بختیار و دیگران نبود. سرلشگر بختیارهم هیچگونه دخالتی دراین کار نداشت.

سید موسی صدر پس از بعهده گرفتن امام جماعت مسجد صور به استادی مدرسهٔ عالی شیعه رسید. کلیه شیعیان با ایجاد وحدت، مجلس اعلای شیعیان را تشکیل دادند. همهٔ شیعیان از لبنانی و سوری وابستگی معنوی با ایران داشتند. درسال ۱۳٤۱ سید موسی صدر به ایران آمد و حضور پادشاه رسید. پادشاه ضمن ابراز خوشوقتی از همبستگی شیعیان به رهبری موسی صدر از وی راجع به وضع مالی شیعیان سئوالاتی می کند. موسی صدر می گوید (علاقمندی شیعیان به ایران یك ریشهٔ معنوی و تاریخی دارد و بهیچوجه توقع مالی ندارند و هرنوع کمك خصوصی به رهبر مذهبی تولید حسادت و نارضایتی می کند)

درتمام طول مأموریت دکترپاشائی درلبنان موسی صدر هیچگاه تقاضای کمك مالی نکرد و درهیچیك از گزارشات هم پیشنهاد کمك مالی دیده نشده است.

خدمت مهم موسی صدر این بود که درتمام سخنرانیها همه را به وحدت دعوت می کرد به همین جهت بین شیعه و سنی و همهٔ گروهها محبوبیت یافت. دولت لبنان عید غدیررا به عنوان یك تعطیل رسمی پذیرفت. سید موسی صدر با کمك مالی قابل توجه شیعیان شروع به تأسیس یك مجتمع فرهنگی و آموزشی و بهداشتی کرد. سرپرستی امورفرهنگی با امین اله فروغی دربیروت بود.

تعداد زیادی آموزگار و دبیر و دانشجو به بیروت اعزام شدند. درفروردین ماه ۱۳٤۲ یکصد نفر به بیروت رفتند که برای آنها میهمانی ها داده شد. دریکی از میهمانی ها دکتر نجم سفیر ایران درنطق کوتاهی تشکر کرد ولی ضرورتی نمی دید که اسمی از شاه ببرد ولی با ارسال گزارشی بی امضا که سفیر وقت درسخنرانی به نام شاه اشاره نکرده می خواستند مشکلاتی برای او فراهم سازند ولی پادشاه به گزارش ارسالی توجهی نکرد.

درآخرین روزهای ریاست بختیار برساواك درمسافرت کوتاهی که به بیروت داشته است موضوع خرید رادیو و تلویزیون غیردولتی لبنان یا مقداری ازسهام آن مطرح می گردد که به علت تغییر بختیار دیگر این فکر هم دنبال نشد.

درآذر ماه ۱۳٤۲ سرلشگر پاکروان دستور خرید رادیو وتلویزیون لبنان را می دهد. ولی سرتیپ قدر آن را به مصلحت ندانسته و اقدامی نمی کند.

وقتی منصور قدر سمت ریاست ساواك لبنان را داشت، رکن الدین آشتیانی از بستگان سید موسی صدر و از صاحبمنصبان شایستهٔ وزارت خارجه سفیر ایران درلبنان بود.

به علت گزارشاتی که علیه دکتر آشتیانی داده شد که با دکتر فاطمی وزیرخارجهٔ سابق مربوط بوده و با موسی صدر منصوب می باشد بازنشسته می گردد. آشتیانی درزمان شاه و مصدق و جمهوری اسلامی دارای مقام بوده و اخیراً درجنوب فرانسه فوت کرده است.

به تدریج روابط موسی صدر با سرتیپ قدر تیره شد و از رفتن به سفارت خودداری می کرد. حتی گذرنامهٔ خودرا برای کنسولگری ایران فرستاد که تمدید نشده برایش اعاده می گردد. موسی صدر وسیلهٔ یکی از افراد مورد اعتمادش به دربار پیغام می دهد که عرایضی دارد و شخص دیگری غیراز سفیر تعیین گردد. درنتیجه شاپور بهرامی سفیر ایران درمصر تعیین می گردد. امام موسی صدر به قاهره رفته ضمن مذاکراتی سفیرایران از او می

خواهد که مطالش را کتباً بنویسد که او هم کتباً مراتب را نوشته و یادآور می شود که برای ایران کارهای مهمی انجام داده ولی سرتیپ قدر سفیر ایران درییروت قدر کارهای اورا ندانسته حتی از تمدید گذرنامه اش خودداری کرده است.

بهرامی نامه را برای پادشاه می فرستد که پادشاه سرلشکر پاکروان را احضار نموده و دستور می دهند که گذرنامه امام موسی صدر را تمدید و اورا تحبیب کنند. وقتی جریان را از سرتیپ قدر می پرسند جواب همان است که قبلاً در جلد دهم نوشته اند که موسی صدر ترك تابعیت کرده است.

سفر دوم موسی صدر به ایران با مخالفت شدید و اظهار نظر سرتیپ قدر مواجه می شود ولی نظریه مثبت دکتر آشتیانی مورد قبول پادشاه قرار می گیرد.

موسی صدر درملاقات با پادشاه ایران اقدامات خودرا به اطلاع می رساند و با تأکید سرلشکر پاکروان مبلغ سی میلیون دلار برای تکمیل مجتمع دانشگاهی و بهداشتی و خرید سهام تلویزیون و رادیو و مراکز علمی شیعیان اختصاص داده می شود که تدریجاً پرداخت گردد. ولی گزارشات سفیر ایران درییروت موجب می گردد که حتی یك دلارهم دراختیار موسی صدر گذارده نمی شود. درحالی که پادشاه به منصور قدر دستور داده بودند که با موسی صدر مدارا کند. نتیجه این اقدامات موجب شد که موسی صدر تبدیل به دشمن سرسخت رژیم شد. مجتمع آموزشی و بهداشتی شیعیان به جای اینکه مرکز طرفداران رژیم شود مرکز آموزش مخالفان ژریم گردید. مصطفی چمران از آمریکا به بیروت رفت وسرپرستی مجتمع مذکوررا عهده دار شد.

پادشاه می دانست که اقدامات سفیر ایران و رنجاندن موسی صدر موجب گردیده که درانتخابات مجلس لبنان درسال ۱۳۴۳ تمام طرفداران و دوستان ایران برکنار شده یا دلسرد گردند. سرانجام لبنان تبدیل به یك پایگاه مخالفین گردید.

به هرحال بایدبگویم که دستورشاه برای کمك به مجتمع شیعیان لبنان را می توان چنین تعبیر کرد که (شاه بخشید ولی شیخعلیخان نبخشید)

دوست ارجمند. مطلب خیلی زیاد است. درباره طرح ربودن یا کشتن امام موسی صدر و محل اختفای او در یکی از نقاط مرزی کشورهای غرب آفریقا و مسائل دیگرمربوط به ساواك مطالب مفصلی دارم که برای تکمیل تاریخ ایران خواهم فرستاد. ایران زمین جاودان و زنده است و ملت بزرگ ایران و فرهنگ کهنسال آن همواره پاینده.

ارادتمند - سرهنگ عیسی پژمان - پاریس دسامبر ۱۹۹۱

* * *

قسمتی از ثروت فردوست

مهدی احمدحقوقدان و نماینده سابق مجلس شورای ملی به طور تفصیل مطالبی درباره جلددهم فرستاده که قسمتی ازآن نقل می گردد.

دوست عزیزم صمیمانه بایدبگویم برای تدوین این کتابها خیلی زحمت کشیده اید. به خاطر دوستی سی و پنج ساله لازم دیدم مراتبی را یادآور شوم.

فردوست درخاطراتش اقرار کرده که موتورسیکلت ولیعهد را در ۱٤ سالگی برداشته و به خانه اش برده است. در قانون مجازات تعریف چنین است (ربودن مال غیر بدون اذن صاحب مال دزدی محسوب می شود و مجازاتش حبس از ٦ ماه تا سه سال است)

فردوست درجای دیگر اقرار می کند که (مستخدمه اتاق ولیعهد درسویس راحاضر نمودم برای یکسال بیکاری وعمل کورتاژ ٥ هزار فرانك به او بدهم که از ولیعهد گرفتم و به او دادم). این عمل در قانون مجازات قوادی محسوب شده و سه سال زندانی دارد.

اقرار دیگر فردوست برجاسوسی است که با «ترات» مامور سفارت انگلیس تماس گرفته که اینهم درقوانین کشورمامجازات دارد.

فردوست می گوید (در طول پنجاه سال با صرفه جوئی مبالغی جمع کردم ولی بقیه هیئت حاکمه ازفساد مالی متمول شده اند). من فقط قسمتی ازاموال ایشان رابه اطلاع می رسانم تادرتاریخ ثبت شود.

درسال ۱۳٤۸ شمسی سرهنگ شیخ الاسلامی رئیس وقت ساواك گیلان که هنوز هم حیات دارد به من مراجعه کرد که اراضی

مستحدثه (ترب گوده) نزدیك غازیان بندر پهلوی را دولت طبق تصویبنامه هیئت وزیران (سه دانگ به نصیری ـ سه دانگ به فردوست) منتقل نموده و از من خواست که برای انجام تشریفات ثبتی و صدور سند مالکیت اقدام نمایم و وکالت نامه ای هم به امضای آن دو نفر به نام من تهیه شده بود که موضوع را پیگیری کنم. به او گفتم من ده سال است وکیل ورثه بدر منیر مدیر سابق روزنامه بدر منیر و یکصد و ده نفر از متصرفین اعیانی و کشاورزان محل هستم که هریك مالك و متصرف ۵ تا ۱۰ هکتار باغ و قلمستان و مزرعه هستند که جمع آن بالغ بر هشتصد الی هزار هکتار می گردد و بیش از دویست خانه روستائی وسیله این افراد دراین اراضی احداث گردیده و همه ساکن در محل بوده و به کشاورزی اشتغال دارند. به علاوه گفتم همه ساله به علت پائین رفتن آب دریا و خشك شدن مرداب نزدیك به صد هکتار به مساحت اراضی اضافه می شود به همین جهت اراضی مزبور را (مستحدثه) می دانند که دارای قانون خاصی است. ضمناً گفتم طبق قانون اصلاحات ارضی حد اکثر مساحت مالکیت در گیلان سی هکتار تعیین شده است. او گفت طبق پیشنهاد اداره کشاورزی گیلان به ریاست بنی صدر، دولت به موجب تصویبنامه ای تمام این اراضی مستحدثه را که فعلاً خالصه دولت می باشد به آقایان منتقل نموده است.

درهمان ایام اداره آب و برق سفیدرود که نماینده اش در گیلان مهندس توانا بود اجرای برنامه زهکشی اراضی (ترب گوده) را به حداقل مبلغ بیست میلیون تومان به مناقصه داده بود. ساختمان زهکشی مدتی عبور و مرور راه رشت و بندر پهلوی را دچار اشکال کرده بود که منجر به تصادفاتی شد.

وقتی جریان را به تیمسار صفاری سناتور گیلان یادآور شدم ایشان وسیله معینیان جریان را به عرض می رساند که طبق اظهار ایشان گفته شد که از این کار صرفنظر شود. ولی تیمسار صفاری به تعقیب موضوع ادامه داد.

متصرفین و صاحبان باغات و مزارع (ترب گوده) که بالغ بر ده هزار نفر بودند ازشدت فشار به ستوه آمده درمیدان شهرداری رشت زیر مجسمه شاه بست نشستند که اختلاف من با نصیری و

فردوست شدت یافت.

اگر به خاطر داشته باشید روزی به عنوان رئیس فراکسیون پارلمانی به من گفتید که هویدا نخست وزیر گفته این مهدی احمد درتمام امور گیلان از آستارا تا رودبار دخالت می کند. گفتم تمام آن گزارشات واهی را فردوست و نصیری داده اند که مرا مجبور به قبول وکالت خود کرده از تعقیب حقوق قانونی مردم دست بردارم.

روزی شخصی به نام نگهبان بارئیس اداره ثبت بندرپهلوی به دیدن من آمد که رئیس ثبت اورا برادر خانم فردوست و مباشر املاك نصیری و فردوست معرفی نمود و تقاضای نامبرده این بود که متصرفین و زارعین ترب گوده با گرفتن اراضی خالصه در محلی دیگر یا اراضی جنگلی آنجارا تخلیه کنند. من پرسیدم مگر فردوست و نصیری در منطقه گیلان املاك دیگری هم دارند که ایشان مباشر هستند؟ نگهبان گفت آنها مالك اراضی (ده گا) درلاهیجان و طرح جنگلی (دلفك) هستند که با رحیم علی خرم شریك می باشند. سال قبل فقط دو میلیون تومان هندوانه فروخته اند. من پرسیدم این هندوانه ای که در رشت معروف به (هندوانه فردوست) است از همان هندوانه ها می باشد؟ نگهبان تأیید کرد و گفت درطرح دلفك سالانه بیست هزار الوار و تراورس جنگلی از جنگل های ملی شده قطع و دربازار به فروش می رسد.

واقعاً جای تأسف است که نتیجه اصلاحات ارضی و ملی کردن جنگل ها این شود که افرادی نظیر فردوست و نصیری صاحب هزاران هکتار جنگل و زمین دریك استان شوند و الوار و تراورس را از جنگل های ملی قطع نمایند.

آن روز چنین کردند و امروز هم اموال مصادره شده مردم حیف و میل می گردد. آنروز (هندوانه فردوست) داشتیم، امروز هم (پسته اکبری) از باغات رفسنجانی. اطمینان دارم که سرنوشت اینها نظیر اسلاف آنها خواهد شد.

حدیث نیك وبدمانوشته خواهدشد
زمانه را ورقی و دفتری و دیوانی است

ارادتمند ـ مهدی احمد

منابع و مآخذ

۱ ـ مأموریت برای وطنم ـ پاسخ به تاریخ ـ محمدرضا شاه پهلوی
۲ ـ جستارهائی از تاریخ معاصرایران ـ موسسه پژوهشهای سیاسی
۳ ـ گاهنامهٔ شاهنشاهی ـ ۵ جلد
٤ ـ خاطرات و خطرات ـ مخبرالسلطنه هدایت
۵ ـ خاطرات ابوالحسن ابتهاج ـ به کوشش علیرضا عروضی-۲ جلد
٦ ـ چهل سال درصحنه ـ دکتر جلال عبده-۲جلد
۷ ـ ایران، ابرقدرت قرن ـ یوسف مازندی ـ ناشر مهدی سیاح زاده
۸ ـ دولت های ایران ازسیدضیاء تا بختیار ـ مسعود بهنود
۹ ـ (شاه و من) خاطرات امیراسدالله علم ـ به کوشش دکتر علینقی عالیخانی به «انگلیسی» ـ ناشر کمپانی توریس لندن.
۱۰ ـ آخرین سفر شاه ـ ویلیام شاکراس ـ ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی
۱۱ ـ خاطرات دکتر قاسم غنی ـ به کوشش سیروس غنی
۱۲ ـ راستی پیرنگ است ـ عبدالحسین مفتاح
۱۳ ـ تاریخ روابط ایران از پایان جنگ دوم تا سقوط رژیم پهلوی ـ دکترهوشنگ مهدوی
۱٤ ـ دشواریهای مأموریت من درفرانسه ـ دکتر شمس الدین امیر علائی

۱۵ ـ گشتی برگذشته ـ تهمورس آدمیت
۱۶ ـ اسناد لانهٔ جاسوسی ـ ناشر جمهوری اسلامی
۱۷ ـ خاطرات دکتر امینی ـ نقل از کیهان چاپ لندن
۱۸ ـ گزارش یك زندگی ـ خاطرات دکتر علی اکبر سیاسی
۱۹ ـ بررسی مختصر وضع احزاب ـ رسول مهربان
۲۰ ـ شرح حال دکتراقبال ـ امیر نویدی
۲۱ ـ هفت سال در زندان آریا مهر ـ یادداشتهای احمد آرامش ـ به کوشش اسماعیل رائین
۲۲ ـ حاجی واشنگتن ـ تاریخ روابط ایران و آمریکا ـ اسکندردلدم
۲۳ ـ برگزیدگان سیاسی ـ ماروین زونیس
۲۴ ـ زندگی سیاسی علی امینی ـ جعفر مهدی نیا
۲۵ ـ امیر شوکت الملك علم (امیرقائن) ـ محمدعلی منصف
۲۶ ـ خاطرات سیاسی خلیل ملکی ـ به کوشش محمدعلی همایون کاتوزیان
۲۷ ـ سقوط ایران ـ ناصر ملکی
۲۸ ـ خاطرات مهدی فرخ ـ (معتصم السلطنه)
۲۹ ـ خاطرات ارتشبد فردوست ـ ازانتشارات جمهوری اسلامی
۳۰ ـ تاریخ سیاسی معاصر ایران ـ سیدجلال الدین مدنی
۳۱ ـ یادداشتهای عمر ـ خاطرات سیدحسین دها ـ ۳ جلد
۳۲ ـ خاطرات نویسندهٔ کتاب و گفتگو با مقامات رژیم سابق
۳۳ ـ نقل مطالبی از روزنامه ها و مجلات فارسی و انگلیسی.

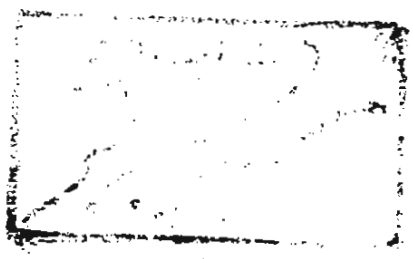



شرح عکس - ردیف اول: از راست به چپ

عباس آرام وزیرخارجه - دکتر هدایتی وزیردادگستری - خطاطان وزیر گمرکات - سرلشگر ولی انصاری وزیرراه - مهندس شریف امامی وزیرصنایع و معادن - دکتراقبال نخست وزیر - مهندس اشراقی وزیر پست و تلگراف - دکترجمشید آموزگار وزیر کشاورزی - دکتر محمود مهران وزیر فرهنگ - سرلشگر ضرغام وزیر دارائی - مهندس خسرو هدایت وزیرمشاور و سرپرست سازمان برنامه - رحمت اتابکی وزیر کشور.

ردیف دوم: مهندس عبدالرضا انصاری وزیرکار - دکتر مصطفی للوتی و اشرف احمدی و سپهبد بختیار و مسعود فروغی و معینیان معاونین نخست وزیر.

از اعضای هیئت دولت دکتراقبال سه تن به مقام نخست وزیری رسیدند (مهندس شریف امامی - حسنعلی منصور - دکتر جمشید آموزگار). دوتن ترور شدند (حسنعلی منصور - سپهبد بختیار). دوتن کارشان به زندان کشید (سپهبد وثوق با محکومیت دردادگاه نظامی - سرلشگر ضرغام در دولت امینی که بدون محاکمه آزاد شد). آنهائی که زنده هستندعبارتند از:مهندس شریف امامی - دکترآموزگار - مهندس عبدالرضا انصاری - سرلشگراخوی - آقاخان بختیار - سپهبد باتمانقلیچ - ناصرذوالفقاری - سید حسین دها - نصرت الله معینیان - مصطفی للوتی که درخارج از کشور به سر می برند و اموال اکثرشان در جمهوری اسلامی مصادره شده است. تنها دکتر کاسمی است که درتهران به سر می برد. سایرین نیز زندگی را ترک گفته اند.